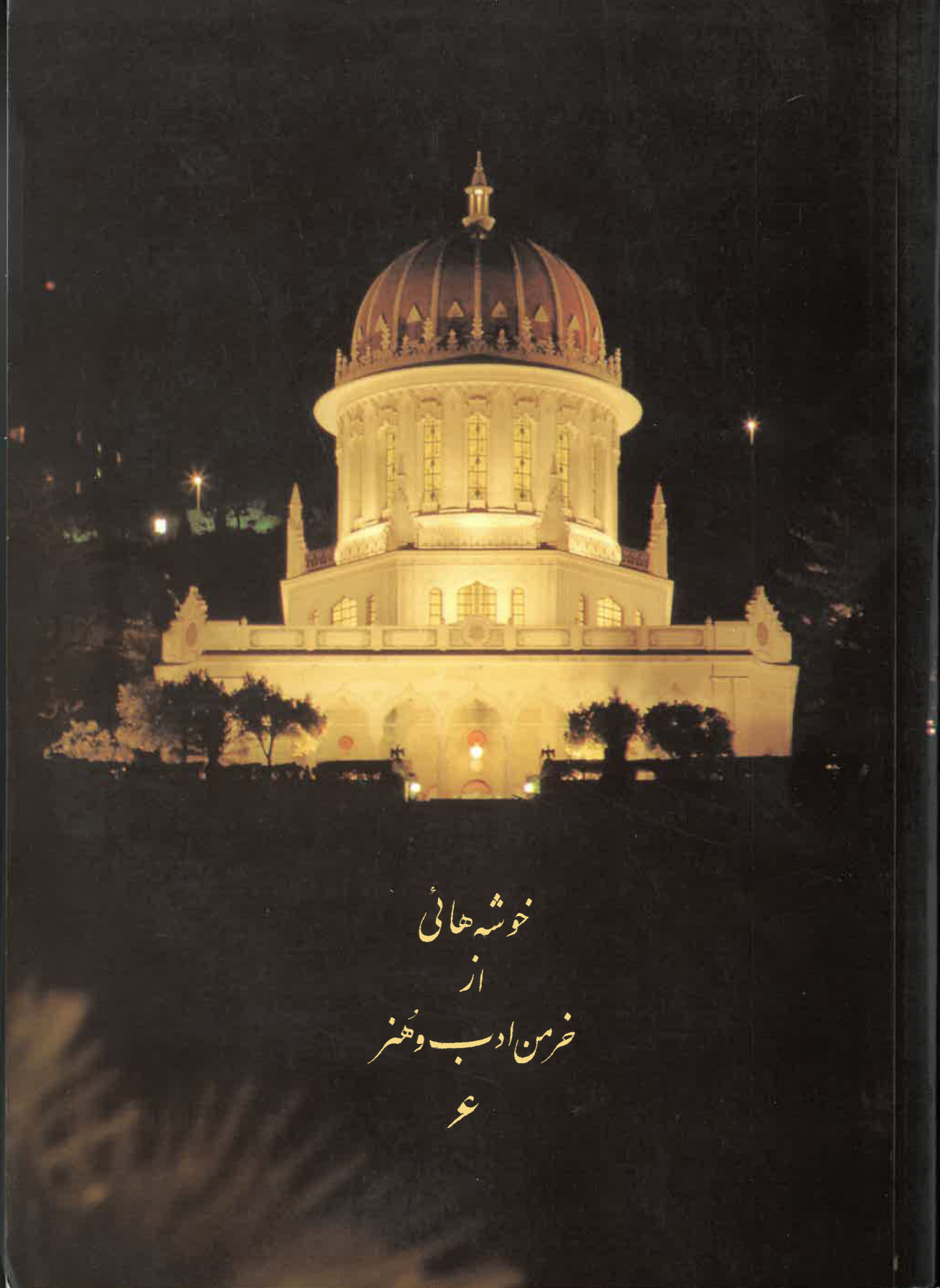

خوشه هائی
از
خرمن ادب و هنر
ع

اهل بها باید اجر احدی را انکار ننمایند
و ارباب هُنر را محترم دارند .
حضرت بهآءالله

خوشه هائی
از
خرمن ادب و هُنر

۶

دورهٔ بیان

به مناسبت یکصد و پنجاهمین سال اظهار امر
حضرت ربّ اعلیٰ در مدینهٔ طیّبهٔ شیراز

نشریهٔ
انجمن ادب و هُنر
آکادمی لندک
سویس

«انجمن ادب و هنر» در سال ۱۳٦۸ شمسی در آکادمی لندگ (سویس) تأسیس شده و برای توسعه، ترویج و اعتلاء زبان پارسی و شناسائی و تقدیر مواریث فرهنگی و هنرهای اصیل ایرانی می‌کوشد.

انجمن سعی دارد نقش مؤثّر جامعهٔ بهائی ایران را در پیشبرد و توسعه و تعالی ادب و فرهنگ آن سرزمین و نیز قدر و منزلت آثار ادبی و هنری بهائیان ایرانی را که تا کنون ناشناخته مانده است، به جامعهٔ غیربهائی ایرانی بشناساند.

«انجمن ادب و هنر» برای نشر آثار ادبا، شعرا و هنرمندان بهائی تلاش می‌کند و به خلاّقیّت و نوآوری و پرورش و شکوفائی قریحه‌ها و استعدادهای ادبی و هنری آنان در حدّ مقدور کمك می‌نماید.

«خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر» شامل متن سخنرانی‌هائی است که توسّط ادبا و محقّقان بهائی در مجامع سالانهٔ انجمن در لندگ ارائه می‌شود. به این مجموعه به تناسب، آثار دیگری از سخنوران و نویسندگان بهائی اضافه می‌گردد.

خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر (٦)
«دورهٔ بیان»
(به مناسبت یکصد و پنجاهمین سال اظهار امر حضرت ربّ اعلی در مدینهٔ طیّبهٔ شیراز)
نشریّهٔ انجمن ادب و هنر - آکادمی لندگ (سویس)
صفحه آرائی و تایپ کامپیوتری: ملیحه اردلان
چاپ اوّل: ۱۰۰۰ نسخه
چاپ «ریحانی» - دارمشتات - آلمان
۱۵۲ بدیع - ۱۳۷٤ شمسی - ۱۹۹۵ میلادی

فهرست مندرجات

۱- منتخباتی از آثار حضرت ربّ اعلیٰ روح ما سواه فداه
۲- سرآغاز ۱۵
۳- گشایش «دورهٔ بیان» ۱۷

الف - مقالات مربوط به حضرت اعلیٰ، آثار مبارکهٔ آن حضرت و عهد اعلیٰ

٤- مقام حضرت اعلی از نظر دیانت بهائی ۲۳
٥- کوششی در مورد شناسائی آثار حضرت نقطهٔ اولی بر اساس طبقه بندی ۳۹
٦- مقدّمه‌ای در بارهٔ سبك و سیاق آثار مبارکهٔ حضرت ربّ اعلی روح ما سواه فداه ٤۷
۷- شأن آیات ٦۸
۸- شأن تفسیر در آثار حضرت نقطهٔ اولی و تفاسیر نازله از قلم مبارك ۹٤
۹- سخنی چند در بارهٔ رساله مبارکهٔ قیّوم الاسماء ۱۲۱
۱۰- مروری بر دلائل سبعه ۱٤۷
۱۱- شرح حال ورقهٔ علیا، حرم حضرت اعلی، خدیجه بیگم ۱٥۷
۱۲- تأثیر دیانت بابی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران ۱۷۷
۱۳- مقام زن در آثار حضرت نقطهٔ اولی و مشاهیر زنان در عهد اعلی ۲۰۷

ب - ادب و هنر

۱٤- بشارت به ظهور و ستایش آن در اشعار فارسی ۲۲۷
۱٥- مروری بر نثر فارسی امروز ۲۳۹
۱٦- نثر داستان‌نویسی فارسی - مروری کوتاه ۲٥۹
۱۷- هنر تذهیب ۲۷٥

۱۸- تاریخچهٔ قالی‌بافی در ایران ۲۸۷

ج - مباحث متنوّعه

۱۹- مفاهیم کلمهٔ بیان ۳۰۰

د - گلبرگی چند از گلزار ادب ایران

۲۰- دو نمونه از نثر نویسندگان متقدّم و متأخّر بهائی ۳۱۱
۲۱- اشعار شعرای معاصر بهائی ۳۱۹

هـ - اخبار و وقایع

۲۲- در دورهٔ بیان چه گذشت؟ ۳۲۹
۲۳- آشنائی با نویسندگان ۳۳٤
۲٤- ششمین مجمع سالیانهٔ انجمن ادب و هنر - «دورهٔ بیان» ۳٤۰
۲۵- چهارمین مجمع دوستداران فرهنگ ایرانی (امریکا) ۳٤۲
۲٦- اوّلین کنفرانس فارسی «مجمع عرفان» (امریکا) ۳٤۳
۲۷- نشریّات انجمن ادب و هنر

روی جلد : منظره‌ای از مقام اعلی، شب هنگام.
پشت جلد : قالی چلسی - موزهٔ ویکتوریا و آلبرت - لندن.
نگاه کنید به مقالهٔ «تاریخچهٔ قالی‌بافی در ایران».

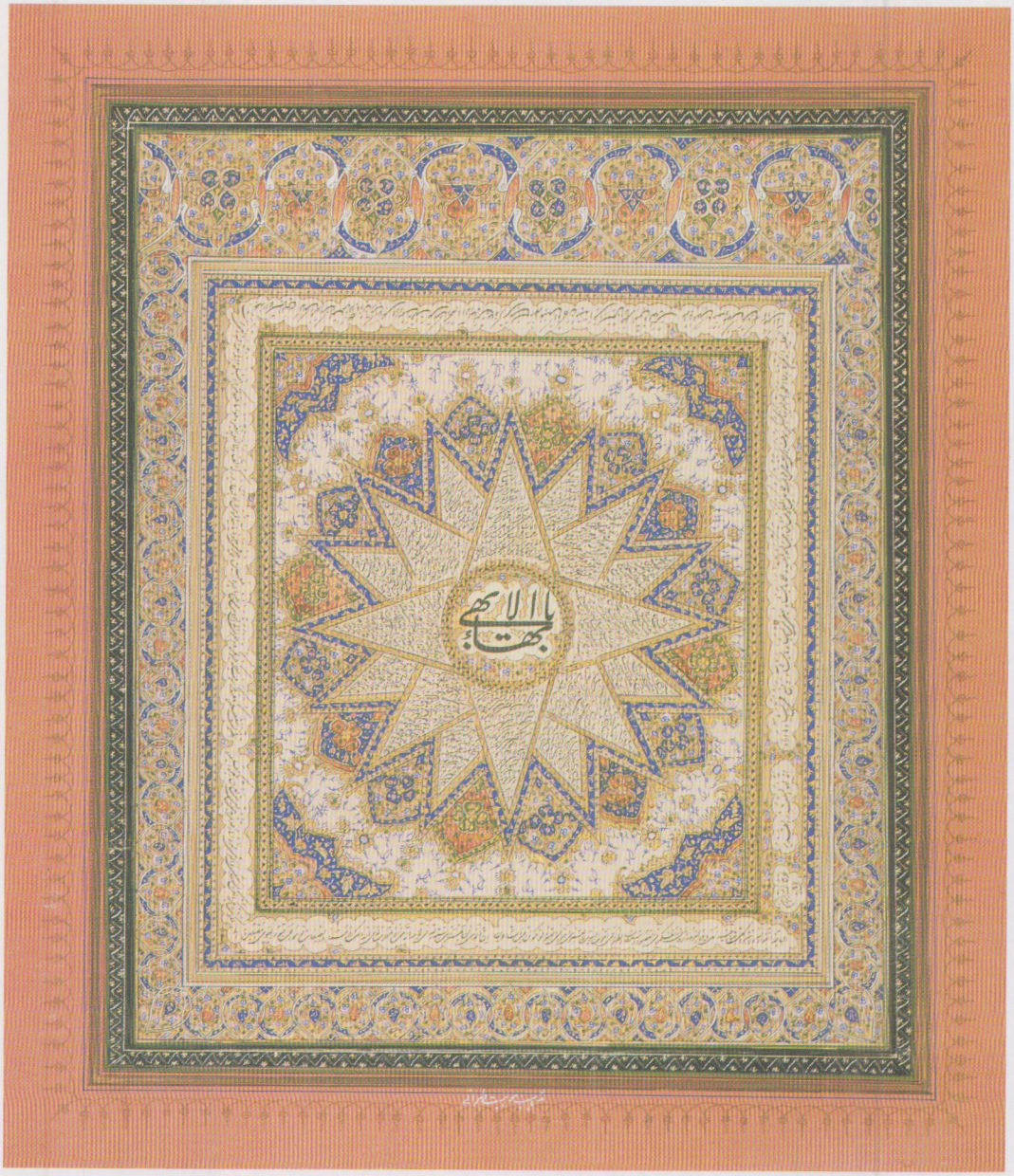

خط نورالدین زین - تذهیب لطف الله موهبت

سجع مهر حضرت بهاء الله - تذهیب لطف الله موهبت

مناجات حضرت بهاء الله (عکس خط اصل) تذهیب لطف الله موهبت

مناجات حضرت بهاء الله (عکس خط اصل) تذهیب لطف الله موهبت

لوح حضرت بهاء الله (عکس خط اصل) تذهیب لطف الله موهبت

سرلوحهٔ کلمات مکنونهٔ فارسی - خط و تذهیب مشکین قلم

سرلوحهٔ کلمات مکنونهٔ عربی - خط و تذهیب مشکین قلم

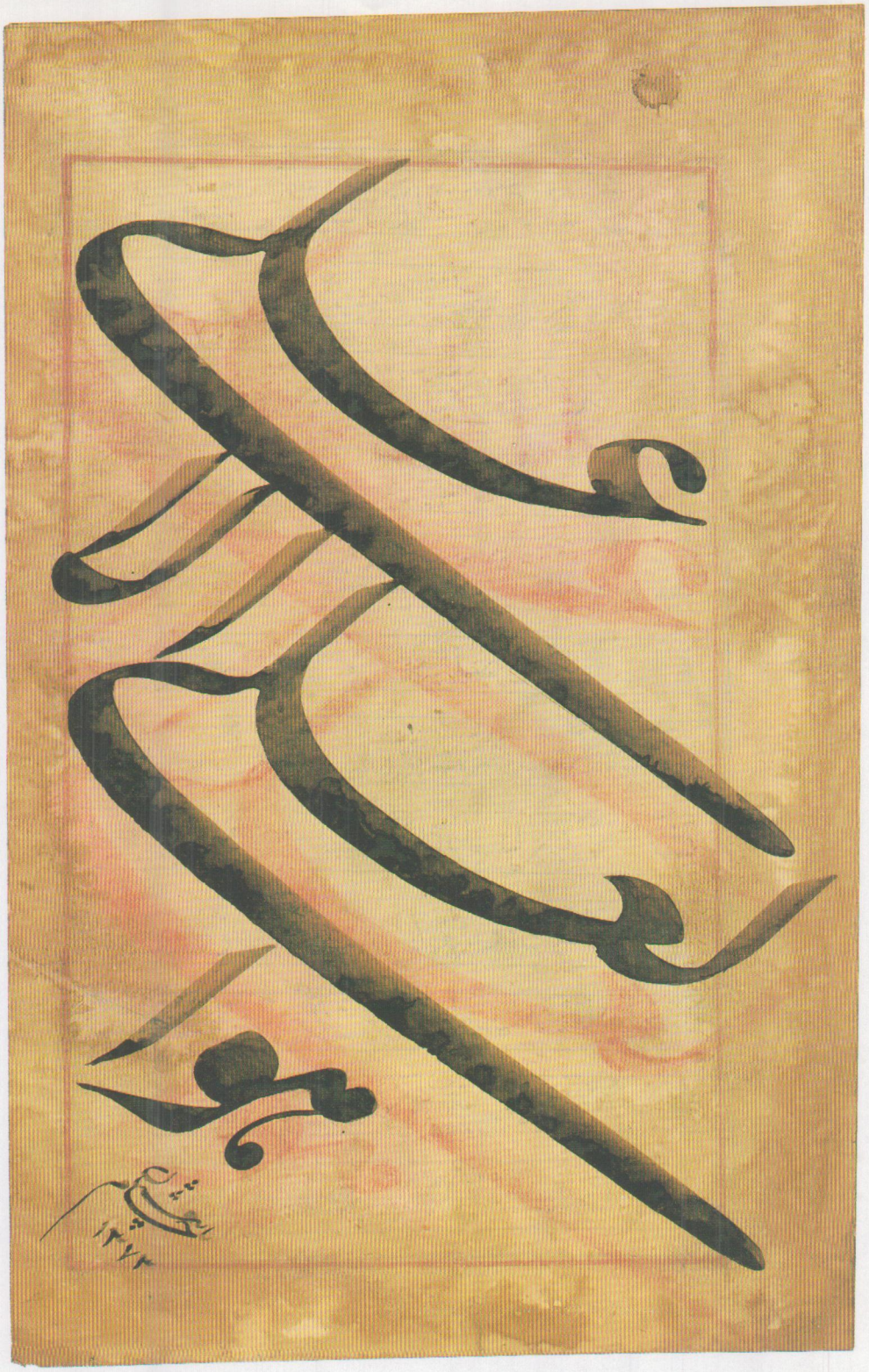

نستعلیق - اثر حسام الدین ثابتیان

خط و تذهیب حسام الدین ثابتیان

باسم ربنا العلی الاعلی

الباب المذکور فی بیان ان العباد لن یصلن الی شاطی بحر العرفان الا بالانقطاع

الصرف عن کل من فی السموات والارض فلتقدسن انفسکم یا اهل الارض

لعلکن تصلن الی مقام الذی قدر الله لکم وتدخلن فی سراد قالذی

جعله الله فی سماء البیان مرفوعا جوهر ارباب انکه سالکین سبل

ایمان وطالبین کاوس ایقان باید نفوس خودرا از جمیع شئونات

عرضیه پاک ومقدس نمایند یعنی کوشرا از استماع اقوال وقلبرا

از ظنونات متعلقه بسبحات جلال ودیده را از تعلق باسباب ظاهره

وچشم را از ملاحظه کلمات فانیه ومتوکلاً علی الله ومتوسلاً

الیه سالک شوند تا انکه قابل تجلیات اشراقات شموس علم وعرفان

الهی شوند ومحل ظهورات فیوضات غیب نامتناهی گردند زیرا که اگر

عبد بخواهد که اقوال وافعال واعمال عباد را ازعالم وجاهل وزاکی

سرلوحه کتاب ایقان ـ تذهیب میرزا آقا رکاب ساز شیرازی (شهید)

لوح حضرت عبد البهاء (عکس خط اصل) تذهیب لطف ا لله موهبت

قالی بافت زارع - مجموعهٔ خصوصی امارات متحدهٔ عربی (این قالی بی نظیر توسط کارگاه بنیامین زارع در اواخر دورهٔ عثمانی بافته شده) - تاریخ بافت بین سال های ۱۰ - ۱۹۲۰ میلادی - اندازه ۵۰۰ × ۸۰۰ سانتیمتر - تار و پود و چله ابریشم با بافت هائی از نخ نقره و مطلاً به صورت گلابتون - (در هر متر مربع آن ۳ ملیون و ۲۰۰ هزار گره وجود دارد).

قالی با منظرهٔ باغ - موزهٔ هنرهای دستی - وین - قرن شانزدهم میلادی - گره فارسی - تار (چله) نخ تابیده - پود نخ خام قرمز و زرد - (یك نخ ابریشم زرد) - پرز پشـــم و نخ ملیله دوزی شده با نقره و ابریشم زردوزی شده - اندازه ۱۸۷ × ۱۵۱ سانتیمتر - محّل بافت منطقهٔ شمال غرب ایران .

قالی ترنجدار - موزهٔ متروپولیتن - نیویورک - گره فارسی - پود ابریشم - پرز پشم - اندازه ۸۰۲ × ۴۱۲ سانتیمتر - محل بافت شمال غرب ایران.

قالی شکار گاه - موزهٔ پولدی پسولی - میلان - نیمهٔ اوّل قرن شـــانزدهم میلادی - گره فارسی - تار ابریشـــم طبیعی زرد رنگ - پود نخ قهوه ای رنگ - پرز پشم (قسمت های سفید از نخ است) - اندازه ۵۷۰ × ۳۶۵ سانتیمتر - محّل بافت ناحیهٔ شمال غرب ایران.

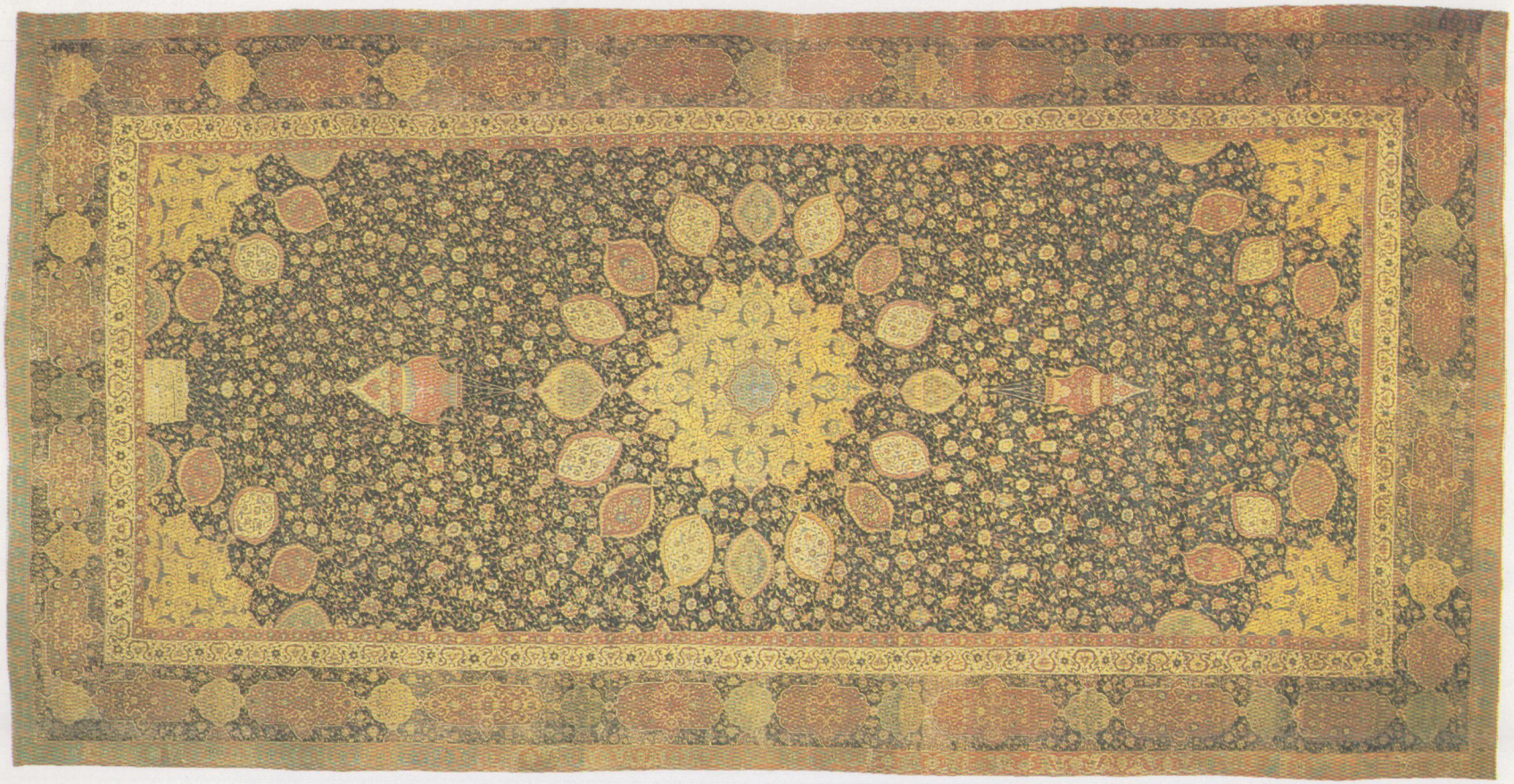

قالی اردبیل - موزهٔ ویکتوریا و آلبرت - لندن - گره فارسی - تار ابریشم طبیعی زردرنگ - پود ابریشم طبیعی زردرنگ
دولا - پرز پشم - اندازه ۱۱۵۲ × ۵۳۴ سانتیمتر - بافت دورهٔ شاه طهماسب صفوی ۹۴۶ هـ.ق (۱۵۳۹ م).

منتخباتی از آثار

حضرت ربّ اعلیٰ روح ما سواه فداه

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه الّذی یفعل ما یشاء بامره سبحانه و تعالی عمّا یصفون. یا الهی انت اللّه الّذی قد شهدت لنفسك قبل کلّ شیء بانّك انت اللّه لا اله الاّ انت وحدك لا شریك لك لم تزل کنت عالماً بکلّ شیء قبل وجوده و قادراً علی کلّ شیء بعد ظهوره، فاسئلك اللّهمّ بحقّ محمّد و آله ان تمنّ علی هذه النّفس الّتی تحمل هذه الکلمات بما انت علیه من الشّأن و الجلال و العظمة و الجمال انّك انت اللّه الجواد المتعال. یا الهی انت الّذی لا تقدّر لاحدٍ بلاءً الاّ و قد قدّرت له جزاءً بفضلك و جودك فافرغ علینا یا ربّ صبراً و خلّصنا من کلّ بلیّةٍ بفضلك انّك انت اللّه الّذی تجمع بین عبادك اذا شئت لحکمك و انّك انت اللّه الجواد الرّحیم. بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اللّهمّ اغفر لمن اراد الدّعا من عندك و لا تزل علیه رحمتك و عنایتك انّك انت اللّه الجواد الکریم.

بسم اللّه الرّحمن الرّحيم

عليك سلام اللّه ما لاح كوكب و ما تغرّد طير العماء و دفّ

مجمل القول فی سجن الجبل

نيست ما را از قضای حقّ گله عـار ناید شيـر را از سلسله

فعليك بتقوى اللّه عزّ ذكره فانّه قال و من يتّق اللّه يجعل لـه مخرجاً و يرزقه من حيث لا يحتسب و من يتوكّل على اللّه فهو حسبه انّ اللّه بالغ امره قد جعل اللّه لكلّ شیء قدراً. و انّ حدّ اليقين اَلاّ تخاف مع اللّه شيئاً و انّ حدّ الرّضا اَلاّ تحزن بما فاتك فی الحيوة الدّنيا و استعذ ليوم لقاء ربّك فانّه ليوم عظيم و اسكن سرّك و علانيتك بتقوى اللّه عـزّ ذكره قل لن يصيبنا الاّ ما كـتب اللّه لنا هو مولينا و على اللّه فليتوكّل المؤمنون و سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد للّه ربّ العالمين.

در شیراز والده منوّر فرمایند

هو العزیز الدّائم المتعال

فداك روحی، از حین غروب آفتاب شرف حضور الی الآن که عصر روز پنجشنبه بیست (و) هشتم شهر شعبان المعظّم است للّه الحمد و المنّة بما قضی اللّه لی بخوبی گذشته و در هر حال حزنی که بوده حزن واردات حضور بوده، اگرچه از استدراك شرف حضور دورم ولی به جهات چند که قریم باعث ظهور بلایاست راضی هستم بر خودم آنچه گذرد رضاً بقضاء اللّه و تسلیماً لامره، ولی بر قرب حضور امری رخ ندهد که باعث حزن شود شاکرم، به هیچ وجه محزون نباشند. چون راه دور است و خبرهای دروغ بسیار، اضطرابی رخ ندهد که بحمداللّه خوش است. در هر حال آنچه لازم است مقرّر فرموده اخذ شود و مستدرکات فیض حضور را مذاکر به ذکر بوده خصوص جدّه، محترمه حرسها اللّه تعالی.در هر حال فرمایشی هست اشاره فرمایند اطاعت شود.

دعاء توسّل

از آثار حضرت نقطهء اولیٰ جلّ ذکره الاعلیٰ

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم

الحمد للّه الّذی ینزل ما یشاء بامره سبحانه و تعالی عمّا یصفون یا الهی کیف اثنی علیك بعد علمی بقطع الکلّ عن عرفانك و کیف لا ادعوك و انّ فؤادی لم یستقرّ الاّ بذکرك فاشهد انّك انت اللّه المحبوب الّذی لن یعرفك شیء و لا قدّرت لاحدٍ سبیلاً الیك اذ ذاتیّتك هی الکینونیّة الکافوریّة الّتی هی بنفسها مقطّعة الجوهریّات عن البیان و انّ کینونیّتك هی الذّاتیّة السّاذجیّة الّتی هی بنفسها ممتنعة المادّیّات عن العرفان فسبحانك و تعالیت لمّا ایقنت بان لا سبیل لی الیك اتّوجه الیك بمحمّد و آل محمّد محالّ معرفتك و مواقع کرامتك و آیات صمدانیّتك و ظهورات رحمانیّتك اللّهمّ بحقّهم فی کتابك و شأنهم فی علمك ان تصلّی علیهم بکلّ تجلّیاتك و نفحاتك و ظهوراتك و مقاماتك الّتی لا تعطیل لها فی شأن و ان تقضی حاجتی هذه فی الآن فی الآن فانّ الرّجاء قد انقطع عمّا سواك و انّ الاضطرار بلغ الی منتهی مقام الامتناع و انّك ربّی و الهی و سیّدی و مولای و معتمدی لو لم ترحمنی فمن یرحمنی و لو لم تجبنی فمن یجیبنی اللّهمّ انّی اقسمك بطلعة حضرت کینونیّتك و بهاء عزّ صمدانیّتك ان تجعل کلّما فی علمك اسباب قضاء هذه الحاجة و تبلغنی الیها من دون ان اری حزناً فی سبیلك و لا خوفاً من اعدائك و انّك یا الهی مقتدر علیم لا یعجز فی قدرتك شیء و لا شیء الاّ بحکم مشیّتك و هندسة ارادتك و تحدید

قدرك و امضاء قضائك و ما قدّرت فی مراتب الابداع دون ذلك و انّك محیط بکلّ شیء و انّك ان اردت بشیء فلا مانع له فی ملكك و فی الحین انّه موجود بین یدیك فكیف اصبر یا الهی بعد علمك بی و كیف اضجّ یا مولای بعد قدرتك علی كلّ شیء و كیف اخاف من عدلك بعد رجائی بفضلك و كیف لا ارجو رضوانك بعد علمی بانّ لك بدایات و نهایات و كیف لا ایقن بقضاء حاجتی بعد ما استشفعت بمحمّد و آله صلواتك علیهم عندك فهیهات هیهات ما ذلك الظّنّ بك و ما كان ذلك معروفاً من فضلك و سنّتك و انّی لعلی یقین بان من توكّل علیهم فانّك كنت حسبه و من اعتصم بحبلهم فانّك كنت ظهیره و من لاذ بجنابهم فانّك كنت كهفه و من توسّل بهم فانّك كنت مجیبه فسبحانك سبحانك لك الحمد حمداً شعشعانیّاً لامعاً متقدّساً متنزّهاً عن حمد ما سواك لمّا عرّفتنی منهاج محبّتك و الهمتنی التّوسّل بحالّ مشیّتك و الاتّكال علی مساكن بركاتك و الاعتصام بحبل مواقع عظمتك فیا طوبی لی ثمّ طوبی لی بما رضیت عنك فی كلّ فعالك و اجعل حالتی بین یدیك حالة ما كان له ارادة دون تجلّی ارادتك لئلاّ احبّ تأخیر ما عجّلت و لا تعجیل ما اخّرت بل یكون سرّی و علانیتی بمثل جسد المیّت عند ارادة المغتسل فی تلقاء طمطام یمّ قضائك و قدرك فسبحانك سبحانك فما اعظم احسانك و اكبر آلائك و لا ارى حظّاً لی الاّ فی العجز عن اداء شكرك و الاعتراف بالتّقصیر عن مبلغ حمدك فسبحانك سبحانك اعترف لدیك بما انا اهله و استغفرك و اتوب الیك و اسئل من جودك كما انت انت انّك اهل التّقوی و اهل المغفرة سبحان اللّه ربّ العرش عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.

سواد خطّ سيّد ٩٢

شهد اللّه انّه لا اله الاّ هو العزيز المحبوب

هو الاكبر

بسم اللّه الامنع الاقدس

شهد اللّه انّه لا اله الاّ هو له الخلق و الامر يحيى و يميت ثمّ يميت و يحيى و انّه هو حيّ لا يموت فى قبضته ملكوت كلّ شىء يخلق ما يشاء بامره انّه كان على كلّ شىء قديراً قل هو الحقّ لا اله الاّ هو يحيى و يميت ثمّ يميت و يحيى و انّ اليه كلّ يبعثون ذلكم اللّه ربّكم له الخلق و الامر لا اله الاّ هو العزيز المحبوب هو الّذى يبدع ما يشاء بامره كن فيكون هو الّذى يحيى و يميت و انّ اليه كلّ يقلّبون و له اسلم من فى السّموات و من فى الارض و انّ الى اللّه كلّ يرجعون و له ما سكن باللّيل و النّهار و انّ اليه كلّ ينقلبون و له يسجد من فى السّموات و من فى الارض و ما بينهما و انّ الى اللّه كلّ يومئذ يحشرون قل هو القائم على كلّ نفس يعلم ما كسبت و يشهد على ما تكسب و انّه لهو الحقّ علاّم الغيوب. قل اللّه حقّ و انّ ما دون اللّه خلق و كلّ له عابدون قل اللّه ربّ و انّ ما دون اللّه عبد و كلّ له

ساجدون و ما كان اللّه ان يعزب من علمه من شیء لا فی السّموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انّه كان قویّاً قدیراً قل هو القادر علیكم من بین ایدیكم و الظّاهر فوقكم عن ورائكم و المهیمن علیكم فوق رؤسكم و الممتنع علیكم عن یمینكم و المرتفع فوقكم عن شمائلكم لیحفظنّكم عن كلّ شطركم كیف یشاء بامره انّه هو الفرد الممتنع المهیمن القیّوم و ما كان اللّه ان یعجزه من شیء لا فی السّموات و لا فی الارض و لا ما بینهما انّه كان علی كلّ شیء قدیراً. از آنجائی كه همیشه صبح می‌دیدم تلاوت می‌فرمودند آمنت بسرّ آل محمّد ص الخ خواستم كشف غطاء شود كه عمل مطابق ذكر قولی شود. از وقت نزول قرآن تا نوزده ٦٦ سنه كه عدد اللّه باشد ظاهر آل محمّد ص كه هر ٦٦ حول یك حرف بسم اللّه الرّحمن الرّحیم گذشت و چهار سنه مزید بر صورت جمع چهار كلمه بود كه به زمان شیعهء خالص گذشت اعنی حاجی سیّد كاظم علیه صلوات اللّه ثمّ علیه سلامه و از این جهت بود كه حروف بسم اللّه الرّحمن الرّحیم كه كلّ قرآن در او است نزد او جمع شدند و نوزده روز كه به اوّل ظهور سرّ مانده به ملأ اعلی واصل و اوّل سنهء ١٢٦٠ اوّل ظهور سرّ بود و از این جهت بود نزول كلمهء لا حول و لا قوّة الاّ باللّه العلیّ العظیم، بعد از عدد نفی اثبات به سنهء ١٢٦٠ ختم می‌شود و بدء ظهور سرّ محمّد و آل محمّد علیهم صلوات اللّه ثمّ كلّ بهائه می‌شود و چونكه ظهور سرّ ظهور اللّه است نه ظهور به شأن نبوّت و ولایت بل به ظهور ربوبیّت از این جهت بود كه ظاهر شد

به ظهور انّنی انا اللّه لا اله الاّ انا و در حین ظهور، اوّل کسی که به او بیعت کرد محمّد ص بود چنانچه نصّ حدیث است، بعد امیر المؤمنین ع، بعد ائمّه علیهم السّلام و این است سرّ آیهء اذ قال یوسُفُ لاَبیه یا اَبَتِ انّی رأیتُ اَحَدَ عَشَرَ کوکباً و الشّمسَ و القمرَ رأیتُهُم لی ساجدین و بدان که عدد یوسف (۱۵٦) عدد قیّوم (۱۵٦) است و مراد قائم آل محمّد علیه السّلام است و او است حیّ قیّوم و از این جهت بود که در بدء ظهور سورهء اسم خود را تفسیر کرد و هر سوره را در آیه‌ای از قرآن عنوان فرمود تا اشاره باشد بر آنکه او است نقطهء قرآن در باء بسملّه که در حدیث است که کلّ قائم به او است و چهل آیهء بدیعه قرار داد که اشاره باشد به عدد لی (٤۰) در آیهء رأیتُهُم لی ساجدین سورهء ذوی القرابه را خوانده‌ای که فضل ما از قبل بوده ولی از آنجا که ظهور ما ظهور نار اللّه بود در قیامت اعنی رکن لا اله الاّ اللّه که مقام بسم است و محمّد رسول اللّه رکن هواء است و علیّ و الائمّة حجج اللّه رکن ماء است که متعلّق به اسم رحمن است و رکن تراب متعلّق به اسم رحیم است که به اوّل کلّ خلق می‌شوند بر فطرة لا اله الاّ اللّه و به رکن ثانی رزق داده می‌شوند و به ثالث می‌میرند و به رابع زنده می‌شوند و اشخاصی که همیشه می‌خوانند رضیت باللّه ربّا هرگاه صادق بودند، هرگاه صادق بودند در قیامت داخل نار اللّه می‌شدند زیرا که در قرآن بود فبایّ حدیث بعد اللّه و آیاته تؤمنون و همه مقرّ بودند که غیر اللّه قادر نیست آیه نازل فرماید که اگر این امری می‌بود که از

شأن بنده بود از یوم نزول قرآن تا سنهء ۱۲۶۰ که ۱۲۷۰ سال گذشت کسی آیه آورده بود و همین قدر که کسی آورد دلیل است که از غیر خداوند نیست بل از قبل او است و دلیل واقع وجوده اثباته و آیاته دلیله و همین است معنی عرفتك بك در دعاء و اعرفوا اللّه باللّه در حدیث و معنی اللّهمّ عرّفنی نفسك الخ و ما شناسانیدیم مردم را نفس خود ولی کسی مشعر نشد و قدر ندانست و اوّل کسی که رجعت به دنیا کرد رسول خدا بود و او است اوّل رسول قائم ع و بعد امیر المؤمنین ع بود که رسالت طرف بوشهر را فرمود و آمد نزد شما و نشناختید نظر به روز اوّل کنید که هفت سال غیر او ایمان به رسول خدا نداشت و امروز چه قدر مدّعی ایمان هستند و لابدّ است معنی حدیث سیرجع الاسلام غریباً کما بدء فطوبی للغرباء کذلك سایر اهل بیت رجوع کردند و خداوند به وعدهء خود وفا فرمود و نرید ان نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الارض الخ و دو مرتبه حضرت قائم ع که لسان اللّه است ائمّه گردانید ایشان را الحاصل قیامت صغری برپا شد و یوم مقدار خمسین الف سنة ظاهر شد و کلّ شیء حشر و نشرش شد و ظاهر شد قول اللّه و کلّ شیء هالك الاّ وجهه و کلّ جزا داده شدند ولی اقارب را از جهت فضل در استثناء داخل می‌کنم لاجل حبّ ایشان زیرا که مقرّ به حروف وجه که ۱۹ است بوده‌اند اگرچه محجوب بوده‌اند ولی اگر به ظهور عدل منتظر جزا دهم احدی مستحقّ نمی‌شود ، غیر از آنکه ماسوا که مشت خاکی هستند به فضل بیامرزیم سبیلی در بقاء آیهء توحید ایشان

نیست. قسم به خداوندی که جانم در قبضهء او است که کسی را مؤمن از روی بصیرت نمی‌بینم طینی را که به آیهء و للّه علی النّاس حجّ البیت طواف می‌کنید به اینکه منسوب به خدا است و صاحب کلامی که حجّ و کلّ دین به قول او برپاست بل نبوّت نبیّ ص و ولایت ولیّ ثابت است به قول او، چهار هزار مفتی چگونه حکم می‌کنند، کلّ و اعمالشان را هباءً منثوراً کردیم این است معنی آیه که اگر ما علی الارض را فدا دهند نجات از فزع و آنچه در قیامت است نمی‌بینند چه مال و چه علم که ثمر ندارد این است معنی و للّه المکر جمیعاً در لباس عبودیّت ظاهر می‌شود به حجّتی که دین ایشان برپاست و شاهد می‌گیرد هر نفسی را بر عملش، فرق نار، نور عدد باب است هر کس در باب داخل است در نور والاّ در نار امروز اهل جنّت و نار را به همین بشناسید و جدّه و والده را از قبل من زیارت فرمائید و نار اللّه را برد سلام برای ایشان کرده نور فرمائید، شما یکی از انبیاء اللّه بوده‌اید حرکت نفرمائید که حفظ همگی به شما است.

توضیح: محاسبهء «باللّه العلیّ العظیم» به حساب ابجد مساوی با ۱۲۶۰ است.

بنام دوست یکتا

سپاس بی‌پایان نثار آستان جمال اقدس ابهی باد که ما را بر نشر ششمین مجلّد «خوشه‌ها» موفّق فرمود.

ششمین مجمع سالیانهٔ انجمن ادب و هنر (سویس) به مناسبت گذشت یکصد و پنجاه سال از اظهار امر حضرت ربّ اعلی در مدینهٔ طیّبهٔ شیراز به ذکر محامد و نعوت و احوال و آثار آن وجود مکرّم اختصاص داشت. عدّه‌ای از محقّقان و فضلای بهائی که سالیان دراز عمر خود را در راه تتبّع و تحقیق و مطالعه در آیات، توقیعات و تفاسیر آن حضرت صرف کرده بودند، در آن مجمع مبارک گرد آمدند و حاصل مطالعات خود را به صورت کنفرانس‌هائی ممتّع به حاضران ارائه کردند.

اکنون بسیار شادمانیم که همهٔ آن کنفرانس‌ها را به صورت مقالاتی جامع و کامل تدوین کرده، یکجا در این مجلّد فراهم آورده‌ایم و امیدواریم مانند سایر مجلّدات «خوشه‌ها» سالیان متمادی مورد استفادهٔ اهل تتبّع و تحقیق قرار گیرد.

نشریّهٔ «خوشه‌ها» با بدست آوردن تجربیات چند ساله، به آهستگی به راه کمال افتاده و گرچه راه دراز و مقصد بس والاست ولی با اتّکاء به تأئیدات متواترهٔ جمال اقدس ابهی امیدواریم راه خود را با مساعدت فضلاء و محقّقان بهائی ادامه دهیم و «خوشه‌ها» را در هر شماره از شمارهٔ پیش بهتر و کامل‌تر منتشر نمائیم.

* * *

هفتمین دورهٔ سالیانهٔ انجمن ادب و هنر در تابستان امسال به مطالعهٔ در احوال و آثار مورّخ، شاعر، مبلّغ و خادم نامدار عهد ابهی، نبیل زرندی اختصاص داده شده و محقّقان بهائی از چهار گوشهٔ جهان در آن مجمع گرد خواهند آمد و به بحث و فحص در بارهٔ زندگانی و تألیفات و اشعار آن مرد بلندپایهٔ عالم بهائی و سایر مسائل تاریخی، ادبی و هنری خواهند پرداخت.

همچنین همزمان با این دوره، برای اوّلین بار به تأسیس برنامه‌ای جداگانه، مخصوص جوانان

فارسی‌زبان اقدام کرده و از استادان بهائی دعوت نموده‌ایم که جوانان عزیز بهائی مقیم ممالك غرب را با گنجینهٔ بی‌بدیل فرهنگ و ادب و هنر ایران آشنا سازند. امیدواریم این برنامه مورد استقبال آن عزیزان قرار گیرد و بیش از پیش نوجوانان و جوانان ما با آشنائی بیشتر به ظرائف و لطائف زبان ادبی فارسی، از آثار مبارکهٔ امری تمتّع و بهره‌ای افزون برگیرند.

* * *

در سال گذشته به نشر «گنجینهٔ امین»، مجموعهٔ اشعار دکتر امین اللّه مصباح با کمك یکی از دوستان ادب دوست، که با نفاست تمام خوشنویسی و چاپ شده بود، موفّق شدیم و هم اکنون دیوان شاعر گرانقدر و شهید مجید بهائی، جناب علی محمّد ورقا را در دست تدوین و تنظیم داریم و امیدواریم در تابستان سال ۱۹۹٦ که مصادف با یکصدمین سال شهادت جناب ورقا و فرزند والاقدرشان جناب روح اللّه است، آن را به زیور طبع بیارائیم.

پایان سخن را به چند بیت از یك غزل زیبا و لطیف جناب ورقا، آن طیر بهشتی که مناسب تجدید خاطرهٔ جلوس سلطان جلال بر اریکهٔ ظهور است، زینت می‌دهیم:

شهبار اوج عشق پریدن گرفت باز — در سینه طیر عشق خزیدن گرفت باز...
باد سحر حکایت لیلای حسن گفت — مجنون عشق جامه دریدن گرفت باز
چون غنچه شد شگفته همه عقده‌های دل — گوئی نسیم فضل وزیدن گرفت باز...
از بوستان برآمد آوای بلبلان — گوش طرب نشید شنیدن گرفت باز
بر باغ و راغ باد بهاران مرور کرد — وز کوه و دشت سبزه دمیدن گرفت باز

ساقی بیا که شاهد ابهای روحیان
در بوستان وصل چمیدن گرفت باز

هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر
رضوان ۱۵۲

گشایش «دورهٔ بیان»

دکتر شاپور راسخ*

برای این بندهٔ کمترین افتخاری بزرگ است که به نمایندگی از هیئت مشاورین قارّهٔ اروپا مقدم شما عزیزان را به این دوره از انجمن ادب و هنر ترحیب و تهنیت گویم و به کمال فروتنی از درگاه والای جمال اقدس ابهی مسئلت کنم که «دورهٔ بیان» که به ذکر جمیل حضرت اعلی، نقطهٔ اولی، الّتی تدور حولها ارواح النّبیّین و المرسلین آراسته شده و به شرح برخی از آثار پر اسرار آن حضرت زیب و زیور یافته به پیروزی کامل و خشنودی خاطر شما یاران نازنین همراه و قرین گردد.

ششمین مجمع ادب و هنر به هنگامی برگزار می‌شود که یکصد و پنجاه سال تمام از طلیعهٔ ظهور جدید بسر آمده و به تأثیر کلمهٔ خلاّقهٔ دو مظهر مقدّس الهی، این امر معظّم به عنوان یکی از گسترده‌ترین ادیان عالم، بیرق وحدت انسانی را در سراسر کرهٔ خاك برپا داشته است.

اگر اکثریّت مسلمانان از درك علوّ مقام و بزرگی و والائی مأموریّت و قدرت و عظمت آثار حضرت باب یعنی امام زمان و مهدی منتظر و قائم موعود بازمانده‌اند باید از روی صداقت اذعان کنیم که بسیاری از ما بهائیان نیز از آن حضرت معرفتی بس ناقص داریم و اگر رسالهٔ بی‌مانند دور بهائی و دیگر تبیینات هدایت‌بخش ولایت امر الهی در کار نبود چه بسا که رتبهٔ آن حضرت را با مرتبت یحیای معمدانی برابر می‌نهادیم و مشتبه می‌کردیم. از این رو سزاوار است که هم در دقائق نخست از این دورهٔ انجمن، مجملی در بارهٔ عظمت مقام و شرف مأموریّت و اهمّیّت آثار آن حضرت سخن رود هرچند که وصف ما و بحث ما از آن حضرت مصداق «ما للتّراب و ربّ الارباب» است. بقول سنائی :

به کُنه ذاتش خرد برد پی　　اگر رسد خس به قعر دریا

در بزرگی و والائی پایگاه حضرتش همین بس که جمال قدم جلّ ذکره الاعظم بارها از ظهور آن حضرت به عنوان «ظهور قبلم» یاد کرده‌اند و در مورد مرتبه و منزلت آن حضرت فرموده‌اند که:

* در جلسهٔ افتتاحیّهٔ «دورهٔ بیان» ایراد شد.

«قدرش اعظم از کلّ انبیاء و امرش اعلی و ارفع از عرفان و ادراک کلّ اولیاء است.» مضاف بر این، آنچه در نبوّات کتب مقدّسهٔ قبل در بارهٔ یوم آخر آمده همواره اشاره‌ای نیز به وجود مسعود و ظهور خجستهٔ آن حضرت دارد و در نتیجه تجلّی ذات اقدسش را نه فقط به عنوان موعود معهود اسلام مطرح باید کرد بلکه موعود و مقصود همهٔ ادیان گذشته باید محسوب داشت. به زبان دیگر در آن ذات قدسی و هیکل عرشی تنها مبشّر ظهور اعظم افخم من یظهره اللّه را جستجو نباید کرد و آثار پهناور آن حضرت را تنها به اشارت و بشارت در مورد موعود کلّ ام و نحل محدود نباید شمرد. حضرت سیّد علی محمّد باب معروف به ربّ اعلی و نقطهٔ اولی که در آثار الهی به لقب ممتاز «سلطان الرّسل» ملقّب گردیده‌اند صاحب رسالتی مستقلّ و شریعتی مجزّی بودند و ناسخ قوانین فرقان و بنیادگذار احکام جدید و مؤسّسات و مشروعات تازه که بسیاری از آنها احیاناً با اندکی جرح و تعدیل مورد قبول و تصدیق من یظهره اللّه حضرت بهاءاللّه واقع شده و از جمله عدّهٔ کثیری از حدود و مقرّرات مذکور در بیان، در کتاب مستطاب اقدس که امّ الکتاب این امر مقدّس است نیز پذیرفته آمده است.

جلوهٔ دیگری از مقامات عالیهٔ آن حضرت را در عظمت مأموریّت حضرتش باید جستجو کرد که از جمله تفسیر و تشریح متشابهات و رموز و اسرار کتب مقدّسهٔ سابقه و خصوصاً قرآن مجید بوده و از این بابت آثار آن حضرت را می‌توان زمینه ساز و راه گشای نزول ایقان شریف دانست و شاید از همین جهت باشد که کتاب ایقان را متمّم و مکمّل آثار نقطهٔ بیان جلّت عظمتها تلقّی نموده‌اند. به عبارت دیگر نهالی که به دست حضرت اعلی کاشته شد با ظهور جمال مبارک به ثمر شیرین خود رسید.

ناگفته نماند که اگر تفاسیر مبارکهٔ حضرت ربّ اعلی نبود و پرده از غوامض قرآنی چون حشر و نشر و بعث و قیامت و صراط و میزان و جنّت و نار و رجعت و مانند آن برنمی‌داشت بی‌گمان این همه آمادگی در هزارها هزار نفوس عالم و عامی برای استقبال و سرسپردگی به ظهور ثانوی یعنی تجلّی حسینی و رجعت مسیحائی پدیدار نمی‌شد و جامعهٔ غفلت زده و جهالت گرفتهٔ آن روز ایران به مظهر ظهوری که بلافاصله پس از بعثت نهائی خویش در زندان طهران به خارج مرزهای کشور تبعید شد و تا پایان عمر در سرگونی و سرگشتگی زیست مشتاقانه و گروهها گروه نمی‌گروید.

داستان بعثت محمّدی و حکایت بتشکنی آن حضرت را شنیده‌اید. می‌توان گفت که حضرت نقطهٔ اولی با قدرتی عظیم‌تر و سطوتی شدیدتر تیشهٔ سخن بر گرفتند و بر ریشهٔ اوهام و خرافات رائج زمان خود زدند و بساط ملاّیان را که بناحقّ مدّعی وساطت میان خدا و خلق او شده بودند به یك باره در هم ریختند. و البتّه با قدرتی که سلسله مراتب روحانیّون قشری محافظه کار در آن روزگاران در دست داشتند و در نتیجه هر نوع آزاداندیشی و پیشرفت فکری را در جامعهٔ آن روز متوقّف کرده بودند این بتشکنی کار آسانی نبود.

بر این فزونتر باید گفت که در آثار آن حضرت به آنچه امروز از مظاهر تمدّن و تجدّد می‌دانند نظیر تعلیم و تربیت پسران و دختران و ارتقاء و اعتلاء مقام زنان و تشویق مردم شرق به آشنائی

با فنون و صنایع غرب و تهییج ذوق و شوق کمال‌طلبی در همهٔ امور و میل به آبادانی و بهبود زندگی صوری توجّهی شایان مبذول شده، درست بر خلاف نظر مغزهای متحجّری که در آن زمان به لعن و طعن و طرد و ردّ ترقّیات مادّی اروپائیان مشغول بودند، نفوسی که هنوز بازماندگانشان همان دعاوی واهی را به نام پیکار با غرب‌زدگی و استغناء از آنچه خارج از دائرهٔ اسلامی است عنوان می‌کنند. در کتاب چهار شأن بیانی به این مضمون فرموده‌اند که در این عالم هر چیزی باید با وسائل و اسباب خودش ایجاد گردد. مانند آنکه اروپائیان با فراهم نمودن وسائل و اسباب مظفّر و غالب شده‌اند شما نیز پیروی از آنها کنید و در امور خود با وسائل و اسباب، از جمله دست یافتن به صنعت و فنّ به پیروزی رسید و منتظر امور غیبیّهٔ موهومه مباشید. (باب هفدهم از واحد دهم).[1]

بر پایهٔ آنچه رفت می‌توان گفت که حضرت نقطهٔ اولی با جمال اقدس ابهی نه فقط در تأسیس دور جدید یعنی دور بهائی شریك و سهیم بوده‌اند بلکه بخشی از ویژگی‌های تمدّن جدیدی که باید در ظلّ قیادت مظهر کلّی الهی جمال اقدس ابهائی بوجود آید در آثار حضرتش انعکاس یافته است. منجمله توجّه خاصّ به طهارت و نظافت و زیبائی و لطافت و صنایع ظریفه از جمله خطّ و خوشنویسی و توصیه در اینکه هر چیز را باید به منتهی درجهٔ کمال آن رساند که کمال هر چیز بهشت اوست و تأکید در اهمّیّت نظم و ترتیب که نه فقط در بارهٔ خانه بلکه در مورد بازار و کوی و شهر و ده باید مصداق پیدا کند و ارج گذاشتن پیشه‌ها و صنایع که آن هم باید همیشه به اکمل صورت و اعلی کیفیّت عرضه شود و نیز تحذیر از مصرف تریاك و مسکرات و تنباکو و اشباه آن و بسیار دستورهای مشابه که بحث در آنها سخن ما را به درازا می‌کشد امّا لااقلّ امکان این استنتاج را می‌دهد که فی الحقیقه این دو ظهور به حکمت الهی که سرّ آن بر خلق مکتوم و مستور است نه فقط متوالی و متعاقب هم بوده‌اند بلکه باید مکمّل و متمّم یکدیگر نیز تلقّی شوند.

شبهه نیست که مأموریّت حضرت اعلی به مردم عالم و عامی در پهنهٔ مشرق زمین محدود نمی‌شده است. همچنان که جمال اقدس ابهی به برخی از ملوك و سلاطین زمان خود خطابات مخصوصه فرمودند و ضمناً مجمع ملوك را مورد خطاب قرار دادند و از جمله به عدل و انصاف و صلح و سلام و رعایت حدود الهی دعوت نمودند حضرت اعلی نیز خطاب‌هائی به عامّهٔ پادشاهان و امیران دارند از جمله در صحیفة الاحکام که طیّ آن نظائر همان اصول مملکت‌داری مورد تأکید و تأئید واقع شده است:

«کتب علی من یکن سلطان فی البیان ان یعمل بالعدل و لا یتجاوز عن حدود اللّه. ذلك من کتاب الامر. ان اتّقوا اللّه و لا تعتدون.» علاوه بر این، ابلاغات مهیمنه‌ای از آن حضرت خطاب به سلطان زمان محمّد شاه قاجار و وزیر اعظم حاجی میرزا آقاسی عزّ صدور حاصل کرده که نه فقط معرّف عظمت رسالت آن حضرت است بلکه بطور ضمنی بشارت گسترش این امر الهی را در سرزمین‌های دیگر نیز در بر دارد. منجمله آنجا که خطاب به معشر ملوك فرمودند:

«بلّغوا آیاتنا الی التّرك و ارض الهند ... و ماوراء ارضها من مشرق الارض و غربها ...»[2]

حضرت ربّ اعلی نقطهٔ اولی نه فقط بشارت به نظم بدیع حضرت بهاءاللّه دادند بلکه به

فرموده، حضرت ولیّ امراللّه احکام و حدود و مشروعات مصرّحه در کتاب بیان آن حضرت «حدّ فاصل و حلقه، ارتباط بین انظمه، سالفه و مشروعات و مؤسّسات بدیعه، نظم جهان‌آرای الهی محسوب می‌شود.» به زبان دیگر گفته شود ظهور مقدّس آن حضرت نقطه، تلاقی دو کور عظیم الهی است، کور آدم که با قیام مبارکش پایان می‌گیرد و کور افخم اقدس بهائی که به ظهور آن حضرت مفتوح می‌شود و بی‌گمان قرن‌های بسیار ادامه خواهد یافت. و به یك اعتبار لقب نقطه، اولی اشاره به همین حقیقت است که ظهور آن حضرت را سرآغاز یك مرحله، طولانی از تاریخ باید تلقّی کرد و بی‌گمان از همان نقطه، نخستین حروف، کلمات و عبارات تامّه برخاسته و برخواهد خاست و جهان بشریّت را به تمدّنی تازه خواهد آراست.

جلالت و عظمت ظهور و مأموریّت حضرت باب را از این چند عبارت کتاب قرن بدیع می‌توان بهتر استنباط نمود آنجا که حضرت ولیّ امراللّه فرموده‌اند: «در اثر ظهور مبارکش، قوای خلاّقه، عظیمه که به استعانت انوار فائضه از ظهور متعاقبی اجلّ و اعظم از آن، تقویت و تشیید حاصل نموده به حرکت آمد و استعداد و قابلیّت لازم برای تأسیس وحدت اصلیّه در بین بریّه و نیل عالم انسانی به رتبه، بلوغ و ارتقای آن به اعلیٰ ذروه، ترقّی و کمال در عالم امکان حاصل گردید.»[۳]

حال اگر از دیده، جامعه شناسان بنگریم باید بگوئیم که آئین حضرت باب فی الحقیقه بزرگترین حرکت روحانی و اجتماعی بعد از جنبش اسلام بود که جامعه، ایران را به لرزه درآورد و از خواب دیرین جهل و تعصّب و غفلت بیدار کرد، دیانتی که تمدّن را با تدیّن دوباره آشتی داد و علم و آگاهی را با معنویّت و روحانیّت سازش بخشید.

امّا عظمت آثار آن حضرت: اگر کتاب را چنان که خود حضرت ربّ اعلی در رساله، دلائل سبعه فرموده است اعظم حجّت و اتمّ برهان آن حضرت بدانیم، باید صریحاً بگوئیم که حضرتش اوّلین پیامبر الهی بود که شخصاً از خطّ و سواد بهره داشت و خود توقیعات مبارکه، بسیار به خطّ زیبای خویش تحریر فرمود و به یادگار نهاد و سرعت قلم زدن آن حضرت به هنگام نزول کلمات به دو زبان فارسی و عربی به حدّی بود که موجب اعجاب همه، ناظران واقع می‌شد و چنان که خود در کتاب مستطاب بیان فرموده «در عرض پنج ساعت هزار بیت از نزد او ظاهر می‌گردد یا به اسرع طوری که کاتب نزد او بتواند تحریر نماید آیات اللّه را قرائت می‌نماید.» به فرموده، حضرت بهاءاللّه جلّ اسمه الاعلی «انبیای اولو العزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضح و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصاء گشته و از این غمام رحمت رحمانی این قدر نازل شده که هنوز احدی احصاء ننموده.»[۴]

در اینجا کافی است به سخن یکی از مجتهدان شهیر اصفهان استناد کنیم که به هنگام نزول تفسیر سوره، والعصر در منزل امام جمعه، اصفهان حاضر بود، نامش ملاّ محمّد تقی هراتی، و وقتی لطافت صوت و قوّت بیان حضرتش را به هنگام تحریر سریع شنید بی‌اختیار فریاد برآورد که این کلمات بی مثیل و نظیر است و بدون تأئید الهی و الهام خداوندی هیچ کس نمی‌تواند مثل این بزرگوار در مدّت قلیل این همه آیات که معادل ربع یا ثلث قرآن است در نهایت فصاحت و بلاغت بنویسد.[۵]

چون مجلس محفل ادباست باید اجمالاً عرض کنم که سبك سخن فارسی آن حضرت هرچند غالباً عاری از صنایع و بدایع لفظی است و احیاناً به نظر برخی کسان خشك و ثقیل جلوه می‌کند امّا دارای قدرت و انسجام و استحکام خاصّی است که شکوه و هیمنهٔ آن بی‌گمان با کلام خلق مشتبه نمی‌شود.

توجّه شما را به عبارتی چند که از ابتدای دلائل سبعه گرفته شده، رسالهای که به فرمودهٔ حضرت ولیّ امرالله «از مهمّترین آثار استدلالی آن حضرت شمرده شده و دارای بیانی فصیح و تبیانی بلیغ و مضامینی بدیع و براهینی متقن و متین است» جلب می‌کنم:

«... ساذج کلام و جوهر مرام آنکه شبههای نبوده و نیست که خداوند لم یزل به استقلال استجلال ذات مقدّس خود بوده و لایزال به استمناع استرفاع کُنه مقدّس خود خواهد بود. نشناخته است او را هیچ شیئی حقّ شناختن و ستایش ننموده او را هیچ شیئی حقّ ستایش نمودن. مقدّس بوده از کلّ اسماء و منزّه بوده از کلّ امثال. و کلّ به او معروف می‌گردد و او اجلّ از آن است که معروف به غیر گردد. و از برای خلق او اوّلی نبوده و آخری نخواهد بود که تعطیل در فیض لازم آید. به عدد آنچه ممکن است در امکان از عدد خلق، ارسال رسل و انزال کتب فرموده و خواهد فرمود.»

این عبارات مبیّن دو نکتهٔ اساسی است: عمق معنای کلام که گاه از کاربرد لغات فراوان عربی که بعضاً هم رائج و متداول نبوده برای بیان مفاهیم دقیق و رقیق ابا ندارد و دیگر لحن منطقی و استدلالی که در بیشتر آثار آن حضرت ملاحظه می‌شود و آنها را از لحن بسیار لطیف و شعرگونهٔ آثار اوّلیّهٔ جمال مبارك متمایز می‌کند. وقتی خوانندهٔ مطّلع با سبك خاصّ بیان حضرتش مأنوس شد دلبسته می‌شود و لذّت می‌برد، لذّتی که مستشرق موسوم به نیکلا به هنگام ترجمهٔ آثار متعدّد آن حضرت از جمله کتاب بیان بهرهٔ وافی از آن برده است.

دوستان ارجمند و گرامی،

آنچه هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر را به تأسیس این دوره یعنی «دورهٔ بیان» واداشته همین بوده که دوستان در آفاق جهان آگاهی بیشتری به مقام و رسالت عظیم و آثار جلیل حضرت نقطهٔ اولی حاصل کنند و از این طریق همگی در تجلیل و تعزیز یکصد و پنجاهمین سال مبعث آن وجود قدسی سهمی بسزا دارا شوند و سرانجام این آگاهی و وجد و حال و شوریدگی را به سایر دوستانی که توفیق حضور در این جمع را ندارند انتقال دهند و بی‌گمان یکی از نتایج این اجتماع فرخنده آن خواهد بود که عدّهٔ بیشتری از دوستان گرامی در تبرّعات مخصوص مقام اعلی و تأسیسات و ابنیهٔ حول و حوش آن شرکت جویند، مقام مقدّسی که به ظاهر ظاهر هم چون نقطهٔ پرگاری است که همهٔ مؤسّسات بین‌المللی اداری امر بهائی بر گرد آن دائر و سائر است.

این گفتار مقدّماتی در این مجلس محترم و دورهٔ فرخنده‌فال را نمی‌توانم به آخر رساند مگر آنکه ذکری مجمل از دو دوست دانشور و ادب‌دوست و فرهنگ‌پرور شود که امسال جایشان در میان ما خالی است یعنی جنابان ایرج و لیلی ایمن که بی‌گمان سهمی نمایان در پیشرفت آکادمی لندگ و این انجمن داشته‌اند. همچنان که قلب آن عزیزان در گرو مهر و محبّت شما دوستان است شایسته

است که بنده هم به نمایندگی همهء شما دعای خیری از پی ایشان فرستم و اگر بخت یاری کند پیام اشتیاقی به امضای این مجمع روانهء سرزمین ایشان کنیم.

عرائض خود را به کلمه‌ای چند از کتاب بیان فارسی زینت می‌دهم که شاهدی بر عظمت ظهور و جلالت آثار آن حضرت است آنجا که فرمود:

«امروز هیچ عملی انفع از برای عبد نیست که بطور انصاف نظر در آیات بیان نموده که حقیقت حقّ را به عین یقین مشاهده نماید تا آنکه از لقاء مظهری که لقای او لقاء اللّه است و رضای او رضاء اللّه هست محتجب نماند زیرا که کلّ خلق شده‌اند از برای همین.»

یادداشت‌ها

۱- از کتاب آئین باب که یکی از بابیان به امضای ع. ف. تألیف کرده و ظاهراً در سال ۱۳۲۳ شمسی در اصفهان به طبع رسانده است. (صص۶۸-۶۹).

۲- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهء اولیٰ عزّ اسمه الاعلی، طهران، ۱۳٤ بدیع، ص۲۸- کتاب قرن بدیع، دانداس، ۱۹۹۲، ص٤٦، به نقل از تفسیر احسن القصص.

۳- کتاب قرن بدیع، دانداس، ۱۹۹۲، صص۱٤٥-۱٤٦.

٤- کتاب ایقان، لانگنهاین، ۱۳٦ بدیع، ص۱٦۸.

٥- تاریخ نبیل، ص۱۹۲.

مقام حضرت اعلی
از نظر دیانت بهائی

ابوالقاسم افنان

جمیع مظاهر مقدّسهٔ الهیّه که صاحب کتاب و شریعتی الهی هستند متّفق القول و یك زبان بشارت دو ظهور الهی را در آخرالزّمان به پیروان خود داده‌اند و آن دو ظهور اعظم را مقارن و ملازم یکدیگر معرّفی نموده و علامت بلوغ و کمال عالم انسانی دانسته‌اند و استقرار صلح و سلام و برافتادن تجاوز و تعدّیها و برقراری نصفت و اعتدال و بالمآل یگانگی نوع انسان و وحدت عالم بشر را معلول ظهور این دو ظهور مقدّس مشخّص نموده‌اند.

در آثار و کتب زردشتی ظهور حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی را به ظهور هوشیدر و سیوشانس یا به ظهور ورجاوند و شاه بهرام بشارت داده‌اند و وقوع آن را در نامهٔ ساسان پنجم می‌خوانیم:

«چون بدی در شما پدیدار شود از تازی ملّت کسی ظاهر شود که کلامش پیچیده و زبانش سخت باشد و آئینی آورد که بمانند درخت گل است و خار در او دیده نشود و چون ششصد سال از او بگذرد نصف خار شود و نصف گل ماند و چون هزار و دویست و اندی از آن گذرد تمام خار شود و گل در آن دیده نشود. اگر نماند از مهین چرخ دمی، برانگیزانم از دودمان تو کسی را و کیش و آئین به او سپارمش باز.»

حضرت باب اللّه الاعظم و حضرت بهاءاللّه هر دو از ایران ظاهر شده و ایرانی هستند و در این نامه به کمال صراحت و نهایت وضوح بشارت رسالت حضرت رسول اکرم و سرنوشت دیانت اسلام مذکور گردیده است.

عین همین مضمون را حضرت ربّ اعلی در حدیثی از قول رسول اللّه در کتاب دلائل سبعه* نقل فرموده‌اند و نیز در اخبار و احادیث اسلامی به نقل از حضرت رسول اللّه زیارت می‌شود که فرمود: «اذا صلح امّتی فلها یوم و اذا فسد فلها نصف یوم.»** و به این نکته نیز توجّه داریم که در اصطلاح کتب آسمانی و زبان انبیای الهی روز به معنای هزار سال خوانده شده است. در کتاب تورات ظهور حضرت باب و ظهور حضرت بهاءاللّه به یوم الرّبّ و یوم اللّه و رجعت ایلیای نبی از آسمان و ظهور اللّه تعبیر شده است.

در انجیل جلیل آن دو ظهور را به یوم الرّبّ و یوم الملکوت اشاره فرموده و ظهور حضرت باب را رجعت یحیی و ظهور حضرت بهاءاللّه را ظهور روح اللّه تعبیر می‌فرماید.

در قرآن کریم ظهور حضرت نقطهء اولی و ظهور جمال ابهی به یوم الجزا و یوم اللّه و قیامت و ساعت و از این قبیل تعبیرات بیان شده. در سورهء نازعات می‌فرماید: «یوم ترجف الرّاجفة و تتبعها الرّادفة» که راجفه ظهور حضرت اعلی و رادفه ظهور حضرت بهاءاللّه می‌باشد که بعد از ظهور راجفه ظاهر خواهد شد.

در کتاب کنز الفوائد مذکور است که از حضرت امام جعفر صادق روایت شده که از حضور امام سؤال شد مقصود از نزول این آیه «یوم ترجف الرّاجفة تتبعها الرّادفة» چیست. فرمودند: «راجفه علی و رادفه حسین است» و عین این حدیث نیز در جلد سیزدهم کتاب بحار الانوار در فصل غیبت تألیف ملاّ محمّد باقر مجلسی به همین مضمون تکرار شده است که علی اشاره به علی محمّد حضرت باب و حسین اشاره به حسین علی حضرت بهاءاللّه می‌باشد.

در سورهء رعد آیهء ۲: «اللّه الّذی رفع السّموات بغیر عمد ترونها ثمّ استوی علی العرش و سخّر الشّمس و القمر کلّ یجری لاجل مسمّی یدبّر الامر یفصّل الآیات لعلّکم بلقاء ربّکم توقنون»[1] و آیات ۵ و ٦ در سورهء مبارکهء سجده: «یدبّر الامر من السّماء الی الارض ثمّ یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة ممّا تعدّون ذلك عالم الغیب و الشّهادة العزیز الرّحیم»،[2] این آیات مبارکات ناظر به ظهور حضرت اعلی و جمال ابهی می‌باشد.

حزب شیعه ظهور حضرت اعلی را ظهور قائم آل محمّد و ظهور حضرت بهاءاللّه را ظهور حسینی می‌خوانند و در اصطلاح اهل سنّت و جماعت ظهور اوّل را ظهور مهدی و ظهور بعد را ظهور روح اللّه تعبیر نموده‌اند.

راجع به مباحث و مسائل فوق که شرذمه‌ای از آنها به کمال اختصار معروض گردید دوستان می‌توانند به آیات ۱۱ از فصل دوّم و آیهء دوّم و پنجم از فصل چهارم کتاب ملوك در تورات مراجعه

---

* ر. ك. به صفحات ۳٤ و ۳۵ کتاب دلائل سبعهء چاپی.

** از متقدّمین احبّای شیراز که به حضور حضرت عبدالبهاء مشرّف شده بودند شنیدم که تفسیر این حدیث را رجا کرده بودند که بیان فرمایند. در جواب فرموده بودند: مقصود دورهء دیانت اسلام است. عرض کرده بودند هنوز عرش رسول اللّه مدفون نشده بود که بین کبار صحابه اختلاف افتاد و اساس فساد در آئین محمّدی گسترده گردید و چرا در سال ششصدم هجری ظهور قائم موعود اتّفاق نیافتاد؟ فرمودند: ظهور مولوی و کتاب مثنوی مثل شمعی (ستونی) بود که به زیر آن دیوار متمایل نصب شد و دورهء دیانت اسلام به ۱۲۰۰ سال بالغ گردید.

فرمایند و به ابواب ١٦ و ٢٤ انجیل متّی توجّه نمایند. در قرآن مجید هر جا که ذکر قیامت و ساعت و اجل و راجفه و رادفه شده است مفسّرین بزرگ عالم اسلام مثل شیخ صدوق علیه الرّحمه، ابوالفتوح رازی، ملاّ محمّد باقر مجلسی در فصل غیبت جلد سیزدهم بحار الانوار، ملاّ محسن فیض کاشی که همه از راویان و مفسّرین معتبر قرآن کریم و احادیث مأثوره از ائمّه هدیٰ هستند ظهور این دو ظهور مقدّس را متلازم و متقارن یکدیگر دانسته و بر حسب نصوص منزله در قرآن مجید و احادیث مرویّه از حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمّه اظهار و بیان نموده‌اند.

غرض از ذکر این مقدّمه کوتاه و نارسا جلب توجّه دوستان عزیز به این موضوع است که در جمیع کتب آسمانی انبیای الهی پیروان خود را به دو ظهور متقارن که علامت بلوغ عالم انسانی است بشارت داده‌اند.

کتاب تفسیر سوره مبارکه یوسف که حضرت بهاءالله آن سفر کریم را «اوّل و اعظم و اکبر» کتب حضرت باب معرّفی فرموده‌اند من البدء الی الختم ناظر به دو ظهور در زمان معیّن است.

برای اطّلاع حضّار محترم چند آیه از آن کتاب مستطاب را که در این باب نازل شده است زیارت می‌کنیم و پژوهش و تحقیق بیشتر در کتب قیّوم الاسماء و بیان مبارک و سایر آثار مقدّسه حضرت نقطه اولی را به عهده دوستان عزیز واگذار می‌نمائیم.

در سورة الشّمس در کتاب قیّوم الاسماء نازل شده است:

«الا یا اهل العماء انّ الشّمس هذا قد کوّر علی الطّورین و انّ القمر هذا قد طلع علی العمائین و انّ النّجم هذا قد دوّر علی السّمائین و انّ الجبل هذا قد سیّر علی الجناحین و انّ البحر هذا قد سجّر علی الارضین و ما هو فی العالمین الاّ علی حکم النّیّرین و انّ اللّه مولیکم الحقّ قد کان علی کلّ شیء شهیداً.»[٣]

در سورة الغلام می‌فرماید:

«قل انّی انا النّورین فی السّرّین و انّی انا الشّکلین فی الهیکلین و انّی انا السّراجین فی الزّجاجین و لقد نطقت بالحرفین و لا انطق حرفاً من النّفسین الاوّلین و لا یوجد حرفاً من سرّ الطّنجین الاّ بنفسی الحقّ حامل الاسمین قد اسبّح مولای فی اجمة اللاّهوت باذن ربّی فسبّحت المسبّحون للّه الحقّ و احمدت اللّه فی ارض العماء فحمّدت المتحمّدون فی ارض ذلك الباب بالحقّ الاکبر و هلّلت الرّحمن فی ذروة العرش فهلّلت المتهلّلون علی سطح العرش حول الحقّ و کبّرت اللّه بالحقّ علی نفسی باذن اللّه فکبّرت المتکبّرون للّه فی الحقّ من ذلك الباب الاکبر هذا الغلام العربیّ الفصیح الّذی تجدونه فی التّوریة و الانجیل و الزّبور و الفرقان هذا لهو الحقّ صراط اللّه العلیّ الّذی قد کان فی امّ الکتاب مکتوباً.»[٤]

در مواقع مختلفه کتاب قیّوم الاسماء راجع به دو ظهور به صور گوناگون اشارات مفصّله رفته است و اهل بیان را مخاطب قرار داده و به این مضمون بیان می‌فرمایند که ای اهل عما، این خورشیدی است که از دو برج مشرق است و این قمری است که در دو فلك سائر است و این ستاره‌ای است که در دو آسمان می‌درخشد و این کوهی است که از دو جهت سیر می‌نماید و این دریائی است که دو ارض را تسخیر کرده و در عالم چیزی وجود ندارد الاّ حکم دو نور و خداوند

ولی و شاهد و عالم است.

در سورة القرابه در قیّوم الاسماء که در شأن والده و حرم و منتسبین حضرت باب نازل شده می‌فرمایند:

«یا قرّة العین لا تجعل یدك مبسوطة علی الامر لانّ النّاس فی سکران من السّرّ و انّ لك الکرّة بعد هذا الدّورة بالحقّ الاکبر هنالك فاظهر من السّرّ سرّاً علی قدر سمّ الابرة فی الطّور الاکبر لیموتنّ الطّوریّون فی السّیناء عند مطلع رشح من ذلك النّور المهیمن الحمراء باذن اللّه الحکیم و هو اللّه قد کان علیك بالحقّ علی الحقّ حفیظاً.»[5]

و در سورة العرش نازل شده است:

«و انّ اللّه قد قدّر لعبدنا کرّة علی الکرّة فسوف یشاهدون امر اللّه فی کرّة الآخرة بالعین الحدیدة علی الحقّ بالحقّ مشهوداً.»[6]

و در کتاب الاسماء به کمال وضوح می‌فرمایند:

«و اذا اخذت قمیص یوسف البهاء من ید مبشّره العلیّ الاعلی فضعه علی رأسك اذاً ترید بصیراً و تجد نفسك خبیراً.»[7]

ذکر تمام مواردی که در کتاب قیّوم الاسماء راجع به ظهور من یظهره اللّه بعد از ظهور نقطهٔ اولی نازل شده است در این مقاله ممکن نیست و نیز غیر از آنچه در کتاب احسن القصص ذکر شده، در سایر آثار مبارکه بدون تفسیر و تأویل و به کمال صراحت و تفصیل بشارت به ظهور حضرت بهاءاللّه داده شده است و حضرت اعلی جمال اقدس ابهی را بدون ستر و حجاب و بی پرده و رمز به عالم و عالمیان معرّفی فرموده‌اند.

والد این عبد در کتاب خاطرات زندگیش در ایّام توقّف و اوقات تشرّفش به حضور جمال قدم می‌نویسد: «روز عید نوروز جمال قدم به باغ جُنینه تشریف فرما شدند و مجاورین و مسافرین را امر فرمودند که همه به آن باغ بروند. در آن روز لسان اطهر ذکر وقایع بغداد را می‌فرمودند. از جمله فرمودند (مضمون بیان مبارك): روزی در بغداد ملاّ باقر حرف حیّ مشرّف شد. به او گفتیم دیشب چه می‌کردی؟ گفت کتاب احسن القصص را مرور می‌کردم. سؤال شد تا چه مقدار از آن کتاب را خواندی؟ جواب داد من البدء الی الختم. از او پرسیدم همه را خواندی؟ گفت همه را خواندم. فرمودند به او گفتم چه فهمیدی؟ حالت وجد و انبساط و سروری در او ظاهر شد، به حالت جذبه درآمد و گفت: همه‌اش می‌گوید من یارم را می‌خواهم.»

در کتاب بیان که امّ الکتاب دور بیان و کتاب تشریعی دیانت بابی است و با نزول آن سفر مبین هم علناً مقام رسالت حضرت اعلی اعلان شد و هم شریعت اسلام و احکام منزله در قرآن کریم نسخ گردید در باب سوّم از واحد ششم ظهور من یظهره اللّه را به کمال صراحت و وضوح اعلان و حتّی سال ظهور بعد را اعلام داشته‌اند. و در کتاب بیان عربی این جمله را در باب ششم از واحد پانزدهم زیارت می‌کنیم قوله العزیز: «اذا تسمعنّ ذکر من نظهره باسم القائم ولتراقبنّ فرق القائم و القیّوم* ثمّ فی سنة التّسع کلّ خیر تدرکون.»[8] مضمون بیان مبارك اینست که اگر بخواهید

* از قلم حضرت بهاءاللّه در تفسیر و معنی اشارات مبارکهٔ حضرت اعلی به کلمات قائم و قیّوم و اعظم و عظیم در

فرق قائم و قیّوم را بدانید در سنهء نهم از ظهور کلّ خیر را درك می‌کنید. (که سال نهم از ظهور بدیع اوقاتی بود که بعثت سرّی جمال مبارك در سیاه چال طهران واقع شد.)

در آثار مبارکهء حضرت اعلی به دفعات و کرّات به نقل از شیخ احسائی این روایت مذکور است: «و سیعلم الّذین نبأه بعد حین». کلمهء «حین» در حساب جمل اشاره به ظهور خفیّ جمال قدم است در سال ۱۲٦۸ هجری. ٦۸ = (۵۰ =) ن + (۱۰ =) ی + (۸ =) ح

اگر بخواهیم آنچه که از قلم حضرت اعلی در معرّفی و شناسائی مقام و عظمت ظهور حضرت بهاءالله نازل شده است مذکور داریم باید به حقّ جمیع الواح و کتب و آثار مبارکهء حضرتش را جزء بجزء به قلم بیاوریم و ذکر آن همه آثار منزله در این وجیزهء کوتاه امکان‌پذیر نیست و این قسمت را با زیارت یکی از الواح حضرت نقطهء اولی به حضور حضرت بهاءالله خاتمه می‌دهیم.

«در مکتب خانه، من یظهره الله منوّر فرمایند.

هو الابهی. الله لا اله الاّ هو العزیز المحبوب. له ما فی السّموات و ما فی الارض و ما بینهما و هو المهیمن القیّوم و انّه لکتاب من الله المهیمن القیّوم الی الله العزیز المحبوب علی انّ البیان و من فیه هدیة منّی الیك موقناً علی ان لا اله الاّ انت و انّ الامر و الخلق لك و ما لاحد من شیء الاّ بك و انّ من تظهرنّه عبدك و حجّتك لاخاطبنّه باذنك و اقول لو تعزلنّ فی القیمة الاخری من فی البیان حین الّذی تشرب اللّبن من ثدی امّك باشارة من یدیك لکنت محموداً فی اشارتك ولو انّه لا ریب فیه لتصبرنّ تسعة عشر سنة لتجزی من دان به فضلاً من عندك انّك کنت ذا فضل عظیماً و انّك تکفی کلّ شیء

ضمن الواح عدیده معانی مفصّله نازل شده است. ذیلاً قسمتی از یکی از الواح مبارکه را به اطّلاع دوستان می‌رساند. قوله تعالی:

«ای عبد ناظر الی الله، مختصری به لسان پارسی ذکر می‌شود تا کلّ بریّه از فضل سلطان احدیّه از این عین جاریهء لاشرقیّه و لاغربیّه و لاذکریّه و لاوصفیّه و لاظهوریّه و لابروزیّه که لم یزل از ذائقهء انفس مشرکه محفوظ بوده نصیب بردارند و فائز شوند. بدان مقصود نقطهء اولی از فرق قائم و قیّوم و اعظم و عظیم اعظمیّت ظهور بعد بوده بر عظیم و قیّومیّت ظهور آخر بر قائم، و از فرق اعظم و عظیم در عدد ظهور تسع بوده چنانچه بر هر بصیری واضح و نزد هر خبیری مبرهن است و این اعظمیّت و قیّومیّت در این ظهور و ما یظهر من عنده جاری و ظاهر. مثلاً مقصود از قیّوم ظهور تسع بوده و او به اسم بها ظاهر و حال آن اعظمیّت که در ظاهر حروف ملاحظه می‌شود در مقامی همزهء بهاء ستّه و قائم یك حساب می‌شود. فکّر لتعرف و فی ذلك لآیات للعارفین. ای سائل ناظر، قسم به جمال محبوب که آنچه مقصود حضرت اعلی است در این ظهور، و در صحائف قدس از قلم قدم ثابت و مسطور، مشکل است بتوان ذکر کرد و فی الحقیقه کشف قناع از وجه حوری معانی نمود. روح القدس می‌گوید که عظیم اگر خرق حجبات تسعه نماید به اعظم فائز شود و این بیان روح القدس است و کان ربّه علی ما یقول شهیداً لیس هذا البیان منّا بل منه قل ایّاکم ان تعترضوا. و این تسعه را ایّام فرجه مابین ظهورین قرار فرموده‌اند تا کینوناتی که از شمس عظیم متجلّی شده مستعدّ شوند از برای ظهور نیّر اعظم که در سنهء تسع کلّ به آن موعود بوده‌اند. مع ذلك مشاهده کنید که این ناس نسناس به تشبّث به موهومی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و ملیك غیب و شهود نموده‌اند. این نفوس ابداً از کوثر بیان رحمن نچشیده‌اند و حرفی از مقصود سلطان امکان فیما نزّل علیه ادراك ننموده‌اند. ذرهم فی خوضهم و در این فجر روحانی در هوای لطیف معانی طیران کن. متوقّفین کلمهء مالك یوم الدّین را اصغا ننموده‌اند و آن نفوسند از اهل قبور و هم فی النّار خالدون و النّار قبورهم لو هم یشعرون.» (کتاب اقتدارات، خطّ مشکین قلم، طبع بمبئی، ۱۳۱۰ هـ. ق.، صص٦٦-٦۸)

عن كلّ شیء و لا یکفی عنك من شیء لا فی السّموات و لا فی الارض و لا ما بینهما و انّك انت کنت کافیاً علیماً و انّك کنت علی کلّ شیء قدیراً.»[۹]

«بسم اللّه الامنع الاقدس دین عدد کلّ شیء است و او است هیکل من یظهره اللّه فی اوّل ظهوره و هو الاوّل و الآخر و الباطن و الظّاهر و الفاخر لا اله الاّ هو المهیمن القیّوم.»

در مقدّمه، کتاب مطالع الانوار الواح خطاب به حروف حیّ با دستخطّ حضرت نقطه، اولی چاپ شده است و لوحی که خطاب به من یظهره اللّه است به این عبارت متوّج است: «من عبد الذّلیل الی ربّ الجلیل.» آنچه در بالا گذشت اشاراتی بود از آثار حضرت اعلی در شأن من یظهره اللّه و اثبات وجود دو ظهور در یك زمان، حال ببینیم حضرت بهاءاللّه در شأن و توصیف مقام حضرت اعلی چه فرموده‌اند.

در لوحی به خطّ میرزا آقا جان، کاتب حضور مبارك، خطاب به مرحوم آقا میرزا آقای افنان نازل شده است:

«معلوم آن جناب بوده باشد که تفسیر احسن القصص بما عند القوم نازل شده و این نظر به فضل بحت بوده که شاید اهل غفلت و جهل به جبروت علم صعود نمایند چنانچه اکثری از مطالب مذکوره در آن مطالبی است که نزد اهل فرقان محقّق بوده و اگر از اوّل بما اراده اللّه نازل می‌شد احدی حمل نمی‌نمود و باقی نمی‌ماند. کلّ ذلك من فضله علی خلقه و جوده علی عباده. ملاحظه نمائید که اوّل امر، آن حضرت به بابیّت خود را ظاهر فرمودند. این نظر به آن بوده که طیور افئده، انام در آن ایّام قادر بر طیران فوق آن نبودند. قد ناحت الاشیاء بما نسب نفسه بهذا المقام لانّ هذا المقام لو یکون اصلیّاً حقیقیّاً و ما فوقه و فوق فوقه یخلق بکلمة من عنده و اشارة من اصبعه. لم یزل ناس در بحر اوهام مستغرق و از ما اراده اللّه محتجب مشاهده می‌شوند. لذا فضلاً لهم شمس حقیقت به ذکر ذرّه مشغول و بحر قدم به وصف قطره ناطق. این است که نقطه، اوّلیّه به اسم بابیّت ظاهر شدند و به این مقدار هم ناس راضی نشدند تا چه رسد به ذکر ولایت و امثال آن که به کلمه‌ای از بحر جودش ظاهر و موجود گشته و به امری مفقود و معدوم خواهد شد.»

حضرت نقطه، اولی در کتاب دلائل السّبعه می‌فرمایند:

«و نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اوّل خلق است و مظهر انّنی انا اللّه چگونه خود را به اسم بابیّت قائم آل محمّد (ص) ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اوّل حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان لعلّ محتجب نشوند و از آنچه برای آن خلق شده‌اند غافل نمانند.» (دلائل سبعه، چاپی، ص۲۹)

در کتاب مستطاب ایقان در موارد عدیده قلم اعلی به توصیف عظمت شأن و مقام حضرت اعلی ناطق است و برای اینکه عرائضم طولانی نشود به ذکر آیه‌ای از آیات آن رقّ منشور اکتفا می‌شود، قوله العزیز:

«آن حضرت بر عرش یفعل ما یشاء جالسند و بر کرسیّ یحکم ما یرید ساکن. و هیچ ادراکی سبقت نیابد بر کیفیّت ظهور او و هیچ عرفانی احاطه ننماید بر کمّیّت امر او و جمیع قولها به

تصدیق او منوط است و تمام امور به امر او محتاج و ماسوای او به امر او مخلوقند و به حکم او موجود. و او است مظهر اسرار الهی و مبیّن حکمتهای غیب صمدانی.» (کتاب ایقان، طبع قاهره، ۱۹۳٤ م، صص۱۸۸-۱۸۹)

و نیز در آثار منزلهء از قلم اعلی، جمال اقدس ابهی مطالب ذیل را زیارت می‌نمائیم:

«ولکن قدّرنا ظهور الکلمة و ما قدّر فیها بین العباد علی مقادیر الّتی قدّرت من لدن علیم حکیم و جعلنا حجاب وجهها و نفسها و کذلک کنّا قادرین و انّها لو تتجلّی علی العباد بما فیها لن یحملنّها احد و یفرّنّ عنها کلّ من فی السّموات و الارضین فانظر الی ما نزّل علی محمّد رسول اللّه و انّه حین النّزول قدّر له کنوز المعانی علی ما ینبغی له من لدن مقتدر قدیر ولکنّ النّاس ما عرفوا منه الاّ علی مراتبهم و مقاماتهم و کذلک انّه ما کشف لهم وجه الحکمة الاّ قدر حملهم و طاقتهم فلمّا بلغ النّاس الی البلوغ تجلّی علیهم بما فیه فی سنة السّتّین حین الّذی ظهر جمال القدم باسم علیّ قبل نبیل.» (مجلّهء پیام بهائی، شمارهء ۱۰۸- ۱۰۹، ص٦)[۱۰]

و در سورة الدّم می‌فرماید:

«هل من ناصر ینصر جمال الاولی فی طلعة الاخری.» (آثار قلم اعلی، ج٤، ص٦٥)

در لوح شیخ محمّد حسین متخلّص به وفا که از بابیان دورهء حضرت اعلی و بهائیان عهد جمال ابهی است نازل شده، قوله عزّ کبریائه:

«ان یا وفا ان اشکر ربّک بما ایّدک علی امره و عرّفک مظهر نفسه و اقامک علی ثناء ذکره الاعظم فی هذا النّبأ العظیم... ولکن فاسع بان تصل الی اصل الوفاء و هو الایقان بالقلب و الاقرار باللّسان بما شهد اللّه لنفسه الاعلی بانّی انا حیّ فی افق الابهی و من فاز بهذه الشّهادة فی تلک الایّام فقد فاز بکلّ الخیر... قم علی الامر و قل تاللّه انّ هذا لنقطة الاولی قد ظهر فی قمیصه الاخری باسمه الابهی و اذاً فی هذا الافق یشهد و یری و انّه علی کلّ شیء محیط و انّه لهو المذکور فی الملأ الاعلی بالنّبأ العظیم و فی ممالک البقاء بجمال القدیم و لدی العرش بهذا الاسم الّذی منه زلّت اقدام العارفین.» (مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، طبع لانگنهاین، ۱۹۸۰ م، صص۱۱۲-۱۱۳)[۱۱]

و نیز جمال قدم در تفسیر فعزّزنا بثالث می‌فرماید:

«اذاً نطق لسان اللّه فی کلّ شیء بان حیّ فی هذا الافق الّذی ظهر بالحقّ و سمّی فی الملأ الاعلی ثمّ فی مدائن الاسماء باسم البهیّ الابهی ثمّ بین ملأ الانشاء بهذا الاسم الّذی منه ارتفع ضجیج عن کلّ من فی السّموات و الارض الاّ من عصمه اللّه.»[۱۲]

و در صفحهء ٤۳ کتاب بدیع می‌فرمایند:

«شما و کلّ من فی السّموات و الارض جمیعاً بدانید بانّا کنّا موقناً معترفاً مذعناً ناطقاً ذاکراً قائلاً منادیاً مضجّاً مصرّخاً مصحّاً متکلّماً مبلّغاً معجّاً باعلی الصّوت بانّه هو ربّ الاعلی و سدرة المنتهی و شجرة القصوی و ملکوت العلی و جبروت العماء و لاهوت البقاء و روح البهاء و سرّ الاعظم و کلمة الاتمّ و مظهر القدم و هیکل الاکرم و رمز المنمنم و ربّ الام و البحر الملتطم و کلمة العلیا و درّة الاولی و صحیفة المکنون و کتاب المخزون جمال الاحدیّة و مظهر الهویّة و مطلع الصّمدیّة لولاه ما ظهر الوجود و ما عرف المقصود و ما برز جمال المعبود تاللّه باسمه قد خلقت السّماء و ما فیها و

الارض و من عليها و به موّجت البحار و جرت الانهار و اثمرت الاشجار و به حقّقت الاديان و ظهر جمال الرّحمن فواللّه لو نصفه الى آخر الّذى لا آخر له لن يسكن فؤادى من عطش حبّ ذكر اسمائه و صفاته فكيف نفسه المقدّس العزيز الجميل.»[١٣]

در لوح به اعزاز حاج ميرزا عبدالحميد شيرازى كه از مؤمنين اوّليّه به حضرت اعلى و داماد حضرت حجّت زنجانى كه در تاريخ ديانت مقامى والا و ارجمند دارد و در شيراز موفّق به خدمات مهمّه شده است مى‌فرمايند:

«سبحان الّذى ينزّل الآيات لقوم يفقهون انّه ما من اله الاّ هو له الخلق و الامر و كلّ له عابدون ينصر من يشاء بسلطان من عنده و ينزل على ما يشاء ليحييه الاّ الّذين اخذهم الاوهام فى تلك الايّام و كانوا من الّذينهم لا يشعرون يقولون انّا آمنّا بعلىّ فلمّا جاء مرّة اخرى باسمه الابهى اذاً كفروا به الا لعنة اللّه على الّذين كفروا باللّه المهيمن العزيز القيّوم و انّك يا عبد اسمع ما يناديك لسان ربّك العلىّ الاعلى عن يمين عرش الابهى بانّه لا اله الاّ انا العزيز المحبوب.»[١٤]

«قل يا قوم افى اللّه شكّ ام فى بهائه الّذى اضائت الممكنات بنور من انواره. خافوا عن اللّه و لا تدحضوا الحقّ بما عندكم و لا تكوننّ من الّذينهم مشركون.»[١٥]

و در لوح به افتخار مرحوم حاج سيّد جواد كربلائى نازل شده است:

«اى جواد، اگر اليوم كلّ من فى السّموات و الارض دعوى ربوبيّت نمايند و به آيات اوّلين و آخرين تغنّى نمايند من دون ذكر اسم ربّك الاعلى فى هيكل الاخرى على اسمه الابهى مردود بوده و خواهند بود.»

در سورة الذّكر قلم اعلى خطاب به اهل بيان چنين رقم زده است، قوله تعالى:

«هذا كتاب نقطة الاولى الى الّذينهم آمنوا باللّه الواحد الفرد العزيز العليم و فيه يخاطب الّذينهم توقّفوا فى هذا الامر من ملأ البيانيّين لعلّ يستشعرنّ ببدائع كلمات اللّه و يقومنّ عن رقد الغفلة فى هذا الفجر المشرق المنير... قل انّ جماله كان جمالى بالحقّ و انّ نفسه نفسى و كلّما نزّلناه فى البيان قد نزّل لامره المحكم البديع اتّقوا اللّه و لا تجادلوا بالّذى اخبرناكم به و بشّرناكم بظهوره و اخذت عهد نفسه قبل عهد نفسى و يشهد بذلك كلّ شىء ان انتم من المنكرين تاللّه بنغمة من نغماته قد ولدت حقائق كلّ شىء مرّة اخرى و بنغمة اخرى استجذبت افئدة المقرّبين. ايّاكم ان تحتجبوا بشىء عن الّذى كان لقائه ذات لقائى و فدى نفسه فى سبيلى كما فديت فى سبيله حبّاً لجماله العزيز المنيع قل لولاه ما ركّب الحاء بالباء و ما استقرّ هيكل الهاء على الواو و ما خلق ما كان و ما يكون لو انتم من الشّاعرين و لولاه ما القيت نفسى بين ايدى المشركين و ما علّقت بين الهواء تاللّه باشتياقى اليه و شوقى الى نفسه قد حملت ما لا حمله النّبيّين و المرسلين و رضيت كلّ ذلك على نفسى لئلاّ يرد عليه ما يحزن به فؤاده الالطف الارقّ اللّطيف المنيع.» (آثار قلم اعلى، ج٤، صص٢٣٦-٢٣٧)[١٦]

و در سوره‌ء هيكل لسان عظمت به اين بيان احلى ناطق است:

«لو كان النّقطة الاولى على زعمكم غيرى و يدرك لقائى لن يفارقنى و يستأنس بنفسى استأنست بنفسه فى ايّامى.»

در مناجات صيام اين عبارات عاليه را زيارت مى‌كنيم:

«و کبّر اللّهمّ یا الهی علی النّقطة الاوّلیّة و السّرّ الاحدیّة و الغیب الهویّة و مطلع الالوهیّة و مظهر الرّبوبیّة الّذی به فصّلت علم ما کان و ما یکون و ظهرت لئالئ علمك المکنون و سرّ اسمك المخزون و جعلتَه مبشّراً للّذی باسمه ألّف الکاف برکنها النّون و به ظهرت سلطنتك و عظمتك و اقتدارك و نُزّلت آیاتك و فصّلت احکامك و نشرت آثارك و حُقّقت کلمتك و بُعثت قلوب اصفیائك و حُشر من فی سمائك و ارضك الّذی سمّیته بعلیّ قبلَ نبیل فی ملکوت اسمائك و بروح الرّوح فی الواح قضائك و اقمته مقام نفسك و رجعتْ کلُّ الاسماء الی اسمه بامرك و قدرتك و به انتهت اسماؤُك و صفاتك و له اسماء فی سرادق عفّتك و فی عوالم غیبك و مدائن تقدیسك و علی الّذین هم آمنوا به و بآیاته و توجّهوا الیه منقطعین عمّا سواك من الّذین اعترفوا بوحدانیّتك فی ظهوره کرّةً اخری الّذی کان مذکوراً فی الواحه و کتبه و صحفه و فی کلّ ما نُزّل علیه من بدائع آیاتك و جواهر کلماتك و امرته بانْ یأخذ عهد نفسه قبل عهد نفسه و نُزّل البیان فی ذکره و شأنه و اثبات حقّه و اظهار سلطنته و اتقان امره طوبی لمن اقبل الیه و عمل ما اُمر به من عنده یا اله العالمین و مقصود العارفین فلك الحمد یا یا الهی بما وفّقتَنا علی عرفانه و حبّه اذاً اسئلك به و بمظاهر الوهیّتك و مطالع ربوبیّتك و مخازن وحیك و مکامن الهامك بان توفّقنا علی خدمته و طاعته و تجعلنا ناصرین لامره و مخذلین لاعدائه و انّك انت المقتدر علی ما تشاء لا اله الاّ انت المقتدر العزیز المستعان.» (کتاب مناجاة، طبع بیروت، ۱۹۸۲ م، صص۶۲-۶۳)[۱۷]

ما همه روزه بعد از نماز لوح احمد را تلاوت می‌کنیم و این جمله را ذکر می‌کنیم:

«و الّذی ارسله باسم علیّ هو حقّ من عند اللّه و انّا کلّ بامره لمن العاملین. قل یا قوم فاتّبعوا حدود اللّه الّتی فُرضت فی البیان من لدن عزیز حکیم. قل انّه لسلطان الرّسل و کتابه لامّ الکتاب ان انتم من العارفین.» (رساله، تسبیح و تهلیل، طبع طهران، ۱۲۹ ب، ص۲۱۶)

جمال قدم حضرت اعلی را سلطان الرّسل و کتاب بیان را امّ الکتاب می‌خوانند و بر این موضوع گواهی داریم که زیارتنامه، مبارکه الثّناء الّذی که حکم زیارت لقا را دارد و در مقامات متبرّکه، علیا و مطاف کرّوبیان ملأ اعلی، روضه، مبارکه، جمال ابهی و مقام مقدّس اعلی و ایّام و لیالی منصوصه در کتاب زیارت می‌نمائیم تا آنجا که می‌فرماید: «و انّك علی کلّ شیء محیطا» از قلم حضرت بهاءاللّه در شأن حضرت اعلی نازل شده است و بعد از صعود حضرت بهاءاللّه، حضرت عبدالبهاء به نبیل زرندی فرمودند که از متون سایر الواح جمال قدم آیاتی را استخراج کند و ملحق به زیارتنامه، قبلی نماید. آنچه نبیل اعظم بنظرش رسیده بود مورد تصویب حضرت عبدالبهاء قرار گرفت و الآن آن زیارتنامه در دست اهل بهاء است و به السن مختلفه مضمون بیان مبارك ترجمه شده است.

ما به این نکته واقفیم که در شریعت بابی آیاتی به اسم و صورت نماز نازل نشده مگر در صلوة میّت که آن نیز به همان کیفیّتی که در کتاب بیان نازل شده است در مراسم اموات بهائیان اجراء می‌گردد و بر ما معلوم نیست که علّت عدم نزول نماز در شریعت بابی به چه مناسبت بوده، در حالی که قبله را معلوم فرموده‌اند و آن را محلّ استقرار عرش من یُظهره اللّه مشخّص نموده‌اند و حضرت باب می‌فرمایند شأن من یظهره اللّه نزول آیات نیست، هر کس هرچه می‌خواهد حالا سؤال

کند.

در باب الثّالث و العشر من الواحد الثّالث در کتاب بیان فارسی نازل شده:

«لا یجوز السّؤال عمّن یظهره اللّه الاّ فی الکتاب... ملخّص این باب آنکه سؤال عمّن یظهره اللّه جائز نیست الاّ از آنچه لایق به او است زیرا که مقام او مقام صرف ظهور است. حتّی نفس ظهور در نفس ظهور در ظلّ او ظاهر.»

در لوح آقا محمّد کریم تاجر شیرازی از بابی‌های مؤمن شده در مسجد وکیل شیراز می‌فرمایند:

«این ظهور از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه در بیان از قلم رحمن جاری، بلکه لاجل ظهورات کمالیّه در انفس انسانیّه و ارتقاء ارواحهم الی المقامات الباقیة و ما یصدّقه عقولهم ظاهر و مشرق شده تا آنکه کلّ فوق ملك و ملکوت مشی نمایند.» (کتاب اقتدارات، ص۱۶۷)

در دیانت بهائی نمازهای سه گانه، کبیر- وسطی- صغیر و صلوة میّت را همه می‌دانیم و نیز نمازی دیگر به اسم صلوة الحاجات نازل شده که هر کس می‌خواهد تلاوت نماید باید با تشریفات خاصّی عامل شود و در آن نماز آیات بیّنات ذیل را زیارت می‌کنیم:

«ای ربّ قدّسنی فی ذلك المقام عن الصّفات و جبروتها الّتی تکون حائلاً بینی و بین مشاهدة انوار الذّات ثم اسقنی یا الهی کأس البقاء من ایادی ذکر اسم ربّی الاعلی فی هذه الکرّة الاخری و انّك انت لذو فضل عظیم.» (کتاب امر و خلق، ج٤، ص۷۷)[۱۸]

در این مقام شایسته است که اشارتی به آثار منزله، از قلم حضرت عبدالبهاء در این باره بشود. وجود مبارك در لوحی به اعزاز ایادی امر الهی ملاّ علی اکبر شهمیرزادی می‌فرمایند:

«این است عقیده، ثابته، راسخه و حقیقت معتقدات واضحه، صریحه، این عبد و اهل ملکوت ابهی که جمال مبارك شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی شمس حقیقت لامع از برج حقیقت یعنی آن نور حقیقت و مصباح احدیّت در این زجاجه، رحمانی است و این مشکوة وحدانیّت ساطع و لامع. اللّه نور السّموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزّجاجة کانّها کوکب درّیّ یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیّة و لا غربیّة یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار نور علی نور و آن نور در حقیقت در وقت واحد و زمان واحد هم در این زجاجة فردانیّت ساطع و هم در این مشکوة وحدانیّت ظاهر و واضح و لامع ولی مشکوة مقتبس از زجاج، چه که نور در زجاجه، رحمانیّت ساطع و از زجاج وهّاج فائض بر مشکوة چون سراج. و مقام مبشّری به این برهان محقّق می‌گردد و این مشکوة شمس آفاق است و این زجاج نیّر اعظم اشراق این مشکوة مصباح عالم بالا و این زجاج کوکب ملأ اعلی. این است که با وجود وجودشان در زمان واحد و عصر واحد و تعدّد به حسب ظاهر باز حقیقت واحد بودند و کینونت واحده، جوهر تجرید بودند و ساذج تفرید. چون در نور نگری نور واحد بود که در زجاج و مشکوة هر دو ساطع و چون به هویّت نگری تعدّد مشاهده می‌شود، زجاج و مشکوة بینی. و همچنین این زجاجه، رحمانیّه و حقیقت شاخصه به درجه‌ای لطیف و نورانی و شفّاف و رحمانی که با نور حقیقت به قسمی تعاکس یافته که حقیقت واحده تحقّق نموده و صرف توحید رخ گشوده یکاد زیتها یضیئ ولو لم تمسسه نار. رقّ الزّجاج و رقّت الخمر، و تعاکسا فتشابه الامر، و کانّما خمر و لا قدح، و

کانّما قدح و لا خمر. نورانیّت سراج و لطافت زجاج دست بهم داده نور علی نور گشته. این است که می‌فرماید ایّاکم ان تذکروا فیّ آیتین ای آیة اللاّهوت و آیة النّاسوت. مادون این دو شمس حقیقت کلّ عباد له و کلّ بامره یعملون.» (کتاب امر و خلق، ج٤، صص٢٩٣-٢٩٥)

در رساله، دور بهائی از قلم حضرت ولیّ امراللّه نازل شده است، قوله تعالی:

«شکّی نیست ادّعای حضرت اعلی مشعر بر اینکه دارای دو مقام بوده‌اند خود اعظم وجه امتیاز دور بهائی است. این ادّعای صریح و قطعی حضرت باب کراراً مورد تصدیق حضرت بهاءاللّه واقع و الواح وصایای حضرت عبدالبهاء نیز بر آن گواه است و این ادّعا خود دلیل دیگر بر امتیاز امر بهائی بوده، به مراتب بر قوّه و قدرت معنویّه‌ای که به این کور مقدّس عنایت شده می‌افزاید.

در حقیقت عظمت حضرت باب نه فقط از آن لحاظ است که من عند اللّه به تبشیر چنین ظهور منیعی مبعوث گشته بلکه بیشتر از آن جهت است که با قدرت و اختیارات انبیای اولوالعزم ظاهر شده و عصای رسالت مستقلّه را به نحوی که در هیچیك از ظهورات قبل سابقه نداشته در ید اقتدار گرفته است.»

مسك الختام عرایض این عبد که از نظر شنوندگان محترم ممکن است تا مقداری مفصّل به نظر آید نصّ صریح الواح وصایای مبارکه، حضرت عبدالبهاء است که در آن رقّ منشور و صحیفه، نور تکلیف اهل بهاء و راکبین سفینه، حمرا در آگاهی و شناسائی مقام حضرت اعلی ارواحنا لرشحات دمه الاطهر فداء و مقام مقدّس حضرت بهاءاللّه جلّ اسمه الابهی را به این آیات باهرات و کلمات دریّات معلوم و ثابت فرموده‌اند، قوله العزیز:

«اساس عقائد اهل بهاء روحی لهم الفداء حضرت ربّ اعلی مظهر وحدانیّت و فردانیّت الهیّه و مبشّر جمال قدم، حضرت جمال ابهی روحی لاحبّائه الثّابتین فداء مظهر کلّیه، الهیّه و مطلع حقیقت مقدّسه، ربّانیّه و ما دون کلّ عباد له و کلّ بامره یعملون.»

در همان الواح مقدّسه، وصایا حضرت عبدالبهاء مقام بیت العدل اعظم الهی را به این وصف توصیف می‌فرمایند:

«و بیت عدل عمومی که به انتخاب عموم تأسیس و تشکیل شود در تحت حفظ و صیانت جمال ابهی و حراست و عصمت فائض از حضرت اعلی روحی لهما الفداء است، آنچه قرار دهند من عند اللّه است.»

حضرت مولی الوری در وصیّتنامه، مبارکه که از لحاظی آخرین لوح عمومی و رنّه، ملکوتی آن محیی عالم و منجی امم می‌توانیم بخوانیمش بیت العدل اعظم را که در امّ الکتاب شریعت بهائی معصوم و مصون از خطایش فرموده‌اند به دو قوّه، عظیمه که در حقیقت یك قوّه، واحده است در ظلّ حفظ و حمایت و توجّه و صیانت جمال اقدس ابهی و عصمت فائض از حضرت اعلی ارواحنا لعظمتهم الفداء مؤیّد و مخصّص و ممتازش مشخّص فرموده‌اند. در این دور مبارك عصمت را به دو صورت می‌شناسیم، اوّل عصمت ذاتی است که منحصراً اختصاص به حقیقت ذات حضرت بهاءاللّه و حضرت اعلی دارد و دوّم عصمت موهوبی است که به ارادة اللّه اختصاص به وجود مبارك حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امراللّه و بیت العدل اعظم الهی دارد و لا غیر. بنا بر آنچه عرض شد این

دو ظهور یك ظهور و این دو دین یك دین و این دو شریعت یك شریعت و آن دو وجود مقدّس یك وجود واحد می‌باشند.

حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند ظهور حضرت اعلی بمانند طلوع آفتاب است از برج حمل در کمال لطافت و رقّت، و ظهور حضرت بهاءالله چون طلوع آفتاب است از برج اسد در کمال درخشش و اشدّ اشراق.

بنابر این هیچ فرد بهائی نمی‌تواند خدای نخواسته آن دو ظهور مقدّس و آن دو وجود مکرّم را از یکدیگر منفكّ و جدا بشناسد.

در ماه آپریل سال ۱۹۵۲ که توفیق تشرّف به خاك پای مبارك مولای مهربان نصیب این عبد گردید در اوقات تشرّف غالباً لسان اطهر در احوال حضرت اعلی و صدمات وارده بر هیکل مبارك و حرم و والده، مبارك ناطق بود. در یکی از آن ایّام بعد از زیارت مقام اعلی هیکل مبارك مشی می‌فرمودند و ستون‌های حول مقام مبارك تازه نصب شده بود. فرمودند: «ملاحظه کنید ستون‌ها هم مزیّن است و هم ملوّن. لونین خضراء و حمراء یکی رمز سیادت حضرت است و دیگری سرّ شهادت.» بعد فرمودند:

«جمیع مقامات در امر مبارك مزدوج است و دلیل بر دو ظهور، ظهور حضرت اعلی و ظهور جمال ابهی. دو مقام است، مقام اعلی و روضه، مبارکه. دو قصر است، قصر بهجی و قصر مزرعه. دو باغ است، باغ فردوس و باغ رضوان. دو بیت است، بیت بغداد و بیت شیراز.» روبروی طبقاتی که در دست بنا است توقّف فرموده و فرمودند:

«در همین جا صندلی مبارك گذاشته بود. حضرت عبدالبهاء جالس بودند، چشم‌های مبارك را بستند و فرمودند: می‌بینم کشتی سلاطین عالم در اسکله، حیفا لنگر انداخته و سلاطین عالم با سر و پای برهنه و گلدان‌های مرصّع در دست به زیارت مقام اعلی می‌آیند. بعد هیکل مبارك فرمودند اوّل به زیارت روضه، مبارکه در مرج عکّا مشرّف می‌شوند و بعد به مقام اعلی می‌آیند زیرا مقام اعلی در ظلّ روضه، مبارکه است و با همان حال به بغداد می‌روند و بعد به ایران خواهند رفت. اوّلین شهری را که زیارت می‌کنند شیراز است زیرا بیت مبارك در آن شهر واقع است و بعد سایر اماکن امری. آن وقت زیارتشان تکمیل می‌شود.»

یادداشت‌ها

چون در این مقاله به بعضی از آیات منزله از سماء مشیّت حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی و قرآن کریم برخورد می‌کنیم که همه به زبان عربی نازل شده و ممکن است دوستان عزیزی که این مقاله را مورد مطالعه قرار می‌دهند در درك مضامین آیات منزله تأمّلی داشته باشند لذا مضامین فارسی آنها تا آنجا که در مقدرت و توانائی این عبد بوده است در ذیل یادداشت‌ها مرقوم گردیده است و به اغلب احتمال امکان دارد مضامین مذکوره خالی از زلّت و لغزش و نارسائی نباشد. از دوستان عزیز رجا می‌شود هر کس از آن مضامین آنچه استنباط می‌نماید برای خود اصلاح کند.

۱- خداوندی که آسمان را بدون ستون برافراشت بطوری که می‌بینید و بعد بر عرش الهی مستقرّ گردید و آفتاب و ماه را مسخّر فرمود، تمام این امور تا وقت معیّن جاری است. او تدبیر می‌کند (نیکو می‌اندیشد) امر را و تبیین می‌فرماید و توضیح می‌دهد آیات خودش را، شاید به لقای پروردگارتان یقین کنید.

۲- جاری می‌فرماید امر الهی را از آسمان به زمین و سپس بر می‌گرداند آن را به سوی آسمان در مدّت یك روز که مقدار آن هزار سال است.

۳- توجّه کنید ای اهل حقیقت که این آفتابی است که دور می‌زند در دو طور و این ماهی است که طالع می‌شود در دو عما و این ستاره‌ای است که وارد می‌شود در دو آسمان و این کوهی است که با دو بال حرکت می‌کند و این دریائی است که دو زمین را مسخّر کرده و هیچ چیز در عالم نیست جز اینکه به حکم دو نور باشد و مولای شما حقّ است و او است واقف و شاهد بر جمیع امور (کلّ شیء).

٤- بگو من دو نور هستم در دو راز و من دو شکل هستم در دو هیکل و من دو دُهن هستم در دو چراغ و با دو حرف صحبت می‌کنم و نمی‌گویم چیزی از دو نفس اوّل (شیخ احمد و سیّد کاظم) و نمی‌یابم حرفی از سرّ طتنجین* الاّ به وجود خودم که حقّ است و حامل دو اسم هستم از مولای خودم در عوالم لاهوت به اذن خدای خودم. پس تسبیح می‌کنند تسبیح‌کنندگان خداوند را و ستایش می‌کنند در ارض عما محمّد را و حمد و ثنا می‌گویند در مقام این باب را به خداوند اکبر که این غلام عربی فصیح در تورات و انجیل و زبور و قرآن موجود است و این حقیقتی است که در امّ الکتاب مکتوب است.

۵- یا قرّة العین (حضرت باب)، مگذار که دست‌های تو بر امر گشوده شود زیرا مردم مست هستند. قسم به خدای بزرگ که برای تو مقدّر شده است که رجعت کنی بار دیگر بعد از این دوره و سرّ این راز بر تو معلوم خواهد شد، آن رازی که اگر به قدر یك سوراخ سوزن بر طوریّون ظاهر شود از طلوع ذرّه‌ای از آن نور مهیمن حمراء در سینا می‌میرند به اذن خداوند حکیم.

٦- به درستی که خداوند برای بنده‌ء خود (باب) مقدّر فرموده است رجعت او را بار دیگر. زود است که خواهی دید امرالله را با چشم تیزبین خودت و به حقّ شهادت خواهی داد.

۷- اگر پیراهن یوسف بهاء را از دست مبشّر علیّ اعلای او گرفتی، پس بر سرت بگذار زیرا در آن وقت بیناتر و بصیرتر خواهی شد و آگاه‌تر و خبیرتر یا مدرك‌تر.

۸- اگر شنیدی اسم کسی را که به نام قائم ظاهر شده و بخواهی بدانی که فرق قائم و قیّوم چیست، در سنه‌ء نه تمام نیکوئی‌ها را درك می‌کنی.

۹- در مکتب خانه، من یظهره الله منوّر فرمایند.

هو الابهی. بدان که خدائی نیست بغیر از خداوندی که عزیز و محبوب است و از آن او است هر آنچه در آسمان‌ها و زمین و فیمابین آنها است و اوست خداوند مهیمن قیّوم، و بدرستی که این مکتوبی است از طرف خداوند مهیمن

---

* سرّ طتنجین مربوط به اثری از حضرت امیر المؤمنین علیّ ابن ابی طالب سلام الله علیه است و مرحوم حاجی سیّد کاظم شرح و تفسیری بر آن نوشته و حضرت باب بر تفسیر سیّد مرحوم شرحی مرقوم فرموده‌اند که با محاسبه‌ء اعداد و حروف منتهی به اسم و ظهور مبارك می‌شود.

قیّوم به سوی خداوند عزیز محبوب که بیان و آنچه در اوست هدیه‌ای از من است به حضور تو چون یقین دارم که نیست خدائی بغیر از تو، و به درستی که عالم امر و خلق به تو راجع است و احدی مالك چیزی نیست مگر به اراده و مشیّت تو، و به درستی که من یظهره اللّه حجّت تو است و با اذن و اجازه، تو به او عرض می‌کنم و می‌گویم که اگر دور می‌انداختی آنچه را که در بیان است در آن وقتی که از پستان مادرت شیر می‌نوشیدی به اشاره‌ای از دست خود، یقیناً در خور حمد و ستایش بودی با وجودی که شکّی در آن نیست که صبر می‌کنی مدّت ۱۹ سال تا جزا دهی آن کسی را که به آن موفّق شده از فضل تو، و به درستی که تو صاحب فضل عظیم هستی و توئی کافی هر شیء بر هر شیء و کفایت نمی‌کند هیچ چیز از تو نه در آسمان‌ها و نه در زمین و نه مابین آنها، و تو هستی ضامن و دانا و توئی بر هر چیزی قادر و توانا.

۱۰- ولیکن ظهور کلمه، او و آنچه که در او مقدّر شده در میان بندگان خدا به مقادیری است که از طرف خداوند علیم و حکیم مقدّر شده است و قرار دادیم او را حجاب وجه او و وجود او و به همین مناسبت ما قادر و توانا بودیم و به درستی که اگر تجلّی می‌فرمود بر بندگان به آنچه که در او بود احدی قادر بر حمل آن نمی‌بود و فرار می‌کردند از آن جمیع آنهائی که در آسمان‌ها و زمین می‌باشند. پس نظر کن در آنچه نازل شده بر محمّد رسول اللّه و به درستی که در حین نزول مقدّر شده بود برای او از کنوز معانی به آن مقداری که سزاوار او بود از طرف خداوند مقتدر قدیر ولیکن مردم نفهمیدند جز آنچه در خور مراتب و مقامات آنها بود و چنین است که ما ظاهر کردیم از روی حکمت آن مقداری را که می‌توانستند حمل نمایند ولی وقتی که مردم به مرحله، بلوغ رسیدند بر آنها تجلّی فرمود در سنه، شصت در وقتی که جمال قدم به اسم علیّ قبل نبیل (محمّد) ظاهر شد.

۱۱- ای وفا، باید شکر کنی خدای خود را بر اینکه تأئید فرمود تو را بر عرفان امرش و مظهر امرش را به تو شناسانید... ولی باید بکوشی که به اهل وفا برسی و آن ایقان است به قلب و اقرار است به زبان به آنچه که خداوند به ذات اعلای خودش اشاره فرمود به اینکه من زنده هستم در افق ابهی. کسی که به این شهادت فائز شود به جمیع نیکوئی‌ها فائز شده است... و بگو قسم به خدا این نقطه، اولی است که در قمیص اخری به اسم ابهی ظاهر شده و بعد در این افق مشاهده کن و ناظر باش که او است محیط بر کلّ شیء و او کسی است که در ملأ اعلی به نبأ عظیم مذکور است و در ممالك بقا به جمال قدیم، و اقدام عارفین در عرش متزلزل است.

۱۲- پس بیان فرمود لسان پروردگار در هر چیزی به اینکه او در این افق که به حقّ ظاهر شده است زنده می‌باشد و در ملأ اعلی و مداین اسماء به اسم بهیّ ابهی تسمیه گردیده و بعد از آن در بین ملأ انشاء به این اسم ظاهر شده که از آن اسم ضجّه، کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند بلند شد مگر آنهائی که خداوند آنان را در پناه خود حفظ فرمود.

۱۳- شما و جمیع آنهائی که در آسمان‌ها و زمین هستند بدانید که ما همه موقن و مذعن و ناطق و ذاکر و قائل و منادی و صادق و متکلّم و مبلّغ هستیم و با اعلی الصّوت فریاد می‌زنیم که او است ربّ اعلی و سدره، منتهی و اوسع دریاها و ملکوت علی و جبروت عما و لاهوت بقا و روح بها و سرّ اعظم و کلمه، اتمّ و مظهر قدم و هیکل اکرم و رمز منمنم و ربّ الام و دریای متلاطم و موّاج و کلمه، علیا و درّه، اولی و صحیفه، مکنون و کتاب مخزون و جمال احدیّه و مظهر هویّه و مطلع صمدیّه. اگر او نبود ما ظهر الوجود و ما عرف المقصود و ما برز جمال المعبود. قسم به خدا به اسمش خلق شد آسمان و آنچه در آن است و زمین و آنچه روی آن است و به وجود او دریاها موّاج شد و انهار جاری گشت و اشجار مثمر گردید و به وجود او حقایق ادیان محقّق شد و جمال رحمن ظاهر گشت. قسم به خدا اگر اوصاف او را الی آخر الّذی لا آخر له وصف نمایم هرگز تسکین نخواهد یافت فؤاد من از شدّت عطش ذکر او و صفات او چه رسد به نفس مقدّس عزیز و جمیل او.

۱٤- ستایش می‌کنم کسی را که منزل آیات است برای مردمی که می‌فهمند. به درستی که نیست خدائی غیر از او و امر و خلق برای او است و همه او را عبادت می‌کنند و او تأئید و نصرت می‌کند هر کس را که بخواهد به قدرت و سلطنت خودش. و برای هر کسی که طالب باشد عنایت می‌کند آنچه سزاوار اوست به غیر از آنهائی که در این ایّام

اسیر اوهام می‌باشند و شعور ندارند و می‌گویند ما به علی (حضرت باب) ایمان آوردیم ولی وقتی بار دیگر به اسم ابهایش آمد به او کافر شدیم. لعنت خدا بر آنها باد که به خدا کافر شدند. قسم به خدای مهیمن عزیز قیّوم، و تو ای بنده بشنو آنچه تو را ندا می‌کند زبان ربّ علیّ اعلای تو از یمین عرش ابهی به اینکه نیست خدائی بغیر از من که عزیز و محبوبم.

۱۵- بگو یا قوم، آیا در خدا شکّی هست یا در بهای او، ردّ نکنید حقّ را به آنچه که در نزد شما است و از جملهٔ مشرکین نباشید و یا از آنهائی که شرک آورده‌اند یا از آنان که مشرک می‌باشند.

۱۶- این کتاب نقطهٔ اولی است برای آنهائی که ایمان آوردند به خدای یگانهٔ واحد عزیز دانا و در آن نیز خطاب می‌شود به نفوسی که در این امر متوقّف شدند از اهل بیان، شاید متذکّر شوند به بدایع کلمهٔ الهی و برخیزند از فراش غفلت در این ایّام مشرق منیر... بگو به درستی که جمال او به حقیقت جمال من بوده و نفس او نفس من و هرچه نازل کردیم ما در بیان، نازل شده است به امر محکم و بدیع او. از خدا بترسید و مجادله نکنید به کسی که شما را از وجودش اخبار کردیم و بشارت به ظهورش دادیم و گرفتیم عهد خودش را قبل از عهد خودم و جمیع اشیاء بر این شهادت می‌دهند اگر خیرمسر نباشید. قسم به خدا با یك نغمه از نغمات او بوجود آمد بار دیگر حقائق کلّ اشیاء و در وهلهٔ بعدی به نغمهٔ او منجذب شد قلوب مقرّبین. مبادا به چیزی محجوب بشوید از کسی که لقای او عین لقای من است و فدا کرد وجود خودش را در راه من همان طوری که من فدا کردم خودم را در سبیل او برای حبّ جمال او که عزیز و عظیم است. بگو اگر او نبود حرف حاء و باء ترکیب نمی‌شد و قرار نمی‌گرفت هیکل باء بر واو و خلق نمی‌شد آنچه که بوده و خواهد بود اگر شما از متفرّسین و هوشیارانید و اگر برای او نبود هرگز خودم را به دست مشرکین نمی‌دادم و معلّق در هوا نمی‌نمودم. قسم به خدا که به اشتیاقم به او و شوق برای وجود او تحمّل کردم آنچه را که انبیا و مرسلین حمل ننمودند و قبول کردم تمام این بلایا را برای خودم که صدمه‌ای به او نرسد و قلب لطیف و رقیق و الطف منیع او محزون نگردد.

۱۷- یا خدای من، تکبیر می‌گویم بر نقطهٔ اولی که رمز یکتائی تو است و مطلع الوهیّت تو و مظهر ربوبیّت تو، آن کس که تفصیل فرمودی به او علم کن فیکون و ظاهر فرمودی دراری علم مکنونت را و راز اسم مخزون خود را و او را مبشّر به اسم کسی کردی که به اسم او جمع شد حرف کاف به رکن نون (کلمهٔ کن) و به وجود او ظاهر فرمودی سلطنت و عظمت و قدرت خود را و نازل فرمودی آیاتت را و توضیح دادی و تفصیل فرمودی احکامت را و منتشر فرمودی آثارت را و محقّق فرمودی کلماتت را و برانگیختی قلوب اصفیاء خود را و با هم محشور فرمودی هر کس که در آسمان و زمین بود. و او آن کسی است که او را به اسم علیّ قبل نبیل (علی محمّد) نامیده‌ای در ملکوت اسماء خودت و به روح الرّوح در الواح قضای خودت و برانگیختی و مبعوث فرمودی او را در مقام وجود خودت و جمیع اسماء را به اسم او مرجوع فرمودی به امر و قدرت خودت و به وجود او جمیع اسماء و صفات منتهی شد و در سراپرده‌های عصمت و عوالم غیبت و مدائن تقدیس برای او اسمائی است و همچنین برای آنهائی که به او ایمان آورده‌اند منقطعاً عن سواه به آیات او مؤمن شدند و آنان نفوسی بودند که در وحدانیّت تو و در ظهور بعدت اعتراف نمودند، آن ظهور بعدی را که در الواح او و کتب او و صحف او و آنچه که از بدایع آیات و کلمات او در ظهور بعد او مذکور است و او را امر فرمودی که عهد نفس او را قبل از عهد نفس خودش بگیرد و بیان در ذکر و ثنای او و اثبات حقّ او و اظهار سلطنت او و اتقان امر او نازل شد. خوشا به حال کسی که به او روی آرد و عمل کند به آنچه که از طرف او امر شده است.

ای خدای عالمین و مقصود عارفین، حمد و ثنا تو را که موفّق فرمودی ما را به حبّ او و شناسائی او. رجا می‌کنم از مظاهر الوهیّت و مطالع ربوبیّت و مخازن وحی و مطالع الهام تو به اینکه ما را به خدمت و اطاعت او موفّق فرمائی و ما را قرار دهی از جملهٔ ناصرین امر او و دور و بعید از اعدای او. به درستی که توئی مقتدر بر هر چیزی و خدائی نیست بغیر از تو که مقتدر و عزیز و مستعان است.

۱۸- ای خدا، مقدّس فرما من را در این مقام از جمیع صفات و قدرت آنها زیرا آنها بین من و مشاهدهٔ انوار ذات تو

حائل هستند و نیز ای خدای من، بنوشان مرا جام بقا از ایادی حضرت ربّ اعلی در این ظهور بعد او. توئی صاحب فضل عظیم.

مآخذ

۱- کتاب دساتیر.
۲- قرآن مجید.
۳- قیّوم الاسماء.
٤- بیان فارسی.
٥- بیان عربی.
٦- کتاب بدیع.
۷- دلائل سبعه.
۸- ظهور الحقّ، جلد سوّم.
۹- تاریخ نبیل زرندی.
۱۰- مجموعهء الواح احبّای شیراز، خطّی.
۱۱- مجموعهء الواح مبارکه، خطّ آقا سیّد حسین کاتب.
۱۲- الواح وصایای مبارکه.
۱۳- تفسیر ها.
۱٤- سورة الذّکر.
۱٥- سورهء هیکل.
۱٦- سورة الدّم.
۱۷- امر و خلق، جلد چهارم.
۱۸- مجلّهء پیام بهائی.
۱۹- کتاب قرن بدیع.
۲۰- مجموعهء مناجاة.
۲۱- مجموعهای از الواح جمال اقدس ابهی که بعد از کتاب اقدس نازل شده.

کوششی در مورد
شناسائی آثار حضرت نقطهٔ اولی
بر اساس طبقه‌بندی

دکتر محمّد افنان

حضرت نقطهٔ اولی در باب شانزدهم از واحد سوّم کتاب بیان چنین فرموده: «اذن داده شده که نظم بیان را هرکس به هر نحوی که شیرین تر می‌تواند دهد اگرچه بر هزار نوع ظاهر شود... بهترین نظم ها نظمی است که بر حدود ظاهریّه شود... خلط انهار خمسه نگردد. آیات در علوّ خود و مناجات در سموّ خود و تفاسیر در مقعد عزّ خود و کلمات در افق قدس خود و کلمات فارسیّه در امتناع ارتفاع خود» که اگرچه مقصد اصلی از این بیان، مقدّمه‌ای در بشارت به ظهور من یظهره اللّه است[1] مع ذلك متضمّن امر به تدوین و فهرست نگاری بر آثار مبارکه است و این مطلب در موارد دیگری نیز در کتاب بیان آمده است.

چنانکه می‌دانیم نزول و صدور وحی از مظاهر ظهور تابع قوانین معموله و مدوّنهٔ فکر انسانی نیست زیرا اصولاً فکر بشر بر اساس کیفیّت استدلالی و منطقی آن مایل به طبقه‌بندی و ترکیب و ترتیب مقدّمات و مقارنات و نتائج و بالاخره تدوین آراء فلسفی و عقلانی است. ولی وحی و الهام نازله از مظاهر حقّ، حالت و کیفیّت اشراقی و الهی دارد که اگرچه منطقاً متّکی به اصول و نظامی مخصوص به خود است مع ذلك غیر مقیّد به علوم و معارف تجربی و نظری انسان است و اگرچه زبان و فرهنگ بشری را به عنوان وسیلهٔ بیان بکار برده و می‌برد، اساساً از فیضان روح قدسی سرچشمه می‌گیرد. اینست که در هنگام دقّت و تمعّن در آیات الهی در می‌یابیم که مطالب و نکات متعدّدهٔ روحانی و عرفانی و وجدانی در جملاتی کوتاه و صفحاتی محدود گنجانیده شده و غالباً رعایت آداب و ترتیبی در آن دیده نمی‌شود. امّا با دقّت نظر متفکّران، چه مایه دقائق و نکات بدیعهٔ متنوّعه از آنها استخراج می‌شود و چنانکه مشاهده شده سال ها و قرن ها بعد از صدور، همچنان صاحبنظران را الهام می‌بخشد و به مطالب و حقائق جدیده راه می‌گشاید. طبیعتاً چنین خصوصیّتی سبب می‌شود که آثار وحی و الهام مقیّد به قوانین متداولهٔ نگارش و انشاء کلام نباشد و مقدّمه و بحث و نتیجه گیری بر اساس معمول را برنتابد و با آنکه انسجام و ارتباط مطالب

محفوظ مانده، قوالب قراردادی بحث و استدلال در آن ساحت متروك و بی‌حاصل شود. این خود یکی از عوامل تفاوت و امتیاز آثار الهی است و به همین سبب قلوب صافیه را می‌رباید و آنان را به اعجاز آیات متیقّن می‌سازد، زیرا از مختصّات کتاب تدوین بلکه کیفیّت مخصوصهٔ آن اعجاز است. اهل بصیرت و انصاف این تمایز را هر جا ببینند می‌شناسند. اینست که بسیاری از مؤمنین اوّلیّه در هنگام ظهور حضرت نقطه همان لحن و بیان قرآن را به گوش جان شنیدند و در هنگام زیارت آثار جمال اقدس ابهی نیز همان شأن و جلوهٔ آثار دور بیان را زیارت کردند.

با این مقدّمه می‌توان دریافت که طبقه‌بندی آثار مبارکه تا چه حدّ دشوار است و اگر به مبالغه و اغراق تعبیر نشود تا چه پایه ممکن است به اصالت و جامعیّت کلمات الهیّه که در قالب الفاظ مخصوصه افراغ شده و هر کلمه از آن از فؤاد مظهر حقّ به ارادهٔ مطلق جا و مفهوم خاصّ را احراز کرده لطمه بزند. مشکلی که در طول تاریخ ادیان در گذشته بارها به شکل ها و کارها صورت گرفته و حقیقت تعالیم را از اوج خلاّقیّت و روحانیّت خود به سطح توجیهات و نظرات بشری پائین آورده است و اگر قسمتی از این تعبیرات و تفاسیر که حاصل سعی و تقلاّی فکری گذشتگان است به عزّ قبول دو مظهر مقدّس الهی در این دور بدیع مزیّن نمی‌شد بیم آن بود که همهٔ این کوشش ها که صرفاً برای تسهیل فهم و درك حقائق روحانی بوده عبث شناخته شود. امّا بی‌گمان نیّت خیر و آرزوی تعمیم برکات نازله در کلمات الهیّه بوده که کوشش های اهل علم و در نتیجه بسیاری از آن تحقیقات و تفسیرات را به ثمر رسانده است و به تأئید حقّ و حقیقت ممتاز ساخته است. متأسّفانه میزان نتایج زیان بخش و حسرت بار توجیهات بسیاری از کسان که به اسم علمای دین به طبقه‌بندی و ترتیب و تعریف و تفسیر و تفهیم کتب مقدّسه پرداختند بیش از آنان است که به خدمتی توفیق یافتند. علّت این محرومی و ناکامی که خودپسندی و ادّعای ما انزل الله بها من سلطان مدّعیان انحصار علم و عرفان بود از بحث خارج است امّا نتائج حسرت بار آن منحصر به انکار موعود در هر دور و ظهوری نیست و باید از اثر منفی این نوع تحقیقات در روح اکثریّت جامعهٔ انسانی و تنفّر و گریز آنان از مبانی روحانی و الهی و بالاخره وزر و وبال اختلاف و تفرقه و تنافر ارباب ادیان نسبت به یکدیگر نیز یاد نمود.

مقصود از این مقدّمه که منطق و احساسات در آن بهم پیوستند این نیست که یکباره هر گونه مطالعه و تحقیقی در این باره غیر لازم شمرده شود ولی باید به این دو نکته توجّه داشت که اوّلاً هر کوششی در این باره صرفاً برای تهیّهٔ مقدّمات آشنائی با آثار است و هرگز نباید بر اهمیّت آن تأکید نابجا کرد بلکه همواره باید متذکّر بود که اصل، کلام الهی است و هر گونه طبقه‌بندی و تقسیم و بحث و توضیح و بیان مطلب و تحشیه و تبویب و تقریر و تحریری که از افکار افراد نبعان کند فرع و مستظلّ در ظلّ آن. ثانیاً مطلبی که از همهٔ جهات حائز اهمیّتی خاصّ است ضرورت زیارت و مطالعه و فراگرفتن اصل آثار و انس با آن و اغتماس در آن بحر فیّاض است و این مقصد شریف جز با تلاوت صبح و شام میسّر نخواهد شد. لازم به توضیح نیست که لطائف لسان نزولی که مبتنی بر فرهنگ و ادبیّات فارسی و عربی است فقط نصیب کسانی است که به این دو زبان آشنا هستند. اهل ایران که به شرافت انتساب به زادگاه این امر مبارك مفتخریم از نعمتی

برخورداریم که همهٔ اهل عالم از آن بی‌نصیبند مگر آنکه زبان آثار مبارکه را فرا گیرند.

امّا در مورد تقسیم بندی آثار حضرت نقطه، هیکل مبارك شخصاً اصول و موازینی تعیین فرموده و آن را به «شئون خمسه» یا «انهار خمسه» نامیده‌اند.[۲] علّت تعیین عدد پنج گرچه در مورد شئون آثار صراحتاً در جائی ذکر نشده ولی محتملاً بنا بر سابقهٔ مذکور در آثار، اشاره به حرف هاء و کلمهٔ باب است که به حساب ابجد ارزش عددی آنها پنج است و از حرف هاء مقصود اصطلاح هویّت است.

شئون پنجگانهٔ مزبور بر اساس کتاب بیان ذیلاً ذکر شده است. حضرت نقطه هر یك را با یکی از نعمای بهشت تطبیق فرموده‌اند. البتّه این تبیین و تطبیق حکایت از تأویل بشارات کتب مقدّسه دارد.

آیات: «ماء غیر آسن رضوان»،[۳] «حجّت عظمی و بیّنهٔ کبری که دلالت نمی‌کند الاّ علی اللّه وحده»[٤] یعنی کلام الهی به لسان مظهر ظهور خطاب به عموم.

مناجات: «لبن لم یتغیّر طعمه»[٥] یعنی زبان توسّل و توجّه بندگان به آستان حقّ. از اشارات کتاب بیان مستفاد می‌شود که مناجات مخصوص رسول اللّه[٦] است و در رجعت از لسان مظهر ظهور (حضرت نقطه) صادر شده است.

تفاسیر: «خمر حمر»، «خمر توحید»،[۷] متضمّن تفسیر و تأویل آیات قرآنی و احادیث پیغمبر و ائمّه.

صور علمیّه: «عسل مصفّی»،[۸] متضمّن مباحث کلامی و فلسفی و دلائل مربوط به اصول اعتقادات.

کلمات فارسیّه: «بعینه مثل شئون آیات است... و اگر کسی در کلمات فارسی به عین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده می‌نماید»[۹] و مجموعهٔ خصوصیّات شئون مختلفه را می‌توان در آن ملاحظه نمود.

اگر برای درك دقائق مطلب مربوط به شئون خمسه به بیان مراجعه کنیم[۱۰] مطالب زیر مستفاد می‌شود:

شئون مختلفهٔ آثار چهار است که آیات و مناجات و تفاسیر و صور علمیّه اند و همه به زبان عربی است که «افصح از کلّ السن است»[۱۱] ولی نظر به تفضّل الهی، به کلمات فارسیّه شأن پنجم اطلاق شده تا از سعهٔ فضل و رحمت حقّ کسی از شناسائی مظهر ظهور محروم نماند. اینست که تالی مقام آیات شمرده شده و در موارد مختلفه متضمّن مفاهیم شئون اربعهٔ آیات است.[۱۲] در بین آثار حضرت نقطه خطب فراوان نیز موجود است و این اسم در موارد متعدّده بر قسمتی از کلمات حضرتش اطلاق شده است. محقّقین گاهی آن را به عنوان صورتی از آثار، همراه مناجات ها طبقه‌بندی کرده و گاهی از آن به عنوان صور علمیّه نام برده‌اند. نکته اینجاست که خطبه ها شباهت زیادی به مناجات دارند با این تفاوت که مناجات معمولاً راز و نیاز بنده با مولای خویش است ولی خطبه ذکر و ستایش مولی و محبوب به لسان حال بنده است و عموماً متضمّن تسبیح و تمجید و تحمید ذات باریتعالی است که به لفظ و ضمیر غائب از او یاد می‌شود. شك نیست که در

مواردی که خطب صرفاً در توحید و تکبیر ذات الهی انشاء شده باشد وجوه اشتراك آن با مناجات بسیار است. امّا در عین حال ممکن است به علّت ذکر و بیان نکات کلامی و فلسفی در ضمن ذکر صفات و کمالات الهی نوعاً جزو صور علمیّه نیز منظور گردد زیرا شئون علمیّه، آثار عموماً درباره، مبادی اعتقادی و مبانی روحانی است.

خطب به اعتباری جزء جدائی ناپذیر آثار حضرت نقطه است زیرا عموم آثار، اعمّ از تفاسیر و رسالات و تواقیع همواره با خطبه‌ای آغاز می‌شوند.

نام بیان عنوان عامّ همه، آثار حضرت نقطه است[۱۳] و در قرآن نیز به آن اشاره و بشارت داده شده است.[۱۴] این اصطلاح اگرچه بعد از نزول کتاب بیان رسماً بکار رفته و عنوان آثار شده معذلك در آثار اوّلیّه نیز مکرّر معمول بوده است.[۱۵] ترتیب فوق که بر اساس هدایت حضرت نقطه، اولی و مقتبس از کتاب بیان است، بر مبنای کیفیّت خطاب و نحوه، بیان مطالب است. امّا آثار مبارکه را می‌توان بر مبنای ضوابط دیگری نیز طبقه‌بندی نمود که ذیلاً آمده است.

مختصّات تألیف و ترتیب: آثار حضرت نقطه را از جهت شروع و ختم اثر و روش بسط و توضیح مطلب می‌توان بدین نوع معرّفی نمود که عموماً هر اثر با خطبه‌ای در ستایش ذات الهی و مظهر ظهورش آغاز می‌شود و پس از طرح و توجیه و تفصیل موضوع اکثراً به آیه یا آیاتی در ذکر خدا به پایان می‌رسد. در آثار مبارکه مخصوصاً آثار اوّلیّه، آیه، پایان اثر غالباً به صورت «سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین»[۱۶] می‌باشد.

آثار مبارك عموماً مشحون به شواهد قرآنی و احادیث است که گاهی با ارائه، مدرك سلسله، روات و مأخذ صریح نقل شده (تفسیر سوره، کوثر) و گاهی ضمن اشاره، کلّی به مأخذ، به متن آیه و حدیث استشهاد شده (اکثر تفاسیر و شئون علمیّه) و بالاخره گاهی با آیات نازله عجین گشته و در ضمن بیانات حضرتش مجدّد نازل گردیده است (تفسیر احسن القصص). افتتاح کلام در آثار حضرت نقطه، اولی بسیار متنوّع است. چنانکه می‌دانیم در اسلام عموماً «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» و بعضاً «هو» و یا ترکیباتی از آن همراه با اسامی جلاله معمول بوده ولی در امر بدیع، در اکثر آثار اوائل «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» و در آثار نازله، بعد از کتاب بیان غالباً «بسم اللّه الامنع الاقدس» معمول شده است. با اینهمه عناوین متنوّع و فراوان دیگری نیز موجود است که استقصای آن از بحث فعلی خارج می‌باشد. شروع آثار یا مطلع اثر اکثراً با کلماتی مانند «الحمد للّه الّذی»، «سبحان الّذی»، «سبحانك اللّهمّ» آغاز می‌شود که حاکی از شأن خطبه یا مناجات می‌باشد.

عناوین آثار متناسب شأن مربوطه بعضاً تفسیر، شرح، مناجات، خطبه، رساله یا سوره می‌باشد. امّا آنچه خطاب به افراد است عموماً به نام تواقیع معروف است. اصطلاح توقیع اساساً به مفهوم توشیح و تأئید احکام و اوامر شاهانه به وسیله، آراستن آن به مُهر و امضای پادشاه است و در دوره، اخیر شیعه، پس از ارتحال امام یازدهم، به آثار منسوب به حجّت غائب عنوان توقیع اطلاق می‌شده است. در این مقام اصالت آن مکتوبات مورد بحث نیست. امّا این کلمه که در بین جامعه، شیعه حکایت از ابلاغات امام می‌نموده برای اهل ایمان قرینه، مناسبی بوده تا من غیر

مستقیم قائمیّت و مرجعیّت حضرت نقطه را اظهار و تثبیت نمایند و اعتقاد و ایمان خود را اظهار دارند. با اینهمه باید توجّه داشت که حضرت نقطه شخصاً این عنوان را به هیچ یك از آثار خود اطلاق نفرموده‌اند.

آثار حضرت نقطه اکثراً به زبان عربی و استثنائاً به زبان فارسی است. اهمّ آثار فارسی بیان، دلائل سبعه، بعضی توقیعات خصوصی علی الخصوص خطاب به عائلهٔ مبارك، رسالهٔ عدلیّه و آثار معدودهٔ دیگر است.

در آثار مبارکه از زبان عربی به علّت بسط و وسعت آن تجلیل شده است.[۱۷] و یکی از علل نزول وحی به آن زبان احتمالاً همین قابلیّت روحانی آن است که تا حدّ زیادی مدیون ظهور اسلام است. اهمّیّت زبان عربی را در حوزهٔ اسلامی آن نباید فراموش کرد و به همین جهت نیز عنوان «لغت جنّت» به آن اطلاق شده است.[۱۸] و مظهر ظهور که در مرحلهٔ اولیٰ مخاطبین کلام مبارکش اهل ایمان از ملّت اسلام بودند ضرورتاً به زبان آنان تکلّم فرموده است.

محتویٰ و مطلب آثار: بررسی مطالب آثار شامل دو بحث است. نخست کیفیّت ترکیب الفاظ و جملات و روشی که برای اظهار مطلب و القاء کلمه برگزیده شده و این موضوع اگرچه با شئون آثار که قبلاً ذکر شد رابطهٔ مستقیم دارد با اینهمه در مفهوم کلّی‌تر ممکن است به یکی از صور زیر باشد.

متون آثار گاهی کلام الهی است، گاهی گفتار مظهر ظهور است، و گاهی مطلبی است که بصورت نقل حقیقت اظهار شده و توجّه مطلقاً معطوف به مطلب گشته و از گوینده منصرف است. در چنین موردی معمولاً شواهد و نقل اقوال از دیگران سهمی بسزا دارد. در آثار حضرت نقطه چنانکه قبلاً اشاره شد شواهد قرآنی و احادیث فراوان است. با اینهمه گاه‌بگاه شواهدی از امثال و اشعار شعرای عرب و ایران نیز می‌توان یافت. از قلم حضرت نقطه گاهی نیز اشعاری در استقبال دیگران صادر شده است.[۱۹] با اینهمه باید توجّه داشت که تعداد این نمونه‌ها معدود است.

مطلب دوّم راجع به مباحث و مواضیعی است که در آثار مبارك وارد شده. جهان‌بینی ادیان علی الخصوص در امر بدیع بابی و بهائی شامل دامنهٔ وسیعی از مسائل فلسفهٔ وجود، فلسفهٔ حیات انسان، مسائل اخلاق و ملکات اخلاقی و سلوك روحانی، مسائل مربوط به آداب و وظائف شخصی، فردی و جمعی و بالاخره مباحث نظام اجتماعی است که علی الخصوص بحث اخیر در ادیان که جنبهٔ الهی و فوق بشری دارد همواره با بشارات و اشارات در خصوص آتیه پیوندی ناگسستنی دارد. مشکل بتوان آثار حضرت نقطه را مستقلاً بر مبنای این مباحث طبقه‌بندی نمود زیرا در موارد مختلف و متون مختلف هر یك از این مطالب از دیدگاهی مخصوص مطرح شده است. شاید بتوان به اعتباری کتاب مستطاب بیان، مخصوصاً بیان فارسی را مجموعهٔ نسبتاً کاملی از همهٔ این مباحث دانست. لذا عجب نیست که از آن به امّ الکتاب یاد شده است. قیّوم الاسماء نیز با کتاب بیان خصوصیّات مشترك زیادی دارد و آن را می‌توان بیانی قبل از کتاب بیان بشمار آورد.

نکتهٔ دیگری که راجع به مطالب آثار حضرت نقطه می‌توان اشاره کرد کیفیّت صراحت یا تلویح در بیان مطالب است و این موضوع با زمان نزول و مخاطبان آثار بستگی فراوان دارد. در بسیاری

موارد نظر به عدم استعداد و آمادگی مخاطبان، مطالب به اسلوب اعتقادات مخاطب است و فقط اهل اصطلاح و آشنایان به کلام مبارك می‌توانستند پیام مندرج در آن را دریابند. شاهد این مورد آثار دورهٔ اوّلیّه است که در آن، محور مطالب تجلیل آل اللّه در دور اسلام است. قیّوم الاسماء در نظر اهل احتجاب منحصراً دربارهٔ حجّت موعود و آداب و اصول عقائد و فرائض اسلامی است. امّا برای اهل یقین مانند ملاّحسین استعارات و اشاراتش اگرچه حجاب و پردهٔ چشم و دل محتجبان است امّا صریحاً از آنها مقام باب اللّه و ذکراللّه مستفاد می‌شود. اندراج و انطواء آیات قرآنی در آیات قیّوم الاسماء و اطلاق لفظ قرآن به آن سفر جلیل همه حاکی از حقیقت مستقلّ ظهور است که در ورای ظاهر قرآنی آن نهفته می‌باشد.

در دورهٔ اوّلیّه سوق مطالب آثار عموماً، به ظاهر دربارهٔ پیغمبر اکرم و خاندان مکرّم اوست. امّا پس از صدور کتاب بیان و تبیین صریح معانی رجعت و قیامت یکباره عطف مطلب به نقطهٔ بیان و من یظهره اللّه متوجّه می‌شود.

مخاطبان و زمان نزول: تعیین و طبقه‌بندی آثار بر حسب زمان نزول و مخاطب، از آن جهت که ما را به عوامل تاریخی مربوط به اثر و در نتیجه درك و فهم بهتری از آثار هدایت می‌نماید حائز اهمّیّت است. آثار مبارکه را از این جهت می‌توان به دو دسته تقسیم کرد.

اوّل - آثاری که نزول آن در عالم غیب الهی یعنی فؤاد مظهر ظهور مقدّر بوده و اساس امراللّه در آن بنیاد شده است مانند قیّوم الاسماء، کتاب بیان، کتاب الرّوح، تفسیر سورهٔ بقره و خطابات به سلطان ایران و عثمانی و حاجی میرزا آغاسی و عدّه‌ای از رجال و علماء که بعضی برای تأسیس امر و شریعت است و بعضی برای ابلاغ کلمه و اتمام حجّت می‌باشد.

دوّم - آثاری که در جواب طالبان نازل گردیده و اگرچه طبیب الهی هر آنچه لازم بوده اظهار فرموده، مع ذلك متضمّن جواب تقاضاهای سائل نیز بوده است. از آثار عمومی در ذیل این گروه تفاسیر کوثر، والعصر و رسالهٔ نبوّت خاصّه را به عنوان نمونه می‌توان نام برد. از آثار خصوصی، تعداد فراوان جواب‌های نازله برای افراد مختلف از مؤمنان و غیرمؤمنان است که انواع مطالب کلامی، فلسفی، روحانی، شرعی، اخلاقی و شخصی در آنها تبیین شده و در بسیاری موارد به لحن مناجات نازل گشته است و جواب را نیز متضمّن می‌باشد. متون آثار بعضاً در متن یا خاتمه تاریخ دارند و یا ذکر محلّ نزول در آنها آمده است. حضرت نقطه شخصاً فهرست‌هائی بر آثار مبارکه مرقوم فرموده‌اند. این فهرست‌ها منحصر به دورهٔ شیراز است و تا بحال فهرستی دربارهٔ ادوار بعد از شیراز زیارت نشده است.

یادداشت‌ها

۱- بشارت به امر حضرت بهاءاللّه در همین باب در آیهٔ «طوبی لمن ینظر الی نظم بهاءاللّه و یشکر ربّه...» آمده است.

۲- واحد سوّم، ابواب ۱۶ و ۱۷، کتاب بیان فارسی.

۳- واحد دوّم، باب ۱۵، کتاب بیان فارسی، سورهٔ محمّد (۴۷)، آیهٔ ۱۵، قرآن.

٤- واحد ششم، باب ۱، کتاب بیان فارسی.

۵- واحد دوّم، باب ۱۵، کتاب بیان فارسی، سورهٔ محمّد (۴۷)، آیهٔ ۱۵، قرآن.
۶- واحد سوّم، باب ۱۶، کتاب بیان فارسی. از مطلب مذکور در کتاب بیان در این خصوص می‌توان استنباط کرد که صدور و تقریر مناجات، خاصّ مظاهر الهی است و اهل ایمان باید به تلاوت آن کسب فیض کنند. تعدّد و تنوّع مناجات و زیارات در آثار حضرت نقطهٔ اولی مؤیّد این نظر است.
۷- واحد دوّم، باب ۱۵، کتاب بیان فارسی، سورهٔ محمّد (۴۷)، آیهٔ ۱۵، قرآن.
۸- واحد دوّم، باب ۱۵، کتاب بیان فارسی، سورهٔ محمّد (۴۷)، آیهٔ ۱۵، قرآن.
۹- واحد دوّم، باب ۱۵، کتاب بیان فارسی.
۱۰- واحد دوّم، ابواب ۱۴ و ۱۵، و واحد سوّم، ابواب ۱۶ و ۱۷، واحد چهارم، باب ۱۰، واحد ششم، باب ۱، واحد نهم، باب ۲، کتاب بیان فارسی.
۱۱- واحد دوّم، باب ۱۴، کتاب بیان فارسی.
۱۲- «کتاب الاسماء» که گاهی به «اسماء اللّه چهار شأن» نیز نامیده شده فقط متضمّن چهار شأن از شئون آثار یعنی بدون کلمات فارسیّه است. ولی «پنج شأن» همهٔ شئون را دارد.
۱۳- واحد سوّم، باب ۱۷، واحد ششم، باب ۱، کتاب بیان فارسی.
۱۴- سورة الرّحمن (۵۵)، آیهٔ ۴، سورة القیامة (۷۵)، آیهٔ ۱۰۹. دقّت در آیات فوق نکته‌ای را بخاطر می‌آورد که حائز اهمّیّت است. در سورة الرّحمن (الرّحمن. علّم القرآن. خلق الانسان. علّمه البیان.) لفظ بیان مرادف و بعد از قرآن ذکر شده است. اگر این دو لفظ (قرآن و بیان) صرفاً به مفهوم مصدری منظور گردد نوعی تناقض منطقی در مطلب بوجود می‌آید زیرا تعلیم قرآن قبل از خلق انسان آمده و این خلاف نظام فکری و نظم کلام الهی است و اگر قرآن به مفهوم اسم خاصّ بر کتاب الهی گرفته شود بیان را نیز می‌توان به همین مفهوم دانست و اسم کتاب تنزیل در دورهٔ بعد شمرد. علی الخصوص که ترتیب مطلب در این صورت ظرافت و اصالت مخصوصی خواهد داشت چه که حاکی است که خداوند رحمن قرآن را تعلیم فرمود و وسیلهٔ هدایت قرار داد و به آن، خلق صفات انسانی فرمود و دیگر بار بیان را تعلیم فرمود تا تجدید هدایت فرماید. آیات بعدی سورهٔ مزبور کلّاً حکایت از تجدید ایّام و رستاخیز روحانی دارد.
در مورد سورة القیامة نیز همین نکته حائز اهمّیّت است. سورهٔ مزبور کلّاً دربارهٔ قیامت معهود است. حقّ تعالی رسول مکرّم خود را از بیان حقیقت معانی و مطالب کتاب دربارهٔ قیامت بر حذر می‌دارد: «لا تحرّك به لسانك لتعجل به.» (آیهٔ ۱۷). و سپس صدور و نزول آیات مربوط به آن را وعده می‌فرماید و آن را قرآن می‌نامد: «انّ علینا جمعه و قرآنه. فاذا قرأناه فاتّبع قرآنه.» (آیهٔ ۱۸). و بالاخره بیان حقیقت آن را وعده می‌دهد: «ثمّ انّ علینا بیانه.» (آیهٔ ۱۹). این نکته که مفاهیم اشارات و بشارات قرآنی دربارهٔ قیامت بعداً بیان خواهد شد به منطوق این آیه، مصرّح در قرآن بوده و بر عهدهٔ خداوند رحمن است و چنانکه ملاحظه می‌شود در کتاب مستطاب بیان تحقّق یافته است. حدیثی از امام صادق نیز در دست است که فرموده: «البیان اسم الاعظم الّذی علّم به کلّ شیء.» (تفسیر صافی، ذیل سورة الرّحمن).
۱۵- در آثار اوائل ظهور، اصطلاح «بیان» برای معرفت و شناسائی توحید وضع شده. همچنان که «معانی» برای عرفان مقام رسول اللّه و «ابواب» برای رتبهٔ علی امیرالمؤمنین و «امامت» برای معرفت مراتب ائمّه بکار رفته است (رجوع کنید به صحیفهٔ عدلیّه) و اهل البیان که در آثار اوّلیّه مکرّر نازل شده ناظر به اهل ایمان حقیقی و اشارهٔ به مؤمنین اوّلیّهٔ ظهور بدیع است. شواهد زیر به فهم مطلب کمك می‌نماید. در خطبهٔ تفسیر بقره است: «فایّاکم ایّاکم یا اهل البیان اذا نشرت الاشارة من شمس البهاء و دلّت الدّلالة من امضاء القضاء الخ.» و در ذیل آیهٔ دوّم سورهٔ بقره می‌فرماید: «و للتّقوی درجات: لاهل الحقیقة و البیان الاعراض عن السّبحات و محو الموهومات و هتك الاستار الخ.» و در صحیفهٔ بین الحرمین ذیل باب پنجم دربارهٔ روش سلوك و عرفان: «قد شهد اللّه لاهل البیان بما لا یشهد لاحد سواهم اذ ما سوی اهل تلك اللّجّة لا ذکر لهم عند ربّك فی مطلع الظّهور... و الا انّ کلمة اهل تلك اللّجّة لاعظم عن

الوصف و البیان و اجلی عن الاشارة و التّبیان.» و بالاخره در قیّوم الاسماء در سورة الطّیر (۸٦) «ما علی النّاس علم الکلام من بعد البیان فانّ لکلّ شیء نبأ فی امّ الکتاب قد کان حول النّار مستوراً» که می‌تواند اشاره‌ای به اسم کتاب بیان و بشارتی به تجدید اساس معارف دینی بشمار آید.

۱٦- در تفسیر ابوالفتوح رازی نقل از راوی از امیرالمؤمنین علی آمده که «هر که خواهد که به مکیال تمام مزد بستاند باید که آخر کلام او که از مجلس برخیزد این باشد که بگوید: "و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین."» (در تفسیر آیهء آخر سورة الصّافّات، جلد هشتم، صفحهء ۳۳۰، تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای، طهران، چاپخانهء علمی، ۱۳۲۵ شمسی).

۱۷- واحد دوّم، باب ۱٤، کتاب بیان فارسی.

۱۸- «در جبلی ساکن گشته که یك کلمه لغت جنّت که لسان عربی است نمی‌توانند اهل آن تکلّم نمایند.» (واحد هفتم، باب ٦، کتاب بیان فارسی). بیان مبارك زیر مفهوم لغت جنّت را که مقصود از زبان اهل جنّت یعنی زبان دین اسلام را روشن می‌سازد در باب ۱٦ از واحد دوّم آمده است: «آنچه امروز لذّت متصوّر است در این جنّت (ظهور حضرت نقطه) است و از جنّت قبل کلّ لذّت قطع شده چنانچه حین ظهور رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله کلّ لذّت از جنّت انجیلیّه قطع شد زیرا که کلّ جنّت در توحید خدا و عرفان و رضای او و طاعت مظاهر امر اوست.»

۱۹- در تفسیر سورهء کوثر در بیان معنی حرف «لام» از کلمهء الابتر آمده: «من اللاّم لمم الذّاتیّات فی قصبات اجمة اللاّهوت الّتی غنّت فی کلّ شیء بما صاح دیك البهاء علی قبّة الزّمان حین الّذی کان طالع الدّهر بسرطان العرش رنّت و استرنّت و قالت:

عـــــرجتْ الی العـــــلی المتطالع	بالشّمس مـا شـرق المشـیّة ثمّ المع
الی جوّ عـماء مـا دفّ فیـه طیـــر الاوسع	کـانّه هو شـمس قـــد اضـــاء و اطلع
من دون ان یکون لـه مدیر فی السّماء الامنع	ینـــزل منـــه آیات العـماء السّـاطع
کـانّ ظهـورات الرّحـمن نزل فی الجنان الاربع	هـذا هـــو العـــرش الممـتنع الارفـع
هـــذا هـــو الاســم العظیـــم الاقطـــع	تغـرّد فـیـهـا اطیـار الطّور ثمّ یتـمـتّع»

این اثر در حدود ۲۰ بیت است و رعایت قواعد عروضی در آن منظور نظر مبارك قرار نگرفته است. این اثر در استقبال قطعهء معروف ابوعلی سینا

هبطت الیك من المحلّ الارفع	ورقـــاءُ ذاتُ تعـزُّزٍ و تمنُّعِ
محجوبة عن مُقلَة کلّ عارفٍ	فهی الّتی سفرت و لم تتبرقع

که دربارهء روح انسانی است صادر شده و چنانکه از فحوای آن مشهود است دربارهء مشیّت اوّلیّه و تجلّیات آن است.

مقدّمه‌ای در باره‌ء سبك و سیاق آثار مبارکه‌ء حضرت ربّ اعلی روح ما سواه فداه

دکتر وحید بهمردی

در این برهه از تاریخ امر بهائی شرح و تفصیل موضوع سبك و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی امکان‌پذیر نمی‌باشد ، زیرا آثار مبارکه‌ء آن حضرت هنوز از نسخه‌های صحیح و موثّق جمع‌آوری کامل نشده ، علاوه بر اینکه بحث و تحقیق در آثار بیان هنوز مراحل مقدّماتی می‌پیماید و بسیار محدود می‌باشد .[1] گذشته از این ، امر مبارك بیان از هر لحاظ بدیع و بی‌سابقه بوده و در نتیجه انقلابی در همه‌ء جنبه‌های روحانی و مذهبی و اجتماعی و ادبی ایران بوجود آورد . در رابطه با موضوع این مقاله باید گفت انقلابی که در سبك و سیاق بیان به دو زبان عربی و فارسی ایجاد شد از لحظه‌ء اوّل ظهور جلوه نمود و معلوم بود که آثار این ظهور با هیچ سبك و سیاق ادبی یا مذهبی که در گذشته معمول و معلوم بوده هماهنگی ندارد .

این واقعیّت کار بحث و تحقیق در سبك و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی را بر پایه‌ء قاعده‌های سبك شناسی معروف و متداول غیر ممکن می‌سازد . مقصود این است که با قاعده‌های قدیم سبك شناسی و تعریفات و تفصیلاتی که برای آن گذاشته و معیّن شده نمی‌توان سبك بدیع و بی‌سابقه‌ء حضرت ربّ اعلی را تجزیه و تحلیل و در باره‌ء آن بحث نمود زیرا قاعده‌ء قدیم را می‌توان بر سبك قدیم تطبیق کرد و به نتیجه‌های ادبی رسید ولیکن چون سبك بدیع و بی‌سابقه باشد به قاعده‌ء بدیع و جدید سبك شناسی نیازمند هستیم تا بتوانیم در مورد مشخّصات سبکی نوین بحث و تحقیق نمائیم . و از آنجائی که چنین قاعده‌هائی هنوز بوجود نیامده ، بحث و تحقیق واقعی و صحیح در سبك و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی کاری است که به آینده موکول می‌باشد . یعنی آن زمان که آثار مقدّسه‌ء این دور اعظم بهائی خود قواعد و اصول ادبی بدیعی بوجود آورد همچنان که در دوره‌ء اسلام پس از نزول قرآن وقوع یافت .

امّا از آنجائی که برای رسیدن به هدفی باید قدم اوّل برداشته شود ، برای بحث و تحقیق مقدّماتی و ابتدائی در باره‌ء سبك و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی ناچار هستیم در این مرحله از تاریخ از اصطلاحات سبك شناسی گذشتگان استفاده کنیم ، ولیکن به روش استنتاجی و نه روش تطبیقی . یعنی اصطلاحاتی را بکار می‌بریم و وسیله‌ء تعبیر از مطلب مورد بحث قرار می‌دهیم که در سابق

موجود بوده، امّا مدلول آن اصطلاح و ارزشیابی‌های ادبی را از خود آثار مبارکه استخراج و استنتاج می‌کنیم. به عبارت دیگر در این بحث سبك شناسی، آثار مبارکه اصل است و وجوه سبك و سیاق کلام از آن منشعب می‌شود، و نه برعکس آن.

«سبك» اصطلاحی است که بر طرز و روش گفتار و نوشتار اطلاق می‌شود که از الفاظ و عبارات با جمله بندی‌های گوناگون تألیف شده باشد. در آثار حضرت ربّ اعلی اصطلاح «شأن» یا «نهج» برای سبك بکار برده شده.

در اینجا باید به نکتهء مهمّی اشاره شود و آن این است که در مبحث سبك آثار حضرت ربّ اعلی که جستجو در شیوه و روش تعبیر از معانی است، بحث در بارهء قالبی است که قلبی در آن نهفته می‌باشد. آن قلب معارف بدیع الهی است که در قالب الفاظ و حروف و کلمات و اشارات و عبارات و رموز، خود را به اهل عالم جلوه فرموده تا از ظاهر به باطن پی بریم و به محبوب فؤاد برسیم. و از آنجائی که سبك و سیاق کلام تابع معانی است، و معانی به وسیلهء سبك و سیاق‌های مختلفِ بیان وجود فعلی پیدا می‌کند، هرچه قالب لطیف‌تر و متعالی‌تر باشد معنی کامل‌تر و زیباتر و مؤثّرتر جلوه می‌کند. چون آثار حضرت ربّ اعلی را زیارت می‌کنیم ارتباطی لاینفصل بین مبنیٰ و معنیٰ ملاحظه می‌نمائیم. هر دو چنان بهم پیوسته شده‌اند که محال است بتوان یکی را بدون دیگری دید، بلکه هر دو یك کلّ کامل و متکامل را تشکیل می‌دهند.

اصطلاح بیان

کلمهء «بیان» به عنوان یك اصطلاح بابی در آثار مبارکه‌ای که از دورهء ماکو به بعد نازل گردیده دیده می‌شود. در باب دهم از واحد دوّم کتاب الأسماء، حضرت ربّ اعلی سه مدلول برای اصطلاح «بیان» ذکر می‌فرمایند بقوله: «انّی قد نظّمتُ البیان علی شأن حین ما یسمعون آیات اللّه من عنده فاذاً کلّ یسجدون و لا یتحاججون به و لا یجادلون و لا یخطرون بأنفسهم دون امره و کلّ من اعلی البیان و ادناه بین یدیه لیحضرون ثمّ لیسجدون یقولون هذا ما وعدنا اللّه ثمّ ذات حروف السّبع فی البیان لا ریب فیه تنزیل من ربّ العالمین.» مضمون این بیان مبارك این است که می‌فرمایند: من بیان را بطوری تنظیم نمودم تا وقتی که آیات اللّه را از نزد حقّ بشنوند آنگاه همه سجده نمایند و محاججه و مجادله نکنند و چیزی بجز امر او در نفس ایشان خطور نکند و همه، چه از اعلای بیان و چه از ادنای آن نزد او (من یظهره اللّه) حاضر شوند و سپس سجده کنند و بگویند این است آنچه خداوند و بعد از او ذات حروف سبعه (علی محمّد) در بیان ما را به آن وعده فرموده‌اند، شکّی نیست که از سوی خداوند عالمیان نازل گشته، انتهی.

واضح است که کلمهء بیان در این آیات مبارکه با سه معنی مختلف بکار برده شده: اوّلی (نظّمتُ البیان) امر مبارك است بطور عامّ و شامل. دوّمی (اعلی البیان و ادناه) اهل بیان است. سوّمی (هذا ما وعدنا اللّه فی البیان) آثار نازلهء از قلم مبارك آن حضرت است و تنها کتاب بیان فارسی یا عربی نیست زیرا در آثار دیگری بجز آن دو کتاب مستطاب وعدهء ظهور من یظهره اللّه را داده‌اند. البتّه اینها مدلولات عامّ اصطلاحی است، امّا اگر اصطلاح بیان به عنوان اسم خاصّ

بکار برده شود آنگاه مقصود کتاب بیان است.

در قرآن لغت «بیان» سه مرتبه ذکر شده است.[۲] در سورهٔ آل عمران و سورهٔ رحمن، بیان به معنی کلام و گفتار می‌باشد و ظاهر آن دو آیه دلالتی غیر از این ندارد. امّا در سورة القیامة که در بارهٔ روز بعث و علائم روز آخر است، کلمهٔ بیان در رابطه با کشف و توضیح معانی قرآن ذکر شده چنانچه می‌فرمایند: «انّ علینا جمعه و قرآنه، فاذا قرأناه فاتّبع قرآنه، ثمّ انّ علینا بیانه»[۳] که ترجمهٔ آن چنین می‌باشد: جمع و تلاوت قرآن بر ما است، پس چون آن را خواندیم (بر تو ای محمّد) تو نیز خواندن آن را پیروی کن، سپس بر ما است بیان آن (قرآن)، انتهی.

معنی ظاهری این سه آیه این است که خداوند در دورهٔ اسلام قرآن را بر حضرت محمّد نازل می‌فرماید. و بعد از نزول قرآن، خداوند نیز بیان آن را، یعنی توضیح و تبیین حقایق آن را، به عهدهٔ خود خواهد گرفت، زیرا لغت «بیان» در زبان عربی به معنی توضیح و آشکار کردن است و نقیض آن اخفاء و اغماض می‌باشد. بنا بر این حقّ متعال که مُنزل قرآن است صریحاً به رسول خود دستور فرموده که قرآن را همانطور که نازل شده به مردم برسان بدون اینکه حقایق مکنونهٔ آن را کشف و آشکار کنی، چه که این وظیفهٔ ما است که پس از انتهای نزول قرآن، بیان آن را نازل خواهیم کرد. چنانچه ملاحظه می‌شود حرف «ثُمّ» در اوّل آیهٔ نوزدهم ذکر شده است. در زبان عربی «ثمّ» حرف عطف است که به دو معنی مشارکت و تعقیب دلالت می‌کند. مثلاً گفته می‌شود: «جاءَ الحسنُ ثمّ الحسینُ.» معنی این جمله این است که حسن و حسین در فعل آمدن هر دو شریکند، ولیکن در اوّل حسن آمد بدون حسین، و پس از انتهای آمدن حسن، آمدن حسین شروع شد. این ترتیب برای آمدن آن دو شخص با حرف «ثمّ» توضیح داده و معیّن شده. بنا بر این، در آیهٔ نوزدهم سورة القیامة که ذکر «قرآن» در اوّل شد و بعد «بیان»، و بین هر دو، حرف «ثمّ» فاصل می‌باشد باید در بین قرآن و بیان قرآن مشارکت و تعقیب وجود داشته باشد. پس معنی آیه این خواهد بود که خداوند نازل می‌فرماید قرآن و بیان را، و لذا از لحاظ نزول از سوی خداوند هر دو شریکند، ولیکن بیان قرآن بعد از انتهای نزول آن خواهد بود.

از آنچه ذکر شد به این نتیجه می‌رسیم که خداوند که قرآن را نازل فرمود و وعدهٔ آوردن بیان آن را داده است، به قرینهٔ سوره‌ای که در آن این مطلب ذکر شده، این کار باید در روز قیامت واقع شود، بلکه از جملهٔ علائم آن یوم می‌باشد. البتّه معلوم است که تا ظهور حضرت ربّ اعلی هیچ وقت کسی ادّعا نکرده است که خداوند بیان قرآن را نازل کرده باشد. علاوه بر این، وقایع تاریخی و نصّ خود آیه شاهد و مدلّ است بر اینکه این وعدهٔ الهی در دورهٔ اسلامی تحقّق نیافته، و بنا به شهادت و عقیدهٔ عموم مسلمانان با رحلت حضرت پیغمبر از این عالم وحی قطع شد و چنین باقی می‌ماند تا روز قیامت که مطلع وحی انبیا و مرسلین و مشرق الهام ائمّه و اصفیا که خود مُنزل قرآن است ظاهر می‌شود و بدون واسطهٔ جبرئیل آنچه را که بخواهد بیان می‌فرماید. گذشته از این، بیان قرآن بر حسب نصّ آیهٔ سورة القیامة در اثنای حیات حضرت رسول نمی‌توانست تحقّق بپذیرد بلکه باید پس از انتهای نزول قرآن باشد. و از آنجائی که با انتهای نزول قرآن وحی الهی قطع شد، راهی نمی‌ماند جز اینکه اقرار شود به اینکه آوردن خداوند بیان قرآن را از خصوصیّات و

علائم روز قیامت کبری است.

اگرچه حضرت ربّ اعلی تفاسیر و شروح متعدّدی بر قرآن نازل فرمودند، آن حضرت عموم آثار خود را بیان نامیدند تا اشاره‌ای باشد ابلغ از تصریح به اینکه یوم قیامت واقع شد و بیان قرآن چنانچه خداوند وعده فرموده بود نازل گردید و آنچه در سورة القیامة ذکر شده بود تحقّق یافت. نتیجه، این واقعیّت این بود که بیشتر آثار نازله، از قلم حضرت ربّ اعلی یك فرق عمده با قرآن از لحاظ روش و طرز مطرح نمودن مطالب دارد، و آن این است که حالت توضیحی و تفصیلی دارد، و نه حالت ایجاز مطلق، چنانچه در بیشتر اقسام قرآن ملاحظه می‌شود. یك نمونه این است که در قرآن اسماء الهی ذکر شده ولیکن توضیحی در باره، معانی آن اسماء در خود قرآن دیده نمی‌شود و به این سبب گاهی مفسّرین برای هر اسمی احتمال چندین معنی و مدلول مختلف داده‌اند. زیارت آثار حضرت ربّ اعلی آشکار می‌سازد اوّلاً تا چه اندازه اسماء اللّه نسبت به قرآن مفصّل شد و افزایش یافت، و ثانیاً چه قدر تواقیع و کتب در توضیح و بیان آن اسماء از قلم مبارك نازل گشته است. این خود یك قسم بیانی است که بر قرآن در روز قیامت، ربّ علیّ اعلی ظاهر فرمود. چنانچه در رساله، دلائل سبعه می‌فرمایند: «و نظر کن در فرقان که یك بسم اللّه الرّحمن الرّحیم زیاده نازل نشده، و در بیان به یك نوع بیان که بیان شده و نازل شده سیصد و شصت و یك بیان آن شده که قدری از آن در بیان نازل شده و زیاده بر این هم ممکن بوده ولی اظهار آن نشده.»[٤]

در رابطه با موضوع مورد بحث در این مقاله به این نتیجه می‌رسیم که بیان بودن آثار حضرت ربّ اعلی این معنی را دارد که اسلوب و طرز و سیاق آن آثار باید اسلوب توضیح و کشف حقایق و تفصیل مُجمل باشد، و نه اسلوب و روش اخفاء مقصود و ایجاز.

موضوع فصاحت و بلاغت آثار حضرت ربّ اعلی

حضرت ربّ اعلی در آثار خود به «فصاحت آیات بیان»[٥] و «مناجات با خداوند با فصاحت ظاهریّه»[٦] اشاره می‌فرمایند. در صحیفه، عدلیّه می‌فرمایند که در کتاب عدل و صحیفه، حرمین «یك حرف لحن و دو حرف بدون ربط»[٧] پیدا نمی‌شود، تا حدّی که می‌فرمایند: «و از آن ظاهر فرموده مناجات‌های غیر معدوده که فصاحت حیا می‌کند که در ظلّ آن مستقرّ گردد و بلاغت مستظلّ.»[٨] در سایر آثار مبارکه، آن حضرت نیز کم و بیش چنین اشاره‌هائی به فصاحت و بلاغت ملاحظه می‌شود.

در اینجا سؤالی را باید مطرح کرد و آن این است که آیا مقصود مبارك از فصاحت و بلاغت آثار بیان چه بوده؟ برای اینکه به جوابی بر این مسئله برسیم باید اوّلاً ببینیم علمای بلاغت برای فصاحت کلام چه موازینی مقرّر و معیّن کرده‌اند، و سپس اگر آن موازین بر آثار بیان منطبق می‌باشد. اگر چنین باشد پس مقصود مبارك همان فصاحت و بلاغتی است که نزد علما در قرون گذشته معروف و مقبول بوده، وگر نه باید در پی جواب دیگری رفت!

الخطیب القزوینی در کتاب «الایضاح فی علوم البلاغة» که در آن، خلاصه، آنچه در این موضوع تا قرن هشتم هجری ذکر شده و متّفقٌ علیه بوده آورده، در باره، فصاحت کلمه و فصاحت

کلام سخن می‌گوید و فصاحت کلمه را در این می‌داند که تنافر حروف و غرابت و مخالفت قیاس نداشته باشد، و فصاحت کلام در این است که خالی باشد از تألیف ضعیف و کلمات متنافر و پیچیدگی لفظ و معنی و تکرار و تتابع اضافه.[۹]

اگر این موازین فصاحت را در نظر بگیریم و آثار حضرت ربّ اعلی را بر آن تطبیق نمائیم ملاحظه خواهیم نمود که آن آثار مبارکه با هیچ یك از آنها مطابقت ندارد. مثلاً بدیع بودن آثار بیان مستلزم غریب بودن بسیاری از عبارات آن است که بدون آشنائی با اصطلاحات بابی، غریب و غیرمفهوم خواهد بود از قبیل عبارت «ظلال مُکْفَهِرّات الافریدوس» در زیارت عبدالعظیم یا «عبد الثّاء» در توقیعات حروف حیّ و امثال ذلك. دیگر اینکه مخالفت قیاس در آثار حضرت ربّ اعلی بیش از آن است که به حدّ و عدّ آید بخصوص در ترکیب صفات مثل قیدور و قدور از قدیر، و معیلم و علوم از علیم، یا عزوز از عزیز، و عظوم از عظیم، و قیدوس از قدّوس، و مقتدم و قدوم از قدیم و غیرها.[۱۰] حتّی در بعضی مواضع در تصریف افعال از قیاس خارج می‌شوند چنانچه فعل «ذوّت» از «ذات» می‌آورند در آیهء «انا النّقطة الّتی ذُوّت بها من ذُوّت»[۱۱] و در خطبهء کتاب بیان فارسی از اسم «شیء» فعل «شَیَّئَ» استخراج می‌نمایند چنانچه می‌فرمایند: «و کلّ شیء بما قد قدّر فیه او یُقَدّر قد شُیِّئَ بشیئیّته.» گذشته از اینها، تکرار که در نظر علمای بلاغت با فصاحت کلام به هیچ وجه هماهنگی ندارد می‌توان گفت یکی از مشخّصات عمدهء آثار حضرت ربّ اعلی است، بخصوص در آن آثاری که بر نهج مناجات و دعوات نازل گشته. در بسیاری از مواضع، تکرار مقرون با غرابت و خروج از قیاس بوده. در این باره به عنوان یکی از مشخّصات آثار بیان در قسمت‌های بعدی اشارهء اجمالی خواهد شد. سایر خصوصیّات کلام و کلمات غیر فصیح بر حسب نظر ادبای عرب که قبلاً ذکر شد در آثار حضرت ربّ اعلی کم و بیش زیارت می‌شود که تفصیل آن موجب تطویل خواهد بود. خلاصهء کلام این است که اگر قواعد فصاحت و بلاغت که در عصور گذشته در بین علما و ادبا مقبول بوده در نظر گرفته شود به این نتیجه می‌رسیم که فصاحت و بلاغتی که حضرت ربّ اعلی به آن اشاره می‌فرمایند غیر از آن است که در کتب علوم ادبی دیده می‌شود. پس مقصود مبارك چیست؟

جوهر مطلب در اصل بدعیّت آثار مبارکهء بیان می‌باشد. و چون این اصل درك و قبول شود طبیعی خواهد بود که هر اثر بدیع غریب هم باشد، و در نتیجه در مقیاس گذشتگان غیر فصیح شمرده می‌شود. ولیکن با مرور زمان و عادت کردن بشر به آن لحن و نهج بدیع و آشنا شدنشان با اصطلاحات جدیده، آن اثر به تدریج از طور غرابت خارج می‌شود بلکه خود میزان و مقیاس فصاحت و بلاغت می‌گردد.

آنچه بر قرآن گذشت دلیل و نمونهء واقعی و تاریخی این مقوله است زیرا ایرادی که دشمنان امر بر آثار بیان گرفته و می‌گیرند، که می‌گویند با هیچ اسلوب و کلامی که معمول بوده و هست تناسب ندارد، بعینه همان ایرادی است که فصحای عرب بر قرآن گرفتند و گفتند: «ما سمعنا بهذا فی آبائنا الاوّلین»[۱۲] یعنی این را نزد پدران گذشتهء خود نشنیده بودیم! و این قول را از روی اعجاب و جهت مدح و ثنا نگفتند، بلکه ثابت است که از روی تعجّب و استهزاء گفتند و علمای

اسلام همین را دلیل بر اعجاز قرآن گرفتند و یك نوع خارق العاده شمردند زیرا قرآن آنچه را که در کلام عرب عادی و معمول بود خرق نمود، چنانچه ابوبکر باقلانی در کتاب «اعجاز القرآن» می‌گوید: «انّ نظم القرآن علی تصرّف وجوهه و تباین مذاهبه خارج عن المعهود من نظام جمیع کلامهم و مباین للمألوف من ترتیب خطابهم، و له اسلوب یختصّ به و یتمیّز فی تصرّفه عن اسالیب الکلام المعتاد ... فهذا اذا تأمّله المتأمّل تبیّن، بخروجه عن اصناف کلامهم و اسالیب خطابهم، انّه خارج عن العادة و انّه معجز.»[۱۳] خلاصهء آن به فارسی این است که نظم قرآن از آنچه نزد اعراب در گفتار معمول بوده خارج می‌باشد، و با آن روش‌های سخن که با آن مألوف بوده و انس داشته‌اند مغایرت دارد. و چون در این قضیّه تأمّل شود معلوم می‌گردد که چون با انواع سخن و اسلوب‌های خطاب اعراب مغایرت دارد خارق العاده و معجزه می‌باشد، انتهی.

علاوه بر این، علّت اینکه اعراب در بارهء قرآن «انْ هذا الاّ سحر یؤثر»[۱۴] گفتند این بود که نتوانستند آن را با هیچ گونه کلام و سبك و سیاقی که می‌دانستند و با آن آشنائی داشتند تطبیق دهند، پس گفتند: این قرآن نیست مگر سِحری که نقل و گفته می‌شود.[۱۵] باری، آنچه حقّ در دورهء فرقان در مورد کلام خود اجرا فرمود در دورهء بیان نیز مجری نمود. اعجاز همان است که بود و سنّت الهی تغییر نیافت.[۱۶]

بنا بر آنچه در این فصل ذکر شد این نتیجه بدست می‌آید که حضرت ربّ اعلی که بیانات مبارکهء خود را بلیغ و فصیح توصیف نمودند، مقصود فصاحت و بلاغت بدیعی است که مقدّس و مبرّا از قوانین و قواعد بشری است والاّ حقّ تابع خلق و علمای ارض خواهد بود. البتّه تا این زمان خصوصیّات و مشخّصات این فصاحت و بلاغت بدیع هنوز استخراج و تنظیم و ترتیب نشده، ولیکن بدون شكّ در قرون آتیه آن قواعد و قوانین فصاحت و بلاغت الهی از آیات مبارکهء این ظهور اعظم ابهی استخراج و تبویب خواهد شد و میزان و اساس فصاحت و بلاغت خواهد گردید.

نهج‌های نزول یا شئون نزول آثار بیان

حضرت ربّ اعلی خود معیّن فرمودند آثار مبارکه‌شان در چه سبك و سیاق‌هائی نازل گردیده، و آنها را گاهی نهج و گاهی شأن نامیده‌اند. برای هر یك از مناهج نزول بیان مشخّصاتی هست که در بعضی مواضع هم در بین مناهج مختلف مشترك می‌باشد. چنانچه در باب اوّل از واحد سادس و باب ثانی از واحد تاسع بیان فارسی مذکور آمده، بیان، به مفهوم آثار نازله از قلم حضرت ربّ اعلی عموماً، در پنج شأن نازل گردیده که عبارتند از: آیات و مناجات و تفاسیر و صور علمیّه و کلمات فارسیّه. در صحیفهء عدلیّه[۱۷] و دلائل سبعه[۱۸] خطبات را نیز به عنوان یکی از شئون نزول ذکر می‌فرمایند. در دلائل سبعه نیز ذکری شده از زیارات و دعوات و کلمات عربیّه و همچنین از غوامض اسرار.[۱۹]

در بین همهء این مناهج یا شئون، آیات دارای مرتبهء اقدم و اعظم است، بلکه سایر شئون در ظلّ آن قرار دارند. چنانچه در همان باب اوّل از واحد سادس بیان فارسی می‌فرمایند قوله: «و اسم بیان به حقیقت اوّلیّه اطلاق بر آیات وحده می‌گردد زیرا که اوست حجّت عظمی و بیّنهء کبری که

دلالت نمی‌کند الاّ علی اللّه وحده و در حقیقت ثانویّه اطلاق به مناجات و در ثالث به تفاسیر و در رابع به کلمات علمیّه و در خامس به کلمات فارسیّه می‌گردد، ولی کلّ در ظلّ آیات ذکر می‌گردد.»

ناگفته نماند که کتب و تواقیع نازله از قلم حضرت ربّ اعلی در چند مورد در بیش از یك شأن نازل شده، چنانچه کتاب شئون خمسه در پنج شأن می‌باشد، و کتاب الأسماء در چهار شأن، و صحیفهٔ بین الحرمین در سه شأن.

در این فصل مشخّصات سبکی هر یك از شئون مذکوره بطور اختصار و موجز مذکور می‌شود زیرا تفصیل آن به کتُب متعدّده احتیاج دارد.

آیات: عموماً بر همهٔ کلمات الهی اطلاق می‌شود چه عربی باشد و چه فارسی، زیرا چنانچه مدلول خود لغت «آیه» می‌باشد،[۲۰] همهٔ کلمات منزله علاماتی است که در عالم مُلکی تجلّی می‌کند و دلیلی برای هدایت نفوس به مظهر امراللّه می‌گردد.

امّا بطور خاصّ، آیات کلامی است دارای سبك مخصوص به خود، و در آثار حضرت بهاءاللّه و حضرت ربّ اعلی همیشه به عربی می‌باشد. و از جملهٔ مشخّصات آن این است که گوینده در آیات، خداوند است که کلام خود را بر لسان مظهر خود جاری می‌کند و به عباد می‌رساند. گویندهٔ آیات که خداوند باشد، گاهی به حالت متکلّم وحده (اوّل شخص مفرد - انا) و گاهی به صورت غائب (سوّم شخص مفرد - هو)، و در بعضی مواضع به صورت متکلّم جمع (اوّل شخص جمع - نحن)[۲۱] با عباد خود به مخاطبه می‌پردازد. مثلاً در آیه‌ای در توقیع هیاکل می‌فرمایند: «انا اللّه لا اله الاّ انا کنتُ من اوّل الّذی لا اوّل له علاّماً مقتدراً.»[۲۲] در این آیه خداوند با صیغهٔ متکلّم مفرد تکلّم می‌فرماید. و چون بفرماید: «سبحان الّذی یسجد له من فی السّموات و الارض و کلّ له قانتون، هو الّذی بیده لاهوت عزّ کلّ شیء و کلّ الیه یرجعون»،[۲۳] آنگاه صیغهٔ مفرد غائب مذکّر بکار رفته است. بنا بر این، در شأن آیات چه «انا» گفته شود چه «هو» گوینده یکی است که همان حقّ متعال است. و گویا این است مقصود حضرت ربّ اعلی که می‌فرمایند آیات «دلالت نمی‌کند الاّ علی اللّه وحده.»

دیگر اینکه آیات دارای فواصل می‌باشد. به این معنی که هر آیه با فاصله که کلمهٔ آخر آیه باشد و هر آیه‌ای را از آیهٔ بعدی منفصل می‌کند خاتمه می‌یابد. فواصل در آیات نازله از قلم حضرت بهاءاللّه و حضرت ربّ اعلی چند نوع است که اعمّ آنها سه می‌باشد:

۱- حروف ماقبل حرف رَوِیّ (حرف آخر کلمه) مطابق یکدیگر می‌باشد (و معمولاً واو یا الف یا یاء است) مثل مبین و علیم و منیر که یاء در این سه کلمه مشترك است و حروف آخر متفاوتند.

۲- حروف رَوِیّ یکسان است. در ادبیّات این را سجع می‌نامند، مثل عباد و بلاد و شداد، یا مقتدر و منتصر.

۳- فاصله با الف مطلقه خاتمه می‌یابد. مثلاً همهٔ آیات کتاب قیّوم الاسماء با این نوع فاصله خاتمه می‌یابد، از قبیل وهّاجا و مستقیما و حکیما و مسطورا.

گاهی دیده می‌شود که یك کتاب یا یك توقیع در قسمتهای مختلف دارای فواصل مختلف می‌باشد

چنانچه در کتاب مستطاب اقدس و بعضی از آثار حضرت ربّ اعلی ملاحظه می‌شود. بعضی از سور قرآن نیز شامل فواصل چندگانه است.

مناجات: کلامی است از سوی مَظهَر به مُظهِر که با نهج خطاب و اقسام آن با تسبیح و تهلیل و تشهّد و تحمید مثل سبحانك و لا اله الاّ انت و اشهد انّك اللّه و نحمدك اللّهمّ شروع می‌شود. مناجات‌های حضرت ربّ اعلی بجز در مواقع استثنائی به زبان عربی نازل گشته.[۲۴] یکی از خصوصیّات موجوده در آثار حضرت ربّ اعلی این است که بجز تسبیح و حمد و ثنای الهی در آثاری که بر نهج مناجات یا دعا نازل گشته شرح حال و مسائل تاریخی ذکر شده است. چنانچه در مناجاتی اشاره می‌فرمایند به محبوسیّت خود بقوله: «فسبحانك یا الهی انت تری موقفی فی وسط الجبل هذا الخ.»

حضرت ربّ اعلی مناجات را از جملهء ادلّهء ظهور قرار می‌دهند چنانچه می‌فرمایند: «و از آن ظاهر فرموده مناجات‌های غیر معدوده که فصاحت حیا می‌کند که در ظلّ آن مستقرّ گردد و بلاغت مستظلّ. نظر نموده ببین سیر توحید آن را که تا حال کسی خدا را به این نوع توحید و وصف نموده؟ در عرض شش ساعت هزار بیت از مناجات معیار گرفته شده که از قلم او جاری می‌گردد اگر خواهد.»[۲۵] و در شرح سورهء کوثر نیز به موضوعی که مجلسی در کتاب «حقّ الیقین» ذکر نموده مبنی بر اینکه صحیفهء سجّادیّه که شامل ادعیه و مناجات‌های حضرت امام زین العابدین علیّ ابن الحسین است دلیل بر ولایت ایشان می‌باشد، اشاره می‌فرمایند بقوله: «کیف تثبت الولایة بصحیفة و لا تثبت بصحائف معدودة الّتی ملأت شرق الارض و غربها، فایّ حجّة اکبر من هذه النّعمة و ایّ عطیّة اعظم من هذه القدرة.» مضمون بیان مبارك این است که چگونه ولایت (ائمّه) با یك صحیفه ثابت می‌شود و ولایت (من) با صحیفه‌های متعدّد که شرق و غرب زمین را پر کرده است ثابت نمی‌شود؟ چه حجّتی هست که بزرگتر باشد از این نعمت، و چه عطیّه‌ای عظیم‌تر می‌باشد از این قدرت (بر جاری نمودن این همه مناجات و ادعیه از قلم خود)؟ انتهی.

در اینجا باید به دعوات و زیارات و خطب نیز اشاره‌ای بشود، زیرا این سه نوع آثار را، اگرچه با مناجات به مفهوم دقیق فرق دارد، ولیکن از آنجائی که همه شامل اظهار عجز و راز و نیاز است، می‌توان در ضمن شأن مناجات شمرد. یکی از فرقهائی که بین مناجات و دعوات دیده می‌شود این است که مناجات در تسبیح و تمجید باری تعالی است با اظهار عبودیّت و عجز و خطا در مقابل معبود عموماً. امّا دعا برای یك موضوع یا مناسبت یا وقت معیّنی می‌باشد که به همان سبك و سیاق مناجات نازل می‌شود. ادعیه‌ای که در مذهب شیعه از لسان امامان صادر شده و در مجموعه‌های ادعیه و زیارات نقل گشته حاکی از این خصوصیّت می‌باشد مثل دعای توسّل و فرج و دعای عرفه و دعای صباح و ادعیهء ایّام هفته و امثال ذلك. در آثار حضرت ربّ اعلی از این قبیل ادعیه زیاد زیارت می‌شود مثل دعاهائی که برای هر یك از ایّام هفته نازل فرمودند و دعاهای حفظ و توسّل و غیرها. بنا بر این می‌توان گفت دعا خاصّ است و مناجات عامّ، زیرا فقط شامل تعظیم حقّ است بدون اینکه مناسبت معیّنی داشته باشد. این قاعده بر مناجاتها و ادعیه‌ای که از قلم حضرت بهاءاللّه نازل گشته نیز منطبق است، مثل ادعیه‌ای که برای ایّام صیام نازل شده و ادعیهء

شفا و غیرها، و مناجات‌های عمومی که مناسبتی ندارد. امّا زیارات یا زیارتنامه‌ها خطاباتی است بر سبك مناجات و دعوات که در جهان تشیّع همیشه رواج داشته، و برای چهارده معصوم و اولیا و سادات زیاراتی در کتب ذکر شده که بیشتر آن به امامان منسوب است ولی احتمال می‌رود که مقدار زیادی از آن زیارات در دورهٔ صفوی توسّط علما ساخته شده باشد. در بین زیاراتی که می‌توان به صحّت انتساب آن به ائمّه اطمینان داشت زیارت جامعه است که شیخ احمد احسائی شرح مفصّلی بر آن مرقوم فرموده‌اند. در این گونه زیارات کلام عبارت است از وصف و نعت شخص مقصود در زیارت با اوصاف و عباراتی که با عبارات قرآن و احادیث و روایات ائمّه چندان اختلافی ندارد، به این معنی که متون زیارتنامه‌ها چیزی به تعبیرات و اصطلاحات اسلامی اضافه نمی‌کند.

یکی از تفاوت‌های اصلی بین زیارتنامه‌هائی که در مذهب شیعه معمول است و زیاراتی که از قلم حضرت ربّ اعلی نازل گشته این است که در بعضی از زیاراتِ بیان، اصطلاحاتی و تعبیراتی آمده که در زیارتنامه‌های شیعه معمول نبوده، مثل اصطلاحات اشراقی و حکمت متعالیه[۲۶] چنانچه در زیارت عبدالعظیم ملاحظه می‌شود قوله: «کیف احصی ثنائك یا ابن الشّجرة الالهیّة و الورقة المبارکة الازلیّة و الثّمرة الجنیّة اللاّهوتیّة و الطّلعة الشّعشعانیّة الجبروتیّة و القمص المشرقة الملکوتیّة، ثمّ کیف اذکر انتسابك الی کینونیّة ذکر الاوّل من الازل الّذی رکن منه یدلّ علی کینونیّة المشیّة بجوهریّتها و رکن منه علی ذاتیّة الارادة بتجرّدیّتها و رکن منه علی نفسانیّة القَدَر و سعته و رکن منه علی انیّة القضاء و ظهوره الخ.» علاوه بر اصطلاحات اشراقی که بکار برده شده است، نظم و ترتیب مضمون این زیارت مطابق می‌باشد با آنچه در فلسفهٔ اشراق «علم المیزان» نامیده شده که عبارت از تطبیق مُلك بر ملکوت و موازات آوردن بین هر دو است. مثلاً کعبه رمزی است مُلکی برای حقایق ملکوتی و عرش رحمانی که از چهار رکن تشکیل می‌شود و در وسط دائرهٔ کونیّه قرار دارد. آثاری از قلم حضرت ربّ اعلی به خطّ مبارك ایشان موجود هست که در شکل مربّعی در وسط چند دائره مرقوم گشته، و در بعضی از این اشکال در چهار زاویهٔ مربّع، اسم چهار فرشته که عبارتند از جبرائیل و اسرافیل و میخائیل و عزرائیل ذکر شده است. اصل تربیع در زیارت عبدالعظیم و در نمونه‌ای که در فوق ذکر شد کاملاً واضح و آشکار است که ریشهٔ آن در علم المیزان است،[۲۷] و بحث در تفصیلات و رموز و دلالات آن در رابطه با ظهور حضرت ربّ اعلی و حضرت جمال اقدس ابهی خارج از حوصلهٔ این مقاله است و به موضوع مورد بحث مربوط نمی‌باشد.

از جهتی دیگر در بسیاری از زیارتنامه‌هائی که از قلم حضرت ربّ اعلی جاری شده عباراتی ملاحظه می‌شود که مختصّ به سبك و اصطلاحات آثار بیان است. مثلاً در زیارتنامهٔ سابق الذّکر می‌فرمایند: «فبمحمّد جدّك الاکبر تحقّقت الکینونیّات من المجرّدات فی اجمة قصبات اللاّهوت، ثمّ بعلیّ جدّك القَسوَر تذوّتت الجوهریّات من المجرّدات فی اجمة قصبات اللاّهوت الخ.» فعل «تذوّت» یك نمونه از لغاتی است که خاصّ آثار حضرت ربّ اعلی می‌باشد که بدیع بوده و در زبان عربی سابقه نداشته. در زیارتنامه‌ای که برای حضرت حسین در روز عاشورا نازل فرمودند عباراتی دیده می‌شود که مخصوص به سبك و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی است، قوله: «اشهدُ لدیكَ بانّ من ثارك

قد تغيّر حكم احرف الاحديّة فی اجمة اللاّهوت و تبدّل حكم كلمة التّسبيح باحرف التّكبير فی احرف الجبروت.»[۲۸]

یکی دیگر از خصوصیّات و مشخّصات زیارات نازله از قلم حضرت ربّ اعلی، علی الخصوص زیاراتی که پس از شهادت عظمای دورهء بیان مثل حضرت قدّوس و ملاّ حسین نازل گشته، این است که ثنائی که در حقّ ایشان ذکر می‌شود و اوصافی که به ایشان می‌دهند حالت ثنای مطلق و غائی دارد، یعنی ثنا و تمجید نمی‌تواند از آن حدّ تجاوز نماید، گو اینکه ثنا و اوصافی که از قلم اعلی صادر می‌شود من ذاته لذاته بذاته است اگرچه در ظاهر ذکر دون خود می‌باشد. چنانچه در زیارتنامهء حضرت قدّوس نازل، قوله: «لم تزل و لا تزال كنت فی علوّ القدس و الجلال، و لا تزال انّك لتكوننّ فی سموّ القدس و الجمال. انت الظّاهر بظهور ربّك و الباطن ببطون ربّك. الاوّل حين لا اوّل غيرك، و الآخر حيث لا آخر دونك.»[۲۹] چنانچه ملاحظه می‌شود در قسمت دوّم، چهار اسم خداوند که در آیهء سوّم سورة الحدید قرآن نازل شده، یعنی الاوّل و الآخر و الظّاهر و الباطن را در حقّ حضرت قدّوس ذکر فرموده‌اند. نمونهء دیگر این نوع عباراتِ مخصوص به زیارات آن است که در زیارتنامهء ملاّ حسین نازل گشته چنانچه می‌فرمایند: «كيف اذكرك او اثنی عليك و انّ ما نری و ما لا نری اثر قد خُلق بك و شبح قد ذوّت بك، فتعالی ذكرك من ان يقترنه ذكرٌ من اولی الاذكار، و ارتفع مجدك من ان يساويه مجدٌ من اولی الافكار.»[۳۰] ملاحظه می‌شود چگونه ملاّ حسین را خالق غیب و شهود توصیف می‌فرمایند!

امّا خطب عبارت از آیاتی است که به عنوان مقدّمهء تواقیع نازل می‌شود که در آن ذکر خدای تعالی به صیغهء شخص غائب می‌شود. این تنها اختلافی است که بین مناجات و خطب وجود دارد، امّا از لحاظ سبك و لحن كلام و مضمون، وجوه فرق چندان نیست که واضحاً معلوم گردد. خطبه معمولاً با تحمید شروع می‌شود. چنانچه در آغاز خطبهء تفسیر سورهء کوثر می‌فرمایند: «الحمد للّه الّذی جعل طراز الواح الفلق فی كلّ ما فتق الخ» و در اوّل خطبهء تفسیر سورهء والعصر نازل، قوله: «الحمد للّه الّذی تجلّی للممكنات بظهور آثاره الخ.» در آثار حضرت بهاءاللّه نیز نهج خطب در مواضعی زیارت می‌شود. حتّی در بعضی الواح مثل لوح اشراقات دو خطبه نازل شده که اوّلی با آیهء «الحمد للّه الّذی تفرّد بالعظمة الخ»، و دوّمی با «الحمد للّه الّذی اظهر النّقطة الخ» شروع می‌شود. در خود لوح اشراقات، حضرت بهاءاللّه این دو قسمت اوّلی لوح را خطبه می‌نامند بقوله: «قد نزّلت الخطبة مرّتين كما نزّل المثانی كرّتين»، یعنی خطبه دو بار نازل شد چنانچه سورهء فاتحه دو بار نازل گردید (یك بار در مكّه و بار دیگر در مدینه). این بیان مبارك حضرت جمال اقدس ابهی مقصود از نهج خطب را توضیح می‌دهد. البتّه سبك خطب حضرت ربّ اعلی و اصطلاحات و مطالبی که در آن ذکر می‌شود مبحث مفصّلی است که این اوراق گنجایش آن را ندارد.

تفاسیر: در رسالهء دلائل سبعه، حضرت ربّ اعلی در بارهء تفاسیری که نازل فرموده‌اند می‌فرمایند: «و بعد نظر نموده در ظهور علم آن که چند تفسیر بر قرآن نوشته به نهج آیات و قدری به نهج كلمات مصطلحه بين علمای كُمَّلين، تا آنكه اهل شرف به اينها مستجذب شده و اولو الالباب در ايمان به او قدر لمحه‌ای توقّف ننموده.»[۳۱] بنا بر این بیان مبارك، تفاسیر حضرت ربّ

اعلی در دو نهج نازل شده، یکی نهج آیات است مثل تفسیر احسن القصص که در آن همه مشخّصات آیات که در قسمتهای گذشته به آن اشاره شد دیده می‌شود. دیگری نهج کلمات مصطلحه بین علمای کمّلین است. کامل‌ترین نمونه آن تفسیر مبارك بر قسمتهائی از سوره بقره است که پیش از اعلان دعوت از سماء مشیّت نازل شد و مملوّ از اصطلاحات و تعبیرات شیخی است و در همه جای آن به احادیث و روایات ائمّه استشهاد می‌فرمایند. در بعضی تفاسیر مثل تفسیر سوره کوثر، هر دو نهج تفسیر در قسمتهای مختلف آن معمول شده است.

در اینجا به دو مسئله باید اشاره کرد: یکی اینکه در تفاسیری که به نهج آیات نازل شده قواعد قوم از لحاظ زبان مراعات نشده، امّا در تفاسیری که به نهج علمای کمّلین نازل گشته آن قواعد مراعات شده چنانچه در تفسیر سوره والعصر کاملاً و واضحاً مشهود است. مسئله دوّم این است که همه تفاسیر در دو نهج با خطبه شروع می‌شود.[۳۲]

شئون علمیّه: این گونه آثار صُوَر علمیّه و کلمات علمیّه نیز تسمیه شده و مقصود تواقیعی است که مشخّصات آیات و مناجات را ندارد و در آن مسائل علمی و فلسفی و فقهی و امثال ذلك مورد بحث قرار می‌گیرد. این آثار گاهی حالت توضیح و تبیین مطلب دارد و گاهی حالت ردّ یا قبول آراء و عقاید مختلفه.

این صُوَر علمیّه به صورت رساله‌های منفرد نازل گشته مثل «رسالة فی بیان مسائل الثّلاثة» یا «صحیفه ذهبیّه»، و یا در ضمن تفاسیری که به نهج علمای کمّلین نازل شده. سبك و سیاق کلام در این گونه آثار، مستقیم و علمی و محتاج به تأویل نمی‌باشد. مثلاً در تفسیر سورة القدر معنی سه اصطلاح علمی را در منتهای اختصار و وضوح بیان می‌فرمایند بقوله: «السّرمد و هو الّذی لا بدء له و لا ختم، و الدّهر و هو الّذی له بدء و لیس له ختم، و الزّمان و هو الّذی یتحقّق من حرکة فلك الافلاك بطلوع الشّمس و القمر و ظهور النّهار و اللّیل.» یعنی سرمد آن است که آغاز و انجام نداشته باشد، و دهر آن است که آغاز داشته باشد ولی بدون انتها باشد، و زمان آن چیزی است که بوجود می‌آید از حرکت فلك الافلاك که منجرّ به برآمدن خورشید و ماه است و پیدایش روز و شب، انتهی. این بیان مبارك عباراتی است که به نهج علمی نازل شده تا سه اصطلاح فلسفی را توضیح نماید.

نمونه دیگر بیانات علمیّه قسمتی از صحیفه ذهبیّه است که در آن حضرت ربّ اعلی موضوع توحید و تجرید الهی را بیان می‌فرمایند و آنچه را که فلاسفه در این خصوص گفته‌اند ردّ می‌نمایند بقوله: «انّ اکثر الحکماء الاشراقیّین و المشّائین و الصّدرائیّین و الالهیّین قد زلّت اقدامهم فی بیان ذلك المقام (یعنی مقام توحید و تجرید) و قد اشتبهت علیهم آیات تجلّیات الابداع بطلعة الذّات، و لذا ذهبوا بالقول الباطل فی اعیان الثّابتة فی الذّات لاثبات علمه سبحانه، و بذکر البسیط الحقیقة فی اثبات علّیّة الذّات، و بذکر الرّبط بین الذّات و الافعال و الصّفات، و بذکر وحدة الوجود بین الموجد و المفقود، و انّ کلّ ذلك شرك محض عند آل اللّه ائمّة العدل لانّ اللّه لم یزل کان عالماً بلا وجود شیء بمثل ما انّه کان حیّاً، و کما انّه لا یحتاج فی حیاته بوجود غیره فلا یحتاج فی علمه بوجود معلوم الخ.» چنانچه ملاحظه می‌شود در این فقره روش علمی طرح مطلب بطور کامل بکار برده

شده است زیرا اوّل مسئله، مورد بحث مطرح شده است و سپس ردّ آن و تعلیل اشتباهی که فلاسفه نموده‌اند از طریق مقارنه بین علم الهی و حیوة الهی یعنی اسم علیم و اسم حیّ.

کلمات فارسیّه: بحث در سبك آثار حضرت ربّ اعلی که به زبان فارسی نازل شده، بخصوص کتاب مستطاب بیان فارسی، موضوعی است که قرن‌ها باید بگذرد تا بشر به جنبه‌های متعدّد آن علی قدر مقدور پی برد. در اینجا یك جنبهٔ عمومی سبکی در بارهٔ کلمات فارسیّه، بیان ذکر می‌شود که به عقیدهٔ نگارنده با مسئلهٔ تحوّل زبان در عصور آتیه ارتباط کلّی خواهد داشت.

سبك فارسی آثار حضرت ربّ اعلی با هیچ سبکی که قبلاً معمول و معروف بوده شباهت ندارد، چه از لحاظ مفرداتی که بکار برده می‌شود، و چه از لحاظ جمله‌بندی. الفاظ و کلمات در کتاب بیان فارسی که جملات را ترکیب می‌کند، اگر اسماء و صفات باشد عربی است، و اگر افعال و ضمائر و حروف اضافه باشد فارسی. در زبان فارسی پایهٔ کلام فعل می‌باشد و جملهٔ بدون فعل ناتمام است. اسماء و صفات به مثابه تفصیلات فعل است در جمله. بنا بر این کتاب بیان فارسی کتابی است به زبان فارسی چون که جملات آن بر پایهٔ افعال فارسی نهاده شده. گذشته از این، سایر مشخّصات آن جملات فارسی، چه از لحاظ تفصیل کلمات و مفردات، و چه از لحاظ جمله‌بندی یا ترتیب مفردات، عربی می‌باشد. به این معنی که ترتیب کلمات در بسیاری از جملات فارسی بیان، که از افعال و اسماء و صفات و روابط تشکیل می‌شود و بوسیلهٔ داشتن فعل فارسی، کلام فارسی شمرده می‌شود، بر حسب ترتیب و تسلسل کلمات در جملهٔ عربی بنا شده و نه در جملهٔ فارسی. جهت توضیح و آوردن نمونه یك فقره از اوّل کتاب بیان فارسی گرفته می‌شود و کلمات متن را از همدیگر با خطّی منفصل می‌کنیم، و بعداً به جای هر کلمه مرادف عربی آن را می‌گذاریم بدون تغییر ترتیب کلمات در متن اصلی، تا ببینیم چگونه متنی به زبان عربی به دست می‌آید!

می‌فرمایند: «خلق نفرموده / آیة / عرفان / خود را / در / هیچ / شیئی / الاّ / به عجز / کلّ شیء / از / عرفان او / و تجلّی نفرموده / به شیئی / الاّ / به نفس او / اذ / لم یزل / متعالی بوده / از / اقتران / به شیئی / و خلق فرموده / کلّ شیء را / به شأنی / که / کلّ / به کینونیّت / فطرت / اقرار کنند / نزد او / در / یوم / قیامت / به اینکه / نیست / از برای او / عدلی / و نه / کفوی.»[۳۳]

شکّی نیست در اینکه سبك و سیاق این عبارات برای یك شخص فارسی‌زبان که با آثار بابی و بهائی آشنائی نداشته باشد کاملاً نامأنوس است و نمی‌توان گفت این جملات فارسی، آن فارسی است که در ایران در هزار و اندی سال گذشته معمول بوده و رواج داشته. حال اگر به جای هر کلمه در آیات مذکورهٔ بیان مرادف عربی آن را بگذاریم، بدون تغییر ترتیب کلمات، متنی که بدست می‌آید چنین خواهد بود:

لم یخلق / آیة / عرفان / نفسه / فی / ایّ / شیء / الاّ / بعجز / کلّ شیء / عن / عرفانه / و لم یتجلّ / بشیء / الاّ / بنفسه / اذ / لم یزل / کان متعالیاً / عن / الاقتران / بشیء / و خَلَق / کلّ شیء / بشأن / أنّ / الکلّ / بکینونیّة / الفطرة / یقرّون / لدیه / فی / یوم / القیامة / بانّ / لیس / له / عدل / و لا / کفو.[۳۴]

این متن عربی که دارای همان ترتیب کلمات متن فارسی است و اسماء و صفات همان است که در فارسی بوده، یك جمله، هماهنگ و فصیح عربی است که برای هر عربی‌زبان، حتّی اگر با آثار بابی و بهائی آشنائی نداشته باشد، مأنوس می‌باشد و غرابتی در سبك و سیاق آن ملاحظه نمی‌کند. بنا بر این می‌توان گفت کلمات فارسیّه، حضرت ربّ اعلی در ظاهر فارسی است امّا جوهر آن عربی می‌باشد و بعید نیست که بیان مبارك در صحیفه، عدلیّه اشاره به همین واقعیّت باشد که می‌فرمایند: «به این آیات عجمیّه حقیقت عربیّت از بحر عجز و حزن خود علی ما یطفح منّی لاجل الحقیقة حیات در کنُه معارف اصل و فرع عطا شده.»[۳۵]

البتّه شرح ارتباط این سبك فارسی آثار حضرت ربّ اعلی با سبك فارسی آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و حضرت ولیّ امرالله و تحوّلاتی که در این مسیر بوجود آمد خود مطلبی است که احتیاج به تفصیل منفصل دارد. کافی است در اینجا ذکر شود که از بیان فارسی تا لوح قرن حضرت ولیّ امرالله، در حقیقت پایه و مایه و اساس زبان بدیعی بوجود آمده که تأثیر عظیمی در تحوّل زبان خواهد داشت. با رجوع به لوح قرن ملاحظه خواهیم نمود که جوهرِ همان نهج فارسی که در کلمات حضرت اعلی دیده می‌شود، یعنی ترکیب متن از افعال و ضمائر و روابط فارسی و اسماء و صفات عربی، بعینه در آن توقیع مبارك قرن بکار برده شده و اگرچه هر کتاب لحن مخصوص به خود دارد، امّا قاعده، بدیع فارسی در هر دو کتاب یکی است. آنچه حضرت ولیّ امرالله پس از حدود یك قرن از نزول بیان فارسی به اهل عالم مرحمت فرمودند، علاوه بر صدها لطف دیگر، سبکی است که می‌توان از آن این نتیجه را گرفت که در مسیر و مراحل پیشرفت امر مبارك تحوّلی از عربی به فارسی یا از فارسی به عربی وجود نداشته بلکه آنچه این امر به صورتی بدیع بوجود آورد جمع بین هر دو زبان وحی است که مبدأ آن کلمات فارسیّه، حضرت ربّ اعلی می‌باشد و منتهای آن لوح قرن حضرت ولیّ امرالله.

غوامض اسرار: احتمالاً مطالبی است در آثار مبارکه، بیان یا توقیعاتی است که بر پایه، علم حروف و ارقام و دوائر و هیاکل و مربّعات نازل گردیده زیرا در باره، کتاب هیاکل در دلائل سبعه می‌فرمایند: «از جمله، ادلاّء متقنه علم کلّ شیء است در نفس واحد که به حدّ اعجاز است اختراع آن، که در کتاب هیاکل واحدْ بیانِ این علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از این مطّلع نشده.»[۳۶] البتّه اینکه بعضی از آثار مبارکه، حضرت ربّ اعلی به سبك و سیاقی نازل شده که آن را غامض و مبهم می‌کند دلیل بر این نیست که جنبه، عمومیّت دارد. تنها در مواضعی که مسئله‌ای برای عموم نباشد و فقط خاصّان مورد نظر مبارك بوده‌اند، آثاری که خطاب به ایشان نازل گشته به نهجی اسرارآمیز و رمزی صدور یافته تا دست نالایقان، آن اسرار الهیّه را مسّ نکند والاّ عموم آثار مبارکه، بیان، چنانچه قبلاً ذکر شد در سبکی نازل شده است که هدف از آن توضیح مضمر و کشف غامض بوده. بسیار بعید است از رحمت واسعه، الهی که خلق را به اقرار و اعتراف به حقّانیّت مظهر ظهور خود مأمور نماید و اگر از قبول تخلّف کنند حکم کفر و شرك بر آنها جاری شود، در حالی که دلیل و حجّتی که به مظهر خود عنایت فرموده باشد فوق درك و فهم عالمیان باشد.

اگر نظر نگارنده در تشخیص غوامض اسرار صحیح باشد پس می‌توان گفت اینگونه آثار در شئون مختلفه نازل گشته، چنانچه توقیع مبارك هیاکل که شامل اسراری است راجع به مَن یُظهره اللّه در سه قسمت که هر یك نهج مخصوص به خود دارد نازل گردیده. قسمت اوّل به نهج آیات می‌باشد و چنین آغاز می‌شود: «بسم اللّه الاعلم الاعلم... انا اللّه لا اله الاّ انا کنتُ من اوّل الّذی لا اوّل له علاّماً مقتدراً. انّنی انا اللّه لا اله الاّ انا لاکوننّ الی آخر الّذی لا آخر له علاّماً مقتدراً.»[۳۷] چنانچه ملاحظه می‌شود مشخّصات آیات که قبلاً به آن اشاره شد در این دو آیه دیده می‌شود؛ گوینده حقّ متعال است و هر آیه با فاصله خاتمه می‌یابد که در اینجا الف مطلقه می‌باشد. قسمت دوّم این توقیع به نهج ادعیه نازل گشته بقوله: «بسم اللّه الاعلم الاعلم... فسبحانك سبحانك ما اعجب صنعك اللّطیف و ما الطف امرك اللّمیع، فلك الحمد علی ما قد مننتَ به علیّ ذلك العلم حیث قد رأیتنی بذلك العلم علی استدلال متقن الخ.»[۳۸] و قسمت سوّم به نهج خطب است چنانچه می‌فرمایند: «بسم اللّه الاعلم الاعلم الحمد للّه الّذی لا اله الاّ هو الاعلم الاعلم، و انّما البهاء من اللّه علی الواحد الاوّل و من یشابه ذلك الواحد حیث لا یری فیه الاّ الواحد الاوّل الخ.»[۳۹] بنا بر این، آثاری که از آن به غوامض اسرار تعبیر شده بر خلاف آثاری که در الحان دیگری نازل گشته سبك مخصوص به خود ندارد. به عبارت دیگر آنگونه آثار به وسیلهٔ مضمون تعیین و مشخّص می‌شود و نه از طریق سبك و سیاق کلام. این خصوصیّت بین شئون علمیّه و غوامض اسرار تا اندازه‌ای مشترك می‌باشد.

بعضی از مشخّصات عمومی سبك آثار حضرت ربّ اعلی

تصریف آیات نهجی است که در قرآن و آثار نازلهٔ از قلم حضرت بهاءاللّه و حضرت ربّ اعلی بکار برده شده گو اینکه تصریف آیات یکی از خصائص وحی الهی است. لغت تصریف در زبان عربی به معنی تحویل یك چیزی از صورتی یا حالتی یا ترکیبی به صورت یا حالت یا ترکیب دیگری است بدون اینکه در جوهر آن چیز تغییر ایجاد شود. مثلاً در تعریف علم صرف گفته‌اند: «علم یبحث عن تحویل الکلمة الی صور مختلفة بحسب المعنیٰ المقصود.»[۴۰] یعنی علمی است که بحث می‌کند در تغییر لغت به صورت‌های گوناگون بر حسب معنائی که از آن لغت خواسته شده باشد. این است که به کسی که شغل او تحویل پول است صرّاف می‌گویند. پول همان پول می‌ماند ولیکن مثلاً از تومان به دینار تحویل داده می‌شود. به این کار صرف یا صِرافه یا تصریف گفته می‌شود. بنا بر این مقصود از تصریف آیات تحویل کلام می‌باشد از نهجی یا ترکیبی به نهج یا ترکیب دیگر، مثلاً از مناجات به آیات یا بالعکس بدون اینکه در مضمون چندان تغییری بوجود آید. مثلاً در آثار مبارکهٔ حضرت ربّ اعلی زیاد زیارت می‌شود که مطلبی را در تصاریف متعدّد ذکر می‌فرمایند با حفظ عبارات اصلی ولی با تغییر ترکیب جملات. از نمونه‌های این نوع تصریف آیات، تصریف عبارات دعای سحر معروف است.[۴۱] در زیارتنامه‌ای که حضرت ربّ اعلی مخصوص لیلة النّصف من شهر اللّه[۴۲] نازل فرموده‌اند در سه موضع آن عباراتی را از دعای سحر ذکر فرموده‌اند در تصاریف مختلف؛ یکی قوله: «فانزل اللّهمّ علی تلك الشّجرة فی تلك السّاعة فی هذه اللّیلة کلّ بهاء قد احصیته

فی علمك و كلّ جلال قد احطت به علمك و كلّ جمال قد جمّلته فی كتابك و كلّ عظمة قد احصیتها بعلمك الخ». تصریف دیگری قوله: «سبحانك اللّهمّ یا الهی لاسئلنّك من آیاتك باعظمها و من بهائك بابهاه و من جلالك باجلّه و من جمالك باجمله و من نورك بانوره الخ». در تصریف سوّم می‌فرمایند: «انّ من بهاء اللّه ابهاه و من جلال اللّه اجلّه و من جمال اللّه اجمله و من عظمة اللّه اعظمها و من نور اللّه انوره... علیك و علی من لجقت بك الخ.» چنانچه ملاحظه می‌شود مضمون یکسان است ولی ترکیب مختلف. همین عبارات دعای سحر را در توقیع دیگری به نهج آیات نازل فرموده‌اند قوله: «و انّ بهاء من یظهره اللّه فوق كلّ بهاء و انّ جلاله فوق كلّ جلال و انّ جماله فوق كلّ جمال و انّ عظمته فوق كلّ عظمة الخ.»[۴۳]

چون آثار بیان به دو زبان عربی و فارسی نازل گشته یك نوع تصریف دیگری در آن آثار مشاهده می‌شود كه تصریف یك مطلب به دو زبان عربی و فارسی است كه در ادبیّات آن را یك نوع ترجمه می‌توان حساب كرد. در آثار حضرت بهاءاللّه نیز نمونه‌های اینگونه تصریف دیده می‌شود چنانچه هر قسمت زیارتنامه، حروفات عالیات به دو زبان نازل شده. از جمله، نمونه‌های این تصریف در آثار حضرت ربّ اعلی بیان مبارك است در تفسیر سوره، كوثر كه می‌فرمایند: «انّ العلماء لو ینشئوا ورقة لیتفكّروا، و بعد ذلك لمّا انت تذكر كلماتهم بمثل قول صبیّ یقول بالفارسیّة په په.» همین مضمون را در صحیفه، عدلیّه به فارسی نازل فرموده‌اند بقوله: «كلّ علما بعد از ملاحظه، كتب و تفكّرها به چه مشقّتها یك خطبه انشاء می‌كنند و آخر الامر بعد از آنكه در مقابل این خطبات عظیمه می‌گذاری بمثل صبیان په په می‌گوید.»[۴۴] نمونه، دیگر قوله تعالی در تفسیر كوثر: «كیف تثبت الولایة بصحیفة و لا تثبت بصحائف معدودة الّتی ملأت شرق الارض و غربها، فایّ حجّة اكبر من هذه النّعمة و ایّ عطیّة اعظم من هذه القدرة.» در صحیفه، عدلیّه این عبارت به فارسی تصریف شده چنانچه می‌فرمایند: «چگونه در حقّ صحیفه، سجّادیّه اثبات ولایت حقّ را كلّ می‌نمایند و در این صحائف معدوده كه امر از عالم حدّ بلانهایه و ماوراء آن رسیده توقّف می‌نمایند.»[۴۵]

یكی دیگر از انواع تصریف كه در آثار بیان ملاحظه می‌شود ذكر مسائل تاریخی و شرح حال است در شئون مختلف بدون تبدیل و تغییر مضمون. امّا اگر تغییر از نهجی به نهج دیگری در یك متن و بدون فاصله واقع شود و مضامین، مسیر تحوّل را پیش بگیرد آن را در ادبیّات التفات می‌گویند كه در آثار مقدّسه، بابی و بهائی بسیار معمول است. مثلاً در صحیفه، مخزونه از نهج خطبه به نهج دعا التفات می‌شود در بیان مبارك: «الحمد للّه الّذی الهم الخلق توحیده و لو لا الهامه لكانوا من المنسیّین - انت یا الهی تبتدع بخلق المشیّة لا من شیء ابتداعاً و تخترع الاشیاء بفاضل مشیّتك اختراعاً.» و در تفسیر سوره، كوثر كلام را از نهج آیات به نهج دعا بدون فصل تحویل می‌فرمایند بقوله: «انّ اللّه قد خلقكم بما قبلتم بقَدَر، و كلّ صغیر و كبیر فی كتاب مستطر، و انّ الیوم كلّ المتّقین فی جنّات و نَهَر، ثمّ كلّ الكافرین فی ضلال و سُعُر - اللّهمّ انّك لتعلم انّ الآن قد نزّل علیّ كتاب مسطّر، ممّن اراد ان یوزن قسطاس العدل بأعجاز نخل منقعر.»

یكی دیگر از مشخّصات عمومی سبك آثار حضرت ربّ اعلی آوردن ایجاز و تفصیل هر دو

می‌باشد . چنانچه در بعضی مواضع، یك مطلب متعالی را با ذکر دلیل آن در یك عبارت موجز و سهل و ممتنع بیان می‌فرمایند . صحیفهء عدلیّه شامل نمونه‌های زیادی است بر ایجاز، امّا بیان فارسی در بین آثار حضرت ربّ اعلی نمونهء تفصیل است. از جملهء عبارات موجز و جامع صحیفهء عدلیّه قوله: «ممکن نیست وصف ذات مقدّس او لاجل عدم وجود شیئی با او»[٤٦] یا اینکه: «هر شیئی که اسم شیئیّت به آن اطلاق شود سوای ذات اللّه خلق اوست.»[٤٧]

در بعضی آثار مبارکه مثل بیان فارسی و کتاب الاسماء حکمت بالغهء الهیّه اقتضا نموده که مطالب بطور تفصیل ذکر شود و معانی در عبارات مفصّل و وسیع گنجانده شود، شاید تا شبهه‌ای برای احدی باقی نماند . به این شیوهء گفتار «استقصاء المعنی» می‌گویند که عبارت از تعبیر مفصّل از معانی است و نه تنها اشاره به آن. مثلاً مضمون عبارت موجز صحیفهء عدلیّه که قبلاً ذکر شد (هر شیئی که اسم شیئیّت الخ) در بیان فارسی مفصّل‌تر نازل گشته چنانچه می‌فرمایند: «خداوند نازل فرموده در بیان کلمه‌ای که جامع کلّ علم است و اون این است: انّنی انا اللّه لا اله الاّ انا و انّ ما دونی خلقی ان یا خلقی ایّای فاتّقون، و هر شیئی که اطلاق شیئیّت بر او می‌شود ما دون اللّه خلق اوست در حدّ ابداع و اختراع و انشاء و احداث الخ.»[٤٨] اگر مقصود از اصطلاح بیان که در صفحات قبل ذکر شد در نظر گرفته شود یکی از علل نزول بیان به شیوهء تفصیل به جای ایجاز روشن و معلوم می‌شود . در مقابل بیان فارسی، حضرت ربّ اعلی بیان عربی را به شیوهء ایجاز نازل فرمودند .

مطلب دیگری که نظر کسانی که آثار بیان را زیارت می‌نمایند جلب می‌کند تکرار کلمات و عبارات است. در ادبیّات تکرار معمولاً به جهت دو هدف بکار برده می‌شود: یکی تأکید بر مطلب است و دیگری متذکّر نمودن خواننده یا شنونده. زیرا تکرار یك مطلب یا کلمه یا عبارت برای چندین بار آن را در ذهن راسخ می‌کند و انسان را از نسیان آن منع می‌نماید . لذا تکرار در مواردی معمول می‌شود که مطلب یا کلمهء مکرّر شامل اهمّیّت فوق العاده برای گوینده باشد، والاّ تکرار بدون وجود این انگیزه و هدف از قدر و ارزش کلام می‌کاهد .

از آنجائی که توحید الهی و ذکر من یظهره اللّه نقطهء ارتکاز همهء آثار حضرت ربّ اعلی است، هرگاه بیاناتی در این مورد نازل فرموده‌اند کلمات و عبارات تکرار شده. مثلاً برای تأکید بر توحید الهی مطلق، در ایراد اسماء و صفات الهی و تهلیل و تسبیح ذات مقدّس ربّانی تکرار را بسیار بکار برده‌اند . چنانچه در سورة الملك قیّوم الاسماء می‌فرمایند: «اللّه الّذی لا اله الاّ هو و هو اللّه کان بالمؤمنین بصیراً، اللّه الّذی لا اله الاّ هو و هو اللّه کان بالمؤمنین شهیداً، اللّه الّذی لا اله الاّ هو و هو اللّه کان بالمؤمنین علیماً، اللّه الّذی لا اله الاّ هو و هو اللّه کان بالمؤمنین محیطاً.» و نیز در توقیع مبارك خطاب به ملاّ باقر حرف حیّ در ضمن دعائی می‌فرمایند: «سبحانك اللّهمّ یا الهی انّك انت خالقی و خالق کلّ شیء، و انّك انت رازقی و رازق کلّ شیء، و انّك انت ممیتی و ممیت کلّ شیء، و انّك انت محییی و محیی کلّ شیء، و انّك انت مبعثی و مبعث ما شئت من خلقك، قد خلقتنی لان اسبّحنّك عن کلّ ما قد سبّحك من شیء او یسبّحنّك، و رزقتنی بان اقدّسنّك عن کلّ ما قد قدّسك من شیء او یقدّسنّك، و امتّنی لان اوحّدنّك عن کلّ ما قد وحّدك من شیء او یوحّدنّك، و احییتنی لان

اعظّمنّك فوق كلّ ما عظّمك من شیء او یعظّمنّك و ابعثتنی لان اکبّرنّك فوق کلّ ما کبّرك من شیء او یکبّرنّك الخ.»[۴۹] در همان توقیع نیز می‌فرمایند: «تعالی تعالی ذکره ثمّ تعالی تعالی شأنه ثمّ تعالی تعالی وصفه ثمّ تعالی تعالی نعته...»[۵۰] و به همین روش دعا پیش می‌رود و هفتاد مرتبه عبارات با تکرار جمله، «تعالی تعالی» نازل می‌شود.

در کتاب قیّوم الاسماء کلماتی از قبیل حقّ و اکبر و کتاب و نار بسیار تکرار شده است. مثلاً در دو آیه کلمه، «کتاب» چهار بار ذکر شده بقوله: «انّا نحن قد نزّلنا الکتاب علی کلّ امّة بلسانهم و لقد نزّلنا هذا الکتاب بلسان الذّکر علی الحقّ بالحقّ بدیعاً، و انّه هو الحقّ من عند اللّه و فی امّ الکتاب علی حکم الکتاب قد کان من اعرب العرباء مکتوباً.»[۵۱] صفت تفضیلی «اکبر» نیز با اسماء در عبارات متعدّد تکرار شده مانند: کلمة الاکبر و الذّکر الاکبر و سیّد الاکبر و الحقّ الاکبر و العهد الاکبر و الطّور الاکبر و الجنّة الاکبر و الجواب الاکبر و النّار الاکبر و اسم الاکبر و الرّضوان الاکبر و انتقام اللّه الکبیر الاکبر.

دیگر کلمه، «حقّ» در همه، سور قیّوم الاسماء بلکه در اغلب آیات آن تکرار شده. مثلاً در سوره، اوّل (الملك) چهل و هفت مرتبه، و در سوره، دوّم (العلماء) چهل و یك مرتبه، و در سوره، سوّم (الایمان) بیست و پنج مرتبه، و در سوره، چهارم (المدینة) سی و سه مرتبه و به همین صورت پیش می‌رود تا سوره، آخر (المؤمنین) که در آن کلمه، «حقّ» پنجاه مرتبه یعنی بیش از عدد آیات خود سوره تکرار می‌شود. چنانچه قبلاً ذکر شد هر کلمه‌ای را که حضرت ربّ اعلی استثناءً تکرار می‌فرمایند مقصودی در آن نهفته می‌باشد. حال باید پرسید: آیا کلمه، «حقّ» در کتاب قیّوم الاسماء به چه امری مربوط است که به وسیله، تکرار فوق العاده، آن اینهمه تأکید بر آن می‌فرمایند؟

البتّه احدی حقّ تأویل ندارد ولیکن توسّط صریح آثار مبارکه می‌توان به رموز و اشارات خود آثار مبارکه پی برد. در این باره با رجوع به لوح تفسیر حروف مقطّعه و لوح الحقّ که از قلم حضرت جمال اقدس ابهی نازل گشته معلوم و واضح می‌شود که مقصود حضرت ربّ اعلی از کلمه، «حقّ» در قیّوم الاسماء حضرت بهاءاللّه بوده چنانچه در لوح تفسیر حروف مقطّعه می‌فرمایند: «... حینئذ یظهر نداء الاولی عن شجرة القصوی عند اشراق الشّمس مرّة اخری و هذا ما غنّت الورقاء فی قطب البقاء فی هذه اللّیلة الاحدیّة الّتی توقد فیها نار الاحدیّة من سدرة السّینا فی ظلّ اسم الاقدمیّة و السّرّ الازلیّة الّذی سمّی بالحقّ القدیم فی قیّوم الاسماء لیشهدنّ کلّ الظّهورات فی سرائر القلب بالخفیّات بانّه هو العزیز المقتدر المهیمن المنّان.»[۵۲] از این بیان مبارك علّت تکرار کلمه، «حقّ» در کتاب قیّوم الاسماء روشن می‌شود و معلوم می‌گردد که با تذکیر مکرّر، حضرت ربّ اعلی از اهل بیان بلکه از همه، عالمیان عهد ایمان به حقّ در حین ظهور او گرفتند و به علّت اهمّیّت این قضیّه، آن را با تصریح و تکرار و نه با اشاره و تلمیح مختصر ذکر فرمودند. این نمونه دلیل واضحی است بر اینکه قالب کلام الهی از قلب آن لاینفصل است.

اگرچه تصریح و تأکید از جمله، مشخّصات عمده، سبك آثار بیان است، ولی به این معنی نیست که خالی از رموز و اشارات است. البتّه تفصیل و استخراج رموز و اشاراتی که در آثار

حضرت ربّ اعلی ذکر شده کاری است بر عهدهٔ نسل‌های بهائی آینده که مقدار خدمات امری و انواع آن به آنها مجال و فرصتی برای کار تحقیق و بحث دقیق و مفصّل می‌دهد. در این زمان که دورهٔ تبلیغ و تمکین جامعه‌های بهائی است باید به این تحقیقات مقدّماتی راضی و قانع شد. باری، رموز و اشارات و مجازاتی که در آثار حضرت ربّ اعلی نازل گشته چشمه و اساس اصطلاحات بدیع بیان است، مثل «ذات حروف السّبع» برای اسم علی محمّد، و «حرف السّین» برای ملاّ حسین، و «کتاب قاف و کتاب الف» که مقصود قرآن و انجیل است، و «حرف میم و حرف فاء» که اشاره به موسی و فرعون می‌باشد و امثال ذلك. گاهی چند جمله از اوّل تا آخر در سیاق رمز و اشاره نازل می‌شود چنانچه در صحیفهٔ بین الحرمین می‌فرمایند: «لا یدلّ کلمة التّثلیث الاّ عن ولیّه و لا شکل التّربیع الاّ عن حبیبه و انّ الاقترانات فی کلّ المراتب قد فُصّلت بظهور اقترانهما.» مضمون بیان مبارك این است که: دلالت نمی‌کند کلمهٔ تثلیث مگر بر ولیّ او (که اشاره به علیّ است زیرا از سه حرف تشکیل شده) و شکل تربیع مگر بر حبیب او (یعنی محمّد که از چهار حرف تألیف شده) و اقترانات در همهٔ مراتب (وجود) از ظهور اقتران آن دو (علی محمّد) تفصیل شده، انتهی.

آوردن مجاز یکی دیگر از مشخّصات آثار حضرت ربّ اعلی است. ناگفته نماند که مجاز غیر از رمز است، زیرا مجاز تجاوز معنی خارجی یك کلمه به معنی دیگری است که از ظاهر کلمه برداشت نمی‌شود، در حالی که رمز الفاظی است که در خود معنی ندارد و می‌تواند اشکال و ارقام و حروف نیز باشد، مثل شکل هیکل که رمز انسان است و رقم هفت که رمز علی محمّد یا حسین علی است یا پنج و نُه برای باب و بهاء و چهارده برای چهارده معصوم که کلمهٔ رمزی آن «وجه» یا «ید» می‌باشد و امثال ذلك. بنا بر این، مجاز باید کلامی باشد که ظاهر آن قابل فهم باشد ولیکن مقصود قائل بجز آن باشد. امّا رمز، کلمه یا حرف یا شماره یا شکلی است که در خود معنی ندارد و از ظاهر آن معلوم و واضح است که مقصود دیگری در آن نهفته شده که بجز آگاهی بر اصطلاحات مخصوص آن متن آن را روشن نمی‌کند. مثل اینکه «حرف سین» دیده شود؛ خواننده فوراً می‌داند که معنائی دارد که از او پوشیده هست و خود حرف سین در ظاهر برای او هیچ معنی نمی‌دهد.

از جملهٔ مجازها در آثار حضرت ربّ اعلی (که آن را به وجهی استعاره نیز می‌توان گفت) کلماتی از قبیل نار و نور و کتاب در قیّوم الاسماء، و شمس حقیقت و شجرهٔ حقیقت و غیرها در بیان فارسی است. مثلاً در قیّوم الاسماء کلمهٔ «نار» مجازاً دارای چندین مدلول می‌باشد. در بعضی مواضع اشاره به شعلهٔ طور است که مظهر امرالله در هر ظهور بوده و در مواضع دیگری اشاره به جهنّم است. مثلاً در سورة السّرّ می‌فرمایند: «هو الّذی قد اخترع السّموات و الارض و ما بینهما بامره علی الحقّ من حول النّار ابداعاً.» و در سورة الماء قوله: «انّ الذّکر لقد کان علی الصّراط القیّم فی حول النّار مستقیماً.» در این دو نمونه، کلمهٔ «نار» اگرچه برای همه معلوم و واضح است و معنی آن در کتاب‌های لغت یافت می‌شود، ولی مقصود غیر از آن است که در لغت‌نامه‌ها دیده می‌شود زیرا از آن به صورت مجاز استفاده شده است.

علاوه بر رموز و اشارات، حضرت ربّ اعلی گاهی مطلبی را از طریق تصویر و تمثیل بیان می‌فرمایند و این جهت توضیح مطلبی است به وسیلهٔ مثال حسّی، چنانچه در کتاب بیان فارسی

غفلت اهل بیان در حین بودن من یظهره اللّه در بین آنها را با تمثیل و تصویر یك حادثه و مثال توضیح می‌فرمایند بقوله: « ... و همچنین هر مقعدی محلّ یك نفس سزاوار است که خالی گذارند زیرا که دیده می‌شود که در بیت خود من یظهره اللّه هم این قسم ظاهر است که از مقعد آن منع می‌نمایند او را، چونکه نمی‌شناسند او را، لاحترام او به اسم او، ولی او می‌شناسد کلّ را و می‌خندد بر عبادی که از برای اسم او این نوع اعظام و احترام ملاحظه می‌نمایند ولی یوم ظهور او از او محتجب می‌مانند.»[۵۳]

باری، آنچه در این اوراق ذکر شد نباید این نتیجه را بدهد که آثار حضرت ربّ اعلی مُغلق و پیچیده است. واقعیّت کاملاً برعکس آن است. البتّه آثار بیان از لحاظ سبك و سیاق و اصطلاحات بر خلاف آنچه مردم به آن عادت داشته‌اند نازل گشته است ولیکن اگر در مضامین آن آثار مبارکه و نهج یا سیاق طرح مطالب به دقّت ملاحظه شود، بسی واضح و ثابت خواهد بود که از این لحاظ در منتهای سهولت و سادگی است اگرچه در حدّ امتناع می‌باشد. زیرا عقلاً باید معتقد بود به اینکه کلامی که برای هدایت خلق به حقّ ظاهر نازل شده باشد باید برای عموم قابل فهم باشد والاّ حجّت الهی بالغ نخواهد بود و استغفراللّه که لحظه‌ای به فکر ما خطور کند که مرسل رُسُل و هادی سُبُل مظهری را بدون حجّت بالغه مبعوث فرماید و از او بخواهد که ناس را به سبیل هدایت بکشاند! شاید علّت اینکه سبك و سیاق و مطالب آثار حضرت ربّ اعلی در وهلهٔ اوّل برای بسیاری از نفوس مشکل و نامأنوس به نظر می‌رسد این است که اوّلاً بر اصطلاحات بدیع بیان اطّلاعی ندارند. در همهٔ دوره های سابق در اوّل امر چنین بوده و اختصاص به دورهٔ بیان ندارد. و ثانیاً- که به عقیدهٔ نگارنده سبب عمده است- بشر آنقدر به نوشته‌های فلسفی و عرفانی و مذهبی پیچیده و مشکل و مُغلق انس گرفته و معتاد شده که دیگر کلام سهل و ساده، نامأنوس و در نتیجه نامفهوم به نظر ایشان جلوه می‌کند. امّا اگر آنچه را که شنیده و دیده و یاد گرفته پشت سر اندازد و با سادگی و تازگی فطری به کلام اللّه توجّه نماید دیگر اشکالی در راه فهم و درك آثار الهی باقی نمی‌ماند.

در خاتمه باید اعتراف کرد که حقّ مطلب در این مقاله به هیچ وجه ادا نشده است، و تفصیلات بیشتری در بارهٔ سبك و سیاق آثار حضرت ربّ اعلی هست که باید در مقالات و کتب متعدّد و پس از تحقیقات زیاد توضیح و تفصیل داده شود. موانع بسیار اجازه نداد مفصّل‌تر از این در این حین مرقوم شود و تنها با توجّه به قاعدهٔ «ما لا یدرك کلّه لا یترك کلّه» این اوراق نگاشته گردید.

یادداشت‌ها

۱- در این مقاله هر جا بیانی از آثار حضرت ربّ اعلی نقل شود و شمارهٔ صفحهٔ کتاب یا توقیعی که از آن نقل شده در این حواشی ذکر نشده باشد به این معنی است که از نسخهٔ خطّی که اصل یا عکس آن نزد نگارنده است استفاده شده.

۲- آل عمران، آیهٔ ۱۳۸- الرّحمن، آیهٔ ٤- القیامة، آیهٔ ۱۹.

۳- سورة القیامة، آیات ۱۷-۱۹.

٤- دلائل سبعه، چاپ طهران (؟)، بدون تاریخ چاپ، ص٦۳.

۵- مأخذ سابق، ص۱٤.

٦- صحیفه عدلیّه، چاپ طهران (؟)، بدون تاریخ چاپ، صص٩-١٠.
٧- مأخذ سابق، صص٩-١٠.
٨- دلائل سبعه، ص٢٦.
٩- الایضاح فی علوم البلاغة، تألیف محمّد بن عبدالرّحمن معروف به الخطیب القزوینی. چاپ دانشگاه الازهر، قاهره، بدون تاریخ چاپ، صص٢، ١١.
١٠- این چند نمونه از توقیع مبارکی که برای من یظهره اللّه نازل شده استخراج گردید. ر.ك. به منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی عزّ اسمه الاعلی، مؤسّسه ملّی مطبوعات امری، طهران، ١٣٤ بدیع، صص١-٢.
١١- مأخذ سابق، ص١٤.
١٢- سورة القصص، آیه ٣٦.
١٣- اعجاز القرآن، تألیف ابوبکر محمّد بن الطّیّب الباقلانی، به کوشش سیّد احمد صقر، دار المعارف، قاهره، چاپ پنجم ١٩٨١، ص٣٥.
١٤- سورة المدّثّر، آیه ٢٤.
١٥- برای تفصیل این مطلب ر.ك. به: الاتقان فی علوم القرآن، تألیف جلال الدّین عبدالرّحمن السّیوطی، چاپ افست، المکتبة الثّقافیة، بیروت، بدون تاریخ، ج٢، ص١١٦.
١٦- البتّه این وجه اعجاز ثابت و محقّق است مادام که مقرون باشد به وجوه دیگر اعجاز که در کتب بهائی به عنوان نفوذ و خلاّقیّت و قاهریّت ذکر شده است.
١٧- ص١١.
١٨- ص٢٧.
١٩- ص٢٧.
٢٠- معنی اصلی لغت «آیه» در زبان عربی علامت است.
٢١- این ضمائر و صیغه‌های سه گانه را در زبان عربی متکلّم مفرد و غائب مفرد مذکّر و متکلّم جمع می‌گویند.
٢٢- محاضرات، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، چاپ افست، لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، ١٤٣ بدیع، ص٤٠٥.
٢٣- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص١.
٢٤- مثلاً در صحیفه عدلیّه، ص٣، یك فقره مناجات یا دعا زیارت می‌شود که به زبان فارسی است قوله: «خداوندا، چگونه ثنا گویم مظاهر قدرت حبیب تو را و حال آنکه به ید قدرت خود بر الواح افئده موجودات مسطور فرموده‌ای لا احصی ثناء علیهم کما انتَ اثنیتَ علیهم.»
٢٥- دلائل سبعه، صص٢٦-٢٧. در این قسمت حضرت ربّ اعلی مناجات را پس از آیات که به اسم «کلام اللّه» ذکر می‌نمایند به عنوان یکی از ادلّه ظهور معیّن می‌فرمایند.
٢٦- فلسفه اشراق مکتبی است که توسّط شهاب الدّین سهروردی تأسیس شد و از فلسفه افلاطون و افلوطین و ایران باستان سرچشمه می‌گیرد. فلسفه اشراق در عصر صفوی در بین فلاسفه ایران مؤثّر واقع شد و منجرّ به ظهور حکمت متعالیه توسّط ملاّ صدرا گردید که بین فلسفه و عرفان و تشیّع جمع و تلفیق نمود. حکمت متعالیه بر مکتب شیخیّه نیز بی اثر نبود.
٢٧- در قسمت دوّم ذکر چهار رکن می‌فرمایند که عبارتند از: «رکن اوّل»: کینونیّة- مشیّت- جوهر، «رکن ثانی»: ذاتیّة- ارادة- تجرّد، «رکن ثالث»: نفسانیّة- قَدَر- سعة، «رکن رابع»: انّیّة- قضاء- ظهور. البتّه ربط این ارکان اربعه با اقسام سه گانه هر یك با موضوع تربیع و تثلیث در امر مبارك خارج از اصل مبحث است.
٢٨- مجموعه مناجات‌های حضرت نقطه اولی، مؤسّسه ملّی مطبوعات امری، طهران، ١٢٦ بدیع، صص٣٤-٣٥.
٢٩- ظهور الحقّ، تألیف فاضل مازندرانی، ج٣، بدون ذکر محلّ و تاریخ چاپ، ص٤٢٥.

۳۰- مأخذ سابق، ص۱٤۱.
۳۱- دلائل سبعه، ص۲۷.
۳۲- جناب دکتر محمّد افنان در بیانات مفیدشان در بارهء تفاسیر صادره از قلم حضرت ربّ اعلی تفصیلاتی ذکر فرمودهاند که در اینجا تکرار نمیشود. به مقالهء ایشان در این شمارهء «خوشهها» رجوع شود.
۳۳- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهء اولی، ص۷۹.
۳٤- «خلق نفرموده» و «تجلّی نفرموده» و «متعالی بوده» به مثابه یك فعل کامل فارسی است که از کلمهء عربی با پسوند فعل فارسی تشکیل شده باشد. این خود یك نوع ترکیز بر زبان عربی در بیان است که افعال فارسی عموماً یك کلمهء عربی است با پسوند «فرمود- کرد- نمود- گردید- گشت- بود- میباشد- هست- شد». «عرفان او» و «نفس او» و «نزد او» و «از برای او» یك قسمت حساب شد چونکه رسم الخطّ آن دو کلمه چون به زبان عربی ترجمه شود بطوری است که در یك کلمه نوشته میشود زیرا ضمیر «او» در عربی اگر مفعول یا اضافه باشد به فعل یا اسم متّصل میشود.
۳۵- صحیفهء عدلیّه، ص٤.
۳٦- دلائل سبعه، صص٤٥-٤٦.
۳۷- محاضرات، ص٤۰۵.
۳۸- مأخذ سابق، ص٤۱۲.
۳۹- مأخذ سابق، ص٤۱۵.
٤۰- مبادئ العربیّة فی الصّرف و النّحو، تألیف رشید الشّرتونی، دارالمشرق، بیروت، ۱۹٦۹، ص۸.
٤۱- دعای سحر از ادعیهء مشهورهء شیعه است که با عبارت: «اللّهمّ انّی اسئلك من کلّ بهائك بابهاء الخ» شروع میشود. نامهای ماههای تقویم بدیع در امر مبارك از متن آن دعا گرفته شده است. متن دعای سحر در کتاب مفاتیح الجنان تألیف شیخ عبّاس قمی، چاپ علمی، طهران، ۱۳۱٦، صص۱۸۳-۱۸۵ درج شده است.
٤۲- یعنی این زیارت در شب روز دهم ماه صیام تلاوت میشود. در آن زیاراتی برای «الشّجرة الاوّلیّة و اغصانها و من استظلّ فی ظلّها ثمّ ذکر لمن یظهره اللّه» نازل شده. این زیارتنامه هنوز چاپ نشده است.
٤۳- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهء اولی، صص۱۱۰-۱۱۱.
٤٤- صحیفهء عدلیّه، ص۱۱.
٤۵- مأخذ سابق، ص۱۰.
٤٦- مأخذ سابق، ص۱.
٤۷- مأخذ سابق، ص۱۵.
٤۸- باب ششم از واحد سوّم.
٤۹- کشف الغطاء، تألیف میرزا ابوالفضل گلپایگانی و آقا سیّد مهدی گلپایگانی، بدون ذکر محلّ و تاریخ چاپ، پیوست، ص۲.
۵۰- مأخذ سابق، پیوست، صص٤-۵. ناگفته نماند که در کتاب ظهور الحقّ، ج۳، صص۲۰-۲۲، توقیع مبارك ملاّ باقر درج شده، ولی مؤلّف دو قسمتی که به عنوان نمونهء تکرار در این مقاله نقل شد از متن توقیع حذف نمودهاند!
۵۱- منتخبات آیات از آثار حضرت نقطهء اولی، ص۲۹.
۵۲- مائدهء آسمانی، جمع آوری عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران، ۱۲۹ بدیع، ج٤، ص۵۲. در لوح الحقّ نیز حضرت بهاءاللّه از ظهور خود با اسم «حقّ» تعبیر میفرمایند. ر.ك. به گنج شایگان، تألیف عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، طهران، ۱۲٤ بدیع، صص۳۷-٤۰.
۵۳- باب اوّل از واحد تاسع.

شأن آیات

دکتر محمّد افنان

اصطلاح آیه (جمع آیات) به مفهوم کلام و گفتار الهی در معارف روحانی و دینی به اعتباری می‌توان گفت که برای اوّل بار در قرآن مجید آمده است. اگرچه ریشهء اصلی این کلمه را می‌توان در عبری هم سراغ کرد[۱] امّا مفهوم و معنی آن در تورات و انجیل عموماً مناسب معجزات-[۲] عجائب-[۳] علامات[٤] می‌باشد. در بعضی موارد به مفهوم انذار[٥] و در موردی نیز برای قوای شیطانی و معجزات دروغین بکار رفته است.[٦] نام جاودانی خداوند نیز آیت نامیده شده است.[۷]

کلام الهی در عهد قدیم و جدید به عنوان آنچه از دهان خداوند صادر می‌شود یاد شده[۸] و آیه اصطلاح قرآنی است. در قرآن آیه به مفهوم معجزه-[۹] بدایع خلقت و طبیعت به عنوان شاهد اثبات صانع و امر او-[۱۰] آداب و شرایع به عنوان وسائط و عوامل سعادت انسانی-[۱۱] دیانت و پیام الهی-[۱۲] انذار و تذکّر-[۱۳] حقائقی که اهل ایمان از آن فیض می‌یابند و اهل طغیان به سبب عصیان از درك و فهم آن عاجزند-[۱٤] تذکّر و عبرت از مکافات و مجازات-[۱٥] و بالاخره به معنی هر گونه علامت و نشانه‌ای از قدرت و ارادهء حقّ[۱٦] نیز آمده است. آیه به مفهوم کلام الهی که اصطلاح بدیع و جدیدی است در بسیاری از سور قرآن تکرار شده است و عموماً متضمّن کیفیّت مخصوصی است که اشاره بقدرت و نفوذ امر الهی دارد.

غیر از آیه اصطلاح کتاب- کلام- کلمه نیز در قرآن آمده است. کتاب در حقیقت به مفهوم عامّ، معنی مطالب مکتوب و نوشته را دارد و این اصطلاح در قرآن به تورات نیز اطلاق شده است.[۱۷]

اصطلاح قرآن که عنوان رسمی مجموعهء آیات و سور نازله بر رسول اکرم است، در خود قرآن مکرّر آمده است.[۱۸] قرآن به نام فرقان و ذکر نیز نامیده شده و با اندك توجّهی به مفهوم لغوی قرآن و ذکر می‌توان دریافت که هر دو حکایت از گفتار و کلام می‌نماید. فرقان اشاره به اثر و قدرت کلام الهی در تمیز و تفریق حقّ و باطل دارد و بنا بر تفسیر و اشارهء امام صادق، قرآن عنوان همهء کتاب مجید و فرقان موارد محکمات کتاب است[۱۹] و به تورات نیز اطلاق شده است.[۲۰] کلام در قرآن عموماً به آیات ملفوظ اطلاق شده در حالی که کلمه به آیات الهامی-

مطالب و تعالیم و بالاخره به مظهر ظهور بطور عموم و به حضرت مسیح بطور اخصّ اطلاق شده است.[۲۱]

سوره به مجموعهء آیاتی اطلاق می‌شود که به صورت الهامی یا قراردادی با هم جمع آمده است. بطور الهامی مقصود مجموعهء آیاتی است که به عنوان و اسم سوره، از قلم مظهر الهی صادر شده و غالباً به مطالب ثابت و معیّنی ارتباط دارد و از این نوع در آثار حضرت نقطهء اولی و جمال اقدس ابهی فراوان می‌توان زیارت نمود. امّا قراردادی مجموعهء آیاتی است که جمع‌کنندگان با هم قرار داده‌اند و این اختصاص به قرآن مجید دارد. با اینهمه اکثر سور مبارکهء قرآنی بنا بر روایات، در زمان پیغمبر اکرم به صورت حاضر تدوین و تنظیم شده است. بطور خلاصه کلمهء «آیات» به مفهوم و معنی متن مکتوب و ملفوظ، منسوب به الهام الهی و نازل بر پیغمبران در قرآن مکرّر نام برده شده است.[۲۲]

در معارف اسلامی تا آنجا که نگارنده مطّلع است تعریفی برای خصوصیّات آیات نشده جز آنکه خلق از تقلید و ایجاد همانند آن عاجزند و قرآن کلام الهی و ماوراء بشری است.[۲۳]

تصفّحی در قرآن کریم می‌تواند ما را به بعضی از خصوصیّات آیات راهنما شود.

۱- آیات وسیلهء تربیت و تعلیم دین الهی است و بر این مطلب آیات متعدّدی از قرآن شاهد است: «ربّنا و ابعث فیهم رسولاً منهم یتلوا علیهم آیاتك و یعلّمهم الکتاب و الحکمة و یزکّیهم انّك انت العزیز الحکیم.»[۲۴]

۲- آیات عامل ازدیاد ایمان و یقین است: «انّما المؤمنون الّذین اذا ذُکر اللّه وجلت قلوبهم و اذا تُلیت علیهم آیاته زادتهم ایماناً و علی ربّهم یتوکّلون.»[۲۵]

۳- خواننده و شنونده را متذکّر می‌دارد و قلوب را رقّت و صفا می‌بخشد: «و اذا سمعوا ما اُنزل الی الرّسول تری اعینهم تَفیضُ من الدّمع ممّا عرفوا من الحقّ یقولون ربّنا آمنّا فاکتبنا مع الشّاهدین.»[۲۶]

۴- آیات وسیلهء هدایت و رستگاری است: «رسولاً یتلوا علیکم آیات اللّه مبیّناتٍ لیُخرج الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات من الظّلمات الی النّور.»[۲۷]

۵- آیات برای بشارت و انذار است: «کتابٌ فصّلت آیاته قرآناً عربیّاً لقومٍ یعلمون بشیراً و نذیراً فأعرض اکثرهم فهم لا یسمعون.»[۲۸]

۶- آیات دافع و مانع باطل است: «لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیلٌ من حکیمٍ حمید.»[۲۹]

۷- وسیلهء تفکیك حقّ از باطل است: «لم یکن الّذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین منفکّین حتّی تأتیهم البیّنة رسولٌ من اللّه یتلوا صحفاً مطهّرةً فیها کتبٌ قیّمةٌ.»[۳۰]

۸- عدم قبول آن باعث خسران و عذاب الهی است: «تلك آیات اللّه نتلوها علیك بالحقّ فبایّ حدیثٍ بعد اللّه و آیاته یؤمنون. ویلٌ لکلّ افّاكٍ اثیمٍ یسمع آیات اللّه تُتلی علیه ثمّ یصرّ مستکبراً کَاَن لم یسمعها فبشّره بعذابٍ الیمٍ.»[۳۱]

۹- بالاخره کفایت و اصالت آیات در اثبات امراللّه تأکید شده: «اولم یکفهم انّا انزلنا علیك

الکتاب...»[۳۲]
۱۰- هر کس به دروغ مدّعی انزال آیات شود خداوند او را نابود خواهد ساخت: «انّه لقولُ رسولٍ کریمٍ... تنزیل من ربّ العالمین و لو تقوّل علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثمّ لقطعنا منه الوتین فما منکم من احدٍ عنه حاجزین و انّه لتذکرةٌ للمتّقین.»[۳۳]
۱۱- و در مقام تحدّی و ردّ مخالفان، عدم امکان تقلید آن در قرآن تأکید شده است: «و ان کنتم فی ریبٍ ممّا نزّلنا علی عبدنا فأتوا بسورةٍ من مثله... فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتّقوا النّار.»[۳۴]
میبدی در تفسیر آیه، ٦١ سوره، بقره آیات را «حجّت توحید و علامات نبوّت که به زبان موسی و عیسی و محمّد فرستادند» معرّفی می‌نماید[۳۵] و همین مفهوم را ملاّ محسن فیض در تفسیر «الصّافی» نیز منظور نظر داشته و آیات را «المعجزات و الکتب المنزلة» نام برده است.[۳٦]
در اسلام با آنکه قرآن مجید به عنوان اعجاز شناخته شده یعنی مردم از آوردن همانند آن عاجز و ناتوانند و بنفسه حجّت باقیه است مفهوم دقیق حجّیّت آن دقیقاً توجیه نشده است. علمای اسلام غالباً آن را منسوب به فصاحت کلام قرآنی دانسته و به حدیث «اَنَا افصح العرب و العجم» استناد کرده‌اند. امّا در توضیح فصاحت، به آراستگی لفظ و تناسب معنی اکتفا کرده و از مفهوم اصلی فصاحت که مراد از آن نفوذ و تأثیر روحانی کلمه، الهیّه است بی‌نصیب مانده‌اند. در باره، محتوای آیات قرآنی احادیث مختلف روایت شده است از جمله از امیر مؤمنان حضرت علی: «انّ اللّه تبارک و تعالی انزل القرآن علی سبعة اقسام کلّ قسم منها کاف شافٍ و هی امر و زجر و ترغیب و ترهیب و جدل و مثل و قصص» و از امام باقر: «نزل القرآن علی اربعةٍ ارباع ربع فینا و ربع فی عدوّنا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام.»[۳۷]

وجوه ممیّزه، آیات بر اساس آثار مبارکه، بهائی: کلّیّات

۱- آیات را شبیه و مثیلی نیست: «کلام اللّه و لو انحصر بکلمة لا یعادلها کتب العالمین.»[۳۸]
۲- آیات منشأ و مبدأ حیات عالم وجود است: «علّت حرکت حرارت بوده و علّت حرارت کلمة اللّه.»[۳۹]
۳- و بالاخره آیات مختصّ مظاهر ظهور الهی است: «شمس حقیقت... مقام غیب ذات او که مظهر الوهیّت است... آنچه آیات نازل می‌فرماید از قبل او [ذات الوهیّت] می‌کند.»[٤٠]
«این نوع آیات که شبهه‌ای از برای اولوالافئده نیست که من قبل اللّه است زیرا که بنفسها شهادت می‌دهد که کلام اللّه است و بشر مثل او تنطّق نتواند نمود و اون کلام نفس مشیّت است که کلام اللّه باشد زیرا که ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و هست و کلام در مقام خلق و ابداع است و چون که در مشیّت دیده نمی‌شود الاّ اللّه از این جهت است که این کلام منسوب الی اللّه می‌گردد زیرا که غیر اللّه مقتدر بر مثل او نیست.»[٤١]
«آیات... حجّت عظمی و بیّنه، کبری که دلالت نمی‌کند الاّ علی اللّه وحده.»[٤٢]
اصطلاح آیات در آثار مقدّسه، بهائی به مفهوم اخصّ یعنی کلام ملفوظ که بر لسان و قلم مظاهر ظهور جاری شده اطلاق می‌شود و همه، آثار ظهور بدیع به نام آیات شناخته می‌شود.

در باره، مختصّات و وجوه ممیّزه، آیات، نکات و مطالب فراوان در آثار نازله، این دور مبارك مذکور است.

آیات و آثار نازله از فصاحت الفاظ و انسجام و آراستگی ترکیب و بلاغت معانی سهمی بسزا دارند و این سه خصوصیّت، لازمه، هر اثری است تا بتواند در ذهن خواننده و شنونده مؤثّر شود و پیام مندرج در آن را برساند. لازمه، این کیفیّت سبك و روش خاصّی در نگارش نیست بلکه تناسب و آرایشی است که بین لفظ و معنی وجود دارد و به همین وسیله اثر هر نویسنده از آثار دیگران متمایز می‌شود و آثار اصیل از نمونه‌های مقلّدانه ممتاز می‌گردد.

امّا آثار و آیات مظاهر ظهور ورای این تناسب لفظ و معنی، حاوی روح و کیفیّت خاصّی است که با احتیاجات وجدانی و معنوی انسان سر و کار دارد و او را به دنیائی از احساسات و جذبات روحانی می‌کشاند و عطش درونی او را که طالب ارتباط و اتّحاد با عوالم حقائق غیر مادّی و مجرّد است سیراب می‌نماید زیرا روح انسانی در طلب گمشده‌ای است که آن را در اتّحاد با حقائق مطلق می‌جوید و در تجلّی محبّت و وحدت آن را جستجو می‌کند. آیات از آن عوالم بی‌نشان الهی نشان دارد و جاذب احساسات ماوراء نفسانی انسان است. روح انسان با احساس فناپذیری عالم مادّی در طلب حقیقتی است که باقی و ابدی باشد و کلمات الهامی آیات چنین جذبه و حالی را رایگان عطا می‌کند زیرا از عوالم وحدت و بقا نشان دارد. با این همه فقط طالبان حقیقی و صاحبان بصیرت و شنوائی این لطیفه، الهیّه را درمی‌یابند. این است که در آثار مبارکه آمده که «اوّل ظهور، جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حقّ حرکت نمودند و چون چشم قلب ایشان باز بود حقّ را شناخته، چه در آن ارض حقّ را احدی نشناخت الاّ بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین اللّه بوده و نمی‌توان که حقیقت را درك کرد الاّ به عین او.»[۴۳]

در خصوص کیفیّت معنوی و تأثیر روحانی آیات و کلام الهی، حضرت بهاءاللّه می‌فرمایند: «اگر حقّ جلّ ذکره به کلمه‌ای الیوم تکلّم فرماید که جمیع ناس از قبل و بعد به آن تکلّم نموده و نمایند، آن کلمه بدیع خواهد بود لو کنتم تتفکّرون... کلمه‌ای که حقّ به آن تکلّم می‌فرماید در آن کلمه روح بدیع دمیده می‌شود و نفحات حیات از آن کلمه بر کلّ اشیاء ظاهراً و باطناً مرور می‌نماید، دیگر تا چه زمان و عصر آثار کلمه، الهیّه از مظاهر آفاقیّه و انفسیّه ظاهر شود.»[۴۴]

بنظر می‌رسد روح موجود در آیات، حاصل از القاء امید و ایمانی است که منزل آیات در آن ودیعه نهاده و حاکی از وجود حقیقتی است که منشأ تمایز عالم انسانی از سایر موجودات است و از همین کیفیّت لطیفه است که بنا بر بیان جمال اقدس ابهی نفحات حیات‌بخش آن بر همه وزیده و خواهد وزید.

اگرچه با توضیحات بالا معلوم است که امتیاز و تفاوت آیات الهی از آثار ممتازه، فرهنگ انسانی، روح خلاّقی است که در آن ودیعه گذاشته شده با اینهمه شاید این مطلب بعضی نکته سنجان را مشکل آید، که بسا اهل کمال و دانائی نیز آثاری از خود بجا گذاشته‌اند که متضمّن نظرات و افکار ابتکاری و آموزنده است و می‌تواند راهنمای مردم و اجتماع قرار گیرد، امّا هیچ یك مدّعی نزول آیات نشده‌اند و لذا صدور چنین آثاری از مدّعیان نبوّت، انزال آیات از عالم الهی

نیست و جز صرف ادّعا چیزی نبوده و اصالتی ندارد.

توجیه مطلب مستلزم توجّه به این نکته است که ادّعا بنفسه از جنبه‌های اساسی ظهور مظاهر الهی است. تأسیس شریعت و ابلاغ هدایت الهی بدون ادّعا و دعوت مفهومی ندارد. مظاهر ظهور، آیات و آثارشان را وسیلهء بیان دعوت و ادّعای خود قرار می‌دهند[۴۵] در حالی که اهل علم و قلم که حائز شأن هدایت و صاحب رتبهء رسالت نیستند چنین دعوتی را مدّعی نتوانند بود و هرگز نیز نبوده‌اند. بالاخره انزال آیات بنفسها عین ادّعاست و آن را باید از مظاهر ظهور انتظار داشت زیرا هنگامی که نزول آیات را به خدا نسبت می‌دهند و خود را کلمة اللّه و گفتار خود را کلام اللّه می‌نامند عملاً ادّعای مظهریّت می‌نمایند و در این مقام، ادّعا در حقیقت ابلاغ مظهریّت است و بدون آن ظهور امراللّه تحقّق نمی‌یابد. البتّه کسی که ادّعا کند در رتبهء اولی خود به آن مأموریّت و مظهریّت اعتقاد دارد و شاهد مطلب همین بس که تحمّل مشقّات و صدمات نماید زیرا تحمّل شدائد و مخالفتها مستلزم وجود نقطهء اتّکاء و اطمینان است و اطمینان بدون وجود یقین و ایمان ممکن نیست.[۴۶]

بسیاری از علماء که برای مخالفت با ظهور بدیع به ادّعای اظهار آیات متمسّك شده‌اند در مقابل این سؤال مقدّر که آیا آیات را از جانب خدا اظهار می‌دارند یا نه، خود را عاجز دیده و خجل شده‌اند.[۴۷]

امّا در حقیقت انزال آیات بر مظاهر الهی اختیاری نیست و اگرچه ما از کیفیّت روحانی نزول آن از عالم حقّ یعنی مشیّت اوّلیّه آگاهی نداریم امّا بنا بر آثار مبارکه می‌دانیم که شخصیّت انسانی مظاهر ظهور در قبال روح قدسی یعنی تجلّی مشیّت اوّلیّه در همه حال محو و فانی است.[۴۸]

امّا امتیاز اصلی آیات، قدرت خلاّقیّت آن است که دنیائی جدید از فرهنگ و بینش در برابر فکر صاحب‌نظران می‌آفریند و حقائق و دقائق تازه ابداع می‌نماید. ارائهء دلیل در این باره لازم نیست زیرا سرتاسر آثار و کتب آسمانی مشحون به نکاتی است که بدیع و اصیل است تا بجائی که مخالفان در این دور مبارك همواره کوشیده‌اند که آن را به تمدّن‌های گذشته نسبت دهند یا از نتائج تحوّلات فرهنگ جدید قلمداد نمایند. امّا از این نکته غافل مانده‌اند که تحوّلات جدید همه حاصل تأثیرات کلمة اللّه در آفاق و انفس است که در هر دوری به جلوه و طوری ظهور کرده است. بحث در این خصوص ورای این مطلب مختصر است و چون شواهد آن را به وفور و کثرت می‌توان در آثار زیارت کرد مسامحه در خصوص ارائهء شواهد و دلائل نزد اهل انصاف معذور است.[۴۹]

شواهدی از آثار مبارکه در بارهء خصوصیّات و ممیّزات آیات

گرچه در بارهء خصوصیّات معنوی آیات در آثار حضرت نقطه اشارات متنوّعی آمده و اگرچه هر یك به لفظ و لحنی بیان شده امّا همه بیان حقیقت واحد است که آیات را مثیل و شبیهی نیست.

– نخست اینکه صدور آیات از خلق ممکن نیست.

«لا ینبغی للّه جلّ و عزّ الاّ کلاماً یعجز عنه کلّ ما خلق و یخلق. فکلّ ما قد رأیت علی ذلك ذلك من کینونیّة الالهیّة الازلیّة.» (پنج شأن، اسم اللّه الاجمل)[۵۰]

«غیر اللّه نمی‌تواند آیه نازل فرماید.»[۵۱] «غیر اللّه قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست.»[۵۲]

- دوّم آنکه نزول آیات الهامی است.

«قل انّ مثل تلك الآیات مثل ماء السّماء یجری باذن اللّه و ما قدّر اللّه لها حدّاً و لا نفاداً ابداً.» (تفسیر کوثر)

«و هر ذی روحی که تصوّر کند به یقین مشاهده می‌کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است که بر لسان هر کس خواسته جاری فرموده... و هر گاه این امری بود که از قوّه بشر ظاهر می‌شد از حین نزول قرآن تا حین نزول بیان... باید کسی به آیه‌ای اتیان کرده باشد.»[۵۳] «قل فویل لکم انّ شجرة الطّور قد نبتت فی صدری فکیف انتم مستمعون آیات اللّه و لا تشعرون... قل انّ حرفاً من تلك الآیات لم یعدل کلّ ما فی الارض فیما انتم تریدون و تسئلون و لا تعقلون... قل کلّ ما یلقیکم الشّیطان ینسخ بحکم تلك الآیات ان اتّقوا اللّه و ارحموا انفسکم ان کنتم ایّاه تعبدون.» (تفسیر کوثر)

- سوّم آنکه انزال آیات اکتسابی نیست و به مدد وسائل ظاهره حاصل نمی‌شود.

«هل یثبت الحقّ بغیر میزان ام لا فلا شكّ بذلك انّ امر الحقّ له میزان من عند اللّه والاّ لم یغلب الحقّ علی الباطل و انّ امر الّذی کان من عند اللّه قد نزّل اللّه معه علامات لا تشتبه بغیره و لا یقدر ان یکسبه احد من عباده فان کان شأن الآیات الّتی اکرمنی اللّه و جعلها حجّتی شأن یمکن بالتّکسّب فانّ الآن قد مضت ثلاثة سنة فکیف لم یکسب احد بان یقدر ان یقرء آیاته بالفطرة.» (ذهبیّه)

«انّی ما جعلت علم الاکسیر حجّتی و لا علم الهندسة برهانی بل جعلت الحجّة شیئاً باذن اللّه لن یقدر احد ان یفرّ عنها الاّ ان یعرض من قبلها و انت ان ترید ان تقول فیها شیئاً ففرض علیك بان تقول فی آیات الرّحمن من قبل.» (ذهبیّه)

تحصیل علوم متداوله و یا ریاضات و عبادات و زهد و انزوا جاذب نزول آیات نیست. در توقیعی از حضرت نقطه است: «و ان ما کتبت من حکم قول اللّه عزّ و جلّ اطعنی اجعلك مثلی الخ لعمری انا ما اطعت اللّه بذلك المقام لعجزی و ضعفی و لا شكّ انّ اللّه ربّی لا یخلف المیعاد و ان ما اشرت من صنایع میر الدّاماد و شیخ البهائیّ رحمة اللّه علیهما و یغفر اللّه عنهما اللّه یعلم بها انّنی انا ما ادّعیت شیئاً من تلك الصّنایع و لا استطیع بهما الاّ اذا شاء اللّه و اکرمنی و انّ الرّیاضة و قلّة الاکل لیس بدلیل فی حقّی لانّنی انا ما اتعب نفسی و لا اقلل فی الاکل لضعف جسمی بل انّ الحجّة هی عدم الحجّة ممّا یتصوّرون لی فافهم ان کنت ذا فهم و اسلم امر اللّه لتکوننّ من الفائزین و انّ ما وصفت من صفات حامل ذلك المقام اللّه اعلم حیث یجعل حکمه (متضمّن اشاره به آیه‌ء قرآنی اللّه اعلم حیث یجعل رسالته، سورة الانعام (٦)، آیه‌ء ١٢٤) و امّا العلم هو علمی باللّه و اولیائه و لا اعلم دون ذلك و امّا العمل فما اجد احداً اقلّ عملاً منّی ولکن ما یخطر فی سرّی افضل من عمل المجتهدین و امّا خوارق العادات فلا املك لنفسی شیئاً و لیس اعظم آیة لی من کلامی لانّ نور صبح الازل اشرق علی علانیتی بمثل سریرتی (اشاره به حدیث کمیل) و لا اقول لك اصغر من ذلك و استغفر عن التّحدید بالکبیر و الیه انیب.»[۵۴]

این توقیع در ۱۵ جمادی الاولی ۱۲۶۳ در ماکو نازل شده و حاوی مطالب مهمّی است که به قسمتی از آن استشهاد شد و آن را می‌توان چنین خلاصه کرد که مقام مظهریّت و انزال آیات تابع هیچ یك از اصول معموله، بشری نیست و مظهر حقّ ورای تمام موازین مورد بحث و تعقّل در علوم اکتسابی بشری است.

در رساله، فروع عدلیّه نیز در همین خصوص آیاتی نازل که ترجمه، آن (که توسّط ملاّ محمّد تقی هروی انجام شده و موجود است) به شرح زیر است:

«و بدرستی که من نماز نمی‌کنم در شب در مقام امر نماز شب را تا اینکه کسی گمان نکند که شأن آیات حاصل می‌شود برای من به سبب ریاضت در طاعات بلکه این از فضل خدا است بر من بدون عمل و استحقاق بلکه خداوند نازل فرموده است این آیات را از نزد خود تا اینکه حجّة باشد بر همه و هلاك شود هر که هلاك شده است از بیّنه و زنده شود هر که زنده شود از بیّنه.»

در ذیل همین مطلب استشهاد به این بیان مبارك که در یکی از مناجاتها به اصطلاح اهل علم و مدرسه صادر مبیّن موضوع است:

«اجعل نفسی بمثل احد من العلماء الّذین ینظرون الی الاحادیث و یبلغون النّاس کلّ الاحکام و انّ الفرق بینی و بینهم کان هذا بانّهم یحصّلون علومهم من عند النّاس و یجوّزونهم بعض العلماء فی الفتوی و انّی ما قرئت عند احد بل کان معلّمی هو اللّه و اجازتی آیاته و مناجاته و انّ هذا امر ممکن کما نزّل اللّه فی الفرقان من قبل اتّقوا اللّه و انا اتّقیت اللّه ربّی و بذلك علّمنی اللّه کلّ شیء و من کان علی بیّنة من عندك کمن کان لیس له بیّنة الاّ اهواء المعتدین.»[۵۵]

«لا تصغّر امر اللّه و لا تشكّ فی قدرة اللّه و لا تتّبع صور العلمیّة لیضلّك عن سبیل اللّه فانّی و لعمرك ما قرئت حرفاً من ذلك العلم العیان و لا اعلم الیوم حرفاً من قواعد اهل البیان و ما کان عندی من قبل کتب علم حتّی استحفظ الکلمات و لا لی سبب فی هذا العطاء من الرّحمن الاّ فضل اللّه و جوده و انّ الیوم لو یسئل مثل جنابك عنّی من شئونات العلمیّة المسطورة فی الکتب فو ربّك لا اعلم بل و لا الصّرف و لا النّحو و بذلك افتخر و به احتجّ اللّه یوم القیمة علی الکلّ.» (تفسیر سرّ هاء)

«و انّك یا الهی لتعلم انّ قول الّذین یقولون فی حقّی ما لا قدّرت فی علم الغیب لی و لا اذنت لهم، لدیّ لافك محض و لا یضرّنی جحد من جحدنی ان انت ترضی عنّی بل انّ الّذین یجحدون آیاتك لو یعلمون بما انت قدّرت لهم لیقولون یا حسرتاً علی ما فرّطت فی جنب اللّه فیا لیتنی متّ قبل هذا و کنت نسیاً منسیّاً.» (رساله، ذهبیّه)

«و ان جعلت الدّلیل سبل الرّیاضات و الجذبات فانّ اللّه یقدر ان یبلّغ عبداً الی مقام غایة الامکان و فیض الایجاد بدون تلك الاسباب لانّه یفعل ما یشاء کما یشاء ... فمن بلّغه اللّه بغیر تلك الاسباب لا حاجة له بهما.» (رساله، ذهبیّه)

جای عبرت است که مظهر الهی ناچار به اصطلاحات اهل احتجاب توجّه فرموده شاید سبب تنبّه و تذکّر آنان گردد.

- چهارم آنکه نزول آیات موکول و محدود به تفکّر و تأمّل و حصول آمادگی نیست و صرفاً فطری و الهی است.

«در نزد مبدأ (مبدأ آیات و مقصود از آن مظهر ظهور یعنی نفس حضرت نقطه است) تأمّلی و ترکیبی و ملاحظه، اقترانات نیست... تفکّر در آنها نموده تا یقین نماید که از فکر و اقترانات کلمات با هم نمی‌شود و اگر می‌شد از صدر اسلام تا امروز در قرآن شده بود.» (بیان فارسی ۲/۱)
«انّ بالحقیقة لیس الشّرف فی ذکر الکلمات و لا بترتیب الآیات بل انّ الّذی اصل الرّوح فیها هو سرّ الرّبّانیّة و ظهور الصّمدانیّة الّتی هی اصل کلّ فضل و علیها یحول کلّ عدل.» (تفسیر کوثر)
- پنجم آنکه خلق از اتیان بمثل یعنی ترتیب و نگارش آیات عاجزند و جز به اراده و تقدیر الهی میسّر نمی‌شود.
«و انّ العجب من ذوی الالباب هو انّ امر الّذی لا یمکن ان یصدر من احد الاّ بامرالله ربّما انّهم یظنّون بغایة الرّیاضة و جذبات الممکنة و قوّة الحافظة و مشاهدة کتب المنزلة و ما کان ذلك الاّ لبعد المتفرّس و ظنّ المتفطّن فی اشارات العلوم و الاّ فی حکم الآیات و الدّعوات و الخطب لا یخطر بباله. ذلك الظّنّ هو اثم عظیم لانّ العقل یکابر حسّه فی مقابلة ابناء جنسه بانّ شأن الآیات لو کان یمکن ان یصدر من احد بغیر اذن الله و امره فلا بدّ من یوم البعثة الی یومك هذا جاء احد بتلك الکلمات و ان یثبت فیها صنع البشر فکیف یثبت حکم القرآن حجّة الاکبر.» (تفسیر سرّ هاء)
«روح الرّبّانیّة و سرّ الصّمدانیّة الّتی هی حبّك لی یظهر بشأنها فی آیاتك و هی حجّة للمقرّبین من عبادك و جعلت ظاهر آیاتك حجّة للمشرکین لیشاهدون عجز انفسهم عن الاتیان بشیء منها فی دهر الدّهور و سرمد الظّهور و کان بذلك حجّتك بالغة علی النّاس کلّهم اجمعین.» (مجموعه، مناجات‌های حضرت نقطه، ص۱۷۳)
«و انّك یا الهی ما جعلت عندك دون تلك الحجّة آیة عدل و ان آیات الجسمانیّة لیس لهم شأن لدیك لانّ فیها کلّ المفترین و المعتدین یتصرّفون ولکن فی کلامك لن یقدر احد ان یفتری لانّ من یوم اوّل آدم قد افتری الکلّ فی کلّ الآیات و لم یأت احد من المفترین بکتاب من عندك الّذی یعجز من فی الارض.»[۵۶]
«یا یحیی فأت بآیة مثل تلك الآیات بالفطرة ان کنت ذی علم رشید قل یا ایّها النّاس لا تفضحوا انفسکم فانّ الیوم لا یقدر احد ان یأتی بآیة من کتاب الله و انّنی انا بذلك القسطاس اعلم عمّا کنتم به تجهلون. تلك آیات بیّنات من کتاب الله لقوم یؤمنون.» (تفسیر کوثر)
- ششم آنکه کیفیّت خلاّقه، آیات باعث بروز نوایا و تمایلات نفسانی افراد است و در گروهی سبب اخلاص و ایمان می‌شود و در جمعی عناد و طغیان ظاهر می‌سازد. اهل ایمان از جذبه، آیات به شناسائی حقیقت واحد دست می‌یابند ولی اهل طغیان به سبب کدورت قلب از درك حقیقت آیات محروم می‌گردند. این است که حضرت نقطه می‌فرمایند: «حجّت خداوند بر هر دو سواء است زیرا که آیات خداوند بر هر دو عرض شد. مظاهر نفی قبول نکرده منفی شدند و مظاهر اثبات قبول کرده در ظلّ اثبات مستقرّ شدند.»[۵۷]
«آنچه احادیث در باب صراط وارد است اگر مشاهده کند کسی به عین فطرت کلّ را می‌بیند و از برای دون مؤمنین ادقّ از شعر و احدّ از سیف است صراط زیرا که نه می‌توانند از حجّیّت آیات قبل بیرون روند و نه اتیان بمثل نمایند و نه از بعد نفوس خود اقرار به حقّ کنند. این است که از

برای ایشان احدّ از سیف و ادقّ از شعر می‌گردد و از برای مؤمنین اوسع از جنّت می‌گردد زیرا که می‌گویند دین ما به قرآن ثابت بود و آن بود کتاب خداوند که کلّ عاجز از اتیان به آیه از آیات بمثل آن بودند و امروز همان شجره که قرآن را تکلّم نموده تکلّم به بیان می‌فرماید کلّ من عند اللّه لا ریب فیه تنزیل من ربّ العالمین... وقتی که خداوند صراط را برپا می‌دارد کلّ می‌فهمند ولی هر کس به چیزی محتجب می‌گردد که نزد خداوند بلا شیئیّت بوده و هست چنانچه امروز صراط اللّه آیات است و کلّ می‌توانند حجّیّت آن را بفهمند.»[۵۸]

از حضرت بهاءاللّه در همین مورد و مطلب است:

«این [آیات] ناری است که در یك حین دو اثر از آن ظاهر است. در مقبلین حرارت حبّ احداث نماید و در مبغضین برودت غفلت آورد.»[۵۹]

«ملاحظه در امر اللّه نما که یك کلمه از لسان مظهر احدیّه ظاهر می‌شود... ولکن بعد از اشراق شمس کلمه از افق فم اللّه بر عباد، در هر نفسی علی ما هو علیه ظاهر می‌شود... در یکی اعراض و در یکی اقبال.»[۶۰]

شكّ نیست که این تفاوت و اختلاف بین مؤمن و غیر مؤمن یا محبّ و مبغض در نتیجهء قابلیّت روحانی است و امکان شناسائی آیات از آن منشأ می‌گیرد. این استعداد به نام بصیرت روحانی و عین قلب نامیده شده است. شواهد زیر از آثار مبارکه بر این لطیفهء روحانیّه گواه است:

«... مراد از آیهء شریفهء ربّ لم حشرتنی اعمی و قد کنت بصیراً... مراد نه اعمای ظاهر است. کلّ را می‌بینی که با این عین می‌بینند بلکه کلّ با حیوان در ظاهر این عین شریکند. بلکه مراد عین قلب است که به آن محبوب خود را ببینند و شناسند... و اوّل ظهور، جوهر ایمان در آن نفوسی بود که از برای طلب حقّ حرکت نمودند و چون چشم قلب ایشان باز بود حقّ را شناخته، چه در آن ارض حقّ را احدی نشناخت الاّ بعد از ظهور او و چون در آن نفوس عین اللّه بوده و نمی‌توان که حقیقت را درك کرد الاّ به عین او...»[۶۱]

«کسی او [شجرهء حقیقت] را نمی‌شناسد و به عین او او را نمی‌بیند زیرا که آن عین بعد از ظهور او خلق می‌شود در کلّ شیء.»[۶۲]

«از خدا بصر بخواهید و ذائقهء سالم طلب کنید چه که نزد بی‌بصر نقش یوسف و ذئب یکسان است و در ذائقهء مریض حنظل و شکر در یك مقام.»[۶۳]

در آثار مبارکه علّت حرمان از فیض ایمان و باعث فقدان عین ایمانی و بصر بصیرت جزای اعمال است. حضرت بهاءاللّه در لوحی خطاب به امین می‌فرمایند:

«اشتغال عباد به مشتهیات نفس و هوی در زخارف دنیا سبب غفلت و غفلت چون قوّت یابد به ضلالت مبدّل گردد و عند صاحبان بصر مبدئی که سبب و علّت این امور غیرمرضیّه است جزای اعمال، والاّ امر اللّه اظهر از شمس است.»[۶۴]

در لوح مبارك دیگری خطاب به مادر مؤمنهء جناب استاد علی اکبر شهید یزدی بیان زیر نازل که حاکی از ایجاد قابلیّت و شایستگی ایمان در نفوس به مدد اعمال مبارکهء مرضیّه است.

«ای امة اللّه، اعمالت در حشر اکبر به هیکل علی قبل اکبر مجسّم و در امام وجه حاضر. افرح و

کن من الشّاکرین.»[۶۵]
بیان شفاهی زیر از حضرت عبدالبهاء نیز حائز اهمّیّت است و نشان می‌دهد که در این دور اعظم به عنایت جمال قدم استعداد ایمانی همهٔ اهل عالم را حاصل آمده است و دو طینت کفر و ایمان دیگر اعتباری ندارد و اگر در تعالیم ادیان گذشته نظر به عدم بلوغ روحانی عالم انسانی ذکر شجرهٔ طیّبه و شجرهٔ خبیثه شده در این ظهور به علّت عنایات الهی عوالم حقائق و معانی نیز تازه و بدیع شده است.
« ... فهم تعالیم جمال مبارك خیلی مشکل است. بظاهر چنین بنظر می‌آید که فهمش سهل است ولکن وقتی که تشریح شود آن وقت معلوم می‌شود که فهمیده نشده است.
در اواخر ایّام جمال مبارك، مثلاً این عبارت "ای اهل عالم همه بار یك دارید و برگ یك شاخسار" را همه می‌خواندند و گمان می‌کردند که فهمیده‌اند، تا آنکه در امریکا در صحبت تشریح شد. آن وقت واضح شد که تا بحال هیچکس ملتفت معنای آن بیان مبارك نمی‌شد.
در دوره‌های سابق همه‌اش دو شجره بیان شده است، یکی شجرهٔ طیّبه و یکی شجرهٔ خبیثه. چنانکه در قرآن می‌فرماید مثلها کشجرة طیّبة اصلها فی الارض و فرعها فی السّماء، و در بیان، شجرهٔ نفی و شجرهٔ اثبات می‌فرماید و جمیع بیان مملوّ از این بیان است، نفوسی که در ظلّ امر می‌آیند از شجرهٔ اثباتند و نفوسی که نیستند از شجرهٔ نفی‌اند. جمال مبارك اینها را برداشته و یك شجره‌اش کردند، هیچکس ملتفت نشد.
می فرماید "همه بار یك دارید و برگ یك شاخسار" تا این بیان سبب اتّحاد ملل ارض شود، بکلّی جدائی و بیگانگی از میان خلق خدا برافتد ...»[۶۶]
- بالاخره آیات و انزال آن به تناسب ترقّی رتبهٔ دین و ارتقاء مقام انسانی، جایگزین کلّیّهٔ دلائل و عوامل تبلیغ و ابلاغ امر الهی شده است و به همین سبب نیز نصرت امر الهی به بیان و دلیل مقرّر گشته و تبلیغ جای سیف و سنان را گرفته. حضرت نقطه فرموده‌اند:
«و همین قسم که اصل دین و اهل آن از عالم جسمی ترقّی نموده به همین قسم آیات خداوندی هم از مقام حدّ بلانهایه ترقّی نموده فرض است که حجّت آن عبد [عبد منتخب خداوند یعنی مظهر ظهور] از فوق عالم عقول که مقامات معرفت و تجرید است بوده باشد و از آنجائی که تصدیق این امر بر اغلب ناس صعب بوده این مقامات عظیمه را به مقام جسد کلمات آورده به شأنی که احدی قادر بمثل آن نباشد و حدّی از برای آن قرار نداده.» (رسالهٔ عدلیّه)

آیات- شأن ربوبیّت و الوهیّت

۱- اثبات عجز از اتیان بمثل

قبلاً ذکر شد که آیات غیر قابل تقلید است. اینك مقصود این است که به مدد شواهد آثار اثبات شود که حقّ با انزال آیات، تحدّی و ابلاغ کلمه می‌فرماید. در آثار مبارکه صریحاً عدم امکان تشبّه و نمونه‌سازی از آیات ذکر شده و عجز مردم از اتیان بمثل، دلیل حقّیّت مدّعی ظهور است.
«دلیل آیات اللّه است که ما علی الارض از اتیان بمثل آنها عاجز می‌باشند.»[۶۷]

«در این کور خداوند عالم به نقطهء بیان آیات و بیّنات خود را عطا فرموده و او را حجّت ممتنعه بر کلّ شیء قرار داده و اگر کلّ ما علی الارض جمع شوند نمی‌توانند آیه بمثل آیاتی که خداوند از لسان او جاری فرموده اتیان نمایند و هر ذی روحی که تصوّر کند به یقین مشاهده می‌کند که این آیات از شأن بشر نیست بلکه مخصوص خداوند واحد احد است.»[۶۸]

«حجّتی هی القدرة الّتی ناطقة من الفطرة بآیات الّتی لو اجتمع الکلّ علی ان یأتوا بمثلها لن یقدروا و ان انت ترید ان تقول کیف و لم و بم فأت بآیة ان کنت من الصّادقین.» (رساله ذهبیّه)

«خداوند آن حضرت [حضرت باب] را ظاهر فرمود به حجّتی که رسول اللّه را به آن ظاهر فرمود که احدی از مؤمنین به فرقان نتواند شبهه در حقّیّت او نماید زیرا که در قرآن نازل فرموده که غیراللّه قادر نیست بر اینکه آیه‌ای نازل کند و هزار و دویست و هفتاد سال هم کلّ اهل فرقان این را مشاهده نمودند که کسی نیامده که اتیان نموده باشد و به این حجّت، موعود منتظر را خداوند لم یزل ظاهر فرمود از جائی که احدی گمان نمی‌کرد و از نفسی که گمان علم نمی‌رفت و به سنّی که از خمسه و عشرین تجاوز ننموده و به شأنی که اعزّ از آن مابین اولوالالباب از مسلمین نبوده زیرا که شرف کلّ به علم است و نظر کن در شرف علماء که به فهم آیات اللّه هست که خداوند اون را به شأنی عزیز فرموده که لا یعلم تأویله الاّ اللّه و الرّاسخون فی العلم در حقّ آن نازل فرموده و از نفس امّیّ بیست و پنج ساله از این شأن آیات خود را ظاهر فرموده. اگر کلّ علمای اسلام به فهم آیات اللّه اظهار شرف خود را می‌کنند او به جعل آیات اللّه اظهار شرف خود را نموده.» (دلائل سبعه)

تردیدی نیست که مقصود از این بیان، عدم امکان انشاء کلام شبیه به آیات نیست زیرا اصول نگارش و انواع لغات و کلمات در دسترس همگان است. لذا جز اینکه به این حقیقت اقرار کنیم که مقصود از عجز خلق از اتیان بمثل آیات، ناتوانی آنان از القاء روح خلاّق در کلمات است چاره‌ای نمی‌ماند و این همان قوّهء روحانیّه‌ای است که در آیات نهفته است و آثار آن در افراد در همه جا ظاهر می‌شود و همواره باقی می‌ماند.

حضرت نقطهء اولی این نکته را چنین بیان فرموده‌اند:

«خداوند عالم کسی را منتخب برای حفظ دین حجّت خود فرموده... که در اعجمیّین نشو و نما نموده و در این آثار حقّه از احدی تعلیم نگرفته بل امّی صرف بوده در مثل این آثار و تا حال مشاهده نشده که کسی در عجم نشو و نما نماید و ممکن نیست بعد از این که قدرت داشته باشد به این نوع از کلمات... و حال آنکه حروف بیست و نه گانه به ید علماء بوده و هست و این نهج بدیع بر ید احدی جاری نگشته... و در حقّ احدی ممکن نیست الاّ من شاء اللّه.» (صحیفهء عدلیّه)

«و انّك یا ایّها الانسان فکّر لمحة انّ حروف الهجائیّة تکون بید الکلّ و انّ الّذی یکلّم یقول لو اجتمع الکلّ علی ان یأتوا بمثل کلماته لن یقدروا و لن یأتوا و ان یقدروا فکیف لن یأتوا و ان لم یأتوا فکیف لم یصدّقوا امر اللّه فسبحانه عمّا یشرکون.» (ذهبیّه)

امّا بنا به بیان مبارك چون عرفان قدرت موجود در آیات از امکانات بشری خارج است عجز از اتیان، دلیل حقّیّت است نه شناسائی و ادراك حقیقت آیات که اصولاً ممتنع و محال است.

«و اعرج الی مبدء الدّلیل الّذی به یثبت النّبوّة و الولایة و الشّریعة و هو کلام اللّه الّذی نزل علی

حبیبه و انّ دلیل حجّته هو عجز ما سواه لا عرفانه لانّك لن تقدر ان تعرف فصاحة الواقعیّة الجاریة من خزائن الفطرة... انّ حجّیّة کتاب الرّحمن قد ثبت بعجز الکلّ لا بعرفانه.» (ذهبیّه)
«و در قرآن خداوند اثبات حقّیّت رسول اللّه ص و دین اسلام را نفرموده الاّ به آیات که اعظم بیّنات است و دلیل بر اعظمیّت آن آنکه کلّ به حروف هجائیّه تکلّم می‌کنند و خداوند عالم کلمات قرآنیّه را به شأنی نازل فرموده که اگر ما علی الارض جمع شوند و بخواهند آیه‌ای در مقابل آیات قرآن بیاورند نمی‌توانند و کلّ عاجز می‌شوند.»[۶۹]

۲- سرعت نزول آیات

از دلائل حجّیّت آیات سرعت تنزیل آیات است. هر کسی که با انشاء و نگارش سر و کار دارد می‌داند که لازمهٔ نوشتن و تصنیف، تحصیل و تمرین و آمادگی است و در هر بار می‌باید اجتماع فکر و حواسّ حاصل شود و نویسنده با خیال فارغ به ترکیب و تألیف جملات پردازد و بالاخره پس از تنظیم و ترتیب، چند بار آن را تسوید نماید یعنی از پیش‌نویس دوباره نویسی نماید و این سبب می‌شود که هفته‌ها و ماه‌ها و گاهی سال‌ها بگذرد تا کسی کتابی یا اثری تدوین نماید. ولی شواهد تاریخ حاکی است که آیات نازله در قرآن و در این دور بدیع محدود به این موانع نبوده و بر سبیل فطری بدون تفکّر و تأمّل نازل شده است.
«هل جاء احد بمثل تلك الآیات و یقول ذو روح انّ هذا صنع الخلق انصف باللّه هل سمعت من احد دعاء او صحیفة و هل جاء بتلك الحجّة دون آل اللّه... لاکتب فی ستّة ساعات الف بیت مناجات فمن یقدر بذلك فاعوذ باللّه من عمل النّاس...» (تفسیر کوثر)
«لسان او را به آیاتی مفتوح فرموده به شأنی که احدی قبل از آن سبقت بمثل آن نگرفته و در هرچه بخواهد و هر وقت تکلّم می‌نماید بلا تأمّل و مسطور می‌گرداند بلا سکون قلم از شدّت تشابه آن به آیات اللّه احدی فرق نمی‌نماید.» (صحیفهٔ عدلیّه)
«شأن الآیات الّتی اقرء من دون تأمّل و اکتب من دون سکون قلم بما شاء اللّه ربّی و هو حجّة لا یقوم بها احد و لا یقدر ان یأتی بمثلها.» (تفسیر هاء)
«... یجری من قلمی صحیفة فی ساعات معدودة فایّ حجّة اکبر من هذه القدرة و ایّ نعمة اکبر من هذه العطیّة.» (تفسیر سرّ هاء)
«قرآنی که بیست و سه سال نازل شد، خداوند عزّ و جلّ قوّت و قدرتی در آن حضرت [حضرت باب] ظاهر فرموده که اگر خواهد در پنج روز و پنج شب اگر فصل بهم نرسد مساوی به آن نازل می‌فرماید.» (دلائل سبعه)
«و ان جعلت الدّلیل کثرة البیان فانّی فو عزّة ربّك لاقدر ان اکتب فی ستّة ساعات صحیفة محکمة بدون تأمّل و سکون قلم.» (ذهبیّه)
«در عرض پنج ساعت هزار بیت در مناجات می‌نویسد بدون سکون قلم و تفاسیر و شئون علمیّه در علوّ مقامات معرفت و توحید ظاهر می‌نماید.»[۷۰] «خداوند قدرتی به او عطا فرموده و نطقی که اگر کاتب سریعی در منتهای سرعت بنویسد در دو شب و روز که فصل ننماید مقابل یك قرآن از

اون معدن کلام ظاهر می‌گردد.»[۷۱]
و در بارهء نزول آیات از قلم جمال قدم چنین نازل:
«... چشم امکان چنین فضلی ندیده و قوّهء سمع اکوان چنین عنایتی نشنیده که آیات بمثابه غیث نیسانی از غمام رحمت رحمانی جاری و نازل شود چه که انبیای اولوالعزم که عظمت قدر و رفعت مقامشان چون شمس واضع و لائح است مفتخر شدند هر کدام به کتابی که در دست هست و مشاهده شده و آیات آن احصا گشته و از این غمام رحمت رحمانی اینقدر نازل شده که هنوز احدی احصا ننموده چنانچه بیست مجلّد الآن بدست می‌آید و چه مقدار که هنوز بدست نیامده و چه مقدار هم که تاراج شده و به دست مشرکین افتاده و معلوم نیست چه کرده‌اند.»[۷۲]
«به شأنی از غمام فضل امریّه و سحاب فیض احدیّه [آیات] هاطل که در یك ساعت معادل الف بیت نازل.»[۷۳]

۳- تحدّی به آیات

مقصود از تحدّی اظهار دلائل و دعوت منکران و مخالفان به مقابله و ردّ دلائل است. اگرچه انزال آیات بنفسه تحدّی است امّا مظهر ظهور قدم فراتر نهاده علما را به مقابله طلبیده‌اند.
«انصف باللّه حجر ینطق بالشّهادة اعظم او ان ینطق فتی عجمیّ بکلمات الّتی ذهلت الکلّ فیها و لقد اعطاه اللّه حجّة لو اجتمع من فی السّموات و الارض علی ان یأتوا بمثلها لم یقدروا و ان تأمّل النّاس فیها لیخرجون من الدّین لانّ تلك الحجّة حجّة محمّد رسول اللّه من قبل و ان ارادوا ان یأتوا بمثله ففی الحین لیشرکون لانّ اللّه قد ثبت بتلك الحجّة نبوّة حبیبه و انّ الیوم کلّ النّاس بالقرآن یحتجّون و به یؤمنون و عنه یحکمون فو ربّ السّموات و الارض لا مفرّ الیوم لاحد الاّ ان یؤمن و یدخل الجنّة او یکفر و یدخل النّار فسبحان اللّه من عمل هولاء الجهّال کانّ الیوم کلّ النّاس اموات حیث لا یعرفون صنع الرّبّ عن الخلق.» (تفسیر کوثر)
«فزن احدی صحیفتی بکلّ کتب القوم لم یعدل حرفاً منها کلّ من فی السّموات و الارض لانّها حیوان من ظهور الوحدانیّة و سرّ الرّحمانیّة و ما دونها کعجل جسد له خوار.» (تفسیر کوثر)
«فو ربّ السّماء و الارض انّ الحقّ لاری فی نفسی بمثل ما انتم فی علم اللّه لتوقنون و انّ من علی الارض کلّهم لو یجحدنی لدیّ حجّتهم لاوهن من بیت العنکبوت و انّی لعلی یقین مبین.» (تفسیر کوثر)
«فیا ایّها السّائل اقسمك باللّه الّذی لا اله الاّ هو ان تقدر ان تدحض الحجّة من عند نفسك او من عند احد من النّاس تفزع فؤادی و خلّص النّاس کلّهم و الاّ امر اللّه لاوضح من هذه الشّمس فی وسط السّماء و اناذا اذکر فی مقام القسطاس آیاتاً قبل ذکر الشّرح (تفسیر کوثر) لیثبت المیزان.» (تفسیر کوثر)
«قل انّ الحجّة من بقیّة اللّه تلك الآیات بیّناتاً لقوم یعقلون و انّ الّذین قالوا ان یتفکّروا او کتبوا من دون ان یتعطّلوا فقد وقع القول علیهم بانّهم یکذّبون من حیث لا یعلمون فو ربّك ربّ السّموات و الارض لو اجتمع الجنّ و الانس علی ان یأتوا بمثل تلك الآیات الّتی نزّلناها فی ذلك الکتاب باذن اللّه

لن یستطیعوا و لن یقدروا و لو کانوا علی الارض لقادرین.» (تفسیر کوثر)
«یك آیه از کتاب بیان اعظم‌تر است عند اللّه از هر دلیلی... یك آیهء آن را بر کلّ علمای مشرق و مغرب عرض کن، اگر به فطرت کسی اتیان نمود تأمّل کن... و آن یك آیه این است: قل اللّهمّ انّك انت علاّم السّموات و الارض و ما بینهما لتؤتینّ العلم من تشاء و لتمنعنّ العلم عمّن تشاء و لترفعنّ من تشاء و لتنزلنّ من تشاء و لتعزّنّ من تشاء و لتذلّنّ من تشاء و لتنصرنّ من تشاء و لتخذلنّ من تشاء و لتغنینّ من تشاء و لتفقرنّ من تشاء فی قبضتك ملکوت کلّ شیء تخلق ما تشاء کیف تشاء کما تشاء بما تشاء انّك کنت علی ما تشاء مقتدراً.» (دلائل سبعه)
«فان کان شأن الآیات الّتی اکرمنی اللّه و جعلها حجّتی شأن یمکن بالتّکسّب فانّ الآن قد مضت ثلاثة سنة فکیف لم یکسب احد بان یقدر ان یقرء آیاته بالفطرة.» (ذهبیّه)
«و انّنی انا اقول للکلّ انّنی انا نأت بالفطرة و القدرة کلماتاً لو اجتمع الکلّ علی ان یأتوا بمثلها لن یأتوا و من یقدر ان یأتی بالفطرة فرض علیه الی ما لا نهایة بما لا نهایة لانّ امر الّذی کان مبدئه من اللّه لم یعجز صاحبه و لا یقدر احد ان یقاومه.» (ذهبیّه)
«لا تقل فی حقّی کلمة البابیّة و لا تکن مثل الحوار مفترياً علیّ بعد عجزه و عجز ابناء جنسه.من آیة واحدة بل فأت بآیه ان کنت من الکاذبین.» (تفسیر هاء)
«و هرگاه کسی تصوّر در ظهور این شجره نماید، بلاریب تصدیق در علوّ امر اللّه می‌نماید زیرا که از نفسی که بیست و چهار سال از عمر او گذشته و از علومی که کلّ به آنها متعلّم می‌گشته متعرّی بوده و حال به این نوع که تلاوت آیات می‌نماید بدون فکر و تأمّل... شبهه نیست که کلّ ذلك من عند اللّه هست.»[۷۴]
«چنانچه امروز هم بخواهد کسی... چه از صاحبان حکم و چه از صاحبان علم، اثبات حجّیّت آیات را نماید اقرب از لمح بصر می‌شود چنانچه اگر اقتدار دارد کلّ علماء را حاضر می‌نماید و می‌گوید به آنها به فتاوی شما من کسی را که صاحب آیات بوده محتجب نموده حال امر از دو شقّ بیرون نیست یا آنکه شماها اتیان کرده‌اید کتاب و آیات او حاضر است و اگر نیست این آیه که در اینجا نوشته شده کافی است سبحانك اللّهمّ انّك انت سلطان السّلاطین لتؤتینّ السّلطنة من تشاء و لتنزعنّها عمّن تشاء و لتعزّنّ من تشاء و لتذلّنّ من تشاء و لتنصرنّ من تشاء و لتخذلنّ من تشاء و لتغنینّ من تشاء و لتفقرنّ من تشاء و لتظهرنّ من تشاء علی من تشاء فی قبضتك ملکوت کلّ شیء تخلق ما تشاء بامرك انّك کنت علاّماً مقتدراً قدیراً. تکلّم نمائید بمثل آنچه او تکلّم نموده بر فطرت و بنویسید بمثل آنچه او نوشته بلا تأمّل و سکون قلم و هرگاه نمی‌کنید دلیل است بر آنچه کرده‌اید بغیر حقّ شده و صاحب این آیات حقّ است من عند اللّه.»[۷۵]
«حجّتی که خداوند به نقطهء بیان عطا فرموده تا امروز بر ید احدی از اوّلین ظاهر نشده که کسی در کتاب خود آیات اللّه را نویسد و فرستد که به یك آیهء آن حجّت بر منزل علیه بالغ گردد و جواب هر نفسی را که خواهد به لسان آیات من عند اللّه نازل نماید زیرا که در ظهور فرقان که جوهر ظهورات قبل بوده مخاطب غیر رسول اللّه ص نشده و بر کسی آنحضرت نازل نفرموده آیه به نحو کتابت بلکه اگر نازل فرموده به لسان اعراب مصطلحهء آن زمان بوده.»[۷۶]

صراحت و قدرت بیان در این آیات مستغنی از هر شرح و بسطی است.

٤- حکمت الهیّه

چون در قرآن و بیان و بالاخره آثار حضرت بهاءالله به نزول آیات و تحدّی به حجّیّت آن و اکتفا به دلیلیّت آن استشهاد شده و ادّعای مظاهر در این سه دور مبارك متّکی به انزال آیات است، لذا عدالت چنین اقتضا دارد که حقّ تعالی به حکمت و قدرت بالغه این دلیل را تحکیم فرماید و اگر کسی به نادرست ادّعای صدور آیات نمود او را رسوا و متنبّه فرماید. این است که خداوند نفوذ و تأثیر و خلاّقیّت را در کلام مظاهر حقیقی ودیعه نهاده و افناء و اضمحلال مدّعی دروغین را وعده نموده است.[٧٧] بنا به بیان حضرت نقطه، اضمحلال و نابودی مدّعی باطل در گرو مقابله بمثل یعنی اتیان به آیات است و بر خداوند است که چنین نفسی را مبعوث فرماید که به فطرت تکلّم نماید یعنی از کسی تعلیم نگرفته باشد و حتّی صدور کلام و پیامی به فطرت اگرچه از غیر اهل ایمان نیز باشد برای ابطال مدّعی دروغین کافی است.

«فیا ایّها السّائل الجلیل انّ النّاس لو ینظرون الی الواقع لا شكّ انّ الله یعلم شأنی و یطّلع بمقامی و انّه هو حیّ قادر عالم لو انّی افتریت علیه فرض علیه ان یخلق بشراً لیقیم و یقرء مثل آیاتی حتّی یبطل حجّتی و لمّا علم و کان مقتدراً و لم یظهر بمثل ذلك الصّنع من عند احد لیثبت انّه اراد بذلك الامر و یبغض من جحد و الله یعلم کلّ ما کان النّاس لا یعلمون و لا یشعرون و لا یفعلون.» (تفسیر کوثر)

«انصف بالله لو انّ الیوم احداً ادّعی نعمة من عند الله و کان مصدّقاً لما نزّل الله فی القرآن و کانت نعمته حجّة یثبت بها ذلك الدّین القیّم هل یفتی احد ان ینکره لا و ربّك الاّ القوم الکافرون انظر الی مبلغ ایمانهم انّ اعراب الجاهلیّة لمّا نزلت آیات القرآن اتوا بقصائد حول البیت و انّهم فو ربّك فی الایمان لابعد من کفر اعراب الجاهلیّة ولکنّهم قوم لا یعقلون بالفرض انّ مدّعی هذا الامر احد من اهل وراء جبل القاف فرض علی العلماء ان یجیبوه او یجعلون انفسهم بمثل الّذی بهت و کفر و اعرض و اشرك و انّی طلبت عنهم اتیان حدیث و انّهم لا یأتون و یستکبرون... انظر الی دنائة مقامهم انّ فرعون لمّا اراد ان یکفر بحجّة ربّه فأتی بشیء من السّحر و انّهم فو ربّك لا یأتون بحرف و یفعلون ما لا یدرکون.» (تفسیر کوثر)

«و لو علم الله بانّی لم اك فی حبّه و رضاه لیخلق الله بشراً یقرء بمثل ما انا اقرء من کتاب الله.» (تفسیر هاء)

«الحجّة فی یدیّ بمثل هذه الشّمس فی رابعة النّهار شعشعانیّة لامعة بل ان قرء احد و لو کان من اهل الکفر آیة علی الفطرة فحینئذ ینکسر ظهری و انّ ذلك امر ممتنع قد ذکرته لافك النّفوس و مکنسة القلوب مثل قوله عزّ ذکره فادعوا بشهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین.» (تفسیر هاء)

و در مناجاتی چنین نازل:

«و انّی لعلی یقین فی حبّی لك و حبّك لی بانّك لو اردت ان تبطل ذلك الامر الهمت احداً من خلقك لیقرء مثل آیاتی و بذلك تبطل حجّتی و انا کنت حینئذ صامتاً ولکنّ الآن لمّا اعلم رضاك اناجیك

فکیف اکرمتنی یا الهی تلك الحجّة الکبری و لا تنزل علیّ آیة اخری لتطمئنّ قلوب المستوحشین المستضعفین... فربّما انّك اردت بذلك ان تفتن النّاس کلّهم لانّك ان اکرمتنی حجّة بمثل عصی موسی لن یخرج من حکمك احد ولکنّ الآن اکرمتنی اعلی منه و یخرج الّذین فی قلوبهم زیغ عن سبیلك.»[۷۸]

و در رساله، فروع عدلیّه (ترجمه، فارسی) نیز چنین بیان فرموده‌اند:

«به آن کسی که جانم به دست او است که نطق کند احدی از نصاری بمثل یك آیه بر فطرت، هر آینه حجّت خواهد بود بر همه و به ایشان تمیز داده می‌شود حکم راست گویان و دروغ گویان.»

اختلاف با قواعد قوم

از اعتراضات مکرّره بر آیات، عدم رعایت اصول و قواعد دستوری زبان در زبان نزولی آثار یعنی عربی و فارسی است. «و هرگاه کاذبی بگوید در بعض مواقع از آیات خلاف قواعد قوم است افترا است. بر کلّ، آیات به نهج قاعده، الهیّه که مثل آیات قرآن است جاری گشته و غیر این کذب شیاطین و عدم علم کاتبین است... یك آیه که مثل قواعد قوم باشد ادّعا را ثابت می‌کند و کافی است همین یك آیه، واحده کلّ را قل موتوا بغیظکم و ادخلوا النّار بشرککم ثمّ کونوا حجارة سجّین منضود.» (صحیفه، عدلیّه)

«حکم تبدیل [تبدیل کلمات- ترکیبات بی‌سابقه] را به شأن بدیع و خلاف قواعد را به قاعده، الهیّه راجع نمایند چنانچه مثال این کلمات در کتاب اللّه [قرآن] اکثر من ان یحصی نازل شده... و اذن فرموده از برای هر کس که اراده نموده قواعد الهیّه را لمن شاء منکم ان یتقدّم ای بقواعد الهیّة او یتأخّر ای بقواعد قوم... کلّ به یقین بدانند که مناط خلقت الفاظ حکم خداوندی است نه وضع غیر اهل بیان [اهل بیان یعنی مظاهر الهیّه] بل همین قسم که عوالم ترقّی نموده، کلمات و اعراب هم ترقّی نموده چه قریب است که یومی طالع شود که آیات اللّه بغیر قواعد و اعراب مصطلحه بین قوم قرائت شود...» (صحیفه، عدلیّه)

«و انّ ما ذکرت من لحن القول و عدم الرّبط هی من جهل النّاس کما قالوا فصحاء الاعراب من قبل بانّ القسطاس و التنوّر و السّجّیل کلمات الاعجمیّة و ان بعض الکلمات قصص الاوّلیّة و ان ما بین آیة و السّماء رفعها و وضع المیزان لیس ربط ظاهریّة و انّ فیها نزلت غیر قواعد عربیّة مثل قوله عزّ ذکره و کلمة منه اسمه المسیح ثمّ قوله و انّها لاحدی الکبر...» (ذهبیّه)

«در این ظهور نقطه، هر کس واقع شده دیده که او مبرّی بوده از علم نحو و صرف و منطق و فقه و اصول و آنچه مایتفرّع بر اینها است.»[۷۹]

«و انّ ما سئلت من حکم السّهو و النّسیان فاعرف بالیقین انّ الّذی اتّصل بنور الجلال لا یواریه الحجبات و لا یقتصر فی ذکر الکلمات بما ذکرها اهل السّبحات لانّه الواقف علی سرّ الاسماء و الصّفات و ان ذکر شیئاً ثمّ ینسخه اراد ان یذکّر اهل المآب شأن البدیع فی هویّة الالف وسط البائین اذ انّه هو کلّ یوم فی شأن بما شاء اللّه و ان کتب حرفاً من دون قواعد القوم اراد ان یتذکّرهم بقواعد الهیّة و انّ الدّلیل بذلك انّه قد کتب بمثله فی طبق قواعد القوم و لا یعجزه شیء و لا یعزب من علمه

حرف.»[۸۰] و از جمال قدم و اسم اعظم در همین خصوص:
«یا ایّها البعید [حاجی محمّد کریم خان] لو انّ ربّك الرّحمن یظهر علی حدوداتك لتنزل آیاته علی القاعدة الّتی انت علیها تب الی اللّه و قل...»[۸۱]
«قل یا ایّها الجاهل [حاجی محمّد کریم خان] انظر فی کلمات اللّه ببصره لتجدهنّ مقدّسات عن اشارات القوم و قواعدهم بعد ما کان عنده علوم العالمین، قل انّ آیات اللّه لو تنزل علی قواعدکم و ما عندکم انّها تکون مثل کلماتکم یا معشر المحتجبین... انّها نُزّلت علی لسان القوم لا علی قواعدك المجعولة یا ایّها المعرض المریب.»[۸۲]
«تو و امثال تو [حاجی محمّد کریم خان] گفته‌اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتمّ غلط است و مخالف است به قواعد قوم. هنوز آنقدر ادراك ننموده‌ای که کلمات منزله الهیّه میزان کلّ است و دون او میزان او نمی‌شود. هر یك از قواعدی که مخالف آیات الهیّه است آن قاعده از درجه اعتبار ساقط... باری، آیات نقطه اولی روح ما سواه فداه مخالف نبوده. تو از قواعد قوم بیخبری.»[۸۳]
«اگر نکته گیری در اعراب و قرائت یا قواعد عربیّه شود مردود است زیرا که این قواعد از آیات برداشته می‌شود نه آیات بر آنها جاری می‌شود. و شبهه نیست که صاحب این آیات، نفی این قواعد و علم به آنها را از خود نموده بلکه هیچ حجّتی نزد اولوالالباب از عدم علم به آنها و اظهار این نوع آیات و کلمات اعظم‌تر نیست زیرا که ثمره این علوم فهم کتاب اللّه هست و بر شجره‌ای که کتاب اللّه نازل می‌نماید علم به این علوم لازم نبوده و نیست. بلکه کلّ قواعد و اعراب بر آنچه خداوند نازل فرموده ثابت است. و چه بسا از اشخاصی که صاحب کلّ علوم هستند ولیکن ایمان ایشان به ایمان به آیات اللّه ثابت است زیرا که ثمره علوم، علم به اوامر اللّه است نه دون آن و اتّباع مرضات او.»[۸۴]
«و اینکه در بعضی مقامات، تبدیل کلمات و در بعضی به خلاف قواعد اهل سبحات جاری گشته لاجل این است که مردم یقین نمایند که صاحب این مقام بر سبیل تحصیل، اخذ آیات و علوم نکرده بل بنور اللّه صدر این منشرح به علوم الهیّه شده.» (صحیفه عدلیّه)
«بعضی از ضعفاء چون به مقام بلند عرفان بتمامه فائز نشده‌اند و بر عظمت آیات الهیّه مطّلع نگشته‌اند این است که بعضی کلمات ترکیب نموده و ادّعاهای باطله نموده‌اند... و منهم من ظنّ انّ الآیة تطلق علی کلمات تنتهی بالعلیم او بالحکیم او باتّصال الف فی آخرهما او بزیادة نون علی امثالهما و ظنّ انّها کلمات انزلها الرّحمن فی صدره لا و اللّه بل اوحی الشّیطان فی قلبه قد خسر الّذین کفروا بالبرهان و تجاهروا بالعصیان.»[۸۵]

شواهد آیات

قبل از زیارت شواهدی از آیات حضرت نقطه اولی و جمال اقدس ابهی، بعضی از آثار بطور اخصّ نقل شده تا اعظمیّت و کفایت آیات در برابر سائر دلائل اثباتی واضح شود و معلوم گردد که چرا در قرآن و بیان فقط به آیات استدلال و توجّه شده است.
«و لو علم اللّه شیئاً اشرف من الکلام لیجعله بینه و بین رسله.» (تفسیر حرف هاء)

«ذات ازل لم یزل و لایزال بر حالت واحده بوده و آیات شأن ابداع است که مشیّت اوّلیّه باشد.»[۸۶]

«اگر کسی بگوید که حجّت امام علیه السّلام دارای جمیع آیات باید باشد حقّ است ولکن یك آیه دارد که کلّ آیات نزد آن معدوم است و اگر اتیان بغیر این نکند حجّت آن تامّ است. بلی، اگر حجّت آن غیر از آیات بود فرض بود بر آن که هر کس هر چیز بخواهد اتیان نماید ولکن حال که حجّت آن مهیمن بر کلّ آیات جسمانی است فرض بر آن نیست و حجّت آن بالغ است بر کلّ.» (رساله عدلیّه)

«هیچ چیز نزد خداوند اعظم‌تر از آیات او نبوده و نیست.»[۸۷]

«در مقام کفایت کتاب نازل فرموده اولم یکفهم أنّا انزلنا علیك الکتاب یُتلی علیهم انّ فی ذلك لرحمةً و ذکری لقومٍ یؤمنون و جائی که خداوند شهادت داده به کفایت کتاب بنفس آیات چگونه کسی می‌تواند بگوید کفایت نمی‌کند حجّیّت کتاب بنفسه.»[۸۸]

«چه مقدار عظیم است شأن آیات و بزرگ است قدر آن که حجّت بالغه و برهان کامل و قدرت قاهره و مشیّت نافذه را به آن ختم فرموده و هیچ شیئی را آن سلطان احدیّه در اظهار حجّت خود به آن شریك نفرموده... میانه حجج و دلائل، آیات به منزله شمس است و سوای آن به منزله نجوم... کنز لئالئ الهیّه است و مخزن اسرار احدیّه... شریعه معارف الهیّه از آن در جریان است و نار حکمت بالغه صمدانیّه از آن در فوران.»[۸۹]

«اگر تلویح این آیه را ملتفت شوی [در تبیین تلك آیات اللّه نتلوها علیك بالحقّ فبایّ حدیث بعد اللّه و آیاته یؤمنون- الجاثیة] می‌فهمی که هرگز مظهری اکبر از انبیاء نبوده و حجّتی هم اکبر و اعظم از آیات منزله در ارض ظاهر نشده بلکه اعظم از این حجّت حجّتی ممکن نه الاّ ما شاء ربّك.»[۹۰]

«و شئون فارسیّه بعینه مثل شئون آیات است.»[۹۱]

«کلّ از بحر حقیقت جاری می‌گردد و اگر کسی در کلمات فارسی به عین فؤاد نظر کند فصاحت آیات را بعینها مشاهده می‌نماید و یقین می‌کند که غیر اللّه قادر بر این نوع کلام نبوده و نیست.»[۹۲] شواهد زیر اثبات مدّعا را کافی است.

از تفسیر مبارك سوره کوثر:

«یا یحیی فأت بآیة مثل تلك الآیات بالفطرة ان کنت ذی علم رشید قل یا ایّها النّاس لا تفضحوا انفسکم فانّ الیوم لا یقدر احد ان یأتی من کتاب اللّه و انّنی انا بذلك القسطاس اعلم عمّا کنتم به تجهلون، تلك آیات بیّنات من کتاب اللّه لقوم یؤمنون و لقد نزّلنا فی ذلك الکتاب کلّ ما انتم تریدون و ما انتم من بعد ستسئلون و انّ الّذین یکفرون بآیات اللّه بعد ما آمنوا لم یکن اللّه لیغفر لهم و لا لیهدیهم ضربت علیهم الذّلّة و المسکنة فی الحیوة الدّنیا و اولئك هم یوم القیمة فی النّار لیحضرون تلك آیات من کتاب العدل نزّلناها فی ذلك الکتاب لیعلم الکلّ حکم القسطاس من لدن علیّ حکیم و کفی فیما ارشحناك من کتاب اللاّهوت و حجّة الجبروت و آیات الملکوت و سطوات النّاسوت لمن اراد ان یؤذن بالقسطاس ذلك القسطاس القیّم و سبحان اللّه عمّا یشرکون.»

از رساله بین الحرمین:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحيم انّ هذا كتاب قد نزلت على الارض المقدّسة بين الحرمين من لدن علىّ حميد ثمّ قد فصّلت عن يد الذّكر هذا صراط اللّه فى السّموات و الارض على دعاء السّائل فى سبع آيات محكمات باذن اللّه على قسطاس مبين ليعلم المؤمنون كلمة العليا فى سبع من المثانى و القرآن العظيم باذن ربّك على ورقات تلك الصّحيفة فى هذا المشهد الكريم حتّى قد شهد النّاظرون الى تلك الآيات النّازلة من شجرة السّينا حجّة اللّه البالغة على اهل النّشأتين ليدخل الكلّ فى باب التّطنجين على بيّنة محكمة من عند اللّه لعلى الحقّ المبين ليهلك الهالكون بحكم ربّك من هذا الماء الطّاهر فى هذين البحرين و لينجى النّاجون من كلمة الكتاب على شرب هذا الماء الكافور من هذين النّهرين هذا عذب فرات سائغ للشّاربين و هذا ملح اجاج نقمة اللّه على المشركين ليوقن كلّ الخلق فى حكم هذه الصّحيفة المسطّرة فى بين الحرمين كلمة اليقين من عند اللّه على الواح مبين ألا يا اهل المقامين ان اشهدوا بين يدى اللّه فى حكم تلك الكلمة العظيمة فباىّ الحزبين احقّ بالأمن ان كنتم فى دين اللّه صادقين الا يا اهل السّموات و الارض ان اسمعوا حكم بقيّة اللّه و اسئلوا من سبل الحقّ من ذكر اسم ربّكم هذا الفتى العربىّ ما شئتم من حكم الحرمين و الكلمة العمائين و الخطّ القائم بين العالمين فانّ الرّوح يؤيّده فى كلّ حين باذنى و اللّه قوىّ عزيز. ان اعملوا يا ايّها الملأ حكم اللّه من لدىّ فانّ ابن رسول اللّه هذا اعلم بعلم التّوحيد و كلّ الصّفات من سبل الحدّ و السّبحات ان اتّقوا اللّه فيما تشاؤن فانّ اللّه يعلم غيب السّموات و الارض و ما كان النّاس من ذكر اللّه ليسئلون ان اتّقوا اللّه يا اولى الالباب ان كنتم ايّاه تعبدون و ما من غائبة فى السّموات و الارض الآ و قد احصيناه فى كتاب حفيظ قل و كفى باللّه و من عنده علم الكتاب على ذكر اسم اللّه شهيداً لا يعلم تأويل ما نزّل اليك فى ذلك الكتاب الآ اللّه و من شاء انّه لا اله الآ هو و على كلّ شىء قدير يا ايّها الملأ ان اتّقوا اللّه و لا تجادلوا فى آيات الكتاب بغير علم من لدنّا و لا كتاب حفيظ قل أاللّه اذن لكم ان تفتروا علىّ بغير حكم من القرآن فاسئلوا اهل الذّكر تأويل الآيات ان كنتم لا تعلمون انّ الّذين يفترون على ذكر اسم اللّه فاولئك هم الظّالمون قل و ما اجبتُ دعائك الآ من كلمة الفضل على سبيل ربّك فى الحكمة ان اتّق اللّه يعلّمك ما لا تحيط به علماً ثمّ افعل الخير على هذا الصّراط القيّم لكنت فى حكم الكتاب مسطوراً و انّ الّذين يجادلون فى آياتنا بغير علم القرآن فاولئك هم الكاذبون و انّ الّذين يفترون على كلمة اللّه كذباً فقد حقّت عليهم كلمة العذاب و انّ مأويهم النّار فما لهم فى يوم القيمة من ولىّ و لا نصير و ما ننزّل عليهم من لديك آية الآ و هى فى حكم الكتاب اكبر من اختها كذلك قد فصّل اللّه آياته لعلّ النّاس بلقاء اللّه ليؤمنون و ما وجدنا اكثر النّاس مؤمنين باللّه الآ و هم بآيات اللّه ليسخرون فسوف يهدى اللّه الّذين آمنوا بآياتنا و يثبّتهم على صراط مستقيم ذلك من انباء الغيب نوحيك لعلّ النّاس بآيات اللّه ليؤمنون.»

از كتاب مستطاب بيان:

«الباب الخامس من الواحد الثّالث

فى انّ مقاعد المرتفعة فوق الارض اذا يأذن يرفع و ان لم يأذن يثبت و الامر بيده. ملخّص اين باب آنكه بعد از آنكه ظهور شجره حقيقت محقّق شده امر امر او است فيما امر و نهى نهى او است فيما ينهى. مفرّى نيست كه نفوسى كه در مقاعد مرتفعه للّه محبوب گشته لابدّ است كه از قبور

احیاء ایشان را مبعوث فرماید و حین بعثت مقاعد راجع به امر او می‌گردد ، اگر اذن بر ارتفاع فرماید مرتفع والاّ ثابت، له الخلق و الامر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید لا یسئل عمّا یفعل و کلّ عن کلّ شیء یسئلون ما یفعل ذلك ما یفعل اللّه و ما یحکم ذلك ما یحکم اللّه و ما یسئل ذلك ما یسئل اللّه زیرا که او است مرآتی که دلالت نمی‌کند و نکرده الاّ علی اللّه وحده ربّ کلّ شیء ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین.»

در خاتمه با لوح مبارکی از جمال اقدس ابهی که به لحن آیات، شئون آیات قدرت حقّ را بیان فرموده بحث را تیمّناً بپایان می‌برد.

«بسم اللّه الابهی

یا من اردت اثری فاعلم اثری احاط السّموات و الارض و فی مقام کلّ شیء اثری لو انت من العارفین. انّ السّماء اثر رفعتی و الارض اثر سکونی و السّاعة الّتی اخذت داهیتها العباد انّها اثر قدرتی المهیمنة علی العالمین و السّحاب اثر حرکتی و الاریاح مرسلات من کلمتی و الآیات بامری البدیع تاللّه انّ الشّمس اثر وجهی المشرق المنیر و السّکر الّذی تری النّاس فیه انّه من اثر خشیتی الّذی احاط الخلق کذلك نطق الحقّ اسمع و کن من الشّاکرین و الخلق اثر مشیّتی و اواعی حبّی لهم کشفت جمالی و اظهرت سلطانی الّذی غلب العالمین. هل تری غیری لتعرف قربی الیه قل سبحان اللّه کلّ عدم تلقاء القدم لیس الملك الاّ للّه الواحد الاحد الفرد القدیر لیس له قرب و لا بعد و مثل هذه الاذکار یذکر فی مدائن الاسماء انّ ربّك مقدّس عمّا یعرفه العباد انّه لهو المنزّه عن الخلائق اجمعین کلّما خلق انّه اثری لا نفسی فاعرف و کن من الشّاکرین ایّاك ان تذکر الخلق عند ظهور الحقّ ان اجتنب من الّذین اتّخذوا له شریکاً و لا یعرفون الا انّهم من الغافلین هل تستوی الظّلمات و النّور قل سبحان الظّهور من ان ترتقی الیه اطیار قلوب العارفین. کلّما ظهر فی الملك عمّا بیّناه لك انّه خلق من اثر قلم ربّك و ما ینزل منه انّه سلطان الآثار و انّه خیر عمّا تطلع الشّمس علیها طوبی لك و لمن اراده من اللّه ربّك و ربّ العالمین و امّا ما سئلت ربّك الکبیر المتعال فاعلم انّا و لو اردنا ان لا نردّ من سئل ولکن انت ترضی فی نفسك بان یجری هذا الاثر الّذی علّق به حیوة العالم علی ما تکلّم به احد من العباد قل سبحانك یا الهی عرّفنی ما انت ترید انّی انا من العابدین ترکت ما عندی رجاء ما عندك انّك انت ارحم الرّاحمین و لمّا رأیناك سائلاً ربّك لا نخیّبك من هذا الباب العظیم فاعلم لمّا ثبت انّه محیط علی الاشیاء و عالم بها یثبت بانّه اقرب من الاشیاء من نفسها بها اما تری کیف نمحو و نثبت و نلهم فی القلوب و انّه لهو الحقّ علاّم الغیوب لا اله الاّ هو المهیمن القیّوم هذا سلطان البیان فی هذا المقام لو تعرف لتقول ان الحمد للّه ربّ العالمین و هذه کلمة لا ینکرها احد و انّها طراز العلم لما سئلته ان اکف بها و کن من الشّاکرین.»[۹۳]

یادداشتها

۱- معادل لفظ آیه در عبری «اُوت» بر وزن صوت و جمع آن «اوتوت» می‌باشد. تحقیق این مطلب مدیون مطالعات دوست دانشمند جناب مارك حلبی است. در عربی نیز اصل آن را «اَوَیَه» دانسته‌اند که واو به الف تبدیل شده است (محیط المحیط) و در تعریف آن گفته شده که هر جمله‌ای از قرآن که معنی و مفهوم آن کامل و ضمناً از مطلب قبلی و بعدی مستقلّ باشد آیه نامیده می‌شود (محیط المحیط).

٢- اشعياء ٧/١١- يوئيل ٢/٣٠- متّى ١٦/٤- يوحنّا ٤/٤٩- اعمال رسولان ٢/١٩- روميان ١٥/١٩- دوّم قرنتيان ١٢/١٢.
٣- دانيال ٤/٣- مرقس ١٦/٢٠- اوّل قرنتيان ١/٢٢.
٤- مزامير ١٠٧/٢٤- مكاشفات ١٥/١.
٥- اشعياء ٢٠/٣- حزقيّال ١٢/٧.
٦- دوّم تسّالونيكيان ٢/٩.
٧- اشعياء ٥٥/١٣.
٨- تثنيه ٨/٣- اشعياء ٥٥/١١- متّى ٤/٤.
٩- البقرة ١١٣- آل عمران ٤٤.
١٠- يوسف ١٠٦- الاسراء ١٤- البقرة ١٦٠- النّحل ١٢، ١٣، ١٤، ٦٨ تا ٧٢- يس ٣٤ تا ٤٢.
١١- البقرة ٢١٧، ٢١٨، ٢٣٢.
١٢- النّازعات ٢٠، ٢١.
١٣- الانعام ٤٧، ٦٦.
١٤- الاعراف ١٤٤، ١٤٥- يونس ١٠٢- الاسراء ١٠١.
١٥- يوسف ٨- الفرقان ٤٠- العنكبوت ١٥- الانبياء ٩٢- المؤمنون ٥٣.
١٦- البقرة ١٠١.
١٧- كتاب اشاره به قرآن : البقرة ٢- آل عمران ٧- الاحقاف ٣٠- الجاثية ٢٩- الانعام ٥٩، ٩٢- فصّلت ٣.
كتاب اشاره به تورات : البقرة ٥٣، ٧٩، ٨٧- الانعام ١٥٤- هود ١٧، ١١٠- فصّلت ٤٥.
كتاب اشاره به تورات و انجيل : آل عمران ٦٤- المائدة ٦٨، ١١٠.
١٨- النّساء ٨٣- المائدة ١٠١- يوسف ٣- الحجر ١، ٨٧- الاسراء ٩، ٤٥- القمر ١٧- الرّحمن ٢- الواقعة ٧٧- الحشر ٢١- التّوبه ١١٣.
١٩- الصّافى، تفسير (ملاّ محسن فيض) جلد اوّل، ص١٨.
٢٠- البقرة ٥٣- الانبياء ٤٨.
٢١- كلام اشاره به الهام و كتاب الهى و معادل آيات الهامى : البقرة ٧٥- التّوبة ٦- الفتح ١٥- الاعراف ١٤٤.
كلمه به مفهوم اساس و بنيان تعاليم و اعتقادات اديان : آل عمران ٦٤- التّوبة ٤٠- ابراهيم ٢٤.
كلمه به مفهوم آيات الهامى : الانعام ١١٥- الاعراف ١٣٧.
كلمه به معنى مظهر ظهور : الصّافّات ١٧١- النّساء ١٧١.
كلمه به مفاهيم ديگر از قبيل جزا و عذاب (يونس ٣٣ و ٩٦- هود ١١٩- الزّمر ٧١ و الغافر ٦) نيز آمده است.
٢٢- البقرة ٢٥٤- آل عمران ٦، ٥٣، ١٠٥- يوسف ٢- الرّعد ٣- مريم ٦٠- الشّعراء ٢، ٤، ١٩٣ تا ١٩٨- القصص ٢- العنكبوت ٤٧ تا ٤٩، ٥١- لقمان ٢- الزّخرف ٢، ٣- الحجر ٢- الجاثية ٦.
٢٣- البقرة ٢٣- يونس ٣٨- هود ١٣- الاسراء ٨٨.
٢٤- البقرة ١٢٩، ١٤٧- الجمعة ٣.
٢٥- الانفال ٢.
٢٦- المائدة ٨٣.
٢٧- الطّلاق ١١.
٢٨- فصّلت ٣.
٢٩- فصّلت ٤٢.
٣٠- البيّنة ١ تا ٣.

۳۱- الجاثیة ٦ تا ۸.
۳۲- العنکبوت ۵۱.
۳۳- الحاقّة ٤٠، ٤٣ تا ٤٨.
۳٤- البقرة ۲۳-۲٤.
۳۵- کشف الاسرار و عدّة الابرار (تفسیر خواجه عبدالله انصاری) جلد ۱، ص۲۰۸، علی اصغر حکمت، امیر کبیر ۱۳٦۱.
۳٦- الصّافی، تفسیر (ملاّ محسن فیض) جلد اوّل، ص۹۸، المکتبة الاسلامیّة ۱۳٦۲.
۳۷- ایضاً، جلد اوّل، ص۱٤.
۳۸- کتاب مبین، ص٤۳۲، طهران، مؤسّسه ملّی مطبوعات امری، ۱۳۰ بدیع.
۳۹- مجموعه اقتدارات، خطّ مشکین قلم، ص۲٤۹، چاپ بمبئی ۱۳۱۰.
٤۰- کتاب بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱.
٤۱- کتاب بیان فارسی، واحد دوّم، باب ۱٤.
٤۲- کتاب بیان فارسی، واحد ششم، باب ۱.
٤۳- کتاب بیان فارسی، واحد ششم، باب ۱۳.
٤٤- مجموعه اقتدارات، صص۸۷-۸۸، چاپ بمبئی ۱۳۱۰.
٤۵- «قل انّ دلیله نفسه ثمّ ظهوره و من یعجز عن عرفانهما جعل الدّلیل له آیاته و هذا من فضله علی العالمین.» (مجموعه الواح مبارکه، ص۲۱۳، چاپ مصر ۱۹۲۰).
٤٦- «و دلیل و برهان دیگر که چون شمس بین دلائل مشرق است استقامت آن جمال ازلی است بر امر الهی که با اینکه در سنّ شباب بودند و امری که مخالف کلّ اهل ارض از وضیع و شریف و غنیّ و فقیر و عزیز و ذلیل و سلطان و رعیّت بود با وجود این، قیام بر آن امر فرمود چنانچه کلّ استماع نمودند و از هیچ کس و هیچ نفس خوف ننمودند و اعتنا نفرمودند. آیا می‌شود این بغیر امر الهی و مشیّت مثبته ربّانی؟ قسم به خدا که اگر کسی فکر و خیال چنین امری نماید فی الفور هلاك شود و اگر قلبهای عالم را در قلبش جا دهی باز جسارت بر چنین امر مهمّ ننماید مگر به اذن الهی باشد و قلبش متّصل به فیوضات رحمانی و نفسش مطمئن به عنایات ربّانی... حال ملاحظه فرمائید که این سدره رضوان سبحانی در اوّل جوانی چگونه تبلیغ امر الله فرمود و چه قدر استقامت از آن جمال احدیّت ظاهر شد که جمیع من علی الارض بر منعش اقدام نمودند حاصلی نبخشید. آنچه ایذاء بر آن سدره طوبی وارد می‌آوردند شوقش بیشتر و نار حبّش مشتعل‌تر می‌شد چنانچه این فقرات واضح است و احدی انکار ندارد تا آنکه بالاخره جان را درباخت و به رفیق اعلی شتافت.» (کتاب ایقان، صص۱۹٦، ۱۹٤، مصر، موسوعات ۱۹۰۰ میلادی).
٤۷- در شرح حیات جناب آقا میرزا منیر نبیل‌زاده چنین آمده است: از جمله کسانی که با او به مناظره پرداخت ملاّ حبیب الله مجتهد بود که در منزل خودش پس از مباحثات طولانی معترف گردید که اعظم حجج و اقوای براهین مظاهر الهی آیات است. نبیل‌زاده اظهار داشت که چون مبرهن گشت که آیات بزرگ‌ترین دلایل می‌باشد شایسته است به حقّانیّت این امر اقرار نمائید چه از حضرت بهاءالله صد برابر قرآن آیات در دست می‌باشد. مجتهد گفت آیات آن است که دیگران از اتیان بمثل آن عاجز باشند و کلمات جناب بها چنین نیست زیرا علمای اسلام مانند نوشته‌جات ایشان آورده‌اند. خود من هم می‌توانم مثل کلمات جناب بها بلکه بهتر از آن بگویم و بلافاصله چند جمله عربی بر زبان راند و بعد آنها را روی کاغذی نوشته به دست نبیل‌زاده داد و او بعد از تمجید و تحسین پرسید که آیا این کلام را هیچکس هست که من عند الله بداند و برای ترویجش زحمتی به خود بدهد؟ گفت نه. باز پرسید که آیا خود جنابعالی این کلمات را وحی الهی می‌شمارید و نسبت آن را به خدا می‌دهید؟ جواب داد که استغفرالله استغفرالله نعوذ بالله نعوذ بالله هرگز هرگز. نبیل‌زاده گفت ولی حضرت بهاءالله کلمات مبارکش را به حقّ جلّ و علا

نسبت داده و هزاران نفوس به آیات حضرتش ایمان آورده و در سبیل ترویج بیاناتش چه بسا از نفوس که به میدان فدا تاخته و به کمال وجد و سرور جان باخته‌اند و همین آیات است که امّت نو و معبد تازه و احکام جدید ایجاد کرده. با این وصف چگونه می‌توان کلمات شما و علما را که خودتان به آن ایمان ندارید با آیات حضرت بهاءالله برابر دانست؟ مجتهد مذکور چون مرد منصفی بود گفت حقّ با شماست. (مصابیح هدایت، جلد چهارم، صص۲۵٤-۲۵۳، طهران، ۱۱۸ بدیع).

مورد دیگری از این محکّ و آزمایش حقّ و باطل، پیش‌آمد مباحثهٔ جناب آقا سیّد عبّاس علوی با یکی از علما است که ذیلاً مضمون گفتار جناب علوی نقل می‌شود:

اما دلیل نقلی این است که خداوند در قرآن مجید خطاب به حضرت رسول فرموده است: «و الّذین یُحاجّون فی اللّه من بعد ما استُجیبَ له حجّتهم داحضةٌ عند ربّهم و علیهم غضب و لهم عذاب شدید.» یعنی کسانی که محاجّه می‌کنند در امر خداوند بعد از آنکه اجابت کرده شد (یعنی مردم آن را قبول کردند)، حجّت ایشان باطل است نزد پروردگارشان و بر آنها غضب الهی فرود آید و عذاب شدید خدائی نازل گردد. چنانچه ملاحظه می‌فرمائید در این آیهٔ مبارکه حدّی برای نفوذ و عددی برای مؤمنین معیّن نشده و چون این آیه در سورهٔ شوری است که در مکّه نازل شده به قرینهٔ حالیّه ثابت می‌گردد که هر قدر هم عدّهٔ مؤمنین قلیل باشد خللی به دلیل نمی‌رسد چه این سوره هنگامی نازل شد که تعداد اهل ایمان خیلی کم بود. مجتهد گفت اگر مطلب به این سهولت باشد من هم مدّعی مظهریّت می‌شوم. علوی گفت بسم اللّه، این گوی و این میدان. ولی شما این فرمایش را در منزل خودتان و در برابر چند نفر شاگرد خویش که همگی می‌دانند حرفتان جدّی نیست می‌فرمائید و این کار جنابعالی شبیه به عمل مردی است که در خانه و در پیش زن خود خویش را رستم دستان و سام نریمان بداند. حالا اگر خیال می‌کنید مطلب غیر از این است فردا تشریف ببرید به مسجد و در آنجا نمی‌گویم ادّعای رسالت کنید حتّی ادّعای امامت هم لازم نیست بلکه اگر مرد هستید فقط در حضور جماعت بفرمائید ایّها النّاس من در میان فرقهٔ شیعه مجتهد اعلم هستم. آیا می‌توانید این حرف را بزنید؟ از این هم پائین‌تر می‌آیم، آیا جرئت دارید در ملأ عامّ بفرمائید که من افقه فقهای مشهد می‌باشم؟ اگر چنین کاری کردید من فوراً به شما مؤمن می‌شوم. مجتهد که دید جوابی ندارد از شدّت غیظ چشم‌هایش سرخ و اندامش مرتعش گردید. (مصابیح هدایت، جلد ششم، صص۱۹٤-۱۹۵، طهران، ۱۲۵ بدیع)

٤۸- در این خصوص در آثار مبارکه اشارات مکرّره زیارت می‌شود از جمله در لوحی از حضرت بهاءالله است: «... قد احاطت مشیّته مشیّتی و اقامنی علی امر به ورد علیّ سهام المشرکین.» (مجموعهٔ الواح مبارکه، ص۲۳٤، مصر ۱۹۲۰).

٤۹- جناب ابوالفضائل در حجج البهیّة چنین استدلال فرموده است: «و امّا اهل البهاء المتمسّکون بذیل من طاف حوله الاسماء یمیّزون کلام اللّه تعالی عن کلام الخلق بتأثیره التّامّ فی هدایة النّفوس و تنویر القلوب و احیاء الام و تهذیب اخلاق الشّعوب و ایجاد امّة جدیدة مستقلّة نامیة، و تشریع شریعة بدیعة مهذّبة باقیة، و قهر من یقاومه من الام المستکبرة و الغلبة علی من یمانعه و یعانده من الملل الجائرة و یعبّرون عن هذه العلامة فی مصطلحاتهم بالخلاّقیّة و القاهریّة، و یفرقون بها بین الآیات النّازلة الالهیّة، و الکلمات الملفّقة البشریّة. اذ لا یخفی علی اللّبیب النّبیه انّ ارسال الرّسل و بعث الانبیاء و تشریع الشّرائع و سنّ السّنن انّما هو لهدایة النّفوس و ازالة أسقام القلوب کما أنّ علم الطّبّ و سننه و قوانینه انّما هو لعلاج امراض الابدان و حفظ صحّة الشّعوب- فاذا قام رسولٌ و جاء بکتاب من اللّه، فاهتدت به نفوس و احییت به قلوب فتبدّل شرکهم بالتّوحید و کفرهم بالایمان و عنادهم بالاذعان و جهلهم بالعلم و الحکمة و جفاؤهم بالالفة و المحبّة، حتّی اوجد امّة مستقلّة حیّة باقیة و شریعة مهذّبة هادیة لم یبق شکّ حینئذ انّه هو کتاب اللّه، و انّ شریعته هی شریعة اللّه، و المنزل علیه هو قائم بامراللّه منصور مؤیّد بروح اللّه، اذ ان الهدایة صفة مرتبطة بالفعل مثبتة للموصوف کما ان علاج المرضی و شفاء الامراض و حفظ الصّحّة و تعدیل الاعراض صفة مرتبطة بعلم الطّبّ مثبتة لدعوی الطّبیب. و الی هذه النّکتة الدّقیقة تشیر کلمة سیّدنا عیسی له المجد و العلی، کما جاء فی الاصحاح الثّانی عشر من سفر متّی "من الثّمر تعرف الشّجر" اذ لا یعقل ان مصدر الکذب و الفساد یصدر منه الصّلاح و السّداد و شجرة

الضّلالة و الغواية تأتى باثمار السّعادة و الهداية. و فى الاصحاح الثّامن عشر من سفر تثنية التّشريع من اسفار التّوراة المقدّس لمّا اخبر اللّه تعالى عن ظهور الانبياء و قيام الدّعاة من حقّ و باطل و هاد و مضلّ صرّح بانّ الميزان الوحيد لتمييز الكاذب منهم عن الصّادق و الباطل منهم عن الحقّ هو عدم تأثير كلامه و نفوذ قوله فى هداية النّفوس و تنوير القلوب و اقامة الام و تهذيب الشّعوب. حيث قال جلّ ذكره: "و ان قلت فى قلبك كيف نعرف الكلام الّذى لم يتكلّم به الرّبّ. فما تكلّم به النّبىّ باسم الرّبّ و لم يحدث و لم يصر فهو الكلام الّذى لم يتكلّم به الرّبّ بل بطغيان تكلّم به النّبىّ فلا تخف منه." فانظروا ايّدكم اللّه تعالى كيف جعل الميزان الصّحيح الفارق بين الكاذب و الصّادق هو عدم نفوذ قول الكاذب و انعدام تأثير كلام الباطل و لم يجعل الفصاحة مميّزاً او المعجزة فارقاً او شهادة الآثار العتيقة مثبتاً. و ليس المراد من الآيات المذكورة هو الاخبار عن الامور الآتية كما فسّره بعض الشّارحين اذ يلزم حينئذ ان يكون النّاس معذورين فى عدم الايمان قبل تحقّق الخبر و هذا ممّا لا تستقيم به الاديان، و لا تقوم به الحجّة و البرهان. فالنّفوذ و الغلبة هما الفارق الوحيد و الميزان الفريد، و العلامة الواضحة لتمييز كلام البشر من كلام الرّبّ المجيد. حتّى ان اوّل انسان آمن بالنّبىّ الصّادق و اذعن لدعوة المحقّ لو لم يشعر فى نفسه بتلك الهداية الواضحة و الغلبة الظّاهرة لما آمن بكلامه و لما خضع لمقامه.» (الحجج البهيّة، صص۳۹-۳۷، چاپ مصر ۱۹۲۵).

جناب دكتر داودى نيز همين مطلب را به بيانى ديگر اظهار فرموده است:

خلاّقيّت كلمه يكى از اصطلاحات پر معناى دينى و عرفانى و امرى است كه پيوسته بايد به آن توجّه داشت. كلمة اللّه خلاّق است. يعنى مظهر امر الهى صفت خلاّقيّت حقّ را در خود ظاهر مى‌كند. و به همين سبب است كه خلق مى‌كند و نشان از حقّ دارد. و از همين جا است كه از ساير كلمات ممتاز مى‌شود. البتّه از يك طرف خود وجود مظهر امر الهى كلمة اللّه است و از طرفى ديگر از اين وجود انسانى بر حسب ظاهر هم كلمات صادر مى‌شود و به اين ترتيب كلام او هم كلام خدا مى‌شود، همانطور كه خود او هم به يك اعتبار كلام خدا است. خود او كلام تكوين الهى است كه در ضمن، كلام تدوينى هم دارد كه كتاب او باشد. يعنى حقيقت وجود او از حقيقت كلام او جدا نيست. هر دو يكى است كه به دو صورت مختلف تعبير مى‌شود. يكى مرئى است، ديگرى مسموع. يكى ديدنى است، ديگرى شنيدنى. و آنچه مسلّم است اينكه اين كلمه خلاّق است و با ايجادى كه مى‌كند عالم را ديگرگون مى‌كند. (الوهيّت و مظهريّت، تدوين و تحشيه دكتر وحيد رأفتى، ص۲٤٤، كانادا، مؤسّسه معارف بهائى، ۱٤۸ بديع).

۵۰- رساله پنج شأن، ص۲۷٤، چاپ ازليّه.
۵۱- كتاب بيان فارسى، واحد ششم، باب ۸.
۵۲- كتاب بيان فارسى، واحد دوّم، باب ۱۵.
۵۳- كتاب بيان فارسى، واحد دوّم، باب ۱.
۵٤- ظهور الحقّ، جلد سوّم، ص۱۵، طهران، آزردگان.
۵۵- مجموعه مناجات‌هاى حضرت نقطه اولى، ص۱۸۹، طهران.
۵٦- مجموعه مناجات‌هاى حضرت نقطه اولى، ص۱۸۵، طهران.
۵۷- كتاب بيان فارسى، واحد دوّم، باب ٤.
۵۸- كتاب بيان فارسى، واحد دوّم، باب ۱۲.
۵۹- كتاب ايقان، ص۱۷۱، چاپ مصر.
٦۰- مجموعه الواح مباركه، ص۱۵۰، چاپ مصر.
٦۱- كتاب بيان فارسى، واحد ششم، باب ۱۳.
٦۲- كتاب بيان فارسى، واحد هشتم، باب ٦.
٦۳- مجموعه الواح مباركه، ص۱۵۷، چاپ مصر.
٦٤- مائده آسمانى، جلد چهارم، ص۹۰، مؤسّسه ملّى مطبوعات امرى، طهران.
٦۵- تاريخ عشق آباد، استاد على اكبر بنّا شهيد، ص۳۰۸، نسخه خطّى مؤلّف.

٦٦- از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء، شب نهم آگست ۱۹۱۹ در بیت مبارک. نقل از یادداشت‌های جناب دکتر لطف اللّه حکیم در زمان تشرّف به حضور حضرت عبدالبهاء. آهنگ بدیع، سال ۲۸ (۱۳۰ بدیع)، شماره ۱۲-۱۱، ص ۳۰.
٦٧- کتاب بیان فارسی، واحد اوّل، باب ۲.
٦٨- کتاب بیان فارسی، واحد دوّم، باب ۱.
٦٩- کتاب بیان فارسی، واحد دوّم، باب ۱.
۷۰- کتاب بیان فارسی، واحد دوّم، باب ۱.
۷۱- کتاب بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱۰.
۷۲- کتاب ایقان، ص۱۸۲.
۷۳- مجموعه الواح مبارکه، ص۱۷۵، چاپ مصر.
٧٤- کتاب بیان فارسی، واحد دوّم، باب ۱.
۷۵- کتاب بیان فارسی، واحد دوّم، باب ۱.
٧٦- کتاب بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۹.
۷۷- قرآن مجید، سورة الحاقّة (٦٩)، آیات ٤٤-٤٨. و لو تقوّل علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثمّ لقطعنا منه الوتین فما منکم من احد عنه حاجزین و انّه لتذکرة للمتّقین.
مکتوب ذیل از جناب آقا سیّد یحیی وحید اکبر است که در استدلال بر حقّانیّت ظهور حضرت نقطه اولی مرقوم داشته و اساس مطلب را بر ضرورت ابطال باطل و اظهار حقّ به دلیل عدل و لطف الهی بنیاد فرموده است. نظر به اهمّیّت و قاطعیّت استدلال به آن استشهاد گردید. محتملاً مخاطب مکتوب یکی از خال‌های هیکل مبارک غیر از جناب خال اعظم بوده است.

هو الاکبر الاعظم الابهی

حمداً لمن اذهب اللّیل مظلماً و اضاء النّهار مبصراً. بر ضمیر منیر مخفی نباشد که بعضی از مسطورات آن جناب را در محضر جناب مستطاب اخ امجد قبله معظّم مطالعه نموده از بعض شبهاتی که بخاطر آمده مطّلع گشته. هرچند در توقیع مورّخ ۲٤(؟) ذیحجّه که از ساحت شامخ رفیع و محلّ قدّوس منیع صادر گشته مطالب مشروح است ولی به نحو اختصار عرض به جهة رفع دو اشتباه می‌شود. اوّل آنکه هر گاه شخصی خود را از قبل خداوند ادّعا کند و بیاورد به چیزی که کلّ خلق از آوردن بمثل آن عاجز شوند از دو حال بیرون نیست، یا صادق است تصدیق او لازم است، یا کاذب است. در صورت ثانیه بر خداوند به دلیل عدل و لطف لازم است یعنی خود بر خود لازم فرموده که نگذارد آن شخص بنده‌ای را اغوا کند. به یکی از دو طور یا آنکه در حین ادّعا و آوردن چیزی که غیر او عاجز بمثل آن باشند بنده‌ای را خلق فرموده که اتیان بمثل کند تا کذب او معلوم خلق شود یا آنکه زائل فرماید آن چیزی را که می‌آورد چنانکه سحر سحره را به عصای موسی باطل فرمود یا آنکه آن شخص مدّعی را در حین ادّعا پیش از آنکه کسی گمراه شود هلاك فرماید و هرگاه هیچ یك را نفرمود مدّعی در ادّعا صادق و بر حقّ خواهد بود. تأمّل فرمایند در این آیه و آیات سابقه و لاحقه در سورة الحاقّة و لو تقوّل علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین ثمّ لقطعنا منه الوتین.
و امر آن جناب در حقّیّت مثل امر رسول اللّه است در نبوّت، و حجّة در هر دو مقام واحد است. تصدیق رسول اللّه ص بر نبوّت لازم دارد تصدیق آن جناب را در حقّیّت و در اینکه کلّ خلق در امر ایشان تمحیص می‌شوند لیهلك من هلك عن بیّنة و یحیی من حیّ عن بیّنة و تکذیب این جناب دلیل است بر اینکه مکذّبین هرگز داخل در اسلام نبوده‌اند به جهت آنکه اسلام و نبوّت خاصّه محقّق می‌شود به همان حجّة که امر این جناب را محقّق داشته و چون این جناب حجّة خود را قرار داده امری و خلق از اتیان بمثل عاجزند هر گاه بر حقّ نبود بر خداوند به دلیل عدل و لطف، یکی از آن سه مرحله فرض بوده و چون هیچیك را اظهار نفرمود پس این جناب در دعوی صادق و بر حقّ خواهد بود و راه حجّیّت آیات و کلمات و صحف این جناب همان راه حجّیّت قرآن است بی تفاوت و آن بیان شفاهی

لازم دارد.
ثانیاً تأمّل داشتند که در احکام بر خلاف گذشتگان حاکم است. بلی، چنین است به دو جهة. اوّل آنکه احکام به حجّة شناخته می‌شود نه حجّة به احکام. خوارج در صفّین خواستند امیر المؤمنین علیه السّلام را به احکام مستنبطه از قرآن که به علم و فهم خود می‌دانستند بشناسند مرتدّ گشتند. همین قسم است حال کسی که صاحب حجّة را به احکام می‌شناسد. بعد از آنکه حجّة تمام است، کسی را نمی‌رسد که بگوید بر خلاف علما حکم کرده است یا بر وفاق، لا یسئل عمّا یفعل او یحکم و هم یسئلون. ثانی اینکه دین اسلام را ظاهری است و باطنی و قرآن را تنزیلی است و تأویلی. حلال و حرام محمّد ص بظاهر و تنزیل قرآن است و باطن و تأویل را فی الجمله امیر المؤمنین علیه السّلام ظاهر فرمود و کلّیه آن را قائم علیه السّلام ظاهر می‌فرماید و شکّی نیست که باطن و تأویل در صورت، خلاف ظاهر و تنزیل است. در حکم نبوّت و ظاهر و تنزیل، قتال و قتل در حقّ کسی که شهادتین را گوید و قرآن کتاب او باشد حرام است و جائز نیست و به حکم ولایة و باطن و تأویل، امیر المؤمنین علیه السّلام با ناکثین و قاسطین و مارقین در بصره و صفّین و نهروان قتال فرمود و آلاف و الوف را از گویندگان لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه که قرآن کتاب ایشان بود بقتل رسانید، و آن حکم، موافق تأویل و مخالف تنزیل است. هر چه در اینجا می‌گوئید در امر این جناب می‌گوئیم بدون فرق. و تأویل باطن دین رسول اللّه است نه خلاف دین. بلی، در صورت، حکم باطن با تنزیل دو بنظر می‌آید و این است معنی فرمودهٔ پیغمبر صلّی اللّه علیه و آله: انا اقاتل علی التّنزیل و علیّ یقاتل علی التّأویل. و همچنین به حکم تنزیل هر کس معبد و مسجدی بنا کند بقدری که یك نفر در آن نماز کند خداوند خانه در بهشت به جهة او بنا فرماید و به حکم تأویل، قائم آل محمّد علیه السّلام معابد و مساجد را خراب می‌فرماید، چرا نمی‌گوید احدی که این خلاف دین پیغمبر است بلکه می‌گویند باطن دین است. همین قسم است امر صاحب حجّة. این جنابْ مجتهد و مفتی نبوده‌اند که به احکام شناخته شوند، صاحب حجّة می‌باشند و کلّ احکام به ایشان شناخته می‌شود و ایشان میزان اللّه می‌باشند. در حقیقت این شبهات بهانه جوئی است نه اشتباه. امر واضح است، چون با دنیا منافات دارد بهانه پیدا می‌شود و السّلام علیکم و علی من تقرّب لدیکم. عبدکم یحیی.

۷۸- مجموعهٔ مناجات‌های حضرت نقطهٔ اولی، ص۱۸۱، طهران.
۷۹- کتاب بیان فارسی، واحد چهارم، باب ۱۰.
۸۰- توقیع مصدّر به «الحمد للّه الّذی اظلم اللّیل و انّ بنوره قد عسعس و انار الصّبح ثمّ باذنه تنفّس.»
۸۱- مجموعهٔ الواح مبارکه، ص۷۳، چاپ مصر.
۸۲- مجموعهٔ الواح مبارکه، ص۷۱، چاپ مصر.
۸۳- مجموعهٔ الواح مبارکه، ص۷۸، چاپ مصر.
۸٤- کتاب بیان فارسی، واحد دوّم، باب ۱.
۸۵- لئالئ الحکمة، جلد ۲، ص۱۸۰، برزیل ۱۹۹۰.
۸٦- کتاب بیان فارسی، واحد دوّم، باب ۳.
۸۷- کتاب بیان فارسی، واحد هفتم، باب ۱۳.
۸۸- کتاب بیان فارسی، واحد دوّم، باب ۱.
۸۹- کتاب ایقان، ص۱۷۱.
۹۰- کتاب ایقان، ص۱۷۲.
۹۱- کتاب بیان فارسی، واحد دوّم، باب ۱۵.
۹۲- کتاب بیان فارسی، واحد دوّم، باب ۱۵.
۹۳- کتاب مبین، ص۲۲۸، طهران.

شأن تفسیر در آثار حضرت نقطهٔ اولی
و تفاسیر نازله از قلم مبارک

دکتر محمّد افنان

الف- کلّیّات

شأن سوّم از شئون خمسه شأن و لحن تفسیر است. اصطلاح تفسیر بطور کلّی به مفهوم توجیه و توضیح است تا هر مطلب مبهمی روشن شود و درک آن آسان گردد. دامنهٔ کاربرد این لغت در فارسی و عربی وسیع است و در شعر و ادب و علوم نیز بکار می‌رود. امّا در فرهنگ اسلامی به عنوان علم حقائق و دقائق آیات کتاب الهی یعنی قرآن متداول شده است. با آنکه این لغت در معارف اسلامی اهمّیّت و هویّت مخصوص پیدا کرده مع ذلك فقط یك بار در قرآن آمده[1] و آن نیز به مفهومی نیست که از آن اشاره به علم و روشی را بتوان استنباط کرد. اگرچه کلمات و لغات دیگر چون شرح، تبیین، توجیه، تفهیم، توضیح، تصریح و شاید اصطلاحات نادری نیز بتوان سراغ کرد که همه متضمّن همین مفهوم تواند بود ولی در اسلام کلمهٔ تفسیر جای همه را گرفته و به عنوان اصطلاح فنّی معمول گردیده و علمی به نام علم تفسیر قرآن از آن آغاز شده است. اصطلاح دیگری نیز وجود دارد که اگرچه از جهت معنی مستقلّ است ولی از جهت کاربرد قرابت و نزدیکی با کلمهٔ تفسیر دارد و آن اصطلاح تأویل است.[2] اهل فنّ در بارهٔ تفاوت این دو لغت معتقدند که تفسیر، بیان ظاهر قرآن و شرح کلمات کتاب و تحقیق حقیقت آن و متّفقٌ علیه اهل دانش است، در حالی که از تأویل، کشف باطن کتاب و بیان مقصود آیات و توضیح متشابهات قرآن و هر آنچه از آیات که ادراك بشر به حقیقت آن بدون هدایت الهی نتواند رسید مقصود است و لذا علمای دین در مفهوم آیات تأویلی همواره متّحدالقول نیستند. تفسیر را مربوط به تفهیم الفاظ و مفردات دانسته‌اند و تأویل را در بارهٔ آیات و معانی و مفاهیم ذکر کرده‌اند و تفسیر را اعمّ از تأویل شمرده‌اند.[3] جرجانی تفسیر را حاکی از دلالت ظاهره دانسته و برای تمایز تفسیر و تأویل به این آیهٔ مبارکهٔ قرآنی «یخرج الحیّ من المیّت» (الرّوم ۱۹ و اشباه آن) اشاره کرده است. بطور تمثیل ایجاد پرنده از تخم را به مفهوم تفسیر دانسته و پیدایش مؤمن از خاندان کافر یا پیدا شدن عالم از جاهل را معادل تأویل شمرده است.[4]

تفسیر در اسلام بخش مهمّی از معارف دینی را تشکیل می‌دهد و به اعتباری می‌توان گفت که پایه و مایه، تمام شعب علوم اسلامی است. اساس تفسیر بر روایات وارده از پیغمبر اکرم و خاندان جلیل و اصحاب حضرتش بنا شده و بعداً به کوشش تابعان اصحاب و علمای اسلام شکل گرفته و در طول تاریخ اسلام توسّط فِرَق مختلف اسلامی بنا بر تأکید یا تضعیف روایات و نظرات سابقه به صور مختلف عرضه شده و حتّی در عصر حاضر به مذاق و مشرب فرهنگ جدید بر مبنای تنوّع استنباط از احادیث و تقریرات پیغمبر و اصحاب آن حضرت، مفاهیم نو و ابتکاری از آن عرضه شده و می‌شود.

بر خلاف کلمه، تفسیر و مشتقّات آن که فقط یك بار در کتاب مجید آمده لفظ تأویل لااقلّ در ۱۷ مورد در قرآن کریم مذکور است که عموماً مفهومی مناسب دریافت حقیقت به مدد تعلیم و هدایت الهامی دارد. در یك مورد از آیات مزبور مخصوصاً مصرّح است که تأویل آیات را جز خدای متعال و آنان که در علم راسخند کسی نمی‌داند[۵] و در دو مورد نیز تأویل را موکول به آتیه و یوم و زمانی مخصوص فرموده که با توجّه به مدلول آیات می‌توان دریافت که مقصود روز قیامت و حساب است.[۶]

حضرت نقطه در اوّلین اثر مبارك خود یعنی قیّوم الاسماء وعده، نزول تأویل آیات، مصرّح در قرآن را انجاز و محقّق فرمودند. در سورة الایمان (سوره، سوّم) ضمن تصریح عنوان اثر مبارك به نام فرقان می‌فرماید: «هو الّذی انزل الفرقان عربیّاً غیر ذی عوج علی عبده علی الحقّ الخالص تنزیلاً لیریکم من آیاته و من تأویل الاحادیث علی الصّراط القیّم بالحقّ المستقیم بدیعاً. انّ هذا صراط علیّ فی السّموات و الارض علی الحقّ البدیع من اللّه العلیّ سویّاً... انّا نحن قد نزّلنا علی عبدنا هذا الکتاب من عند اللّه بالحقّ... فاسئلوا الذّکر تأویله فانّه قد کان بفضل اللّه علی آیاته بحکم الکتاب علیماً.»[۷]

و در سورة العلم (سوره، ۹۵) کیفیّت تفسیر و تأویل را چنین بیان فرموده‌اند:

«انّ لهذا الکتاب تفسیر علی التّأویل من عند اللّه الحکیم و هو اللّه قد کان عزیزاً قدیماً لا یعلم تأویله الاّ اللّه و من شئنا علی الحقّ فاسئلوا الذّکر بالحقّ تأویله فانّ اللّه قد علّمه فی کفّ من التّراب علم الکتاب علی الحقّ بالحقّ جمیعاً.»[۸]

و در سورة المؤمنین (۱۱۱) می‌فرماید:

«یا اهل الارض انّ هذا الکتاب تفسیر لکلّ شیء هدی و رحمة للّذین یریدون اللّه من قبل الباب سجّداً علی الحقّ بالحقّ محموداً.»[۹]

بغیر از تأویلات متعدّده از آیات قرآنی در تفسیر احسن القصص، کتاب مستطاب بیان را باید مرجع و مأخذ تأویل بسیاری از اصطلاحات قرآنی از قبیل قیامت، بعث و حشر، میزان و حساب و بهشت و جهنّم و غیرها دانست. در نفس کتاب بیان اصطلاح تأویل عیناً ذکر نشده و اشاره به تفسیر نیز معدود است ولی از همین اشارات انگشت شمار دو نکته، مهمّ دریافته می‌شود:

۱- «جائز نیست تفسیر بیان الاّ به آنچه تفسیر شده از نزد شجره، او.» (شجره، بیان = حضرت نقطه) (واحد دوّم /۲)

۲- «از حین غروب (غروب شمس ظهور حضرت نقطه) الی طلوع من یظهره اللّه آثار فرضیّه مرتفع (مستقرّ و واجب الاطاعة) و حروف حیّ و کلّ من آمن باللّه و بالبیان در ظلّ آنها مستظلّ.» (واحد سوّم /۱۶)

و لذا تفسیر و تأویل و اشباه آن کلاً متروك و ممنوع است. با اینهمه در همان باب شانزدهم واحد سوّم توضیح و تفهیم حقائق کتاب اللّه را جائز فرموده است: «الاّ اینکه کسی طیران نماید در عرفان حکمی از احکام اللّه چه اصولاً و چه فروعاً و اثری از خود ظاهر نماید اگر از حدود بیان تجاوز ننماید در ظلّ او محشور والاّ لایق ذکر نمی‌گردد عند اللّه و عند اولی العلم.» (واحد سوّم /۱۶)

بنا بر صریح بیان «کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی‌نماید الاّ من یظهره اللّه أو من علّمه علمه و مثل ذلك شجره‌ای که بیان از او طالع شده...» (واحد دوّم /۲)

قسمت مهمّی از آثار حضرت ربّ اعلی به لسان تفسیر است زیرا این نوع معارف در اذهان مخاطبان که پرورده‌ء مکتب اسلام و آشنا به تفسیر بودند بهتر تأثیر می‌کرد و آنها را برای درك حقائق و تعالیم آماده می‌ساخت. بسیاری از اصول و حقائق امر بدیع به این وسیله اظهار و ابلاغ شده است. تفاسیر صادره از قلم مبارك روش‌های مستقلّ دارد. مقایسه‌ای از تفسیر سوره‌ء بقره، تفسیر سوره‌ء یوسف و تفاسیر کوثر و والعصر این تمایز را روشن می‌سازد. اوّلی به روش مرسوم، ثانی به سیاق اندراج و امتزاج و انطواء کلمات و مفاهیم و سوّمین و چهارمی به صورت تفصیل اشارات است. امّا همه بر اساس تأویل نازل گشته است.

ب- تفاسیر نازله

همچنان که در شواهد آیات از قیّوم الاسماء زیارت شد مفهوم تفسیر و تأویل در آثار حضرت نقطه یکی است و اساساً تفاسیر صادره عموماً تأویلی است و اگر در بعضی موارد اشاراتی به روایات منقول و یا توجّهی به روش تفسیر معمول شده صرفاً برای رعایت حال مخاطب است وگرنه اصولاً مقصد حضرت نقطه از صدور تفاسیر، بیان مفاهیم و مطالب و حقائق آیات قبل بر اساس وحی و تنزیل است و مقیّد به ظواهر و مآخذ معموله‌ء شرع و نقل نمی‌باشد.

یکی از نمونه‌های بارز تأویل در تفاسیر حضرت نقطه شرح و بیان معانی حروف بجای تفسیر کلمات و آیات است. اگرچه در تفسیر حروف مقطّعه‌ء قرآنی که در صدر بعضی از سور قرآن وارد شده این مطلب سابقه دارد ولی باید توجّه داشت که در قرآن تعداد حروف مزبور، معدود و معیّن است ولی در تفاسیر صادره از قلم حضرت ربّ اعلی در بعضی موارد همه‌ء حروف سوره مکرّراً مستقلاً به کیفیّت‌ها و مفاهیم متعدّده تفسیر شده‌اند. لازم به گفتن نیست که تفسیر حروف اصولاً تفسیر تأویلی است. شاید در این مورد سؤالی پیش آید که چرا حضرت نقطه به تفسیر حروف توجّه خاصّ مبذول فرموده‌اند. شاید یکی از احتمالات این باشد که چون علمای اسلام حتّی دانشمندان علم اللّغة حروف را به انواع مختلفه از حروف نورانی و ظلمانی و غیر آن طبقه‌بندی نموده و برای هر یك خصوصیّات و صفات غریبه معتقد بودند و این دقائق و مطالب تصوّری را علم

سیمیا می‌نامیدند و اهمّیّت و رواجی تامّ در عصر ظهور داشت، حضرت نقطه برای تعدیل و تصحیح این عقائد و افکار به تفسیر و تأویل حروف توجّه فرموده‌اند به این مفهوم که حروف را نشان و علامت مفاهیم و مبنای اصطلاحات مختلفه، روحانی و عرفانی و نمودار نکات و ظرائف فکری گرفته، در ظلّ آن به توجیه و تعریف مبانی نظری و فلسفی توجّه فرموده‌اند. امّا با وسعت و شمول مطالب مختلفه مطلقاً از علوم غریبه در ضمن آنها ذکر و بحثی بمیان نیامده است. از این رو محتملاً بحث حروف و اعداد و ارتباط آنها نیز که در آثار حضرت نقطه بوفور آمده، یکی از اهداف و مقاصدش آن است که افکار عمومی از خواصّ تخیّلی و جادوئی حروف و اعداد به واقعیّات معطوف گردد زیرا ذکر و اشاره‌ای از این قبیل خواصّ و تأثیرات نفرموده‌اند و اگر در مواردی حرز و دعائی و یا ذکر و حجابی تعیین فرموده‌اند صرفاً آیات و ادعیه‌ای است که حاکی از تأثیرات اسماء الهی نازل در کتب آسمانی است ولی نه اسماء مخصوصه، ارباب انواع و نه رموز عددی مبهم و نامعلوم که عموماً جنبه، تسخیرات ذهنی دارد در آثار مبارك مذکور نیست. اگرچه این موضوع خارج از بحث است امّا برای تکمیل مطلب باید اشاره کرد که معادله، اعداد و حروف در معارف دور بیان مطلقاً جنبه، علوم خفیّه ندارد و فقط به دو منظور معمول شده است. یکی ابداع روش رمزی برای استتار اطّلاعات از دیگران که بدین وسیله اسامی افراد و شهرها را به کمك محاسبات عددی با اسم دیگری تطبیق می‌فرمودند. منظور دیگر اشارات ضمنی به عظمت ظهور مبارك و بشارت به ظهور من یظهره اللّه به کمك تحقیق روابط اسماء الهی با یکدیگر از طریق معادلات اعداد می‌باشد.

چنانکه قبلاً ذکر شد محتملاً علّت توجّه حضرت ربّ اعلی به تفسیر سور و آیات قرآنی و احادیث اسلامی، تصحیح افکار و آراء فلسفی و کلامی متداول بوده تا بدین وسیله مقدّمه‌ای بر تعالیم بنیادی و جهان‌بینی روحانی امر بدیع بیان فرموده باشد. از آنجا که بهترین پایگاه برای هدایت اهل اطّلاع، نقد و تعدیل عقائد و افکار موجوده است، حضرت نقطه اهمّ و اقدم مطالب و تعالیم اعتقادی ظهور جدید در باره، عالم وجود و هدف خلقت و ظهور ادیان و تحوّل و تکامل عالم انسان را در ضمن این تفاسیر منعکس فرموده‌اند. شاید این بیان مبارك در قیّوم الاسماء مؤیّد این نظر باشد: «قل یا اهل الارض اتجادلوننی فی اللّه علی اسماء سمّیتموها انتم و آبائکم بالقاء الشّیطان و انّ اللّه قد انزل علیّ الکتاب بالحقّ لنعرّفکم اسماء اللّه الحقّ عمّا کنتم عنه عن غیر الحقّ بعیداً.» (سورة الوعد- سوره، ٦٨)

از حضرت نقطه تفاسیر مختلفه بر قرآن بطور کامل، بر بعضی سور قرآنی، بر عدّه‌ای از آیات قرآن و بالاخره بر پاره‌ای از احادیث صادر شده، بعضاً بطور مستقلّ و بعضی ضمن توقیعی و یا اثری در جواب یکی از طالبان است. اگرچه عموماً به لسان عربی است ولی به فارسی نیز متونی زیارت شده است. در آثار دیگر نیز که رأساً به تفسیر تخصیص داده نشده مثل کتاب مستطاب بیان فارسی و دلائل سبعه نیز بعضی از آیات و اخبار و احادیث شرح و توجیه شده است.

اینك فهرستی از تفاسیر و شروح نازله از قلم حضرت نقطه عرضه می‌شود. در این فهرست صرفاً آثاری که بالتّمام به تفسیر سوره، آیه و یا حدیثی تخصیص یافته ذکر شده ولی از توقیعات جوابیّه‌ای که متضمّن تفاسیر است ذکری نشده است.

۱- تفسیر سورهٔ بقره

این اثر در خصوص تفسیر سورهٔ دوّم قرآن یعنی بزرگترین بخش آن کتاب مجید است. حضرت نقطه آن را در دو قسمت مرقوم فرموده‌اند. قسمت اوّل همراه با تفسیر سورهٔ فاتحه آغاز می‌شود و تا آیهٔ ۱٤۱ از سورهٔ بقره را شامل است. تاریخ صدور آن به قلم مبارك در خاتمه تصریح شده و حکایت از آن دارد که در شروع سنهٔ ۱۲٦۰ به پایان رسیده است و مصدّر به مقدّمه‌ای در خصوص شأن صدور است.

در این متن اگرچه آیات سورهٔ بقره هر یك مستقلاً تفسیر شده و در بسیاری موارد به احادیث نیز استشهاد شده ولکن اساساً تفسیر بر سیاق تأویل است و اساس مطلب اثبات تفرّد و تمایز و تفاوت آل اللّه یعنی پیغمبر اکرم و خاندان مبارك او بطور اخصّ (و مظاهر ظهور بطور کلّی) از سایر خلائق است و بیان اینکه وصول به آن رتبه و مقام برای احدی میسّر نیست.

حجم تقریبی این اثر مبارك ۲۹٦ صفحهٔ ۱۷ سطری و هر سطر تقریباً ۸ کلمه در نسخهٔ شماره ٦۰۱٤ می‌باشد.

تفسیر بقره با این آیات آغاز می‌شود: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی تجلّی للممکنات بطراز النّقطة المنفصلة عن لجّة الابداع لها بها الیها» و به این آیه «و لقد فرّغت من ابداعها فی تفسیر جزء تامّ من اوّل الکتاب فی شهر ذی حجّة الحرام متوالیاً فی سنة ۱۲٦۰ و صلّی اللّه علی محمّد و آله و الحمد للّه ربّ العالمین» خاتمه می‌یابد.[۱۰] نام دیگر این اثر کتاب الاحمدیّه است.

قسمت دوّم تفسیر با آیات زیر آغاز می‌شود: «قال اللّه تعالی سیقول السّفهاء من النّاس... و لقد اراد اللّه فی عالم لاهوت الفعل من النّاس نفس الاذن و الاجل و الکتاب اذ انّهم قالوا الارادة و القدر و القضاء ما ولّیهم عن قبلتهم الّتی هی المشیّة...» و خاتمهٔ آن: «سبحانك و نحمدك لا اله الاّ انت یا ربّ الارباب و سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.» تاریخ صدور آن معلوم نیست و نسخ آن نیز فراوان نمی‌باشد. نگارنده سالها پیش نسخه‌ای از آن را در موزهٔ بریتانیا زیارت نمود امّا متأسّفانه مشخّصات آن را در اختیار ندارد ولی تفسیر تا آخر سورهٔ بقره را شامل است.

۲- تفسیر سورهٔ یوسف

این اثر به احسن القصص نیز شناخته می‌شود ولی نام برگزیدهٔ آن که مخصوصاً منظور نظر مُنزل جلیل القدر بوده قیّوم الاسماء است و در تفسیر سورهٔ دوازدهم قرآن مجید می‌باشد.[۱۱] تاریخ نزول آن از لیلهٔ پنجم جمادی الاوّل ۱۲٦۰ آغاز شده و بنا بر بیان حضرت نقطه در مدّت چهل شبانه روز به پایان رسیده است.[۱۲]

قیّوم الاسماء دارای ۱۱۱ سوره است که هر سوره در قبال یك آیه (بجز در چند مورد معدود) از سورهٔ یوسف نازل شده است. هر سوره اگرچه اشاراتی متناسب با آیهٔ مربوطه دارد اساساً تفسیری تأویلی از موارد مختلفهٔ متعدّدهٔ عموم آیات قرآنی است. سوره‌ها به سیاق بعضی از سور قرآنی عموماً با حروف مقطّعه آغاز می‌شود و در بعضی نسخ در صدر هر سوره تعداد آیات آن که همواره ثابت و به عدد ٤۲ آیه ذکر شده با تصریح به اینکه «آیات شیرازیّه» است مشخّص

گردیده است و هر یك نامی مخصوص دارد.
مطالب مندرج در این اثر جلیل که بنا به تأئید جمال اقدس ابهی در کتاب ایقان «اوّل و اعظم و اکبر جمیع کتب است» و بنا بر تصریح خود کتاب قیّوم الاسماء قرآن و فرقان است، حاکی از ظهور جدید و امر و شرع جدید می‌باشد و اگرچه با رمز و استعاره مطلب بیان شده، دعوت به دوره‌ای جدید در عالم انسانی و معارف دینی است که با ظهور حضرتش آغاز شده و انتظار ظهوری عظیم و جلیل را تعلیم می‌دهد.
حجم آن تقریباً ۹۳۰۰ بیت در ۲٤۰ صفحه، ۲۵ سطری و هر سطر شامل ۱٦-۱۸ کلمه می‌باشد و به نام کتاب الحسینیّه نیز نامیده شده است. شروع آن با آیات زیر است: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی نزّل الکتاب علی عبده بالحقّ لیکون للعالمین سراجاً وهّاجاً و انّ هذا صراط علیّ عند ربّك بالحقّ قد کان فی امّ الکتاب علی الحقّ القیّم مستقیماً» و با این آیه خاتمه می‌یابد: «و انّ اللّه و ملائکته یصلّون علی النّبیّ و آله یا ایّها الّذین آمنوا صلّوا علیهم کما صلّی اللّه علیهم و علی شیعتهم و هو اللّه کان بالحقّ علی کلّ شیء شهیداً و هو اللّه کان بکلّ شیء محیطاً و السّلام.»[۱۳]
اگرچه نزول سوره، اوّل این کتاب مستطاب در حضور جناب ملاّ حسین و ظاهراً در انجاز وعده، جناب سیّد کاظم راجع به تفسیر سوره، یوسف توسّط موعود منتظر بوده ولی در حقیقت اوّلین کتاب آسمانی دور بیان است که به وسیله، آن، حضرت نقطه، اولی دعوت خود را تأسیس و اصول و مبانی تعالیم خویش را اظهار فرموده‌اند.
۳- تفسیر سوره، کوثر
سوره، کوثر یکصد و هشتمین سوره، قرآنی و فقط سه آیه است.[۱٤]
تفسیر مبارك مزبور به تقاضای جناب سیّد یحیی وحید و در شیراز نازل شده است و متضمّن تفسیر حروف سوره، مزبور می‌باشد. در ابتدای اثر نامبرده، هیکل اطهر ضمن ذکر و بیان موازین تحقیق و مبانی اصولی در مورد ضرورت ظهور موعود منتظر رسماً اظهار امر و دعوت می‌فرمایند و در ضمن تفسیر حروف سوره، معارف بدیعه، اساسیّه را توضیح می‌فرمایند و در خاتمه، اثر به استشهاد از احادیث متعدّده، اسلامی همراه با سلسله، روات، در ضمن فصول و مطالع متعدّده اخبار راجع به قائم را نقل می‌فرمایند. تفسیر کوثر بغیر از بیان مطالبی روحانی، در حقیقت اظهار امر و ابلاغ دلائل و حجج بر حقّیّت ظهور جدید است.
ابتدای آن آیه، زیر است: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی جعل طراز الواح کتاب الفلق فی کلّ ما فتق و استفرق و استنطق طراز اوّل الّذی لاحت و اضائت...» و با آیه، «صدق و اللّه ابو عبداللّه علیه السّلام حتّی صدّقوه کلّهم جمیعاً سبحان اللّه ربّ العرش عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین» خاتمه می‌یابد.
حجم آن متجاوز از دویست صفحه، ۲۲ سطری و هر سطر ۸-۱۰ کلمه می‌باشد.[۱۵]
٤- تفسیر سوره، والعصر
یکصد و سوّمین سوره، قرآن و تنها سه آیه است.[۱٦]
تفسیر والعصر به خواهش میر سیّد محمّد سلطان العلماء امام جمعه، اصفهان نازل شده است و

مانند بسیاری دیگر از تفاسیر صادره از قلم مبارك، تفسیر حروف سوره می‌باشد و اصولاً بر اساس تأویل و متضمّن بیان مسائل اصولی و توضیح مفاهیم اعتقادی ظهور جدید در زمینهٔ مسائل فلسفی و کلامی است و در آخر آن تفسیری بر سیاق تفاسیر متداوله نیز بیان فرموده‌اند. اگرچه این اثر مبارك نیز متضمّن استشهاد از احادیث و آیات است ولی معمولاً در آثار حضرت نقطهٔ اولی به نقل متن حدیث اکتفا فرموده، به سلسلهٔ روایت کمتر توجّه شده است.

شروع تفسیر با «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی تجلّی للممکنات بظهور آثار ابداعه فی ملکوت الامر و الخلق لیتلألئنّ جوهریّات حقائق الموجودات بتلألؤ آیات اللاّهوت...» می‌باشد و ختم آن «عن الصّادق علیه السّلام من قرء والعصر فی نوافله بعثه اللّه یوم القیمة مشرقاً وجهه ضاحکاً سنّه قریراً عینیه حتّی یدخل الجنّة انتهی و اناذا اختم ذلك الکتاب بقول الرّحمن سبحان اللّه ربّ العرش عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.»

تعداد صفحات این اثر نزدیك به یکصد صفحهٔ ۱۶ سطری و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه می‌باشد.[۱۷]

۵- تفسیر سورهٔ توحید

سورهٔ توحید یا اخلاص یکصد و دوازدهمین سورهٔ قرآن و مشتمل بر چهار آیه است.[۱۸]

شروع آن با «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی ینزل الامر فی الکتاب علی قدر غیر معدود فاشهد ان لا اله الاّ اللّه کما هو اهله و مستحقّه من دون ان یقدر احد ان یعرف کیف هو الاّ هو سبحانه و تعالی عمّا یصفون» و خاتمهٔ آن با آیهٔ «و استغفر اللّه ربّك و انّ بمثل هذا فلیعمل العاملون و سبحان اللّه ربّك ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین» می‌باشد.

مضامین مطلب این تفسیر در بارهٔ توحید ذات الهی و بعضی تطبیقات عددی است.

حجم آن ۱۲ صفحهٔ ۱۶ سطری، هر سطر در حدود ۱۲ کلمه می‌باشد.[۱۹]

مخاطب و تاریخ نزول محتاج تحقیق است. ولی از متن معلوم است که به تقاضای کسی آن را مرقوم فرموده‌اند.

۶- تفسیر لیلة القدر (سورة القدر- انّا انزلنا)

سورة القدر سورهٔ ۹۷ از سور قرآنی و مشتمل بر ۵ آیه است.[۲۰]

این تفسیر نازل در جبال آذربایجان و در جواب تقاضای یکی از اهل ایمان است و چنین آغاز می‌شود: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی ابدع ما فی السّموات و الارض بامره ثمّ الّذین آمنوا باللّه و آیاته فاولئك هم الی اللّه یحشرون» و با این آیه به پایان می‌رسد: «و کفی بفضله علمه بذنبی و اعترافی بعصیانی و انّه لهو الحیّ الغنیّ القدیم و سبحان اللّه ربّی عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.»

حجم آن در حدود ۸ صفحهٔ ۱۶ سطری، هر سطر ۱۲ کلمه می‌باشد.[۲۱]

مطالب آن در بارهٔ خاندان پیغمبر مخصوصاً قائم موعود و حضرت صدیقهٔ فاطمه می‌باشد، چه که طبق روایات، این سوره در بارهٔ رؤیای رسول اکرم و «الف شهر» مذکور در آن مقصود دورهٔ خلافت غاصبانهٔ بنی امیّه است. لیلة القدر شب ۲۳ رمضان است و بنا بر بیان مبارك «الرّوح»

اشاره به قائم موعود و «الملائکة» ائمّهء معصومین و «سلام هی حتّی مطلع الفجر» ناظر به حضرت فاطمهء زهرا می‌باشد.

۷- تفسیر سورهء حمد

سورة الحمد که به نام‌های فاتحة الکتاب و سبع المثانی نیز معروف است اوّلین سوره از سور قرآنی است[۲۲] که در این اثر مستقلاً تفسیر فرموده‌اند و شرح مختصر دیگری نیز در بارهء آن در ابتدای تفسیر بقره از قلم مبارك صادر شده است.

این اثر مبارك چنین آغاز می‌شود: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه المتقدّس عن جوهر نعت الموجودات و المتعالی عن مجرّد وصف الممکنات و المتکبّر عن ذکر کافور الکینونیّات...» و با این آیه خاتمه می‌یابد: «و الی ذلك المقام قد اختم البیان لانّ له یوم یظهره اللّه بالعیان و انّ علی اللّه التُکْلان فی ما هو کائن فیکون و قال کن فیکون و سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.»

مجموع این اثر ۳۵ صفحهء ۱۹ سطری و هر سطر در حدود ۱۲-۱٤ کلمه می‌باشد.[۲۳]

در بعضی نسخ، تفسیر بسم اللّه نیز جزئی از این اثر محسوب شده و اگر چنین باشد باید تعداد صفحات تفسیر مزبور را نیز بر رقم بالا افزود. امّا در بسیاری از متون، «تفسیر بسم اللّه» بطور مستقلّ نقل شده است. این اثر مبارك حاوی مطالب دقیقهء تأویلی و تطبیقات و توجیهات عددی حرفی در بارهء رسول اکرم و خاندان مکرّم و ضمناً اشارات تفسیری به متن آیات سوره و بعضی آیات دیگر قرآن است. دعای سبع دوائر ضمن این تفسیر درج شده است.

۸- تفسیر بسم اللّه

با این آیات شروع می‌شود: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی جعل طراز مشیّته جلال ازلیّته الّتی علت و رفعت بعد ما اخترعت قبل ما بدعت... بسم اللّه البدیع الّذی لا اله الاّ هو انّ اللّه سبحانه قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار الیها و المرموز عنها فی کلمات آل اللّه علیهم السّلام بالاسرار» و خاتمهء آن «الّتی نطقت فی حقّ منشئها بطراز الابداع کلّها لا اله الاّ انت سبحانك انّی کنت من الظّالمین و الحمد للّه ربّ العالمین» است.

این اثر مشتمل بر ٤۸ صفحهء ۱۷ سطری و هر سطر در حدود ۱٤ کلمه است و نام دیگر آن صحیفهء باقریّه می‌باشد.[۲٤]

روش تفسیر، تفسیر حروف مخصوصاً در چهار رتبهء بیان، معانی، ابواب و امامت است که شرح تفصیلی آن در بعضی از آثار حضرت نقطه مخصوصاً صحیفهء عدلیّه آمده است. از این توضیح می‌توان دریافت که این اثر نیز در بارهء مظاهر فعل الهی یعنی مظاهر ظهور می‌باشد.

۹- تفسیر آیهء نور

آیهء نور سی و پنجمین آیهء سورهء نور در قرآن می‌باشد[۲۵] و تفسیر مبارك مزبور با آیهء زیر آغاز می‌شود:

«بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بسم اللّه المتعالی المنیع الحمد للّه الّذی خلق کلّ شیء بامره و قدّر مقادیر کلّ شیء بقوله اذ انّه هو الحقّ به یخلق ما خلق و یبدع ما بدع...» و با این آیه به پایان می‌رسد:

«و قل سبحان اللّه ربّ العالمین و انّما السّلام من عنده علی عباده المؤمنین و الحمد للّه ربّ العالمین.»

اساس مطالب در باره، معنی و منطوق کلمه، نور و متضمّن اظهار امر صریح و ابلاغ و اثبات امراللّه بر مبنای اشارات و احادیث می‌باشد. و تفاوت کلمه، نور و نار را که مساوی عدد ۵ است با کلمه، مبارکه، باب تطبیق و به وجود مبارك تفسیر می‌فرمایند.

حجم این اثر مبارك در حدود ۳۰۰ سطر و هر سطری در حدود ۱۲ کلمه است.[۲۶]

۱۰- سؤال از لوح محفوظ و بداء

لوح محفوظ اصطلاح قرآنی است که در سورة البروج (سوره، ۸۵) آیه، اخیر آن آمده و در شأن کتاب مجید است.[۲۷]

در این اثر حضرت باب اعظم توضیحی روحانی به زبان فلسفی بیان فرموده و ضمن تفصیل مراتب سبعه، خلقت، ترتیب ثواب و عقاب را که در لوح حفیظ الهی مکتوب است بیان فرموده‌اند. این اثر متجاوز از ۳/۵ صفحه و هر صفحه ۱۶ سطر و هر سطر در حدود ۱۰-۱۲ کلمه است.[۲۸]

ابتدای آن که در باره، بداء است «بسم اللّه المنشأ العلیم الّذی لا اله الاّ هو العزیز الحکیم قد ابتدء باختراع الکلمات فی ثبات اهل السّبحات» و سپس در خصوص لوح محفوظ با «قد سئلك السّائل عن لوح الحفیظ اعلمه بما قد علّمك اللّه المحیط» آغاز و با «جعل اللّه فی باطن تلك اللّوح رحمة و راحة و فی ظاهرها من قبل اللّه العذاب و سبحان اللّه موجدها عمّا یصفون» خاتمه می‌یابد.

بنا بر «فهرست آثار مبارکه، حضرت نقطه، اولی» تدوین لجنه، ملّی محفظه، آثار (۱۳۵ بدیع) این اثر خطاب به آقا محمّد ابراهیم می‌باشد که هویّت او محتاج تحقیق است.

۱۱- تفسیر «قل لا اسئلکم علیه اجراً الاّ المودّة فی القربی»[۲۹]

این تفسیر به خواهش ملاّ احمد ابدال در ماکو نازل شده است. اساس مطلب در بیان معنی قرابت است که جنبه، روحانی و حقیقی آن منظور است و مقصود قرب و نزدیکی به رسول اللّه می‌باشد. شروع آن: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی افرغنی لمشاهدة قمص طلعة حضرة ظهوره فی وسط الجبال و الهمنی آیات وحدانیّته فی بحبوحة لجّة الجلال» و در پایان «الّذی لا یتعاظمه شیء فی السّموات و لا فی الارض و هو علی کلّ شیء قدیر» است.

در حدود ۶۰ سطر و هر سطر ۱۲ کلمه می‌باشد.[۳۰]

۱۲- تفسیر حرف هاء

مطالب این تفسیر عموماً در باره، مسائل فلسفی و کلامی و مراتب توحید و ظهور مظاهر الهی است و از آثار مهمّه محسوب و در بسیاری از سایر آثار حضرت نقطه به آن اشاره و استشهاد شده است.

شروع آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی جعل طراز الواح الابداع طراز الالف القائم بین الحرفین الّذی لاح و اشرق بما استشقق و استنطق ثمّ جعله اللّه آیة لنفسه بنفسه» و خاتمه با «هو انّه فوق ما یعرف العارفون و غنیّ عمّا کان النّاس یعملون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین» است.

حجم آن متجاوز از ٤٥ صفحه، ١٦ سطری و هر سطر در حدود ١٢-١٤ کلمه است.[٣١]
حرف هاء در آثار حضرت نقطه حائز اهمّیّت مخصوص است زیرا از جهتی اشاره به هاء هویّه، الهی دارد و از جهتی معادل عدد ٥ است که نمودار عددی اسم باب می‌باشد و در بسیاری از آثار مبارکه به آن اشاره شده است.

١٣- تفسیر سرّ هاء

مطالب این اثر نیز ادامه، اشارات نازله در تفسیر هاء است. اوّلی را حضرت نقطه تفسیر علانیه و این تفسیر را تفسیر سرّ هاء نامیده‌اند و اینچنین آغاز می‌شود: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی تقدّس بقدس کینونیّته عن عرفان اعلی مجرّدات اللاّهوت و من یشابهها» و با این آیه به پایان می‌رسد: «فاسئل اللّه لجنابك بما هو یحبّ و یرضی انّه هو العزیز الحکیم.»
حجم این تفسیر مبارك در حدود ٣٥ صفحه، ١٦ سطری است و هر سطر ١٢ کلمه بطور تقریب می‌باشد.[٣٢]

١٤- شرح دعای غیبت

شرح دعای غیبت که به نام صحیفه، جعفریّه و تفسیر هاء نیز نامیده شده در چهارده باب در شرح دعای غیبت می‌باشد. دعای غیبت منقول از امام صادق است.[٣٣] این اثر که حاوی نزدیك یکصد صفحه و هر صفحه ١٨ سطر، هر سطر در حدود ١٠ کلمه[٣٤] می‌باشد متضمّن مباحث مختلف روحانی و اشاراتی راجع به اصول عقائد و آراء فلسفی امر جدید و بحث و استدلال بر حقّیّت ظهور می‌باشد و در آخر آن مخصوصاً حضرت نقطه شهادتنامه، ایمانی ملاّ عبدالخالق یزدی و ملاّ علی برغانی را نقل فرموده‌اند. در متن این اثر، بیان مبارك مورد استشهاد در کتاب مستطاب ایقان[٣٥] آمده و ضمناً اشعاری بر سیاق اشعار منقول از سیّد الشّهداء حضرت حسین از قلم مبارك جاری شده است.
آغاز آن چنین است: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی شهد بذاته لذاته ان لا اله الاّ هو الّذی قد علا بعلوّ نفسه علی کلّ شیء و استتر عن علوّ ظهوره عن کلّ شیء ...» و در آخر: «اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و صلّی اللّه علیه و آله و عجّل فرجهم یا کریم.» عنوان باب اوّل خطبة الانوار و هر یك از ابواب دیگر در بیان یکی از مباحث مربوط به تفسیر دعا و مراتب اسماء و صفات الهی است.

١٥- تفسیر «اینما تولّوا فثمّ وجه اللّه»

این آیه از سوره، بقره (سوره، ٢) آیه، ١١٥ می‌باشد.[٣٦]
آغاز و اختتام آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم اعلم انّ عرباً من العرباء من اهل البادیة سئل عن علیّ علیه السّلام عن وجه اللّه فی قوله تعالی... هو فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر صلّی اللّه علیه و علی مولده و الحمد للّه ربّ العالمین.»
مجموعاً در حدود چهل سطر و هر سطر در حدود ١٤ کلمه است.[٣٧]
مفهوم بیان مبارك در باره، وحدت حقیقت رسول اللّه و امیرالمؤمنین و بابیّت حضرت علی است و بیان مفهوم آیه در این نکته که «نحن وجه اللّه» در حقّ مظاهر توحید صادق است چه که کلمه،

توحید (لا اله الاّ اللّه) لفظاً نیز حکایت از وحدت دارد.

۱۶- تفسیر «واو» و الصّافّات [۳۸]

این اثر مبارك نازل در چهریق و خطاب به جناب عظیم است. مطالب آن محتوی اشارات وسیع و دقیق در بارهء حروف بیست و هشت گانهء عربی است که به اعتبار اوّلین حرف واقع در چهار ردیف عددی از آحاد تا الوف به نام «ایقغ» نامیده می‌شود و به نام «ابجد» نیز معروف است. معادلات و تبدیلات حروف و اعداد کلاً حاکی از مقام ظهور و عظمت آن است. مطالعهء این اثر مبارك مؤیّد این حقیقت است که محاسبات حروف و اعداد در آثار حضرت نقطه بالکلّ مستقلّ و مخالف توضیحات و تفسیرهای وهمی گذشتگان در بارهء تأثیر اعداد و حروف و مناسبات آنها است.

ابتدای این توقیع چنین است: «بسم اللّه العلیّ الاعلی الاعظم سبحان الّذی بیده ملکوت کلّ شیء لا اله الاّ هو الواحد الاحد المتکبّر القائم القدّوس الرّفیع العزیز المنیع» و با این آیه خاتمه می‌یابد «لا اله الاّ هو العلیّ العظیم و سبحان اللّه ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ العالمین.».

مجموعاً متجاوز از ۳۰۰ سطر و هر سطر در حدود ۱۴ کلمه است.[۳۹]

۱۷- تفسیر «فی بیوت اذن اللّه ان ترفع و یذکر فیها اسمه یسبّح له فیها بالغدوّ و الآصال»[۴۰]

حضرت نقطه این آیه را به مراتب و مقامات باطنی تأویل فرموده «بیوت» را به مشعر افئده تفسیر فرموده‌اند که مقام تجلّی مظهر ظهور است و کلاً این آیهء مبارکه و دو آیهء بعدی را که در ادامهء مطلب است به مقامات و مراتب روحانی منسوب داشته‌اند. اگرچه این آیه در اصطلاح مفسّران نیز به بیوت و منازل انبیاء و ائمّه تفسیر شده ولی در نظر آنان مقصود بیوت مسکونه و خاندان است و در تفسیر مبارك ناظر به مراتب غیر مادّی و مدارج روحانی است. در ضمن کتب حدیث از امام صادق در بیان این حدیث نقل شده که «هی بیوت النّبیّ.»[۴۱]

آغاز آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بسم اللّه البدیع الّذی لا اله الاّ هو افتتح بسرّ البیان لاظهار ما جعله اللّه فی الکیان بالوجود الی البیان حتّی قد شهد اهل العیان بما قد شاء اللّه فی حقّ الانسان» و خاتمه «و لمثل هذا فلیعمل العاملون و لا حول و لا قوّة الاّ باللّه العلیّ العظیم و الحمد للّه ربّ العالمین.»

مجموعاً در حدود چهل سطر و هر سطری در حدود ۱۲-۱۴ کلمه است.[۴۲] تحقیق راجع به کسی که از تفسیر آیه سؤال کرده موکول به بعد است.

۱۸- بیان تحقیق استفهامات قرآن

حضرت نقطه این توقیع را در جواب شخصی که او را با عنوان «احد من الطّلاّب» معرّفی نموده صادر فرموده‌اند. در بعضی متون مخاطب به نام سیّد احمد اصفهانی ذکر شده که هویّت او محتاج تحقیق است (فهرست لجنهء محفظهء آثار). از نمونهء استفهامات یعنی آیات سؤالی قرآن به دو مورد اشاره فرموده‌اند. نخست آیهء «ما تلك بیمینك یا موسی» (سورهء طه (۲۰)، آیهء ۱۷) و دیگر «الست بربّکم» (اعراف (۷)، آیهء ۱۷۲). و مورد نخستین را در مراتب مختلف بیان، معانی، ابواب، امامت، ارکان، نقباء و نجباء که سلسلهء طولیّهء عالم وجود است تفسیر و توضیح

فرموده‌اند. این اثر از آثار عرفانی و مراتب ظهور را حاکی و متضمّن است.
ابتدای آن با خطبهء غرّائی آغاز می‌شود: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی ابدع جوهریّات ذوات اهل الانشاء لا من شیء بامره لیعرفه کلّ من فی ملکوت الارض و السّموات بما تجلّی لهم بهم» و با این آیه خاتمه می‌یابد: «و اسئل اللّه العفو فی کلّ شأن فانّه هو الولیّ فی المبدء و الایاب و سبحان اللّه ربّ العرش عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.»
مجموع آن ٦ صفحهء ١٦ سطری و هر سطر ١٢-١٤ کلمه است.[٤٣]

١٩- تفسیر دعای صباح

تفسیر این دعا که از حضرت علی امیر مؤمنان روایت شده[٤٤] به خواهش آقا سیّد ابوالحسن فرزند آقا سیّد علی زنوزی در ماکو نازل شده و متضمّن نکات و دقائق فراوان از مسائل عرفانی و فلسفی اسلام و مملوّ از شواهد آیات و احادیث است و صباح به ظهور صبح ازلی یعنی مظهر مشیّت الهی تأویل شده است. ابتدای تفسیر با خطبه شروع شده است. آغاز آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی ابدع ما فی السّموات و الارض بامره و یحکم بین الکلّ بالقسط فی یوم الّذی فیه کلّ الی اللّه یحشرون» و پایان آن «انّنی انا اقول بما قال اللّه عزّ ذکره سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.»
مجموع آن در حدود ٢٤٠ سطر و هر سطر در حدود ١٢ کلمه می‌باشد.[٤٥]

٢٠- تفسیر «یا من دلّ علی ذاته بذاته»

این تفسیر به خواهش میرزا محمّد علی مذهّب و ظاهراً قبل از ایّام اصفهان از قلم مبارك جاری شده. ابتدای آن خطبه‌ای نازل شده و سپس در جواب سؤال سائل شرح مبسوطی در بارهء «یا من دلّ علی ذاته بذاته»[٤٦] مرقوم فرموده‌اند و در خاتمه اشاره به معنی «من عرف نفسه فقد عرف ربّه»[٤٧] نیز شده است. این اثر متضمّن بیان مفهوم حقیقی معرفت و با استشهاد از آیات و احادیث همراه است.
آغاز آن با «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی ابدع کلّ ذوات الموجودات بامره لا من شیء لیدلعنّ السنة کلّ الممکنات بما شهد اللّه لنفسه بنفسه فی مقامات الامر و الخلق» و پایان آن با آیهء «لانّ وجودی ذنب فکیف اذ اکتسب الذّنب ذنباً آخر و سبحان اللّه ربّ العرش عمّا یصفون و انّنی انا اقول کما نزّل اللّه فی القرآن و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین» است.
تعداد صفحات ٧ صفحه و هر صفحه ١٩ سطر و هر سطر در حدود ١٤ کلمه است.[٤٨]

٢١- شرح حدیث «من عرف نفسه فقد عرف ربّه»

این حدیث از حضرت رسول اکرم روایت شده[٤٩] و در آثار مبارکه نیز مکرّر به آن استشهاد شده و حضرت بهاءاللّه نیز تفسیری بر آن نازل فرموده‌اند. اساس تفسیر حضرت نقطه بر این نکته است که عرفان نفس شموس حقیقت، راهنمای انسان به شناسائی حقیقت ربوبیّت است. در متن این اثر مبارك به آیات و احادیث زیادی برای تفهیم و توجیه مطلب استشهاد فرموده و در ابتدای آن مخصوصاً راه و رسم طلب و درك حقیقت را بیان فرموده سائل را به انصاف و انقطاع از غیر حقّ توصیه می‌فرمایند.

ابتدای آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم قال السّائل سلّمه اللّه تعالی ما معنی الحدیث المرویّ عن علیّ علیه السّلام» الخ الحدیث و پایان توقیع «و لا تؤتوا السّفهاء اموالکم فانّا للّه و انّا الیه راجعون و الحمد للّه ربّ العالمین» است.
تقریباً ۱۳۵ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است.[۵۰]
۲۲- تفسیر حدیث کمیل (ابن زیاد نخعی)
این حدیث به نام حدیث الحقیقة نیز معروف است.[۵۱] مفهوم کلّی آن بیان و توضیح مراتب و مدارج دریافت حقّ و حقیقت است و حضرت نقطه در این تفسیر آن را به مراتب شناسائی کمیل از نفس حضرت علی امیر مؤمنان تأویل نموده‌اند و ناتوانی او را از این مقصد تصریح فرموده‌اند. با توجّه به مطلب می‌توان دریافت که مقصود حضرتش قصور عامّ از شناسائی مظاهر حقّ است.
در آثار دیگر حضرت نقطه نیز به این حدیث اشاره شده و مخصوصاً در «دلائل سبعه» مراتب مختلفهء آن را با پنج سنهء اوّل ظهور خود تطبیق فرموده و در تأویل آن به شهادت وجود مبارک اشاره فرموده‌اند.
ابتدای آن «تفسیر حدیث کمیل فی سؤال ما الحقیقة و هو انّ کمیل بن زیاد النّخعی اردفه علیّ علیه السّلام یوماً علی ناقته... فاعلم انّ کلامه علیه السّلام محیط لکلّ شیء و جار فی کلّ العوالم...» و انتهای آن «فاعرف قدرك و اکتمها الاّ عن اهلها فانّا للّه و انّا الیه راجعون.»
حجم آن متجاوز از ٦ صفحهء ١٦ سطری و هر سطر ١٢-١٤ کلمه است.[۵۲]
۲۳- تفسیر حدیث ابولبید مخزومی
مأخذ این حدیث تفسیر صافی[۵۳] ذیل «الم» در سورهء بقره است.
بنا بر نظر جناب فاضل مازندرانی این تفسیر به خواهش جناب وحید اکبر نازل شده و با توقیع الفین ارتباط دارد. (اسرار الآثار، ذیل الف).
حضرت نقطه در این اثر حروف مقطّعه را بمانند حروف منضمّه حاوی همان حقائق و دقائق معرّفی می‌فرمایند و ذهن مخاطب را از توقیت (تعیین وقت ظهور قائم و همچنین قیامت) به عظمت ظهور خود معطوف می‌دارند. اگرچه در این اثر حضرت نقطه ادّعای استقلال را تصریح نفرموده ولی با اشاره به اختلاف علماء و مجتهدین، به ضرورت ظهور نفسی که اختلافات را بردارد تأکید نموده و این رتبه را اظهار و ادّعا فرموده‌اند. شواهد اخبار و مخصوصاً اشاره به قول شیخ احمد که ذکر «ستعلمنّ نبأه بعد حین» نموده همه در تأئید این مطلب است.
ابتدای آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی جعل طراز الواح الاختراع اسرار الابداع الّتی عیّنت قبل ما شیّئت» و با این بیان خاتمه می‌یابد: «و السّلام علیك و علی من اتّبعك فی امر اللّه و الحمد للّه ربّ العالمین.»
حجم آن بالغ بر ۱۸ صفحهء ۱۹ سطری و هر سطر ۱۰-۱۲ کلمه است.[۵۴]
۲٤- شرح بر شرح خطبهء طتنجیّه
خطبهء طتنجیّه از آثار حضرت علی امیر مؤمنان است[۵۵] که بر آن جناب سیّد کاظم رشتی شرحی مرقوم فرموده و هیکل اطهر بر شرح مزبور شرحی برای تفصیل و توضیح صادر فرموده‌اند. این اثر

در حقیقت متضمّن ابلاغ امر و اظهار مقام مبارك نیز هست و به اتّکاء محاسبات اعداد و حروف و اصطلاحات مربوطه به اسم مبارك خود نیز اشاره می‌فرماید. در موارد ذکر جناب سیّد کاظم، مشارٌالیه را با عناوین «کلمة الحقّ» و «کلمة العلیّة» می‌ستایند. ابتدای آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم قال مولانا علیّ علیه السّلام فی خطبة الطّتنجیّة علی قائلها آلاف الثّنا و التّحیّة» و آخر آن «فلمثل هذا فلیجزی العالمین و سبحان اللّه ربّ العرش عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین» می‌باشد.

مجموعاً ٤ صفحه، ١٦ سطری هر سطر ١٢-١٤ کلمه است.[٥٦]

٢٥- تفسیر حدیث جاریه

این حدیث که از امام صادق روایت شده مختصرش این است که روزی آن حضرت با کمال غضب از منزل مسکونی خویش به مجلس اصحاب تشریف آوردند و فرمودند که مردم در حقّ ما گمان علم غیب دارند و نمی‌دانند که جز خدا کسی به غیب آگاه نیست و من می‌خواستم که فلان کنیزکم را بزنم و تنبیه کنم و او فرار کرد و بالاخره ندانستم در کدام محلّ از خانه است.[٥٧]

ابتدای این اثر مبارك چنین است: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم بسم اللّه تعالی فاقول مستعیناً باللّه فی تفسیر بعض احادیث المرویّ فی الکافی فی ذکر علم الغیب عن سدیر» و خاتمه، آن «و هو علیه السّلام فی مقامه و وحدته لا ذکر لکثرات هنا ابداً و سبحان اللّه عمّا یصفون و الحمد للّه ربّ العالمین.»

تفسیر مبارك مبنی بر تأویل بطور مطلق و اثبات علم و احاطه، امام است. امام در مقام توحید است و جاریه (کنیزك) نمودار مقام کثرت است و این بیان و گفتار امام به ظاهر برای ضعفای عباد و در مفهوم حقیقی، اظهار عظمت شأن و جلالت آن حضرت می‌باشد.

مجموعاً در حدود ٤٠ سطر و هر سطر در حدود ١٤ کلمه است.[٥٨]

٢٦- تفسیر حدیث «ما من فعل یفعله العبد من خیر او شرّ الاّ و للّه فیه قضاء»

این حدیث منسوب به حضرت رضا امام هشتم است[٥٩] و با «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی ابدع ما فی السّموات و الارض بامره ثمّ الّذین آمنوا باللّه و آیاته فاولئك هم الی اللّه یحشرون» آغاز و به این آیه: «فاذا عرفت ما عرفت فاشهد سرّ القدر فی حکم مقدّر و الاّ فاسلم تسلم و سبحان اللّه ربّ العرش عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین» خاتمه می‌یابد.

حجم آن متجاوز از ٣٥ سطر و هر سطر ١٢-١٤ کلمه است.[٦٠]

این اثر از آثار مهمّه و در عین اختصار حاوی اشارات دقیقه راجع به مراتب سبعه، خلق (مشیّة، اراده، قدر، قضا، اذن، اجل و کتاب) است و متضمّن اشاره به وجود و ماهیّت و اصالت آنها و مقام اختیار موجودات می‌باشد. این مسائل از امّهات مباحث فلسفه است و موضوع اصالت وجود یا ماهیّت و یا هر دو که معتقدٌ علیه شیخیّه است حائز نتایج علمی و عملی هر دو است که از بحث این مختصر خارج است. حضرت نقطه، اولی عقیده، شیخ را در این مورد تأئید فرموده‌اند.

٢٧- تفسیر حدیث «علّمنی اخی رسول اللّه علم ما کان و علّمته علم ما یکون»

طبق بعضی از نسخ، این توقیع در جواب والی شوشتر صادر شده است.[٦١] شروع آن «بسم اللّه

الرّحمن الرّحيم الحمد للّه الّذى الهم من فى السّموات و الارض حكمه لئلاّ يحتجب احد عن ظهور نور طلعته الّذى قد اودع فى مقامات الامر و غايات الخلق» و با اين آيه خاتمه مى‌يابد : «و اسئل اللّه العفو فى كلّ شأن انّه هو مولى الموحّدين فى عالم الاسماء و الصّفات و كفى العبد فى المبدء و المآب و سبحان اللّه ربّ العرش عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد للّه ربّ العالمين.»[٦٢]

اين اثر كلاً در بارهء مسائل فلسفى و بيان و توضيح مقام مشيّت و مقام اراده از مراتب سبعهء خلق مى‌باشد و مقصود از مشيّت به رسول اكرم و از اراده به مظهر ولايت يعنى حضرت على تفسير شده است.

٢٨- بيان مسئلهء قدر

اين اثر مبارك در تفسير آيهء قرآنى «الّذى خلق فسوّى و الّذى قدّر فهدى»[٦٣] و بيان «لا جبر و لا تفويض بل امر بين الامرين»[٦٤] نازل شده است. مفهوم توجيه مبارك از اين مطلب و حديث را مى‌توان چنين خلاصه كرد كه از نفوس انسانى تنها آنان كه به كسب فيض از مقام فؤاد (يعنى رتبهء مظاهر برگزيدگان الهى) رسيده و از عوالم بشرى بريده‌اند قادر به درك نكتهء جبر و تفويض مى‌باشند. علّت عدم درك بشرى آن است كه چون مقام قدر و عالم امكانى از يكديگر جدا نيستند افراد انسانى كه جزئى از عالم امكانند قادر به درك حقيقت تقدير نمى‌توانند شد. حقيقت مسئلهء جبر و تفويض را بايد در مفهوم سؤال الهى در عالم ذرّ (الست بربّكم)[٦٥] جستجو كرد كه دالّ بر اختيار است، زيرا اگر اختيار نبود اين سؤال و جواب معنى و مفهومى نداشت. از تلفيق اين دو مطلب يعنى اتّحاد مقام قدر و عالم امكان و اصل اختيار انسان، مفهوم حديث معروف معلوم مى‌شود كه انسان در موارد روحانى مختار و در مسائل امكانى مجبور است.[٦٦]

ابتداى اثر با «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم قال اللّه تعالى الّذى خلق فسوّى و الّذى قدّر فهدى و قال الصّادق عليه السّلام لا جبر و لا تفويض بل امر بين الامرين» و خاتمهء آن «و ذلك مقام عبوديّته الرّقيّة من الشّيعة الامام عليه السّلام و الحمد للّه ربّ العالمين» است.

جمعاً متجاوز از ٤ صفحهء ١٦ سطرى و هر سطر ١٢-١٤ كلمه است.[٦٧]

٢٩- بيان حديث «ذات علىّ ممسوس بذات اللّه»

در اين اثر حضرت نقطهء اولى به استناد كلمات حضرت امير مؤمنان مقام حضرتش را به مفهومى كه حكايت از ازليّت و ابديّت دارد تبيين فرموده‌اند. مفهوم بيان آن است كه حضرت على مظهر و منسوب به ذات اللّه است ولى از ذات مطلق الهى جدا است و براى تقريب مطلب به اذهان، نسبت حضرتش را با نسبت كعبه كه بيت اللّه ناميده مى‌شود مقايسه فرموده و جنابش را با عنوان «ذات اللّه ظاهره در ملكوت امر و خلق» مشخّص نموده‌اند. در اين مقام با اشاره به آيهء قرآنى «يحذّركم اللّه نفسه» (آل عمران (٣)، ٢٨) و تفسير امام صادق كه «اى يحذّركم ان لا تجعلوا محمّداً مصنوعاً و انّه لو كان مصنوعاً لكان الذّات محدثاً مصنوعاً»، مقام فوق انسانى و الهى آن حضرت را بيان فرموده‌اند. با دقّت در متن اثر مى‌توان دريافت كه در ورای ظاهر مطالب، اشارات لطيفه به مقام حضرتشان نيز آمده است.

ابتداى آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحيم الحمد للّه المتعالى عن ذكر الذّات بالذّات للذّات و المتقدّس عن

ذکر الاسماء و الصّفات» و آخر آن «و اللّه من ورائه محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ و سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.»
مجموعاً قریب به چهار صفحه، ۱۶ سطری و هر سطر ۱۲-۱۴ کلمه است.[۶۸] این اثر مبارك در ابتدا با خطبه آغاز شده است.

۳۰- تفسیر حدیث «کلّ یوم عاشوراء»[۶۹]

در بیان این مطلب، حضرت نقطه اشارات و توجیهات متعدّد مرقوم فرموده از جمله همه، ایّام را به مناسبت عظمت شأن و مقام حضرت سیّد الشّهدا در ظلّ آن یوم ذکر فرموده‌اند. تأویل دیگر آنکه ازمنه و ایّام به تناسب عالم امکان است و عوالم ابدی سرمدی الهی چون از مفهوم زمان و تغییر و تغیّر مبرّا است لذا روز به مفهوم زمانی در آن جائی ندارد و اگر آن را به اسم یوم نام بگذاریم یوم واحد خواهد بود. آغاز آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم ما تفسیر هذا الحدیث کلّ یوم عاشوراء الجواب لم اره فی محلّ و لا سمعته من العلماء حتّی ایقن بصحّته ولکن فی الالسن مشهور» و پایان «سبحانه سبحانه سبحانه و هو المعنی الّذی لا یقع علیه اسم و لا شبه و هو باب حطّة و لا حول و لا قوّة الاّ باللّه العلیّ العظیم.»
جمعاً متجاوز از دو صفحه و نیم و هر صفحه ۱۶ سطر و هر سطر ۱۲-۱۴ کلمه است.[۷۰]

۳۱- شرح کلام جناب سیّد رشتی «انّ سیأتی زمان یقرء الحمد للّه ربّ العالمین بکسر الهمزة و الرّاء و یکون صحیحاً»[۷۱]

اگرچه مخاطب این توقیع معلوم نیست ولی از شواهد کلمات و بروز عنایات هیکل مبارك به نظر می‌رسد آقا سیّد جواد کربلائی بوده است. بیان مبارك متضمّن این نکته است که اعراب الفاظ و استعمال لغات همه در اختیار مظهر حقّ است که در توقیع به عنوان آل اللّه معرّفی شده است. یا به عبارت دیگر نشان اظهار قدرت و اختیار مظهر الهی در هر ظهور جدید است. ابتدای آن را با خطبه‌ای آغاز فرموده و در متن، بغیر از مطلب که قسمت محدودی از توقیع را در بر می‌گیرد کلماتی به شأن آیات و آیاتی به عنوان رجز نیز نازل فرموده، مقام و دعوت خود را صریحاً اظهار فرموده‌اند.
آغاز آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه الّذی جعل طراز الواح صبح الازل طراز الالف القائم بین البائین» و خاتمه «بلّغ ذلك الجواب الی الکلّ فان السّیل لا ینحدر عن الدّلیل و لا الطّیر لا یرقی الی السّبیل و انّا للّه و انّا الی ربّنا لمنقلبون سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.»
جمعاً ۹ صفحه و هر صفحه ۱۹ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است.[۷۲]

۳۲- تفسیر دعای «آمنت بسرّ آل محمّد»

اگرچه در خلال آثار حضرت نقطه مطالب تفسیری که به لسان فارسی باشد زیارت شده است امّا نه فراوان است و نه مستقلّ. ولی در توقیعی خطاب به خال اکبر[۷۳] پس از خطبه، مهیمن عربی، تفسیری بر دعای مزبور به زبان فارسی از قلم مبارك صادر شده است که مبتنی بر تطبیقات عددی و نکات مربوط به حروف می‌باشد. درك نکات و حقائق آن مستلزم آشنائی با آثار مبارك و

اصطلاحات شیخ و سیّد است. اصل این توقیع در قسمت آثار مبارکهء مندرج در این مجموعه نقل شده است.

۳۳- تفسیر حدیث «لو کان الموت یشتری لاشتراه المؤمن و الکافر»[۷۴] و حدیث عماء

این تفسیر در جواب نفسی به نام یحیی نازل شده که احتمالاً جناب وحید اکبر مقصود است. ملخّص مطلب آن است که موت در نظر اهل حقیقت مفاهیم متعدّده دارد از جمله اینکه حیات هر شیء به مدد الهی است و این مدد مستمرّ است و حالت قبل از هر مدد موت است و مدد جدید تجدید حیات. زیرا مقصد از خلق و آفرینش بقا است نه فنا و هر موتی فنای از عالم ادنی و بقا در مقام اعلی است. حضرت نقطه با استشهاد به «فتمنّوا الموت ان کنتم صادقین» و حدیث «لابن ابی طالب لکان اشدّ اشتیاقاً بالموت علی الصّبیّ بثدی امّه»، علّت اشتیاق مؤمن به مرگ را ذکر فرموده چه که وسیلهء وصول به عالم الهی است و امّا سبب آرزوی کافر آن است که چون از قصور اعمال خود آگاه گردد و به عظمت جزای آن پی برد به یقین بداند که هر چه بیشتر در دنیا بماند بر شدّت عذاب او افزوده خواهد شد. لذا مرگ را برای تخفیف عذاب می‌طلبد.

بیان مبارك در بارهء حدیث عماء «انّ اللّه کان فی عماء فوقه هواء و تحته هواء»[۷۵] بر اساس آن است که کلمهء عماء حاکی از آن است که چشمها همه از دیدار او اعمی و نابینا است و همهء اصطلاحات ازل و قدم و عماء که در آثار الهیّه نازل شده نظر به ضعف نفوس عباد است و حقّ از آنها مبرّا است. مقصود از عرش، علم و قدرت اوست و استواء بر آن اشاره به تجلّی مظهر الهی بر عباد می‌باشد.

در این توقیع شواهد قرآنی و احادیث مکرّر است و ابتدای آن با خطبهء مهیمنی آغاز می‌شود. تطبیقات اعداد و حروف و ذکر اکسیر نیز در آن آمده است. به مراتب هفتگانهء خلق نیز اشاره شده و مضاعف و مکرّر آن که معادل حروف کلمهء «ید»، «وجه»، «جواد» و «وهّاب» است بیان گردیده است و در آخر به مناجاتی ختم شده است.

ابتدای آن «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم سبحان الّذی بیده ملکوت السّموات و الارض لا اله الاّ هو المتکبّر الواحد الاحد المقتدر الفرد الصّمد الّذی لم یزل هو کان و لم یکن معه من شیء» و پایان مناجات «و انّك انت الظّاهر المقتدر و الباطن المتکبّر العلیّ الوهّاب سبحان ربّك ربّ العزّة عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد للّه ربّ العالمین.»

جمعاً ۲۸ صفحه و هر صفحه ۱۶ سطر و هر سطر در حدود ۱۲ کلمه است.[۷۶]

بنا بر بیان مبارك منقول در یکی از آثار جناب فاضل مازندرانی، تفاسیر و شروح زیر در سفر حجّ به سرقت رفته است.[۷۷]

- شرح سورهء بقره به لحن آیات و تفسیر سورهء یوسف در دو قسمت.
- شرح «آیة الکرسیّ»، ۲۰۰ سوره و هر سوره ۱۲ آیه.
- شرح مصباح، احتمالاً مصباح الشّریعة از امام صادق.
- شرح قصیدهء حمیری، ۴۰ سوره و هر سوره ۴۰ آیه.

احتمالاً مقصود از حمیری سیّد اسمعیل بن محمّد حمیری شاعر شیعه مذهب معاصر حضرت امام

صادق است.

ج- شواهدی از تفاسیر نازله

در این مبحث برای اینکه از بحر ذخّار تفاسیر مبارك خوانندگان عزیز را بهره‌ای حاصل گردد شواهدی از آن آثار مبارکه التقاط شده است. ولی حاشا که بتوان گفت حقّ مطلب بجای آمده زیرا وسعت مآرب و عظمت مطالب کلمات و آیات مبارکهء این امر اعظم ورای آن است که در مقیاس نارسای ادراك کوتاه بنده‌ای از بندگان ناتوان محدود شود. با اینهمه به مصداق این حقیقت:

آب دریا چون نمی‌شاید کشید　　پس بقدر تشنگی باید چشید

کوششی در عین ناتوانی و نارسائی شده است.

- در شرح «من عرف نفسه فقد عرف ربّه»، آیات ۲۸ و ۲۹ از سورهء ابراهیم (سورهء ١٤) به شرح زیر تفسیر شده است.

الم تر الی الّذین بدّلوا نعمة اللّه (ای معرفته) کفراً و احلّوا قومهم دار البوار جهنّم یصلونها و بئس القرار فسوف یلقون غیّاً و یحسبون انّهم یحسنون صنعاً (کلاّ تجری من قلوبهم الهاویة علی لسانهم نار الشّرك و سموم الکفر و لا یشعرون.)

در حقیقت آیهء فوق ترکیبی از آیات ۲۸ و ۲۹ سورهء ابراهیم، آیهء ۵۹ سورهء مریم و آیهء ١٠٤ سورهء کهف می‌باشد و آنچه بین الهلالین مشخّص شده از قلم حضرت نقطه صادر گشته و در شأن علمای سوء و رهبران به گمراهی است.

اگرچه کلمهء نعمة اللّه در قرآن مکرّر است و در موارد مختلفه حاکی از هدایت و رحمت الهی است ولی تفسیر آن به معرفت اللّه بطور مطلق، تازه و بدیع است.

- در تفسیر بقره ذیل آیهء ١١٦ «و قالوا اتّخذ اللّه ولداً سبحانه بل له ما فی السّموات و الارض کلّ له قانتون» چنین نازل: «انّ الّذین یقولون انّ بین اللّه و بین خلقه ربطاً و یعتقدون انّ علّة الخلق ذات الحقّ و مبدع الابداع ذاته فقد اتّخذ للّه ولداً سبحانه و تعالی عمّا یقول الکافرون علوّاً کبیراً. ما کان بین اللّه و بین خلقه فصل و لا وصل و علّة الاشیاء صنعه و مبدع الابداع فعله.» بیان مبارك فوق تعبیر دیگری از این حقیقت است که ذات ازلی از هر گونه توسّل و وصولی برتر است و آنچه هست صادر و مخلوق از ارادهء «مشیّت اوّلیّه» می‌باشد. لازم به توضیح نیست که علمای تفسیر آیه را در بارهء مسیحیان دانسته‌اند امّا کیست که در این نکته تردید کند که تفسیر حضرت نقطهء اولی از این آیهء مبارکه، عظمت و کیفیّتی شامل و جامع دارد و آفاق جدیدی از معرفت بر اهل تحقیق می‌گشاید.

- در ذیل آیهء سوّم سورهء بقره، در تفسیر مبارك راجع به غیب (الّذین یؤمنون بالغیب الخ)، نخست آن را به مفاهیم زیر توجیه می‌فرمایند:

رسول اکرم مظهر غیب است زیرا حقیقت وجود او را جز خداوند تعالی کسی نمی‌شناسد و تفصیل مقام غیب رسول، قائم موعود است. چه که بر این مطلب، بیان امام صادق در جواب سؤال از مفهوم غیب در آیهء مزبور صراحت دارد که فرمود: «هو الحجّة الغائب»[۷۸] و علی امیر مؤمنان

مظهر غیب است که فرمود: «ظاهری امامة و باطنی غیب منیع لا یدرك.» بیان مبارك بعد از این مقدّمات حلاّل مشکلات است که می‌فرماید: «للغیب مراتب غیر متناهیة... کون سلسلة العالی کان غیب سلسلة السّافل هکذا یجری فی کلّی و جزئی من الحقائق و الصّفات الی ما لا نهایة بما لا نهایة و ذلك فی سلسلة الحدود و الکثرات و امّا عند اهل البیان الغیب نفس الشّهادة و الشّهادة نفس الغیب و لا یعلم الغیب الاّ اللّه.»

از این بیان دو مطلب مستفاد می‌توان داشت. نخست آنکه در تمام مراتب روحانی و امکانی، همهٔ امور موکول به تدریج و ترتیب و متناسب با ترقّی و تکامل است و آنچه اکنون در عوالم غیب پنهان است دیر یا زود آشکار و معلوم خواهد شد.

دیگر آنکه در آستان مظاهر حقّ (اهل البیان) خفا و ظهوری نیست. اگر این بیان با بیان حضرت صادق که مقصود از غیب حجّة موعود است تطبیق شود اشارهٔ لطیف آن که حاکی از اشاره به مقام مبارك حضرت نقطه است بهتر مفهوم می‌شود.

- در ذیل آیهٔ ۳۲ سورهٔ بقره «قالوا سبحانك لا علم لنا الاّ ما علّمتنا الخ» راجع به یوم قیامت چنین نازل: «و المراد بیوم القیامة یوم لقاء الرّبّ و هو یوم البدایة و لا بداء له و هو یوم القیامة و لا نهایة له سبحان اللّه موجده عمّا یصفون.» باید توجّه داشت که این تفسیر چهار ماه قبل از اظهار امر اوّلیّه و نزول قیّوم الاسماء از قلم مبارك صادر شده. ولی مطلب قیامت به همان کیفیّت و مفهومی است که در کتاب مستطاب بیان نازل گردیده است.

- اصطلاح «امر» در کتاب قرآن مجید مکرّر آمده است امّا در یك مورد صراحت به دورهٔ ادیان دارد که در حدود یکهزار سال تعیین شده است.

در سورهٔ سجده آیهٔ ۵ این آیه نازل: «یدبّر الامر من السّماء الی الارض ثمّ یعرج الیه فی یوم کان مقداره الف سنة ممّا تعدّون.» تصفّحی در آیات قرآنی این نکته را تأئید می‌نماید که اصطلاح «تدبیر امر» به معنی تنزیل و تأسیس شریعت است (الرّعد (۱۳)، آیهٔ ۲ و یونس (۱۰)، آیهٔ ۳) امّا علمای تفسیر به این نکته توجّه دقیقی نکرده و چنین مطلبی را نپذیرفته‌اند.

حضرت نقطهٔ اولی در تفسیر سورهٔ یوسف یعنی قیّوم الاسماء صریحاً «امر» را به ظهور خویش تأویل فرموده‌اند: «انّا نحن قد نزّلنا الامر من بینکم لتعرفوا بارئکم الّذی قد خلقکم و الّذین من قبلکم و ان تجدوا فی دین اللّه الحقّ بالحقّ تبدیلاً... یا عباد الرّحمن تاللّه لقد جائکم الامر من عند اللّه العلیّ عظیماً یا اهل الارض ان توقّفوا فی امر کلمتنا بعد هذا الکتاب اقلّ ممّا یحصی الکتاب فی امّ الکتاب حفیظاً تاللّه لنوقّفنّکم علی الصّراط الفی الف سنة علی الحقّ جزاء سیّئتکم عدلاً بمثله و ما کنّا لنظلم علی العالمین من ذرّ القطمیر قطمیراً.» (سورة التّبلیغ (۳۰))

- در تفسیر «انّا عرضنا الامانة علی السّموات و الارض و الجبال الخ» (قرآن، سورهٔ احزاب (۳۳)، آیهٔ ۷۲) در قیّوم الاسماء چنین نازل: «و انّ اللّه قد عرض ولایتنا علی السّموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن منها فحملها الانسان ذکر اللّه الکبیر هذا علیّاً و لذا قد کان فی کتاب اللّه الحفیظ علی اسم المحیط ظلوماً و فی ایدی النّاس ممّن لا یعرفه من حکم الکتاب جهولاً» که حکایت از مظلومیّت و مجهولیّت قدر حضرتش در دست اعدا دارد. ترکیب و اندراج آیهٔ قرآنی

در آیهء قیّوم الاسماء جالب نظر اولوالابصار است.
- در تفسیر «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم» ذیل حرف «حاء» الرّحمن، بیان زیر در تأویل «مرج البحرین یلتقیان» (سورة الرّحمن (۵۵)، آیهء ۱۹) زیارت می‌شود.
«و هو قول اللّه الحقّ مرج البحرین یلتقیان و هما بحر العلویّة و الفاطمیّة بینهما محمّد برزخ النّبوّة لا یبغیان یخرج منهما اللّؤلؤ و هو الحسن و لون اللّؤلؤ بیضاء و هو روحی فداه مظهر ابیه فی الوحدة و هو مظهر اسم اللّه الصّمد لکمال بساطته و وحدانیّته لم یخرج الائمّة من صلبه و المرجان هو الحسین الشّهید و المرجان لونه الحمراء لظهور الکثرة و الشّئون من اطوار الجلال و الجمال و هو روحی فداه اب الائمّة الاطهار و سمّاه الرّحمن ابا عبداللّه و العبودیّة المطلقة منحصرة فی اولاده الائمّة الاطهار.»
همین تفسیر از دو دریا به مفهوم مطلق مرد و زن در مناجات صادره از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء در بارهء ازدواج نیز زیارت می‌شود.
- در تفسیر مبارک والعصر در بارهء مراتب و معنی صبر این آیات آمده است. در تفسیر حرف صاد «من الحرف الخامس و السّتّین (حروف آیات سورهء والعصر) حرف الصّاد صبر العبد علی قضاء بارئه ثمّ صبر العبد علی طاعة ربّه ثمّ صبر العبد علی المعصیة ثمّ صبر العبد علی المصیبة و لکلّ درجات بما عملوا و انّ اللّه لیجزی العالمین.» سپس در آخر تفسیر «انّ الصّبر هو المقام الّذی یبلغ العبد بمقام الرّضا الّذی لن یختار لنفسه الاّ ما اختار اللّه له و لا یری لنفسه هواء و لا ذکر الاّ ما نزّل اللّه فی مقام نفسه و اختار له فی مقام سرّه.»
بی شکّ تعریف اخیر از صبر در بیان مفهوم این سجیّهء مبارک بسیار عمیق است زیرا در مراتب بشری، صبر بر طاعت و بندگی با صبر بر اجتناب از معاصی با یکدیگر شباهتی ندارند.
- در ذیل تفسیر حرف الف از «هو الابتر» در تفسیر مبارک کوثر، بیانی نازل که دلالت بر عظمت ظهور دارد و احتمالاً بشارت به ظهور حضرت بهاءاللّه است.
«ثمّ اسم اللّه المکنون المخزون الاعظم الطّهر الطّاهر المبارک الّذی تجلّی اللّه له به بانوار اسماء الثّلثة و جعله مقام الاوّل فی البهاء و مقام الثّانی فی الثّناء و مقام الثّالث فی الطّور السّیناء و مقام نفسه فی القضاء و البداء و هو الّذی ظهر نوره علی جبل فاران بربوات المقدّس و علی جبل حوریب بجنود ملائکة العرش و السّموات و الارضین و علی قبّة الزّمان بنبأ الاوّلین و الآخرین و علی الطّور بالشّجرة المبارکة ان یا موسی انّ اللّه ربّی و ربّک لا اله الاّ هو ربّ العالمین و سبحان اللّه موجده عمّا یصفون.»
دقّت در مفاهیم این بیان مبارک ارتباط آن را با بشارات سابقه و اشارات اسلامی[۷۹] روشن می‌سازد. ذکر اسم اعظم الهی که مکنون است و سپس اظهار و اثبات احاطهء قدرت و سلطنت او بر ظهورات سابقه و شمول آن مراتب بر اوّلین و آخرین و تجلّی او در طور بر شجرهء مبارکه و بالاخره تمایز و تفاوت او با ذات الهی به مدلول «سبحان اللّه موجده عمّا یصفون» همه از این حقیقت حکایت دارد که منظور از بیان مبارک، اشاره به غیب مطلق نبوده بلکه مقصود ظهور کلّی الهی است و اگرچه ممکن است در بادی نظر تصوّر شود که اشاره به ظهور مبارک خود فرموده، شواهد دیگری وجود دارد که این احتمال را مشکوک می‌سازد. از جمله در همین تفسیر می‌فرماید: «قل فویل

لکم انّ شجرة الطّور قد نبتت فی صدری فکیف انتم مستمعون آیات اللّه و لا تشعرون» که اگرچه صراحت و دلالت بر عظمت شأن مبارك و نزول وحی از صدر اطهر آن حضرت دارد مع ذلك در مقایسه با شاهد قبلی می‌توان گفت که دو مقام در حدّ و شأن یکسان نیستند و در این اثر مبارك، حضرت نقطه ظهور خود را با ظهور حضرت کلیم مشابه شمرده ولی در مورد خاصّ مذکور در ابتدای بحث، اشاره به ظهوری اکبر و اعظم فرموده است. لازم به توضیح نیست که این مورد بالکلّ تأویلی است و نه در حرف مربوطه و نه در آیه و سورهء مذکوره چنین تلویحی به نظر نمی‌رسد جز آنکه مظهر وحی و بیان الهی عنوان تفسیر را برای ایجاد آمادگی در مخاطبان اختیار فرموده است.

- بیان زیر از کتاب مستطاب بیان در تفسیر حدیثی است که به امام صادق منسوب است.

«این است سرّ قول مرحوم شیخ (ع) در وقتی که کسی از ایشان سؤال نموده بود از آن کلمه‌ای که حضرت می‌فرماید و سیصد و سیزده نفر که در آن روز اتقیای آن ظهورند متحمّل نمی‌شوند و حضرت صادق (ع) ذکر کاف در حقّ ایشان می‌کند.[۸۰] بعد از نهی بسیار که نمی‌توانی متحمّل شوی فرموده بودند که اگر حضرت ظاهر شود و بگوید که دست از ولایت امیر المؤمنین (ع) بردار، تو برمی‌داری، فی الفور ابا و امتناع نموده بود که حاشا و کلاّ. و ظاهر است نزد اهل حقیقت که کلمه را از لسان حضرت به او شنودند و او چون متحمّل نشد کافر شد ولی ملتفت نشد. و این از آنجائی است که نظر به مبدء امر نمی‌کند و ظهور حضرت را غیر ظهور رسول اللّه (ص) می‌بیند. و اگر ظهور حضرت را مثل ظهور رسول اللّه (ص) مشاهده کند بالنّسبه به ظهور عیسی (ع) متحمّل می‌گردد کلمه‌ای که اوسع‌تر است از سماء مقبولات و ارض قابلیّات ولی چون نظر نمی‌کند ادقّ می‌گردد از برای او از شعر و احدّ می‌گردد از سیف. نه این است که مراد ناطق این بوده که دست از ولایت امیر المؤمنین (ع) بردارد زیرا که این امری است ممتنع و لم یزل و لایزال نور آن حضرت در مظاهر خود بوده و هست. بلکه مراد این بوده که در آن ظهور به اسم امیر المؤمنین بوده و در این ظهور به آن اسم محتجب مشو چنانچه بعینه امیر المؤمنین (ع) در زمان رسول خدا (ص) همان وصیّ عیسی (ع) بود در زمان او بعد از عروج آن. و نزد هر ظهوری اگر نظر کنی به مبدء امر، صراط اوسع می‌گردد از هر شیء اوسعی که در امکان است و اگر محتجب گردی ادقّ می‌گردد از هر شعری که تواند علم تو به او احاطه نمود. و اگر کلّ مؤمنین به بیان بصیرت ایشان در حدّی رسد که کلّ در محلّی باشند مثل ذکر طواف و آن شجرهء حقیقت یك نفس در مابین اینّ کلّ و امر فرماید نفسی را که آیات خود را بخواند بر آنها اگر فی الفور تصدیق نموده، حکم ایمان بر ایشان جاری والاّ حکم ایمان از ایشان مرتفع می‌گردد چگونه رسد و طواف که شأنی از شئون دین ایشان است و بدان که آنچه کلّ دارند از فضل شجرهء حقیقت است نه دون آن.»[۸۱]

- تفسیر و تأویل در آثار حضرت نقطه دامنه‌ای وسیع دارد. مثلاً نفوس مبارکهء قبل با مظاهر مقدّسهء بعد مکرّر در آثار مختلف تطبیق شده‌اند. برای نمونه حضرت یوسف در قیّوم الاسماء با عناوین «کلمتنا العلیّ» (سورة التّوحید- سورهء ۸)، «یوسف الباب» (سورة السّیناء- سورهء ۱۹) «یوسف الحقّ» (سورة الشّجرة- سورهء ۲۱)، «یوسف الاحدیّة» و «یوسف البدء» (سورة

التّثلیث- سوره، ۹۰) به شخص حضرت نقطه تأویل شده است. حتّی در موردی مانند «یوسف الحقّ»، هیکل اطهر و حضرت سیّد الشّهداء هر دو منظوراند و اشاره‌ای بسیار لطیف به ظهور موعود کلّی یعنی من یظهره اللّه است.

و یا در تفسیر بقره حروف «الم» به رسول اکرم و امیر مؤمنان و حضرت فاطمه تأویل شده است و از اجتماع لام و میم که حروف حضرت علی و حضرت فاطمه منظور است کلمه، «کن» مقدّر گشته و آسمان‌ها و زمین از آن برافراشته شده است.

مواردی که اشاره شد جلوه‌هائی از تأویل و تفسیر در آثار حضرت نقطه، اولی است امّا در حقیقت تأویل بطور اخصّ در آثار مبارك به کیفیّتی است که تنوّع و تطوّر آن محدود به هیچ اسلوب و روش و تقسیمی نیست.

یادداشت‌ها

۱- الفرقان (۲۵)، ۳۳.

۲- فَسْر و تفسیر مصادر ثلاثی مجرّد و مزید و هر دو به معنی بیان کردن و توضیح دادن است و ریشه، آنها فَسَرَ و فَسَّرَ است و ثلاثی مزید تأکید ثلاثی مجرّد آنست.

تأویل ثلاثی مزید اَوَلَ و آلَ است. فعل مجرّد آلَ به معنی «برگشت» و فعل ثلاثی مزید اَوَّلَ متضمّن معنی «به اصل برگردانید» می‌باشد.

۳- خلاصه‌ای از لغت نامه، دهخدا، ذیل کلمه، «تفسیر».

حدیث زیر اگرچه متضمّن ذکر تفسیر و تأویل نیست ولی حاکی از تنوّع و تعدّد مفاهیم کلام الهی است. امیر المؤمنین علی فرموده: «انّ کتاب اللّه علی اربعة اشیاء علی العبارة و الاشارة و اللّطائف و الحقائق فالعبارة للعوامّ و الاشارة للخواصّ و اللّطائف للاولیاء و الحقائق للانبیاء.» (عوالی اللّآلئ العزیزیّة، جلد ٤، ص۱۰۵).

٤- التّعریفات (میر سیّد شریف جرجانی) مکتبة لبنان، بیروت ۱۹۷۸، ص۵۲ و ص٦۵.

۵- آل عمران (۳)، ۷. در آثار حضرت نقطه، راسخان در علم به ائمّه، اطهار تفسیر شده است. بیان، واحد هفتم، ٦.

٦- الاعراف (۷)، ۵۳ و یونس (۱۰)، ۳۹.

۷- سورة الایمان در تفسیر آیه، «انّا انزلنا قرآناً عربیّاً لعلّکم تعقلون» (یوسف، ۲) است.

۸- سورة العلم در تفسیر آیه، «قالوا تاللّه انّك لفی ضلالك القدیم» (یوسف، ۹۵) است.

۹- سورة المؤمنین در تفسیر آیه، «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب ما کان حدیثاً یفتری ولکن تصدیق الّذی بین یدیه و تفصیل کلّ شیء و هدی و رحمة لقوم یؤمنون» (یوسف، ۱۱۱) است.

۱۰- لجنه، محفظه، آثار امری ایران.

۱۱- شاید علّت توجّه نفوس مختلفه، مسلمانان به سوره، مبارکه، احسن القصص کیفیّت عاطفی اخلاقی آن و شخصیّت روحانی نافذ حضرت یوسف از خلال آیات آن است. با اینهمه مفسّرین به مفهوم تبشیری آن در باره، مظهر موعود آنچنان که از کیفیّت تأویلی قیّوم الاسماء مفهوم می‌شود توجّهی نکرده‌اند. در احادیث شیعه ذکر نهی از تعلیم سوره، یوسف به نساء و حتّی خواندن آن برای زنان آمده است. (فروع کافی، کتاب النّکاح، فی تأدیب النّساء، حدیث از امیر المؤمنین، دارالکتب الاسلامیّة ۱۳۷۸، جلد پنجم، ص۵۱٦).

۱۲- ظهور الحقّ، جلد سوّم، ص۲۸۵.

۱۳- نسخه، طهران، ۱۲٦۱، خطّی، استنساخ محمّد مهدیّ بن کربلائی شاه کرم.

۱٤- متن سوره، مبارك چنین است: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم انّا اعطیناك الکوثر فصلّ لربّك و انحر انّ شانئك هو

الابتر.»

۱۵- مجموعه شماره ۵۳، صص۳۸۳-۱۸۱.

۱۶- متن سوره چنین است: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم و العصر انّ الانسان لفی خسر الاّ الّذین آمنوا و عملوا الصّالحات و تواصوا بالحقّ و تواصوا بالصّبر.»

۱۷- مجموعه شماره ۶۹، صص۱۱۹-۲۱.

۱۸- متن سوره توحید: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم قل هو اللّه احد اللّه الصّمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفواً احد.»

۱۹- مجموعه شماره ۶۹، صص۱۳-۲.

۲۰- متن سوره: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم انّا انزلناه فی لیلة القدر و ما ادریك ما لیلة القدر، لیلة القدر خیر من الف شهر تنزّل الملائکة و الرّوح فیها باذن ربّهم من کلّ امر سلام هی حتّی مطلع الفجر.»

۲۱- مجموعه شماره ۶۹، صص۲۱-۱۴.

۲۲- متن سوره فاتحة الکتاب: «بسم اللّه الرّحمن الرّحیم الحمد للّه ربّ العالمین الرّحمن الرّحیم مالك یوم الدّین ایّاك نعبد و ایّاك نستعین اهدنا الصّراط المستقیم صراط الّذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضّالّین.»

۲۳- مجموعه شماره ۱۴، صص۴۰-۵.

۲۴- مجموعه شماره ۶۴، صص۸۱-۳۳.

۲۵- «اللّه نور السّموات و الارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزّجاجة کانّها کوکب درّیّ یوقد من شجرة مبارکة زیتونة لا شرقیّة و لا غربیّة یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی اللّه لنوره من یشاء و یضرب اللّه الامثال للنّاس و اللّه بکلّ شیء علیم.»

۲۶- نسخه کمبریج (9) F. 21، صص۱۷۱-۱۵۵.

۲۷- «و اللّه من ورائهم محیط بل هو قرآن مجید فی لوح محفوظ.» (آیات ۲۰، ۲۱ و ۲۲).

۲۸- مجموعه شماره ۶۷، صص۱۷۵-۱۷۲.

۲۹- آیه ۲۳ از سوره شوری (۴۲).

۳۰- نسخه کمبریج (9) F. 21، صص۱۴۳-۱۳۸.

۳۱- مجموعه شماره ۶۷، صص۵۱-۴.

۳۲- مجموعه شماره ۶۷، صص۸۵-۵۲.

۳۳- منقول از زرارة بن اعین و یونس بن عبدالرّحمن: اللّهمّ عرّفنی نفسك فانّك ان لم تعرّفنی نفسك لم اعرف رسولك اللّهمّ عرّفنی رسولك فانّك ان لم تعرّفنی رسولك لم اعرف حجّتك اللّهمّ عرّفنی حجّتك فانّك ان لم تعرّفنی حجّتك ضللت عن دینی. منقول در مفتاح الجنّات، سیّد محسن امین، دارالقاموس الحدیث، بیروت ۱۹۶۹، جلد دوّم، ص۱۸۵.

۳۴- مجموعه شماره ۶۰، صص۱۵۴-۵۷.

۳۵- مقصود آیه «کانّی سمعت منادیاً ینادی فی سرّی افد احبّ الاشیاء الیك فی سبیل اللّه کما فدی الحسین علیه السّلام فی سبیلی الخ» منقول در صفحه ۱۹۵ کتاب ایقان، چاپ مصر، مطبعة الموسوعات، ۱۹۰۰ م می‌باشد.

۳۶- «و للّه المشرق و المغرب فاینما تولّوا فثمّ وجه اللّه انّ اللّه واسع علیم.» مفسّرین گفته‌اند که این آیه در جواب اعتراض یهود بر تغییر قبله از بیت المقدّس به مکّه نازل شده چه که بر پیغمبر اعتراض داشتند که اگر بیت المقدّس مقبول بود چرا از آن به کعبه توجّه فرمود و اگر مقبول نبود چرا مدّتها پیغمبر به جانب آن ادای نماز می‌فرمود.

۳۷- مجموعه شماره ۶۷، صص۱۴۰-۱۳۸.

۳۸- سوره ۳۷ قرآن به نام «الصّافّات» و با این آیات آغاز می‌شود: «و الصّافّات صفّا فالزّاجرات زجراً فالتّالیات ذکراً انّ الهکم لواحد.»

۳۹- مجموعه کمبریج (9) F. 21، صص۶۰-۴۴.

۴۰- آیهٔ مزبور از سورهٔ نور (آیهٔ ۳۶) و دو آیهٔ بعدی نیز که مورد توجّه و تفسیر مبارك واقع چنین است: «رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر اللّه و اقام الصّلوة و ایتاء الزّکوة یخافون یوماً تتقلّب فیه القلوب و الابصار لیجزیهم اللّه احسن ما عملوا و یزیدهم من فضله و اللّه یرزق من یشاء بغیر حساب.»

۴۱- حدیث امام صادق در روضهٔ کافی، چاپ دارالکتب الاسلامیّة ۱۳۷۸، ص۳۳۱ نقل شده است.

۴۲- مجموعهٔ شمارهٔ ۶۷، صص۱۵۷-۱۵۵.

۴۳- مجموعهٔ شمارهٔ ۶۷، صص۲۷۹-۲۷۴.

۴۴- متن دعا: «اللّهمّ یا من دلع لسان الصّباح بنطق تبلّجه و سرّح قطع اللّیل المظلم بغیاهب تلجلجه و اتقن صنع فلك الدّوّار فی مقادیر تبرّجه.» مفتاح الجنّات، جلد اوّل، ص۱۱۳.

۴۵- مجموعهٔ کمبریج، صص۱۵۵-۱۴۳.

۴۶- قسمتی از دعای صباح، مفتاح الجنّات، جلد اوّل، ص۱۱۳.

۴۷- ابن ابی جمهور، عوالی اللّئالئ العزیزیّة فی الاحادیث الدّینیّة، مطبعة سیّد الشّهدا، قم ۱۹۸۵، جلد ۴، ص۱۰۲ (۱۴۹). «قال النّبیّ من عرف نفسه فقد عرف ربّه.» مفهوم این مطلب به سقراط نیز نسبت داده شده: «النّفس جامعة لکلّ شیء فمن عرف نفسه عرف کلّ شیء و من جهل نفسه جهل کلّ شیء.» فرید وجدی، دائرة معارف قرن العشرین. شاید این شعر معروف که مفهوم آن به سقراط حکیم نسبت داده شده صورت دیگری از بیان همین مطلب است:

تا بدانجا رسید دانش من　　که بدانم همی که نادانم

۴۸- شمارهٔ ۴۰، صص۱۶۲-۱۵۵.

۴۹- به توضیح ذیل شمارهٔ ۴۷ مراجعه شود.

۵۰- مجموعهٔ شمارهٔ ۶۷، صص۱۹۰-۱۸۱.

۵۱- «سئل کمیل بن زیاد النّخعی عن علیّ علیه السّلام ما الحقیقة؟ قال ما لك و الحقیقة؟ قال اولست صاحب سرّك؟ قال بلی ولکن ترشح علیك ما یطفح منّی. قال او مثلك یخیّب سائلاً. فقال امیر المؤمنین: الحقیقة کشف سبحات الجلال من غیر اشارة. قال زدنی بیاناً، فقال محو الموهوم و صحو المعلوم. قال زدنی بیاناً، فقال هتك السّتر لغلبة السّرّ. فقال زدنی بیاناً، فقال جذب الاحدیّة لصفة التّوحید. فقال زدنی بیاناً، فقال نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التّوحید آثاره. قال زدنی بیاناً، قال اطف السّراج فقد طلع الصّبح.» (لغت نامهٔ دهخدا، ذیل «حقیقت»).

۵۲- مجموعهٔ شمارهٔ ۶۷، صص۱۵۵-۱۴۸.

۵۳- تفسیر صافی (ملاّ محسن فیض کاشانی)، چاپ المکتبة الاسلامیّة، جلد اوّل ۱۳۶۲، ص۵۷.

۵۴- مجموعهٔ کمبریج، صص۲۶-۹.

۵۵- خطبهٔ مصدّر به «الحمد للّه الّذی فتق الاجواء و خرق الهواء و علّق الارجاء و اضاء الضّیاء» و علّت تسمیهٔ آن، بیان امام همام در خطبه است که فرموده: «انا الواقف علی الطّتنجین.» مطالب این خطبه کلاً در بیان عظمت شأن صاحب خطبه است که به عنوان مظهر ذات الهی بیان نموده است. این خطبه ضمناً حاوی بعضی از بشارات ظهور است. خطبهٔ مزبور را در «مشارق انوار الیقین» شیخ رجب برسی می‌توان زیارت نمود. جناب سیّد کاظم شرح خطبهٔ طتنجیّه را بعد از مقدّمات در بارهٔ ردّ و قبول علمای مختلف از خطبه چنین آغاز نموده است: «اقول مادّة الحمد بیان الشّکل المربّع (ح = ۸ و م = ۴۰ و د = ۴ یعنی نسبت‌های مختلف از عدد ۴) و صورته شرح شکل المثلّث (کلمه سه حرفی است) فعند الجمع هو السّبع المثانی و القرآن العظیم فاستنطق منه الید.» (۱۴ = سبع المثانی و کلمهٔ ید).

«مادّه» و «صورت» از اصطلاحات فلسفهٔ اسلامی است. «سبع المثانی» از القاب سورهٔ فاتحه و قرآن مجید و به معنی دو مرتبه ۷ است و به مفاهیم و تعبیرات مختلف در آثار حضرت نقطه بیان شده و «ید» که به حساب ابجدی معادل ۱۴ است اشاره به ید اللّه است که از القاب امیرالمؤمنین علی محسوب است.

۵۶- مجموعهٔ شمارهٔ ۶۷، صص۱۲۹-۱۲۵.

۵۷- عین حدیث از کتاب الحجّة، اصول کافی جزء اوّل ص۲۵۷، دارالکتب الاسلامیّة، ۱۳۷٤ ق، طهران، ذیلاً نقل می‌شود:

احمد بن محمّد، عن محمّد بن الحسن، عن عُبّاد بن سلیمان، عن محمّد بن سلیمان عن ابیه، عن سدیر قال: کنت انا و ابوبصیر و یحیی البزّاز و داود بن کثیر فی مجلس ابی عبدالله (ع) اذ خرج الینا و هو مغضب، فلمّا اخذ مجلسه قال: یا عجباً لأقوام یزعمون انّا نعلم الغیب، ما یعلم الغیب الاّ الله عزّ و جلّ، لقد هممت بضرب جاریتی فلانة، فهربت منّی فما علمت فی أیّ بیوت الدّار هی. قال سدیر: فلمّا ان قام من مجلسه و صار فی منزله دخلت انا و ابوبصیر و میسر و قلنا له: جعلنا فداك سمعناك و انت تقول کذا و کذا فی امر جاریتك و نحن نعلم انّك تعلم علماً کثیراً و لا ننسبك الی علم الغیب قال: فقال: یا سدیر: الم تقرء القرآن؟ قلت: بلی، قال: فهل وجدت فیما قرأت من کتاب الله عزّ و جلّ: «قال الّذی عنده علم من الکتاب: انا آتیك به قبل ان یرتدّ الیك طرفك.» قال: قلت: جعلت فداك قد قرأته، قال: فهل عرفت الرّجل و هل علمت ما کان عنده علم الکتاب؟ قال: قلت: اخبرنی به؟ قال: قدر قطرة من الماء فی البحر الأخضر فما یکون ذلك من علم الکتاب. قال: قلت جعلت فداك ما اقلّ هذا فقال: یا سدیر، ما اکثر هذا، ان ینسبه الله عزّ و جلّ الی العلم الّذی اُخبرك به یا سدیر، فهل وجدت فیما قرأت من کتاب الله عزّ و جلّ ایضاً: «قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب.» قال: قلت: قد قرأته جعلت فداك قال: افمن عنده علم الکتاب کلّه افهم امّن عنده علم الکتاب بعضه؟ قلت: لا، بل من عنده علم الکتاب کلّه، قال: فأومأ بیده الی صدره و قال: علم الکتاب والله کلّه عندنا، علم الکتاب والله کلّه عندنا.

۵۸- شماره، ٦۷، صص۱٦۰-۱۵۷.

۵۹- نویسنده تا حال این حدیث را پیدا نکرده است.

٦۰- مجموعه، ٤۰، صص۱٦٤-۱٦۲.

٦۱- نویسنده تا کنون این حدیث را به نصّ مذکور پیدا نکرده امّا در خطبه، طتنجیّه بیانی به این عبارت آمده است: «فعلّمنی علمه و علّمته علمی» که اشاره، امیر المؤمنین به پیغمبر اکرم است.

٦۲- مجموعه، ٤۰، صص۱٤۳-۱۳۷.

٦۳- قرآن، سورة الاعلی (۸۷)، آیات ۲ و ۳.

٦٤- منقول از امام صادق، عوالی اللّئالئ العزیزیّه، جلد ٤، ص۱۰۹ (۱٦۵).

٦۵- قرآن، سورة الاعراف (۷)، آیه، ۱۷۲.

٦٦- بیانی از حضرت عبدالبهاء در مورد جبر و تفویض خطاب به دو خانم محترمه، انگلیسی و آلمانی صادر شده است که در ذیل آمده است:

بیانات مبارکه، حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در کوه کرمل اوّل مارس ۱۹۱۰ در جواب سؤال میس استیونس و خانم دکتر فالشر.

س- مسئله، جبر و تفویض را دیانت بهائی چگونه حلّ می‌نماید؟ مثلاً من چرا زن بدنیا آمده و انجلیزی و مسیحی هستم و در قرن نوزدهم بدنیا آمده‌ام و چرا مرد تولّد نشده و چینی و کونفوزی نشده و در سنه، ۱۰۰ بدنیا نیامده‌ام؟

ج- این مسئله بقدری بزرگ است که حضرت بهاءالله می‌توانستند روزها بلکه هفته‌ها برای شما بحث نمایند ولی حال من با کمی وقت (ساعت ده شب است) حقیقت را به شما که مشتاق کشف حقائق هستید تا حدّی آشکار می‌سازم.

خداوند مهربان از برای انسان در مدّت حیاتش سه رمز و معمّا تعیین فرموده که حلّ قطعی آن فقط پس از صعودش از این عالم میسّر خواهد شد و آن سه رمز عبارتند از:

یك- سرّ عظیم خیر و شرّ.

دو- رمز سختی و درد و رنجی که برای اطفال و افراد به بلوغ نرسیده معیّن شده است.

سه- حقیقت مسئله، جبر و تفویض.

مظاهر مقدّسهٔ الهیّه حضرت موسی و حضرت مسیح و حضرت محمّد و حضرت بهاءالله می‌فرمایند که این سه مسئله و معمّا با هم ارتباط دارند ولی به علّت کمی وقت امشب فقط به مسئلهٔ جبر و تفویض مشغول می‌شویم و امیدوارم بقیّهٔ رموز را به وقت دیگر محوّل نمائیم تا در مسائل دیگر حیات و ممات بحث کامل نمائیم.

ای دوستان من، بدانید که روح انسان را می‌توان به یك نسّاج و حیات او را به منسوج تشبیه نمود. در این صورت کارگاه بافندگی جسم انسان خواهد بود که روح نسّاج به وسیلهٔ آن پارچه را می‌بافد. خداوند که در این مثال استاد نسّاجی است دستگاه بافندگی را با تار و پود اصلی تقدیر منظّم و مرتّب می‌نماید. به این طریق که تارهای مذکور و شالودهٔ منسوج را از نخ‌های زمان و مکان و والدین و دیانت و ملّیّت و استعداد و غیره به میل و ارادهٔ خود تنظیم فرموده و به نسّاج وامی‌گذارد و نسّاج با پود احساسات و تصوّرات و اعمال خود که نخ‌های افقی منسوج محسوب می‌گردند قماش حقیقی حیات انسان را تا آخر عمر به عمل می‌آورد. پس موادّ اوّلیّه از قبیل پشم و پنبه و ابریشم و نخ و یا مخلوطی از آنها انتخابش با صاحب کار و از اختیار روح نسّاج خارج است. همچنان اختیار نوع کارگاه به اختیار او نیست بلکه آنچه به ارادهٔ او واگذار شده طرح و نقشهٔ قماش و وضع محصولی است که می‌بافد و این نیز تا حدّی که موادّ اوّلیّهٔ مقدّر شده به او اجازه می‌دهد.

موادّ لازمهٔ اوّلیّه عبارت از سازمان بدن انسانی که در طول ایّام تابع قوانین و شرایط ارثی بوده و از آباء و اجداد به او منتقل شده است. پس فکر کن که در اینصورت جبر چیست و تفویض کدام است.

وجود انسان از لحاظ غرائز و شئون موروثی در تحت اراده و اطاعت مطلقهٔ تقدیر است (چنانچه فلاسفهٔ جدید آن را عقل و یا شعور باطنی و قدما آن را سمپاتیزم و قوای غالبهٔ سرّی می‌نامند).

پس انسان دارای یك ارادهٔ نسبی است و یا به عبارت دیگر یك آزادی عمل در تصمیم و تمایلات خود دارد یعنی قادر است که به وسیلهٔ استعدادی که مولود قوّهٔ تصوّر و معرفت اوست به وسیلهٔ تعمّق در علّت و معلول مبارزه با جبری نماید که از طرف غرائز و امیال غیر منتظره بر او تحمیل می‌گردد.

حال ای دوستان من، برای فهم مطلب مثال دیگری می‌زنم. انتقال صفات موروثی و غریزهٔ طبیعی عبارت از ریل‌های ثابت و محکمی است که روی زمین نصب شده و ترن حیات باید از روی آن عبور نماید. رانندهٔ لکوموتیو که در این مثال روح است و لکوموتیو تحت اختیار اوست می‌تواند آن را به جلو و عقب هدایت کند و یا به سرعت‌های مختلفه حرکت کند یا آنکه از جادّهٔ طبیعی منحرف گردد. همچنین قادر است که در ایستگاه بزرگ و کوچك توقّف نماید و یا بکلّی از توقّف خودداری کند و نیز می‌تواند از قوانین مربوطه به حرکت و مقرّرات فنّی اطاعت یا سرپیچی نماید. شما این مطلب را بهتر درك می‌کنید چرا که من هنوز ترن سوار نشده‌ام.

هر گاه در انسان فیمابین تمایلات ارادی او از یك طرف و حوادث غیرارادی از طرف دیگر و یا فیمابین ارادهٔ عقلانی او با ادراك باطنی‌اش موازنه موجود شود و وحدتی در اعمال حاصل گردد می‌توان گفت توافق لازمه بین مشیّت الله و ارادهٔ انسانی حاصل است. در چنین موقعی بین اعمال ارادی انسان و مشیّت ابدیّهٔ الهیّه وحدت و هماهنگی ایجاد گشته است و نتیجهٔ این وحدت، رضایت وجدان و کامرانی حقیقی انسان در این جهان است. حیات ما فیمابین تمایلات آزاد شخصی و غرائز و صفات اجباری قرار گرفته است و فقط خداوند متعال قادر است ما را در مقابل ارادهٔ آزاد ما با مقایسه و در نظر گرفتن اعمال اجباری و غرائز با میزان کامل عدالت خود بسنجد و ارزش آن را تعیین فرماید. هر قدر خداوند ودایع و استعداد بیشتری به شخصی عطا فرموده باشد به همانقدر بیشتر از دیگران او را مورد مؤاخذه قرار می‌دهد.

توضیح: این اثر باید با نسخهٔ دقیق و مطمئن تطبیق و تصحیح شود. در اینجا از تنها نسخهٔ دست دوّم موجود استفاده شده است.

۶۷- مجموعهٔ شمارهٔ ۶۷، صص۱۳۸-۱۳٤.

۶۸- مجموعهٔ شمارهٔ ۶۷، صص۱۰٤-۱۰۰.

۶۹- نویسنده تا کنون این حدیث را پیدا نکرده است.

۷۰- مجموعهء شمارهء ٦٧، صص١٤٣-١٤١.
۷۱- نویسنده به مأخذ این مطلب تا کنون دسترسی پیدا نکرده است.
۷۲- مجموعهء کمبریج، صص۳۵-۲٦.
۷۳- ظهور الحقّ، جلد سوّم صص۲۲۵-۲۲۳. در دعائی منقول از امام باقر این چنین آمده: «اصبحت باللّه مؤمنا علی دین محمّد و سنّته و دین علیّ و سنّته... آمنت بسرّهم و علانیتهم و شاهدهم و غائبهم الخ» مفتاح الجنّات، جلد اوّل، ص۱۱۷.
٧٤- نویسنده تا حال مأخذ این حدیث را پیدا نکرده است.
۷۵- عوالی اللّئالئ العزیزیّة، جلد ۱، ص٥٤ (۷۹).
۷٦- نسخهء لجنهء محفظهء آثار ایران، شمارهء ٦۰۰۷.
۷۷- ظهور الحقّ، ج۳، ص۲۸۹.
۷۸- برای دسترسی به مفهوم مشابه به تفسیر صافی ذیل آیهء سوّم سورهء بقره مراجعه شود.
۷۹- ر. ك. به تورات، سفر تثنیه، باب ۳۳، آیات اوّل و دوّم. نکتهء جالب این است که این آیات در بین مفسّرین اسلامی نیز مطرح بحث قرار گرفته و سه مورد اوّل را به ظهور حضرت کلیم، حضرت مسیح و حضرت رسول تفسیر کردهاند ولی مورد چهارم را مطلقاً مسکوت گذاردهاند. شاهد زیر از تفسیر ابن کثیر (تفسیر عامّه) سورهء «التّین و الزّیتون» است.
«قالوا: و فی آخر التّوراة ذکر هذه الأماکن الثّلاثه: جاء اللّه من طور سیناء- یعنی الّذی کلّم اللّه علیه موسی بن عمران- و اشرق من ساعیر- یعنی جبل بیت المقدّس الّذی بعث اللّه منه عیسی- و استعلن من جبال فاران- یعنی جبال مکّة الّتی ارسل اللّه منها محمّداً (ص) فذکرهم مخبراً عنهم علی التّرتیب الوجودیّ بحسن ترتیبهم فی الزّمان، و لهذا اقسم بالأشرف ثمّ الأشرف منه ثمّ بالأشرف منهما.» تفسیر القرآن العظیم، المجلّد الرّابع، ص۸۳۵، بیروت ۱۹۸۸، دارالفکر.
۸۰- حضرت بهاءاللّه به این حدیث و مفاهیم آن در آثار مختلفه اشاره و استشهاد فرمودهاند. حتّی در یك مورد مستقیماً همین مطلب را از کتاب بیان نقل فرمودهاند. به مجموعهء «لئالئ الحکمة»، جلد دوّم، ص٦۱ مراجعه شود.
۸۱- کتاب بیان فارسی، واحد هشتم، باب ۲.

سخنی چند در بارهٔ
رسالهٔ مبارکهٔ قیّوم الاسمآء

دکترمنوچهر سلمانپور

رسالـهٔ مبارکـهٔ قیوم الاسمآء ازقلم معجز شیم حضرت نقطهٔ اولی ارواحنـا لمظلومیّته الفداء دراثبات حقّانیت شریعت جدید الهي بلغت عربي عزّ نزول یافته است. این سِفر کریم یکي از شاهکارهـاي قلمي حضرت اعلیٰ محسوب و سورهٔ اوّل آن حین اظهـار امر مبارك به ملاّحسین بشرویهٔ در یوم پنجم جمادي الاولی سنهٔ ۱۲٦۰ هجري قمري فِي البَداهَه بدون درخواست وي و با سرعتي خارج از وصف از یَراعهٔ قدرت آن طلعت احدیّة صادر گردید. ملاّحسین خود اذعان نموده که از جملهٔ علائمیکه از براي صحّت ادّعاي قائم موعود ضروري میدانسته تفسیري بر سورهٔ یوسُف بوده که مي بایست نفس مبارك مظهر ظهور بصِرافت طبع نازل فرماید و چون مشاهده نمود که بي آنکه از منویّات قلبي کلامي بزبان آرد و اشاره اي کند این فقره بِاَحسَنِ وَجْه تحقّق پذیرفت، مُنصَعق و دربحري از حیـرت و استعجـاب مستغرق گردید. نبیل اعظم بیان مینماید که " ... ملاّ حسین قبلاً از جناب سید کاظم رشتي تقاضا نموده بود که شرحي بر آن سوره بنگارد و سـیّد فرموده بود که این کار از عهدهٔ من خارج است. حضرت موعود که بعد از من ظاهر میشود رتبه و مقامش بمراتب از من بزرگتر است. چون آن بزرگوار ظاهر شود بصِرافت طبع و بِصِرف ارادهٔ مطلقهٔ خویش بدون آنکه کسي از آن حضرت درخواست کند تفسیري بسورهٔ یوسف مرقوم خواهد فرمود و این بزرگترین

دليل بر عظمتِ مقام و جَلالت شأن و صِدق ادّعاي آن حضرت خواهد بود" (١).
مولاي توانا حضرت وليّ عزيز امرالله چند فقره از اعترافات ملاحسين بشرويه را در بارهٔ ليلهٔ اظهار امر مبارك و نزول اوّلين سورهٔ آن توقيع عظيم، در لوح قرن احبّاي غرب كه بلغت انكليزي از قلم مبارك صادر و بعدها بفارسي درآمده و به " كتاب قرن بديع " تسميه گرديده است منقول فرموده اند قوله الاحلى :
" ... بنحوي مَسحور بيانات آن شمس معاني گشتم كه از خود بيخود شدم و از دنيا و مافيها بي خبر ماندم و فكر اَصدِقاء كه در خارج منتظر مُعاوَدت من بودند از صفحهٔ ضميرم محو گرديد و ندانستم چه وقت و چه هنگام است ..." (انتهى) (٢)
ايضا مولاي مهربان در همان كتاب منيع در نعت و توصيف اين سِفر رفيع چنين ميفرمايند، قوله الاحلى:
" در دوران اوليّهٔ اظهار امر مبارك در شيراز از قلم اطهر تفسير سورهٔ مباركهٔ يوسُف كه حضرت بهاءالله آن را "اول و اعظم و اكبر" از جميع كتب دور بيان توصيف فرموده اند نازل گرديد. مقصود اصلي از نزول اين سِفر منيع كه به "قَيّومُ الاَسمآء" موسوم و موصوف همانا بيان مَحامِد و نُعوت يوسُف بقا و ذكر مصائب و آلامي است كه آن سدرهٔ منتهىٰ از جانب برادر بي وفا و اعداءِ عدوّ خويش در ظهور بعد تحمّل خواهد فرمود ..... اين كتاب مستطاب كه در دوران رسالت حضرت باب نزد اهل بيان بمنزلهٔ فُرقان در بين ملّت اسلام شمرده ميشود اول و اعظم سورهٔ آن در ليلهٔ اظهار امر در حضور جناب باب الباب نازل گرديد و بعضي از صفحات آن كتاب مُبين بعنوان نخستين اوراق جنّت اعلى و اثمار طيّبهٔ آن سدرهٔ طوبى توسُط حامِل امانت ربّاني به حضور حضرت بهاءالله تقديم شد و آن حضرت بِمُجَرّدِ ملاحظه، عظمت مقام و حقّانيّت مُنزِل آن آيات را تأييد و تصديق فرمودند. همين رَقّ مَنشور و صحيفهٔ نور بود كه با بصيرت تام و اِحاطهٔ بي پايان بهمّت اَمهٔ مُوقِنه طاهرهٔ زَكيّه بلسان فارسي ترجمه گرديد (٣) و خطابات شديده آن حسينخان حكمران شيراز را بمخالفت و عناد برانگيخت و موجب ابراز اولين ظلم و طغيان نسبت به مظهر امر حضرت رحمٰن شد. همين سِفر جليل بود كه تلاوت صفحهٔ از آن روح جناب حجّت را تسخير نمود و شعلهٔ عشق و انقطاع در قلوب مدافعين قلعهٔ طبرسي برافروخت و قهرمانان نيريز و زنجان را بورود در ميدان جانبازي و وفا مبعوث كرد . (٤)

فصل اول- لغت، مطلع، تاريخ، مدت، محل نزول و القاب رساله مباركه :

١ - لغت رساله :

رسالهٔ قيّوم الاسمآء بلغت عربي نازل گرديده و تا كنون بچاپ نرسيده است. فقراتي چند از آيات آنرا حضرت وليّ عزيز امرالله بلغت انگليسي ترجمه و در متون تواقيع مباركه خويش درج فرموده اند. در محفظهٔ آثار و كتابخانهٔ مركز جهاني تعداد ١٠ نسخهٔ اصل و سواد عكسي از اين كتاب مبارك موجود است . نسخه هاي خطي آن را كه خطّاطين مختلف استنساخ نموده اند در كتابخانه هاي معروف جهان از قبيل بريطانيا، سان پطرزبورگ و يا فرانسه ميتوان يافت. طاهره قرّة العين اين كتاب عظيم را از عربي بفارسي ترجمه فرموده ولي نسخه اي از اين ترجمه بدست نيامده است. حضرت وليّ امرالله در اين زمينه چنين ميفرمايند، قوله الكريم : "همين رقّ منشور و صحيفهٔ نور بود كه با بصيرت تام و احاطهٔ بي پايان بهمّت اَمهٔ موقنه طاهرهٔ زكيّه به لسان فارسي ترجمه گرديد" (٥)

٢ - مطلع رسالهٔ:

اين رسالهٔ فخيمه كه بخط مبارك شرف صدور يافته چنين آغاز ميگردد، قوله الاحلى:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي نَزَّلَ الكِتٰابَ عَلىٰ عَبْدِهِ بِالْحَقِّ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ سِرآجاً وَهّاجاً. إنَّ هٰذا صِراطُ عَلِيٍّ عِنْدَ رَبِّكَ بِالْحَقِّ قَدْ كٰانَ فِيْ اُمِّ الكِتٰابِ عَلىَ الحَقِّ القَيِّمِ مُستَقِيماً.

هيكل اطهر در سرآغاز كتاب مراتب ستايش و نيايش خويش را بدرگاه خداوند توانا تقديم ميدارند تا همچنانكه در اُمُّ الكتاب الهي وارد گشته اين رسالهٔ صمديّه جهانيان را نوري تابان شود و صراطي مستقيم گردد.

حضرت وليّ عزيز امرالله در بارهٔ فاتحهٔ اين رساله چنين ميفرمايند قوله العزيز : " اين كتاب عظيم و لوح كريم كه از يكصد و يازده سوره و بيش از نه هزار و سيصد آيه مرّكب است و هر سوره اي از آن تفسير و تبيين يك آيه از آيات سورهٔ يوسُف

میباشد فاتحه اش بذکر مقام و دعوي حضرت باب و خطابات و انذارات شدیده به مَعْشَرِ ملوك و ابناي ملوك است آغاز میشود " انتهی (٦)

٣ - تاریخ نزول :

همانطور که قبلا اشاره شد حضرت اعلی اولین سورهٔ این صحیفهٔ نوراء را در لیلهٔ اظهار امر خود در شب پنجم جمادي الاولی سنهٔ ١٢٦٠ هجري قمري نازل فرمودند و ملاّحسین بشرویهٔ این مطلب را بصریح بیان تأکید نموده است و هیچگونه اختلاف نظري در این زمینه وجود ندارد مگر بیان عبدالحسین آواره که بغلط مدّعیست رسالهٔ قیّوم الاسماء قبل از اظهار امر مبارك نوشته شده است. (٧)

٤ - مدت زمانیکه رساله مبارکه اتمام گردید:

این کتاب عظیم در مدت چهل روز ترقیم و تکمیل گردید. حضرت نقطهٔ اولی خود در بارهٔ مدت زمانیکه این رساله بپایان رسید چنین میفرمایند، قوله الکریم:" شرح سورهٔ یوسف را در چهل روز که هر روزي بعض از آن مینوشتم اتمام نمودم و هر وقت هرچه بخواهم بنویسم روح اللّه مؤیّد است. " (٨) حضرت ولي امرالله نیز در این باره چنین میفرمایند قوله المبین : " در دوران اولیه اظهار امر مبارك در شیراز از قلم اطهر تفسیر سورهٔ یوسف که حضرت بهاءالله آن را اول و اعظم و اکبر از جمیع کتب دور بیان توصیف فرموده اند نازل گردید". (٩)

از جانب دیگر ادوارد براون، مستشرق معروف، اظهار داشته است که حضرت باب کتاب قیوم الاسمآء را دربین ماه هاي مي ١٨٤٤ و دسامبر ١٨٤٥ باتمام رسانده اند و این نظریه کاملا با بیان مبارك حضرت رب اعلی مغایرت دارد.(١٠)

٥ - محل نزول سورهٔ مبارکه : این سِفر جلیل در بیت مبارك که مدینة الله شیراز در کوچهٔ شمشیرگرها واقعست از قلم معجز شیم حضرت نقطهٔ اولی صدور یافت.

٦ - القاب رسالهٔ قیوم الاسماء

در آثار مبارکهٔ حضرت رب اعلی این رسالهٔ مبارکهٔ بالقاب مختلفه خوانده شده است از قبیل قیّومُ الاسمآء ، اَحسَنُ القَصَص ، وَرَقَةُالحَمرآء ، تفسیرُ الاکبر، تأویلُ الاعظم، کتاب الحُسَینیّه و غیره. در الواح جمالقدم جلّ اسمه الاعظم این صحیفهٔ نور به قیوم الاسماء، احسن القَصَص و یا قیّوم الکُتُب نامیده شده است.

فصل دوم - لحن كلام مبارك

اسلوبيكه در ايـن رسالهٔ سماويه بكار رفتـه از اساليب بديعه در لغت فُصحیٰ محسوب و اگرچه با نَهج و سياق بعضي از الواح سائرهٔ حضرت نقطهٔ اولی شباهتي دارد ولكن به دلائل شَتّی اين لوح منيع، فريد و بيمثيل و نظير است . در اين كتـاب رفيـع شرع جديـد اِعلام و حقانيت آن اثبات و انذارات سماويه تأكيد و تفسير آيـاتِ سُـوَر قرانيه تقرير و حقـائق دين مبين اعـلان و احكـام سماويه تنصيص و بمصائب و نوائبي كه مقـدّر است مظهر كلي الهي تحمل فرمايد اشاره شده است.

فصل سوّم - نحوهٔ تفسير سورهٔ يوسف

سورة اليوسف كه سورهٔ دوازدهم مُنزَله در قرآن مجيد است در عالم اسلام به " اَحسَنُ القَصَص " نيز معروف و در مكّهٔ معظّمه نازل گرديده و مشتمـل بر يكصـد و يـازده آيه ميباشد و مَطلَع آن چنين است (١١) :

بِسمِ اللّهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ

"الٓر تِلكَ ءَايٰتُ الكِتٰبِ المبِينِ. إنّا اَنزَلنٰهُ قُرءٰناً عَرَبيّاً لَعَلَّكُم تَعقِلُونَ . نَحنُ نَقُصُّ عَلَيكَ أَحسَنَ القَصَصِ بِمٰا أَوحَينٰا إلَيكَ هٰذَا القُرءٰانَ وَ إن كُنتَ مِن قَبلِهِ لَمِنَ الغٰفِلِينَ. إذ قـالَ يُوسُفُ لِاَبِيهِ يٰا أَبَتِ إنّي رأَيتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوكَباً وَ الشَّمسَ و القَمَـرَ رَأَيتُهُم لِيَ سٰاجِدِينَ."

لازم بتذكر است كه اسلوب نگارش آيات قرآنيه با رويّه و منهاجي كه امروزه درنگـارش لسان عربي استعمال ميگردد تفاوت كلّي دارد. في المَثَل كلمهٔ "ءَايٰت" كه در قرآن مجيد باينصورت وارد آمده امروزه بصورت " آيات" نوشته ميشود و كلمهٔ "قرءٰان" در زبان فارسي " قرآن" نگاشته ميشود و قس عليذلك .

لوح مبارك قيوم الاسمآء كه تفسيري بر اين سورهٔ قرآن است خود مشتمل بر سوره هاي مختلفه بوده و هر سوره بنـامي تسميه شده است از قبيل سورة الملك ، سورة العمـآء ، سورة الزياره، سورة الذكر، سورة المدينة، سورة الشهادة و غيره و هـر سوره مُصَـدَّر بآيهٔ مباركهٔ " بِسمِ اللّهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيم " ميباشد. فهرستي از سوره

هـاي قيّوم الاسمآء مُنضمّ باين وجيزه است .
اولين سورهٔ اين كتاب عظيم سورة المُلك ميباشد كه با هَيمَنه و طُمَأنينهٔ خاصي در يوم اظهار امر مبارك عزّ نزول يافت . تمعّن و تدقيق در آيات مُنزَله در اين رسالهٔ منيعه مستلزم وقت بسيار و احاطهٔ بيكران است چه كه در هر كلمه و جملهٔ آن اشاراتي بـه مواضيع مختلفهٔ در اديان سابقه و شريعهٔ جديدهٔ الهيّه وارد گشته كه در خور شرح و بسط شافي و وافي است و بدون آن حقّ كلام اداء نميشود ومفاهيم نامعلوم باقي ميماند. في المثل مسائلي از قبيل "قيام روح "، " ذكر" " صف ممدود" "ورود به بهشت "، "پيمان الهي "، " يوسُف "، " كتاب الهي "، " ولايت يوسف "، " برادران يوسف "، "دوازده كلمهٔ توحيد"، وغيره نيازمند بتوضيح و تعريف است ولي از حوصلهٔ اين وجيزه خارج ميباشد.در آثار طلعات قدسيه گهگاه اشاراتي در بارهٔ مواضيع مهمّهٔ متنوعهٔ اين صحيفهٔ مكرّمه از يَراعهٔ طلعات قدسيّه وارد گشته كه دالّ بر اهميّت بيكران اين سِفر جليل است في المثل لوح مبارك حضرت عبدالبهاء در شرح " قـرّةُ العين " و يـا " نَفسَين " (١٢) و يا بيـان مبارك حضرت وليّ عزيز امرالله در كتاب قرن بديع بدين مضمون : " جناب حُجّت صفحه اي از كتاب قيّوم الاسماء مُنزَله از قلم انور را بدقّت تلاوت نمـود واله و شيدا شد و به حقّـانيّت امر الهي مُذعِنْ گرديد و در حضور جمعـي از علماء و بتلامَذه اظهـار نمـود كـه هرگـاه مُنزِل اين آيات ليـل را نهـار و ظِـلْ را آفتـاب خواند بلاترديد فرمان او را اطاعت كند و از منهج قويمش سر نپيچد." (١٣) با توجه بآنچه گذشت تحقيقـات خود را در اين وجيـزه در ذكر رئوس مطالب منحصر كرده توضيح و تفصيل مسائل ديگر را به آينـده ميسپاريم و از رفرف اسمايش تأييـد و توفيق ميطلبيم انّه سَميعٌ مُجيب .

فصل چهارم - رئوس مطالب رسالهٔ قيوم الاسماء

١ - تعداد سوره هاي رساله قيوم الاسماء:

از آنجا كه رسالهٔ قيوم الاسمآء تا كنون بچاپ نرسيده است لزوماً در پژوهشهائي كه واسطه مُحقّقين صورت ميگيرد اختلافاتي بروز خواهد نمود. نگارنده تحقيقات خود را بر پايهٔ دو نسخهٔ خطّي استوار نموده كه يكي بخط محمّد مهـدي ابن كربلائي شـاه كرم است كه در سال ١٢٦١ هجري قمري رساله را تسويد نموده و ديگري بخط ملّاعبـدالله

فاضل زرقاني ميباشد كه در كتابخانهٔ مرحوم ايادي امرالله جناب حسن باليوزي در لندن محفوظ است. در نسخهٔ محمد مهدي اسامي سوره ها مذكور گرديده و تعداد انها با سورة الملك ١١١ سورة است در حاليكه نام سوره ها در نسخهٔ فاضل زرقاني مذكور نيست. حضرت وليّ عزيز امرالله بصريح بيان ميفرمايند رسالهٔ قيوم الاسماء داراي ١١١ سوره است. قوله الكريم : " اين كتاب عظيم و لوح كريم كه از يكصد و يازده سوره و بيش از نُه هزار و سيصد آيه مركب است و هر سوره اي از آن تفسير و تبيين يك آيه از آيات سورهٔ يوسُف ميباشد ..." (١٤)

٢ - تعداد آيات قيّوم الاسماء :

در بارهٔ تعداد آيات وارده در اين سِفر جليل نيز تفاوت نظر وجود دارد. در نسخهٔ خطّي محمد مهدي ابن كربلائي شاه كرم تعداد آيات هر سوره ٤٢ ذكر گرديده است بجز سورة الحزن (سوره ٨٥) كه تعداد آن را ٢٢ مرقوم داشته درحاليكه مولاي مهربان بنابرآنچه در فوق بدان اشاره رفت تعداد آيات را بالغ بر ٩٣٠٠ بيان فرموده اند.

٣ - آيات اين رساله از محكمات است نه متشابهات:

آيات قرآنيّه بدو نحوه نازل گشته، يكي مُحكَمات و ديگري متشابهات. مقصود از آيات محكمات آنستكه معاني مكنونه درمتون آن آيات روشن ميباشد و تفسير لازم ندارد در حاليكه آيات متشابهات نيازمند بتأويل است. در مُصحَف شريف از طريقهٔ تسميه و تعيين مُفسِّرين سخني بميان نيامده و فقط اشاره به "الرّاسِخونَ في العِلم" گرديده و امر تأويل آيات بآنان تفويض شده است.(١٥) اين مسئله دربين علماي اسلام اختلافات شديده در ازمنهٔ مختلفه ايجاد نموده درحاليكه حضرت رب اعلى آيات مُنزَله در رسالهٔ قيّوم الاسماء را از جملهٔ آيات محكمات تعيين فرموده اند و امكان مشاجره و مجادله از ميانه برداشته شده است. حضرتش در اين زمينه چنين ميفرمايد، قوله الخبير:

إنّا نَحنُ قَد نَزَّلنا عَلىٰ عَبدِنا هٰذا الكِتابَ مِن عِندِ اللّٰهِ بِالحَقِّ وَ قَد جَعَلنا الآياتِ فيهِ مُحكَماتٌ غَيرَ مُتَشابِهاتٍ وَ ما يَعلَمُ تَأويلَها إلاّ اللّٰهَ وَ مَن شِئنا مِن عِبادِ اللّٰهِ المُخلِصينَ. فَاسئَلوا الذِّكرَ تأويلَهُ فَإنَّهُ قَد كانَ بِفَضلِ اللّٰهِ عَلىٰ آياتِهِ بِحُكمِ الكِتابِ عَليماً. (سورة الايمان)

٤ - آيات قيوم الاسمآء حجّت الهي است:

پيامبران الهي هر يك در قرون گذشته شريعت خويش را بطريقهٔ معيّني اثبات فرموده

اند و لكن همه و همه در يك امر اتفاق نظر داشته اند كه كلمة الله حجّت قاطع و برهان لامع از براي امر سبحاني محسوب ميگردد. شواهد اين قول در كلام الله مجيد بتكرار يافت
ميشود. حضرت ربّ اعلى نيز ايات الهيه را بمثابهٔ حجّت كامله قلمداد فرموده و متذكر ميگردند كه كلمة الله بمثابهٔ برهان متين از براي امر مبين است و سبب نجاح و فلاح حقيقي عالم انساني، قوله الحكيم: وَ إنّا نَحنُ قَدْ جَعَلْنا الآياتِ حُجَّةً لِكَلِمَتِنا عَلَيكُمْ
أَفَتَقْدَرونَ عَلىٰ حَرْفٍ بِمِثْلِها فَأتوا بُرْهانَكُمْ إنْ كُنتُمْ بِاللهِ الحَقِّ بَصِيراً.(سورة العلماء) ٥ - آيات قيوم الاسماء و آيات قرآن در صقع واحد قرار دارند:
يكي از براهين اصليهٔ حضرت باب در تعريف و توصيف آيات منزله از كلك اطهرشان آن است كه كلمة الله در شرع بيان تطابق كامل با ايات قرآنيّه دارد و اين مدّعا بصراحت تام در آثار متعدّدهٔ ايشان مذكور گرديده است. از جمله بيان مبارك ذيل است كه زيب اين اوراق ميگردد، قوله المُجيب: يا أَهلَ المَدِينَةِ أَنتُمُ المُشرِكونَ بِرَبِّكُمْ إنْ كُنتُمْ آمَنتُمْ بِمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللهِ وَ خاتَمِ النَبيِّينَ وَ كِتابِهِ الفُرقانِ الَّذي لا يَأتيهِ الباطِلَ فَإنّا قَدْ نَزَّلْنا عَلىٰ عَبْدِنا بِإذنِ اللهِ هٰذا الكِتابَ بِمِثْلِهِ إنْ لَمْ تُؤمِنوا بِهِ فَبِإيمانِكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ الكِتابِ مِن قَبْلُ عَلَىَ الحَقِّ قَدْ كانَ كَذِباً عِندَ اللهِ مَشهوداً وَ إنْ تَكْفُرُوا بِهِ فَكُفْرِكُمْ بِمُحَمَّدٍ وَ كِتابِهِ عِندَ أَنفُسِكُمْ قَدْ كانَ بِاليَقينِ عَلَىَ الحَقِّ بِالحَقِّ مَعْلوماً (سورة المدينة)
٦ - آيات قيوم الاسماء بلسان عربي نازل شده است :
كردگار دانا در ادوار گذشته پيامبران خود را در بين طوائف و قبائل مختلفه در پهنهٔ گيتي ظاهر فرموده و آن طلعات قدسيه را مأمور نموده كه بلسان قوم خود تكلّم نمايند و در قرآن مجيد تصريح كرده كه كلام الله بزبان عربي كه لسان ساكنين جزيرة العرب ميباشد نازل شده، قوله تعالى: إنّا أَنزَلْناهُ قُرْءاناً عَرَبِيّاً لَعَلَّكُمْ تَعْقِلونَ (سورة اليوسف) بدين مناسبت آثار مباركهٔ حضرت رب اعلى نيز بلسان عربي و فارسي هر دو عزّ نزول يافته است، از جهتي بفارسي كه لسان مردم كشور ايران و مهد آئين حضرت يزدانست و ازجهت ديگر بعربي كه لسان سلالهٔ مبارك و از دودمان حضرت رسول اكرم اند.
هيكل اطهر در اين زمينه چنين استدلال ميفرمايند قوله المبين : إنّا نَحنُ قَدْ نَزَّلْنا الكِتابَ عَلىٰ كُلِّ أُمَّةٍ بِلِسانِهِمْ وَ لَقَدْ نَزَّلْنا هٰذا الكِتابَ بِلِسانِ الذِّكْرِ عَلَىَ الحَقِّ بِالحَقِّ

بَديعاً وَ إِنَّهُ هُوَ الحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ في أُمِّ الكِتٰابِ عَلىٰ حُكْمِ الكِتٰابِ قَدْ كٰانَ مِنْ أعرَبِ العُرَباءِ مَكْتُوباً. (كتاب آثار نقطهٔ اولى ص ٢٩)

٧ - كيست اين مظهر ظهور؟

الف - دودمان مبارك:حضرت نقطهٔ اولى از دودمان محمّدي و از سلالهٔ حسين بن علي عليهما السلام ميباشند.حضرتشان بنفسه المقدّس تأكيد ميفرمايند كه از شجرهٔ رسول اكرم و از سلالهٔ حضرت علي بن ابيطالب و فاطمهٔ زهراء اند و بنابرين إصالتاً عرب وعلويّ و فاطمي ميباشند و از انجا كه منسوب بمكه مكرّمه و مدينه منوّره اند كُنيهٔ مَكّي و مَدَنيّ و ابطحي گرفته اند و چون جدّ بزرگوارشان حضرت حسين بن علي عليه السّلام در اقليم عراق مدفون است بخاك عراق نيز منتسب اند، قوله الكريم: يٰا أَهْلَ الأَرْضِ إِسْمَعُوا نِداءَ الطُّيورِعَلىٰ شَجَرَةِ المُتَوَرِّقَةِ مِنْ كٰافورِ الظُّهورِ في وَصْفِ هٰذا الغُلامِ العَرَبِيِّ المُحَمَّدِيِّ العَلَوِيِّ الفٰاطِمِيِّ المَكِّيِّ المَدَنِيِّ الأَبْطَحِيِّ العَراقِيِّ بِمٰا قَدْ تَجَلّىٰ الرَّحْمٰنُ عَلىٰ وَرَقاتِهِنَّ إِنَّهُ هُوَ العَلِيُّ وَ هُوَ اللّٰهُ كٰانَ عَزيزاً حَميداً.(سورة العبد)

ب - مشخصات خصوصي مبارك:

هيكل اطهر در رسالهٔ قيوم الاسماء مشخّصات شخصي خودرا توصيف ميفرمايند بدين معني كه جواني هستند سپيدگون با چشمان مشكين و ابروان كشيده، ديدگان آراسته چون زَر ناب و شانه هاي زيبا چون سيم مُصَفّا، قوله عزّ بيانه: هٰذَا الفَتَىٰ أَبْيَضٌ في اللَّونِ وَ أَدْعَجٌ في العَيْنِ سَوِيٌّ فالحاجِبَيْنِ مُسْتَوِيَ الأَطْرٰافِ كَالذَّهَبِ المُفْرَغِ الطَّرِيِّ مِنَ العَيْنِ مُشاشَةُ المَنْكِبَيْنِ كَالفِضَّةِ المَضْفِيَّةِ المٰائِلَةِ في الكأسَيْنِ (سورة العبد)

ج - صفات معنوي مبارك:

حضرت رب اعلى در نعت و وصف روحاني و معنوي خويش بياناتي بدين مضمون دارند كه اهل عَما در آسمان حضرتشان را "سرّ خداوندي" مينامند و اهل حجاب " رَمز لأمع " ميخوانند. اهل سُرادق "وصف مغربي" ميدانند و اهل عرش " اسم شرقي" ميگويند، اهل ملكوت "رَسْم عَلَويّ "و اهل آسمان "حقّ عربي" ميپندارند، ساكنين بهشت برين حضرت را "روح فاطمي" ميشمرند و مردم زمين "بندهٔ فرشتگان" ميدانند و اهل دريا " نهنگ پايدار" مينامند. قوله المجيد: هٰذا فَتىٰ يُقٰالُ لَهُ أَهْلُ العَمٰاءِ سرٌّ لَدُنِّيٌّ وَ أَهْلُ الحِجٰابِ رَمْزٌ لَمُعِيٌّ وَ أَهْلُ السُّرادِقِ وَصْفٌ مَغْرِبِيٌّ وَ أَهْلُ العَرْشِ إِسْمٌ مَشْرِقِيٌّ وَ اهْلُ الكُرْسِيِّ رَسْمٌ عَلَوِيٌّ وَ اهْلُ السَّمٰاءِ حَقٌّ عَرَبِيٌّ وَ اهْلُ الجِنٰانِ

روحٌ فاطِميٌّ وَ اهَلٌ الارضِ عَبدٌ مَلَكيٌّ و اَهلُ المآءِ حوتٌ سَرمَديٌّ . (سورة العبد)

د - سن مبارك :

سن مبارك نيز از لسان عظمت تعيين و در حين اظهار امر بيست و پنج سال تصريح گرديده است، قوله الحميد: وَ لاٰ تَقولوُا كَيفَ يُكَلِّمُ عَنِ اللّٰه مَنْ كانَ فِي السِّنِّ عَلىَ الحَقِّ خَمسَةً وَ عِشروناً (سورة العمآء)

٨ - رتبه و مقام دعوت الهي در اين شريعت رباني :

ايات منزله از قلم مشيت الهيه در اين زمينه بسيار است و مراتب و مقامات بيشمار لذا نميتوان حتى بذكر مختصر اكتفا نمود چه كه اين وجيزه گنجايش ندارد بنابرين ذيلا به بعضي از مراتب در كمال ايجاز اشاره ميگردد و اميد عفو و اغماض دارد:

الف - وعد الهي - امروز روزيست كه وعده الهي تحقق يافته و اهل ملكوت و ناسوت كه قرنها منتظر تحقق وعدهٔ الهي بوده اند از ظهور موعود زمان از صميم قلب و روان مسرور و شادمانند، قوله الغفّار: إنَّ هٰذا يَوْمُ وَعْدِاللّٰه بٰارِئِكُمْ لِعِبادِهِ وَ يَقولونَ مِنْ عِندِنٰا عَلَيهِمْ سَلاماً سَلاماً. (سورة الفردوس)

ب - وصول بدرگاه خداوند متعال - حضرت باب تنها راه وصول بآستان مالك الارباب رااز طريق نفس مبارك خويش مذكور مينمايند، قوله المحبوب : هُوَ اللّٰهُ الحَقُّ الَّذي لاٰ إلٰهَ إلاّٰ هُوَ قَدْ أرادَ اللّٰهُ عَنكُمْ اَلاّٰ تَعْبُدوُا إلاّٰ إيّٰاهَ في سَبيلِ هٰذاَ البابِ خالِصاً لَهُ عَلىَ الحَقِّ بِالحَقِّ وَإنَّ اللّٰهَ قَدْ كانَ عَنِ العالَمينَ غَنِيّاً. (سورة الفردوس) و ايضا ميفرمايد قوله المنّان : وَ إنِّي لَهُوَ المُنادي في قُطبِ الكِتابِ بِالبٰابِ وَ لاٰ سَبيلَ اليَوْمَ مِنْ دونِ هٰذا البابِ العَلِيِّ الَّذي قَدْ جَعَلَهُ اللّٰهُ فِي اُمِّ الكِتابِ كَبِيراً (سورة الحجة)

٩ -ولايت الهي - يكي از عوامل اساسي شناسائي و ايمان به حضرت باري قبول امانت پروردگاري است كه انسان بخواهد و بتواند بار سنگين امانت الهي را بدوش كشد. در قرآن مجيد آمده است كه خداوند امانت الهي كه في الحقيقه ولايت و يا خَلافت حقّ است را به كوه و آسمان و زمين عرضه داشت و آنان از قبول سر باز زدند (سورة الاحزاب). در اين دور بديع نيز بموجب نصوص مباركه، ولايت الهي بر زمين و كوه و آسمان ارائه گرديد و ابا و امتناع ورزيدند و حضرت ذكر اللّه الكبير اين ثقل فادح را حمل فرمود، قوله الجميل: وَ إنَّ اللّٰهَ قَدْ عَرَضَ ولايَتَنٰا عَلىَ السَّمٰواتِ وَالاَرْضِ وَ الجِبالِ فَأبَينَ أنْ يَحْمِلنَهٰا وَأشْفَقنَ مِنها فَحَمَلَهَا الإنسانُ ذِكْرُاللّٰهِ الكَبِيرِ هٰذا عَلِيّاً

(سورة العاشورا)

١٠ - عهد و ميثاق الهي - در اديان گذشته مسئله عهد و پيمان الهي بصراحت تام در نزد خاص و عام روشن و واضح نبود ولي در شريعت غرّاي حضرت اعلى اين مسئله صورت جديدي بخود گرفت و بنا بفرموده مبارك، خداوند قدير عهد حضرتشان را ازجميع انبياء و رُسُل گذشته اخذ نمود، قوله العليّ الاعلى : إتَّقوا اللّهَ وَ لا تَقولوُا في ذِكرِ اللّهِ الاَكبَرِ بِشَيئٍ مِن دوُنِ اللّهِ فَإنّا نَحنُ قَد أخَذنا مِيثاقَهُ عَن كُلِّ نَبيٍّ وَ اُمَّةٍ بِذِكرِهِ وَ ما نُرسِلُ المُرسَلينَ إلاّ بِذلِكَ العَهدِ القَيِّمِ وَما نَحكُمُ بِالحَقِّ بِشَيئٍ إلاّ بَعدَ عَهدِهِ في ذلِكَ البابِ الاَعظَمِ (سورة اليوسُف)

١١ - تأويل كلمة الله بحضرت اعلى اختصاص دارد:

تأويل و تفسير كلمة الله از جمله اموري است كه نقش مهمي را در سبيل حفظ و صيانت شريعة الله ايفاء مينمايد و از تفرقه و انشقاق جلوگيري ميكند. نزاع و جدال مذهبي كه بعلت اختلاف آراء و افكار علماء و مفسرين ايجاد گرديده در اديان گذشته بدون استثناء و بطرق مختلفه بچشم ميخورد و نيازي بتوضيح و تفصيل ندارد. موضوع جنگ هفتاد و دو ملّت را همگان شنيده اند. در قرآن مجيد تفسير و تأويل كتاب الله به "الرّاسِخونَ في العِلم" واگزار شده ولي شرائطي از براي آن تعيين نگشته است. تأويل آيات در شريعت بابي بنفس شارع مكرّم اختصاص يافته است، قوله الرَّؤوف: إنّا نَحنُ قَد نَزَّلنا عَلىٰ عَبدِنا هذاَ الكِتابَ مِن عِندِ اللّهِ بِالحَقِّ ...فَإسئَلوُا الذِّكرَ تأويلَهُ قَد كانَ بِفَضلِ اللّهِ عَلىٰ آياتِهِ بِحُكمِ الكِتابِ عَليماً (آثار نقطهٔ اولي ص٢٩) . تأويل و تفسيرو تعبير از جملهٔ مسائل دقيقه ايست كه محتاج بشرح كامل ميباشد و خارج از حوصلهٔ اين وجيزه است ولي بعنوان نمونه يك فقره كوتاه كه از كلك مطهّر حضرت باب در تفسير "رسول" و يا "ثَمَرَةُ البَتُول" عزّ صدور يافته زيب اين اوراق ميگردد، قوله جلّت عظمته : وَ قَد قَصَدَ الرَّحمٰنُ في ذِكرِ يوُسُفَ نَفسَ الرَّسولِ وَ ثَمَرةَ البَتوُلِ حُسَينِ بنِ عَليِّ بنِ أبيطالِبِ عَلَيهُماَ السَّلامِ مَشهوداً...وَ إنَّ اللّهَ قَد أرادَ بِالشَّمسِ فاطِمَةَ وَ بِالقَمَرِ مُحَمَّداً صَلَّىَ اللّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ وَبِالنُّجوُمِ أئِمَّةَ الحَقِّ في اُمِّ الكِتابِ مَعروُفاً. (سورة اليوسف)

١٢ - القاب حضرت رب اعلى در قيوم الاسماء:

حضرت ربّ اعلى در كتاب قيّوم الاسمآء القاب مختلفه از براي نفس مبارك خويش

اختيار فرموده اند كه در صفحات ان رقّ منشور مذكور گرديده است از قبيل "ذكر"، ذكرالله"، " ذكرالله الكبير"، "ذكرالله الاكبر"، "باب"، "باب الله"، " بابُ المُنتَظَر"، عبد"، "عبدالله"، "قُرَّةُ العَيُن"، "ثواب الاكبر"، "ثمرة الفؤاد"، "طَلَسم اعظم"، "قائم"، والقاب ديگر. تدبّر و تعمّق در معاني و مفاهيم اين القاب نياز بمطالعه و مداقّه در آثار مباركه دارد كه از حوصله اين مقال خارجست و لكن به منظور تنوير اذهان به يك يا دو آيه از رسالهٔ قيوم الاسماء ذيلا استشهاد ميگردد.

در بارهٔ كلمهٔ ذكر و ذكر الله آياتي چند در فوق مذكورگرديده و نيازي بتكرار نيست.

در بارهٔ "باب" و "باب الله" نيز آياتي تا كنون زيب اين اوراق گشته وفقط يك فقرهٔ ديگر اضافه ميشود، قوله الرحمٰن: إنّا نَحْنُ قَدْ جَعَلْنا في كُلِّ شَيئٍ آيَةً مِنَ البَابِ وَ هِيَ أحْسَنُ التَّقويمِ مِنْ سِرِّ العَظيمِ قَدْ كانَ عِنْدَ اللّهِ مَكْتوباً . (سورة القدر)

و اين آيه مباركه شاهديست صادق از براي "بابُ المُنتَظَر"، قوله الرحيم: يا اَيُّهاَ المَلاَء أنَا بابُ إمامِكُمُ المُنتَظَر...مَنْ اتَّبَعَني إنَّهُ مِنّي وَمَنْ عَصاني فَإنَّ اللّهَ قَدْ اَعَدَّ لَهُ في القيٰمَةِ ناراً مِنْ نارِ الحَديدِ كَبيراً (سورة الامر).

در بارهٔ "عبد" و"عبد الله" آيات بيشمار است و آيهٔ ذيل كفايت مينمايد: يا أهْلَ الأرْضِ وَ السَّماءِ أشْهِدُ اللّهَ وَ أشْهِدُكُمْ مٰا أنَا وَ لاٰ هٰذاَ العَبْدُ إلاّ عَبْدُ اللّهِ وَ كَلِمَتِهِ يَدْعوكُمْ إلىَ الدّينِ الخالِصِ بِإذْنِ اللّهِ الحَميدِ وَ كَفىٰ بِاللّهِ وَ بِأوْليائِهِ عَلَيَّ و عَلىٰ ذِكْري هٰذا عَلَى الحَقِّ بِالحَقِّ شَهيداً.(سورة الاشهاد)

راجع به قُرّة العين نيز آيات بيشمار است و در اين مقام نظر را بآيه مباركه ذيل جلب مينمايد، قوله العطوف : يٰا قُرَّةَ العَيْنِ إنَّ اللّهَ قَدْ اصْطَفيٰكَ بِكَلِمَةٍ فَأظْهَرْ عَلىَ العٰالَمينَ بِإذْنِ اللّهِ رَشْحَةً في ذِكْرِها وَ إنَّ اللّهَ قَدْ كانَ غَنيّاً شَهيداً (سورة الرعد).

اما در بارهٔ لقب ثواب الاكبر از لسان اطهر چنين نازل گشته، قوله الجواد :

يٰا عِبادي فَأرْغَبُوا إلىٰ ثَوابِ الأكْبَرِ هٰذا فَإنّي قَدْ خَلَقْتُ لِلذِّكْرِ جَنّاتٍ لاٰ يَعْلَمُها سِوايَ وَ حَلَلْتُ مِنْها شَيْئاً لِنَفْسٍ إلاّ بَعْدَ القَتْلِ في سَبيلِهِ فَارْقَبُوا هٰذاَ الثَّوابَ الأكْبَرِ مِنْ عِنْدِ اللّهِ العَلِيِّ وَ هُوَ اللّهُ كانَ عَلِيّاً عَظيماً (سورة الاسم)

در خصوص لقب "ثمرة الفؤاد" فقراتي چند در رساله قيوم الاسماء موجود است از جمله اين آيهٔ مشكبيز را نقل مينمايد، قوله المُبرَم : يٰا ثَمَرَةَ الفُؤادِ فَاسمَعْ هٰذاَ النِّداءَ مِنْ هٰذِهِ الوَرْقاءِ المُغَنِّيَةِ في جَوِّ العَمآءِ إنَّ اللّهَ قَدْ اوْحىٰ إلَيَّ بِالحَقِّ إنّي أنَا

اللّهُ الَّذي لا إلهَ إلاّ هُوَ وَ هُوَ اللّهُ كانَ عَزيزاً حَكيماً. (سورة الاسم).
اما لقب طَلَسم اعظم نيز در امكنهٔ متعدده وارد گشته از جمله آيه مباركهٔ زير است:
انّا نَحنُ قَدْ نَزَّلْنا الكِتابَ عَلىٰ كُلِّ اُمَّةٍ بِلِسانِهِمْ وَ لَقَدْ نَزَّلْنا هذَا الكِتابَ بِلِسانِ الذِّكرِ عَلىَ الحَقِّ بِالحَقِّ بَديعاً وَ إنَّهُ هُوَ الحَقُّ مِن عِندِاللّهِ وَ في اُمِّ الكِتابِ عَلىٰ حُكمِ الكِتابِ قَدْ كانَ مِنْ أعْرَبِ العُرَباءِ مَكْتوباً وَإنَّهُ هُوَ الفَصيحُ مِنْ أبْلَغِ البُلَغاءِ وَ هُوَ الطَّلَسمُ الاَعْظَمُ بِالحَقِّ وَ إنَّهُ قَدْ كانَ في اُمِّ الكِتابِ طَلَسْمياً مَرْمُوقاً. (آثار نقطهٔ اولى ص ٢٩)
و اما در بارهٔ كلمهٔ "قائم" فقط بدين آيهٔ مقدسه اكتفا مينمايد كه از لسان عظمت نازل قوله تعالى: إنَّني أنَا القائمُ الحَقُّ الَّذي أنتُمْ بِظُهُورِهِ توُعَدونَ. (كتاب يوسف بهاص٤٤)
١٢ - اختيار القاب مختلفه بمقتضاي حكمت بوده است. -
يكي از مسائل كليّه كه در شريعت حضرت نقطهٔ اولى مدّ نظر محقّقين قرار گرفته آن است كه مقتضاي حكمت در تعيين القاب مختلفه چه بوده و چگونه صاحب امر پيروان شرع خود را گهگاه در پس پرده، پنهان داشته است. لسان قدرت در رسالهٔ قيوم الاسماء اين مطلب را در امكنهٔ مختلفه شرح داده اند و مراعات حكمت را بجهت حفاظت و كلائت شريعت الهيّه و مؤمنان اوليّه مذكور فرموده اند. يكي دو مورد را ذيلا زيب اين اوراق مينمايد، قوله الارفع : يا قُرَّةَ العَينِ إدعَ إلىٰ سَبيلِ اللّهِ الاَعْظَمِ بِالحِكمَةِ وَ إنَّ اللّهَ رَبَّكَ هُوَ الحَقُّ وَ كانَ اللّهُ بِالمؤمنينَ شَهيداً. (سورة اللاشهاد) و ايضاً ميفرمايد، قوله الحكيم: يا قُرَّةَ العَينِ لا تَجْعَلْ يَدَكَ مَبْسوطَةً عَلىَ الاَمرِ لانَّ النّاسَ في سُكْرانٍ مِنَ السِّرِّ وَ إنَّ لَكَ الكَرَّةَ بَعْدَ هذِهِ الدَّورَةِ بِالحَقِّ هُنالَكَ فَأظْهِرْ مِنَ السِّرِّ سِرّاً عَلى قَدْرِ سَمِّ إبْرَةٍ في الطُّورِ الاَكْبَرِ لِيَمُوتُنَّ الطُّوريُّونَ في السِّيناءِ عِنْدَ مَطْلَعِ رَشحٍ مِنْ ذلِكَ النُّورِ المُهَيْمِنِ الحَمْرآءِ بِإذنِ اللّهِ الحَكيمِ وَ هُوَاللّهُ قَدْ كانَ عَلَيْكَ عَلَى الحَقِّ بِالحَقِّ حَفيظاً (سورة القرابة). ايضا در رسالهٔ دلائل السبعه در اين بابت چنين مسطور قوله الغفور: و نظر كن در فضل حضرت مُنْتَظَر كه چقدر رحمت خود را در حق مسلمين واسع فرموده تا آنكه آنها را نجات دهد. مقامي كه اول خلق است و مَظْهَرِ ظهور آيهٔ إنّي أنَا اللّه چگونه خود را باسم بابيّت قائم آل محمد ظاهر فرمود و باحكام قرآن در كتاب اول حكم فرمود تا آنكه مردم مضطرب نشوند از كتاب جديد و امر جديد و ببينند اين مشابه است با خود ايشان لَعَلَّ مُحتجَب نشوند و بآنچه از براي آن خلق شده اند غافل نمانند"(ص٨٤) و درمقامي ديگر ميفرمايد قوله عزّ

بيانه : عرفان حق صِرف عرفانُ اللّه و حُبِّ او حُبُّ الله است و چون حَدِّ اين خَلق را ميدانستم از اين جهت امر بكتمان اسم نموده بودم (ص٨٦)

١٤ - سائر القاب - در آثار مباركه حضرت باب و بالاخص در رسالهٔ قيوم الاسماء آن ساذج وجود القاب و صفات ديگري نيز اختيار فرموده اند كه حال نميتوان جميع آنها را در اين مختصر بيان داشت. مثلاً كلمهٔ "اسرار" است كه در اين باره چنين ميفرمايند، قوله اللامتن : قُلْ إنِّي أنَا الأَسْرارُ في مَلاءِ العَماءِ بِالحَقِّ الأَكْبَرِ لَقَدْ كُنتُ حَوْلَ النّارِ مَستوراً (سورة الاسم) و ايضا كلمهٔ "عَدل" و يا "قِسط" بمفهوم عدل و ميزان الهي، قوله الامنع: مَنْ آمَنَ فَلِنَفسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَلِنَفسِهِ وَ إنَّ الذِّكْرَ مٰا كانَ إلاّ نَفسَ العَدلِ وَ هُوَ اللّهُ كانَ عَلَى المُؤمِنينَ شَهيداً. (سورة الاحديّة)

١٥ - آل الله - والدهٔ، حرم و ولد مبارك :

در رسالهٔ قيوم الاسماء در دو سورهٔ مباركه "القرابة" و "العبد" بيانات شَتّى راجع بـه عائلهٔ و والده و حَرَم و سليل مبارك عليهم آلاف التّحيّة و الثّنآء وارد آمده است و ذيلا اين اوراق را بسه فقره از اين آيات باهرات مزيّن و مُطَرَّز ميسازد :

اوّل - والدهٔ مبارك از لسان عظمت بلقب اُمُّ المؤمنين مُلَقَّب و متباهي گرديد و در كتاب قيوم الاسماء باين خطاب رفيع مخاطَب قوله الاَمجد: يٰا اُمَّ الذِّكْرِ إنَّ السَّلامَ مِنَ الرَّبِّ عَلَيْكِ قَدْ صَبَرْتِ في نَفسِ اللّهِ العَلِيِّ فَأعْرِفي قَدرَ وَلَدِكِ كَلِمَةَ الأَكْبَرِ فَإنَّهُ المَسئولُ في قَبْرِكِ وَ يَوْمُ حَشرِكِ وَ إنَّكِ قَدْ كُنتِ اُمُّ المُؤمِنينَ فِي اللَّوحِ الحَفيظِ عَلى أيدِي الذِّكْرِ مَكتوباً. (سورة القرابة)

دوّم - حرم مبارك كه از لسان قدرت بلقب خَيْرُ النّساء ملقب گرديده اند، در همان رقّ منشور باين خطاب منيع مخاطب گشته قوله الاصدق : يٰا اَيَّتُها الحَبيبَةِ مِنْ لَدَى المَحْبوبِ عِنْدَ حَبيبي مٰا أنتِ كَأحَدٍ مِنَ النِّسآءِ إعْظَمي فَضلَ الذِّكْرِ الأَكْبَرِ إنِ اتَّبَعتِ أمْرَ اللّهِ الحَقِّ فِي الحَقِّ الأَكْبَرِ إعْرَفي حَقَّ العَظيمِ مِنْ كَلِمَةِ القَديمِ لِنَفسِكِ وَإفْخَري بِالجُلوسِ مَعَ الحَبيبِ مَحبوبُ اللّهِ الأَكْبَرِ وَ يَكفيكِ الفَخرِ هٰذا مِنْ لَدَى اللّهِ الحَكيمِ حَميداً. (سورة القرابة)

سوم - ولد مبارك - أحمد طفل نازنين شارع مبين كه در دوران صباوت بمشيت غالبهٔ حضرت احديت روحش از عالم خاك پرواز و بجهان لولاك شتافت، از قلم معجز شيم والد ماجدش در لهيب فراقش چنين نازل قوله البٰاذل : اَلحَمدُ لِلّهِ الَّذي وَهَبَ لِقُرَّةِ

عَيْني في الصغر أحْمَدّ وَ إنّا قَدْ رَفَعْناهُ إلَى اللّه بالحَقّ عَلى‌حَرْفٍ مِنْ عِلْمِ الكِتابِ وَ قَدْ كانَ الحُكْمُ في أمْرِهِ عَلىٰ عِلْمِ اللَّوحِ مِنْ عِنْدَ اللّه مَقْضيّاً. يا قُرَّةَ العَيْنِ فَأصبِرْ عَلىٰ قَضاءِ رَبِّكَ فيكَ فَإنَّ اللّهَ يَفْعَلُ ما يَشاءُ بالحَقّ وَ هُوَ الحَكيمُ بالعَدْلِ وَ هُوَاللّهُ مَوْلاكَ قَدْ كانَ في الحُكْمِ مَحْمُوداً. قَدْ أطَعْتُ أمْرَاللّه الحَقّ باللّه وَ قَدْ رَضَيْتُ باللّه رَبّي الَّذي لا إلَهَ إلاّ هُوَ وَ ما اُريدُ إلاّ كَما يَشآءُ اللّهُ رَبّي بالحَقّ وَ هُوَاللّهُ كانَ بِكُلّ شيئٍ شَهيداً (سورة العبد)

١٦ - علم مظهر ظهور علم لدُنّي است :

از جمله مطالبيكه در كتاب قيوم الاسماء مورد نظر قرار گرفته مسئله اثبات علم مظهر ظهور است كه گرچه بمكتب نرفته و تحصيل مدارج ظاهري مدارس ناسوتي نفرموده علمش كامل و شامل است و بحقيقت اشياء مُطلّع و آگاه. نزول رسالهٔ قيوم الاسماء با كيفيّتي كه در فوق شرح داده شد نشانه اي از وسعت درياي ژرف و طمطام زَخّار علم و حكمت آن ساذج قدرت و صولت ربّانيست ولكن ملاحظه ميشود بمانند آنچه كه در عالم اسلام اتفاق افتاده است، دراين ظهور اعظم نيز دشمنان و بداندیشان مظهر الطاف را مورد هزاران سهام تهمت و افتراء قرار دادند و لسان بطعن و اعتراض گشودند. با رسول اكرم به مُحاجّه برخاستندو بدينجهت كردگار جهان در قرآن فرمود: فَإنْ حاجُّوكَ فَقُلْ أسْلَمْتُ وَجْهِي لِلّه.(سوره آل عمران) حضرت اعلى نيز همين رويّه را اتخاذ و متذكّر شدند كه آنچه از لسان مبارك جاري ميشود ازجانب پروردگار است قوله الافخم: وَ إذْ حاجُّوكَ اَهْلُ الكِتابِ بِشَيْئٍ فَقُلْ لا عِلْمَ لي إلاّ بِما قَدْ عَلَّمَني ربّي إنّي أسْلَمْتُ وَجْهي لِلّهِ فاطِرِ السَّمٰواتِ وَ الاَرْضِ .(سورة الايمان) جمال اقدس ابهى جلّ جلاله نيز درهمين زمينه در لوح مبارك خطاب بسلطان ايران ميفرمايند كه نسائم حضرت رحمن مرا بيدار نمود و علم لدنّي آموخت، قوله الاعظم : إنّي كُنْتُ كَاَحَدٍ مِنَ العِبادِ وَ راقِداً عَلَى المِهادِ مَرَّتْ عَلَيَّ نَسائِمُ الرَّحمٰنِ وَ عَلَّمَني عِلْمَ ما كانَ لَيْسَ هٰذا مِنْ عِنْدي بَلْ مِنْ لَدُنْ عَزيزٍ حَكيمٍ.

١٧ - دو نفس : از جملهٔ مواضيع مهمّهٔ ديگريكه در رسالهٔ قيّوم الاسمآء مذكور گشته مسئله دو نفس و يا دو باب است كه حضرت اعلى بتلويحي ابلغ از تصريح ببزرگواري و رفعت شأن دو نجم باذغ سماء ايمان حضرت شيخ احمد احسائي و سيد كاظم رشتي اشاره ميفرمايند و مقام شامخشان را تجليل مينمايند، قوله الوهّاب: إعْلَمُوا يا أهْلَ

الأرض إنَّ اللّٰهَ قَدْ جَعَلَ مَعَ البابِ بابَيْنِ مِنْ قَبْلُ لِيُعَلِّمُكُمْ أمْرَهُ عَلَى الحَقِّ بِالحَقِّ مِنْ حَوْلِهِ عَلَىَ الحَقِّ مَشهوداً. (سورة القدر). حضرت عبدالبهاء روح ما سواه فداه تفسيري در شرح اين آيه مرقوم وموضوع دو نفس را بتفصيل توصيف فرموده اند كه مطالعهٔ انرا توصيه و تأكيد مينمايد گو اينكه شرح مزبور خود نيز بعلّت علوّ معاني و سموّ مفاهيم بسيار دشوار و نيازمند بشرح و بسط كاملست. صدر اين لوح منيع مبارك به هُوَاللّٰهُ تعالى شانه العظمة - اَلحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذي جَعَلَ الخَطَّ المُتَكَوِّنَ مِنَ النُّقْطَةِ الأَوَّلِيَّةِ الظّاهِرَةِ بِالبَاءِ طِرازَ الخَتْمِ الاِسْمِيَّةِ المُهَيْمَنَةِ عَلَىَ الأَسْمآءِ مزين است. حضرت مولى الوري در اين لوح غرّاء در بارهٔ "نَفْسَيْن" كه بمعناي دو نفس است شرح مفصلي مرقوم فرموده اند و تعبير ديگري نيز افزوده اند كه مقصود از دو نفس يكي اولين نفسي است كه بمظهر ظهور الهي ايمان آورده و ديگري اولين شخصي است كه از آن حضرت اعراض كرده است (مائدهٔ اسماني جلد نهم ص ٤٨ - ٦٩).

١٨ - باب الباب: پس از آنكه حضرت رب اعلى رتبه و مقام دو كوكب ساطع و مبشّر لامع ظهور خويش را اعلام فرمودند آنگاه بنعت و توصيف باب مدينهٔ شريعت سمحاء ميپردازند و شَرَف مُثول و حضور تلقاء وجه مبارك را بواسطهٔ او تعيين ميفرمايند، قوله الارفع: إنَّ اللّٰهَ قَدْ قَدَّرَ لَكُمْ فِي البابِ بَاباً عَلَى الاِذْنِ لِيُبَلِّغُكُمْ إلَى البابِ بِإذْنِهِ وَ هُوَ اللّٰهُ قَدْ كانَ بِالمؤمِنينَ رَحِيماً. (سورة القدر)

١٩ - رتبه و مقام حضرت يوسُف در نظر طلعت اعلى.

مسئلهٔ رتبه و مقام حضرت يوسف در نظر پيروان اديان گذشته يكسان نيست. برخي وي را از زمره انبياء محسوب ميدارند و برخي دون ان ميگويند. بعضي از اصحاب انديشه ميدانند و گروهي از ارباب علم و سياست ميپندارند و چون بحث و گفتگو در اين مقوله بتطويل كلام منجر خواهد شد از اتيان دليل و برهان امتناع ميورزد و بنصوص مباركه در قيوم الاسمآء اكتفا مينمايد. طلعت احديه در سوره هاي مختلفه بصريح بيان به نبوّت حضرت يوسف شهادت ميدهند، في الجمله آيهٔ ذيل، قوله المبين وَ إنّا نَحْنُ بِالحَقِّ عُصْبَةٌ فِيمَا أرادَاللّٰهُ في شَأنِ يُوسُفَ النَّبِيِّ مُحَمَّدُ العَرَبِيِّ حَوْلَ السَّطْرِ مَسْتوراً. (سورة العماء)و ايضا ميفرمايد، قوله المستعان : فَلَمّا قَدْ وَجَدْنا مِنْ يوسُفَ حُبّاً إلىَ الذِّكْرِ الأكْبَرِ فَألبَسْناهُ بِإذْنِ اللّٰهِ مِنْ قَمصِ النُّبُوَّةِ مِمَّنْ كانَ حَظّاً لَهُ في أمِّ الكِتابِ حَوْلَ النّارِ مَقْضِيّاً. (سورة السطر)

٢٠ - حكايت حضرت يوسف و شرع اسلام و آئين الهي در دور اعظم:

شرح زندگي حضرت يوسف و توطئهٔ برادران حسودش و چگونگي نجاتش از قعر چاه و فروش و بردگي در مصر و بالاخره وصول بذروهٔ قدرت و ملاقات پدر نيك اختر و برادران حسود و لطف و مرحمت بينظيرش از مسائلي است كه پيشينيان هريك به نحوي در بارهٔ آن قلمفرسائي نموده اند و در اين مختصر نميگنجد و ليكن اشاراتي كه در رسالهٔ قيّوم الاسماء در بارهٔ حيات وي وارد آمده مستلزم مطالعه است و در اين مقام فقط بيكي دو مورد از آن اشاره مينمائيم. (رجوع شود بكتاب يوسف بها در قيوم الاسماء)

اولا - حضرت رسول اكرم حيات يوسف نبي را نمونهٔ بارزي از براي مُتَفَرِّسين محسوب داشته و ميفرمايند كه زندگي يوسف و برادرانش برهاني است لامع از براي مردم تا از آن پند و عبرت گيرند و بدانند كه راستي و حقيقت بالاخره روشن و آشكار گردد و بر كذب و عناد چيره شود، قوله الامتن : وَ لَقَدْ كانَ في يُوسُفَ وَ إخوَتِهِ آياتٌ لِلسّائِلينَ (قران كريم - سورة اليوسف).

ثانيا - حضرت باب حيات يوسف را با زندگاني حضرت سيّد الشهداء مقايسه نموده وميفرمايند: وَ إنَّ اللّهَ قَدْ جَعَلَ يوسُفَ وَ إخوَتِهِ كَلِمَةَ التَّوحيدِ وَ قَدَّرَها الرَّحمٰنُ بِإثنيٰ عَشَرَةِ حَرْفاً وَ قَدْ كانَتْ هٰذِهِ الكَلِمَةِ في أُمِّ الكِتابِ عِندَ رَبِّكَ في السَّطرِ المُسَطَّرِ حَولَ السَّطرِ مَسطوراً.وَ إنَّ اللّهَ قَدْ خَصَّ يوسُفَ بِحَرْفِ الهآءِ جَزاءً لِقيامِهِ لَدىَ الرَّحمٰنِ فِي اليَومِ المَعلومِ عَلىَ الحَقِّ بِالحَقِّ عَلىَ الأَرضِ وَحيداً. (سورة العصر)

ثالثا - در شرح وقائع زندگاني حضرت يوسف و اتيان تفسير و تأويل بر چگونگي حدوث اين اتفاقات، حضرت ربّ اعلى بذكر مسائلي ميپردازند كه شايان توجّه است منجمله آيه مباركه ذيل است كه در متن آن بريب و رشك برادران يوسف اشاره نموده و اغواي پدر را بمتاع دنيا تشبيه ميفرمايند، قوله الرحيم: اَللّهُ قَدْ أخبَرَ المُؤمِنينَ حُكْمَ إخوَةِ يوُسُف بَعْدَ الرُّجوعِ عَنِ الأَرضِ الوٰاحِديَّه مِمّا قَدْ فَعَلوُا عَلىَ الحَقِّ يوسُفَ وَ إنَّ اللّهَ قَدْ كانَ بِكُلِّ شَيئٍ خَبيراً. فَلَمّا رَجَعوُا عَلىَ الحَقِّ قَدْ قالوُا يا أبانا إنّا قَدْ ذَهَبْنا نَستَبِقُ عَلىَ الأَرضِ العَمآءِ وَتَرَكْنا يوُسُفَ عِندَ مَتاعِ الأَحَديَّةِ مِن رَبِّنا الَّذي لاإلٰهَ إلاّ هُوَ فَأكَلَهُ النّاظِرونَ بِالإشارَةِ اللّهِ في لُجَّةِ البِدءِ وَ قَدْ كانوُا بِذٰلِكَ في أُمِّ الكِتابِ بِإسْمِ الذِّئبِ مَكْتوباً . (سورة الصراط) . (١٦)

رابعا - در باره بردگي حضرت يوسف كه به مبلغ ناچيزي بفروش رفت و مقارنه اش با يوسف الهي در اين دور صمداني، آن سلطان وجود مردم مشرق و مغرب زمين را برحذر ميدارد كه از خدا بترسند و يوسف الهي را بجان بي ارزش خود و يا بدرهمي چند از مال خويش خريداري نكنند، قوله الرفيع : يا اَهلَ المَشرِقِ وَ المَغرِبِ كونوُا خائِفينَ عَنِ اللّٰهِ في أمرِ يوسُفَ الحَقِّ بِأنْ لاٰ تَشتَروهُ بِثَمَنٍ بَخسٍ مِنْ أنفُسِكُم وَ لاٰ بِدَرٰاهِمٍ مَعدُودَةٍ مِنْ أموالِكُمْ لِتَكونوُا في ذِكرِهِ مِنَ الزٰاهِدينَ عَلىَ الحَقِّ بِالحَقِّ في حَولِ البٰابِ مَحمودٰاً. (اثار نقطه اولى ص٢٢٢) و در مكاني ديگر در احسن القَصَص حضرت باب همين تشبيه را در بارهٔ امام حسين عليه السلام تقرير و ميفرمايند كه يزيد پسر معاويه نيز يوسف رحماني امام حسين بن علي را بچند درهم ناچيز بدست آورد، قوله العزيز : وَ إنَّ اللّٰهَ قَدَ قَطَعَ رَحمَتَهُ عَنْ قٰاتِلِ جَدِّنا الحُسَينِ عَلىٰ اَرضِ الطَّفِ وٰاحِداً فَريداً وَلَقَدْ إشتَرىٰ يَزيدُ بْنَ مُعٰويَةَ عَلىَ البٰاطِلِ رأسَ يوسُفَ الحَقِّ بِثَمَنٍ بَخسٍ مِنْ نَفسِهِ وَ دَراهِمٍ مَعدودَةٍ مِنْ مُلكِهِ عَلىٰ حِزبِ الشَّيطانِ فَقَدْ كَفَروا بِاللّٰهِ عَلىَ البٰاطِلِ بِالحَقِّ عَظيماً.

٢٠ - حدود و احكام منزله در قيوم الاسماء:

اگرچه مقصود از نزول رسالهٔ قيّوم الاسماء ارائهٔ تفسيري بر آيات سورهٔ يوسف بوده است وليكن بموجب آنچه در فوق بدان اشاره گرديد اين رقّ منشور مشتمل بر مطالب عظيم و گرانمايه در مسائل ديني و معنوي و تاريخي بوده و آئين جديد الهي را اعلان و حقائق مكنونه شرائع سابقه را تشريح مينمايد و برحسب بيانات متعاليهٔ حضرت وليّ عزيز امرالله پرده از محن و بلاياي وارده بر نفس مقدّس مظهر كلي الهي جمال اقدس كبريائي برميدارد و باب معرفت موعود كلّ ملل و امم را ميگشايد. از سوي ديگر اين كتاب رفيع الشأن حاوي مسائل كلي آئين جديد الهي از قبيل حدود و احكام و سُنَن و آداب است و دو سورهٔ كامل آن به احكام و تعاليم شرع جديد اختصاص يافته و ذيلا برخي از اين قوانين را باختصار مذكور ميدارد. اما قبل از هرچيز بايد گوشزد نمائيم كه حضرت اعلى اجراي احكام را به قدرت و استطاعت ناس موكول فرموده اند و متذكّر گشته اند كه خداوند از مؤمنين بيش از قوّه و قدرتشان انتظاري ندارد، قوله الفضّال: وَ إنّا لاٰ نُريدُ عَلىَ النّاسِ إلاّٰ اسْتِطاعَةً مَعرُوفَةً وَ مٰا نُكَلِّفُ لِنَفسٍ إلاّٰ قَدرَ قُوَّتِها وَ إنَّ اللّٰهَ قَدْ كانَ عَلىَ الحَقِّ غَنِيّاً وَ حَميداً. (سورة الاحكام) نا گفته نماند كه در شرع

اسلام نيز همين رويّه معمول و خداوند تكليف را بقدر توانائي مقدّر داشته است چه كه در قرآن مجيد وارد لا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفساً إلاّ وُسعَها (سورة البقرة) . در آئين بهائي اجراي حدود به حبّ الهي منوط و در كتاب اقدس مسطور، قوله تعالى : إعمَلُوا حُدودِي حُبّاً لِجَمالِي.

الف - نماز و روزه و زكوٰة و آداب آن: حكم نماز و روزه و وضو و زكوة كل بر حسب شرع اسلام است و بعضي جزئيات از قبيل نحوهٔ اجراي وضو وغيره در سورة الاحكام مذكور است. مثلا در بارهٔ روزه ميفرمايند كه صيام سدي است فيمابين خالق و مخلوق و روزه دار بايد اعضاء و جوارحش از لَهْو و لَغْو و لَعب برحذر باشد.

ب - ازدواج و طلاق، سقط جنين، تربص و غيره - حضرت نقطهٔ اولى اقتران را در شرع الهي تمجيد و طلاق را تقبيح و انرا خطائي كبير قلمداد و شرائط هريك را تعيين نموده اند. مثلا در بارهٔ طلاق ميفرمايند قوله الاصدق :لا تَعْزَمُوا الطَّلاقَ فَإنَّها خَطاءٌ مَنيعَةٌ وَ إنْ كُنَّ يَعْلَمْنَ المَوابِقَ فَأنْصَحُوهُنَّ بِحُكْمِ الكِتابِ وَ هُوَ اللّٰهُ قَدْ كانَ بِكُلِّ شَيْئٍ شَهِيداً.(سورة الاحكام).

ج - احكام مربوط بحلال و حرام .

١ - حضرت رب اعلى مواهب و عطاياي سماويّه را كه سلطان وجود به ابناء بشر ارزاني داشته حلال فرموده اند و آنچه از براي اهل اسلام حلال بوده را نيز در شرع مباركشان مقبول دانسته اند مگر موارد معيني كه در كتاب مذكور است و بعلت رعايت اختصار از ذكر انها امتناع ميشود، قوله الفيّاض : إنّا أحْلَلْنا اليَومَ عَلَيْكُمْ طَيِّباتِ الرِزقِ وَ ما تَدَبَّرونَ في أخذِ الصَّيدِ فَكُلُوا حَلالاً مِنَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ أذكُروا إسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ هُوَ اللّٰهُ كانَ بِما تَعْمَلونَ خَبيراً.(سورة الاحكام)

٢ - حضرت باب نسبت بپيروان اديان سائره نيز عنايت خاصي مُجرىٰ داشته و آنچه را در كتاب آسمانيشان پيروان آن اديان حلال بوده تأييد فرموده اند قوله الغفّار : إنّا قَدْ أحْلَلْنا طَعامَ أهلِ الكِتابِ عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمَ النّاسُ إنَّ اللّٰهَ لَهُوَ الغَنِيُّ عَمّا يَقولُ الظّالِمونَ عُلُوّاً كَبيراً. (سورة الاحكام)

د - قوانين مَدَنى: بعضي از قوانين و طريقهٔ تنفيذ آنها در رساله قيوم الاسماء تنصيص گرديده است في المثل در بارهٔ اهميت ازدواج و نامرغوبي طلاق و يا مدت تربص قرينه بعد از وفات زوج، و يا قتل غير عمد، زنا و اعمال ناشايست ديگر،

ميزان مجازات هريك تعيين شده است. مثلا در بارهٔ قتلي كه اشتباهاً رخ داده، دِيهٔ معيّني اختصاص يافته، قوله المحمود: فَإنْ لَمْ يَقْدِرْ فَعَلَيْهِ في حُكْمِ الكِتابِ صيامَ شَهْرَينِ مُتَتابِعَينِ تَوْبَةً مِنَ اللّٰهِ. (سورة الاحكام). مدّت تربّص زن بعد ازفوت شوهر چهارماه معيّن گرديده است.

ه - دخول و خروج از بيت : يكي از مسائل مهمّه ايكه مدّ نظر حضرت اعلى قرار گرفته

رعايت شئون و آداب اجتماعي است و سنن و تعاليمي از براي انان تصريح نموده اند.

١ - ورود بمنزل مردم بدون كسب اجازه از انان حرام ميباشد

٢ - نحوهٔ ارتباط با نفس مظهر ظهور نيز توصيف شده است. اولا دخول بخانهٔ حضرت باب بدون اذن معظم اليه جائز نيست، قوله الاعزّ الامنع: لاٰ تَدْخُلُوا بَيْتَ البٰابِّ إلاّٰ بِإذْنِهِ فَاتَّقُواااللّٰهَ وَ كونُوا لِلاَوَّلينَ عَلىَالحَقِّ بِالحَقِّ مُنيباً (سوَرة الحورية). ثانيا ورود بخانهٔ

شارع اكرم نيز مستلزم اجراي آداب خاص ديگري از قبيل پاكي و طهارت و ذكر تكبير (اللّه اكبر) بتعداد ١١٠ باراست، قوله الاعلى: يٰا اَيُّهَا المؤمنونَ إنَّ اللّٰهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْكُمْ اَلاّٰ تَدْخُلُوا عَلىٰ عَبْدِنٰا الاّٰ بِإذْنِهِ بَعْدَ طَهارَتِكُمْ بِالحَقِّ وَ وُقُوفِكُمْ لَدىَ البٰابِ ذاكِراً بِتَكْبِيرِ اللّٰهِ الحَقِّ عَلىَ الحَقِّ الخٰالِصِ مِأةً وَ عَشراً (سورة الحورية). ثالثا از پشت ديوار بيت حضرت باب، ايشان را صدا ننمائيد و هنگام مشي در خدمت معزّي اليه بر ايشان تقدّم نجوئيد و در محضرشان نجوىٰ نكنيد.و قس عليذلك

و - تلاوت آيات در هر صبح و شام:

تسبيح و ترتيل آيات را در هر صبح و شام حضرت اعلي از واجبات دين محسوب فرموده اند چه بذكر حق قلوب مطمئن ميگردد و عقول منوّر ميشود، قوله المهيمن: سَبِّحوُا اللّٰهَ مَوْليكُمْ الحَقَّ كَمٰا هُوَ اَهْلَهُ وَ مُسْتَحَقّ عَلىَ الحَقِّ في سَبيلِ البٰابِ عَلىَ المَسآءِ و الصَّباحِ بِالكَلِمَةِ الاَكْبَرِ حَولَ البابِ مَخموداً..... يا اَيُّهٰا المُؤمنونَ فَأعبُدوا اللّٰهَ كَما يُريكُمُ الحَقُّ آياتِهِ وَارتَقِبوا أمرَ اللّٰهِ الحَقِّ في كُلِّ الصَّباحِ و المَساءِ بِالحَقِّ الخالِصِ (سورة التبليغ)

٢١ - حرمت شُرب خَمر و ممنوعيت قمار:

شُرب مسكرات در آئين بابي ممنوع است و بپيروان شرع مبين تاكيد گرديده است كه

از مُداوا با مشروبات الكلي احتراز جويند و قمار نيز از مُحَرَّمات محسوب است چنانچه ميفرمايد قوله الودود: إنَّ اللّهَ قَدْ أرادَ في كِتابِهِ الحَميدِ بِالخَمْرِ الأوَّلُ وَ بِالمَيْسِرِ الثّانيُ فَاجْتَنِبوُا عَنهُما وَ لا تَداووُا مَرْضاكُمْ بِشُرْبِ الحَرامِ (سورة الاحكام) ٢٢ - جمال قدم جلّت عظمته در رسالهٔ قيوم الاسماء - در اين رسالهٔ كريمه ذكر جمال اقدس ابهي جلّ ثنائه بطرق مختلفه وارد آمده مثلاً به اسم " بَقيّةُ اللّه " اشاره شده كه درآيهٔ ذيل موجود است، قوله الامنع: يا بَقيَّةَ اللّهِ قَدْ فَدَيْتُ بِكُلّي لَكَ وَ رَضَيْتُ السَّبَّ في سَبيلِكَ وَ ما تَمَنَّيْتُ إلاّ القَتْلَ في مَحَبَّتِكَ وَ كَفىٰ بِاللّهِ مُعْتَصِماً قَديماً" و اين آيه بكرّات از قلم غصن ممتاز دوحهٔ بقا در توقيعات شتّىٰ مذكور گرديده است. ايضا " بَقيَّةُ اللّهِ المُنْتَظَر" كه در آيهٔ ذيل وارد گشته قوله الودود: إسْمَعوُا فَوَ رَبِّ السَّماءِ وَ الأرْضِ إنّي عَبْدُ اللّهِ أتانيَ البَيِّناتِ بَقيَّةُ اللّهِ المُنْتَظَرِ أمامَكُمْ وَ هذا كِتابي قَدْ كانَ عِنْدَ اللّهِ في أمِّ الكِتابِ بِالحَقِّ عَلىَ الحَقِّ مَسْطوراً (سورة العمآء). و همچنين "بابُ بَقيَّةِ اللّه" كه در اين آيهٔ مباركه نازل، قوله الامتن : فَسُبْحانَ اللّهِ بارِئِهِ ذي العَرْشِ القَديمِ فَما هُوَ إلاّ عَبْدُاللّهِ وَ بابُ بَقيَّةِ اللّهِ مَوْليكُمْ الحَقِّ .. (سورة الحورية). كلمهٔ "بهآء" در مفاهيم گوناگون نيز در رسالهٔ قيّوم الاسماء مسطورو مذكور از جمله آيهٔ مباركهٔ ذيل است: قُلْ إنّي لَحوُريَّةٌ قَدْ وَلَدَتْني البَهآءُ في قَصْرٍ مِنْ قَطَعَةِ الياقوُتِ الرَّطْبَةِ المُتَحَرِّكَة (سورة الحورية)

٢٣ - حقانيّت شيعه و قصاص از يزيد بن معاويه : در ردّ حزب سُنّت و جَماعت و تأييد حقانيّت ولايت حضرت عليّ بن ابيطالب نيز بيان مبارك در رسالهٔ قيوم الاسماء مُصَرَّح و موجود چنانچه ميفرمايد، قوله الصَمَد : يا أهْلَ المَدينَةِ وَ مَنْ حَوْلَها مِنَ الأعْرابِ ما لَكُمْ كَيْفَ كَفَرْتُمْ بِمُحَمَّدٍ بَعْدَ وَفاتِهِ عَلىٰ غَيْرِ الحَقِّ جَهْاراً. أَلَمْ يَأْخُذَ اللّهُ وَ نَبِيُّهُ عَنْكُمْ عَهْداً في وَصايَةِ وَلِيِّهِ في مَواطِنِ الأرْضِ عَلىَ الحَقِّ بِالحَقِّ كَثيراً (كتاب اثار نقطهٔ اولى ص٣٠) و در بارهٔ قصاصي كه خداوند از قاتل سيد الشهداء گرفته ميفرمايند، قوله الارفع :وَ إنَّ اللّهَ قَدْ قَطَعَ رَحْمَتَهُ عَنْ قاتِلِ جَدِّنا الحُسَيْنِ عَلىٰ أرْضِ الطَّفِ واحِداً فَريداً وَ لَقَدْ إشْتَرىٰ يَزيدُ بنِ مُعْويَةَ عَلىَ الباطِلِ رأسَ يوسُفَ الحَقِّ بِثَمَنٍ بَخْسٍ مِنْ نَفْسِهِ وَ دَراهِمِ مَعْدودَةٍ مِنْ مُلْكِهِ عَلىٰ حِزْبِ الشَّيْطانِ فَقَدْ كَفَروُا بِاللّهِ عَلىَ البْاطِلِ بِالحَقِّ عَظيماً. (ايضا ص ٣٢)

٢ - تبليغ امر الهي - تبليغ امرالله را حضرت رب اعلى بر كل لازم و مفروض داشته

اند و در سورهٔ اول رسالهٔ قیوم الاسماء ملوك و سلاطین را بالاَخص مأمورمیفرمایند که از براي هدایت اهل شرق و غرب بسراپرده حقیقت قیام نمایند، قوله الاعلی: یٰا مَعْشَرَ المُلوكِ بَلِّغوُا آیٰاتِنا إلیَ التُّرْكِ وَ أرَضِ الهِنْدِ بِالحَقِّ عَلیَ الحَقِّ سَرِیعاً وَ مٰا وَرٰاءِ اَرْضِهٰا مِنْ مَشرِقِ الاَرْضِ وَ غَرْبِها بِالحَقِّ عَلیَ الحَقِّ قَوِیّاً. (سورة الملك)

۲۵ - دورهٔ آینده - در چند مکان در رسالهٔ قیوم الاسمآء اشاره به " دورهٔ دیگر" و یا "کَرَّةً ثانیه" شده است که بیك استشهاد در اینمقام اکتفا مینماید، قوله الاحلی: فَسَوفَ قَدْ أمدَدْناكُمْ بِجُنُودٍ لاٰ یُراهُمْ مِنْ دوُنِ اللّٰهِ اَحَدٌ وَإنَّ اللّٰهَ قَدْ كَتَبَ لَكَ الدَّورةَ بَعْدَ هذه الكَرَّةِ لِیَوْمِهِ الاَكْبَرِ عَلیَ الحَقِّ بِالحَقِّ مَحْتوماً (سورة التعبیر)

۲۶ - تلاوت آیات در سحرگاهان - یکي دیگر از اوامر آن کنز مخزون تلاوت ادعیه و مناجات در بکور و آصال است که در سوره هاي متعدد مورد تاکید قرار گرفته از جمله آیهٔ ذیل، قوله الامجد: فَاقْرَؤا مٰا تَیَسَّرَمِنْ هذاَ القرآنِ بَكْرَةً وَأصیلاً وَ رَتِّلُوا هذا الكِتابَ بِإذْنِ اللّٰهِ القَدیمِ عَلیٰ لَحْنٍ مِنْ ذلكَ الطَّیْرِ المُغَنِّي في جَوِّالسَّمآءِ تَرْتِیلاً (سورة الكتاب) و در بارهٔ سجدهٔ در هنگام سَحَر میفرماید، قوله الحکیم: یٰا أیُّها المُؤمِنونَ قوُمُوا في أسْحارِكُمْ لِلّٰهِ الَّذي لاٰ إلٰهَ إلاّٰ هُوَ وَ سُجَّداً عَلَی الحَقِّ قِیاماً (سورة الشكر)

۲۷ - حج بیت -حج در این شرع جدید همانند شرع اسلام تعیین گردیده است (سورة المرآت)

۲۸ - قسم خوردن - قسم خوردن به صدق و یا کذب هر دو ممنوع است (سورة الاحکام)

۲۹ - توبه- توبه مقبول و مظهر ظهور خود صَدَقات را اخذ میفرماید. (سورة الاحکام)

۳۰ - مبادي و احکام در رساله قیوم الاسماء بکثرت نقل شده همچنین مسائلي از قبیل "نُقَبآء"، "یومیکه مقدار آن پنجاه هزار سال است"، "کُفرِ اَعراب شدیدتر از کُفرِ اعجام است"، "اصحاب کهف"، "مال دنیا سبحات جلال" ببار میآورد و هزاران مسئلهٔ دیگر.

۳۱ - لیلة القدر - لیلة القدر از هزار ماه اجرش بیشتر تعیین گردیده و صلوة غدیر و صوم ان نیز فرض و واجب شده است (سورة الحج)

۳۲ - رساله هاي مبارکه حضرت رب اعلی عموماً با بیان ذیل خاتمه مییابد قوله الغفّار: سُبْحانَ ربّكَ رَبِّ العِزَّةِ عَمّٰا یَصِفونَ و السَّلامُ عَلیَ المُرْسَلینَ وَ الحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ العٰالَمین .

فصل پنجم - شرح مختصري در بارهٔ سورة الملك

تعظيم و تكريم بيمنتهائي كه ملاّحسين نسبت به رسالهٔ قيّوم الاسماء مرعى داشته از حد شرح و توصيف خارجست زيرا كه عظمت و سطوت نزول آن صحيفهٔ جليله را در ليلهٔ اظهار امر آن ساذج وجود در طول حيات خويش همواره مد نظر داشت .حضرت ولي عزيز امرالله اظهارات ملاحسين را در مجد و شوكت ان دقائق پرهيجان در كتاب قرن بديع نقل ميفرمايند " جان و وجدان از ترنُّمات معنويّه اش حين نزول آيات قَيّوم الاسمآء اهتزاز جديد حاصل نمود. در خاتمهٔ هر بيان آن مولاي عالميان به اين آيهٔ مباركه ناطق سُبْحانَ رَبِّكَ ربِّ العِزَّةِ عَمّا يَصِفُونَ وَ سَلامٌ عَلىَ المُرْسَلِينَ وَالحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ العٰالَمِينَ (١٧) همچنانكه گذشت حضرت باب در بدايت سورة الملك لسان بستايش و نيايش ايزد متعال ميگشايند كه با نزول اين كتاب متين نور مبين از براي هدايت مَن فِي العالمين تابان گرديد و پس از حمد و ثنا بدرگاه خداوند يكتا بصريح بيان تاكيد ميفرمايند كه صراط مستقيم الهي مظهر ظهور جديد است كه ذكرش در كتب الهيه مذكور و اكنون در عالم وجود موجود قوله الكريم " وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الكِتابِ لَعَلِيٌّ وَ عَلَى الحَقِّ الاَكْبَرِ قَدْ كانَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ حَكِيماً وَ اِنَّهُ الحَقُّ مِنْ عِنْدِ اللّهِ وَ عَلىَ الدِّينِ الخالِصِ قَدْ كانَ فِي اُمِّ"الكِتابِ
حَولَ الطُّورِ مَسْطورا " سپس سبب و علت نزول تفسير اين رسالهٔ مُكرَّمه را تقدير الهي قلمداد ميفرمايند قوله العزيز : "أللّهُ قَدْ قَدَّرَ أنْ نُخرِجَ ذلكَ الكِتابَ فِي تَفسِيرِ أحسَنِ القَصَصِ مِنْ عِنْدِ مُحَمَّدِ بْنِ الحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسىَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الحُسَيْنِ عَلِيِّ بْنِ أبيطالِبِ عَلىٰ عَبْدِهِ لِيَكونَ حُجَّةَ اللّهِ مِنْ عِنْدِ الذِّكْرِ عَلىَ
العٰالَمِينَ بَلِيغاً " بدين مضمون كه ايزد متعال چنين مقدر فرمود كه اين كتاب در تفسير احسَنُ القَصَص از نزد ائمهٔ اطهاريكه نام مباركشان در فوق وارد آمده بر حضرت موعود كه مسمّى به ذكرُ الله است نازل شود و بمثابهٔ حجت الهي بر عالميان گردد.
اين ادعاي عظيم كه در سورهٔ اوليه نخستين توقيع مبارك بيان گرديده حجّت

بالغيست بر طلوع شمس حقيقت كـه سحاب غيب را مرتفع ساخته بي پرده و حجاب در آفاق جهان اشراق فرموده است . سپس حضرت باب قدم فراتر نهاده اعلان ميفرمايند كـه مقصود از "الدّينُ الخالص" همانا نفس مبارك فرستادهٔ الهيست كـه در اين اوان در حيّـز امكـان ظاهر و عيـان گرديده است، قوله المستعان ، " إنَّ الدِّينَ الخالصَ هذا الذِّكرَ سالِمٌ فَمَـنْ اَرادَ الاِسلامَ فَلْيُسَلِّمْ اَمـرَهُ لاِنْ يَكْتُبَهُ اللّـهُ فيْ كِتابِ الاَبرارِ مُسْلِماً " بدين مضمـون كـه مقصـود از ديـن خالص حضرت ذكر است (مقصود حضرت باب ميباشد) و هرآنكس اسلام بخواهد بايد بدو تسليم گردد تا خداوند نامش را در رديف نيكوكاران صالح مذكور نمايد

و چون مقـام حضرت ذِكر روشن و معلوم گشت رتبه و شأن حضرت باب الباب نيز تعيين و توصيف ميگردد بدين منـوال كـه اعمـال نفوس در صفحهٔ وجـود مقبول واقـع نميشود مگر آنكه ناس در مدينهٔ عزّ الهـي كه بابش در دست باب اللـه نهـاده شده داخل گردند، قوله العليّ الاعلى: وَ إنَّ اللّـهَ لَنْ يَقْبَـلَ مِنْ اَحَدٍ مِنْ بَعْضِ العَمَلِ اِلاّ مَنْ اَتىَ البابَ بِالبابِ ساجِداً لِلّهِ القَدِيمِ مِنْ حَولِ البابِ محموداً.

آنگاه كلام الهي متوجه ملوك و سلاطين عالـم شده مـأمور ميگردنـد كه چشم از مُلك حق برگيرند قوله العليم : يا مَعْشَرَ المُلُوكِ انْصَرِفُوا عَنْ مُلكِ اللّهِ جَمِيعُكُمْ بِالحَقِّ عَلَى الحَقِّ جَميعاً. و در مقامي ديگر ميفرمايد قوله العظيم : ... وَ إرْضَ بِحُكْمِ اللّهِ الحَقِّ فَاِنَّ المُلْكَ فيِ اُمِّ الكِتابِ عَلى شأنِ الذِّكرِ بِاَيْدِي اللّهِ قَدْ كانَ بِالحَقِّ مَسْطُوراً. سپس لحن حق متوجّه پادشاه مسلمين ميشود كـه بايد بنصرت حضرت ذكر قيام نمايـد و ميفرماينـد پروردگـار عالميان سلطـان و اطرافيانش را در روز قيامت مسئول قرار خواهند داد، قوله الحكيم، يا مَلِكَ المُسْلِمينَ فَانْصُرْ بَعْدَ الكِتـابِ ذِكْرَنـا الاكْبَرَ فَاِنَّ اللّهَ قَدْ قَـدَّرَ لَكَ وَ لِلحافِّينَ مِـنْ حَوْلِكَ فيِ يَومِ القِيامَةِ عَلىَ الصِّراطِ مَوْقِفاً عَلىَالحقِّ مَسْئولاً. در اين هنگام پرده از انذار شديد الهي برداشته ميشود و بپادشاه اعلام ميگردد كه چنانچه بـا حضرت باب بدشمني برخيزد خداوندگار او را در روز قيامت روانهٔ آتش خواهد نمود و پشتيباني بجـز حـق نخواهد يافت، قوله الحكيم : يا ايُّها المَلِك تَاللّـهِ الحَقِّ لَوْ تَعادى مَعَ الذِّكرِ لَيَحْكُمَ اللّهُ فيِ يَوْمِ القِيْمَةِ عَلَيْكَ بَيْنَ المُلُوكِ بِالنّارِ وَ لَنْ تَجِدَ اليَومَ مِنْ دُونِ اللّهِ العَلِيِّ عَلىَ الحَقِّ بِالحَقِّ ظَهِيراً.

وزیر اعظم پادشاه نیز مخاطب الهي قرار گرفته و باو میفرمایند که از خداوند بهراسد و از دنیا گوشه گیري اختیار نماید چه که زمین و انچه بر اوست از آن حضرت ذکر است. اگر آنچه را حق مقدّر فرموده است بگوش هوش بشنوند و سر اطاعت فرود آورند در روز قیامت از بهشت برین نصیب برند درحالیکه مُشرکین را بجز متاع دنیا سهمي نبوده و نیست قوله الخبیر : وَ إنّا نَحنُ ضَمَّنّا بِاذنِ اللّه لانفُسکُم اَن تُطیعوُا الذِّکرَ بالصِّدقِ الخالص بِاَنَّ لَکُم فِي القیٰمَة فِي جَنَّة العَدنِ مُلکاً عَلیَ الحَقِّ عَظیماً. وَ إنَّ مُلکَکُم هٰذا بٰاطلٌ وَ قَد جَعَلَ اللّهُ مَتاعَ الدُّنیٰا لِلمُشرِکینَ وَ إنَّ عِندَ اللّه مَولٰکُم حُسنَ المَآبِ قَد کٰانَ بِالحَقِّ عَلیَ الحَقِّ قَدیماً. لازم بتذکر است که "متاع دنیا" مفهومي است که در سورهٔ آل عمران در قرآن مجید وارد گردیده است که عشق زن و فرزند و گردآوري زر و سیم و گاو و گوسفند و زمین و نهال و مال و مَنال و غیره از جملهٔ آن است قوله الکریم : " زُیِّنَ لِلنّاسِ حُبُّ الشَّهَواتِ مِنَ النِّساءِ وَ البَنینَ وَ القَنٰطیرِ المُقَنطَرَة مِنَ الذَّهَبِ و الفِضَّة وَ الخَیلِ المُسَوَّمَة وَ الأنعٰمِ وَ الحَرثِ ذٰلِکَ مَتٰاعُ الحَیٰوة الدُّنیٰا ..." ( ) سپس ملوك و سلاطین بتبلیغ امر الهي در خاور و باختر گیتي مأمور میگردند، قوله العزیز : یٰا مَعشَرَ المُلوُکِ بَلِّغوُا آیاتِنٰا اِلیَ التُّرکِ وَ اَرضِ الهِندِ بِالحقِّ عَلیَ الحَقِّ سَریعاً وَ مٰاوَرآءِ اَرضِهٰا مِنَ مَشرِقِ الاَرضِ وَ غَربِهٰا بِالحَقِّ عَلیَ الحَقِّ قَویّاً. همچنین مردم زمین رامستحضر میفرمایند که اگر به نصرت خداوندگار بپردازند حق انانرا منصور و مظفّر خواهد نمود و اگر اطاعت و انقیاد حضرت ذکر را پیشه نمایند انان را در جنّت رضوان وارد خواهد ساخت، قوله البصیر: وَ اعلَموُا اِن تَنصُروُا اللّهَ یَنصُرکُم فِي یَومِ القِیٰمَة بِالذِّکرِ الاَکبَرِ عَلیَ الصِّرٰاطِ نَصراً کَریماً .... یا اهلَ الاَرضِ مَن اَطاعَ ذِکرَاللّه وَ کِتٰابَهُ هذا فَقَد اَطاعَ اللّهَ وَ اَولِیائَهُ بِالحَقِّ وَ قَد کٰانَ فِي الآخِرَة مِنَ اَهلِ جَنَّة الرِّضوانِ عِندَ اللّه مَکتوُباً.

بالاخره در اواخر سوره بصریح بیان تاکید میفرمایند که نتیجهٔ اعمال پسندیده یا کفر و اعراض نفوس بخود آنان راجعست و حق از این امور مستغني است، قوله المبین :

تَاللّه إن اَحسَنتُم اَحسَنتُم لاَنفُسِکُم وَ إن تَکفُروُا بِاللّه وَ بِآیاتِهِ لَکُنّا بِاللّهِ عَنِ الخَلقِ وَ المُلکِ عَلیَ الحَقِّ غَنِیّا.

يادداشت ها

١ - تاريخ نبيل - مطالع الانوار - نوشتهٔ محمد زرندي معروف بنبيل اعظم. اين كتاب را حضرت ولي عزيز امرالله بانگليسي ترجمه و تلخيص فرموده اند و سپس آن ترجمه را مرحوم سعد جليل بيگ در مصر بعربي برگردانده و جناب اشراق خاوري از عربي به فارسي ترجمه و تلخيص نموده اند.

٢ - حضرت شوقي رباني - كتاب قرن بديع -

٣ - ايضا - اين ترجمه مفقود الاثر ميباشد و تا كنون نسخه اي از آن بدست نيامده است.

٤ - حضرت شوقي رباني - كتاب قرن بديع - صفحهٔ ٥٧

٥ - ايضا - صفحهٔ - ٨١ - ضمنا متذكر ميگردد كه جناب ابوالقاسم افنان بنگارندهٔ اين اوراق اطلاع داده اند كه زمانيكه بشرف لقاي مولاى توانا حضرت ولي عزيز امرالله مشرف بودند از ترجمهٔ مزبور استفسار نمودند و هيكل مبارك متذكر گرديدند كه طاهره درايام بَدَشت شبها قسمتي از ترجمهٔ احسن القَصَص را براي احباب ميخواند. همچنين فرمودند كه اين ترجمهٔ در حال حاضر مفقودالاثر است ولكن در آينده پيدا خواهد شد .

٦ - ايضا - كتاب قرن بديع - صفحهٔ ٧٩

٧ - عبدالحسين آواره - كواكب الدريه في مآثر البهائيه - صفحهٔ ٤١

٨ - دكتر محمد حسيني - كتاب يوسف بها در قيوم الاسماء - صفحهٔ ٥

٩ - حضرت شوقي رباني - كتاب قرن بديع - صفحهٔ ٧٩.

١٠ - دكتر محمد حسيني - كتاب يوسف بها در قيوم الاسماء - صفحهٔ ٥

١١ - كلمهٔ " اَحْسَنُ القَصَص " در قرآن مجيد در سورهٔ يوسُف نازل شده و بايد توجه داشت كه كلمهٔ قَصَصْ (بمعني قصه گوئي) با كلمهٔ قِصَصْ (بمعني قصه ها) اشتباه نگردد.

١٢ - حضرت عبدالبهاء - لوح مبارك مندرج در مائدهٔ اسماني جلد نهم ص ٤٨-٦٩

١٣ - حضرت شوقي رباني - كتاب قرن بديع - صفحهٔ ٥٧ .

١٤ -حضرت شوقي رباني - كتاب قرن بديع - صفحهٔ ٧٩ .

١٥ - قرآن مجيد - سورة النساء آيه ١٦٢.

١٦ - قرآن مجيد -سورهٔ آل عمران (٣) آيهٔ ١٤ - مردم (ظاهربين دنيا پرست كوته نظر) را آرايش حبّ شهوات نفساني كه عبارت از ميل بزنها و فرزندان و هميانهاي زر و سيم و اسبهاي نشاندار نيكو و چهارپايان و مزارع و املاك است در نظر زيبا و دلفريب است ليكن اينها همه متاع زندگاني دنياست و نزد خداست همان منزل بازگشت نيكو (كه بهشت لقاي الهي و نعمت باقي ابديست) - (منقول از كتاب قرآن كريم - از انتشارات اسوه - ترجمهٔ مهدي الهي قمشه اى) .

١٧ - حضرت شوقي رباني - كتاب قرن بديع ص ٤٤ .

١٨ - قرآن مجيد - سورهٔ آل عمران . آيه ١٤

مروری بر دلائل سبعه

ابوالقاسم افنان

دوستان گرانقدر و ارجمند، همانطوری که به عرض مبارکتان رسید وظیفه‌ای را که در این جلسه به عهده این عبد محوّل فرموده‌اند پژوهشی است در کتاب دلائل سبعه از آثار منزله از قلم حضرت نقطه اولی. این کتاب مستطاب که سالیان چندی است در ایران به چاپ رسیده شامل دو قسمت است، قسمتی به زبان فارسی و قسمتی دیگر به زبان عربی نازل شده است.

کتاب دلائل سبعه عربی که به جمله «بسم اللّه الافرد الافرد» مصدّر است تخمیناً یك چهارم کتاب دلائل سبعه فارسی است و مضامین هر دو کتاب اقامه هفت دلیل عقلی و نقلی است بر اثبات شریعت بیان.

این دو کتاب در اواخر دوره سجن ماکو و بعد از نزول کتاب بیان در جواب شخصی نازل شده است که با صدق محض و اطمینان خاطر به حقیقت ادّعای حضرت ربّ اعلی اذعان نداشته است و خواهشش این بوده که قلب او را به پذیرش آئین جدید مطمئن فرمایند. مخاطب این کتاب معلوم نیست ولی از فحوای عبارات و مندرجات منزله در آن رقّ منشور برمی‌آید که مستدعی جواب یکی از تلامیذ طراز اوّل مکتب شیخیّه و از شاگردان حاج سیّد کاظم رشتی بوده است. این کتاب بگونه کتاب بیان به ابواب و واحدهای مختلف و یا بمانند کتاب قیّوم اسماء به صورت سور گوناگون نازل نگردیده است بلکه دلائل هفت گانه را پشت سر هم شمرده و در هر مورد توضیحاتی عنوان فرموده‌اند.

موضوع کتاب اثبات ظهور بدیع است بر اساس حقیقت و اولویّت وحی الهی و عطای اطمینان قلب و ایقان خاطر به حقیقت ظهور به متقاضی جواب.

در مقدّمه این کتاب اشاراتی به وحدانیّت و فردانیّت ذات غیب منیع لایدرك شده و تذکّر داده شده است که برای ادراك کنه ذات ربوبیّت ازلی باقی راهی نبوده و نیست جز به شناسائی مظاهر مقدّسه الهیّه که من جانب اللّه در هر ظهوری به اسمی ظاهر شده‌اند و همه از مشیّت اوّلیّه و

قدرت مستطیله، حقیقت الهیّه مبعوث می‌باشند و شاهد مقال را از قول حضرت رسول اکرم بیان می‌فرمایند که فرمود: «امّا النّبیّون فانا» و ظهور انبیاء و سفرای الهی را در هر عهد و زمان به طلوع و غروب خورشید مثال زده‌اند که اگر بمالانهایه طلوع کند و افول نماید همان شمس واحد است و بغیر از یك خورشید نیست.

در این کتاب بغیر از اقامه، دلائل هفت‌گانه‌ای که مدلّ بر ظهور قائم موعود و مهدیّ منتظر است برای اطمینان بخشیدن به خاطر مخاطب لوح اشاراتی نیز به احادیث مرویّه و روایات مأثوره، از رسول اکرم و ائمّه، اطهار علیهم السّلام و نیز به اقوال بعضی از عرفا که بشارت به ظهور داده و حتّی مبادرت به معرّفی اسم و تعیین سال ظهور نموده‌اند شده است.

الحال به ادلّه، نازله در این کتاب توجّه کنیم.

دلیل اوّل را اعظمیّت آیات در مقایسه با معجزات منسوبه به انبیای قبل بیان فرموده‌اند مثل معجزاتی که به حضرت موسی و حضرت مسیح نسبت داده شده است. خلاصه، بیان مبارك این است که با نزول قرآن کریم آئین و کتاب شرایع قبل نسخ شد و قوانین و احکامی که در آن دو کتاب قبل، تورات و انجیل، ملاك ایمان و اعتقاد پیروان آن ادیان بود و به آن عمل می‌کردند تغییر کرد. و اگر قرآن من عند اللّه نازل نشده بود چطور ممکن بود که احکام کتب قبل منسوخ گردد. پس محقّق و ثابت است که آیات تفوّق و برتری دارد به آنچه که به اسم اعجاز به انبیای الهی منسوب است.

دلیل ثانی را عدم امکان انزال آیات الهی به توسّط خلق عنوان فرموده و به شهادت تاریخ دیانت اسلام استشهاد می‌فرمایند. مضمون بیان مبارك این است:

تو خود مسلمانی و به حقیقت و حقّیّت رسول اکرم مؤمنی و به نزول قرآن من عند اللّه اعتراف داری و به این اصل معتقدی که غیر از خداوند، دیگری قادر به اتیان آیه‌ای در شأن و حدّ آیات قرآنی نیست و نیز اقرار داری که از زمان پیغمبر اسلام تا بحال که ۱۲۷۰ سال می‌گذرد احدی در عالم ظاهر نگردید که بتواند تحدّی به آیات قرآنی نماید و کلّ خلق را از اتیان بمثل آن عاجز دیده‌ای. تو که با توجّه به مراتب فوق الذّکر به دیانت اسلام ایمان آورده‌ای چگونه است که با زیارت آیات کتاب بیان که در حکم همان آیات منزله، در قرآن است محتجب مانده‌ای؟

در این مسئله جای شكّ و تردید نیست که تو پیغمبر را ندیده‌ای و معجزه‌ای به غیر از قرآن از او در دست نداری و امر از دو شقّ بیرون نیست، یا لا عن شعور و علی العمیا اظهار ایمان به آئین محمّدی می‌کنی، چه انگیزه‌ای سبب شده است که چنین ادّعائی داری، یا اینکه از روی تحقیق و بصیرت ایمان آورده‌ای و مسلمان هستی. اگر چنین است چه فرقی است بین وقتی که قرآن را دیدی و یقین بر عجز کلّ در اتیان آیه‌ای از آیات آن نمودی تا وقتی که آیات بیان را دیدی و قلباً متیقّن نشدی؟ بدان که غیر از خداوند کسی قادر بر انزال آیات و اظهار بیّنات نبوده و نیست و این خداوند است که انسان را امتحان می‌کند تا نفوس ممحّص شوند. فی المثل اگر خداوند به نقطه، بیان معجزه‌ای عنایت کرده بود به مثل آنچه به حضرت موسی عنایت شده بود تا بحال مؤمنین به قرآن محتجب و محروم نمی‌ماندند ولیکن خداوند در این ظهور نزول آیات را دلیل و برهان حقّیّت

ظهور خود قرار داده که اعظم از جمیع معجزات است و به همین دلیل است که دین اسلام با نزول آیات مبرهن است.

تو خود شاهدی که چقدر از مسلمانان از شناسائی مظهر ظهور محروم مانده و در هیماء جهل و غفلت سرگردان هستند و این به واسطهء عدم تفکّر و تعمّق در دین خودشان می‌باشد و اگر دیدهء بصیرت و چشم حقیقت‌بین داشتند و به حقیقت آئین خودشان واقف بودند با استماع آیه‌ای از آیات این ظهور که اعظم از جمیع معجزات مظاهر قبل است ایمان آورده بودند.

دلیل سوّم را نزول آیات از زبان شخص امّی بیان فرموده‌اند که کسی قادر به اتیان بمانند آنها نمی‌باشد. با وجود اینکه همان حروفی که آیات الهی با آنها نازل شده است در اختیار عموم خلق می‌باشد.

مضمون بیان مبارك در این مورد چنین است که جمیع تقاریر و تحاریر از تلفیق حروف هجائیّه بوجود آمده است که هر قومی به آن زبان تکلّم می‌نماید ولی خداوند عزّ و جلّ به قدرت بالغه و عظمت کاملهء خود آدمی امّی و درس نخوانده را مبعوث می‌فرماید و آیاتی بر زبان او جاری می‌فرماید که دیگران از اتیان به مثلش عاجزند و آن کلام را فنائی نیست و الی یوم القیمه باقی و برقرار است.

دلیل چهارم را اکتفا به دلیل آیات در قرآن کریم و ردّ سایر معجزات برای شناسائی مظهر ظهور بیان فرموده‌اند و با استدلال به آیات قرآن اعظمیّت و کفایت نزول آیات را تصریح نموده‌اند.

مضمون بیان مبارك این است که کسی که مؤمن به قرآن باشد چاره‌ای ندارد جز اینکه اقرار کند و ایمان آورد به اینکه نزول آیات کفایت از هر معجزه‌ای می‌نماید و شاهد مقال را آیهء ۵۱ از سورهء عنکبوت بیان فرموده‌اند: «اولم یکفهم انّا انزلنا علیك الکتاب یُتلی علیهم انّ فی ذلك لرحمة و ذکری لقوم یؤمنون.»

و نیز اشاره می‌فرمایند که در وقت ظهور حضرت موسی قوم بنی اسرائیل به خیالات نفسانی و اهواء شیطانی متمنّی معجزات و خوارق عادات از آن حضرت بودند و آیات ۹۳ و ۹۰ از سورهء اسراء را در کلام اللّه ذکر فرموده‌اند که خداوند آنها را ردّ فرموده است. بعد نتیجه‌گیری شده است و به سائل که معلوم است متوقّع خوارق عادات و ظهور آثاری شبیه به اعجاز بوده است می‌فرمایند پس چه فرقی است میان تو و آن قومی که متوقّع چنان معجزاتی بوده‌اند و این در حدّ بندگان است که هرچه را خداوند حجّت قرار داد قبول کنند نه آنچه که خواهش‌های نفسانی آنها طلب می‌کند از خداوند بخواهند.

در اینجا لسان مبارك به نصیحت و اندرزگوئی باز شده و می‌فرمایند پناه ببر به خدا از اینکه تمنّیات نفس و هوای خود را دلیل عرفان و شناسائی صاحب امر قرار دهی، بلکه چیزی را ملاك عمل و دلیل شناسائی مظهر ظهور قرار ده که خداوند خواسته است و خداوند اینگونه نفوس را کاذب و مفتر خوانده است و در قرآن نازل شده در سورة النّحل آیهء ۱۰۴: «انّ الّذین لا یؤمنون بآیات اللّه لا یهدیهم اللّه و لهم عذاب الیم انّما یفتری الکذب الّذین لا یؤمنون بآیات اللّه و اولئك هم الکاذبون.»

دلیل پنجم بیان این مطلب است که خداوند در قرآن دلیل حقّانیّت رسول اکرم را به غیر از نزول آیات به چیز دیگر استدلال نفرموده. دلیله آیاته و وجوده اثباته.

و می‌فرمایند اگر این معجزاتی که در کتب نقل کرده و نسبت به رسول اللّه می‌دهند در نزد خداوند شأنی داشت خداوند حقّیّت رسول اللّه را بر آن پایه استدلال می‌فرمود چنانچه نازل شده است از قول رسول اللّه در سورهء اسراء آیهء ۸۸: «قل لئن اجتمعت الانس و الجنّ علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیراً.»

در این قسمت اشاره به آیهء اوّل از سورة القمر می‌فرمایند و اشاره شده است که اگر در قرآن می‌بینی که نازل شده است: «اقتربت السّاعة و انشقّ القمر»، مراد از شقّ قمر شکافته شدن کرهء ماه نیست. این موضوع شقّ القمر اصطلاحی بوده است در میان اعراب دوران جاهلیّت که هر وقت اتّفاق غیر منتظره‌ای پیش می‌آمده می‌گفتند شقّ قمر شد. امرؤ القیس شاعر معروف عرب شعری در این باب دارد که دارای همان ظرافت و خیال‌انگیزی‌های شعرای لطیف طبع و سخن‌آور فارسی‌زبان است و جای تعجّب است عربی که عمرش را در بیابان بسر آورده و در زیر خیمه‌های سیاه رنگ موئین شب را روز کرده و جز واحه‌ها و شترهایش به چیز دیگر نمی‌اندیشیده و اگر چشمش هم به اتراب* و کواعب** می‌افتاده جز سیاه چرده‌های آفتاب سوخته چیزی نمی‌دیده، چطور به این لطافت شعر گفته که:

اتت السّاعة و انشقّ القمر　　عن غزال صاد قلبی و نفر
عادت الاقمار یسری بالدّجی　　و رأیت اللّیل یسری بالقمر

می‌گوید وقت مقرّر رسید و قمر منشقّ شد- از آن آهوئی که قلب من را صید کرد و فرار کرد- رسم ماه‌ها این است که به اطراف یا دور شب می‌گردند- ولی من شبی را دیدم که به دور قمر می‌گشت- که اشاره به زلف و چهرهء معشوقه‌اش کرده است.

دلیل ششم را برای مخاطب از دلائل عقلی بیان فرموده‌اند و می‌فرمایند از تو سؤال می‌کنم اگر در این زمان کسی بخواهد اسلام بیاورد آیا حجّت الهی بر او بالغ می‌باشد یا نمی‌باشد. اگر بگوئی هنوز حجّت بر او بالغ نشده است چگونه خداوند کسی را که در ایّام حیات و زندگی حکم غیر اسلام بر او جاری بوده است در آخرت معاتب می‌سازد، و اگر بگوئی حجّت بر او بالغ شده است و اسلام آورده است با چه وسیله‌ای حجّت الهی بر او ثابت گردیده است، و اگر بگوئی با زیارت آیات قرآنی حجّت بر او بالغ گردیده و از روی بصیرت ایمان آورده است این دلیل متقن و مبرهن است و به همین دلیل که با زیارت قرآن و آیات نازله در آن کسی اسلام آورده است همین حکم در پذیرش دیانت بیان صادق است.

اگر با همین دلائلی که شخص مسلمان برای غیرمسلمانان اثبات دیانت اسلام را می‌کند برای خودشان اثبات دیانتی که مدّعی ایمان به آن هستند می‌کردند همه در ظلّ شریعت بیان درآمده بودند.

در خاتمهء مقال از مخاطب سؤال شده است که خودت به چه صورتی مسلمان شده‌ای. پیغمبر را

---

* اتراب: همزادان، هم سنّان.　　** کواعب: دختران و زنان.

که ندیده‌ای. معجزه‌ای هم که مشاهده ننموده‌ای. اگر لا عن شعور اظهار ایمان می‌کنی که چرا و اگر به حجّیّت قرآن مؤمن شده‌ای و اعتراف به عجز خود در اتیان آیه‌ای از آیات قرآن کریم را داری و به محض استماع آیات، اسلام را قبول کرده و ایمان آورده‌ای، همین دلیل کافی است که به شریعت بیان نیز ایمان آوری.

دلیل هفتم را به این بیان ذکر می‌فرمایند که بر حسب اعتقاد کلّ خداوند بر وجود هر شیئی عالم است و قادر است بر هر شیئی. بعد از اینکه کسی خودش را منسوب به او دانست و گفت من من جانب اللّه مبعوث هستم اگر شخص مدّعی بر خلاف حقیقت ادّعائی کرده باشد به عهده، خداوند است که در مقام ابطال آن دعوی و اضمحلال آن مدّعی برآید و همین که کسی ظاهر نشد که گفتار و اقوال شخص مدّعی را باطل کند آن مدّعی از طرف خدا مبعوث است و این اقوی دلیل است بر حقّیّت او. و در قرآن توصیه شده است که در استدلال به وجود هر ظهوری به دلیل آن ظهور باید در مقام احتجاج برآیند و بر غیر آن بر خلاف مروّت و انصاف است. فی المثل رسول اللّه اثبات نبوّت خودش را بر نزول آیات قرار داد. حال هر کس که در خودش می‌بیند، به لحن آیات در مقام احتجاج برآید والاّ به سایر شئون که رسول اللّه در مقام استدلال با کسی نیست، چه معنی می‌تواند داشته باشد؟ و تو ای سائل، بدان که غیر از سبیل دلیل راهی برای تفاهم نبوده و نیست. اگر می‌گوئی کسی که مدّعی قائمیّت است را نمی‌توان حبس کرد و حبس و قتل دلیل بر غیر حجّیّت می‌شود، از انبیاء حضرت یوسف و از اوصیاء حضرت موسی ابن جعفر را حبس نمودند و از انبیاء حضرت ذکریّا و از اوصیاء حضرت سیّد الشّهدا را شهید نمودند، در صورتی که تمام آن نفوس حجّت خداوند در روی زمین بودند. و اینکه می‌گوئی بین خود و خدا در قلب من یقین حاصل نمی‌شود والاّ مؤمن می‌شدم، این افکار همه مولود توهّمات و اوهامی است که در قلب هنوز نگاه داشته‌ای. امّت حضرت داود پانصد سال در احکام کتاب زبور تربیت شدند که در وقت ظهور حضرت مسیح محروم از فیوضات الهی نشوند و دیدی که جز عدّه‌ای معدود که از روی حقیقت و بصیرت به حضرت مسیح مؤمن شدند مابقی همه متمسّك به خرافات شدند و محروم ماندند و آنهائی که منکر ظهور حضرت مسیح شدند نه اینکه قلباً می‌خواستند خودشان را محروم کنند ولی توسّل و توجّه به اوهام، آنها را محروم ساخت و حالت آنها مثل چنین حالی است که در وجود تو می‌باشد که غرضت مکابره نیست بلکه می‌خواهی یقین حاصل کنی تا مؤمن شوی و قس علی ذلك در سرنوشت پیروان سایر ادیان. و اگر در یوم ظهور رسول اللّه پیروان حضرت مسیح به اصول و مبادی ظهور من هو بعده ناظر بودند مطمئناً کسی در دین مسیح متوقّف نمی‌گردید. شأن این مردم همین است که سمّ خری را پرستش می‌کنند که روزی پسر انسان بر آن سوار بوده ولیکن از شناسائی صاحب انجیل و موعود انجیل محروم می‌باشند. همه در هیماء جهل و غفلت حیران و سرگردان مانده و از شناسائی موعود انجیل که به اسم احمد در انجیل از او یاد شده است محروم مانده‌اند.

و همین احوال را در اوصاف پیروان قرآن ناظر باش که ۱۲۷۰ سال در ظلّ قرآن تربیت شدند و در وقت ظهور موعود قرآن بر ضرّش قیام نمودند. می‌فرماید: «و همچنین نظر کن ظهور رسول

اللّه (ص) را که هزار و دویست و هفتاد سال تا اوّل ظهور بیان گذشته و کلّ را منتظر از برای ظهور قائم آل محمّد فرموده چنانچه فرموده که اگر باقی نماند از دنیا مگر یك روز دراز گرداند حقّ تعالی آن روز را تا آنکه برانگیزاند مردی را از اولاد من که نامش نام من باشد الی آخر الحدیث. و اعمال کلّ اسلام از رسول اللّه بدء آن بوده سزاوار است که عود آن به آن حضرت شود و خداوند آن حضرت را ظاهر فرمود به حجّتی که رسول اللّه را به آن ظاهر فرمود که احدی از مؤمنین به فرقان نتواند شبهه در حقّیّت او نماید زیرا که در قرآن نازل فرموده که غیراللّه قادر نیست بر اینکه آیه‌ای نازل کند و هزار و دویست و هفتاد سال هم کلّ اهل فرقان این را مشاهده نمودند که کسی نیامده که اتیان نموده باشد و به این حجّت موعود منتظر را خداوند لم یزل ظاهر فرمود از جائی که احدی گمان نمی‌کرد و از نفسی که گمان علم نمی‌رفت و به سنّی که از خمسه و عشرین تجاوز ننموده و به شأنی که اعزاز آن مابین اولوالالباب از مسلمین نبوده.»[1]

خداوند قرآن را در ظرف مدّت ۲۳ سال بر رسول اللّه نازل فرمود و خداوند قدرتی به صاحب امر داده که اگر فصلی واقع نشود در ظرف مدّت پنج روز معادل قرآن از قلمش جاری می‌شود.

بعد از بیان مطالب فوق الذّکر که جزئی از آنها ذکر شد اشاره به نزول مناجاتها و خطبات و سائر شئون شده است و می‌فرماید رسول اللّه چهل سال در عرب تربیت شد تا قرآن را نازل فرمود در صورتی که از این امّیّ ۲۵ ساله انواع آیات و دعوات و خطب و مناجات و غوامض اسرار و زیارات چقدر نازل شده و در دو زبان عربی و فارسی بر نهجی که هر کس آن را بفهمد و درك کند. خوب است علمای اسلام را امتحان کنی. آنان که شصت سال درس خوانده و زحمت کشیده‌اند و امروز عالم مجتهد هستند قادر بر تحریر یك صفحه در زبان عربی نیستند و اگر چیزی هم بنویسند اقتباس از آثار اهل بیت است. بعد می‌فرمایند: «و نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حقّ مسلمین واسع فرموده تا آنکه آنها را نجات دهد. مقامی که اوّل خلق است و مظهر انّنی انا اللّه چگونه خود را به اسم بابیّت قائم آل محمّد (ص) ظاهر فرموده و به احکام قرآن در کتاب اوّل حکم فرمود تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و مشاهده کنند که این مشابه است با خود ایشان، لعلّ محتجب نشوند و از آنچه از برای آن خلق شده‌اند غافل نمانند ...»[2]

«و بدان که کلّ از برای لقاء اللّه خلق شده‌اند و مراد لقاء ذات ازل نیست زیرا که اون* ممتنع بوده در حقّ خلق بلکه مراد لقاء مظهر حقیقت است که مدلّ بر او بوده و ناطق از او.»[3]

در ضمن بیانات مکرّره که همه در موضوع اثبات ظهور هیکل مبارك است و مقایسهء عدم اقبال پیروان دیانت اسلام و مؤمنین به قرآن به همان قیاس است که سایر ام از مظاهر مقدّسهء موعود کتب خود محتجب ماندند می‌فرمایند: «الغرض یوم قیامت است و وانفسا است و هر کس به نفس خود مبتلا است در دین خود نه در دنیا زیرا که آن محلّ حکم نیست. نظر نموده در غیر مذهب که چقدر صاحبان عزّ و غنا هستند و حال آنکه حکم ایمان بر آنها نمی‌شود. و کلّ آیاتی که در فرقان نازل شده در ذکر یوم قیامت به عین بصیرت مشاهده کن و اهل جنّت را در جنّت ببین

* حضرت اعلی گاه اون را بجای آن بکار می‌برند.

که آن عرفان به حقّ است و اهل نار را در نار که آن احتجاب از حقّ است.»[۴]

و می‌فرمایند از اوّل ظهور مَثَل خلق را مثل عبادی ببین که در یوم رسول اللّه بودند و محتجب ماندند و چقدر تمنّا نمودند که یك آیه از رسول اللّه بشنوند در صورتی که مثل غیث هاطل از سماء رحمت الهی آیات نازل می‌شد و اشاره می‌فرمایند که اهل بیان هم به همین توهّمات مبتلا می‌شوند ولیکن من یظهره اللّه آنها را امتحان خواهد فرمود و بعد می‌فرمایند که از جملهٔ ادلّهٔ متقنه در این ظهور علم کلّ شیء است در نفس واحد که به حدّ اعجاز است و در کتاب هیاکل واحد بیان این علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از آن مطّلع نبوده است.

در اینجا بنده تصوّر می‌کنم باید توضیحی راجع به عدد کلّ شیء عرض نمایم.

اگر حروف کلّ شیء را به حساب ابجد محاسبه کنیم رقم ۳۶۱ بدست می‌آید که این رقم مضروب ۱۹ × ۱۹ است و می‌دانیم که جملهٔ بسم اللّه الرّحمن الرّحیم که مصدر سور قرآن کریم است بالغ بر ۱۹ حرف است و رقم ۱۹ معادل کلمهٔ واحد است. کلّ شیء که معرّف همهٔ اشیاء و عوالم عالم وجود است در حقیقت در ظلّ حروف بسم اللّه الرّحمن الرّحیم است، یعنی واحد اوّل. مظاهر این واحد اوّل نفس مظهر ظهور در دور بیان و هیجده حروف حیّ هستند که آنها را سوابق خوانده‌اند و در ابتدای ظهور به شرف ایمان مؤمن و از سایر مؤمنین ممتاز گردیده‌اند و آن نقطهٔ حقیقت بمالانهایه در جمیع اشیاء تجلّی فرموده است راجع می‌شود به نفس مقدّس حضرت نقطهٔ اولی و آن ۱۸ نفر حروف حیّ. در خطبهٔ کتاب بیان نازل شده است: «و اوست که خداوند واحد احد از برای او به ظهور نفس او هجده نفس که خلق شده‌اند قبل کلّ شیء از نفس او خلق فرموده و آیهٔ معرفت ایشان را در کینونیّت کلّ شیء مستقرّ فرموده تا آنکه کلّ به کنه ذات خود شهادت دهند بر اینکه او است واحد اوّل و حیّ لم یزل...»

تحقیق و مباحثه در این علم و حلّ غوامض آن ساعت‌ها وقت لازم دارد که توضیح کامل داده شود و در این دقائق محدود ممکن نیست.

حضرت اعلی می‌فرمایند، قوله تعالی: «و از جملهٔ ادلّهٔ متقنه علم کلّ شیء است در نفس واحد که به حدّ اعجاز است اختراع آن که در کتاب هیاکل واحدْ بیان این علم مکنون مخزون شده و احدی قبل از این مطّلع نشده و ثمرهٔ آن اینکه در حروف مشاهده می‌نماید که چگونه کلّ شیء در یازده درجه که هیکل هویّت باشد (هـ (= ۵)$^{+}$ و (= ۶) = ۱۱) جمع می‌گردد و هیکل اوّل را که در بحر اسماء سیر دهی به نوزده منتهی می‌شود و داخل عدد بیست نمی‌شود و اظهار این علم حجّتی است بالغه بر کلّ اگر تعقّل نمایند.»[۵]

این لوح هیاکل واحد که به آن اشاره فرموده‌اند لوحی است که در قلعهٔ چهریق به اعزاز و افتخار آقا میرزا اسداللّه دیّان خوئی علیه رحمت اللّه و فضله نازل شده است ولیکن آنچه از قلم حضرت اعلی نازل شده است بقدری مشکل و پیچیده است که حلّ آن از عهدهٔ همه کس بر نمی‌آید. مرحوم حاج محمّد ابراهیم مبلّغ شیرازی برادر حرم جناب حاج میرزا حسن علی خال اصغر از حضور حضرت بهاءاللّه مشکلات و معضلات و اسرار کتاب هیاکل را استفسار نمود و در جواب او لوح حروف در شرح و تبیین کتاب هیاکل نازل گردیده است که پرده از معضلات لوح کلّ شیء

از واحد اوّل برداشته شده است. قسمتی از این لوح حروفات در کتاب رحیق مختوم به چاپ رسیده است[۶] و خواننده و جوینده، این علم باید بسیار صرف مساعی نماید و با اصطلاحات منزله آشنا بشود تا کشف حقائق آن لوح را بنماید.

جناب اشراق خاوری شرحی مبسوط و کامل راجع به حلّ این موضوع در کتاب محاضرات مرقوم فرموده‌اند که خواندن آن توصیه می‌شود.[۷]

بعد از ذکر این مطلب در کتاب دلائل سبع به اخبار و احادیث و بشاراتی که در پیش‌گوئی‌های شعرا و عرفا در باره، ظهور و تعیین سال بعثت بیان شده است اشاره شده.

به حدیث لوح حضرت فاطمه، زهرا علیها آلاف التّحیّة و الثّناء اشاره می‌فرمایند که نازل شده است: «و اکمل ذلك بابنه م ح م د رحمة للعالمین. علیه کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایّوب و یذلّ اولیائه فی زمانه و تتهادی رؤسهم کما تتهادی رؤس التّرك و الدّیلم و یقتلون و یحرقون و یکونون خائفین مرعوبین وجلین تصبغ الارض من دمائهم و یفشو الویل والرّنّة فی نسائهم. اولئك اولیائی حقّاً...»[۸]

و نیز ابیات ذیل را از حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ذکر می‌فرمایند:

«بنیّ اذا ما جاشت التّرك فانتظر ولایة مهدی یقوم و یعدل
و ذلّ ملوك الارض من آل هاشم و بویع منهم من یلذ و یهزل
صبی من الصّبان لا رأی عنده و لا عنده جدّ و لا هو یعقل
فثمّ یقوم القائم الحقّ منکم و بالحقّ یأتیکم و بالحقّ یعمل
سمیّ رسول اللّه نفسی فدائه فلا تخذلوه یا بنیّ و عجل»[۹]

و همچنین به اشعار میرزا محمّد اخلاطی که حتّی سال ظهور مبارك را در علم حروف ذکر نموده اشاره می‌فرمایند، قوله تعالی:

«یجیئ رباً لکم فی النّشأتین لیحیی الدّین بعد الرّا و غین
و ان زیدت علیه الهاء فاعلم بانّی ما کتمت السّرّ عین
فاضرب عد هو فی عد نفسه فهذا اسم قطب العالمین
خذ المح قبل مد بعد ضم و ادرجه بتحت المدرجین»[۱۰]

و می‌فرمایند کلّ این مطالب و ذکر اخبار و احادیث اقتراناتی است ملکیّه از برای سکون قلب تو والاّ یك آیه از کتاب بیان اعظم است عند اللّه از هر دلیلی.

و نیز در این کتاب اشاره به اقبال باب الباب و آقا سیّد یحیی وحید شده است.

مطلبی که حائز اهمّیّت است و در این کتاب آمده بشارت به ظهور حضرت بهاءاللّه است در آتیه، خیلی نزدیك. می‌فرماید:

«و منجمله کلماتی است که جناب ملاّ عبدالخالق ذکر نموده‌اند از قول مرفوع شیخ رفع اللّه درجته، یکی آنکه دعا کنید که در اوایل ظهور و رجعت نباشید که فتنه بسیار می‌باشد و یکی آنکه هر کس در سنه، شصت تا شصت و هفت بماند امور غریبه مشاهده می‌نماید و کدام امر عجائب و غرائب او از نفس ظهور بالاتر است، چنانچه خواهی بود و مشاهده، عجائب دیگر را خواهی نمود

که خداوند نفسی را ظاهر فرماید از برای نصرت این ظهور که آن هم به فطرت تکلّم نماید بلا آنکه تعلیم گرفته باشد.»[۱۱]

و نیز می‌فرمایند مراقب خودت باش در یوم ظهور من یظهره اللّه که همین دعا بعینه در حقّ او شده اگرچه امیدوار به فضل الهی بوده که حزنی بر او وارد نیاید زیرا که اهل بیان را تربیت نموده که راضی به حزن هیچ نفسی نشوند لعلّ بر آن شمس حقیقت در ظهورش حزنی وارد نیاید.

دلیل دیگر را از علمای حروف برای اطمینان و سکون قلب آن مخاطب ذکر فرموده‌اند و می‌فرمایند: «و آنچه از علمای حروف ظاهر شده چنانچه جناب آقا سیّد جواد کربلائی از نفس هندی نقل می‌نمود که اسم صاحب ظهور را از برای او نوشته بود قبل از نشر.»[۱۲]

جناب ابوالفضائل این مطلب را از قول مرحوم حاج سیّد جواد مرقوم فرموده‌اند. حاج سیّد جواد می‌گوید بعد از اینکه به هر نهج که بود از ملاّ علی بسطامی توانستم صاحب امر را بشناسم تصمیم گرفتم که به سمت شیراز سفر کنم. وقتی که کاروان براه بود و بستگان و دوستان برای وداع در خانهء من مجتمع بودند به یادم آمد که از صائن، پیرمرد و حکیم هندی وداع ننموده‌ام. از رفقا خواهش کردم تا قلیانی می‌کشند من به دیدار صائن می‌روم و مراجعت می‌نمایم. حاجی سیّد جواد می‌گوید وقتی به مسجد رفتم دیدم صائن در حال مراقبه است. چاره‌ای نبود جز اینکه بر پاره کاغذی بنویسم که عازم سفرم و آمده‌ام از شما وداع کنم. او کاغذ را مطالعه نمود و قلمدان خواست، در روی کاغذ نوشت بعضی از ارقام را که چیزی از آن نفهمیدم و در حال نوشتن نگاه به من می‌کرد و می‌گریست. ناچار به پشت بام خانه رفتم و رو به ضریح حضرت حسین ایستادم و در حال تضرّع و دعا حلّ آن مشکل را خواستم و با حروف ابجد محاسبه کردم، دیدم نوشته:

مهدی موجود علی محمّد ربّ

و چون این مشکل حلّ شد از پشت بام به پائین آمدم و به سمت مسجدی که صائن در آنجا بود دویدم. در وقتی رسیدم که او از حال مراقبه بیرون آمده بود. عرض کردم جناب صائن، برای همین که نوشته‌اید عزم سفر دارم. در صورتی که به احدی حتّی به اهل و عیال خود نگفته بودم که به سمت شیراز می‌روم، صائن تبسّم نمود و با لهجهء هندی گفت: «بلی، شیراج می‌رود.» (منظور شیراز است)[۱۳]

و جناب ابوالفضائل می‌نویسند من وقتی کتاب دلائل سبعه را زیارت کردم که اشاره به حاج سیّد جواد و آن شخص هندی شده موضوع را از حاج سیّد جواد پرسیدم و به همین صورت که نوشته شده است جواب فرمود.

حضرت ولیّ امراللّه در وصف کتاب دلائل سبعه می‌فرمایند:

«دیگر از آثار قیّمهء منزله در قلعهء ماکو کتاب دلائل السّبعه است که از مهمّ‌ترین آثار استدلالی حضرت باب شمرده شده، دارای بیانی فصیح و تبیانی بلیغ و مضامینی بدیع و براهینی متقن و متین است.»[۱۴]

این کتاب توسّط مرحوم نیکلا به زبان فرانسه ترجمه شده و در سال ۱۹۰۲ در پاریس به طبع رسیده است.

یادداشت‌ها

۱- دلائل سبعه، چاپ ازلیّه، صص۲٤-۲۵.
۲- ایضاً، صص۲۹-۳۰.
۳- ایضاً، ص۳۱.
٤- ایضاً، ص٤٤.
۵- ایضاً، صص٤۵-٤٦.
٦- رحیق مختوم، جلد دوّم، ص۵۲۲.
۷- محاضرات، جلد اوّل، صص۲۹۲-۳۰۸.
۸- دلائل سبعه، چاپ ازلیّه، صص٤۷-٤۸.
۹- ایضاً، ص٤۷.
۱۰- ایضاً، ص٦۲.
۱۱- ایضاً، ص٦۱.
۱۲- ایضاً، ص٦۰.
۱۳- کشف الغطاء، ص۷٤.
۱٤- کتاب قرن بدیع، طبع کانادا، ص۸٦.

شرح حال ورقهٔ علیا

حرم حضرت اعلی، خدیجه بیگم

فیروزه ابرار

گفتار امروز ما داستان عشق است و وفا، عبودیّت است و فنا، جانبازی است و فدا. داستان شیدائی ورقهٔ منجذبه‌ای است که آتش عشق الهی چنان بر خرمن هستیش زد که آنچه را که دارا بود، در راه معبود یکتا و محبوب بی‌همتا فدا نمود و بیش از چهل سال با کمال تسلیم و رضا چون پروانهٔ شوریده در آتش عشق و فراق و هجران سوخت، گداخت، آتش گرفت و آب شد.

اوّل، یگانه نور دیده، فرزند دلبندش احمد، سپس شوی مهربان و بی‌همتا و در عین حال مظهر امر الهی، مولا و آقای ازلیش، طلعت اعلی و نقطهٔ اولی را از دست داد، و به دنبال آن آسایش و امنیّت زندگانیش نیز سلب شد. با وجود این، با کمال محویّت و فنا به ما ورد علیها راضی بود و دل به عنایات ملیك مقتدر و محبوب مختار، جمال اقدس ابهی خوش نموده و آرزوئی جز لقای جمال لایزالیش در قلب نداشت. امّا این امید نیز به علّت عهدشکنی برادرزادهٔ بی‌وفا به یأس مبدّل شد. پس آنقدر غم خورد و گریست تا از آتش هجر بها، قلبش از حرقت فرقت گداخت، کبدش آب شد و در نهایت مظلومیّت آخرین سرمایهٔ زندگی جان شیرین را نیز تقدیم درگاه حضرت مقصود نمود.

روز ازل سرشته شد مهر رخت چو با گِلَم　　تا به ابد نمی‌رود دوستی تو از دلم
همچو نئی که آتشی اوفتدش به اندرون　　آتش عشقت ای بها می‌جهد از مفاصلم

بلی، چگونه می‌شود پروانهٔ پر سوخته را از گردش حول شمع منع نمود و بلبل شوریده را صبر آموخت یا نار افروخته را از سوختن باز داشت. آن مظهر عشق و وفا و حبّ و ولا هر آنچه را که دارا بود در سبیل رحمان فدا نمود و مَثل اعلای همهٔ نسوان و سرحلقهٔ مجاوران و طائفان

گردید، و به مقامی رسید که فم مطهّر حضرت ربّ اعلی و قلم مبارك جمال اقدس ابهی و کلك مقدّس حضرت عبدالبهاء در باره، آن ورقه، مبارکه چنین نازل فرمودند:

در رساله، احسن القصص که به نام قیّوم الاسماء معروف است، در سورة القرابة وارد گشته، قوله العزیز الکریم: «... قد عقدت علی العرش سریة اسم الحبیبة من الحبیب الاوّل للذّکر الاکبر و هذا لقد جعلت ملئکة السّماء و اهل الرّضوان فی یوم العهد بالحقّ الاکبر علی الذّکر بالذّکر شهیدا. یا ایّتهاالحبیبة من لدی المحبوب عند حبیبی ما انت کاحد من النّساء اعظمی فضل الذّکر الاکبر ان اتّبعت امر اللّه الحقّ فی الحقّ الاکبر اعرفی حقّ العظیم من کلمة القدیم لنفسك و افخری بالجلوس مع الحبیب محبوب اللّه الاکبر و یکفیك الفخر هذا من لدی الحکیم حمیدا و اصبری علی القضاء فی شأن الباب و اهله.»[1] و نیز از قلم اعلی این بیانات عالیات نازل گردیده:

«الیوم خیر النّساء امّ نقطه، اولی است و حرام شده اطلاق این اسم بر اماء اللّه و همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکنند و از حصن عصمت ربّانی خارج نشده‌اند و حرمة اللّه را رعایت نموده و دست خائنین به ذیل عصمتش نرسیده. فو نفسی الحقّ او است بتول عذرا و حرم اعلی و عصمت کبری ان اخدموها یا احبّائی بصدق مبین لانّها بقیّة اللّه بینکم ان انتم من العارفین...»[2] و همچنین در لوحی از قلم مبارك حضرت عبدالبهاء چنین آمده:

«... و امّا بقعه، مقدّسه، معطّره، منوّره، حضرت حرم روحی تشتاق استشمام رائحة قدس ترابها، باید در نهایت احترام آن را محافظه نمود تا وقت ارتفاعش آید و آن مقام مطاف ارياح قدسیان را باید افنان سدره، مبارکه از قِبَل این عبد طواف نمایند و بقعه، معطّره، مقدّسه، حضرت حرم کبریا را زیارت نمایند... درگاهی که مزار نفوس مقدّسه است و مطاف ارواح مجرّده. نفحات انقطاع از ترابش استشمام می‌گردد و نسائم روح بخش حیات از غبارش استنشاق می‌شود. مطلع انوار حبّ الهیست و مشرق الطاف غیر متناهی. طوبی لنفس زار ذلك المقام المقدّس قد تدندن حوله بقلب خاضع و هیکل خاشع و قلب محترق و حشاء ملتهب و دموع منسجم و کبد مضطرم علی تلك المظلومة المقدّسة الّتی احترقت بنار محبّة ربّها و ذابت من شدّة حرقة الفراق عبدالبهاء ع»[3]

برای آشنائی بیشتر با داستان زندگی آن اختر تابان به ایران قرن نوزدهم برگشته و با شاهباز خیال به خطّه، نوراء، شیراز بلند آواز پرواز می‌نمائیم و در دو محلّه، مقدّس بازار مرغ و کوچه، شمشیرگرها سیر و سفر روحانی آغاز می‌کنیم. اماکن مقدّسه‌ای که مولای محبوب ما طلعت اعلی بر خاکش پای نهاده و هر تکّه سنگ و گِل آن را به قدوم مبارکش متبرّك ساخته. اماکنی که حروفات مقدّسه، حیّ و مؤمنین اوّلیّه از آنجا عبور نموده و به زیارت روی دلجوی حضرت ربّ اعلی رسیده و بالاخره اماکنی که از هر طرف آن صدای عشق و شیدائی و وفا و جانبازی به گوش می‌رسد.

در سال ۱۲۳۸ هـ. ق. برابر با ۱۸۲۲ م. در محلّه، بازار مرغ مدینه، طیّبه، شیراز از ورقه‌ای عفیفه از اهالی جهرم، به نام حاجیه بی‌بی و آقا میرزا علی، عموی والده، حضرت اعلی، دختری نیك رو و نیك خو پا به عرصه، وجود نهاد که نام مبارکش را خدیجه بیگم[4] نهادند. تولّد این طفل نیك اختر در بالاخانه، منزل مسکونی پدرش، یعنی همان مکان مقدّسی می‌باشد که در اوّل محرّم ۱۲۳۵ هـ. ق. برابر با ۲۰ اکتبر ۱۸۱۹ م. محلّ تابش آفتاب عالمتاب تولّد حضرت نقطه، اولی بود. در این

مقام باید توضیح داد که با آنکه منزل پدری حضرت اعلی در بیت مبارك شیراز بود، امّا چون قبل از تولّد حضرتش، نوزادی تولّد گردید که به فاصلهء چند روز درگذشت، در مرتبهء دوّم که آثار حمل نمودار شد، والدهء مبارك بر طبق اعتقاد عمومی، محلّ تولّد را تغییر دادند تا طفل زنده بماند. پس طلعت اعلی و حرم مبارك به فاصلهء سه سال در یك شهر و یك محلّه و یك منزل متولّد شدند. این منزل در نزدیکی امامزاده شاه چراغ[5] و درست در همسایگی بیت میرزا سیّد علی خال اعظم یا خال شهید قرار داشت.

همان طور که در تاریخ مذکور است، آقا میر محمّد رضا والد مبارك حضرت اعلی در سال ۱۲٤۰ هـ. ق. برابر با ۱۸۲٤ م. درگذشته و آن حضرت و والدهء معظّمه در تحت کفالت خال اعظم درآمده و به منزل ایشان نقل مکان نمودند. در آن زمان از سنّ حضرت اعلی ۵ سال بیشتر نمی‌گذشت. چون تفاوت سنّی چندانی بین هیکل اطهر و خدیجه بیگم و برادرشان میرزا سیّد حسن که بعدها به افنان کبیر ملقّب شد وجود نداشت، کودکان دو خانواده با کمال دوستی و محبّت به مصاحبت یکدیگر می‌پرداختند. با آنکه معمولاً حضرت ربّ اعلی در بازی آنان شرکت نمی‌نمودند امّا بیشتر اوقات حضور داشته و همواره با کمال محبّت و شفقت متوجّه حال همهء اطفال بودند.

این رفت و آمدها تا سال ۱۲۵۰ هـ. ق. برابر با ۱۸۳۳ م. که هیکل مبارك در ۱۵ سالگی به بوشهر رفته و در حجرهء تجارتی خال اکبر مشغول به کار شدند ادامه داشت.

در زمانی که حضرتش در بوشهر بسر می‌بردند، خدیجه بیگم اوّلین رؤیای صادقهء خود را در بارهء آن طلعت اعلی چنین دید: هیکل مبارك لبّاده‌ای بافته از تارهای زر که به زیور آیات قرآنی مزیّن گشته بر تن داشته، در کشتزاری سبز و خرّم و مملوّ از گل و ریاحین رو به مکّهء معظّمه ایستاده بودند و در حالی که از وجه مبارك نور ساطع بود سرگرم دعا و مناجات بودند.[6]

خدیجه بیگم داستان این خواب را برای مادر خود و والده و جدّهء حضرت اعلی بازگو کردند. پس همگی بر آن شدند که این رؤیای صادقه دلالت بر زهد و تقوای سرشار مبارك دارد. در آن زمان هیکل مبارك ۱٦ ساله بودند و از سنّ خدیجه بیگم ۱۳ سال بیشتر نمی‌گذشت.

همانطور که در تاریخ آمده، حضرت ربّ اعلی مدّت پنج سال و نیم در بوشهر به شغل تجارت اشتغال داشتند، امّا خاطر مبارك همیشه از این امور آزرده و ملول و میل دائمی ایشان به عبادت و انزوا و دعا و مناجات بود. پس سرانجام در سال ۱۲۵۷ هـ. ق. برابر با ۱۸٤۱ م. در زمانی که ۲۱ ساله بودند، رهسپار عتبات عالیات شدند. مدّت یك سال در آنجا ساکن بودند و بعد به اصرار والدهء مکرّمه که طاقت تحمّل دوری یگانه فرزند خود را نداشتند، به شیراز مراجعت نمودند.

در همان ایّام، خدیجه بیگم برای بار دوّم در عالم خواب، رؤیای دیگری مشاهده نمود که خود ایشان چنین توصیف فرموده‌اند: «شبی در عالم رؤیا دیدم که حضرت فاطمهء زهرا به خواستگاری به خانهء ما تشریف آوردند. صبح از خواب برخاسته، بسیار مسرور و مشعوف بودم. بعد از ظهر همان روز والدهء حضرت اعلی که دختر عموی من بودند به همراه جدّهء مبارك به خانهء ما تشریف آوردند. رسم عائلهء ما بر این بود که هر وقت جدّهء مبارك به دیدن ما می‌آمدند، همگی به حضورشان رفته، شانهء ایشان را به رسم ادب و احترام می‌بوسیدیم. بعد چادرشان را گرفته،

سراندازی که در خانه استفاده می‌شود آورده، می‌پوشیدند و در اطاق جالس می‌شدند. تنها والده، حضرت اعلی و مادرم در خدمت ایشان می‌نشستند و ما کوچکترها در آستانه، درب اطاق ایستاده و تا اجازه نمی‌دادند نمی‌نشستیم. جمیع همواره ساکت و آرام بودیم و هیچ کس لب به سخن نمی‌گشود، مگر آنکه از او سؤالی شود. باری، وقتی همه نشستند من به رسم معمول شربت آوردم و از اطاق خارج شدم. خواهرانم، فاطمه خانم[۷] همسر حاج میرزا سیّد علی، خال اعظم و زهرا بیگم زوجه، میرزا زین العابدین،[۸] وارد اطاق شده همگی به مذاکراتی پرداختند. پس از مدّتی به پا برخاسته، قصد خروج نمودند. هنگام وداع به همان نحو که در خواب دیده بودم، والده، مبارك پیشانی مرا بوسیده و مرا در بغل گرفتند. در این حال مادرم تبسّمی بر لب داشت. چون آثار بهت و حیرت را در چهره، من دید، اظهار داشت معنای بوسه، عمّه قزی[۹] آنست که از شما برای فرزند خود خواستگاری نمودند. پس خواب شب گذشته، خود را به یاد آورده، قرین سرور بی‌پایان گشتم و در جواب گفتم زهی سعادت و افتخار. رفتار پسندیده، حضرت اعلی، احترام فرد فرد اعضای فامیل نسبت به ایشان و حسن شهرتی که در بین اهالی و تجّار بوشهر و شیراز داشتند، جای هیچ شکّی را برای من باقی نمی‌گذاشت که آن حضرت وجودی ممتاز و یکتا هستند و از آن روز هیجان عجیبی در دل و جان احساس می‌کردم. گوئیا ابواب فضل الهی و رحمت سرمدی به روی من گشوده شده و این اقتران باعث سرافرازی فراوان من بود.»[۱۰]

در این زمان از سنّ مبارك ۲۳ سال و از سنّ خدیجه بیگم ۲۰ سال می‌گذشت. این جریان در ماه جمادی الاوّل ۱۲۵۸ هـ. ق. برابر با ژوئن ۱۸۴۲ م. واقع شد. بعد از چند روزی بعضی از اشیاء به عنوان نامزدی فرستاده شد.

بالاخره در ماه اوت همان سال جناب خال مقدّمات ازدواج را فراهم نمودند. روز جمعه ۱۸ رجب ۱۲۵۸ هـ. ق. در منزل خال اعظم در محلّه، بازار مرغ شیراز، جوش و خروش بی‌حدّی به چشم می‌خورد. مراسم عروسی زنانه در بیت پدری خدیجه بیگم و قسمت مردانه در همسایگی یعنی در منزل خال اعظم بود. همه، فامیل و بستگان جمع و شادی می‌کردند، بخصوص والده، مبارك که دختر عموی زیبا و برازنده، خود را به همسری فرزند دلبند برگزیده و به آرزوی دیرینه، خود که دامادی یگانه نور دیده‌اش بود نائل شده بود. عروس زیبا صورت و زیبا سیرت نیز در نهایت نشاط و بهجت بود، و به یاد رؤیاهای صادقانه، خود شاد و بر خود می‌بالید. شیخ ابوتراب امام جمعه، شیراز که از معروف‌ترین و خوش‌نام‌ترین علمای شهر بود، خطبه، عقد را قرائت نمود. پس از سرور و شادی بسیار عروس و داماد به بیت مبارك نقل مکان نمودند.

بیت مبارکی که به تقدیر حیّ قدیر محلّ ولادت آئین جهان‌آرای الهی شد و با وجود کوچکی، در عظمت و جلال و مقام و منزلت از قصور سلاطین و پادشاهان برتری داشت. بیت مقدّسی که چه از نظر نقشه، ساختمانی و چه از نظر فضای روحانی، همه، بینندگان را به اعجاب و تحسین وامی‌داشت. اطاق‌های پر روح، دو رشته پلّکان شرقی و غربی، قسمت فوقانی که مختصّ مهمانخانه بود، و بالاخره درخت نارنجی که به ید مبارکش غرس شده بود، همه شادی و کامرانی می‌کردند. حال محلّه، شمشیرگرها بود که جوش و خروشی داشت و بر خود می‌بالید.

حضرت حرم در بارهء آن ایّام خوش فرموده‌اند : «مهر و محبّت هیکل انور و والدهء محترمشان نسبت به من توصیف ناپذیر بود . هر دو مرا مورد لطف و توجّه خود قرار می‌دادند . من نیز مطلقاً در فکر اسباب دنیوی نبودم و قلبم بتمامه منجذب به آن حضرت بود . از رفتار و سکون و وقارشان بر من واضح بود که ایشان شخص بزرگواری هستند ، ولیکن هرگز تصوّر نمی‌نمودم که مهدی موعود و قائم آل محمّد باشند . در هر حال، هرگز و با هیچ کلمه‌ای قادر به توصیف خوشبختی خود در آن ایّام نیستم.»[۱۱]

از این اقتران خجسته چندی نگذشته بود که شبی حرم مبارك در عالم رؤیا مشاهده نمودند که توسّط شیر عظیم الجثّه‌ای که در خانه ایستاده بود و دست حرم به گردن آن شیر است، دو بار دور حیاط کشیده شدند ، و بار سوّم در حالی که تا نیمهء حیاط رفته بودند ، از خواب بیدار شدند . پس با حالی متوحّش خواب خود را برای حضرت اعلی بازگو نموده، ایشان فرمودند تعبیر این است که زندگی ما با هم بیش از دو سال و نیم طول نخواهد کشید . آن ورقهء علیا از استماع این بیان بسیار محزون و پریشان شدند . ولی محبّت‌های آن حضرت، همراه با بیانات پر عطوفتش سبب تسکین خاطرشان گردید . از این لحظه به بعد هیکل مبارك کم‌کم ایشان را برای قبول آلام و مصائبی که در سبیل حضرت رحمان در پیش داشتند آماده نموده و به صبر و شکیبائی و تسلیم و رضا در مقابل ارادهء الهی توصیه فرمودند . در ضمن، سفارش کردند که مبادا والدهء مبارك از این حوادث مطّلع شوند .

یك سال از ازدواج آن دو هیکل اطهر گذشت. در سال ۱۲۵۹ هـ. ق. مطابق با ۱۸۴۳ م. خداوند به آنان فرزندی عطا نمود . وضع حمل بسیار دشوار بود . والدهء مبارك که قطع امید از حیات حرم کرده بودند حضرت اعلی را آگاه نموده و متذکّر شدند که خدیجه بیگم در آستانهء مرگ است. پس هیکل اطهر دعائی بر روی آئینه مرقوم نموده که در برابر چهرهء حرم قرار داده شود . امر مبارك اجرا گردید . نوزاد به سلامت قدم به عرصهء وجود نهاد و به دستور پدر ارجمند نامش را احمد گذاشتند . ولی افسوس که ارادهء الهی چیز دیگری بود و چندی نگذشت که جان به جان آفرین تسلیم نمود . والدهء مبارك بسیار متأثّر و محزون بودند و به حضرتش اظهار داشتند شما که صاحب چنین قدرتی خارق‌العاده هستید چرا فرزند خود را نجات ندادید؟ هیکل مبارك با تبسّمی آسمانی فرمودند که تقدیر چنانست که ذُرّیّه‌ای از ایشان باقی نماند . این جواب بر تألّم والده و پریشانی حرم بیفزود و گریان و نالان شدند . لیکن وجود مطهّر، آن دو ورقهء مبارکه را تسلّی داد و با الطاف و محبّت‌های همیشگی ایشان را دلشاد نمود . سپس مناجاتی از کلك اطهرش به درگاه حضرت مقصود نازل شد که در اینجا مضمون فارسی آن را زیارت می‌نمائیم : «اللّهمّ یا الهی، کاش این ابراهیم تو را هزار اسماعیل بود تا همه را در راه محبّت تو قربانی می‌نمود . یا محبوبی و یا مقصود قلبی، محبّت این احمد که بندهء تو علی محمّد او را در راه تو قربانی کرد ، هیچگاه شعلهء محبّت تو را که در قلبش افروخته خاموش نمی‌سازد . تا جانم در پای تو نثار نشود و تا جسمم در راه تو در خاك و خون نغلطد و تا سینه‌ام برای تو هدف گلوله‌های بی‌شمار نشود ، اضطراب من تسکین نیابد و دل من راحتی نپذیرد . پس ای خدای من و ای یگانه مقصود من،

قربان شدن یگانه فرزند مرا بپذیر و قبول فرما و فدا شدن او را فاتحه و علامت فدا شدن من در راهت قرار بده و به فضلت فداکاری مرا قبول فرما. آرزو دارم که خون من در راه تو ریخته شود تا بذر امر تو را با خون خود آبیاری نمایم. تأثیر مخصوصی به خون من عطا کن تا بذر الهی بزودی در قلوب عباد انبات نماید و سرسبز گردد و نشو و نموّ کند تا شجری توانا گردد و جمیع اهل زمین در سایهء آن مجتمع شوند. اللّهمّ استجب دعائی و حقّق لی املی و منائی انّك انت المقتدر الکریم.»[۱۲]

بلی، صبح هدی، حضرت ربّ اعلی با کمال مظلومیّت آرزوی قربانی و فدا در راه طلعت نورا، جمال اقدس ابهی نمود. از این لحظه به بعد حرم مبارکش خدیجه بیگم نیز در نهایت صبر و رضا در بلایا و محنِ شوی گرامی همدم و همراه بود. آنی نیاسود و دمی آرام و راحت ندید و به تأسّی از همسر نازنین، او نیز هستی و زندگیش را در راه عشق الهی فدا نمود.

در آن ایّام هیکل اطهر شغل معیّنی نداشتند. بیشتر اوقات را به دعا و مناجات و یا تفکّر و تعمّق در خارج شهر می‌گذراندند. صبح‌ها گاهی به تجارتخانهء جناب خال در سرای گمرك می‌رفتند و غروب به منزل بازگشته پس از نماز مغرب به رسم تجّار به دفاتر تجارتی خود رسیدگی می‌کردند. امّا در حقیقت به تحریر رسائل و تلاوت آیات مشغول بودند و اگر شخص خارجی وارد می‌شد، دستمالی روی آن اوراق می‌کشیدند.

شبی حرم مبارك سؤال نمودند که این اوراق چیست؟ متبسّمانه فرمودند این دفتر حساب خلائق است. حضرت حرم در بارهء آن ایّام فرموده‌اند: «یاد دارم مدّتی قبل از اظهار امر، روزی کمی زودتر از معمول، حوالی عصر به خانه مراجعت نموده فرمودند چون مهمّی در پیش است، امشب شام زودتر صرف شود. ارادهء مبارك به کنیز باوفا فضّه که طبخ خوراك را بر عهده داشت ابلاغ شد. وی وسائل شام را مطابق معمول در اطاق والده فراهم نمود. حضرت اعلی پس از صرف غذا به اطاق خود تشریف بردند. ساعتی بعد هنگامی که همگی در فراش بودیم، هیکل مبارك از بستر برخاسته از اطاق خارج شدند. نخست به خروج ایشان توجّهی نکردم ولی چون ساعتی گذشت و مراجعت نفرمودند، کم‌کم نگران شده به جستجوی ایشان پرداختم. اطاق والده و گوشه‌های بیت را سر زدم ولی هیچ کجا ایشان را نیافتم. به فکرم رسید که ممکن است از منزل خارج شده باشند ولی درب خانه مطابق معمول از داخل منزل قفل بود. به قسمت غربی خانه رفتم. ناگهان دیدم بالاخانه روشن است. باعث تعجّبم شد. هیکل مبارك مهمانی نداشتند و هرگز هم به یاد نداشتم که در آن وقت شب به طبقهء فوقانی تشریف فرما شوند. لهذا نگران و هراسان از پلّکان شمالی حیاط بالا رفته به درب اطاق رسیدم. دیدم هیکل اطهر داخل اطاق ایستاده، دست‌های مبارك را به حالت قنوت بلند فرموده و در حالت تضرّع و ابتهال و خضوع و خشوع بمانند بنده‌ای در مقابل پروردگار خود، با لحنی شیرین و دلنشین به تلاوت مناجات مشغولند. صورت مبارك نورانی و درخشنده بود و تابش غریبی از جبینش باهر. چنان شکوه و جلال از آن طلعت اعلی ظاهر و هویدا بود که ترس و وحشت مرا فرا گرفت و مات و مبهوت در جای خود ساکت و صامت مانده بودم. نه قدرت بازگشت داشتم نه نیروی ورود به اطاق. می‌خواستم فریاد بر آرم ولی ارادهام سلب شده بود.

ناگهان حضرتش با اشارهٔ دست مرا امر به مراجعت فرمودند. پس شهامتِ از دست رفته را باز یافتم و به فراش خویش بازگشتم. آن شب تا صبحگاه خواب به چشمم نیامد. با تشویش و اضطراب صحنهٔ بالاخانه و قیافهٔ نورانی حضرت جلوی چشمم مجسّم بود. از خود می‌پرسیدم سبب حزن و اندوه مبارك چه بود که حالت استغاثه و تضرّع به خود گرفته، اشك می‌ریختند و مناجات می‌کردند؟ آن ضیاء چه بود و آن همه نور از کجا؟ تا آنکه صبح شد و بانگ مؤذّن برای نماز به گوش رسید. پس طلعت اعلی به پائین آمده، وضو گرفته، نماز خواندند و بعد به اطاق والدهٔ برای صرف صبحانه تشریف بردند. رسم ما چنان بود که صبحگاهان فضّه سماور چای را به اطاق والدهٔ مبارك می‌برد و وسائل ناشتائی را در آنجا آماده می‌نمود. من نیز بعد از ایشان به اطاق وارد شدم. چون چشمم به سیمای آن طلعت بی‌مثال افتاد، همان عظمت و جلال و وقار شب پیش در نظرم جلوه‌گر شد. رنگ از رخسارم پرید و لرزه و ارتعاش بر اندام افتاد. در آن هنگام والدهٔ مبارك برای کاری از اطاق خارج شده بودند و حضرت به نوشیدن چای مشغول بودند. چون متوجّه من شدند با شفقت بسیار سؤال فرمودند: تو را چه می‌شود، چرا مضطربی؟ رأفت و محبّت ایشان موجب دلگرمی من شد. عرض نمودم همهٔ نگرانی من برای شماست. مدّتی است که شما را در شرایط دیگر و وضع دیگری می‌بینم. شما دیگر آن کسی که من در طفولیّت می‌شناختم نیستید. ما دوران کودکی را با هم گذراندیم. از ازدواج ما ۲ سال می‌گذرد و با هم در این خانه زندگی می‌کنیم. ولی شما بکلّی تغییر کرده‌اید و اکنون در برابرم شخص دیگری را می‌بینم. این امر باعث اضطراب و تشویش من است. این چه حالتی بود که دیشب شما داشتید؟ این نور چه بود؟ تبسّمی فرمودند. گوئی انوار آسمانی بر قلبم تابید. فرمودند اگرچه مایل نبودم که مرا در آن حالت مشاهده نمائی، ولی تقدیر ربّ قدیر و مشیّت حیّ مجیر بر این تعلّق گرفت که شما با چشم ظاهر شاهد و ناظر این وقایع باشید تا دیگر تردیدی برایتان باقی نماند و با اطمینان کامل بدانید که من مظهر ظهور امر الهی هستم. مظهر و مولائی که هزاران سال است ملّت اسلام ظهورش را منتظر و مترصّدند. شعاع این انوار نیز از مشرق قلب و وجود من ساطع و باهر است.

به محض استماع این بیانات مبارکه، قلبم به نور ایمان روشن و منیر شد. با کمال محویّت و فنا، همچو ذرّه در برابر آفتاب و قطره در مقابل دریا، سر در محضر اطهرش فرود آورده، زانوهای مبارك را بوسیدم و به بارگاه عظمتش مراتب عبودیّت و بندگی و محویّت و فنای خود را اظهار داشتم. از آن تاریخ به بعد رفتار من در زندگی با ایشان مثل بنده‌ای در مقابل آقا و سیّد خود بود و آرزوئی جز خدمت درگاهش و عبودیّت آستانش در دل و جان نداشتم.»[۱۳]

اینجاست که عظمت روح این بانوی شریف و بزرگوار را مشاهده می‌کنیم. اینجاست که می‌بینیم چگونه در چشمهٔ آب حیات تعمید نمود و نورانی و آسمانی شد. بر روی زمین بود ولکن ساکن عالم بالا شد. از عناصر جسمانی بود ولی فی الحقیقه از جواهر ملکوت گردید و اینجاست که آسایش حیات ظاهری او پایان یافت، ولی زندگی روحانی او رنگ دیگری به خود گرفت. حال او مهدی موعود، قائم آل محمّد و صاحب الزّمان را می‌شناخت و ایمان و ایقان و عشقی بی‌نظیر به حضرت ربّ اعلی و نقطهٔ اولی داشت. و بالاخره اینجاست که به شهادت جمال اقدس ابهی «اوّلین

کسی بود که از جام وصال محبوب آفاق نوشید» و قبل از بعثت مبارک حضرت اعلی ایمان آورد، و «بَر و ثمره، سدره، الهی شد.»[۱۴]

در کتاب تاریخ نبیل در باره، این گوهر یکتا چنین می‌خوانیم: «حرم مبارک در فجر ظهور، آثار جلال و فردانیّت شریعت اللّه را مشاهده فرمود و اقتدار امر سبحان را ملاحظه نمودند. در عالم نسوان هیچ فردی بجز جناب طاهره در رتبه، ایمان و حسن سلوك و ایقان با حضرتش برابری نداشت.»[۱۵]

جریان این واقعه، مدّتی کوتاه قبل از اظهار امر آن مظهر الهی به جناب ملاّ حسین بشروئی بود. وقایع آن شب تاریخی را از زبان حضرت حرم بشنویم: «تا شب پنجم جمادی الاولی سنه، ۱۲۶۰ رسید. و آنشب شبی بود که جناب باب الباب مشرّف شدند و تصدیق نمودند. آنشب شب بسیار عجیبی بود. فرمودند امشب ما میهمان عزیزی داریم و بسیار حالت مبارك مشتعل و افروخته بود. فانیه بسیار مشتاق استماع بیانات مبارك بودم. لیکن چون به من فرمودند که شما بروید در فراش بخوابید، با آنکه تمام شب بیدار بودم، نخواستم تمرّد فرمایش مبارك کنم. ولی تا صبح صدای مبارك را می‌شنیدم با جناب باب الباب صحبت می‌داشتند و به خواندن آیات و بیان ادلّه و برهان مشغول و می‌دیدم هر یوم میهمان غریبی وارد و از این گونه مذاکرات در میان.»[۱۶]

در آن زمان حضرت ربّ اعلی ۲۵ ساله و حرم مبارك ۲۲ ساله بودند. در حقیقت از آن زمان بود که ۲ سال زندگی پر آسایش و آرامش ایشان پایان یافت و روزهای تنهائی، هجران و دوران فراق و حرمان رسید. هر هنگام که حرم مبارك از این ایّام پر احتراق سخن به میان می‌آوردند چنان حزن و اندوه بر ایشان مستولی می‌گشت که یارای تکلّم باقی نمی‌ماند. مستمعین نیز از تأثّر و تألّم ایشان در دریای غم و الم غوطه‌ور می‌شدند.

چند ماه بعد یعنی در ماه شعبان ۱۲۶۰ هـ. ق. برابر با سپتامبر ۱۸۴۴ م. حضرت اعلی با جناب قدّوس، مدینه، منوّره، شیراز را ترك نمودند و برای انجام مناسك حجّ از طریق بوشهر عازم مکّه، معظّمه شدند.

حال آن ورقه، مبارکه نه تنها از دیدار روی دلجوی همسر شفیق و مهربان، بلکه از زیارت مولای نازنین نیز محروم شد. گرچه در وطن و در خانه، خویش می‌زیست ولی همواره تنها و نگران بسر می‌برد. پس از تمام لذّات و خوشی‌های دنیوی دوری جست و با صبر و سکونی که از روح پر فتوحش سرچشمه می‌گرفت، چشم براه خبری از جانب محبوب شد. تا آنکه اوّلین توقیع مبارك به افتخار ایشان از بوشهر عزّ نزول یافت. این توقیع منیع که اثر و نمونه‌ای از نهایت لطف و رأفت حضرت ربّ اعلی نسبت به حرم گرامیش می‌باشد و مراتب مهر و محبّت هیکل اطهر را نسبت به آن ورقه، روحانیّه نشان می‌دهد، زینت بخش این مقال می‌گردد:

«یا خیر الحافظین، بسم اللّه تعالی

جان شیرین من، حرسك اللّه تعالی

لا تحسبنّ انقطاع الکتب من مَلل او انّ فی القلب شیئاً کان یشغله

لاکـنّما خطبـت الـیك یـدی حـرفـاً تسابقه دمعی فیغسله

خداوند شاهد است از زمان دوری از ملاقات نه اینقدر حزن احاطه نموده که توان نوشت. ولی از آنجائی که تقدیر جاری است بر وفق مصلحت این قسم جاری گشته. خداوند عالم به حقّ خمسة النّجبا علی احسن الوجه اسباب مراجعت را جاری فرماید. دو روز است که وارد بوشهر شده‌ام. گرما شدّت دارد ولی خداوند عالم حافظ است. در هر حال در همین ماه ظاهراً کشتی روانه شود. خداوند عالم از فضل خودش حفظ فرماید. صاحبه، معظّمه والده در وقت روانگی ملاقات میسّر نشد. عرض سلام بگوئید و طلب دعا هم کرده باشید. در باب یك رشته ترمه انشاءالله به بمبئی خواهم نوشت، کنیز هم در نظر دارم. انشاءالله هر قسم مقدّر است خواهد شد والسّلام علیك و رحمة الله و برکاته.»[۱۷]

قریب به ۹ ماه سفر مبارك طول کشید. در اواخر ماه جمادی الاوّل ۱۲۶۱ هـ. ق. با جناب قدّوس و غلام باوفا، مبارك، از طریق کشتی به بوشهر وارد شدند. بلا فاصله توقیعی خطاب به محمّد شاه و توقیع دیگری به حاج میرزا آغاسی صدر اعظم وقت، نازل و ارسال شد. توقیع دیگری نیز شامل ۷ دستور معروف به خصائل سبعه[۱۸] از قلم مبارك نازل و به وسیله، جناب قدّوس برای خال اعظم به شیراز ارسال نمودند که تمام اصحاب آن ۷ دستور را به موقع اجرا درآوردند. وقایع تاریخی این ایّام را باید از زبان حافظ شیرین سخن شنید:

شیراز پر غوغا شود، شکّر لبی پیدا شود ترسم کز آشوب لبش برهم زند بغداد را[۱۹]

بلی، در اینجا بود که زلزله در ارکان شهر شیراز افتاد و همانطور که در تاریخ ذکر شده علما و عامّه، مردم به هیجان آمدند. پس حسین خان آجودان باشی، والی شیراز، نگران شده مأمورین حکومتی را برای آوردن حضرت به بوشهر فرستاد. امّا قبل از رسیدن به بوشهر در منزلگاه دالکی، حضرت خودشان را به مأمورین معرّفی نموده و با آنان به شیراز مراجعت و یك سره به دارالحکومه وارد و مورد آزار و اذیّت بی‌حدّ حسین خان در مجلس شدند. بطوری که از شدّت اثر سیلی یکی از گماشتگان که به دستور حسین خان به وجه مبارك زد، عمّامه، مبارك از رأس مطهّر بیافتاد و اثر ضرب در چهره، مقدّسش نمودار شد. بالاخره با وساطت شیخ ابوتراب امام جمعه، شیراز، و خال اعظم با دادن التزام کتبی آن حضرت را به منزل خود بردند. پس از ۹ ماه دوری و مهجوری، چشم و دل والده و حرم به دیدار وجه منیر و روی دلجوی حضرت ربّ اعلی روشن شد و شاد و مسرور گشتند. امّا در حقیقت دوران آرامش و آسایش از سرای مبارك رخت بربسته و امواج سهمگین بلایا و مشقّات یکی بعد از دیگری نازل می‌گردید. شکّی نیست که مسلّماً ورقه، طیّبه خدیجه بیگم نیز از این مشقّات بی‌بهره نماندند و در همه، بلایا و رزایا با حضرتش همدم و همراه بودند. خود ایشان در ملاقات با سرکار منیره خانم حرم مبارك حضرت عبدالبهاء در شیراز چنین می‌فرمودند: «اگر بخواهم صدمات و بلایای وارده، آن ایّام را به تفصیل ذکر نمایم، مرا طاقت و یارای بیان و شما را طاقت استماع نخواهد بود.»

از وقایع تاریخی این دوران ورود ملاّ حسین و کم‌کم عدّه‌ای از اصحاب به شیراز و مفتوح شدن باب لقا بر وجه آنان و همچنین تشرّف سیّد یحیی دارابی جناب وحید و ایمان ایشان و عدّه‌ای دیگر از اشخاص مهمّ و محترم می‌باشد و این دوره، تاریخ، یکی از پربار و پرثمرترین دوره‌های

امر مبارك حضرت ربّ اعلی است.

این رفت و آمدها و اجتماع اصحاب در حول شمع وجود مقدّسش، علمای عنود را بار دیگر به هیجان آورد و فتوای قتل آن مظهر کبریا را صادر نمودند و حسین خان نیز آن را تأئید نمود. پس در شهر شایع شد که سیّد باب را بزودی به قتل می‌رسانند. دیگر میزان نگرانی و اضطراب والده و حرم مبارك را حدّی نتوان تصوّر نمود. در این حال خال اعظم و همشیرهء حرم، زهرا بیگم از بذل هیچ کمکی برای حفظ حضرتش کوتاهی ننموده و مرتّباً با امام جمعهء شهر شیخ ابوتراب رفت و آمد و مذاکره کرده تا شاید چاره‌ای بیندیشند و راهی پیدا نمایند. حضرت حرم می‌فرمودند: «در آن اوان هیچ فردی از رجال عائله جرأت ورود به بیت مبارك را نداشت. فقط خواهرم زهرا بیگم چادر مندرس و ژنده‌ای پوشیده خود را به صورت فقیری در می‌آورد و اخبار جسته و گریخته را به ما می‌رساند.»[۲۰] بالاخره امام جمعه چاره‌ای اندیشیده رفتار نکوهیدهء علما را سرزنش نمود و به آنان اظهار داشت که من این خاندان جلیل و این سیّد محترم را بخوبی می‌شناسم. از دو حال خارج نیست، یا سیّد باب راست می‌گوید یا دروغ. اگر راستگو است من فتوای قتل شخص راستگو را نمی‌دهم و اگر دروغگو است، همهء ما دروغ می‌گوئیم. پس فتوای قتل را پاره کرد. در عین حال از خال اعظم تقاضا نمود که روز جمعه حضرتش در مسجد وکیل حاضر شده و برای آرام کردن علما و عامّهء مردم از ادّعای خود انصراف ورزند. حضرت حرم در این باره می‌فرمایند: «همهء ما از آن بیم داشتیم که مبادا در آن اثنا حادثهء غیر منتظره‌ای رخ دهد. در عین حال دلگرم بودیم که شاید با اظهار ندامت ظاهری از افکار، حضرتش را راحت گذارده به منزل مراجعت فرمایند.»[۲۱]

بالاخره در روز موعود هیکل اطهر به همراهی جناب خال به مسجد وکیل رفته، بیاناتی ایراد فرمودند. بیانات مبارکه چنان مؤثّر و جذّاب بود که در نتیجه سبب اقناع و سکوت دشمنان و موجب مزید حبّ و ایمان پیروان گردید. سپس آن حضرت به همراهی خال اعظم به منزل مراجعت نمودند.

نوروز سال ۱۲۶۲ هـ. ق. را حضرت اعلی با کمال اطمینان و سکون در شیراز بسر بردند. روز عید حضرت حرم و والدهء مبارك جشن نوروز را با کمال شادی در حضور هیکل اطهر گذراندند. در آن روز مبارك، عنایات و الطاف حضرتش نسبت به آن دو ورقهء مبارکه بی حدّ و اندازه بود و با نصایح شیرین و محبّت‌های فراوان زنگ غم را از آینهء قلب آنان بر طرف داشتند، بطوری که در دل و روح والده و حرم مبارك بارقهء امید دمید. ولی ارادهء الهی غیر از این بود. پس هیکل اطهر وصیّتنامهء خود را تنظیم نموده، مرقوم فرمودند که تمام املاك و دارائی و منزل و اشیاء منقوله مربوط به والده و حرم مبارك می‌باشد. در ضمن تصریح نمودند که بعد از وفات والده تمام املاك و دارائی و منزل مخصوص حرم است.

طبق نظر نیکلا[۲۲] منشی سفارت فرانسه در ایران که بعدها بابی شد، حاجی میرزا آغاسی دستور اکید و سرّی به حسین خان والی شیراز داده بود که هرچه زودتر سیّد باب را بطور پنهانی به قتل برساند. پس مجدّداً حسین خان دستور دستگیری و توقیف مبارك را صادر نمود و از عبدالحمید خان داروغه خواست که شبانه ایشان را در غل و زنجیر با اوراق و نوشتجات به

دارالحکومه برده، محبوس نماید . او در نظر داشت که همان شب نیّت پلید خود را به مرحلهء اجرا درآورد . عبدالحمید خان و گماشتگان او در نیمه شب ۲۱ رمضان ۱۲۶۲ هـ. ق. از دیوار همسایه بالا رفته، حضرت را با تمام اوراق و کتب دستگیر نمودند . در آن زمان هیکل مبارك در کمال اطمینان و ثبات و استقامت بودند و مکرّر این آیهء قرآن را تلاوت می‌فرمودند : «انّ موعدهم الصّبح الیس الصّبح بقریب.» (آیهء ۸۱ از سورهء هود) ولی اضطراب و هیجان حرم و والدهء مبارك بی حدّ و اندازه بود و نمی‌دانستند چه کنند و یا چه خواهد شد . چون داروغه به همراهی حضرت به بازار رسید مشاهده نمود که شهر شیراز در هیجان است و مردم در تشویش و اضطراب. یا فرار کرده یا نعش‌های اموات خود را حمل می‌کنند . چه که غفلتاً مرض وبا در شهر شیوع یافته بود و حسین خان نیز از ترس جان با بستگانش به باغ تخت[۲۳] گریخته بود . پس داروغه هیکل اطهر را به منزل خود برد و محبوس نمود . در آن حال مشاهده کرد که طفل خردسالش به سختی مبتلا به وبا شده. لذا دست به دامان حضرت ربّ اعلی شد ، از اعمال شنیعهء خود طلب عفو و بخشش نموده خواستار شفای فرزندش گردید که مورد اجابت واقع شد . لهذا هیکل مبارك را آزاد ساخت.

حضرت حرم می‌فرمودند : «ناگهان حضرت ربّ اعلی به خانه مراجعت و قلوب همهء ما را غرق سرور و شادمانی نمودند . امّا هیهات، توقّف مبارك دو سه روزی بیش طول نکشید و این روزها ، روزهای آخر حیات من با طلعت اعلی بود . هیکل مبارك فرمودند که اقامت ایشان بیش از این در شهر شیراز مقرون به صلاح نیست و باید شهر را ترك کرده به نقطهء دیگری رهسپار شوند . ما که می‌دانستیم اقامت حضرت در شیراز با چه زجر و عقوبتی همراه بوده است، با وجود حرمان و دلتنگی از دوری ایشان، شادمان شدیم که به فضل الهی به محلّ امنی خواهند رفت. بعد از ظهر روز آخر برای وداع به ملاقات جناب خال، حاجی میرزا زین العابدین و زوجهء ایشان که خواهرم بودند رفتند و شامگاه به منزل بازگشته، بعد از غروب همراه با سیّد کاظم زنجانی یکی از اصحاب به صوب اصفهان حرکت نمودند . البسه و لوازم سفر مبارك قبلاً فرستاده شده بود .»[۲۴]

حرکت حضرت در ماه رمضان ۱۲۶۲ هـ. ق. برابر با سپتامبر ۱۸٤٦ م. بود .

بدین ترتیب آن ورقهء نورانیّه در عین جوانی و شباب از دیدار شوی نازنین و مولا و آقای ازلیش در این دار فانی محروم گردید و از فیض لقایش محروم شد . البتّه میزان غم و اندوه آن مخدّرهء گرامی را حدّی تصوّر نتوان نمود . هیکل مبارك قبل از حرکت به صوب اصفهان تا حدّی وقایع آینده را به حضرت حرم اخبار نموده، ایشان را به صبر و شکیبائی در برابر ارادهء الهی توصیه فرمودند . دعای مخصوصی نیز به ایشان داده، فرمودند که در موقع بروز آلام و مصائب تلاوت نموده تا اندوهشان زائل گردد . پس حرم مبارك خاضعاً خاشعاً به امر حضرتش سر نهاده، در کمال مظلومیّت راضی به رضای حقّ بودند . امّا در عین حال بسیار نگران بودند و دقیقه شماری می‌کردند که شاید خبری از سلامتی آن محبوب یکتا برسد . در این زمان از سنّ مبارك خدیجه بیگم ۲٤ سال بیشتر نمی‌گذشت.

چندی گذشت، از شدّت وبا کاسته شد . حسین خان به شیراز برگشته، از حرکت حضرت مطّلع گردید . پس بنای آزار و اذیّت و تعرّض به آن خاندان جلیل را گذاشت که از محلّ هیکل اطهر مطّلع

شود . حرم مبارك در این مورد فرموده‌اند : «قبل از ظهر بود ، مرحوم اخوی یعنی حاجی میرزا ابوالقاسم مبتلا به وبا و در بستر ناتوانی آرامیده بود . ناگهان فرّاشان حکومتی با عدّه‌ای رجّاله صحن خانه را پر کردند . هنگامهء غریبی بر پا شد . همه جا را کاوش کرده چون حضرت را نیافتند سر رختخواب اخوی رفته، چون قادر به حرکت نبودند ، ایشان را به دوش کشیده به محضر حاکم بردند تا از محلّ مبارك مطّلع شوند . چون حاجی میرزا ابوالقاسم اطّلاعی نداشت پس حسین خان زبان به ناسزا و دشنام گشوده به آزار و اذیّت او پرداخت. بطوری که برادرم طاقت از دست داده و بیهوش بر زمین افتاد . حسین خان گفته بود باید شوهر خواهر خود را در مدّت ۱۵ روز تحویل بدهی یا آنکه ۱۵ هزار تومان غرامت بپردازی. سپس فرّاشان مجدّداً او را به دوش کشیده، در دالان حیاط منزل انداختند و رفتند . همگی مضطرب بودیم و نمی‌دانستیم چه کنیم. مهلت ۱۵ روز بسر آمد . فرّاشان بار دیگر به جلب برادرم پرداخته او را به خانهء حاکم بردند . آنچه مرحوم اخوی قسم یاد می‌کرد که از ایشان خبر ندارم، بر شدّت غضب حسین خان می‌افزود و با تندی مطالبهء ۱۵ هزار تومان غرامت را می‌نمود . پس مجدّداً به برادرم حال ضعف دست می‌دهد . سپاس خدای را که در همان حین چاپار اصفهان از طرف مرحوم منوچهر خان معتمدالدّوله می‌رسد و خبر می‌دهد که فرد مورد نظر در اصفهان و مهمان گرامی شخص حاکم است و از حسین خان می‌خواهد که عائلهء مبارك از هر گزند و آسیبی در امان باشند . با وجود این از اخوی ۱۵۰۰ تومان به عنوان غرامت گرفته، ایشان را مرخّص می‌کنند .»[۲۵]

مدّتی به این منوال گذشت. گاهگاه قاصدی از طرف حاجی میرزا حسن علی خال اصغر،[۲۶] از یزد به شیراز آمده و خبری مربوط به حضرت باب را به والده و حرم مبارك می‌رساند . هر چند زمان نیز دستخطّ مبارك با تحف و هدایا جهت حرم شرف صدور می‌یافت. همشیره‌ها و همسرانشان، خال اعظم و میرزا زین العابدین نیز بسیار به حرم مبارك محبّت و رسیدگی می‌کردند . امّا آتش افروختهء دل ایشان روز بروز شعله‌ورتر شده و از فراق دلدار ازلی می‌سوختند و می‌گداختند و در عین حال بسیار نگران ایشان و پریشان خاطر بودند . بدتر از همه اینکه خبرهای گوناگون و ضدّ و نقیض می‌رسید . روزی خبر آمد که سیّد باب را به طهران خواهند فرستاد . امّا پس از چندی مطّلع شدند که ایشان را به تبریز تبعید نموده‌اند . حضرت حرم در بارهء این دوره از زندگی خود می‌فرمودند :

«این اخبار جسته و گریخته باعث پریشانی و بی سر و سامانی بیشتر ما می‌شد . پس والدهء مبارك از جناب خال خواستند که چاره‌ای اندیشیده و اخبار موثّقی در بارهء وضع حضرت بدست آورد . بنا بر این ایشان از راه یزد به چهریق رفته، دیده به دیدار دلدار روشن و منیر نمودند . سپس به طهران رفتند تا شاید راه چاره‌ای پیدا کنند . امّا در طهران خودشان نیز گرفتار شده با استقامتی بی‌نظیر به مقام شهادت واصل گردیدند .»[۲۷]

در اینجا نیز تاریخ درس دیگری از وفا و جانبازی و عشق و شیدائی به ما می‌آموزد .

جناب میرزا سیّد علی خال اعظم که از اوان کودکی حضرت ربّ اعلی، پیوسته مقام سرپرستی ایشان را بر عهده داشتند ، همانطور که در تاریخ آمده با عشق و وفائی بی‌نظیر در برابر امیرکبیر

میرزا تقی خان با خواندن شعر حافظ:

شکر خدا که آنچه طلب کردم از خدا　　بر منتهای مطلب خود کامران شدم

و در میدان شهادت با ایراد سخنانی مهیمن، چنان مراتب دلدادگی خود را نسبت به حضرت نقطه اولی ابراز نمود که همه مردم حتّی میرغضب نیز متأثّر شده با چشمی گریان به بهانه‌ای از میدان رفت و به قول خودش از قربانی کردن آن سیّد نورانی و بی‌گناه خودداری نمود. پس شخص دیگری آن جناب را سر برید و خون مقدّسش را در راه مولا و محبوبش که قائم آل محمّد بود بر زمین ریخت. قائم آل محمّدی که خواهرزاده‌اش بود و از دوران طفولیّت در دامان پر مهر و محبّت خود پرورشش داده بود و در حقیقت حقّ پدری بر گردنش داشت.

ای خوش آن عاشق سرمست که در پای حبیب　　سر و دستار نداند که کدام اندازد

این حادثه در سبزه میدان طهران در ربیع الثّانی ۱۲٦٦ هـ. ق. درست پس از واقعه قلعه شیخ طبرسی و چند ماه قبل از شهادت حضرت ربّ اعلی اتّفاق افتاد.

هنوز خبر جانگداز این قربانی به گوش اماء الرّحمن عائله مبارکه نرسیده بود که در ۲۸ شعبان ۱۲٦٦ هـ. ق. برابر با ۹ ژوئیه ۱۸۵۰ در تبریز بلاانگیز فاجعه عظمی شهادت طلعت اعلی واقع گردید. مجدّداً مردان فامیل صلاح ندانستند که خبر این رزیّه کبری پخش شود. با وجود این می‌توان حدس زد که حضرت حرم که در بی‌خبری کامل از محبوب یکتای خود بودند، در چه حال نگرانی و تشویش بسر می‌بردند. بخصوص که تا آن زمان گاه‌گاهی خبری چند از کوی دلدار می‌رسید و حضرت اعلی از ماکو و چهریق توسّط خال اصغر در یزد و پسر عموی پدرشان میرزا علی اکبر مرتّب برای حرم گرامیشان توقیعاتی به همراه هدایا و تحف چون دستمال‌های ابریشمی یا شیشه‌های عطر و غیره می‌فرستادند که بارقه امید و تا حدّی مایه قوّت قلب ایشان بود. پس این امید نیز بکلّی قطع شده بود و نگرانی بیش از پیش ببار آورده. در این حال حرم مبارك آنی راحتی و تسلّی نمی‌یافت و به یاد روی دلجو و رفتار دلپسند و گفتار دلکش محبوب می‌سوخت و می‌گداخت.

درست یك سال بعد از این بلیّه عظمی تنها اولاد خال اعظم و همشیره حرم، فاطمه خانم، به نام میرزا جواد که ۱۹ ساله بود در اثر بیماری در جدّه درگذشت. با رسیدن خبر رقّت‌بار مرگ این جوان ناکام به عائله، لاجرم پرده از اسرار شهادت والد گرانقدرش جناب خال برداشته شد. و بالاخره اسرار قربانی و شهادت دلبر یکتا، حضرت نقطه اولی نیز آشکار گردید. در آن زمان از سنّ خدیجه بیگم ۲۸ سال می‌گذشت. غم و اندوه ایشان و والده مبارك از بیان خارج است. و نه تنها به هیچ وجه تسلّی خاطری نمی‌یافتند، بلکه بغض و زخم زبان بعضی از افراد فامیل و آشنایان نیز بر محنت و پریشانی آنان می‌افزود. حال دیگر آن دو ورقه نورانیّه بخوبی می‌دانستند که آن روی دلجو و صورت مه رو را نخواهند دید. مادر رنجدیده دیگر تاب و توان مقاومت نداشت. پس عزم ترك شیراز نمود و به همراهی غلام باوفا، مبارك، که از شهادت آقایش باخبر نبود، از شیراز به کربلا رفته مابقی حیات خود را در جوار آن بقعه نورا بسر بردند.

حال دیگر خدیجه بیگم مادر شفیق و مهربان خود را نیز از دست داده و بکلّی تنها و بی‌کس

ماندند. خود ایشان در این باره فرموده‌اند: «عزیمت والده، مبارك از شیراز مرا بیش از پیش در اندوه و حزن لاتحصی فرو برد و بر بار غمم بیفزود. سال‌های متوالی آن ورقه، زکیّه بود که مرا در آغوش مهرپرور خویش نوازش می‌داد و روح و قلبم را قوّت می‌بخشید. پس از عزیمت ایشان، به همراهی فضّه کنیز باوفا به خانه، خواهرم که زوجه، جناب خال بود نقل مکان نمودم. همشیره‌ام در عرض یك سال همسر و تنها فرزند دلبندش را به یکباره از دست داده بود و در کلبه، احزان قرین آه و فغان بود. من که خود در دریای غم و الم فرو رفته و در حقیقت همه چیز خود را از دست داده بودم، حال می‌بایست موجبات تسلّی خاطر او را فراهم نمایم.»[۲۸]

آیا در تاریخ بشریّت و در مطالعه، سرگذشت زندگانی زنان دنیا تا بحال به چنین داستان رقّت‌بار و توأم با غم و اندوه ولی در عین حال پر از افتخار و شرف و منقبت برخورد کرده‌ایم؟ آیا با شخصی چنین بزرگ‌منش و بزرگوار و با روحی چنین عظیم و پرفتوح روبرو گشته‌ایم؟ آیا عشق و وفا و صبر و صفائی چنین دیده‌ایم؟ و آیا محویّت و فنا و از خود گذشتگی و خدمت و فداکاری آن ورقه، علیا درس و سرمشقی برای ما بانوان و اماء الرّحمن نخواهد بود؟

سال‌های متمادی در تنهائی و حرمان و غم و اندوه گذشت. مجدّداً اجازه بدهید بیانات حضرت حرم را به گوش هوش بشنویم: «سال‌ها بدین منوال گذشت. میرزا آقا[۲۹] پسر زهرا بیگم یگانه خواهرزاده‌ام، که در کودکی بسیار مورد عنایت حضرت ربّ اعلی بود و او را از مرض آبله نجات داده و مژده فرموده بودند که در بزرگی مرا یاری و همراهی خواهد نمود، دوران طفولیّت را پشت سر گذاشت و در سنّ ۱۳ سالگی به امر حضرت اعلی ایمان آورد. وی تعلّق شدیدی به من داشت و در هیچ حال از من غافل نشده، همواره در فکر آسایش و راحت من بود. در آن زمان جمال مبارك در بغداد تشریف داشتند ولی هنوز اظهار امر مبارك نشده بود. میرزا آقا به درخواست و از طرف من عریضه‌ای به حضور آن محبوب غفور معروض داشت و از قلم احدیّه لوحی به افتخار این فانیه عزّ نزول یافت. چندی بعد از اظهار امر مبارك، ملاّ محمّد زرندی نبیل اعظم به شیراز وارد گشت. وی مأموریّت داشت که ندای رحمان را به اهل بیان ابلاغ و اعلان نماید. احبّای الهی در بیت میرزا آقا مجتمع شده و جناب نبیل طلوع شمس حقیقت و ظهور موعود کتاب بیان را به همگی بشارت دادند. آنان نیز بی‌درنگ ایمان و وفای خود را اعلام نمودند. روزی که نبیل در منزل میرزا آقا بود از پشت پرده به استماع بیاناتشان مشغول شدم. همینکه شنیدم جمال مبارك نفس من یظهره اللّه و موعود بیان هستند، در خود همان حالتی را احساس کردم که برایم در آستانه، درب اطاق بالاخانه، بیت مبارك پیش آمده بود و مرا به اقبال به امر حضرت ربّ اعلی هدایت نموده بود. پس به یقین مبین اطمینان یافتم که موعود سنه، تسع پرده از رخسار برافکنده است. در دم سر به سجده گذاردم و به شکر و سپاس باری تعالی پرداختم و لحظه‌ای تأمّل و درنگ نکردم.»[۳۰]

بلی، بار دیگر روح تازه‌ای در کالبد خسته، آن بدر منیر دمیده و این بار نیز به ندای الهی لبّیك گفت و مشتعل و منجذب شد و مراتب عشق و دلدادگیش را مجدّداً عیان ساخت. حال بار دیگر حُبّی در سر و آتشی در دل داشت بس افروخته. دقیقه‌ای آرام نداشت و آرزوی زیارت روی دلجوی محبوب ابهی و مقصود بی‌همتا را در سر داشت.

سالها یکی پس از دیگری می‌گذشت. در این مدّت مرتّباً جمال مبارك با این ورقهٔ نورانیّه در تماس بودند و با فرستادن الواح متعدّده و تحف و هدایائی چون انگشتر و پیراهن مبارك و یا قطعه پارچهٔ حریری که دور تاج مبارك می‌پیچیدند و همچنین مجموعه‌ای از الواح مقدّسه، که حضرت حرم آن را در جلد نفیسی از مخمل گذاشته و بر گردن خود می‌آویختند، و غیره یادی از آن دلدادهٔ مهجور می‌نمودند، که تنها امید و دلخوشی حرم بود. امّا مسئلهٔ مهمّتر این است که بر طبق شهادت جمال اقدس ابهی در زیارتنامهٔ خدیجه بیگم، حضرتش در عوالم روحانی با آن ورقهٔ علیا بوده و «نالهٔ قلب حزین و نوحهٔ جان او را می‌شنیده و افروختگی و کشش و نیایش»[۳۱] او را ملاحظه می‌فرموده‌اند.

در سال ۱۲۸۸ هجری قمری مراسله‌ای از جانب سلطان الشّهدا، خطاب به جناب میرزا آقا از اصفهان رسید، حاکی از اینکه حسب الامر جمال مبارك، منیره خانم، که بعدها حرم مبارك حضرت عبدالبهاء شدند، به همراهی برادرشان و شیخ سلمان از طریق شیراز عازم کوی دوست هستند و چند صباحی در شیراز خواهند ماند. حضرت حرم در این باره می‌فرمودند: «احبّائی که به شیراز مسافرت می‌کردند همیشه به دیدن من می‌آمدند. من آنان را در منزل خواهرزاده‌ام میرزا آقا می‌پذیرفتم. ولی شخصاً در بیت جناب خال با خواهرم زندگی می‌کردم. پس آن بیت را برای ورود مهمانان گرامی که از اصفهان می‌آمدند آماده ساختم. اقامت ۱۵ روزهٔ آنان از جملهٔ شیرین‌ترین دورهٔ حیات این دلباخته بود.»[۳۲]

در آن ایّام حضرت حرم توسّط منیره خانم از درگاه کبریائی جمال اقدس ابهی سه تمنّا و تقاضا نمودند. اوّل اجازهٔ تعمیر بیت مبارك شیراز که به صورت مخروبه‌ای درآمده بود و اقامت خود ایشان در آن مکان مقدّس. دوّم شرف اقتران سیّد علی،[۳۳] برادرزاده‌شان، با صبیّهٔ مبارك.[۳۴] سوّم اذن تشرّف خود ایشان به آستان قدس ملیك مختار.

حضرت بهاءالله جلّ اسمه الاعلی هر سه تمنّای ورقهٔ علیا را اجابت فرمودند. اوّل، امر مبارك به جناب میرزا آقا نورالدّین عزّ صدور یافت که هر قسم میل حضرت حرم است بیت مبارك تعمیر شود. پس بلافاصله ایشان به تهیّه و تدارك مشغول شده، در سال ۱۲۹۰ هجری قمری حرم مبارك پس از ۲۴ سال زندگی در منزل همشیره شان به آن محلّ مقدّس نقل مکان نمودند. تقاضای دوّم و سوّم ایشان یعنی اقتران یکی از صبایای مبارك با عائلهٔ حضرت ربّ اعلی و تشرّف حضرت حرم به بارگاه سلطان جلال نیز مورد قبول مبارك واقع شد. چنانچه در لوحی خطاب به مرحوم آقا میرزا آقا افنان می‌فرمایند: «در سنین قبل، ورقهٔ علیا علیها بهائی استدعای مطلبی نمود و به طراز قبول فائز. نظر به آن وعده مدّتیست حضرات علیهم بهاء الله الابهی آمده‌اند لاجل زیارت و امر معهود ...»[۳۵]

سرکار منیره خانم نیز در رقیمهٔ خود به حضور حرم مبارك مرقوم می‌دارند: «باری دیگر در خصوص امر معهود مرقوم فرموده بودید، رجاء شما در ساحت اقدس معروض آمد و محبوب افتاد. الحمد لله و المنّه که فضل و عنایت در بارهٔ آن محبوب به حدّی است که رجاء کبیری قبول و مقبول شد.»[۳۶]

در نامهء دیگری چنین می‌نگارند : «باری، مرقوم فرموده بودید که در جمیع اوقات در تلقاء انوار الهی روحی لهم الفداء ذکری از این مهجوره بکن، شاید از برکت نفوس مطهّره این بساط بُعد منطوی گردد و به بزم حضور فائز گردم. این فقره را به خصوص در تلقاء عرش معروض داشته، لسان قدم جلّ کبریائه به این بیان ناطق: فرمودند عنایت و مرحمت الهی لازال آن ورقهء طیّبه را در شاطئ بحر لقا منزل داده و از صهبای قرب و وصال چشانیده. در کلّ احیان به لسان رحمن مذکورید. دیگر در این مقام بُعد و فراق مذکور نه. لوح منیع از سماء عنایت به اتّفاق حرف س ارسال شد و انشاءاللّه از بعد هم خواهد شد. دیگر مراتب اشتیاق و تکبیراتی که مخصوص انوار الهی مرقوم فرموده بودید جمیع به مسامع اطهرشان رسید و الآن جمیعاً حاضر و آن ورقهء مبارکه را با کمال اشتیاق ذاکرند. می‌فرمایند تاللّه الحقّ آنی نمی‌گذرد مگر آنکه به ذکر شما مشغول و مسروریم و از حضرت یفعل ما یشاء سائل و آمل که اوراق سدرهء خود را در انجمن واحد جمع فرماید، تا کلّ به ذکر و ثنایش مشغول شویم و رحیق وصال را از دست یکدیگر گرفته بیاشامیم.»[۳۷] پس از وصول این مکاتیب روح جدیدی در دل و جان آن گوهر یکتا دمیده شد. از اینکه بزودی چشم به دیدار وجه منیر دوست روشن و از فیض لقایش مرزوق خواهد شد قلب و روحش تازه شد. لحظه‌ای آرام و قرار نداشت و با آمال و آرزوی بسیار به تدارک و تهیّهء وسائل سفر پرداخت. امّا این آرزو نیز نقش بر آب شد و اندوهی جبران ناپذیر ببار آورد. چه که سیّد علی برادرزادهء بی‌وفا که به حرم مبارک قول داده بود در صورت موافقت حضرت بهاءاللّه جلّ اسمه الاعلی با این وصلت، از یزد به شیراز آمده و با ایشان به ارض اقدس برود، خلف وعده کرد. پس از اینکه تقاضایش به عزّ قبول جمال مبارک فائز گشت، به همراه والدین و همشیرهء خود از طریق مشهد و عشق آباد رهسپار کوی دوست شد. پس به حرم مبارک پیام داد که مقتضیاتی چند مانع سفر به شیراز شده. ناچار خود حرکت و هر موقع میسّر شد وسائل سفر شما را فراهم خواهم نمود. از وصول این خبر قلب حسّاس و پرامید ورقهء علیا شکست. حزن و اندوه فراوان احاطه نمود. در حالی که آثار غم و اندوه از سیمای مبارکش نمودار بود فرمودند : «مثل اینکه چیزی در دلم پاره شد.»

مدّت ۴۰ سال بلایا و مصائب جسم و جان آن ورقهء نورا را افسرده و قلب و روح پرنورش را آزرده کرده بود. پس دیگر نتوانست در برابر این بی‌وفائی و عهدشکنی مقاومت کند و در بستر بیماری افتاد و روز بروز سلامت وجودش رو به کاهش رفت و سراج حیاتش رو به زوال و خموشی گذاشت. با وجود رسیدگی و دقّت بسیار اطبّای حاذق، در اثر فراق طبیب معنوی جوارح و ارکانش گداخت و سینه‌اش سوخت و پس از دو ماه بیماری در ۲ ذی الحجّهء ۱۲۹۹ هـ. ق. برابر با ۵ اکتبر ۱۸۸۲ م. در بیت مبارک شیراز روح پاکش از قفس تن رهائی یافت و به عالم بالا عروج نمود و به محضر شوی نازنین و مولای دلنشین وارد گشت. در همان روز و همان ساعت خادمهء باوفایش فضّه نیز جان به جان آفرین سپرد.

این واقعه درست ۴۰ سال بعد از روز اقتران خجستهء طلعت اعلی با خدیجه بیگم اتّفاق افتاد و از سنّ مبارکش ۶۰ سال می‌گذشت. آن ورقهء علیا را در حمّام گلدسته در جوار مسجد نو غسل

دادند و در ضریح امامزاده شاه چراغ در قسمتی که به دارالحفاظ معروف است به خاك سپردند.

بعد از اینکه خبر صعود آن عاشق دل سوخته به ساحت جلال حضرت ذوالجلال رسید، بحر اعظم به جوش آمد و بیاناتی احلی و لوحی غرّا از کلك اطهر به افتخار حرم مبارك نازل گردید که قسمتی از آن لوح زیارتنامهء ایشان می‌باشد. عنایات لانهایه در این زیارتنامه نه تنها هر شنوندهای را متحیّر می‌سازد بلکه پاکی و تقوی و عشق و وفا و قدر و منزلت آن بانوی گرانقدر را آنطور که باید معلوم می‌دارد. همچنین حسب الامر مبارك در بمبئی سنگ نفیسی از مرمر تعبیه و این آیهء مبارکه که از سماء مشیّت جمال قدم نازل شده بود بر روی آن سنگ حكّ شد: «هو الباقی. انّ الورقة العلیا سمعت نداء سدرة المنتهی و طارت الیها. ۱۲۹۹»

وقتی به مصائب زندگی آن ستارهء درخشان می‌اندیشیم، دریای غم و اندوه و آه و حسرت به جوش می‌آید. دل خون می‌شود و به صورت قطرات اشك از دیده فرو می‌ریزد. امّا پس از تفکّر و تأمّل در حالات وجود مبارکش و همچنین عنایات لانهایهء حضرت ربّ اعلی و جمال اقدس ابهی نسبت به ایشان، این آه و افسوس به مدح و ثنا و آن حرمان و حسرت به شکر و ستایش تبدیل می‌شود. پس سر به آستان مطهّر این ورقهء علیا فرود آورده، او را می‌ستائیم که چگونه با فدا نمودن هستی خود و رسیدن به مقام محویّت و فنا اینچنین مورد توجّه دو مظهر کلّی ظهور الهی، طلعت اعلی و محبوب ابهی قرار گرفت و عظمت و مقام و قدر و منزلت او در تاریخ بشریّت تا ابدالدّهر باقی و برقرار و ثبت و ضبط گردید.

حال اجازه بدهید که مضمون فارسی زیارتنامهء حضرت حرم را مطالعه نمائیم لیکون ختامه مسك.

جمال مبارك این زیارتنامه را به نامهائی از اسماء خدا آراستند که هم بیان تسلیت نماید و هم از اندوه جمال رحمان حکایت کند.

این لوح مبارك با اظهار مصیبت خطاب به قلم آغاز می‌شود. مفهوم بیان مبارك این است: مصیبت بزرگی که از آن اهل فردوس به نوحه مشغول شده و اندوه و اسفشان چنان اوج گرفت که به آستان حقّ رسید. جمال قدم آنان را که در هنگام زندگی محترم حرم به خدمتش رسیدند و بعد از درگذشت به زیارتش شتافتند، بشارت می‌دهند. بعد بر او بهای جمال خود را نثار می‌فرمایند و نور و ضیاء ظاهر از ظهور الهی را به او ارزانی می‌دارند و به عنوان بر و ثمرهء سدرهء الهی و همنشین و انیس نفس مبارکی که به ظهورش عوالم ملکوت و ناسوت روشنی گرفت، او را می‌ستایند و در حقّ او به عنوان اوّلین کسی که از جام وصال محبوب آفاق نوشید و آخرین ثمره‌ای که جان در فراق درباخت شهادت می‌دهند. کسی که جگرش گداخت و قلبش سوخت و ارکان وجودش آتش گرفت زیرا که از حضور در خدمت نفسی که خدا او را مشرق آیات و مطلع بیّنات و مظهر اسماء و مصدر احکام و عرش ظهور خودش معیّن فرموده بود دور و مهجور ماند.

در این زیارتنامه جمال مبارك حرم محترم نقطهء کبریا را به عنوان ورقهء شجر الهی و بوی خوش رضوان رضای خود مخاطب می‌سازند و او را از زندان عکّا به ورود در عالم اعلی بشارت می‌دهند. و از این شرافت که بوی پیراهن یوسف رحمانی را قبل از خلق ممکنات دریافته، او را

تهنیت می‌فرمایند و از اینکه به لقای یوسف بقا رسیده و از شراب قرب و لقا چشیده او را خوش‌آمد می‌گویند و این نکتهء زیبا را خاطر نشان می‌فرمایند که در او دو آیهء وصال و فراق جمع شده. یکی او را حیات بخشید و دیگری او را از زندگانی بی‌نصیب کرد. و چه بسا شب‌ها که آه و فغان او در محبّت محبوب اوج گرفت و اشک‌های او هنگام ذکر اسم ابهایش سرازیر شده است.

سپس جمال مبارك شهادت می‌دهند که در همه حال حقّ به همراه او بوده و افروختگی و کشش و خواهش و نیایشش را ملاحظه فرموده و نالهء قلب و نوحهء جان او را شنیده است.

سپس او را به عنوان ثمرهء سدرهء مبارکش به این ندا بشارت می‌فرمایند که در مصیبت درگذشت او، دریای اندوه و احزان به موج آمد و نسیم غفران اوج گرفت. به شهادت جمال مبارك در آن شب و روزی که حرم محترم نقطهء اولی به ملکوت ابهی و جایگاه اعلی شتافت، ذات مبارکش هر کس را که در آن شب و روز در انحاء عالم عروج به عالم بعد نمود آمرزید، بغیر از آنانی که بر علیه حقّ قیام نمودند. این کرامت و مرحمتی است که حقّ در بارهء او مقرّر فرمود. جمال مبارك این امتیاز و اختصاص را به فضل و عنایت به حرم مبارك تخصیص دادند و او و آنان که به زیارت او می‌روند و مجاوران و طائفان جایگاه او و بالاخره آنان را که به وسیلهء او به آستان مبارك توسّل جویند، خوش‌آمد می‌فرمایند. سپس او را به این خطاب که حوران بهشتی در عزای او ناله و نوحه کردند و اوراق شجر ظهور الهی به مصیبتش تیره‌گون شده، یاد می‌نمایند. و به مناسبت اینکه در هنگام ارتفاع ندای حقّ، آن را پذیرفته و تأثیر و جاذبهء کلمهء الهیّه اختیار از کفش ربوده، او را تهنیت می‌فرمایند. و او را که شاهبرگ شجر ظهور و طائر در هوای محبّت جمال مبارك مختار، و متوجّه بوجه اللّه و ناطق به ثنای حقّ است، به عنایت و مرحمت خطاب می‌فرمایند و به ذکر صادر از قلم مبارك خود بشارت می‌دهند. ذکری که سال‌ها و قرن‌ها و زمان‌ها آن را نابود نتواند ساخت. و می‌فرمایند که ذکر او از قلم اعلای جمال مبارك در دفتر حمرای قضا که جز حضرت هستی‌آفرین کسی بر آن آگاه نیست، جاویدان خواهد ماند. در پایان اشاره می‌فرمایند که ذکر او در این لوح، همواره به یاد مقرّبان خواهد بود و یکتاپرستان به خاك او روی خواهند آورد. خوشا به حال او و بشارت بر او ارزانی باد و بر هر کس که در برابر جایگاه او حاضر شود و آنچه را که خداوند بخشنده نازل فرموده تلاوت نماید.

یادداشت‌ها

۱- نقل از رساله، «احسن القصص» به خطّ محمّد مهدیّ ابن کربلائی شاه کرم، سنه، ۱۲۶۱ هـ. ق.
۲- فروغ ارباب، اختران تابان، ص۱۹.
۳- محمّد علی فیضی، خاندان افنان، ص۱۹۱.
٤- خانم و بیگم در زبان ترکی مغولی مؤنّث خان و بیک هستند.
۵- ضریح بقعه، احمد بن موسی الکاظم.
6- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p2.
۷- فاطمه خانم، ملقّب به عمّه حاجی همشیره، ناتنی حرم مبارک با خال اعظم ازدواج کرده بودند.
۸- میرزا زین العابدین، پسر عموی پدر حضرت اعلی و والد جناب آقا میرزا آقا نورالدّین.
۹- عمّه قزی در زبان ترکی به معنی دختر عمو می‌باشد.
10- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p3.
11- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p5.
۱۲- عبدالحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص۵۵.
13- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p10.
۱٤- قسمتی از زیارتنامه، حضرت حرم حضرت اعلی.
۱۵- عبدالحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل زرندی، ص۱۸٤.
۱٦- محمّد علی فیضی، خاندان افنان، ص۱٦٤.
۱۷- محمّد علی فیضی، خاندان افنان، صص۱٦٦-۱٦۷.
۱۸- خصائل سبعه عبارتند از: ۱- تلاوت زیارت جامعه، کبیره در ایّام جمعه و در اعیاد و لیالی متبرکه با غسل و تطهیر بدن و لباس، با نهایت توجّه و روحانیّت. ۲- بجا آوردن سجده در نماز بر تربت امام حسین به نوعی که بینی مصلّی نیز بر آن قرار گیرد. ۳- افزودن جمله، «اشهد ان علیّاً قبل محمّد باب بقیّة اللّه» بر اذان. مقصود از علیّاً قبل محمّد نام مبارک حضرت باب و مقصود از بقیّة اللّه اشاره به حضرت بهاءاللّه می‌باشد. ٤- هر یك از اصحاب هیکلی به خطّ آن حضرت که به نام «جنّة الاسماء» نامیده می‌شده و محتوی به اسماء اللّه و رمزهائی دیگر از اسماء الهی است بر گردن محاذی سینه بیاویزند. ۵- هر یك از اصحاب انگشتری از عقیق سفید بر انگشت داشته باشد که روی آن این جمله منقوش شده باشد: «لا اله الاّ اللّه محمّد رسول اللّه، علیّ ولیّ اللّه ۲۷۳.» مقصود از این عدد رمز اسم مبارك به حساب ابجد (علی محمّد باب اللّه) می‌باشد. ٦- شُرب چای در نهایت درجه، نظافت و لطافت. ۷- احتراز از کشیدن دخان مانند قلیان و غیره.
۱۹- زمانی که جناب باب الباب در ماکو مشرّف بودند، روزی حضرت اعلی با ایشان به پشت بام قلعه رفته و رودخانه، ارس را که در اشعار حافظ به آن اشاره شده به او نشان داده بیاناتی فرمودند. و در ضمن بیانات دیگری فرمودند: «روح القدس گاهی به لسان شعرا نطق می‌کند که خود آنها هم پی به مقصود واقعی نمی‌بردند، از جمله این بیت است:

شیراز پر غوغا شود، شکّر لبی پیدا شود ترسم کز آشوب لبش بر هم زند بغداد را

بعد فرمودند: معنی حقیقی این بیت مستور است و در سنه، بعد حین آشکار خواهد شد.»
20- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p18.
21- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p20.
۲۲- نیکلا در رشت در سال ۱۸٦٤ به دنیا آمد. در جوانی مانند پدر وارد کار سفارت شد. علاقه، او به دیانت بابی در اثر آشنائی پدرش با گوبینو بود. نیکلا در یکی از آثارش اقرار کرد که قلباً و واقعاً بابی است. از آثار مهمّه،

او است: Seyyed Ali Mohammed dit le Bab – ترجمه دلائل سبعه به فرانسه- ترجمه بیان عربی و فارسی به فرانسه.

۲۳- در خارج شهر شیراز آن زمان.

24- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p21.

۲۵- محمّد علی فیضی، خاندان افنان، ص۲۵۸- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p22.

۲۶- حاجی میرزا حسن علی خال اصغر، کوچکترین برادر والده مبارک حضرت اعلی که در یزد زندگی می‌کردند.

27- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p26.

28- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, p28.

۲۹- میرزا آقا یگانه فرزند اخت حرم (زهرا بیگم) و پسر عموی پدر حضرت اعلی (میرزا زین العابدین). ایشان در سنّ ۱۳ سالگی توسّط حرم مبارک به امر حضرت اعلی مؤمن گشته، باعث ایمان والدین خود شدند. در اثر تشویق ایشان بود که جناب حاجی سیّد محمّد خال اکبر، برای تحقیق از امر مبارک، به بغداد رفته و با جمال مبارک ملاقات نموده و ایمان آوردند. میرزا آقا که از قلم اعلی به نورالدّین ملقّب شدند به حضور حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مشرّف شدند. لوح مبارک دنیا خطاب به ایشان است. تولیت بیت مبارک شیراز بعد از صعود والده‌شان (زهرا بیگم) به ایشان و فرزندان ایشان عنایت شده.

30- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, pp30-31.

۳۱- قسمتی از زیارتنامه حضرت حرم.

32- Hasan Balyuzi: Khadijih Bagum - The Wife of the Báb, pp31-32.

۳۳- پسر میرزا سیّد حسن افنان کبیر.

۳٤- فروغیّه خانم صبیّه جمال مبارک که از حرم کاشانی گوهر خانم بود.

۳۵- محمّد علی فیضی، خاندان افنان، ص۱۷۵.

۳٦- محمّد علی فیضی، خاندان افنان، ص۱۷۵.

۳۷- محمّد علی فیضی، خاندان افنان، صص۱۷۵-۱۷٦.

ترجمه فارسی عبارات کتاب خدیجه بیگم (به زبان انگلیسی) اثر ایادی امرالله جناب بالیوزی از دانشمند ارجمند دکتر منوچهر سلمانپور می‌باشد.

تأثیر دیانت بابی و بهائی
بر نهضت روشنفکری ایران

دکتر فریدون وهمن

تحوّلات اجتماعی ایران در زمان قاجاریّه، مخصوصاً اواخر قرن نوزدهم، که سرانجام منجر به نهضت مشروطیّت شد، در سال‌های اخیر مورد تحقیق و بررسی بسیاری از پژوهندگان ایرانی و خارجی قرار گرفته و کتابها و مقالات فراوانی در بررسی ریشه‌های دگرگونی‌های بزرگ اجتماعی کشور ما در قرن نوزدهم نشر شده است.

دستیابی به منابع تازه، تاریخی و انتشار کتابهای فراوان از خاطرات رجال عهد قاجار این امکان را برای محقّقین فراهم آورده که در همه رشته‌ها، چه تاریخی و سیاسی باشد، چه اجتماعی و فرهنگی یا ادبی و دینی، به تألیف کتابها و مقالات بپردازند و زوایای این تحوّلات را حتّی بر مبنای وقایع عثمانی و مصر و خاور میانه، آن روز مورد بررسی قرار دهند. امّا در این تحقیقات تأثیر و نفوذ دیانت بابی و بهائی آنچنان که باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته و جز اشاراتی کوتاه که گاهی به یك فصل می‌رسد تحقیق عمده‌ای در این زمینه صورت نپذیرفته است.

تنها کسی که در اواسط این قرن کتابی را به دیانت حضرت باب و نقش آن در تحوّلات اجتماعی ایران اختصاص داده ایوانف نویسنده، روسی است که دیانت بابی و وقایع آن دوران را از دیدگاه مارکسیستی بررسی نموده و آن را یك نهضت انقلابی دهاقین و پرولتاریا بر علیه فئودالیسم توصیف کرده است. محقّقین معاصر از قبیل منگل بیات، کدی و کاظمی کمی بیشتر به این وقایع پرداخته و کوششهائی در نمایاندن نحوه و جوهر وقایع مهمّ دوران حضرت باب و ارتباط آن با تغییرات اجتماعی ایران نموده‌اند. در آثار سایر نویسندگان نیز اینجا و آنجا اشاره‌هائی گذرا و کوتاه نسبت به برخی از وقایع تاریخی که با این ظهور ارتباط دارد، مثل زندگی حضرت طاهره و وقایع

طبرسی و زنجان و غیره می‌بینیم امّا ذکر این وقایع در همان حدّ اشاره باقی می‌ماند و بسته به شیوه، تفکّر دینی نویسنده رنگ منفی و یا حدّاکثر بی‌طرفی می‌گیرد.[1] از دوره، حضرت اعلی که بگذریم تقریباً در آثار هیچ یك از محقّقین مطلبی در مورد کیفیّت نفوذ و تأثیرات دیانت بهائی بر جامعه، ایران نیامده است. عجب آنکه تا کنون هیچ یك از نویسندگان و محقّقین بهائی نیز در صدد نگارش پژوهشی مستقلّ در این باب برنیامده‌اند و در واقع جز چند مقاله از دو سه پژوهشگر بهائی غربی، در این زمینه چیز دیگری در دست نداریم.

هنگامی که از نهضت‌های روشنفکری و تحوّلات اجتماعی ایران سخن می‌گوئیم منظور بیداری ایرانیان در اواخر قرن ۱۹ تا انقلاب مشروطیّت است. از نظر تاریخی و زمانی بین وقایع مهمّ دوره، حضرت اعلی یعنی شهادت حضرتشان و سرکوبی بابیان در نی‌ریز و طبرسی و زنجان و سپس سوء قصد به شاه و مهاجرت باقیمانده، بابیان به عراق، تا شروع مقدّمات انقلاب مشروطیّت حدود شصت سال فاصله است و جا دارد تحقیقی اساسی در جامعه، ایران در این پنجاه شصت سال به عمل آید و عواملی که روشنفکری و ترقّی‌خواهی با خود آورد بررسی گردد.

بنده نه تاریخ‌دان هستم و نه جامعه شناس، لذا مطالبی که در این سخنرانی به استحضار خانم‌ها و آقایان محترم می‌رسد در همان حدّ کاری آماتوری و بیشتر روی علاقه، شخصی باقی می‌ماند و نه علمی و تخصّصی و باید مقدّمه‌ای بر تحقیقات آینده تلقّی گردد. علّت تأکیدم بر این امر توجّه به این نکته است که به اعتقاد ما بهائیان هر ظهوری موجب بروز یك روح و قوّه، روحانی عظیمی در دنیا می‌شود و در این ظهور اعظم که به فرموده، حضرت عبدالبهاء بعد از قرن‌ها و دهرها «شمس حقیقت در برج اسد و خانه، حَمَل طلوع» نموده، قدرت و نفوذ و نیروی این قوّه، روحانی به مراتب شدیدتر و قوی‌تر است. همچنین بر اساس آیات الهیّه معتقدیم که این قوّه در جهان حرکت و جنبشی بوجود می‌آورد و شور و هیجانی بپا می‌نماید که موجب فروریختن نظم‌های کهنه، برهم خوردن ضوابط و سنّت‌های کهن، و در عین حال خلق جهانی نو و دمیدن روح حیات در جهان مرده خواهد بود. بر مبنای همین اعتقاد آنهمه تحوّلی که از زمان ظهور تا کنون بطور روزافزون و حیرت‌افزا در جهان رخ داده بطور مستقیم و غیر مستقیم نتیجه، آن روح قدسی الهی که زائیده، این ظهور بدیع است می‌دانیم. حضرت ولیّ امرالله در رابطه با ظهور حضرت باب از قوای خلّاقه، عظیمه و «استعداد و قابلیّت لازم برای تأسیس وحدت اصلیّه در بین بریّه و نیل عالم انسانی به رتبه، بلوغ و ارتقای آن به اعلی ذروه، ترقّی و کمال در عالم امکان»[2] یاد می‌کنند.

از آنجا که این ظهور از خاك ایران برخاسته و آن سرزمین صحنه، بسیاری حوادث و وقایع تاریخی بوده و به خون هزاران شهید متبرّك شده، لذا به جرأت می‌توان ادّعا نمود که دو دیانت بابی و بهائی که ما آنها را یك دیانت می‌دانیم نفوذ فراوانی در تحوّلات اجتماعی ایران، از جامعه، عقب‌مانده و خواب‌زده، عصر قاجار تا امروز داشته‌اند. ما به عنوان بهائی این حقیقت را به آسانی می‌پذیریم. امّا در سال‌های اخیر نیش حمله، برخی از محقّقین ایرانی و فرنگی متوجّه دیانت بهائی شده و اینطور به خواننده، ناآگاه القاء می‌کنند که دیانت بابی یك نهضت انقلابی بود که دیانت بهائی آن را خاموش کرد و از حرکت بازداشت، لذا بسیار ضرور است که تحلیل و بررسی علمی

دقیقی در این مسأله از نظر تاریخی و اجتماعی به عمل آید، آنچنان که همهٔ منابع را از تاریخ امر و آیات الهی گرفته تا منابع و مآخذ بی‌شمار داخلی و خارجی که موجود است دربر گیرد و بتواند غیربهائیان علاقمند را نیز بکار آید و منبع و مرجعی برای مطالعات بعدی محقّقین بشود و این نوع سوء تفاهمات را رفع نماید.

دورهٔ قاجار که ظهور این آئین در آن صورت گرفت، عصر پریشانی و پس‌روی و بالاخره سقوط ایران است. افغان‌ها در سال ۱۷۲۲ پایتخت صفویّه را تسخیر کردند و پس از هفتاد سال که دو دورهٔ کوتاه و پر ماجرای افشاریّه و زندیّه را دربر داشت رهبر ایل ترك زبان قاجار آقا محمّد خان بر تخت پادشاهی ایران تکیه زد. دوران او نیز با جنگ‌هائی طولانی در قفقاز و سایر نقاط توأم بود و در واقع تنها از زمان سلطنت فتح علی شاه اوضاع ایران تقریباً ثبات یافت. در زمان قاجاریّه بنا بر سنّت قبیله‌ای آنان، ادارهٔ کشور در دست شاهزادگان قاجار و منسوبان به دربار قرار گرفت که هر یك به مناسبتی ادّعای سلطنت نیز داشتند و حکومت مرکزی می‌بایست در راضی نگاه داشتن آنها بکوشد. سوای اینها، گروه بزرگ دیگر ملاّها و روحانیّون بودند که راضی نمودن آنها و همراه داشتن‌شان، دادن باج و ادای احترام و در برخی موارد حلقه بگوشی را برای شاهان قاجار ضروری می‌نمود. گروه دیگر ملاّکین بزرگ و سران ایلات با قدرت‌های بی‌حدّ سنّتی خود بودند. با ضعف حکومت مرکزی و روی کار آمدن وزرای بی‌کفایتی چون حاج میرزا آقاسی این سه گروه یعنی دولتیان، روحانیّون، مالکین و سران ایلات با دست باز به چپاول و دست‌اندازی به مال و حقوق مردم پرداختند. گرفتن رشوه در بین شاه و امرا تا مأموران دون‌پایه رواج گرفت. فساد و دروغ و تقلّب بجای راستی و آزادگی و درستکاری مدار کارها شد. ظلم به اقلّیّت‌های مذهبی مثل یهودیان و زردشتیان برای چپاول ثروت آنها باب روز شد. خرافات مذهبی و جادو جنبل جای علم و دانش و ترقّی معنوی را گرفت. کارها از هم گسیخت و بی‌نظمی و بی‌حسابی از دربار محمّد شاه تا دورافتاده‌ترین نقاط کشور عادی گردید.

اوضاع اقتصادی ایران نیز دچار رکود شد. ورود کالاهای خارجی مخصوصاً نسّاجی و صنایع کارخانه‌ای که با صنایع دستی ایران از لحاظ قیمت رقابت می‌کرد نه تنها موجب تعطیل کارخانجات در مراکز صنعتی و بروز بیکاری شد بلکه در چند مورد به نابود کردن چند حرفه انجامید. آماری که از تجارت خارجی ایران در سال‌های ۱۸۳۳ تا ۱۸۴۷ از منابع روسی در دست است و واردات و صادرات ایران را از راه اصلی تجارتی یعنی مرز تبریز-ارض روم-استانبول نشان می‌دهد حاکی از برتری فاحش کالاهای وارداتی است. نظیر همین آمار در گزارش مأموران انگلیس آمده که نمایانگر صادرات و واردات از مرز آبی بوشهر است و باز حاکی از کاهش صادرات و روزافزونی گرفتن واردات می‌باشد.[۳] نتیجهٔ این امر خارج شدن طلا و نقره از کشور بود که چند سالی با غنائمی که نادر شاه از هند آورده بود تأمین گردید ولی پس از آن کار به بحران اقتصادی کشید. سکّه زدن بی‌رویّه و ریختن پول بدون پشتوانه به بازار باعث بالا رفتن سریع قیمت‌ها شد. بطوری که در سال‌های ۱۸۴۳ تا ۱۸۶۱ تورّم به ۷۰ تا ۱۵۰ درصد افزایش یافت.[٤]

در همین دورهٔ قاجار بود که دو جنگ نافرجام با روسیهٔ تزاری (۱۳-۱۸۰٤ و ۲۸-۱۸۲٦)

موجب از دست رفتن مناطق شمالی ایران و تمامی ناحیهٔ قفقاز شد و به ایران خسارتی فراوان چه از لحاظ مالی و چه از لحاظ سیاسی و اجتماعی تحمیل گردید.[۵] انگلستان نیز برای حفظ منافع خود در هند، در سال ۱۸۳۸ هرات را به تصرّف درآورد. دو دولت بزرگ اروپائی یعنی روس و انگلیس ایران را صحنهٔ تاخت و تاز و دسیسه‌های سیاسی خود نمودند و با دخالت‌های مداوم در امور داخلی ایران از جمله حمایت از واردات کشورهای خویش در ایران، گرفتن امتیازات اقتصادی و سیاسی مختلف که همراه با ارعاب و یا دادن رشوه به شاه و نخست وزیران قاجار همراه بود، مقاصد خود را از پیش می‌بردند. داشتن تابعیّت یکی از این دو کشور برای بزرگان ایران افتخاری بشمار می‌آمد و احیاناً برای احراز آن حاضر به هر سازش و سرسپردگی می‌شدند. بعداً با خالی شدن خزانهٔ کشور و هوسبازی‌های شاهان قاجار، ایران به زیر بار قرض این دو دولت رفت و این قرضه نه برای ایجاد راه و صنعت بلکه برای تأمین مخارج سفرهای تفریحی شاهان قاجار به فرنگ گرفته می‌شد. در چنین احوالی ظهور حضرت باب رخ داد و با جنبش عظیم تبلیغی که حروف حیّ و سایر مؤمنین آغاز نمودند ندای ایشان در سراسر ایران طنین‌انداز شد. این مبحث جای نقل تاریخ دوران حضرت باب را ندارد. آنچه از لحاظ سخن امروز ما مطرح می‌شود تأثیر این ظهور بر اوضاع اجتماعی ایران است.

در این بررسی شاید توجّه به این نکته لازم باشد که متأسّفانه تعالیم اجتماعی حضرت باب بخاطر کوتاهی دوران رسالتشان و وقایع سهمگینی که در ایران رخ داد نتوانست به مرحلهٔ عمل و اجرا درآید. در آثارشان توجّه فراوان به تمدّن و تجدّد از قبیل آشنائی با فنون و علوم غرب و تلاش در کمال‌طلبی و تشویق به آبادانی بچشم می‌خورد. حتّی در مورد پاکیزگی و لطافت و نظم و ترتیب در خانه و بازار و کوی و شهر آیاتی دارند.[۶] امّا متأسّفانه نیروهای واپس‌گرا و عقب‌ماندهٔ‌ای که حاضر نبودند از حفرهٔ هزارساله خود سر بیرون آورده و طلوع خورشید تابان ترقّی و تعالی ایران را در این ظهور ببینند مجال گسترش به این افکار ندادند و از همان ابتدا با کشتار خونین بابیان و سپس با سرکوبی و کشتار بهائیان و پراکندن شبهات و شایعات در بارهٔ این دیانت، مردم ایران را از این ندا محروم ساختند. در واقع تمام قوا و نیروی لازم برای اصلاح ایران در این ظهور بود امّا فرصت بروز نیافت. بیان حضرت بهاءالله در کلمات فردوسیّه شاهد بر این امر است و گویای این حقیقت مهمّ که این ظهور و احکام الهی موجب ترقّی و تعالی ایران و ایرانیان بود. می‌فرمایند: «اگر این حجبات حائل نمی‌شد ایران در دو سنه اَو ازید به بیان مسخّر می‌گشت و مقام دولت و ملّت هر دو مرتفع می‌شد... و بعد از اصلاح ایران نفحات کلمه در سایر ممالک متضوّع می‌گشت.»[۷]

می‌دانیم که پس از سه واقعهٔ مهمّ یعنی طبرسی، زنجان و نی‌ریز و سپس شهادت حضرت اعلی در ۹ ژوئیهٔ ۱۸۵۰ و کشتار هولناک بابیان در ۱۸۵۲ در واقع جامعهٔ عظیم بابی ایران به زیر زمین رفت و به تدریج در طیّ لااقلّ بیست سی سال آینده به جامعهٔ بهائی تبدیل شد. ولی آیا می‌توان تأثیرات شگرف و عظیمی که وقایع مهمّ دوران حضرت باب بطور مرئی و نامرئی بر جامعهٔ ایران گذارد نادیده گرفت. این تأثیرات آنقدر مهمّ است که نمی‌توان از آن چشم پوشید، خواه به اعتقاد

ما بهائیان نفوذ روح قدسی الهی باشد و یا به اعتقاد محقّقین غیر بهائی عوامل و بازتاب‌های اجتماعی.

از تأثیرات نامرئی این وقایع ایجاد بیداری و آگاهی عمومی در جامعهٔ ایران دوران قاجار بود. در کشوری که اطاعت و انقیاد و بندگی بی قید و شرط در بالاترین مدارج اجتماعی تا پائین‌ترین آن امری عادی بود، نهضتی اینچنین نیرومند و روحانی چند مسألهٔ مهمّ را زیر سؤال قرار داد و در برابر چند سنّت پایدار قد علم کرد. اعتقاد به ظهور قائم موعود و آمدن آخرالزّمان که یکی از پایه‌های اسلام مخصوصاً مذهب شیعه را تشکیل می‌دهد بسر آمد و بت موهومی که در طیّ قرن‌ها به شکل احادیث ساختگی علماء صفویّه و قاجاریّه برای ظهور قائم ساخته شده بود به یك ضرب دست جوانی شیرازی به ظاهر در زی تجّار از هم پاشیده شد. در خود مسألهٔ قائمیّت، ادّعائی اینچنین عظیم و بزرگ موجب عکس‌العمل‌های شدید چه در مراجع مذهبی و دینی و چه در خانواده‌ها و بین مردم عادی گردید. شنیدن چنین ادّعائی در آن عصر که گاه لرزه بر اندام شنوندگانش می‌انداخت، و روآوردن جمعی بزرگ از علماء و طلاّب و دانشمندان علوم فقهی به حضرت اعلی، برای همیشه تصویری را که در جامعهٔ دینی و غیر دینی ایران از قائم موعود وجود داشت از بین برد و برای آنان که ایمان نیاوردند لااقلّ این سؤال را پیش آورد که حقیقت قضیّهٔ قائم به چه چیز دیگری جز آنچه شاهد بودند می‌توانست تعبیر گردد. دیانت حضرت باب را می‌توان بزرگترین راه حلّ و پاسخگوی مشکلات گوناگون دورهٔ قاجار دانست زیرا راه را برای همراهی دین با پیشرفت‌های اجتماعی و نهضت‌های تجدّدخواهی بطور شرعی و در چهارچوب اعتقادات مذهبی باز کرد و بهترین راه حلّ را برای مشکل بزرگی که شیعهٔ اسلام با آن روبرو بوده و هست ارائه داد یعنی تطوّر ادیان و آمدن ظهورات پیاپی بدون نفی کردن دیانت قبلی. در واقع اگر علماء شیعه مخصوصاً علماء اصولی که خود را نمایندهٔ امام غائب بر روی زمین می‌دانستند به دعوت حضرت باب پاسخ مثبت می‌دادند می‌توانستند مذهب شیعه را از بن‌بستی که قرن‌ها به آن دچار بوده است نجات داده و بلافاصله آن را در مسیر ترقّی و تحوّلی که با مقتضیات عصر حاضر موافق است قرار دهند. امّا پاسخ آنان سرکوبی و قتل عامّ بابیان بود. نتیجه آن شد که راه برای نفوذ و توسعهٔ شدید افکار و عوامل صنعتی غرب که در دهه‌های آینده همه چیز را بی‌محابا و مهارگسیخته ویران کرد و زیر نفوذ گرفت هموار گشت. بدین ترتیب جامعهٔ ایران همراه با صنعتی شدن از بسیاری اصول و پای‌بندی‌های اصیل اخلاقی و دینی دور شد. این تسلّط و نفوذ مهارگسیخته منجر به حوادث اخیر ایران گردید بدون آنکه راه حلّی برای آن پیدا شود. امروز نیز به شدیدترین وجه آن مشکلات در جامعهٔ ایران حاضر است و خود را به صورت نبرد با زنان برای بکار بردن چادر، نبرد با ویدئو و آنتن ماهواره‌ای و جدا کردن جای مسافرهای زن و مرد در اتوبوس‌ها و اقداماتی نظیر آن نمایان می‌سازد.

از جمله تحوّلات دیگری که دیانت حضرت باب با خود آورد زیر و رو کردن مسألهٔ قیامت و بهشت و دوزخ و روز رستاخیز بود. آئین جدید تعلیم داد که رستاخیز با ظهور حضرت باب و نسخ شریعت قبلی شروع شد. بهشت ایمان به این ظهور و دوزخ محروم بودن از آن می‌باشد و نه

افسانه‌ها و اساطیری که قرن‌ها افکار مردم را به خود مشغول داشته است.

بر اساس آثار حضرت اعلی پادشاهان بیان می‌بایست جاری‌کننده، احکام بیان و پس از آن احکام دیانت من یظهره اللّه باشند. بنا بر این دیانت حضرت باب ادّعائی برای کسب قدرت نداشت و اگر در آثار حضرت اعلی به مطالبی که معارضه با قدرت دولت و علماء باشد بر می‌خوریم بخاطر آن است که قدرت حاکم فاقد عدالت اجتماعی بوده و با پیشه ساختن ظلم و تجاوز و تعدّی فاقد اعتبار بوده است.[۸]

برای حضرت ربّ اعلی و حروف حیّ در این مسأله کوچک‌ترین تردیدی وجود نداشت که همه، مردم از شاه و گدا و از علماء تا مردم عادی باید به ندای جدید ایمان بیاورند و تابع آیات نازله از قلم حضرت اعلی شوند. عکس العمل حضرت اعلی در برابر علمائی که گوش خود را بر پیام ایشان بستند، حتّی به محمّد شاه، شدید، حاکی از قدرت فراوان حضرتشان، و در کمال تندی است. در یکی از خطاب‌هایشان به محمّد شاه قاجار که از قلعه، ماکو صادر شده شاه را به شدیدترین لحن مورد عتاب قرار داده و به او بیانی به این مضمون می‌فرمایند که اگر از زندانی بودن من لذّت می‌بری وای به حال تو زیرا بزودی مصیبت بزرگی گریبانت را خواهد گرفت. در همین خطاب به او وعده، جهنّم و آتش دوزخ می‌دهند.[۹] به همین کیفیّت آنچه از قلمشان در مورد عالِم نماهائی که زمام امور دینی و روحانی مردم را در دست داشتند صادر شده، حاکی از فساد و تباهی آنان و عدم کفایت روحانی آن گروه می‌باشد. این بی‌اعتنائی و سلب قدرت از صاحبان زور و علماء و دولتمردان حتّی در وقایع نخستین روزهای ظهور دیده می‌شود. ملاّ صادق خراسانی از شاگردان سیّد کاظم رشتی پس از ملاقات با جناب ملاّ حسین بشرویه‌ای در اصفهان و شنیدن مژده، ظهور، خود را پس از دوازده روز پیاده‌روی به شیراز می‌رساند و در آنجا توقیعی از حضرت باب که در بوشهر تشریف داشتند توسّط قدّوس دریافت می‌دارد که برود در مسجد نو نماز جماعت بگذارد و جمله، «اشهد ان علیّاً قبل نبیل (محمّد) باب بقیّة اللّه» را به مؤذّن بدهد که همراه اذان از بالای مناره بخواند. خود جناب مقدّس مأمور می‌شود در همان مسجد آیات احسن القصص را از بالای منبر درس بگوید. بعد از پنج روز بر اثر این اذان و اعلام و تدریس مطالب احسن القصص در شهر غوغا می‌شود و حسین خان آجودان باشی حاکم شیراز جناب مقدّس را در مجلسی با حضور قریب صد نفر از بزرگان و علماء دعوت می‌نماید. در آن مجلس، که جناب مقدّس به لحاظ احترام در بالا نشسته‌اند، حاکم پس از مقدّماتی، در باره، مسجد نو و اذان و نماز جماعت که قبله را منزل حضرت باب قرار داده بود و تدریس ایشان از احسن القصص سؤال می‌کند و می‌پرسد شما این جمله را از کتاب احسن القصص چطور تفسیر می‌کنید که می‌گویند «یا ایّها الملوك و ابناء الملوك انصرفوا عن ملك اللّه جمیعکم...» مقدّس پاسخ می‌دهد: یعنی ای سلاطین و ابناء سلاطین، منصرف شوید از ملك الهی و تصرّف نکنید در او مگر بعد از اذن صاحب آن. حسین خان می‌پرسد یعنی محمّد شاه سلطنت نکند مگر به اذن این شخص؟ مقدّس می‌گوید مگر کره، ارض بر هم می‌خورد اگر محمّد شاه سلطنت نکند الاّ به اذن صاحب ملك؟ حسین خان می‌پرسد یعنی من که حاکم شیراز هستم حکومت نکنم مگر به اذن او. مقدّس پاسخ می‌دهد

بهمچنین.[۱۰] بدنبال این حرف است که حاکم فرمان می‌دهد ایشان را برهنه نموده و پانصد تازیانه می‌زنند و محاسنشان را سوزانده و همراه با جناب قدّوس و ملاّ علی اکبر اردستانی زنجیر نموده در شهر می‌گردانند. نکتهء جالب اینجاست که فرّاشان در شهر جار می‌زده‌اند: «گناه اینها اینست که می‌گویند قائم آل محمّد ظاهر شده و اینها می‌خواهند دین شما را از دستتان بگیرند.»[۱۱] یعنی از همان روزهای اوّلیّهء ظهور اعتقاد این مؤمنین شیردل در مورد قائمیّت حضرت اعلی بوده و نه چیز دیگر، و ایشان را صاحب امر و صاحب زمان و بر طبق احادیث و سنن اسلامی مالك همه چیز می‌دانسته‌اند، و نیز اینکه با ظهور جدید نظم حاکم بر کشور صلاحیّت و سندیّت خود را از دست داده است. می‌توانیم حدس بزنیم یکی از علل بروز غوغا و اضطراب در سایر شهرهائی که مقدّس در آن وعظ می‌کرده، از جمله در یزد، تکرار همان حرفهای مسجد نو بوده است. به همین کیفیّت شاید بتوان نکات عمدهء مطالبی را که علماء بابی از بالای منابر سابق خود و یا در سفرهای تبلیغی از منابر شهرهای دیگر بیان می‌داشته‌اند پیدا کرد، و ما می‌دانیم مواردی که بر اثر چنین سخنانی شهر بر هم می‌خورده و غوغا برپا می‌شده کم نبوده است. در فقدان هر نوع وسائل ارتباط جمعی از قبیل روزنامه و نشریّات در آن زمان، اهمّیّت منبر در رساندن پیام و اشاعهء مطلبی عیان است و این همان چیزی است که تقریباً در همه جا مورد استفادهء رجال بابی صدر امر قرار می‌گرفته است.[۱۲] تردیدی نیست که در پی هر غوغائی در شهری، خواه نتیجه‌اش شهادت بابی بی‌گناهی بوده و یا ضرب و زندانی نمودن او، آنچه در اذهان مردم باقی می‌مانده و اثر می‌گذاشته و دهان بدهان بیان می‌شده و محرمانه بازگو می‌گردیده بیانات و ادّعاهای آن فرد بابی بوده مخصوصاً که مطالبی انقلابی و نو و بر ضدّ دستگاه ستمکار و فاسد و ملاّهای فاسدتر از حکّام بیان کرده باشد.

این حرفهای تازه و آشنائی با چنین ادّعاهای بزرگ و باور نکردنی را می‌توان به جرأت نخستین بذرهای روشنفکری در سرزمین ایران دانست بخصوص که با گفتن صریح و بی‌پرده، با قیام و شجاعت و حتّی دادن جان توأم بوده است. درست است که در همان حدود ۱۸۴۰ در اروپا نیز نهضت‌های روشنگرائی و روشنفکری آغاز شد ولی با نبودن رادیو و روزنامه و نشریّات و محدود بودن مسافرتها، دهها سال طول کشید که آن موج روشنفکری از طریق استانبول و روشنفکران ایرانی مقیم آنجا به ایران برسد. در زمان حضرت باب ایران از این لحاظ کاملاً بکر و دست نخورده بود.

از دیگر تأثیرات ظهور حضرت باب بر جامعهء ایران تغییر وضع زنان و آگاه کردن آنان به امکانات جدیدشان می‌باشد. برای آنکه تصویر روشنی از زن ایرانی در عهد قاجار بدست داده باشیم باید نگاهی به رسالهء «تأدیب النّسوان» بیندازیم که توسّط مؤلّفی ناشناس ظاهراً در اوائل دههء ۱۸۸۰ در طهران به چاپ رسیده است. این رساله به عنوان دستور العملی برای طایفهء «نسوان» که «خدا و ائمّهء طاهرین فرموده‌اند که ناقص عقلند» به چاپ رسیده و به موجب آن زن باید «فنای محض در اطاعت مرد باشد و چون و چرا نداشته باشد و آنچه بگوید اطاعت کند و فرمانبرداری مرد را واجب داند... و اگر فی المثل دستش را گرفته و به آتش اندازد آتش را

گلستان و باغ و بستان بشمارد و تخلّف از فرمان مرد بقدر یك نفس کشیدن جایز نداند.»[۱۳] در مورد رفتار زن در مقابل مرد می‌نویسد که زن باید «ابداً سخنان تلخ نگوید ... و در کلام ابداً از مرد پیشی نگیرد و شکایت نکند ... او باید که هرگز از مرد گله نکند هرچند صد ناملایم از مرد ببیند و هرگز قهر نکند هرچند صدمات کلّی ببیند.»[۱٤] بلندترین فصل این رساله، کوتاه فصل نهم در آداب خوابیدن است که به قول نویسنده «عمده، مطلب و اینهمه شرح و بسط در همین است.»

این حال و وضع بردگی و انقیاد زن ایرانی در سال ۱۸۸۰ یعنی حدود نیم قرن پس از ظهور حضرت اعلی و ظهور شخصیّتی مثل طاهره، قرّة العین است. درست است که دیانت حضرت باب نتوانست تغییری اساسی در وضع اجتماعی زنان ایران بدهد و خود حضرت باب نیز قوانین خاصّی که دائر بر تساوی حقوق و آزادی‌های دیگر باشد جز محدود نمودن طلاق[۱۵] صادر نفرمودند، امّا وجود طاهره، قرّة العین که حتّی تا امروز از طرف زنان غیر بهائی پیشگام آزادی زنان در ایران شناخته می‌شود و اقدامات شجاعانه، او از جمله برداشتن حجاب از صورتش در اجتماع بدشت که حضرت باب آن را تأیید فرمودند، اساس و بنیاد نظرگاه‌های دیانت بابی را در مورد زن مشخّص می‌دارد.[۱٦]

به همین اهمیّت باید از نقش زنان بابی در وقایع زنجان و نی‌ریز یاد کرد. در وقایع زنجان زنان دوش بدوش مردان ابراز شجاعت نموده می‌جنگیدند. در گزارشی که ابوت کنسول انگلیس در تاریخ سی اوت ۱۸۵۰، پس از بازدید از صحنه، کارزار بابیان با قوای دولتی برای شیل وزیر مختار انگلیس در طهران فرستاده می‌نویسد: «بابی‌ها با روحی شجاعانه و قهرمانی می‌جنگند و حتّی زنان که چندین نفر آنها کشته شده درگیر جنگ هستند.»[۱۷] در همین زنجان بانوی دیگری به نام زینب جامه، مردان پوشید و با شجاعت جنگید و با نیروی ابتکار خارق العاده‌ای سرکردگی گروهی از بابیان را عهده‌دار شد.[۱۸] در نی‌ریز زنان بابی با تشویق مردانشان و مشارکت در جنگ، موجبات حیرت و دهشت دشمن را فراهم می‌آوردند مخصوصاً که در نبرد دوّم نی‌ریز، بخاطر شهادت کثیری از مردان در واقع تعداد زنان رزمنده بیشتر از مردان بود.

در آثاری که محقّقین در رابطه با انقلاب مشروطیّت به نقش دیانت بابی اشاره می‌کنند، حتّی مسائلی که در بالا مطرح گردید ارائه نمی‌گردد بلکه توجّه مورّخین و جامعه شناسان به دیانت بابی بیشتر بخاطر آن است که نیم قرن بعد در جریان نهضت مشروطه بقایای بابی‌ها از جمله خطبائی مثل ملك المتکلّمین و آقا جمال اصفهانی (پدر جمال‌زاده نویسنده، معروف)، و نیز چند تن از ازلی‌ها از جمله دامادهای ازل میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی در این نهضت شدیداً فعّال بودند، حتّی آنکه میرزا آقا خان و شیخ احمد روحی در برخی از آخرین نوشته‌هایشان ایمان خود را نفی کرده و کاملاً جنبه، آزادفکری غیر دینی به خود گرفته‌اند. علّت عدم عنایت این محقّقین به دیانت بهائی همانطور که قبلاً گفته شد آن است که به زعم ایشان بهائیان چون در سیاست دخالت نمی‌کردند لذا سهمی در این نهضت روشنفکری نداشته‌اند، که به این موضوع بعداً خواهیم پرداخت.

در بررسی نهضت مشروطیّت توجّه محقّقین و نویسندگان چه ایرانی و چه خارجی فقط به چند اصل متمرکز است: اوّل اهمیّت اسلامبول به عنوان منزلگاهی در راه تجدّد ایران در دهه‌های پایانی قرن نوزدهم،[۱۹] دیگر زندگی و شرح احوال مردانی مثل سیّد جمال الدّین اسدآبادی، میرزا آقا خان کرمانی، شیخ احمد روحی، ملکم خان، آخوندزاده و فعّالیّت‌های آنان در خارج از ایران، و سرانجام حوادثی که در خود ایران روی داد.

اینك با اشاره به برخی از آثار بهائی، باید ببینیم مطالبی مثل حکومت قانون، مشورت، عدالت، و نظائر آن که روشنفکران در دورهٔ مشروطیّت مطرح می‌کردند به چه صورت در دیانت بهائی آمده است و نکتهٔ مهمّ‌تر آنکه این مطالب چگونه گسترش پیدا می‌کرده است.

در بررسی چگونگی گسترش افکار نو در ایران در وهلهٔ اوّل باید به برخی از روشنفکران ایرانی که در اواخر قرن نوزدهم در خارج از ایران در حال تبعید بسر می‌بردند اشاره کنیم. اینان دست به انتشار روزنامه‌هائی مثل صور اسرافیل و ثریّا و حبل المتین و غیره در عثمانی و مصر و هند زدند که محرمانه در ایران توزیع می‌گشت. سوای آن، انتشار شب‌نامه نیز آغاز شد امّا از دامنهٔ توزیع این جراید و شب‌نامه‌ها و اینکه چه حدّ در روشن ساختن فکر عامّهٔ مردم تأثیر داشته‌اند چیزی نمی‌دانیم.

امّا تقریباً می‌دانیم که آن زمان دیانت بهائی در سراسر ایران گسترده بود و تعداد بهائیان در حدود سال‌های ۱۹۰۰ میلادی لااقلّ بین پنجاه تا صد هزار نفر تخمین زده می‌شد[۲۰] که در یك جمعیّت ۹ میلیونی عدد قابل ملاحظه‌ای است. این جمعیّت فقط قشر تحصیل‌کردهٔ محدودی را تشکیل نمی‌داد بلکه نمایندگانی از تمامی جامعهٔ ایران آن روز مثل دهقانان، تجّار، کارگران کارگاه‌ها، روشنفکران، ملاّکین و حتّی درباریان را دربر می‌گرفت و نه تنها زنان را که با حقوق مساوی در این دیانت جزء بدیهی جامعه بودند شامل می‌شد بلکه افرادی را از اقلّیّت‌های یهودی و زردشتی نیز دربر می‌گرفت. بنا بر این به جرأت می‌توان ادّعا کرد که بر خلاف روزنامه‌های وارداتی از خارج و شب‌نامه‌ها، آثار بهائی یکی هم بخاطر تقدّس خود از دامنهٔ نشر وسیعی برخوردار بوده است. وقتی که الواح مبارکه توسّط قاصد یا مسافری به ایران ارسال می‌شده بلافاصله همگی بهائیان نسخه‌ای از آن را خواستار شده و به وسائل گوناگون به دست یکدیگر می‌رساندند. این الواح را می‌شد تا همین چند دههٔ اخیر حتّی در دورافتاده‌ترین دهات بهائی‌نشین ایران به صورت دست نوشته پیدا کرد. سوای آن می‌دانیم که الواح مبارك در جمع بهائیان به کرّات و مرّات تلاوت می‌شد و حتّی از حفظ می‌گردید. یك میسیونر مسیحی در سال ۱۸۷٤ در اصفهان مجموعه‌ای از آثار حضرت بهاءالله به صورت جلد شده دیده است که شامل الواح ملوك و سلاطین بوده و می‌نویسد: «این تازه‌ترین انجیل بابی‌هاست» و بعد اضافه می‌کند که «مذهب بابی که تعداد پیروانش در ایران رو به تزاید است اکنون بهائی نامیده می‌شود.»[۲۱] بعدها کتاب‌های بهائی توسّط تجّار خانوادهٔ افنان که در بمبئی اقامت داشتند چاپ می‌شد و مرتّباً به ایران ارسال می‌گشت.

اینك که به کیفیّت گسترش وسیع مطالب الواح مبارکه آشنا شدیم باید با گذری بسیار کوتاه به برخی از آثار حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء ببینیم که در آن زمان آثار بهائی چه مبانی و

اصولی را در بین افراد بهائی ترویج می‌نمود و خواست این دین چه بود. بخاطر وسعت تعداد این آثار شاید بهتر باشد در اینجا فقط به الواح ملوك که خطاب‌های عمومی حضرت بهاءالله را به پادشاهان و زمامداران آن زمان دربر دارد بپردازیم.

حضرت بهاءالله از همان دوران ادرنه ارسال خطاب‌هائی را به سلاطین آغاز فرمودند. از جمله به سلطان عثمانی عبدالعزیز بیانی به این مضمون می‌فرمایند که دور خود وزرائی که دنبال هوس‌های فاسد خود می‌روند جمع نکن و منافع مردم را فدای منافع وزرایت مگردان. بعد می‌فرمایند: وزرای عادل و مؤمن انتخاب کن، «ثمّ شاورهم فی الامور و خذ احسنها»،[۲۲] در کارها با آنها مشورت کن و بهترین رأی را انتخاب نما. «شاورهم» که هم ریشه با مشورت و شورا است ممکن است به نظر کلمهء عادی و معمولی بیاید ولی حتّی ترك‌های جوان که خواهان اصلاحات پارلمانی بودند کلمهء مشورت را بکار می‌بردند که از عربی به زبان ترکی وارد شده است.[۲۳] پس از عزیمت حضرت بهاءالله از ادرنه به عکّا لحن الواح حضرتشان صورت دیگری به خود گرفت. با خطاب‌های شدید در طیّ دو لوح خطاب به عالی پاشا صدر اعظم عثمانی ضمن بیان مراتب ظلم او، سرنگون شدن او را وعده می‌دهند: «سوف یأخذکم بقهر من عنده و یظهر الفساد بینکم و یختلف ممالککم.»[۲۴] (بزودی قهر و تندی از جانب خدا شما را می‌گیرد و بین شما فساد نمودار می‌شود و در کشورهایتان اختلاف و تشتّت رو می‌آورد.) و در لوح فؤاد که با اشاره به فؤاد پاشا وزیر امور خارجهء عثمانی که در سرگونی حضرت بهاءالله در تمام مراحل از بغداد به بعد دست داشت می‌فرمایند: «سوف نعزل الّذی (عالی پاشا) کان مثله و نأخذ امیرهم الّذی یحکم علی البلاد و انا العزیز الجبّار.» (بزودی کسی که مثل فؤاد پاشا بود (عالی پاشا صدر اعظم) عزل می‌شود و بعد نوبت امیری که در کشور حکومت می‌کند (سلطان عبدالعزیز) می‌رسد.)[۲۵]

تاریخ معلوم نمی‌دارد که این الواح تا چه حدّ به دست صاحبانش رسیده و یا ترجمه شده و مورد توجّه قرار گرفته است. آنچه از لحاظ بحث ما مهمّ است انتشار سریع آنها در بین احبّاء ایران و آگاه شدن بهائیان به این حقیقت است که چگونه مظهر ظهور الهی در مقابل ظلم ایستادگی می‌فرماید و هیچ بیم و هراسی از سلطان مقتدری مثل عبدالعزیز و یا وزرای او که در کمال قدرت هستند نشان نمی‌دهد، و یا در همان حال که در حبس آنان و اسیر دست ظلم است، سرنگون شدن و پریشانی روزگارشان را وعده داده، سوای آن اساس و طرح‌های تازه‌ای برای ادارهء کشورها ارائه می‌فرماید.

در سایر الواح که به افتخار ملوك و سلاطین نازل شد، حضرت بهاءالله پنج مطلب مهمّ را یادآوری فرموده‌اند: یکی مقام خودشان به عنوان موعود همهء ادیان، دوّم تمجید از حکومت پارلمانی بطوری که در لوح ملکه ویکتوریا می‌بینیم، سوّم توجّه فراوان به حال فقرا و درماندگان و اینکه دولت‌ها باید به وضع آنها برسند، چهارم نیاز به ایجاد صلح عمومی که حتّی تأکید می‌فرمایند که اگر صلح اکبر را نمی‌توانید برپا کنید لااقلّ به صلح اصغر بپردازید و پنجم داشتن یك دولت جهانی بطوری که مخارج جنگ کمتر شده در نتیجه مالیات‌های کمرشکن بر مردم محروم تحمیل نگردد، زیرا این فشارها و مالیات‌ها را ظلم بزرگی تلقّی می‌فرمایند. در واقع مجموع این

پنج بحث را در لوح ملکه، ویکتوریا ملاحظه می‌کنیم. در این لوح می‌فرمایند: «و سمعنا انّك اودعتَ زِمام المشاورة بایادی الجمهور.»[۲۶] (شنیده‌ایم که کار مشورت در امور را به دست نمایندگان مردم داده‌ای.) کلمه، «جمهور» که حضرت ولیّ امرالله آن را در ترجمه، انگلیسی معادل «نمایندگان مردم» ترجمه فرموده‌اند درست همان معنای لغت در قرن نوزدهم است. زیرا در زبان سیاسی پایان قرن نوزدهم کلمه، جمهور هم معنای دموکراسی، و هم معنای جمهوری می‌دهد و اینجا کلمه، مزبور همان است که امروزه دموکراسی می‌نامیم و گویای شرکت جمهور مردم در سرنوشت خودشان می‌باشد. در همان لوح حضرت بهاءالله وظائف اصحاب مجلس را که همان پارلمان باشد ذکر می‌فرمایند. در واقع با آنکه آن موقع در عثمانی و مصر و ایران نهضت‌هائی برای مبارزه با سلاطین ایران و عثمانی فعّالیّت می‌کرد و نظریّاتی برای اصلاح امور ارائه می‌گردید، بیان حضرت بهاءالله در تمجید از پارلمان و بیان وظایف آن مجلس و توجّه فراوان و بی‌نهایتشان را به فقرا و ضعفا باید بسیار پیشروتر از بقیّه دانست.

روی کار آمدن حکومت جمهوری در فرانسه در سال ۱۸۷۱، مسأله، سلطنت مشروطه را در محافل روشنفکری خاور میانه زیر سؤال قرار داد. حضرت بهاءالله در لوح بشارات در مورد سلطنت مشروطه و جمهوری می‌فرمایند: «اگرچه جمهوریّت نفعش به عموم اهل عالم راجع ولکن شوکت سلطنت آیتی است از آیات الهی، دوست نداریم مدن عالم از آن محروم ماند و اگر مدبّرین این دو را جمع نمایند اجرشان عندالله عظیم است.»[۲۷] باید توجّه داشت که حضرت بهاءالله جمهوریّت را بخاطر آنکه نفعش به همه می‌رسد تمجید فرموده‌اند ولی چون آن را فاقد شوکت سلطنت، آیتی از آیات الهی، یعنی رابطه، وحدت ملّی می‌دانند لذا توصیه می‌فرمایند که اندیشمندان چیزی مابین این دو رژیم بیابند. از آنجا که در آن زمان در خاور میانه هیچ سازمانی که خواستار جمهوریّت باشد وجود نداشت لذا این بیان موافق نظریّات بیشتر اصلاح‌طلبان لیبرال آن موقع عثمانی است که خواهان نوعی پادشاهی مشروطه بودند.[۲۸]

محتملاً چند سالی بعد از سال ۱۸۷۳ نسخ کتاب مستطاب اقدس به ایران فرستاده شد و در آن وعود الهی برای آینده، سیاسی ایران لحن دیگری به خود گرفت. حضرت بهاءالله خطاب به ارض طا پایتخت ایران که در واقع خطاب به خود کشور است می‌فرمایند: «سوف ینقلب فیك الامور و یحکم علیك جمهور من النّاس.»[۲۹] (بزودی امور در تو منقلب می‌شود و بر تو مردم حکومت خواهند کرد.) باید در عالم تخیّل به ایران یك قرن پیش رفت و حالت و شور بهائیان را از زیارت این کتاب مقدّس که مژده، جانبخش عدالت و رهائی از سلطنت مستبدّین قاجار با خود داشت به چشم دید که چگونه در گفتگو با غیر بهائیان با اشتیاق فراوان این بشارت بزرگ را در آن محیط خفقان بیان می‌کردند.

در سال ۲-۱۸۹۱ واقعه، مهمّ سیاسی در ایران همانا شورش تنباکو بود که شاه و اطرافیانش با گرفتن رشوه‌های کلان، امتیاز کشت و فروش و توزیع تنباکو را به شخصی انگلیسی به نام تالبوت داده بودند. این موضوع اعتراض شدید مردم را برانگیخت و سرانجام منجر به صدور فتوای معروف آیت الله حاج میرزا حسن شیرازی مبنی بر تحریم تنباکو گردید. این تحریم آنچنان مؤثّر

افتاد که حتّی در دربار شاه کسی جرأت کشیدن قلیان نکرد. در نتیجه امتیازنامه لغو شد.[۳۰]

در شامگاه حیات خود یعنی در سال ۱۸۹۱ حضرت بهاءالله لوح دنیا را صادر فرمودند. مندرجات این لوح در واقع بیانگر پایگاه‌های دیانت بهائی در مقابل اوضاع ایران در آن ایّام است. در این لوح حضرت بهاءالله در چند مورد به عظمت و بزرگی ایران در قبل اشاره می‌فرمایند: «ای اصحاب ایران، شما مشارق رحمت و مطالع شفقت و محبّت بوده‌اید و آفاق وجود به نور خرد و دانش شما منوّر و مزیّن بوده...» و در جای دیگر با حسرتی غیر قابل وصف می‌فرمایند: «آیا چه شده که اهل ایران مع اسبقیّتشان در علوم و فنون حال پست‌تر از جمیع احزاب عالم مشاهده می‌شوند.» نکتهء دیگر تأسّف بر ادامهء حکومت ظلم است: «امروز ناله‌ء عدل بلند و حنین انصاف مرتفع، دود تیرهء ستم عالم و ام را احاطه نموده...» سپس به مطلبی که حدود بیست سال پیش در کتاب اقدس نازل شده بود اشاره می‌فرمایند: «... در کتاب اقدس در ذکر ارض طا نازل شده آنچه که سبب انتباه عالمیانست. ظالم‌های عالم حقوق ام را غصب نموده‌اند و به تمام قدرت و قوّت به مشتهیات نفوس خود مشغول بوده و هستند...» سپس «آنچه را که اصغاء آن سبب آزادی و آسودگی و راحت و علوّ و سموّ کلّ است» به این ترتیب بیان می‌فرمایند: «از برای ایران قانون و اصولی لازم و واجب.» سپس توصیه می‌فرمایند که پادشاه و علما و امرا در محلّی جمع شوند و با مشورت «آنچه را سبب و علّت امنیّت و نعمت و ثروت و اطمینان عباد است معیّن فرمایند و اجرا دارند.» و بار دیگر به مندرجات کتاب مستطاب اقدس و سایر الواح در مورد وظایف سلاطین و رؤسای عادل و امنای بیت عدل اشاره فرموده و سیستم حکومت انگلیس را که هم به اصول مشورت و هم به اصول سلطنت مزیّن است به نظر مناسب تشخیص می‌دهند. سوای آن بار دیگر به اهمّیّت صلح اکبر، ایجاد زبان مشترک بین المللی، ایجاد اسبابی که سبب محبّت و اتّحاد باشد، لزوم تعلیم و تربیت برای اطفال چه دختر و چه پسر، لزوم اینکه زنان و مردان بطور مساوی از اختراعات و علم زراعت و امور دیگر تحصیل نمایند اشاره فرموده و سپس به نکتهء مهمّ دیگر ایران آن روز که پیامدش بحران تنباکو بود اشاره می‌فرمایند و آن مسألهء زراعت است که می‌فرمایند «دارای مقام اوّل است» و آرزو می‌فرمایند که پادشاه «توجّهی به این امر عظیم خطیر فرماید». در تمام موارد بهائیان را به صلح و سلام و درستی و پاکی تشویق می‌فرمایند و از نزاع و جدال بر حذر می‌دارند. البتّه این فقط بخش کوچکی از مندرجات لوح دنیا است که مربوط به گفتگوی امروز ما می‌شود.[۳۱]

یک سال پس از ارسال این لوح به ایران، روزنامهء منچستر گاردین چاپ انگلستان در شمارهء بیستم آوریل ۱۸۹۲ خود ترجمهء بیانیه‌نامهء نهضت آزادی ایران را درج کرده که بنا به عقیدهء نیکی کدی نویسندهء کتاب «اعتراض بر قرارداد تنباکو» زیر نفوذ انشاء و عقاید ملکم خان و سید جمال الدّین اسدآبادی نوشته شده است.[۳۲] در این بیانیه‌نامه به همان شدّت از وجود ظلم و جور و فساد در ایران سخن رفته که حضرت بهاءالله در لوح دنیا اشاره فرموده‌اند. سوای آن، آنچه اینان خواسته‌اند تنفیذ قوانین شریعت است و نه قوانین اروپائی که بنا بر اعتقاد نویسندگان علیرغم نکات خوب آن با روح و فکر ایرانی مناسبتی ندارد. از دول خارجی خواسته‌اند که در امور

ایران دخالت کرده شاه را مجبور به ایجاد اصلاحات نمایند و تأکید کرده‌اند که ما برای پیشبرد این افکار مقدّس نه به زور معتقدیم و نه به انقلاب.

از موارد تشابه این بیانیّه با لوح دنیا یکی هم نفی زور و انقلاب است. سوای آن می‌بینیم که نظریّات حضرت بهاءالله برای اصلاحات ایران بسیار تندروتر است. حضرت بهاءالله بار دیگر مسأله، مجلس شوریٰ و ایجاد مجلس شوریٰ بر سبك پارلمان انگلستان را مطرح فرموده‌اند، حال آنکه نهضت آزادی خواهان اجرای حکومت اسلامی شریعت هستند. حضرت بهاءالله گذشته، پر شکوه ایران را به عنوان مثال و نمونه‌ای برای آینده، این کشور مطرح نموده‌اند و خواهان تشکیل شورائی مرکّب از دربار و علماء و بزرگان کشور برای مشورت در امور و حلّ مسائل هستند، امّا نهضت آزادی از دخالت دول خارجی برای مجبور کردن شاه به اصلاحات سخن می‌گویند. سوای آن اصلاحات اساسی و عمقی بکلّی در این اعلامیّه ندیده گرفته شده ولی در لوح دنیا از اهمّیّت دادن به کشاورزی یا تعلیم و تربیت عمومی و تساوی حقوق زنان و مردان و حتّی ایجاد صلح اکبر سخن رفته است.[۳۳]

تنها در سال ۱۸۹۲ بود که میرزا ملکم خان که در آن وقت به اتّهام فساد کنار گذارده شده بود در روزنامه، خود به نام «قانون» که در لندن نشر می‌شد تقاضای تشکیل مجلس را کرد. مورّخین این مطلب را سرفصلی در مجاهدات اصلاح‌طلبان ایران می‌دانند،[۳۴] امّا حضرت بهاءالله آن خواسته‌ها را از سال ۱۸۶۸ یعنی یك ربع قرن قبل مطرح و در لوح دنیا تأکید فرموده بودند.[۳۵]

حضرت بهاءالله در واقع با این بیانات و سایر الواح، جامعه، بهائی ایران را نه تنها با افکار سیاسی آن روز که در عثمانی و محافل روشنفکری رایج بود آشنا ساختند بلکه از لحاظ نوید حکومت مردم بر مردم از همه، اصلاح‌طلبان پیشی جسته بودند. تنها نویسنده، نزدیك به عقاید ایشان شاید فتح علی آخوندزاده باشد که در آن موقع در تفلیس زندگی می‌کرد و دشمن دین مخصوصاً اسلام و آخوندها بود.

امّا آثار حضرت بهاءالله که به ایران ارسال می‌شد فقط مصروف به مسأله، حکومت و دولت نبود. محتوای الواح ایشان تأکید بر حقوق زنان، اهمّیّت تعلیم و تربیت، تعدیل معیشت، لزوم رعایت نظافت ظاهره و بهداشت، از همه مهمّتر بلند کردن ندای همه بار یك دارید و برگ یك شاخسار بود. در ایران عقب مانده، عصر قاجار که طبقات حاکمه از ارباب و ملاّ و درباری حقّی برای دیگران قائل نبودند، جامعه، بهائی از طریق این آثار با افکار نو و مترقّی آشنا و تبدیل به جامعه‌ای پیشرفته، آگاه، و روشنفکر گردید. در چنین جامعه‌ای که روز به روز تعداد اعضای آن افزایش می‌یافت مسلمان و یهودی و زردشتی و نیز مردمی از همه، طبقات گرد آمده و جان و مال خود را برای پیشرفت این عقاید نثار می‌نمودند.

برای آنکه خلاصه و فشرده، برنامه، دیانت بهائی را در باره، اصلاحات ایران بیان کنیم هیچ سندی را بهتر از رساله، مدنیّه نمی‌توانیم ارائه نمائیم. رساله، مدنیّه را حضرت عبدالبهاء به اشاره، حضرت بهاءالله در سال ۱۸۷۵ میلادی مرقوم فرموده‌اند که بلافاصله نسخ خطّی آن به ایران ارسال گردید. در سال ۱۸۸۲ این کتاب در بمبئی به چاپ رسید و پس از آن دامنه، نشر آن وسعت

گرفت. در اهمّیّت این کتاب در زمان خود همین بس که گفته شود پس از کتاب مستطاب ایقان این دوّمین کتابی بود که از طرف بهائیان چاپ و منتشر می‌شد. این کتاب بدون ذکر نام مؤلّف نشر یافت. یکی به این دلیل که اگر به نام حضرت عبدالبهاء منتشر می‌شد بلافاصله مهر ضالّه می‌خورد و کسی جرأت نمی‌کرد آن را در دست بگیرد. و دلیل دیگر را حضرت عبدالبهاء در مقدّمه اینطور توضیح فرموده‌اندکه چون حالا قصد سلطان بر ایجاد اصلاحات است لذا این موارد بدون ذکر نام مؤلّف پیشنهاد می‌شود تا ثابت شود که از مطرح کردن آنها چیزی جز قصد خیر در میان نیست.

می‌توان گفت که این رساله خوانندگان زیادی در بین قشرهای مختلف مردم داشته است و بهائیان نسخه‌های آن را در اختیار علاقمندان قرار می‌داده‌اند. امّا از وقتی که هویّت مؤلّف آن معلوم گردید این رساله بکلّی نادیده گرفته شد و متأسّفانه در هیچ یك از کتابها و نشریّاتی که در بارهٔ نهضت‌های روشنفکری ایران در دورهٔ قاجار منتشر می‌گردد نام و نشانی از آن دیده نمی‌شود. باید دانست که آن موقع نگاشتن چنین رساله‌هائی در اجتماع ایران و عثمانی امری متداول بود و مؤلّفین با امضاهای مستعار و یا بدون امضاء به صورت بیانیّه یا خوابنامه و غیره مسأله، اصلاحات و ایجاد تحوّل اجتماعی را چه در عثمانی و چه در ایران مورد بحث قرار می‌دادند.[۳۶]

حضرت عبدالبهاء اشاره‌ای در مورد اصلاحاتی که در اواخر آن ایّام از طرف شاه صورت گرفته می‌فرمایند که مربوط به صدارت مشیرالدّوله در سال‌های ۷۳-۱۸۷۱ می‌شود. برای درك بهتر رساله، مدنیّه اشارهٔ مختصری به اصلاحات مشیرالدّوله ضروری است. وی سال‌ها سفیر ایران در عثمانی بود و به خوبی با افکار ترقّی‌خواهانه و پیشرو روشنفکران آنجا و ایرانیان تبعیدی آشنائی داشت. پس از رسیدن به مقام صدارت عظمی اصلاحاتی البتّه با اشکال، در زمینه‌های قضائی، ارتش، مالی، حقوق فردی و مبارزه با رشوه آغاز کرد ولی بنا به عواملی کار او ناتمام ماند. شاید یك اشتباه او در این بود که برای بیرون آوردن ایران از رکود اقتصادی به دادن امتیازهای فراوان به کمپانی‌های خارجی پرداخت و این امر با نارضایتی عمومی روبرو شد. مشکل بزرگ دیگر این بود که جامعهٔ ایران، جامعهٔ عقب مانده‌ای که اکثریّت آن را مردم بی‌سواد تشکیل می‌دادند کشش بار آن تحوّلات و جذب آن را نداشت. سرانجام شاه او را خلع کرد و به وزارت امور خارجه گمارد.[۳۷]

بطور خلاصه مندرجات رسالهٔ مدنیّه را می‌توان در سرفصل‌های زیر بیان نمود:[۳۸]

بسط تعلیم و تربیت در سراسر کشور، دادن انتظام به قوّهٔ قضائی کشور، ترویج هنر و علوم، ترویج صنایع و تکنولوژی و کشاورزی، ازدیاد ارتباط تجارتی با خارج از کشور، تأمین و تضمین حقوق فردی و حقّ مالکیّت همراه با تساوی افراد در مقابل قانون، محدود نمودن قدرت مطلقهٔ حکّام ولایات و نظارت در امور آنان، ریشه کن نمودن رشوه و فساد، اصلاحات در ارتش با تهیّهٔ سلاح‌های کافی و آموزش نظامی، ایجاد مجالس مشورت با انتخاب مردم.[۳۹] اغلب این نکات در رساله‌ها و بیانیّه‌هائی که قبلاً از طرف اصلاح‌طلبان منتشر شده بود آمده است. امّا راه‌های پیشنهادی متفاوت است.

رساله، مدنیّه به دو مطلب مهمّ تکیه می‌کند که تازگی دارد: یکی نگاه تازه‌ای است به دین. بر اساس این رساله دین بزرگترین عامل در برانگیختن عامّه، مردم به سیر بسوی پیشرفت، و صرف نظر کردن از منافع خود بخاطر منافع عموم است. پیشرفت تمدّن بستگی به اتّحاد بین افراد دارد و این اتّحاد با دین بدست می‌آید. حضرت عبدالبهاء سپس بین خرافات و موهومات با دین واقعی فرق می‌نهند و مدلّل می‌سازند که اسلام با ترقّی و روشنفکری منافاتی ندارد و در اسلام، هم ایجاد مجالس شوریٰ، و هم اخذ علوم و صنایع از دیگران جایز و شدنی است. نکته، دیگر اهمّیّت تعلیم و تربیت و روشن نمودن اذهان مردم است. بر اساس مندرجات رساله، مدنیّه تعلیم و تربیت مهمّترین مطلبی است که باید مورد توجّه قرار گیرد زیرا فقدان آن مانع ایجاد عدالت و اصلاحات در جامعه می‌شود. باید در سراسر کشور و حتّی در دهات و قراء مدارس برپا گردد و تحصیلات اجباری شود زیرا این دو عامل یعنی ایمان روحانی و تعلیم و تربیت، جامعه را از خاك ذلّت به آسمان عزّت خواهد رساند.

برای دریافتن تفاوت راه‌هائی که برای اصلاح پیشنهاد شده شاید نگاه سریعی به نظریّات سایر اصلاح‌طلبان لازم باشد.

از مشهورترین این اصلاح‌طلبان می‌توان چند تن را نام برد: میرزا ملکم خان (۱۹۰۸ -۱۸۳۳) که اصولاً ارمنی بود، بعد اسلام آورد و سالها سفیر ایران در ممالك خارج بود و ترتیب سفر پادشاهان قاجار را به اروپا می‌داد و گاهی واسطه، عقد قراردادها و امتیازات بود. تز ملکم وارد کردن بدون قید و شرط تکنولوژی اروپائی بود و آن را منافی اسلام نمی‌دانست. ملکم خود به اسلام تظاهر می‌کرد امّا اعتقاد چندانی به دین و مذهب نداشت. هم او بود که نخستین رساله را، بدون ذکر اسم مؤلّف، به نام رساله، غیبی منتشر ساخت (حدود سال ۱۸۶۰). شخصیّت دیگر آخوندزاده بود (۱۸۷۸-۱۸۱۲) که در تفلیس زندگی می‌کرد و با نگارش نمایشنامه و داستان و خوابنامه و غیره افکار روشنفکرانه، خود را در ایران منتشر می‌ساخت. وی معتقد بود که باید یکباره اسلام را کنار گذاشت زیرا آن را سدّ تمدّن می‌دانست و چون می‌دانست که دست آخوندها در تفلیس به او نمی‌رسد این مطلب را در رسالات و نوشته‌های خود علناً ابراز می‌کرد. دیگر سیّد جمال الدّین اسدآبادی (۱۸۹۷-۱۸۳۸) بود که فکر اتّحاد تمام ممالك اسلامی و ایجاد به اصطلاح پان اسلامیسم را ترویج می‌کرد و آن را نیروئی برای مبارزه بر ضدّ نفوذ ممالك غربی می‌دانست.[۴۰]

اما رساله، مدنیّه برای آغاز اصلاحات ایران راه حلّی عمقی و ریشه‌ای پیشنهاد می‌کرد که نخست دست‌یازی به روحانیّت و اخلاق واقعی اجتماعی ناشی از تطابق دین با عقل است، و دوّم لزوم تعلیم و تربیت. راه‌هائی که حتّی امروز برای هر کشوری اعمّ از پیشرفته یا عقب‌مانده بهترین راه برای دستاوردهای اجتماعی است. اگر جامعه‌ای از لحاظ معنوی و علمی آماده، جذب این اصلاحات و تطبیق خود با آنها نباشد باید از هر نوع اصلاحی چشم پوشید. در همان زمان که در ایران اصلاحات مشیرالدّوله با شکست روبرو شد، اصلاحات مدحت پاشا در ترکیّه، عثمانی و خیرالدّین پاشا در تونس نیز به شکست گرائید زیرا کمابیش با همان مشکلات بزرگ اجتماعی ایران روبرو بود.

در رساله، مدنیّه یك حالت میهن‌پرستی و افتخار به گذشته، شکوهمند ایران به چشم می‌خورد، استعداد ذاتی مردم ایران، خوش آب و هوائی و طبیعت زیبای ایران تأکید می‌گردد[41] و حضرت عبدالبهاء آن گذشته، پرشکوه را با امروز که ایران در نکبت و بدبختی است مقایسه می‌فرمایند.

ناگفته پیداست که ایشان در این اثر بطور غیر مستقیم به ظهور جدید مژده داده و به لزوم حضور نیروی سرشار چنین ظهوری برای اصلاحات اشاره می‌فرمایند. از جمله آنجا که می‌نویسند: «ای اهل ایران، چشم را بگشائید و گوش را باز کنید و از تقلید نفوس متوهّمه که سبب اعظم ضلالت و گمراهی و سفالت و نادانی انسان است مقدّس گشته به حقیقت امور پی برید... نسائم ربیع حقیقی می‌وزد، چون اشجار بوستان به شکوفه و ازهار مزیّن گردید، و ابر بهاری در فیضان، چون روضه، خلد سرسبز و خرّم شوید. ستاره، صبحگاهی درخشید، در مسلك مستقیم درآئید. بحر عزّت در موج، بر شاطئ اقبال و اقدام بشتابید. معین حیات طیّبه در جوش، در بادیه، تشنگی پژمرده نیاسائید...»[42]

نکته، دیگری که جا دارد مورد بررسی قرار گیرد رابطه، اصلاح‌طلبان و روشنفکران ایران و عثمانی با دیانت بهائی است. امّا پیش از ورود به این بحث نظر کوتاهی به چگونگی فعّالیّت روشنفکران شرق ضروری است. در آن سال‌ها یك موج روشنفکری و کشش بسوی افکار و اندیشه‌های تجدّدطلبانه محافل تحصیل‌کرده و متجدّد ایران و عثمانی و مصر را فرا گرفته بود، و وقتی می‌گوئیم عثمانی بدیهی است تمامی امپراطوری عثمانی آن روز را در نظر می‌گیریم. در مصر جمال‌الدّین اسدآبادی گروهی از روشنفکران از جمله محمّد عبده و سعد زقلول را دور خود جمع کرده بود. این گروه روزنامه‌های پر نفوذی مثل مصر و التّجاره نشر می‌دادند که به همه جا فرستاده می‌شد. در تونس شخصی به نام خیرالدّین پاشا رهبری روشنفکران را داشت، و در خود عثمانی دولتمردانی مثل عالی پاشا (۷۱-۱۸۱۵)، فؤاد پاشا (۶۹-۱۸۱۵) و مدحت پاشا رفرم‌هائی که مهمّ‌ترین آن تنظیمات نامیده می‌شد آغاز کردند.[43] در همان زمان در عثمانی گروه‌های روشنفکران تشکیل شد که اصلاحات اجرا شده از طرف زمامداران را کافی ندانسته و عالی پاشا و فؤاد پاشا را بخاطر حکومت استبدادی و رفتن زیر بار توقّعات دول خارجی انتقاد می‌کردند و این همان موقعی است که حضرت بهاءالله در آثار خود خیلی از سایر اصلاح‌طلبان جلوتر رفته و تشکیل شورای وزیران و پارلمان را بر سبك انگلستان پیشنهاد می‌فرمودند.[44] جمعی از روشنفکران عثمانی و مصر روزنامه‌ای به نام «مخبر» در لندن منتشر کردند که از اواسط ۱۸۶۷ بطور آشکار خواستار تشکیل مجمعی از نمایندگان مردم و کوتاه کردن دست اجانب از دخالت در کارهای کشور و ایجاد اصلاحات بر اساس اصول ملّی عثمانی و اسلامی شد. یك سال بعد نامق کمال، روشنفکر دیگر عثمانی روزنامه، تازه‌ای منتشر ساخت. این روزنامه‌ها از لندن به عثمانی و گاهی ایران برده می‌شد و طبعاً روشنفکرانی مثل ملکم خان و حتّی مشیرالدّوله سفیر ایران در عثمانی با مندرجات آن آشنا بوده‌اند.[45]

اینك که مختصری با این گونه فعّالیّت‌های روشنفکری و اصلاح‌طلبانه در آن منطقه آشنا شدیم لازم است به روابط این افراد با دیانت بهائی بپردازیم. اگرچه نمودار ساختن میزان نفوذ عقیده، یك

گروه بر دیگری بسیار مشکل است و در حدّ این سخنرانی نیست ولی شاید ارائهٔ طرح روابط این افراد با دیانت بهائی و هیاکل مقدّسه میزانی برای نحوهٔ این ارتباطات بدست بدهد.

در سال ۱۸٦٦ عالی پاشا که آن موقع وزیر امور خارجهٔ عثمانی بود با سفیر اطریش در مورد حضرت بهاءالله که آن موقع در ادرنه تشریف داشتند سخن گفت و حضرتشان را اینطور توصیف نمود: «مردی بسیار متشخّص با رفتاری نمونه، دارای اعتدال فراوان و شخصیّتی والا و باوقار».[٤٦] طبعاً عالی پاشا و سایر سران عثمانی از مفاد الواح و آثار بهائی اطّلاع داشته‌اند.

در سال ۱۸۷۳ سلطان عثمانی چند تن از سران نهضت ترکان جوان را به نقاط دوردست تبعید کرد. از آن جمله نامق کمال را به قبرس فرستاد، ابوضیاء توفیق به جزیرهٔ رودوز، نوری بیگ و حقّی افندی به عکّا. تردیدی نیست که در آن شهر کوچك این دو نفر اخیر با احبّاء در تماس آمده و از افکار و عقاید یکدیگر مطّلع شده‌اند. ابوضیاء توفیق به خوبی با امر مبارك و سرگونی حضرت بهاءالله آشنائی داشته و در یکی از آثارش از وضع مشقّت بار زندانیان بهائی که به عکّا تبعید می‌شده‌اند یاد کرده و در مورد اقامت خود در رودوز می‌نویسد: «نخستین پیغام را از دوستان تبعیدیم در عکّا به لطف شخصی بابی (البتّه بهائی) به نام بهاءالدّین دریافت کردم که لطف و نیکی او همه را فراگرفته است.»[٤٧] ما می‌دانیم بهاءالدّین لقبی است که غیر بهائیان عثمانی بخاطر آشنا بودن با آن حضرت بهاءالله را به آن نام می‌شناخته‌اند.

نامق کمال که به قبرس تبعید گردید طبعاً بیشتر با ازلی‌ها تماس داشت، امّا با جناب مشکین قلم از بهائیان، که در آنجا تبعید بود دوست شد بطوری که در ۱۸۷٦ در بازگشت از تبعید به استانبول مجبور شد شایعهٔ بابی بودن یا بهائی بودن خود را تکذیب کند. وی مکاتبات مفصّل و مستمر با حضرت عبدالبهاء داشت. بعدها که فشار دولت عثمانی بر بهائیان سخت‌تر شد و هیأت مفتّشین به عکّا روانه گردید نامه‌های او به حضرت عبدالبهاء سوزانده شد ولی بعید نیست که نامه‌های حضرتشان خطاب به او هنوز در دست ورثهٔ نامق کمال باقی باشد.[٤٨]

روابط دو تن دیگر که به عکّا تبعید شده بودند یعنی نوری بیگ و حقّی افندی طبعاً بخاطر حسّ همدردی و سرنوشت مشترکی که با گروه دیگر تبعیدی یعنی بهائیان داشتند گرم‌تر و صمیمانه‌تر بود. حقّی افندی در توصیف جامعهٔ بهائی، آنها را روشنفکرانی با عقایدی عالم‌بین و جهانگرا توصیف می‌کند که فرزندانشان باید زبان‌های خارجی بیاموزند و خودشان به روزنامه‌هائی که از خارج می‌آید علاقهٔ فراوانی نشان می‌دهند.[٤٩]

پس از آنکه مدحت پاشا، از دولتمردان اصلاح‌طلب و یکی از حامیان ترکان جوان، به حکومت سوریّه منصوب شد (۸۰-۱۸۷۸) از حضرت عبدالبهاء دعوت کرد که به بیروت تشریف ببرند و با او ملاقات بفرمایند. در سفر دوّم بیروت، حضرت عبدالبهاء آشنائی نزدیکی با شیخ محمّد عبده (۱۹۰۵-۱۸٤۹) حاصل فرمودند که بعدها از رهبران اصلاحات در مصر شد. نویسنده‌ای به نام رشید رضا که خاطرات خود را از ملاقات‌هایش با عبده منتشر کرده از احترام فراوان عبده برای حضرت عبدالبهاء و تعالیم بهائی یاد می‌کند. جالب اینجا است که عبده هنگام اقامت خود در بیروت در بارهٔ وحدت ادیان اسلام، مسیحی، یهودی که از اصول برجستهٔ دیانت بهائی است

سخن گفته است.[۵۰] این تماس‌ها با روشنفکران ترکیّه ادامه داشت بطوری که عبدالله جواد یکی از پنج بنیانگذار نهضت ترکان جوان بخاطر ایمان آوردنش به دیانت بهائی در سال ۱۹۲۰ به اتّهام ارتداد محاکمه شد.[۵۱]

ارتباط روشنفکران ایرانی نیز با دیانت بهائی قابل توجّه است. سیّد جمال‌الدّین افغانی (اسدآبادی) از همان دوران بغداد با احبّاء در تماس بوده است.[۵۲] همانطور که در بالا گفته شد وی با کمك برخی دیگر از همفکران خود در مصر روزنامه‌ای تحت عنوان «مصر» منتشر می‌ساخت. حضرت عبدالبهاء طیّ نامه‌ای به او در مورد مقاله‌ای که در آن روزنامه چاپ کرده چنین مرقوم فرموده‌اند: «مقاله، عالی شما را که در روزنامه، مصر چاپ شده بود و در آن مندرجات برخی روزنامه‌های انگلیس را ردّ کرده بودید خواندم. پاسخ‌های شما را که با فصاحت و شیوائی بر اساس استدلالی محکم بود مطابق حقیقت و راستی یافتم. اخیراً رساله‌ای که مدحت پاشا نگاشته و در واقع تأیید نظریّات درست و عالی شما است به دستم رسید که آن را همراه این نامه برای شما می‌فرستم.»[۵۳] این نامه، حضرت عبدالبهاء نمودار وسعت آگاهی ایشان بر جریانات روشنفکری آن زمان در آن ناحیه و عدم رضایتشان از دخالت امپریالیسم غربی در امور این ممالك، و کوشش ایشان در ایجاد ارتباط و تماس بین روشنفکرانی که عقاید اصلاح‌طلبانه دارند می‌باشد.[۵۴] بر اثر نفوذ سیّد جمال‌الدّین بود که روزنامه نویس لبنانی ادیب اسحق، دیانت بابی را نمونه‌ای از تلاش برای آزادی و همپای انقلاب فرانسه و سوسیالیسم اروپائی بشمار آورد.[۵۵] سیّد جمال‌الدّین روزنامه، خود به نام «عروة الوثقی» را که در سال‌های ۱۸۸۰ به بعد در پاریس چاپ می‌شد به عکّا می‌فرستاد. اطّلاعات او از دیانت بهائی موجب شد که در انسیکلوپدی عربی بطرس البستانی مقاله‌ای راجع به امر بنویسد.[۵۶] با این همه تمایلات او به ضدّیّت با دیانت بهائی گرائید زیرا آن را خطری برای انشقاق در عالم اسلام که وی در پی وحدتش بود احساس می‌کرد.[۵۷] حضرت بهاءالله در لوح دنیا به او و روزنامه و نظریّات منفی‌اش در باره، امر اشاره فرموده‌اند.[۵۸]

از رابطه، میرزا ملکم خان با دیانت بهائی اسناد و مدارك کافی در درست داریم. ملکم خان در سال ۱۸۶۱ از خشم ناصرالدّین شاه به بغداد گریخت و در آنجا چون از قتل خود به دست عمّال ایران بیم داشت به حضرت بهاءالله پناه برد و ایشان به او توصیه فرمودند به سرایه برود.[۵۹] تماس ملکم با احبّاء از بغداد شروع نشد بلکه از ایران آغاز شده بود و پس از ورود حضرت بهاءالله به استانبول در آنجا نیز ادامه یافت. وی اطّلاعات کافی در مورد تعالیم بهائی داشت بطوری که ارنست رنان نویسنده و فیلسوف فرانسوی در سفر خود به استانبول در سال ۱۸۶۶ از ملکم خواست با اطّلاعات وسیعی که دارد شرحی در باره، این دیانت برای آگاهی غربیان بنویسد.[۶۰]

سوّمین شخصیّت مهمّ در تاریخ اصلاحات سیاسی ایران در زمان قاجار میرزا حسین خان مشیرالدّوله است (۸۱-۱۸۲۷) که سفیر ایران در دربار عثمانی بود و در تمام مراحل سرگونی حضرت بهاءالله از بغداد به استانبول و ادرنه و سرانجام عکّا فعّالانه دست داشت و آنچه از دستش بر می‌آمد از مخالفت با دیانت بهائی کوتاهی نکرد، بطوری که در سوره، ملوك حضرت بهاءالله وی را مورد عتاب قرار داده‌اند.[۶۱] امّا بعدها به عللی به امر نظر مثبت پیدا کرد. یکی اینکه جاسوسان

سفارت که همه جا دست داشتند مرتّب او را در جریان وقایع و اخبار مربوط به حضرت بهاءالله قرار داده و الواح نازله را به نظر او می‌رسانده‌اند و او به تدریج از مرام و مقصد بهائیان آگاه شد. از جمله شیخ سلمان قاصد حضرت بهاءالله که مرتّب به همین منظور بین ایران و عثمانی سفر می‌کرد، در یکی از سفرها که حامل سیصد نامه از بهائیان بود در خاك عثمانی دستگیر و طبعاً به سفارت ایران تحویل داده شد. مشیرالدّوله با ملاحظهء یکایك نامه‌ها به سیاسی نبودن دیانت بهائی و میزان احترام و عبودیّت احبّاء ایران به حضرت بهاءالله واقف شد و شیخ سلمان را آزاد کرد که با نامه‌ها به عکّا برود. سوای آن به مأموران ایران در بیروت و سایر نقاط سفارش کرد که او را آزار نرسانند. بعد از صدارت نیز در مجلسی علناً از علوّ مقام مبارك و اینکه چطور بر خلاف همهء ایرانیان در عثمانی، که باعث آبروریزی بوده‌اند، حضرت بهاءالله موجبات عزّت و بزرگواری ایران و ایرانیان را فراهم فرموده‌اند، سخن گفته است.[۶۲] در لوح ابن ذئب حضرت بهاءالله در حقّ او به لطف سخن گفته‌اند و شهادت داده‌اند که در خدمت دولت امین بود و خیانت در عرصه‌اش راهی نداشت.[۶۳] همچنین بنا به روایت جناب سمندر او را «اعقل از سایرین» نامیده‌اند.[۶۴]

بدین ترتیب می‌بینیم که حضرت بهاءالله از همان آغاز بطور فعّال و با نگرانی و سرعتی که حالت پیش‌بینی خطری بزرگ را دربر داشت به راهنمائی ملوك و سلاطین و رؤسای جمهور و رهبران ملل پرداختند و آنان را به صلح اعظم و تقلیل سلاح و رعایت حال فقرا یعنی ایجاد رفاه اجتماعی و تعلیم و تربیت عمومی و غیره راهنمائی فرمودند و شاید همین افکار بود که در نوشته‌ها و آثار روشنفکران و اصلاح‌طلبان آن عصر اثر گذارد.

افسوس که ما تاریخ اجتماعی جامعهء خود را از آن زمان‌ها در دست نداریم تا اوّلاً موج‌های روشنفکری و اصلاح‌طلبی را در خود جامعهء بهائی در قرن نوزده و اوائل قرن بیست بررسی کنیم و ثانیاً موقعیّت و کیفیّت دیانت بهائی را از لحاظ تعداد افراد و از لحاظ نفوذ در جامعهء ایران در آن زمان مورد مطالعه قرار دهیم.[۶۵] اغلب خاطراتی که از بزرگان و قدماء بهائیان به چاپ رسیده شرح شهادت‌ها و فداکاری‌ها است و کمتر کسی به مسائلی از این قبیل که از اهمّیّت فراوان برخوردار است توجّه نموده است. اینك اگر بخواهیم تصویری از چنین حال و هوائی در آن عصر بدست آوریم باید آن را ذرّه ذرّه در بین آثار و نوشته‌های مستشرقین یا سیّاحان و یا برخی از آثار جنابان فاضل مازندرانی و حسن بالیوزی جستجو نمائیم. تردیدی نیست که جنبه‌های اصلاح‌طلبانه و روشنفکری در دیانت بهائی که از الواح و آیات الهی سرچشمه می‌گیرد موجب جلب بسیاری از روشنفکران ایران به این دیانت شده است. در آن زمان هزاران نفر که تشنهء اصلاحات در شئون مختلف کشور و رهائی ایران و جامعهء ایرانی از بندهای قرون وسطائی بودند مرجع و پناه دیگری جز دیانت بهائی نمی‌شناختند. از قضا بزرگترین تعداد بهائیان را نیز باید از همین زمان تا ربع اوّل قرن بیستم یعنی قبل از آغاز اصلاحات کشوری رضا شاه جستجو کرد. ادوارد براون در کتاب خود به نام «یك سال در میان ایرانیان» که در سال ۱۸۸۰ نگاشته پس از شرح ملاقات با بهائیان (یا بابیان) کرمان اعمّ از شاهزاده یا درویش یا افراد عادی، در میان آنان کسانی یافته است که در زبان دین نیاز خود را برای تغییرات و اصلاح بیان می‌دارند، دین را برای تجسّسات و

کاوش‌های روشنفکری و عقلانی ضروری می‌دانند و آن را برای پابندی‌های اخلاقی و حتّی تفریحات و سرگرمی‌های اجتماعی ضروری می‌شمارند.[۶۶] در اثر دیگری براون پیروان دیانت بابی (بهائی) را سه گروه می‌داند: یکی مؤمنین باوفا که عمیقاً معتقدند حضرت باب ظهور قائم موعود هستند، دوّم اصلاح‌طلبان پیشرو و سوّم درویشان که این دیانت را یك نوع عرفان سازمان یافته می‌دانند که قادر است نیروی ایزدی را در شخص زنده کند.[۶۷] سیدنی چرچیل عضو هیأت نمایندگی انگلیس در ایران در سال ۱۸۸۰ ضمن نگارش شرحی از استعداد ایرانیان، از این مسأله نام می‌برد که آنان خود را با هر مرام جدید وفق می‌دهند، به شرط آنکه از اساس اصلی آن آزادی افکار و بیان عقاید باشد و نیز بتواند با دیکتاتوری و اثرات شوم آن بجنگد. بعد این سؤال را مطرح می‌کند: «واقعاً اعتقادات اصلی بیشتر کسانی که خود را بهائی می‌نامند چیست؟ آیا به خود مانند پیروان یك دین نو می‌نگرند و یا اعضاء یك جامعهٔ جدید که در صدد ایجاد اصلاحات سیاسی و اجتماعی است؟»[۶۸]

باید توجّه داشت که تعداد بهائیان به این جامعه یك نیروی فوق العاده می‌بخشیده است. لرد کرزن در کتابی که در سال ۱۸۹۲ منتشر ساخته تعداد بهائیان ایران را «حدّاقلّ نیم میلیون و احتمالاً یك میلیون نفر» تخمین می‌زند.[۶۹] این حدس ممکن است بیش از تعداد واقعی بهائیان ایران در آن زمان باشد ولی بهر حال در فقدان هر نوع آمار دیگری نمودار وسعت جامعه می‌باشد. ادوارد براون در مقدّمه‌ای که به کتاب فلپس تحت عنوان «زندگانی و تعالیم عبّاس افندی» نگاشته می‌نویسد که: «در سال ۱۹۰۳ تصوّر عمومی محافل دیپلماتیك و نیز گروه بهائیان قاهره این بود که احتمالاً دیانت بهائی بزودی در ایران دین غالب خواهد شد.»[۷۰]

ادوارد براون در اثر دیگری می‌نویسد: «اینکه بهائیان یك نیروی سیاسی را در ایران تشکیل می‌دادند برای من که در سال ۱۸۸۸-۱۸۸۷ در آنجا بودم مطلبی بدیهی بود. تعداد آنان قابل ملاحظه بود... هوش و وضع اجتماعی آنان بالاتر از متوسّط قرار داشت، تعداد آنها مخصوصاً در خدمات پست و تلگراف نمایان بود، دارای دیسیپلین خوب بودند و آمادگی داشتند که هر نوع احترام و بندگی را تقدیم رهبران روحانی خود نمایند...»[۷۱]

حال که به نیرو و تعداد بهائیان در آن هنگام پی بردیم بد نیست باز با یاری گرفتن از آثاری که اینجا و آنجا بدست می‌آوریم به نقطه نظرهای افراد جامعه در امور و آرزوهای ایشان در ایجاد اصلاحات و رفرم در ایران نیز نظری بیندازیم.

در داستان کوتاهی که نویسندهٔ ارمنی آترپیت از شرح شهادت شخصی به نام ابراهیم در تبریز نگاشته جنبه‌هائی از این تفکّر اصلاح‌طلبانه و معترض بر رژیم فاسد مستبدّ را می‌بینیم. این داستان چه واقعی باشد و چه تخیّلی مهمّ نیست. آنچه مهمّ است برداشت و آگاهی این نویسنده از دیانت بهائی بر اساس مشاهدات و مراوداتش با بهائیان تبریز بوده است. او در این داستان بر خلاف نویسندگان غربی ابتدای قرن بیستم کاملاً بین بابی و بهائی تفاوت می‌گذارد. داستانی که آترپیت نگاشته در بحبوحهٔ انقلاب مشروطیّت رخ می‌دهد. ابراهیم بهائی را برای محاکمه پیش مجتهد تبریز می‌آورند و سرانجام او را شهید می‌کنند. اتّهامات مجتهد بر ضدّ ابراهیم ارتباطی به

عقاید دینی او ندارد بلکه شوراندن مردم بر ضدّ مجتهد است و اینکه او گفته دهکده‌های مجتهد مال بیت المال است و مجتهد با تاراج اموال رعیّت کیسه، خود را پر می‌کند و به دولت نم پس نمی‌دهد، و اینکه دهخداها املاك عمومی را متصرّف شده‌اند و حقّ رنجبر را ضایع کرده‌اند، و امثال تو بابی نه به شاه احترام می‌گذارند و نه به چند تا مجتهد.[۷۲]

خانم مرضیه گیل در شرح حال پدر خود علی قلی خان نبیل‌الدّوله که در سال‌های پس از مشروطه دوران نوجوانی خود را می‌گذرانده، حالات او را از مشاهده، اوضاع فاسد اجتماعی ایران، فساد آخوندها و درباریان، نفوذ دو دولت استعماری روس و انگلیس بر رجال و آخوندها و غیره، شرح داده و از جلسات شبانه‌ای صحبت می‌کند که با شرکت ده پانزده جوان پر شور بهائی در مغازه، بزّازی جناب عزیزالله ورقا پس از تعطیل مغازه تشکیل می‌شده است. در آن جلسات جوان‌ها سخنرانی‌هائی در باره، مفاسد اجتماعی ایران و راه نجات کشور ایراد می‌کرده‌اند. یکی از نطق‌های علی قلی خان که آن موقع در آغاز جوانی بوده با این جمله آغاز می‌شده است: «امروز بزرگترین روزها و ایّام است، روزی است که دیانت حضرت بهاءالله، دین شما، یگانه داروی شفابخشی است که دست قدرت الهی برای تسکین دردهای ملّتها به بشر عرضه فرموده است. چه فایده در کشوری دنبال مسائل مادّی بروید که اسماً مال شماست امّا شما تمام عمر را زیر یوغ اربابهای استعمارگر خارجی بسر می‌برید؟» در همان شب است که تصمیم می‌گیرند جملگی علیرغم برف و بوران شدید به سوی ارض مقصود روان شوند و در اجرای فرامین حضرت عبدالبهاء برای اصلاح ایران و عالم قیام نمایند.[۷۳] بدین ترتیب می‌بینیم محور تفکّر بهائیان در تمام مواردی که ذکر شد یك اندیشه، اجتماعی و اصلاح جوست که دیانت خود را تنها علاج برای دردهای اجتماعی می‌دانسته‌اند. اگرچه آمار و اطّلاعات دقیق علمی از بافت اجتماعی دیانت بهائی در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم ایران در دست نداریم ولی ملاحظه، تحصیلات و مشاغل و گروههای طبقاتی افراد بهائی، حتّی در دوران حاضر نمودار این نکته است که اکثریّت افراد این جامعه را روشنفکران ایران تشکیل می‌دهند. اصطلاحات قدیمی رایج در افواه مثل: درس نخون بابی می‌شی، و یا هر کس عینکی است بهائی است نشان می‌دهد که غیر بهائیان نیز این گروه را مردمی تحصیل‌کرده و روشنفکر می‌دانسته‌اند.

تحوّل تدریجی و همراه با مسالمتی که در آثار حضرت بهاءالله در زمینه، تحقّق حکومت نمایندگان مردم بر مردم دیده می‌شود دهها هزار افراد بهائی را که دور از رهبران خود در ایران بسر می‌بردند به تفکّر و اندیشه در باره، نحوه، حصول چنین حکومتی واداشت. برخی از بهائیان که از حکومت مستبدّه، قاجار ناراضی بودند موضعی نزدیك به اردوی مبارزاتی مشروطه‌طلبان انتخاب کردند و گروهی دیگر از بیم آنکه نتایج چنین روشی، یعنی دخالت در سیاست روز، به اتّهامات بی‌دینی آنان گرفتاری تازه‌ای اضافه کند مصلحت را در بی‌طرفی سیاسی تشخیص دادند.[۷۴] گروهی نیز به امید آنکه بتوانند دستگاه را از داخل اصلاح نمایند با نزدیك ماندن به حکومت به زعم خویش کوشش در بهبود امور داشتند. برای مثال نمونه‌ای از هر یك از این سه گروه را ذکر می‌کنیم.

نمونهء افرادی که با الهام از آثار حضرت بهاءالله و تعبیر خود روشی قاطع‌تر و انقلابی‌تر در پیش گرفته‌اند ابوالحسن میرزا شیخ الرّئیس (تقریباً ۱۹۱۸-۱۸٤۸) است. شیخ الرّئیس نوهء فتح علی شاه قاجار بود. پدرش حکومت بروجرد را داشت و او ابتدا از طریق مادرش بابی شد. پس از مرگ پدر در سال ۱۸٦۳ خانوادهء او به مشهد رفت و شیخ الرّئیس در حوزهء علمیّهء مشهد و سپس سامره تحصیل کرد. پس از بازگشت از سامره به تدریس در حوزه پرداخت و بطور محرمانه بهائی شد.[۷۵] وی بیشتر سال‌های عمر خود را در سفر و گاهی در زندان گذراند و سرانجام در استانبول پناهندگی سیاسی گرفت. در سال ۱۸۹۲ به تشویق سلطان عبدالحمید، همراه با یازده ایرانی دیگر از جمله سیّد جمال‌الدّین افغانی، میرزا آقا خان کرمانی و شیخ احمد روحی دو تن ازلی انقلابی، و جمعی دیگر، گروه طرفدار پان اسلامیسم را ایجاد کرد. این گروه نامه‌هائی به علماء شیعهء عراق و ایران نگاشت و آنان را تشویق به پیوستن به این نهضت یعنی اتّحاد اسلام برای تقویت سلطان عبدالحمید علیه اروپا نمودند.[۷٦] وی همچنین رساله‌ای تحت عنوان «اتّحاد اسلامی» منتشر ساخت.[۷۷] باید در پرانتز گفته شود که همفکری و پشتیبانی از فکر وحدت اسلامی بر اساس تفکّر بهائی کاملاً منطقی است. باز بودن افکار بهائی به پذیرفتن برخی نوآوری‌های غرب بخاطر تقویت کشورهای آسیائی است نه آنکه این کشورها زیر سلطهء غربی‌ها درآیند.[۷۸] شیخ الرّئیس با ملکم خان وارد مکاتبه شد و انجمنی بر سبک انجمن‌های مخفی فراماسونری به نام انجمن انسانیّت بوجود آورد.[۷۹] در این موقع دولت عثمانی اجازهء اقامت او را در آن کشور لغو کرد. شیخ الرّئیس به ارض اقدس سفر نمود و به زیارت حضرت عبدالبهاء نائل شد و از آنجا به هندوستان رفت. نامبرده بخاطر نقش مؤثّری که در انقلاب مشروطیّت ایران (۱۹۱۱-۱۹۰۵) داشت توسّط محمّد علی شاه به زندان انداخته شد.

از نمونهء بهائیان محافظه‌کار می‌توان تجّار بهائی بمبئی را که بیشتر از خانوادهء افنان شیراز بوده‌اند نام برد. در تقاضانامه‌ای که این تجّار در ماه فوریهء ۱۸۹۲ به شاه می‌نویسند از چند تن از بهائیان که به اتّهام شورش به زندان افتاده‌اند دفاع نموده و می‌نویسند اینها اصلاً اهل آشوب و انقلاب نیستند و اشاره به سیّد جمال‌الدّین افغانی و پیروان او می‌کنند که آنها اصل و ریشهء پراکندن نارضایتی و شورش بر علیه شاه می‌باشند.[۸۰]

نگاهی دقیق‌تر به این نامه نشان می‌دهد که تقاضانامهء بهائیان آنقدرها که ظاهراً به نظر می‌رسد نمودار حالت محافظه‌کاری بهائیان در آن ایّام نیست. نخست آنکه جمعی بهائی به اتّهام ایجاد شورش و بلوا بر علیه حکومت دستگیر شده‌اند که ممکن است تا حدّی درست باشد، دوّم اینکه نامه را همان بهائیانی می‌نویسند که در بمبئی مشغول طبع و نشر کتاب‌هائی مثل کتاب مستطاب اقدس و رسالهء مدنیّه هستند. یعنی آثاری که صریحاً حکومت مردم بر مردم و پایان دیکتاتوری پادشاهان قاجار را خواستار است، و دولت بخوبی از اهداف و نیّات بهائیان آگاه بوده است. شاید هدف بهائیان بمبئی از نگارش این نامه آن بوده که خواسته‌اند که فرق بین خودشان و ازلی‌های بابی را مشخّص‌تر سازند.[۸۱] یعنی تفاوت بین یك مخالف صلحجو که شدیداً معتقد به اصلاحات عمقی و اساسی در همهء شئون امّا بدون خونریزی و انقلاب و آشوب است، و گروهی

دیگر، مشروطه‌طلبان، که خواستار انقلاب و عزل شاه و توسّل به چنین وسائلی بودند.

از نمونه، بهائیانی که در دربار مظفّرالدّین شاه و محمّد علی شاه دارای مقامات عمده بودند می‌توان شاهزاده محمّد حسین میرزا مؤیّدالسّلطنه (مؤیّدالدّوله، سابق) را نام برد. بر طبق شرحی که جناب فاضل مازندرانی در ظهور الحقّ آورده: «پیوسته مأموریّت دولتی یافته سالها به حکومت اصفهان و قم و غیرهما منصوب گردید و چندی در اصفهان و طهران ریاست تلگرافخانه داشت و در ایّام سلطنت محمّد علی شاه... ریاست شورای سلطنت بدو تفویض گردید ...» سپس شرح می‌دهد که چگونه ایشان بعداً در عراق معتکف شد و از طریق شام به حضور حضرت عبدالبهاء مشرّف گردید و در بازگشت کتابی در اثبات امر ابهی جمع و تألیف نمود و عاقبت در ایّام حکومتش به خوزستان در سال ۱۳۳۹ (۲۱-۱۹۲۰) در ناصریّه درگذشت.[۸۲] جناب فاضل همچنین از میرزا علی اکبر خان روحانی میلانی (محبّ السّلطان) منشی محفل روحانی طهران نام می‌برد که مدیر و مصحّح مطبعه، شاهی بود که توسّط مظفّرالدّین شاه تأسیس شد و بعدها به مدّت چهار سال ریاست محکمه، اداری را داشت تا آنکه در سال ۱۳۳۱ بخاطر اقدامات جمعی از ملاّها و دشمنانش منفصل گشت. وی همان کسی است که الواح مبارکه را با طبع عکسی روی کاغذهای آبی رنگ منتشر می‌ساخت و بعد از انفصال نیز در اوائل دوران رضا شاه اقدام به تأسیس مطبعه، مدرن‌تری برای تکثیر و انتشار آثار مبارکه کرد.[۸۳]

مشهور بودن بهائیان به جانبداری از حکومت مشروطه و قانون و تشکیل مجلس منتخب نمایندگان مردم، به بهترین وجه در نطقها و خطابات و رساله‌هائی که شیخ فضل الله نوری دشمن شماره، یك مشروطیّت ایراد کرد و یا می‌نگاشت هویدا است. مطالعه، محتوای سخنان او در مخالفت با مشروطیّت نمایانگر نگرانی و تشویش او از نفوذ بهائیان است و لاغیر. در یك جا می‌گوید: «... و عمده، این بازی مشروطه از طایفه، ضالّه شد محض فرار از احکام اربعه، مسلّمه در حقّ مرتدّین از اسلام...»[۸۴] در جای دیگر هدفش را از مجاهداتی که بر ضدّ مشروطیّت در پیش گرفته اینطور بیان می‌دارد: «... مقصود تطبیق این مجلس است با قانون محمّدی (ص) و مشروطیّتی که خواسته شده است باید در امور دولت باشد نه در امور دینی، دین مشروطیّت بردار نیست، و همینطور غرض رفع ید این فرقه، جدیده، ضالّه، مضلّه است که به عنوان آزادی موهومه، دین محکم اسلام را می‌خواهند پایمال کنند...»[۸۵] و در اعلامیّه‌ای که هنگام تحصّن در حضرت عبدالعظیم انتشار داده (به تاریخ دوشنبه هیجدهم جمادی الثّانی ۱۳۲۵) اینطور می‌نویسد: «... در این عصر ما فرقه‌ها پیدا شده‌اند... سالهاست که دو دسته، اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوامّ اضلّ من الانعام هستند. یکی فرقه، بابیّه است و دیگری فرقه، طبیعیّه. این دو فرقه لفظاً مختلف و قلباً متّفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت به مملکت ایران دو امر عظیم است: یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت. این اوقات این دو فرقه از سوء القضاء هر دو در جهات مختلف مجلس شورای ملّی ما مسلمان‌ها وارد و متصرّف شده‌اند و جدّاً جلوگیری از اسلامیّت دارالشّورای ایران می‌کنند و می‌خواهند مجلس شورای ایران را پارلمنت پاریس بسازند...»[۸۶]

شاید به همین دلایل و بخاطر حفظ مشروطیّت ایران از حملات مرتجعینی مثل شیخ فضل الله و یکی هم بخاطر حفظ وحدت جامعهء بهائی بود که حضرت عبدالبهاء از سال ۱۹۰۷ به بعد در طیّ الواح خود احبّاء را از دخالت در امور سیاسی و این گونه فعّالیّتها منع فرمودند. به همین دلیل همانطور که در بالا گفته شد امروزه در بررسی علل و سوابق مشروطیّت، هیچ یك از مورّخین نامی از دیانت بهائی به میان نمی‌آورند و عجب آنکه برخی از آنان امروزه جامعهء بهائی را بخاطر عدم شرکت در جنبش مشروطیّت مورد ایراد قرار می‌دهند.

عدم شرکت بهائیان در انقلاب مشروطه و دلایل آن از موضوع بحث این مقاله خارج است و باید جداگانه به آن پرداخته شود.

در پایان باید گفته شود که جامعهء بهائی در بیداری هموطنان خود و آشنا ساختن ایشان با اصول و تعالیم نو در همهء طبقات بیش از هر نهضت دیگری در ایران مؤثّر بوده، چه در بین آنها که با ایمان خود و عمل به تعالیم بهائی زندگی اجتماعی تازه‌ای یافته‌اند و چه غیربهائیانی که به نحوی با این تعالیم آشنا شده‌اند. در اواخر قرن نوزدهم که دائرهء نشر روزنامه‌ها بسیار کم و محدود بود و کمتر کسی با افکار رهبران تجدّد و پیشرفت ایران مثل ملکم خان، مشیرالدّوله، آخوندزاده و سایرین آشنائی داشت، در شبکهء وسیعی که از صدها هزار نفر متجاوز بود و مشتمل بر هنرمندان، تجّار، نویسندگان، شاعران، کشاورزان، کارمندان دولت و غیره اعمّ از زن یا مرد می‌شد جامعهء بهائی در سراسر ایران به الواح و آیات مقدّسه که توسّط پیك‌های مخصوص از ارض اقدس می‌رسید دسترسی پیدا می‌کرد، آن را به سرعت رونویسی می‌نمود، به دست احبّاء شهرها و دهات دور و نزدیك می‌رساند، در محافل و مجالس تلاوت می‌کرد و به مرحلهء اجرا می‌گذارد. از جمله تشکیل بیوت عدل که بلافاصله پس از وصول کتاب مستطاب اقدس برخی از احبّاء به ابتکار خود به تأسیس آن اقدام نمودند. در واقع محقّقین آینده که بخواهند به شکل‌گیری عقاید اجتماعی ایران در قرن نوزدهم دست بیابند باید با کنار گذاردن تعصّب به این مطلب مهمّ رو بیاورند و پاسخ برخی از سؤالات خود را در آنجا بیابند.

یادداشت ها

۱ـ از جمله رجوع کنید به:

M.S. Ivanov, *Babidski Vostanii i Irane (1848- 1852).* Moscow 1939 ; N. Keddie, "Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism," *Comparative Studies in Society and History,* 4 (1962); F. Kazemi, "Some Preliminary Observations on the Early Development of Babism," *Muslim World,* 63 (1973).

مفصّل ترین شرح را در مورد دیانت بابی خانم منگل بیات در کتاب زیر آورده است:
Bayat, Mangol, *Mysticism and Dissent, Socioreligious Thought in Qājār Iran,* Syracus University Press 1982, Chapter 4.

امّا اشتباه او در نتیجه گیری از یک نقل قول جالب است. در ص۹۹ وقتی از مجلس ولیعهد (بعداً ناصرالدّین شاه) و روایات موافق و مخالف دربارهٔ نتیجهٔ آن مجلس که حضرت باب را محاکمه می کردند سخن می گوید ضمن بیان این مطلب که هزاران نفر در شهر ایستاده و با هیجان منتظر نتیجهٔ مجلس بودند که حضرت باب پیروزمندانه بیرون آمده و همه به او بگروند، و با نقل قول از مدرّسی چهاردهی که در آن هنگام «حالت عجیبی بر شهر چیره شده بود» ادامه می دهد: امّا وقتی باب سرانجام با حالت ظاهراً شکست خورده از مجلس خارج شد آنطور که حتّی بالیوزی اقرار کرده «بسیاری از مؤمنین ایمان خود را از دست دادند.» (ص۹۸ کتاب بالا). نقل قول از بالیوزی نویسندهٔ بهائی درست است امّا جایش اینجا نیست. بالیوزی در کتاب خود ضمن شرح همین ماجرا می نویسد: پس از واقعهٔ چوب خوردن حضرت باب وقتی خبر آن به ارومیه رسید بسیاری که به ایشان ایمان آورده بودند بخاطر این تحقیر که متوجّه ایشان شده بود از ایمان خود برگشتند. (ص۱٤٥)

تفاوت در آنست که کتاب بیات به خواننده القاء می کند بیان مخالفان حضرت باب در اینکه ادّعای خود را در مجلس ولیعهد انکار کردند درست است زیرا در همان روز و همان لحظه گروهی از پیروان که بیرون مجلس منتظر بودند از ایشان برگشتند. حال آنکه کتاب بالیوزی از مردمی در ارومیّه، آن هم بعد از خبر چوب خوردن حضرت باب سخن می گوید، که طبعاً، با انتظاری که مؤمنین از قدرت قائم داشته اند که نمی بایست تحت چنین تحقیری قرار گیرد منطبق است و ارتباطی با انکار ادّعای حضرت باب از طرف خود ایشان ندارد. در کتاب بالیوزی همان صفحه ترجمهٔ نامه ای بخطّ ناصرالدّین شاه که سال ها بعد نوشته و در آن اذعان کرده که در مجلس مذکور حضرت باب بر سر ادّعای خود ایستادند آمده است. نگاه کنید به:
Balyuzi, H.M. *The Báb*, George Ronald 1973.

۲ _ کتاب قرن بدیع، ترجمهٔ فارسی God Passes By ترجمهٔ نصرالله مودّت، مؤسّسهء معارف بهائی کانادا، ص۱٤٥.

۳ _ نگاه کنید به:

M. Momen, "The Social Basis of the Bábí Upheavals in Iran (1848-53) : A Preliminary Analysis", *International Journal of Middle East Studies*, 15 (1983), 157-183.

٤_ ماخذ بالا، ص۱٥۹.

٥_ در مورد وضع ایران در دوران حاج میرزا آقاسی از جمله رجوع شود به «رسالهٔ دستورالاعقاب» بقلم آقای مهدی نوّاب طهرانی معاصر و معاشر حاج میرزا آقاسی که پدر آقا ابراهیم نوّاب بدایع نگار و از فضلاء دوران خود بود. بخشی از این رساله که نسخهٔ اصلش در ۲۱۲ صفحه در کتابخانهٔ دانشکدهٔ حقوق ایران است در کتاب «سیاستگران دورهٔ قاجار» تألیف خان ملک ساسانی (انتشارات بابک، طهران ۱۳٤٦) جلد دوّم ص۷۰ تا ۱۱۰ نقل شده است. برای آگاهی از منابع خارجی که روایت دیپلمات ها و مورّخین را در بر دارد نگاه کنید به ذیل «آقاسی» در دائرة المعارف ایرانی: Āqāsī, *Encyclopaedia Iranica*. برای آگاهی از جنگ های ایران و روس و متن عهدنامه های تحمیلی متبادله رجوع شود به: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر، تالیف سعید نفیسی، جلد اوّل و دوّم، طهران ۱۳۳٥ و ۱۳٤٤.

٦_ از جمله در کتاب چهار شان، باب هفدهم از واحد دهم، بیانی می فرمایند که مضمون آن به فارسی چنین است: در این عالم هر چیزی باید با وسایل و اسباب خودش ایجاد گردد. مانند اینکه اروپائیان با فراهم نمودن وسائل و اسباب مظفّر و غالب شده اند شما نیز پیروی از آنان کنید و در امور خود با وسائل و اسباب از جمله با دست یافتن به صنعت و فنّ به پیروزی رسیده منتظر امور غیبی موهوم نباشید.

۷ _ مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهیٰ که بعد از کتاب اقدس نازل شده، کلمات فردوسیّه، لجنهء نشر آثار امری، لانگنهاین، ۱۳۷ بدیع، ۱۹۸۰ میلادی، ص٤۱.

8 - Abbas Amanat, *Resurrection and Renewal, The Making of the Babi Movement in Iran, 1844 - 1850,* London 1989, pp. 405-9.

9 - *Selections from the Writings of the Báb,* Haifa, Bahá'í World Centre, 1976 , pp. 18-23.

۱۰ _ مجموعهء مباحث در اوّلین مجمع تحقیق دربارهء حضرت ربّ اعلی، "شرح حال جناب ملاّ صادق مقدّس خراسانی"، مؤسّسهء مطبوعات امری ۱۳۳ بدیع، ص ۱۷٦.

۱۱ _ همانجا

12 - Fathi, A., "Preachers as substitutes for Mass Media: The Case of Iran 1905- 1909", *Towards Modern Iran* , edited by Elie Kedourie and Sylvia Haim, Grank Cass, 1908.

۱۳ _ حسن جوادی و دیگران، رویاروئی زن و مرد در عصر قاجار، دو رسالهء تادیب نسوان و معایب

الرجال، سن خوزه، کانون پژوهش تاریخ زنان ایران، ۱۹۹۲، در اینجا نقل از سیروس میر، "تسیم شمال و مسالهء زن در نهضت مشروطه"، مجلّهٔ ایران نامه، سال ۱۱ شمارهٔ ۳ ، ص ٤۲۹

۱٤ _ همانجا.

۱۵_ بیان فارسی، واحد شش، باب ۹.

۱٦ _ برای آگاهی بیشتر از مقام زن در آثار حضرت باب رجوع کنید به مقالهٔ خانم دکتر مهری افنان در همین مجلّد.

17 - M. Momen, *Bábí and Bahá'í Religions, 1844-1944*: Some Contemporary Western Accounts Oxford 1981, p. 11.

۱۸ _ تاریخ نبیل زرندی، طهران مؤسّسهء ملّی مطبوعات امری، ۱۰۳ بدیع، ص ٤_۵۷۱.

۱۹ _ جمشید بهنام، "منزلگاهی در راه تجدّد ایران: اسلامبول"، ایران نامه، سال یازدهم شمارهء ۲، بهار ۱۳۷۲، صص ۲۸۳_۲۷۱.

20 - Peter Smith, "A Note on Bábí and Bahá'í Numbers in Iran," *Iranian Studies*, 15 (1984), 295-301.

21 - Bruce in a letter to Church Mission Society, 19 Nov. 1867. In: Momen, *Bábí and Bahá'í Religions*, p. 244.

۲۲ _ الواح نازله خطاب به ملوک و رؤسای ارض (آثار قلم اعلی)، مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۲٤ بدیع، ص ۳٦.

23 - Cole, Juan R. I. "Iranian Millenarianism and Democratic Thought in the 19th Century, *International Journal of Middle East Studies*, 24 (1992), p. 6.

۲٤_ الواح نازله ... ص۲۳۳.

۲۵ _ کتاب قرن بدیع ، ص٤۲۰.

۲٦ _ الواح نازله ... صص٤۱_۱۳۱.

۲۷ _ مجموعه ای از ... ص ۱۵.

28 - Cole, *ibid.* p. 13.

۲۹_ کتاب مستطاب اقدس، چاپ بمبئی، ص ۹۸.

30 - Nikki R. Keddie, *Religion and Rebellion in Iran, The Tobacco Protest of 1891-1892*, London 1966.

۳۱ _ مجموعه ای از ... لوح دنیا، صص ۵٦_٤٦.

32 - Nikki. R. Keddie, *ibid.* p. 152.

33 - Cole, *ibid.* p. 19.

۳٤ _ قانون، چاپ لندن، شمارهٔ ۳۵، در اینجا نقل از Keddie, *Mirza Malkum Khan*, p. 237.

35 - Cole, *ibid.* p. 19

۳۶ _ نخستین رساله را به نام «رسالهٔ غیبیّه» ملکم خان خطاب به ناصرالدّین شاه تقریباً در حدود سال ۱۸۶۰ بدون ذکر نام مؤلّف منتشر ساخت.

۳۷ _ برای آگاهی بیشتر از شرح احوال مشیرالدّوله رجوع شود به: خان ملک ساسانی، سیاستگران دورهٔ قاجار، صص ۱۲۵ _ ۵۹ و نیز:

Shaul Bakhash, *Iran: Monarchy, Bureaucracy and Reform under the Qájár: 1858- 1896*, P. 81.

۳۸ _ برای آگاهی بیشتر از مندرجات و مفاهیم این رساله رجوع شود به: نادر سعیدی، رسالهٔ مدنیّه و مسئلهٔ تجدّد در خاور میانه، مؤسّسهٔ معارف بهائی، کانادا ۱۹۹۳.

۳۹ _ رسالهٔ مدنیّه، به همّت شیخ فرج اللّه مریوانی، مطبعهٔ علمیهٔ کردستان، ۱۳۲۹ هجری.

۴۰ _ برای اطّلاع از گرایش ها و اعتقادات اسلامی این افراد می توان به مآخذ زیر مراجعه کرد:

در مورد ملکم خان: Hamid Algar, *Mírzá Malkum Khán*, Berkeley, 1973, pp. 9-15, and 89 - 90; Shaul Bakhash, *Iran* pp. 15-16; Mangol Bayat, *Mysticism*, pp. 149-152.

درمورد جمال الدّین افغانی: Nikki Keddie, *Sayyid Jamál al-Din "al-Afghání"*, Berkeley, 1972, pp. 2, 17, 91; Elie Kedourie, *Afghani and Abduh*, London 1966, pp. 14-20; Bayat, *Mysticism*, pp. 143-8.

۴۱ _ رسالهٔ مدنیّه، صص ۱۴_۱۱.

۴۲ _ رسالهٔ مدنیّه، صص ۴_ ۱۲۳.

43 - Moojan Momen, The Bahá'í influence on the reform movements of the Islamic World in the 1860s and 1870s, *Journal of Bahá'í Studies*. p. 47.

44 - Cole, *ibid*. p. 7 .

45 - Cole, *ibid*. p. 8 .

46 - C. S. de Gobineau, ed., Correspondance entre le Comte de Gobineau et le Comte de Prokesch Osten (1845 - 76), pp. 288-89; translated in Momen, , *The Bábí and Bahá'í Religions*, p. 186.

47- Ebüzzia, *Yeni Osmanlilar*, III: 64. Here quoted from: Cole, *ibid*. p. 11.

48 - Süleyman Nazif, Nasiru'd-Din Şah ve Babilar (Istanbul, 1923), pp. 52-53. Here quoted from: Cole, *ibid*. p. 11.

49 - Berketzadeh Hakki Efendi, Yad-i mazi (Istanbul, 1914), pp. 105-21. Here quoted from: Cole, *ibid*. p. 11.

۵۰ _ تاریخ الاستاد الامام الشّیخ محمّد عبده، قاهره، ۱۹۳۱، جلد اول صص ۳۱ _ ۹۳۰، در اینجا به نقل از Momen, The Bahá'í influence, *ibid*. p. 50-51.

51 - Şürkü Hamioğlu, Bir Siyasal Düşünür olarak Doktor Abdullah Cevedt ve Dönemi (Istanbul, 1081). Here quoted from: Cole, *ibid*. p. 11.

52 - Keddie, *Afghani*, pp. 20 - 22.

۵۳_ ایرج افشار و اصغر مهدوی (گردآورنده)، مجموعهٔ اسناد و مدارک چاپ نشده در بارهٔ سیّد جمال الدّین مشهور به افغانی (طهران ۱۳۶۳)، سند ٦٢، ص۱۳۳۰ در اینجا نقل از Cole, *ibid.* p. 12

54 - Cole, *ibid.* p. 12.

55 - Adíb Isḥáq, al-Durar, ed. Jirjis Míkhá' il (Alexandria, 1886). pp. 55-57 (Miṣr, 1878). Here quoted from: Cole, *ibid.* p. 12.

56 – Keddie, *ibid.* p. 20n.

57 - Momen, The Bahá'í influence, *ibid.* p. 49.

۵۸ _ «۰۰۰ سبحان اللّه این ایّام ظاهر شده آنچه که سبب حیرت است۰ از قراری که شنیده شد نفسی وارد مقرّ سلطنت ایران گشت و جمعی بزرگان را به ارادهٔ خود مسخّر نمود ۰۰۰ و شخص مذکور دربارهٔ این حزب در جرائد مصر و دائرة المعارف بیروت ذکر نموده آنچه را که سبب تحیّر صاحبان آگاهی و دانش گشت و بعد به باریس توجه نمود و جریده ای باسم عروة الوثقی طبع کرد و به اطراف عالم فرستاد و به سجن عکّا هم ارسال داشت و به این سبب اظهار محبّت نمود و مقصودش تدارک مافات بوده۰ باری این مظلوم دربارهٔ او صمت اختیار کرد۰ از حقّ می طلبیم او را حفظ نماید و به نور عدل و انصاف منوّر دارد۰۰۰» لوح دنیا، مجموعه ای از الواح جمال اقدس ابهی ۰۰۰ ص٥٤۰

۵۹ _ حسن موقّر بالیوزی، بهاء اللّه شمس حقیقت، ترجمهء مینو درخشان، لندن ۱۹۸۹، صص۲۰۰_ ۱۰۹۰

60 - Earnst Renan, *Oeuvree Completes* (ed. Paichari), Paris, n.d., Vol. 10, p. 45. Here quoted from: Momen, The Bahá' í influence, *ibid.* p. 50.

٦١ _ الواح نازله ۰۰۰ ص٤٩۰

٦٢ _ بالیوزی، بهاء الله ۰۰۰ ص٦٥_٥٦٢۰

٦٣ _ لوح مبارک خطاب به شیخ محمّد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۱۹ بدیع، ص٥١_٥٠۰

٦٤ _ کاظم سمندر، تاریخ سمندر، طهران ۱۳۵۲، ص۱۹۹۰

٦٥ _ از معدود مطالعات در مورد تعداد بابیان و بهائیان مقالهٔ تحقیقی پیتر اسمیت است که در بالا (پاورقی ۲۰) بدان اشاره شد۰

66 - E. G. Browne, *A Year Amongst the Persians*, Cambridge 1927, pp. 476, 573.

67 - E. G. Browne, "The Bábís of Persia", *Journal of the Royal Asiatic Society* 21, (1889), pp. 504-5.

68 - Cited in E. G. Browne, *Materials for the Study of the Bábi Religion*, Cambridge 1918, p. 293.

69 - George Curzon, *Persia and the Persian Question*, 2 vols., London 1892, vol. 1. p. 499. Here quoted from Smith, *ibid*, p. 296.

70 - E. G. Browne, Introduction to Myron Phelps, *The Life and Teachings of Abbas Effendi*, New York 1904, p. x. Here quoted from Smith, *ibid*, p. 296.

71 - E. G. Browne, *Materials*, p. xvi.

۷۲ _ سرکیس مبایجیان (آترپیت)، پیروزی یک عقیده، ترجمهٔ ادوارد میرزاخانیان (راهب)، مؤسّسهٔ معارف بهائی، دانداس کانادا، ۱۹۹٤، ص۰۲۱

73 - Marzieh Gail, *Summon up Remembrance,* George Ronald 1987, p. 89.

74 - Cole, *ibid.* p. 19.

۷۵ _ عزیز اللّه سلیمانی، مصابیح هدایت، در نه جلد (طهران مؤسّسه ملّی مطبوعات امری ۱۹٤۸_ ۱۹۷۳)، جلد هفتم ، صص٤٤۷ _ ٤۱۹؛ ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه، دو جلد (طهران، ۱۹۸٤ (۱۳٦٦))، جلد اوّل، صص۵۹۱_ ۵٦۱ (عجب آنکه حرفی از بهائی بودن شیخ الرئیس بمیان نمی آورد)۰ در اینجا نقل از Cole, *ibid.* p. 19.

76 - Cole, *ibid.* p. 19.

۷۷ _ شیخ الرّئیس، اتّحاد اسلامی، طهران ۱۸۹٤، تجدید چاپ به اهتمام صادق سجّادی، طهران ۱۹۸٤، در اینجا نقل از Cole, *ibid.* p. 19.

78 - Cole, *ibid.* p. 19.

79 - Shaykh al- Ra'is/ Malkum Khan, 20 Safar 1312/23 August 1894, Supplement Persan, 1981, fol. 50, Bibliothèqe Nationale, cited in Algar, *Mirza Malkum Khan*, pp. 225-26. Here quoted from Cole, *ibid.* p. 19.

80 - First minister Amín al-Sulṭán's summary, reported in F.O. 539/56, Lascelles/Salisbury, no 124 (35). 16 Feb. 1892, and quoted in Keddie, *Religion and Rebellion* , p. 108. Here quoted from Cole, *ibid.* p. 20.

81 - Cole, *ibid.* p. 20.

۸۲ _ فاضل مازندرانی، ظهورالحقّ جلد هشتم، بخش اول، موسّسهٔ مطبوعات امری، سال ۱۳۱ بدیع، صص ٤_٤۰۳۰

۸۳ _ همانجا صص۸۳_٤۸۲۰

۸٤ _ رسائل، اعلامیّه ها، مکتوبات، ۰۰۰ و روزنامهٔ شیخ شهید فضل الله نوری، جلد اول، گرد آورنده محمد ترکمان، طهران ۱۳٦۲، ص۱۰۸۰

۸۵ _ همانجا، ص۲۵۱۰

۸٦ _ همانجا، ص۲٦٦۰

مقام زن در آثار حضرت نقطهء اولیٰ
و مشاهیر زنان در عهد اعلیٰ

دکتر مهری افنان

هر گاه به مطالعهء تاریخ پر افتخار عصر رسولی می‌پردازیم، هر هنگام که داستان شهادت و ازجان‌گذشتگی‌های شیرمردان عصر ابطال را می‌خوانیم و بالاخره هر زمان که در عالم خیال وقایع حیرت انگیز و عبرت آموز آن دوران پر افتخار را مجسّم می‌کنیم و سیمای شجاعان پر ایمان و فریادهای یا صاحب الزّمان را در خاطر زنده می‌نمائیم بی‌اختیار همراه هر یك از آن مردان دلاور زنی شجاع و با ایمان و خواهری فداکار و مهربان و دختری ازخودگذشته و پر توان می‌بینیم، زنانی که با صبر و گذشت خود، با تحمّل رنج و محنت فراوان، با دلی خونین و چشمی اشکبار و قلبی پر از آه و انین، در نهایت شجاعت و ازخودگذشتگی بار سنگین این دوران پر انقلاب را بر دوش کشیدند و مردان خود را یاری نمودند. زنانی که بنا به گفتهء نبیل: «دوش بدوش مردها با دشمنان روبرو شده و با فریاد و فغان، مردان خود را به پایداری و استقامت تشجیع می‌نمودند» آنجا که در بارهء واقعهء زنجان می‌نویسد: «قیام و اقدام زنها در آن روز اثرات عجیبی داشت و آنها را در مقابل دشمن خونخوار پایدار می‌ساخت. فریاد زنها در مردها ایجاد شجاعت می‌کرد. بعضی از زنها لباس مردها را می‌پوشیدند و بجای آنهائی که به شهادت رسیده بودند قرار گرفته، به دفاع می‌پرداختند. عدّه‌ای از زنها مشك‌های پر از آب بدوش می‌کشیدند و مردان جنگجوی را سیراب می‌ساختند و به زخمی‌ها کمك می‌کردند. این مطلب سبب شد که اصحاب غلبه یافتند و در لشکر دشمن شکست افتاد.»[1] و باز آنجا که نویسندهء آن وقایع عظیم، خود را عاجز از شرح و بیان ماوقع می‌بیند: «... باری، من هرچه بخواهم آنطوری که باید و شاید در بارهء شجاعت اصحاب و جانفشانی آنها چیزی بنویسم خود را عاجز و قاصر مشاهده می‌کنم. هر چند طوفان ظلم و ستم اعداء در نهایت شدّت بود ولی نمی‌توانست آتش ایمان و شجاعت اصحاب باوفا را خاموش کند. هرچه دشمنان به خرابی قلعه همّت می‌گماشتند اصحاب قلعه زن و مرد به تعمیر و تقویت استحکامات قلعه می‌پرداختند. در اوقات فراغت از کار به دعا و نماز مشغول می‌شدند. تمام همّت خود را بر این گماشته بودند که پناه و قلعهء محکم خود را از هجوم اعداء نگهداری کنند. قیام و اقدام زنها کمتر از مردها نبود. همه از پیر و جوان، وضیع و شریف با مردها شرکت داشتند.

لباس می‌دوختند ، نان می‌پختند ، مریض‌ها را پرستاری می‌کردند ، به زخمی‌ها رسیدگی می‌نمودند ، به مواقف استحکامی رسیدگی می‌کردند و از گوشه و کنار ، گلوله‌ها و تیرهائی را که دشمنان انداخته بودند جمع می‌کردند . استحکامات را ترمیم می‌نمودند . مردان را در حین دفاع به پایداری و استقامت وادار می‌نمودند . اطفال قلعه نیز در اینگونه مساعدت‌ها شرکت داشتند و مانند مادران و پدران خود به انجام امور می‌پرداختند . به واسطهٔ این روح مساعدت و یگانگی که در بین آنها حکمفرما بود دشمنان خیال می‌کردند که عدد اصحاب قلعه به ده هزار نفر می‌رسد .»[۲] و بالاخره آنجا که می‌نویسد : «در آن ایّام مصیبت بار دویست نفر از جوانان عروسی کردند . بعضی چند ماه با زوجهٔ خود بسر بردند ، بعضی چند هفته بسر بردند ، بعضی چند دقیقه بیشتر با هم نبودند . هیچیك از آنها نبود که صدای طبل را بشنود و به دفاع نپردازد . بالاخره همهٔ این نفوس مقدّسه جان خود را فدای محبوب خویش نمودند .»[۳]

زنانی که به مقتضای رسم زمان در پس پرده بودند و باز به اقتضای همان رسوم و آداب نامشان به ندرت بر صفحات تاریخ ثبت شده است ولی با همّت و فداکاری و تحمّل شدائد بی‌شمار - غم از دست دادن همسر و فرزند و برادر از یك طرف ، سرزنش‌های مردم بی‌انصاف از طرفی ، از دست دادن مایهٔ زندگانی و هستی و دارائی خویش از سوی دیگر - سرمایهٔ ایمان خود و عزیزان از دست رفته شان را حفظ نمودند ، فرزندان و بازماندگان شهید خود را در نهایت همّت و مواظبت و استقامت حفظ و حراست کردند و روح ایمان و ایقان و عشق و علاقه به محبوب و معبود خود ، موعود عموم ملل و ادیان را حفظ نمودند و بنیان جامعهٔ جدید التّأسیس پیروان آئین الهی را محکم و مستحکم کردند و این میراث مرغوب را به نسل‌های آینده منتقل نمودند .

نگاهی وسیع‌تر و عمیق‌تر به صفحات تاریخ مشعشع امر مبارك و کتبی که در مورد وقایع اوّلیّهٔ امر به رشتهٔ تحریر درآمده است ما را با نام و سرگذشت عدّه‌ای معدود از زنان آن زمان آشنا می‌سازد . برخی از آنان مانند حضرت طاهره قرّة العین ، کتاب‌ها در بارهشان نوشته شده و شهرتی جهانی دارند و بعضی مانند زینب (رستمعلی) ، نامشان در خاطر هر یك از ما نمونه و نشانهٔ شجاعت و شهامتی است که فقط و فقط عشق حقّ پدیدآورندهٔ آن است و عدّه‌ای نیز سرگذشتشان فقط سطوری چند از یك کتاب را زینت می‌دهد و یا فقط به ذکر نام کوچکشان اکتفا شده است و مسلّماً عدّهٔ بی‌شماری نیز نامشان فقط در سجلّ ملکوت ثبت است ولی قلبشان محلّ تجلّی نور ایمان و عشق بی‌منتهی[۱] به حضرت اعلی ، موعود آخرالزّمان بوده و صِرف حیاتشان نقطهٔ شروع نهضتی جدید در راه اعتلای مقام نسوان و بالمآل پدیدآورندهٔ تمدّنی نوین در ظلّ آئین بدیعی است که در آن زن و مرد دوش بدوش یکدیگر در راه تکاملش پویانند .

شکّی نیست که قدرت خلاّقهٔ کلام الهی بوجودآورندهٔ این روح ایمان و شجاعت و اعتلاء فکری و اخلاقی است . مطالعهٔ آثار مبارکهٔ حضرت نقطهٔ اولی جلّ اسمه الاعلی مانند کتاب مستطاب بیان فارسی و عربی ، تفسیر سورهٔ یوسف (قیّوم الاسماء) و توقیعات مبارکهٔ خصوصی آن حضرت خطاب به حرم و والده و اهل بیت مبارك از جهت دیگر ، ما را به اهمّیّت مقام زن در شریعت بیان و سعی حضرتش در آماده نمودن پیروان خویش ، بل عموم جهانیان در قبول تساوی

حقوق رجال و نساء که حدّ اعلای کمال و اعتلای آن در امر مقدّس بهائی مشاهده می‌شود، واقف می‌سازد. مطالعهٔ کلّی و عمومی احکام و تعالیم دور بیان این حقیقت را روشن می‌سازد که این آثار مبارکه برای عموم اهل عالم بطور یکسان نازل شده و برای مرد و زن تفاوتی قائل نشده‌اند و اگر چنانچه تفاوت‌هائی موجود است اکثراً در جهت معافیّت و رعایت حال نسوان و کم کردن ثقل زندگانی روزانهٔ آنان است و در مقابل، امتیازات عاطفی و روحانی فراوان به آنان عطا شده است. چنانچه فی المثل در کتاب مستطاب بیان در مورد امر حجّ می‌فرمایند: «... بر هر نفسی در عمری یك مرتبه واجب شده تا اونکه بر او صعب نیاید... و تکلیف را از نساء برداشته تا آنکه بر آنها مشقّتی در سبیل وارد نیاید.»[٤]

در مورد امر ازدواج، همانطور که می‌دانیم ازدواج منقطع در دیانت بیان منسوخ شده و هرچند شاید پس از گذشت یك قرن و نیم، امری عادی به نظر آید ولی اگر به تبیین و توضیح آن حضرت در این مورد توجّه کنیم لطافت آن بیشتر واضح می‌گردد. در باب هفتم از واحد ششم کتاب مستطاب بیان فارسی می‌فرمایند: «ملخّص این باب آنکه خداوند عالم از جود و فضل خود مرتفع فرموده در بیان حدود انقطاع را تا آنکه بر هیچ نفسی ذلّی در رضای خدا از برای او وارد نیاید.» و به عبارت دیگر حفظ عزّت نفس و احترام زن در نسخ این حکم، بر هر علّت دیگری برتری داشته است. در دنبالهٔ این مطلب در مورد امر ازدواج، رضای زن و مرد را امر اصلی محسوب فرموده و صِرف این مطلب که باید ازدواج در راه رضای خدا و للّه باشد امور دیگر را تحت الشّعاع قرار می‌دهد. زن و مرد باید هر دو کلمه‌ای که دالّ بر رضایت آنها باشد ادا نمایند و مَهر بر طبق امر کتاب پرداخت شود و شهود از هر دو طرف حاضر باشند. چنانچه در همین «باب» می‌فرمایند: «و به رضای مرء و مرئه و کلمه‌ای که دلالت کند که او بوده از برای خدا و هست و راضی است به حکم او... که اگر بگوید این آیه را انّنی انا للّه ربّ السّموات و ربّ الارض ربّ کلّ شیء ربّ ما یری و ما لا یری ربّ العالمین با آنچه مقدّر شده از حدود مَهر و همین قسم از آن طرف و هر دو مُهر کنند بر لوحی و شاهد باشند بر آن از شهداء از طرفین از عشیرهٔ او اگر از برای او باشد، حکم اقتران ثابت می‌گردد... این نوع حکم شده که کلّ در سعهٔ فضل و رحمت حقّ باشند و نظر کنند به آنچه که حلّیّت اقتران بر آن منعقد می‌شود که کلمهٔ للّه باشد...»

الفت و محبّت بین زن و مرد در امر ازدواج بر هر مطلب دیگر اولویّت دارد و تأکید فراوان بر آن شده است. رجال بندگان خدا و نساء کنیزان الهی هستند. خداوند آنان را خلق فرموده و در حین ازدواج با ادای جملهٔ «انّنی انا للّه» که دالّ بر رضایت آنها بخاطر خدا و به اسم خداوند است عقد اقتران با ریسمان محبّت و مودّت بسته می‌شود. این تأکید بر رضایت زن و مرد و رضا به رضای الهی و تأکید بر حفظ مراتب محبّت و الفت، در تمام مسائلی که مربوط به روابط زن و مرد می‌گردد مشهود است. در باب دوازدهم از واحد ششم کتاب بیان فارسی از افتراق، به شئون دون شجرهٔ محبّت نام برده شده است. چنانچه می‌فرمایند: «ملخّص این باب آنکه بعد از آنکه خداوند بین دو نفس به کلمهٔ للّه وصل فرمود شئون دون شجرهٔ محبّت سزاوار نیست که ظاهر شود زیرا که افتراق، شئون شجرهٔ محبّت نبوده و نیست. تا نفس مضطرّ نگردد بر او حلال

نمی‌گردد و بعد از اضطرار و اظهار آن به آن حقّ است بر آنکه یك حول که نوزده شهر بیان باشد صبر نماید. اگر شئون محبّت ظاهر گشت که مرتفع شده والاّ آن وقت جایز است به کلمه‌ای که دلالت بر آن کند.»

حضرت اعلی روح ما سواه فداه، پرورش فرزندان و محبّت و رحمت و شفقت نسبت به آنان را وسیله، نزدیك شدن مادران به ذات مقدّس الهی می‌دانند چنانچه می‌فرمایند: «آنچه مایه، تقرّب ایشان است رضای اقران خود و حبّ ذرّیّات ایشان است که اگر نفسی آنچه تواند بر ذرّیّه، خود قبل از تکلیف، اظهار لطف و رحمت نماید اعظم است از برای او از هر طاعتی که به او تقرّب جوید به سوی خداوند خود.»[5]

و نیز در یکی از آثار مبارك از نساء به «ورقات جنّت» نام برده‌اند و امر می‌فرمایند که باید آنان را وقر نهند و تکریم و تعظیم نمایند زیرا مردان بندگان الهی و زنان کنیزان او هستند و هر دو به امر الهی بوجود آمده‌اند و وجود هر یك منوط به وجود آن دیگر است. همچنین در باب چهارم از صحیفه، مبارکه، عدلیّه می‌فرمایند: «و سلوك کن با نساء خود به احسن سبیل محبّت که نساء مؤمنه اوراق شجره، کافورند در جنّت و میازار ایشان را به طرف عینی، که به قدر همین طرف، محجوب از حکم اللّه خواهی بود.»[6] چنین رعایت و محبّت و تکریمی نسبت به نساء تا ظهور حضرت اعلی کمتر سابقه داشته و البتّه در امر جمال اقدس ابهی نهایت کمال آن را ملاحظه می‌نمائیم.

در امر مبارك بیان، بر حسب مقتضیات زمان توجّه زیادی به نشانه‌ها و علامات و اعداد شده است و بر همین سیاق علامت و نشانه، خاصّی برای مرد و زن برگزیده شده است. نکته، قابل توجّه آنست که زن و مرد در صُقع واحد و هر دو به یك چشم نگریسته می‌شوند. هر یك دارای شخصیّت و هویّت خاصّ خود بوده و در عین حال مکمّل یکدیگرند. علامت «رفع» برای مرد و «نصب» برای زن در نظر گرفته شده. مردان «اولی الرّفع» و زنان «اولی النّصب» خوانده می‌شوند و هیچیك را بر دیگری برتری و تفاخری نیست و هر دو، صورت و مثال الهی هستند.

در کتاب مستطاب بیان فارسی، علامت «هیکل» را برای رجال و «دائره» را برای نساء معیّن می‌فرمایند که در هر یك، از آیات الهی نوشته شود و اذن می‌فرمایند که از کلمات آن حضرت، هر کس هر چه می‌تواند از دریای جود و بخشش او اخذ نماید و در آن بنویسد تا اثر معنوی آن آیات و کلمات در آنان ظاهر شود و در یوم ظهور من یظهره اللّه به شرف ایمان به آن نیّر حقیقت مشرّف گردد.[7]

در احکام ارث نیز ملاحظه می‌نمائیم که سهم ارث فرزندان ذکور و اناث مساوی است و بین دختران و پسران بطور مساوی تقسیم می‌گردد.

نکته، جالب توجّه در تاریخ امر آن است که هرچند جناب ملاّحسین بشرویه‌ای اوّل من آمن آن ظهور مبارکند ولی حرم حضرت نقطه، حتّی قبل از اظهار امر به عظمت مقام ایشان واقف بودند و مطالعه، شرح حال حرم مبارك نیز مؤیّد این مطلب است. و صرفاً به استنباط شخصی خود چنین می‌پندارم که بیان حضرت نقطه در کتاب مستطاب بیان فارسی، باب یازدهم از واحد چهارم، آنجا

که می‌فرمایند : « ... در حین ظهور نقطهء بیان، حین تجلّی بر دو نفس واقع شد تا آنکه کم‌کم به کلّ رسید » اشاره به همین مطلب است.

در مطالعهء آثار مبارك حضرت اعلی ملاحظه می‌نمائیم که تفاوت بین زن و مرد تصدیق شده است ولی در مراتب و کمالات روحانی و حقوق انسانی تفاوتی نیست. نسائی که به امر پروردگار و آیات او مؤمن می‌شوند به جنّت الهی وارد شده و شب و روز از نعمای آن مرزوقند، هیچیك را بر دیگری تفوّقی نیست و برای هر یك در نزد خداوند درجاتی مقدّر شده و همه به سوی او باز می‌گردند. خداوند بشر را به صورت زوج خلق فرموده و زندگی یکی بدون دیگری ممکن نیست. نزدیك‌ترین فرد به خدا کسی است که او را اطاعت نماید و به آیات او موقن باشد. فضل الهی نصیب کسی است که مؤمن و پرهیزکار باشد. مطالبی که در بارهء رعایت مراتب و آداب انسانی و احترام کوچك‌تر به بزرگ‌تر وجود دارد بسیار قابل توجّه است. فردی که از نظر سنّی کوچك‌تر است چه مرد و چه زن باید به بزرگ‌تر از خود سلام و تکبیر گوید و رعایت و احترام نماید. سلطان و فقیر در این مقام یکسانند و میزان و ملاك فقط سنّ است و حتّی نوع تکبیرات نیز مشخّص شده است. مردان با جملهء «اللّه اکبر» خوش‌آمد می‌گویند و جواب آن «اللّه اعظم» است و زنان «اللّه ابهی» می‌گویند و جواب «اللّه اجمل» است و این هر دو برای حفظ مقامات و مراتب انسانی و تقدّم سنّی است. همهء این احکام تا ظهور بعد مجریٰ است و در همهء این نصایح و احکام و آداب، زن و مرد هر دو و بطور یکسان مخاطب کلام الهی هستند.[۸]

بطور خلاصه می‌توان گفت که مقام و حقوق زن در امر بیان به طرزی کاملاً متفاوت و مغایر با شئون زمان خود، شناخته شده است و این احقاق حقوق با چنان رأفت و محبّت و توجّه و دقّتی انجام شده که جز از طریق مظهر ظهور رحمن و رحیمی چون حضرتش، امکان نداشته است.

* * *

حدّ اعلای این رأفت و عطوفت و رتبهء کمال آن را در توقیعات مبارکهء حضرت اعلی خطاب به حرم مبارك می‌توان مشاهده کرد. زیارت این آثار چنان شخص را تحت تأثیر لحن کلام و شدّت محبّت و رأفت و احترام آن حضرت به حرم عزیز و محترمشان قرار می‌دهد که هرگز گمان نمی‌رود قلم و بیان بتواند بیانگر عمق این احساسات باشد.

در یك توقیع، حرم مبارك را به «جان شیرین من، حرسك اللّه تعالی» خطاب می‌فرمایند و با استشهاد به دو بیت شعر، میزان حزن و الم خود و جریان اشك بر چهرهء مبارك را بیان فرموده، سپس چنین می‌فرمایند : «خداوند شاهد است از زمان دوری از ملاقات نه اینقدر حزن احاطه نمود که توان نوشت.» نکتهء جالب توجّه این است که اشتغالات فکر مبارك در ابتدای ظهور و صدمات وارده از دشمنان امر، به هیچ وجه ایشان را از توجّه به کوچك‌ترین حوائج حرم عزیزشان باز نداشته است. چنانچه در همین توقیع مبارك می‌فرمایند قوله الاحلی : «در باب یك رشته ترمه انشاءاللّه به بمبئی خواهم نوشت.»[۹] در توقیعی دیگر ایشان را دلداری داده و از محبّت خویش مطمئن ساخته چنین ادامه می‌دهند : «اینکه ذکر از نرسیدن خطوط شده نه این است که ذکر نشده باشد بل شده و نرسیده و در هیچ حال خیال حزن ننموده که آنچه حضرت ربّ العزّه مقدّر

فرموده خیر است...»[۱۰] و بالاخره در یك توقیع به حرم مبارك مرقوم می‌فرمایند که «جان عزیز من، در هر حال به تسبیح حقّ قلب خود را ساکن نموده و از فضل الهی یوم وصل را سائل بوده که هرچه خیر است خداوند عالم مقدّر فرموده و جاری خواهد فرمود و حزن من از سکّان بیت است که حزنی وارد نشود والاّ غیر از رضا به حکم الهی تسلّی نیست. ذکر سلام نزد والده و همگی ذکر شود...»[۱۱]

بطور خلاصه می‌توان گفت این طرز خطاب و اینهمه محبّت و احترام و عشق و توجّه و رعایت نسبت به حرم مبارك بطور اخصّ، نمونه‌ای است از مقامی که در امر مبارك بیان به نسوان عموماً اعطا شده است و کاملاً بر خلاف رسم متداول زمان است. بیان مبارك در صحیفهء عدلیّه که قبلاً به آن استشهاد شد شاهد دیگری برای این مدّعی است. در این مقال غرض بیان شرح حال حرم مبارك نیست چه که مفصّلاً در کتاب «خدیجه بیگم» اثر جناب بالیوزی ایادی عزیز امرالله آمده است بلکه غرض اشاره به این نکته است که حرم مبارك از همان ابتدا به اهمّیّت مقام همسر عالیقدر خود پی برده و بر طبق آنچه از ایشان نقل شده است مقارن با اظهار امر آن حضرت و یا اندکی قبل از آن و فقط با ملاحظهء انوار ساطعه از چهرهء مبارك در هنگام نماز و دعا به عظمت شأن و مقام الهی و روحانی آن موعود امم آگاه شدند. صبر و تحمّل ایشان در سراسر دوران شش سالهء نفی و زندان محبوب و معبود و همسر مهربانش، تحمّل خبر دهشت اثر شهادت آن حضرت و استقامت و اصطبار ایشان و بالاخره ایمان به حضرت من یظهره الله و مراتب ایقان و اخلاص و انجذاب و اشتیاق به زیارت معبود عالمیان و عدم امکان برآورده شدن این آخرین تمنّای قلبی و تسلاّی روحانی ایشان در این خاکدان فانی همه و همه نشانه‌هائی از مقام بی همتا و نظیر ایشان است.*

در لوح مبارك جمال اقدس ابهی که پس از وصول خبر صعود ایشان به محضر مبارك عزّ نزول یافت ایشان را «الثّمرة العلیا» و «بقیّة محبوب العالم فی ملکوت الانشاء» خطاب می‌فرمایند و در زیارتنامه‌ای که متعاقباً در همان لوح نازل شده به «ثمرة سدرة المنتهی»، «الورقة المبارکة النّوراء و انیسة من ابتسم بظهوره ملکوت البقا و ناسوت الانشاء» ملقّب گشته‌اند. به شهادت جمال مبارك، هر مرد و زنی که در شب و روز صعود آن ورقهء علیا صعود نمود به فضل الهی مورد غفران و آمرزش قرار گرفته و در لوحی دیگر به «الرّنّة الکبری» و در لوحی به «مطلع الوفا» مخاطب گشته‌اند.[۱۲] در کتاب بدیع، ورقهء مبارکه امّ حضرت اعلی و سپس حرم آن حضرت به لقب خیر النّساء ملقّب گردیده‌اند و اطلاق این لقب جز بر این دو نفس مبارکه بر احدی از نساء جائز نیست[۱۳] و در همین لوح مبارك، ایشان را به لقب «بتول عذرا» مفتخر فرموده‌اند و بالاخره بیان مبارك جمال اقدس ابهی: «انت الّتی وجدت عرف قمیص الرّحمن قبل خلق الامکان» از مقام والا و بی‌نظیر ایشان حکایت می‌نماید.

مراتب محبّت و شفقت و احترام حضرت اعلی به والدهء محترمه و جدّهء بزرگوارشان از توقیعاتی که پس از خروج از شیراز به اعزاز آنان عزّ صدور یافته است کاملاً نمایان است و فی الحقیقه اینهمه توجّه و عنایت و ملاحظه و مراقبت احوال آن اماء مبارکه در نوع خود بی‌نظیر است. آن حضرت

* در همین مجموعه به مقالهء خانم فیروزه ابرار در بارهء شرح حال حرم مبارك حضرت اعلی مراجعه شود.

جهت تسکین خاطر و تقویت روحانی و آسایش خیال والده و جدّه، معظّمه، اذکار متعدّده جهت هر دو آنان نازل می‌فرمودند که قرائت و تلاوت نمایند. در یکی از این توقیعات، خطاب به والده، مکرّمه با بیان «اقرأ کتاب ربّك اللّه الّذی لا اله الاّ هو... و انّه فی حکم الکتاب من لدن ولدك علیّ هذا صراط اللّه فی السّموات و الارض قد نزّل علی صراط قویم»[14] صریحاً مقام خود را اظهار می‌فرمایند. در توقیعات مبارکه، هر دو را به صبر و تحمّل و رضا به قضا متذکّر فرموده‌اند و تمام سعی هیکل مبارك در این بوده که در ایّام فراق و دوری از وطن، اخبار نگران‌کننده باعث حزن آنان نشود و ارسال دستخطّهای مبارك برای رفع این نگرانی‌ها بوده است. در توقیعی اشاره به این مطلب است که چون قربشان باعث ظهور بلایا است، حاضرند بر آنچه بر ایشان گذرد و قضا باشد رضا دهند و با حضور خود در نزد آنان امری رخ ندهد که باعث حزن خاطرشان شود.

مناجات «قل اللّهمّ انّك انت صحّاب السّموات و الارض... و لترفعنّ من تشاء و لتنزلنّ من تشاء و لتعزّنّ من تشاء...»[15] به اعزاز جدّه و «قل اللّهمّ انّك انت فطّار السّموات و الارض و ما بینهما... و لتنصرنّ من تشاء و لتخذلنّ من تشاء...»[16] برای والده، معظّمه‌شان عزّ نزول یافته است. والده، حضرت اعلی در اواخر ایّام حیات عنصری خود، به مقام واقعی فرزند خویش و عظمت آن پی بردند و جمال مبارك دو نفر از مخلصین احبّاء، جناب حاج سیّد جواد کربلائی و زوجه، جناب حاج عبدالمجید شیرازی را به حضور ایشان فرستادند و آن مخدّره، علیا به ایمان و ایقان موفّق گردیدند.

در کتاب بدیع حضرت بهاءاللّه جلّ ذکره در باره، ایشان می‌فرمایند: «یا قوم فاعلموا بانّا قد اصطفینا امّ نقطة الاولی و انّها قد کانت من خیرة الاماء لدی العرش مذکوراً و حرّم اطلاق هذا الاسم علی غیرها... الیوم خیر النّساء امّ نقطه، اولی است و حرام شده اطلاق این اسم بر اماء اللّه و همچنین اذن داده شده اطلاق این اسم بعدها بر ضلع نقطه که در فارس ساکنند... فونفسی الحقّ او است بتول عذرا و حرم اعلی و عصمت کبری...»[17]

آنچه در فوق راجع به حضرت حرم و والده و جدّه، حضرت نقطه بر سبیل اختصار ذکر شد به این جهت بود که فقط به شمّه‌ای از عواطف و احساسات و بذل توجّه و محبّت و عنایت آن حضرت نسبت به نساء اهل بیت مبارك که فی‌الواقع نمونه و نشانه‌ای از عنایات لانهایه، حضرتش به عموم نساء دوره، بیان است واقف شویم والاّ شرح حال آن بزرگواران از حوصله، این مختصر خارج است.

* * *

در این مقال سعی شده است که مختصراً شرح حال بعضی از زنان دوره، بیان ذکر گردد و در مواردی فقط به ذکر نام و چند کلمه در باره، ایشان اکتفا شود. زیرا همانطور که قبلاً اشاره شد به اقتضای زمان و شرایط آن دوران چه بسا از زنان فداکار و مؤمن و ازخودگذشته که در راه اعتلای امر الهی از همه چیز گذشتند و نامشان بر حسب ظاهر در جائی ذکر نگشته است. آنچه در کتب مختلفه موجود است جز در مواردی چند، بقیّه بسیار مختصر بوده است.

حضرت طاهره، قرّة العین

در باره، ایشان کتابها نوشته شده، مقالات و رسالات متعدّده به زبان‌های مختلف به رشته،

تحریر درآمده و ترجمه شده است. در اینجا مقصود ذکر مطالب تاریخی مربوط به حیات ایشان نیست بلکه تذکّر به این نکته است که حضرت طاهره معروف‌ترین، پر نفوذترین و فداکارترین زن در تاریخ دوره، حضرت باب بلکه سراسر عصر رسولی است که علم و کمال و قوّه، نطق و بیان و قلم، جرأت و شهامت و جانفشانی، درك عمیق آثار نورین نیّرین و بالاخره ایمان و عرفانش در امر حضرت باب و آگاهی بر عظمت مقام حضرت بهاءالله قبل از اظهار امر، او را صاحب مقامی عظیم و بی مثیل و نظیر نموده است.

مهمّ‌ترین اثری که از او در تاریخ بشریّت مانده، اقدام متهوّرانه، او در خرق حجاب ظاهر و حجبات عمیقه، باطنیّه، مردم زمان خویش و بالاخره سهم عظیمش در اعلان استقلال امر جدید حضرت نقطه، اولی و آغاز نظام جدید و احکام و قواعد جدیده است. ملاحظه نمائید که قلم معجزشیم حضرت ولیّ مقدّس امرالله در باره، آن ورقه، طیّبه در کتاب قرن بدیع (گاد پاسز بای) چه مرقوم فرموده است: «جناب طاهره پدرش حاجی ملاّ صالح برقانی از خاندان مشهور و صاحب اعتبار قزوین بود که افراد و اعضاء آن از مجتهدین نامدار و پیشوایان بزرگ ایران محسوب می‌شدند. این امه، موقنه، سمیّ حضرت فاطمه صلوات الله علیها که در بین اقوام و بستگان به زرّین تاج و زکیّه شهرت داشت سال تولّدش مقارن با سال ولادت حضرت بهاءالله بود. از طفولیّت از لحاظ ذکاوت و صباحت سرآمد اقران و در بین اهالی مشارٌ بالبنان... استاد بزرگوار، سیّد کاظم رشتی اعلی الله مقامه مراتب عشق و حرارت و فهم و درایت طاهره را می‌ستود و آن تلمیذ با تمیز را به خطاب "قرّة العین" مخاطب ساخت و از "لسان قدرت و عظمت" به لقب جلیل "طاهره" ملقّب و مفتخر گردید و تنها فردی از طبقه، نسوان بود که از طرف حضرت ربّ اعلی در سلك حروف بیانیّه درآمد و به این مقام شامخ منصوب و معزّز گردید... در ارض بدشت شرکت و معاضدت وی سبب گردید که نقاب از وجه حقایق ظهور جدید برداشته شد و مقاصد و مآرب این امر اعظم که تا آن تاریخ بر اصحاب کاملاً معلوم و مفهوم نبود برملا و مکشوف گردید و نظم بدیع الهی از انظمه، سالفه و حدود و شعائر اسلامیّه بالمرّه منفصل و متمایز شد. این انتصارات باهره و فتوحات عظیمه که در حیات این مجاهد فی سبیل الله حاصل گردید عاقبت در حینی که طوفان بلا عاصمه، کشور را فرا گرفته بود به تاج وهّاج شهادت متوّج و به خلعت ابدیّه مخلّع گردید... بدین طریق حیات پر افتخار طاهره، آن مشعل حبّ و وداد، نخستین زنی که در راه ترقّی و تعالی نسوان شهید گردید به انتها رسید، دلاوری که در حین شهادت خطاب به نفسی که در توقیف او قرار داشت به کمال شجاعت اظهار نمود "قتل من در دست شما است، هر وقت اراده نمائید به نهایت سهولت انجام خواهید داد ولی به یقین مبین بدانید که تقدّم و آزادی نسوان هرگز ممنوع نشود و با اینگونه اعمال از پیشرفت و حرکت باز نماند." حیات طاهره کوتاه ولی پر شعشعه و جلال بود. زندگانیش از یك جهت قرین مصائب و آلام و از جهت دیگر مشحون از شئون و افتخارات بی‌پایان و بر خلاف سایر پیروان اوّلیّه، امر حضرت باب که قسمت اعظم خدمات و فتوحاتشان از انظار نفوس مستور و در افواه معاصرین از بلاد بیگانه غیر مذکور ماند این امه، فناناپذیر صیت شهرتش به اطراف و اکناف عالم منتشر گردید...»[۱۸]

آغا بیگم ملقّب به ارباب

زوجهٔ آقا میرزا مؤمن بود. این زن و شوهر هر دو بسیار مؤمن و به قوّت ایمان و استقامت مشهور بودند. آغا بیگم فرزند حاجی محمّدرضا ابن حاجی زین‌العابدین جواهری کاشانی بود. حاجی محمّدرضا از تجّار معروف اصفهان بود که در عالم رؤیا به حضور حضرت اعلی رسید و یك سال بعد در کربلا در حرم حضرت امام حسین به زیارت آن حضرت موفّق گردید و رؤیای خود را بالمشاهده دید و مؤمن گردید و در واقعهٔ سال ۱۲٦٦ هجری قمری در طهران گرفتار گردید و به زندان انبار افتاد و مدّت پانزده روز تحمّل مشقّات فراوان نمود ولی بعد آزاد گردید و پس از چندی مجدّداً به دست گماشتگان دولت گرفتار و محبوس و مقتول شد.

آغا بیگم و همسرش آقا میرزا مؤمن، هر دو به قوّت ایمان و استقامت معروف و متّصف بودند و در راه عقیدهٔ خویش تحمّل مشکلات فراوان کردند.[۱۹]

بگم کوچك (بیگم) (خدیجهٔ کاشیّه)

خالهٔ حاجی میرزا جانی کاشانی و حاجی محمّداسماعیل (ذبیح) بود. این خانم محترمه در هنگامی که حضرت اعلی در کاشان میهمان حاجی میرزا جانی بودند به شرف ایمان فائز شد. بانوی مزبور زنی سخنور و مقتدر بر اقامهٔ حجج و براهین بود. در سبیل ایمان مورد تعدّیات و تعرّضات زیادی از اهل محلّ گردید و عاقبت مجبور به مهاجرت به اردستان شد و در آنجا درگذشت.[۲۰]

در کتاب تذکرهٔ شعرای قرن اوّل بهائی به نقل از کتاب حدیقة الشّعراء، ذکر خدیجهٔ کاشیّه، صبیّهٔ حاج محمّدصادق از مشاهیر عرفا و همسر میرزا نصرالله کاشی آمده است که صاحب خطّ و سواد و انشاء و شعر و سلیقه و آداب بوده، شعر هم بسیار می‌گفته است. به نظر جناب بیضائی مؤلّف کتاب تذکرهٔ شعرای بهائی، بیگم خانم همان خدیجه است که اسم اصلی ایشان کوچك بیگم و ملقّب و متخلّص به خدیجه بوده است. این خانم در بین پیروان حضرت باب بسیار محترم بوده و در نهایت فقر و فنا و صبر و رضا زندگی می‌کرده است. از اشعار ایشان تعداد زیادی در دست نیست. شعر ذیل از این خانم محترمه است.

ای جان بدرآ از تن، بالاتر از امکان شو — چیزی که نمی‌گنجد در وهم بشر آن شو
از موسی و از طورش تا چند سخن گوئی — دل طور تجلّی دان رو موسی عمران شو
از ما و منی بگذر در هستی خود بنگر — رو بندهٔ موری باش آنگاه سلیمان شو

حاجی بی‌بی صاحب و بی‌بی فاطمهٔ مهد علیا

هنگامی که در سال ۱۲٦٦ هجری قمری جناب وحید به شهر یزد وارد شدند و در مصلّی بالای منبر رفته، به ابلاغ امر مبارك حضرت اعلی پرداختند نفوس کثیری از علماء و محترمین به امر جدید گرویدند. حاجی بی‌بی صاحب و بی‌بی فاطمهٔ مهد علیا و عدّه‌ای دیگر از نفوس مبارکه به امر آن حضرت ایمان آورده با جناب وحید بیعت کردند و روی مبارکشان به نور ایمان افروخته گردید.[۲۱]

جناب حاج محمّدطاهر مالمیری در کتاب خاطرات خود از بی‌بی فاطمه با عبارت «امة اللّه بی‌بی فاطمه مهد علیا که از مؤمنات دورهٔ اوّل ظهور و زنی متموّل و در ایمان و ایقان بی نظیر بودند»[۲۲] و از بی‌بی صاحب با عبارت «امة اللّه حاجیه بی‌بی صاحب که فی الحقیقه چنین نفس مؤمن و مقدّسی در بین اماءالرّحمن نبود و در اوّل ظهور به شرف ایمان فائز شده بودند» یاد کرده‌اند.[۲۳]

معصومه خانم ضلع حاجی عبدالغفور یزدی

والدهٔ جناب حاج محمّد طاهر مالمیری از جمله نفوسی هستند که در دورهٔ طلوع امراللّه در شهر یزد به شرف ایمان فائز شدند. هنگامی که جناب وحید از حضور مبارك حضرت اعلی به یزد مراجعت نمودند و بیعت ایمان و تصدیق می‌گرفتند جناب آقا سیّد جعفر یزدی شوهر عمّهٔ جناب مالمیری به دیدن ایشان رفتند و در اوّلین ملاقات به امر مبارك مؤمن گردیدند و چون در محلّهٔ مالمیر و در منزل حاجی عبدالغفور ساکن بودند، سرکار معصومه خانم به واسطهٔ ایشان تصدیق امر مبارك را نمودند و بعد به واسطهٔ مشارٌالیها، همسرشان جناب حاجی عبدالغفور نیز به شرف ایمان فائز شدند. این خانم محترمه شب و روز به خدمت مشغول و منزلشان محلّ رفت و آمد احبّاء بود و با عشقی مفرط به خدمت و پذیرائی آنان مشغول بودند و هر چند روز یك بار تازه‌واردین را که به کاروانسراهای یزد وارد می‌شدند به منزل دعوت نموده، در تمام مدّت اقامتشان در یزد از آنان پذیرائی می‌نمودند و بقدری به احبّای الهی محبّت داشتند که در موقع ورود مهمان شکر الهی را بجای می‌آوردند و درب منزلشان به روی عموم احبّای الهی همواره باز بود و منزل مالمیر به نام خانهٔ بابی‌ها مشهور گشته بود. مجالس تبلیغی هر شب در این بیت برپا بود و به نهایت همّت در تبلیغ امر الهی جاهد بودند. بالاخره در سال ۱۳۰۰ هـ. ق. مطابق ۱۸۸۲م. با اجازهٔ جمال اقدس ابهی به عکّاء مشرّف و بقیّهٔ ایّام حیات را در آنجا ساکن بودند و به خدمت آستان مبارك ساعی و جاهد. مشارٌالیها پنج ماه قبل از صعود جمال قدم، دار فانی را وداع فرمودند و در عکّاء مدفون گشتند و لوح مقدّس مبارکی جهت طلب غفران برای آن کنیز الهی نازل گردید. در لوحی به افتخار جناب امین الهی این کلمات مبارکه در حقّ این خانم عزیز نازل گردیده است: «... والدهٔ جناب آقا محمّدطاهر علیهما بهاء اللّه در این ایّام که قصر مقرّ عرش واقع به شرف حضور فائزند. یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید و هو المقتدر القدیر. ملکه‌های عالم بعد از طلب و انتظار فائز نشدند و این مخدّره از بدایع فضل الهی فائز شد به آنچه که اکثر اهل عالم در حسرتش مردند.»[۲۴]

خاتون جان خانم فرهادی

حاجی اسداللّه فرهادی تاجری محترم از طایفهٔ شیخیّه بود که در اوان ظهور حضرت اعلی به شرف ایمان مفتخر شد و چهار دختر خود را به عقد ازدواج چهار پسر برادر خود حاجی اللّه وردی فرهادی درآورد و عائلهٔ وسیعهٔ فرهادی در قزوین تشکیل شد که غالباً ایمان آورده به نام بابی مشهور شدند. مخالفان امراللّه سه بار منزل جناب حاجی اسداللّه را غارت کردند و در یکی از

حملاتی که اشرار به خانهء ایشان نمودند دختر کوچکشان شیرین خانم زوجهء آقا محمّد جواد بن حاجی اللّه وردی در اثر اصابت ضربه و لگد بر پهلویش جنین خود را از دست داد. هر چهار دختر جناب حاجی اسداللّه فرهادی در نهایت ایمان بودند.

خاتون جان دختر ارشد حاجی اسداللّه به عقد ازدواج آقا محمّد هادی (پسر عموی خود) که تاجر مشهور و ثروتمند و با فتوّت و شجاع و با کفایت بود درآمد. این شخص محترم مؤمن منجذب، به تمام همّت به نصرت امر حضرت اعلی قیام کرد و همسر محترمهاش نیز در خدمت و شجاعت همتا و همقدم شوهر بود. وقتی که حضرت طاهره به قزوین رسیدند ایشان پذیرائی اصحاب را عهدهدار شدند و منازلی برای آنان تهیّه نمودند. حتّی غذا را در منزل طبخ نموده برای آنان میبردند. خاتون جان و آقا هادی هر دو نهایت سعی را در استخلاص حضرت قرّة العین داشتند. حضرت بهاءاللّه به آقا هادی امر فرمودند که حضرت طاهره را از محبس قزوین خلاص نموده به طهران بیاورد تا در منزل حضرتشان از ایشان پذیرائی و نگهداری نمایند و نامهء سربسته عنایت فرمودند تا خاتون جان با لباس مبدّل به حضرت طاهره برساند. خاتون جان به کمال میل این مأموریّت مهمّ را قبول نموده به احسن وجه آن را انجام داد و با وجود آنکه پدر و شوهر حضرت طاهره دو مستحفظ برایشان گمارده بودند موفّق شد مرقومهء مبارک را به ایشان برساند. حضرت قرّة العین، خاتون جان را شناخته و به همراهی او مخفیانه از خانه خارج شده، با وسائلی که آقا محمّد هادی تهیّه کرده بودند و به نحوی که تفصیل آن خارج از این مقال است به نهایت درایت و هوشیاری و شجاعت در حالی که اشرار از هر جهت احاطه کرده بودند حضرت طاهره را از شهر خارج نمودند. خاتون جان پس از واقعهء شهادت حضرت طاهره سالها حیات داشت. هر چهار خواهر تا آخر ایّام زندگانی خود بقدر استعداد و قوّه به خدمات امریّه قیام و اقدام مینمودند.

خاتون جان به همراهی دختر و دامادش حاج حسن زرگر بعدها به عکّاء مشرّف گردید و لوح مشهور به لوح البهاء[۲۵] به افتخار این خانم مکرّمه عزّ نزول یافته است.

صاحبه خانم، خواهر خاتون جان خانم، همسر آقا محمّد مهدی بود که همسرش هم در فتنهء قتل حاج ملاّ تقی (عموی حضرت طاهره) گرفتار و محبوس گردید.[۲۶]

بیبی کوچك، ورقة الفردوس، خواهر جناب باب الباب

هنگامی که جناب ملاّ حسین پس از وفات والدشان از بشرویه برای تحصیل علوم و درك محضر سیّد کاظم رشتی عازم کربلا شدند مادر و دو برادر و نیز یکی از دو خواهرشان به نام بیبی کوچك که بعدها ملقّب به ورقة الفردوس گردید همراه آن حضرت گردیدند. در آن شهر مادر و خواهر جناب ملاّ حسین مانند سایر نسوان از طایفهء شیخیّه، غالباً به محضر حضرت قرّة العین که به فاصلهء کوتاهی بعد از ارتحال جناب سیّد کاظم به کربلا وارد شد حاضر شده درك فیض مینمودند. پس از آنکه جناب ملاّ حسین به همراهی برادر و خالوزادهشان جهت شناسائی قائم موعود عازم ایران شدند و به شرف ایمان فائز گشتند مادر و خواهر ایشان نیز توسّط جناب قرّة العین از امر مبارك خبر یافته، به اقبال و ایمان موفّق گردیدند و بالاخره در خدمت جناب طاهره به

ایران معاودت نموده پس از توقّف چندی در قزوین و طهران به خراسان رفته مقیم مشهد شدند و از بیانات جناب باب الباب مستفیض گشته بنوبهء خود باعث تقویت روحیّهء ایمانی رجال و نساء در آن سامان می‌شدند. پس از شهادت جناب ملاّ حسین و خاتمهء واقعهء قلعهء شیخ طبرسی، مادر و خواهر ایشان هر دو راضی به رضای الهی و صابر و شاکر بل مفتخر و متباهی بودند. سپس از مشهد به بشرویه نقل مکان کردند و منزل موروثی ایشان محلّ اجتماع بابیّه و تحصیل اطّلاعات و تکمیل معلومات برای یار و اغیار گردید و در اواخر ایّام به مدینهء عشق شتافت و در آن شهر به عالم بقا صعود نمود و مرقد منوّرش در آن شهر به امر حضرت عبدالبهاء بنیان یافت.[۲۷]

خورشید بگم، شمس الضّحی

زنی بود در نهایت کمال و جمال. صفات پسندیدهء آن خانم محترمه از نیکی فطرت و بلندی همّت و دیانت و «علم و نطق و فصاحت» مشهور بوده است. ایشان برادرزادهء مجتهد معروف اصفهانی حاج سیّد محمّد باقر بوده و در همان شهر به همسری جناب آقا میرزا هادی نهری (عموی حرم حضرت عبدالبهاء، سرکار منیره خانم) درآمد و به همراهی شوهر عازم کربلا گردیده در نزد سیّد کاظم رشتی تلمّذ نمود و دارای مقامات عالیهء علمیّه و دینیّه گردید و پس از وفات جناب سیّد کاظم، نزد جناب قرّة العین، حضرت طاهره به تلمّذ پرداخت و به لقب شمس الضّحی ملقّب و مشهور شد و یك بار که در کربلا اعداء به عزم تعرّض به جناب طاهره به خانهء ایشان ریختند شمس الضّحی را اشتباهاً بجای ایشان گرفتند و سنگ باران نمودند. خورشید بگم در سفر حضرت طاهره از کربلا به بغداد و بالاخره به قزوین همراه آن حضرت بود. سپس به همراهی جناب میرزا هادی به اصفهان رفت. همسر ایشان جناب میرزا هادی و برادر محترمشان میرزا محمّد علی نهری برای کمك به یاران حضرت نقطه به خراسان شتافتند. پس از واقعهء بدشت، در نیالا از هجوم و شورش اهالی هزار جریب مازندران ضرب و صدمهء شدید به میرزا هادی وارد شد و در همان حوالی جان سپرد. شمس الضّحی پس از شهادت آقا میرزا هادی به عقد ازدواج برادر دیگر همسرش به نام میرزا ابراهیم درآمد و دخترش موسوم به فاطمه بیگم نیز با پسر آقا میرزا ابراهیم به نام آقا میرزا حسن که بعداً به مقام شهادت رسید و به لقب سلطان الشّهداء از لسان جمال قدم ملقّب گردید ازدواج نمود.

این بانوی مکرّمه در طول زندگانی صدمات و لطمات فراوان تحمّل نمود. همسرش را از دست داد و دامادش به شهادت رسید و پس از شهادت داماد عزیزش، صدمات لانهایه از جانب ظلّ السّلطان بر او وارد شد معذلك آنی از تبلیغ امرالله و اقامهء دلیل و برهان کوتاهی نمی‌نمود و مراتب فضل و کمال و فصاحت و بلاغتش مشارٌ بالبنان بود. در هر مجلسی که وارد می‌شد هدایت زنان را به شریعهء الهیّه وظیفهء خود می‌دانست و اکثر اوقات در ضمن استدلال، سرگذشت خویش را نیز بیان می‌نمود.[۲۸]

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه این خانم محترمه را به القاب «امة الله المنجذبة بنفحات الله»، «امة الله النّاطقه»، «کنیز نورانی الهی» و «حضرت شمس الضّحی» مخاطب می‌فرمایند و مفصّلاً در

«تذکرة الوفا» شرح احوال او را بیان می‌فرمایند که ذیلاً منتخباتی از آن را درج می‌نماید تا میزان عنایات و الطاف الهیّه بر آن «کنیز نورانی الهی» معلوم و واضح گردد:

«باری، آن کنیز نورانی الهی در کربلا بود که ندای ربّ اعلی از شیراز بلند شد... سه سال در کربلا با حضرت طاهره معاشر و مجالس بود و شب و روز مانند دریا به نسائم رحمن پر جوش و خروش و به لسان فصیح در گفتگو... از جمله، علماء سوء در کربلا جناب طاهره را تکفیر نمودند و چون گمان می‌نمودند که در خانهٔ شمس الضّحی است در خانهٔ او ریختند و امة اللّه المنجذبه را احاطه کردند و به سبّ و شتم و لعن پرداختند و زجر و آسیب شدید وارد آوردند و کشان‌کشان از خانه به بازار بردند و به چوب و سنگ و دشنام هجوم می‌نمودند... حضرت شمس الضّحی در اصفهان ماندند ولی شب و روز به ذکر حقّ مشغول بودند و به تبلیغ امراللّه در بین نساء مألوف. به لسان فصیح موفّق بودند و به بیان بدیع مؤیّد. در میان اجلاّء نساء در اصفهان بسیار محترم بودند و در زهد و ورع و تقویٰ نزد کلّ مسلّم. عفّت مجسّمه بود و عصمت مشخّصه و شب و روز یا ترتیل آیات می‌نمود یا تفسیر آیات کتاب یا تشریح غوامض مسائل الهیّه یا تبلیغ امراللّه و نشر نفحات قدسیّه. لهذا حضرت سلطان الشّهداء روح المقرّبین له الفدا به صهریّت او قیام نمودند و به صبیّهٔ محترمشان اقتران کردند و چون در خانهٔ ایشان منزل کردند و سرای حضرت سلطان الشّهداء شب و روز مملوّ از آینده و رونده بود زیرا اجلّهٔ نساء از آشنا و بیگانه و یار و اغیار مراوده می‌نمودند و شمس الضّحی به نار محبّت اللّه افروخته و به نهایت انجذاب در اعلاء کلمة اللّه می‌کوشید، این بود که در میان اغیار به فاطمة الزّهراء بهائیان مشهور گشت... باری، بعد از شهادت آنان، پاپی شمس الضّحی شدند. آن امة اللّه المنجذبه مجبور بر این شدکه به خانهٔ برادر رود... ولی حکومت پاپی بود و در نهایت جستجو تا آنکه از او خبر یافت. حکومت شمس الضّحی را خواست. علماء سوء نیز با حکومت همراز و همداستان شدند. لهذا برادرشان مجبوراً او را برداشته به خانهٔ حاکم رفتند. خود در خارج و شمس الضّحی را به اندرون حاکم فرستادند. حاکم در دم اندرون رسید و شمس الضّحی را به زیر لگد به درجه‌ای کوبید که نَفَس منقطع شد و حاکم فریاد برآورد و به همسر خویش خطاب کرد: امیرزاده، امیرزاده، بیا و تماشای فاطمة الزّهرای بهائیان نما... باری، شمس الضّحی در اصفهان بود و در نطق و بیان جسور و در نشر نفحات اللّه از سورت نار محبّت اللّه هر طالبی می‌یافت بی‌محابا زبان می‌گشود و چون ملحوظ بود که خاندان سلطان الشّهداء دوباره در رنج و بلا افتند و در اصفهان در نهایت زحمت و ابتلا هستند لهذا ارادهٔ مبارك به حضور آنان به سجن اعظم صدور یافت. شمس الضّحی با حرم سلطان الشّهداء و اطفال به ارض مقدّس وارد شدند و در نهایت روح و ریحان و سرور بی‌پایان اوقات بسر می‌بردند تا آنکه سلیل جلیل حضرت سلطان الشّهداء، آقا میرزا عبدالحسین از اثر شدّت صدمات در اصفهان، به مرض سل مبتلا شده در عکّا فوت شد. از وفات او شمس الضّحی بی‌نهایت متأثّر و محزون گردید و به آتش فرقت و حسرت می‌سوخت. علی الخصوص چون مصیبت کبری و رزیّهٔ عظمی رخ نمود بکلّی بنیان حیاتش متزلزل گشت و شب و روز چون شمع می‌گداخت. عاقبت شمس الضّحی بستری شد و اسیر فراش گشت، قوّهٔ حرکت نداشت. با وجود این دمی ساکن و

ساکت نبود. یا از ایّام گذشته صحبت می‌داشت و از وقایع امریّه حکایت می‌کرد یا ترتیل آیات بیّنات می‌نمود یا به تضرّع و مناجات می‌پرداخت. تا آنکه در سجن اعظم به جهان الهی پرواز نمود و از این ورطهء خاك به جهان پاك شتافت و از این خاکدان رخت بربست و به عالم انوار رحلت نمود. علیها التّحیّة و الثّناء و علیها الرّحمة العظمی فی جوار رحمة ربّها الکبری.»[۲۹]

زینب، رستمعلی

زنی بود جوان از اهالی ده کوچکی در نزدیکی زنجان در حدّ اعلای ایمان و منتهی درجهء قوّت و شجاعت و بسیار صبیح و زیبا. وقتی شنید که جناب حجّت و اصحاب در قلعهء علیمردان خان مورد هجوم دشمنان قرار گرفته‌اند و دچار صدمات و مشقّات هستند طاقت نیاورده در نهایت شجاعت تصمیم بر نصرت آنان گرفت و از ترس اینکه مبادا به علّت زن بودن اجازهء شرکت در جنگ را به او ندهند موهای خود را کوتاه کرد، جبّه‌ای در بر نمود و کلاهی بر سر نهاد، شمشیری حمایل و زرهی بر تن کرد و تفنگی بر دوش نهاد و به کمك اصحاب شتافت. هر جا که هجوم اعداء بیشتر بود به همانجا می‌رفت و به مساعدت آنان می‌پرداخت. به گلوله‌هائی که در اطرافش ریخته می‌شد اعتنائی نداشت. همه او را مرد می‌پنداشتند و دشمنان از او می‌هراسیدند. جناب حجّت در بارهء او فرموده بودند: «اینگونه اقدام و شجاعت از هیچ کس و هیچ مردی تا کنون ظاهر نشده»[۳۰] و ایشان اوّلین کسی بودند که به هویّت او پی بردند و او آرزوی خود را که شهادت در سبیل حضرت اعلی بود با ایشان در میان گذاشت. «جناب حجّت از طرز درخواست و لهجهء گفتار مشارٌالیها متأثّر شدند. فرمودند: مطمئن باش من پیوسته در بارهء تو دعا می‌کنم و به واسطهء شجاعت و قوّت قلبی که داشت زینب را رستمعلی نام نهادند و به او فرمودند امروز روز قیامت است. روز کشف اسرار است. روز آشکار شدن رموز است. خداوند به اعمال نظر دارد و به قلوب متوجّه است. به صورت ظاهر نظر نمی‌فرماید، خواه زن باشد خواه مرد. انّ اللّه ینظر الی قلوبکم و لا ینظر الی صورکم. اگرچه تو دختر جوان کم‌تجربه‌ای هستی ولی در شجاعت و قوّت قلب در میان مردان هم نظائر تو قلیلند. اینك برو مشغول دفاع باش و اصحاب را نصرت بکن و بر خلاف فرائض دین مبین رفتار منما.»[۳۱]

روزی که جمعی از دشمنان، عدّه‌ای از اصحاب قلعه را احاطه نمودند با تضرّع و زاری از جناب حجّت درخواست کرد که به حمایت آن عدّه بشتابد شاید به رتبهء شهادت فائز شود و از ایشان تقاضا نمود که در درگاه مولای محبوبش از او شفاعت کنند. جناب حجّت از شدّت تأثّر جوابی نفرمودند و او سکوت را علامت رضا دانست. هفت مرتبه فریاد یا صاحب الزّمان برکشید و پس از خراب کردن سه سنگر در سنگر چهارم هدف گلوله‌های بی‌امان دشمنان گردید و به شهادت رسید. تاریخ نبیل در مورد او چنین می‌گوید: «زینب در نظر دشمنان زنی دهاتی نبود. عنوان جمیع فضائل انسانیّت بود. مجسّمهء رفتار نیك و مظهر تجلّی روح شجاعتی بود که جز در ظلّ دیانت حضرت باب چنین ارواح مقدّسه یافت نمی‌شد. رفتارش طوری بود که پس از وفاتش قریب بیست نفر از زن‌هائی که او را می‌شناختند به امر مبارك حضرت باب مؤمن شدند.»[۳۲]

خدیجه، زوجهٔ زنجانیّه، جناب حجّت

در تاریخ نبیل در قسمت واقعهٔ زنجان، شرح مختصری در بارهٔ همسر زنجانی جناب حجّت آمده است که به نظر من نمونه‌ای گویا از فداکاری زنانی است که همسران دلاور خود را در سخت‌ترین دوران این انقلاب روحانی همراهی می‌نمودند و از آسایش و راحت و مال و بالاخره جان شیرین خود و فرزندانشان دست می‌شستند و حاضر نمی‌شدند از ایمان خود دست بردارند و با ادای یك کلمهٔ تبرّی جان خویش را بدر برند: «امیر تومان به صاحب منصبان توپخانهٔ خود فرمان داد که پس از خرابی منازلی که بین اردو و مسکن جناب حجّت قرار گرفته است منزل حجّت را هدف توپ سازند و قلعه را با خاك یکسان کنند. این امور بوقوع پیوست. وقتی که زوجهٔ جناب حجّت مسمّاة به خدیجه طفل خود موسوم به هادی را بغل گرفته بود و جناب حجّت با مشارٌالیها سخن می‌گفتند یك قسمت از منزل ایشان خراب شد. جناب حجّت به او می‌فرمودند که تو عنقریب با این طفل اسیر خواهی شد، خود را آماده کن. مشارٌالیها که از شنیدن آن سخن بی‌تابی و جزع می‌نمود ناگهان هدف گلوله گشت و فوراً جان داد. فرزندش هادی هم در میان آتشی که افروخته بود افتاد و پس از قلیل مدّتی به واسطهٔ جراحت بسیار در منزل میرزا ابوالقاسم مجتهد زنجان وفات یافت. جناب حجّت با آنکه از مشاهدهٔ این پیش‌آمد خیلی متأثّر بودند لکن شجاعت و متانت خود را حفظ کرده و با لحن مناجات می‌گفتند: خدایا، از روزی که به عرفان حضرت موعود موفّق شدم و محبوب دل و جان خود را یافتم می‌دانستم که این مصائب و بلیّات به من خواهد رسید. همهٔ این بلیّات و آفاتی که به من رسید - زوجه‌ام از دست رفت، پسرم از بین رفت، اصحابم شهید شدند، بستگانم وفات یافتند - همهٔ اینها در مقابل نعمت ایمان و موهبت عرفانی که به من عنایت کرده‌ای قابل ذکر نیست. اگر هزار جان داشتم و تمام دنیا پر از طلا و مال من بود و بر جمیع جهان ریاست داشتم همه را در راه تو فدا می‌کردم و با کمال فرح و سرور هر مشکلی را تحمّل می‌نمودم.»[۳۳]

ورقهٔ زکیّه بانو صغری

زوجهٔ نیریزی جناب وحید مؤمن به امر مبارك حضرت اعلی بود. پس از شهادت جناب وحید، پسرشان اسماعیل را در آغوش گرفته شبانه به اتّفاق بعضی از خویشاوندان مؤمن خود به قصبهٔ اصطهبانات در شش فرسنگی نیریز گریختند و به منزل خواهر جناب وحید، جهان بیگم خانم که او نیز به امر مبارك ایمان داشت و همسر حاجی محمّد اسمعیل تاجر لاری بود پناه بردند. این پسر و فرزند جهان بیگم خانم به نام ابوالحسن هر دو با هم در تحت توجّهات این خاندان بزرگ شدند. آخرین فرزند این زن و شوهر مهربان به نام میرزا یوسف خان وحید کشفی در تاریخ امر نامش مذکور و به خدماتی فائقه موفّق گردید.[۳۴]

طوبی خانم

دختر جناب وحید از همسر یزدی ایشان نیز از نساء مؤمنات بود و در طهران با میرزا نصرالله

کاشی، ندیم فتحعلی خان صاحبدیوان شیرازی ازدواج نمود ولی از ایشان فرزندی باقی نماند.[۳۵]

مرضیّه

از جمله اولاد حاجی ملاّ صالح قزوینی دو دختر بوده. امّ سلمه خانم (حضرت طاهره) و مرضیّه خانم که هر دو تحصیل علم نموده و فاضله و عالمه بوده‌اند. مرضیّه خانم همسر آقا میرزا محمّدعلی (حرف حیّ) پسر حاجی ملاّ عبدالوهّاب مجتهد شد و صاحب یك دختر گردید. این دو خواهر در محافل و مجالس زنانه در قزوین، واعظ، سخنگو، ناصح و متکلّم وحده بودند.[۳۶]

مریم

خواهر ابوینی جناب قدّوس که نهایت تعلّق خاطر را به برادر داشت و حضرت قدّوس او را به «مریم» ملقّب فرموده بودند. پس از شهادت جناب قدّوس از شدّت غم و اندوه، صبر و طاقت از کف داد و به جهان باقی شتافت.[۳۷]

امّ اشرف

«از جمله زنانی که دارای ایمان قوی بودند و واقعهٔ زنجان را مشاهده کرده‌اند یکی امّ اشرف است. مشارٌالیها در قلعه بود که پسرش اشرف بدنیا آمد و با فرزندش از بقیّة السّیف قلعهٔ زنجان محسوب است. پس از چند سال که فرزندش به سنّ بلوغ رسید ایمانی عجیب و عرفانی عالی پیدا کرد. دشمنان هرچه کوشش نمودند که او را به تبرّی از امر وادار کنند ممکن نشد. بالاخره فرستادند مادر آن جوان را که همان امّ اشرف بود آوردند که پسرش را نصیحت کند شاید از امر تبرّی نماید و از قتل خلاصی یابد. وقتی که امّ اشرف چشمش به صورت پسرش افتاد فریاد برآورد اگر گوش به حرف این اشخاص شریر بدهی و از امر حقّ اعراض نمائی پسر من نیستی. جناب اشرف با کمال اطمینان و استقامت در میدان فدا به شهادت رسید و از امراللّه تبرّی ننمود. امّ اشرف با آنکه به چشم خود می‌دید پسرش گرفتار ستم و ظلم اعداء است با اینهمه جزع و بی‌تابی نکرد و حتّی اشك از چشمش جاری نشد زیرا پسرش در راه خدا جان می‌داد. در آن روز از امّ اشرف چنان شجاعت و صبر و ثباتی ظاهر شد که دشمنان و مأمورین شهادت پسرش هم به تعجّب و حیرت افتادند. وقتی که چشم امّ اشرف به جسد بی‌جان پسرش افتاد گفت: ای پسر، روزی که بدنیا آمدی من جزو اصحاب در قلعهٔ علیمردان خان محبوس بودم و همان روز با خدا عهد کردم که تو را در راه او فدا کنم. الآن چقدر مسرور هستم که می‌بینم یگانه پسری که خدا به من داده در راهش فدا کرده‌ام و به نذر و پیمان خود وفا نموده‌ام.»[۳۸]

روحانیّهٔ بشرویه‌ای

در سال ۱۲۵٤ هجری قمری در بشرویهٔ خراسان متولّد شده است. نام او امّ السّلمه بوده و بعدها به «بی‌بی روحانی» معروف گردیده است و تخلّص شعری او «روحانیّه» و گاهی «روحا»

بوده است. در سنّ ده سالگی مقارن وقایع قلعهء شیخ طبرسی که امّ الباب (والدهء جناب باب الباب) و اخت الباب (همشیرهء جناب باب الباب) به همراهی شیخ ابوتراب در نهایت اشتعال و انجذاب به بشرویه وارد شدند به ملاقات آنها نائل شد. پدر این خانم محترمه نیز به امر حضرت نقطهء اولی ایمان داشته و والدهشان به منزل والدهء جناب باب الباب مراوده داشتهاند. از کودکی به تحصیل سواد علاقمند بوده و با خاکهء زغال و پارهای چوب رونویسی میکرده است ولی با مخالفت شدید پدر مواجه میگردد چه پدر معتقد بوده که پیغمبر اکرم منع فرمودهاند و ایشان را تهدید میکرده که انگشتهای او را خواهد شکست. ولی پس از چندی جناب ملاّ باقر به پدر ایشان گفتهاند که حکم «بیان» است که باید نسوان صاحب خطّ باشند و از آن پس برای آن دختر جوان کاغذ و قلم تهیّه نمودند. امّا البتّه امکان تحصیلات متداوله را نداشته است و فقط به علّت عشق مفرط به تحصیل سواد و ایمان و ایقان، به کمالات متعدّده مزیّن گردید. بعدها به جمال اقدس ابهی مؤمن گشت و از شدّت شور و شوق، بیمحابا به اعلان امراللّه و ابلاغ آن به علماء و فضلاء مشغول شد و حتّی به هر یك از علمای بشرویه مکتوبی فرستاد و آنان را به امر مبارك دعوت نمود تا سرانجام در سال ۱۳۲۱ هجری قمری به حکم یکی از ملاّهای محلّ به نام حاجی سیّد فضائل از بشرویه اخراج گردید و به امر حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه عازم یزد شده در منزل جناب حاجی میرزا محمود افنان ساکن شد و در تمام مدّت ضوضاء یزد و پس از آن به تسلّی بازماندگان شهداء و تبلیغ امر و سرودن اشعار و تلاوت آیات و الواح در نهایت اشتعال و انجذاب مشغول بود تا در سال ۱۳۳۲ هجری قمری در همانجا صعود نمود.

مکتوبی که پس از اخراج از بشرویه به ملاّی مذکور در فوق یعنی حاجی سیّد فضائل نوشته، نمونهای از تأثیر ایمان و ایقان و اشتعال به نار محبّت یزدان است که چگونه زنی که بر حسب ظاهر تحصیلاتی نداشته و خواندن و نوشتن را نزد خود آموخته است با چنین فصاحت و بلاغت و جرأت و شهامت، به فارسی و عربی مطلبی در نهایت انسجام مرقوم داشته است.[۳۹]

حمامهء کرمانی

شهربانو خانم مشهور به کربلائی خانم در کرمان در یك خانوادهء ملاّك متولّد شد و خواندن و نوشتن را در منزل آموخت و چون به سنّ رشد رسید با جناب حاج میرزا حسن هراتی از تجّار کرمان ازدواج نمود. در آن احیان جناب حاج سیّد جواد کربلائی از مؤمنین اوّلیّهء حضرت باب در مدرسهء حاج محمّد کریم خان در کرمان میزیستند. همسر شهربانو خانم با ایشان آشنائی پیدا نمود و پنهان از خانم خویش شبها به حجرهء جناب حاج سیّد جواد میرفت و راجع به امر جدید از ایشان سؤالاتی مینمود و به تحقیق میپرداخت. شهربانو خانم که از غیبتهای همسر خویش مشکوك گردیده بود شبی او را تعقیب مینماید و به حقیقت قضیّه آگاه میشود و خود نیز به کشف حقیقت علاقمند میشود و هر شب بطور پنهانی به پشت حجرهء مزبور رفته، به صحبتهای آنان گوش فرا میدهد تا آنکه شبی کوزهء آبی که در پشت حجره بوده در اثر غفلت او میافتد و میشکند و جناب حاج سیّد جواد و حاج میرزا حسن بر ماوقع مطّلع میشوند و در جواب همسرش

که می‌پرسد تو برای چه به اینجا آمدی می‌گوید به همان دلیل که تو آمدی و آنان را دعوت می‌کند که به خانهء او بیایند و مباحثات را در همانجا ادامه دهند. جناب حاج سیّد جواد به کمال حیرت به همسر این خانم شجاع می‌گویند که «طالب صادق این زن است که برای آگاهی بر حقیقت رنج تاریکی و تنهائی را بر خود هموار کرده، شبهائی متوالی در مدارج تحقیق با ما همگامی کرده است. در حالی که من و تو در داخل حجره بر مسند نرم نشسته با صرف چای گرم، به گفتگو می‌پرداخته‌ایم.»

بالاخره زن و شوهر هر دو به تصدیق امر موفّق و به نور ایمان مهتدی گشتند و به طهران نقل مکان نمودند. شهربانو خانم بسیار مؤمن و مشتعل و منجذب بود و به میهمانداری احباب که از شهرهای اطراف به طهران می‌آمدند مشغول و در منزل خود از آنها پذیرائی می‌نمود. در ایّام گرفتاری و حبس حضرت ابن ابهر و سایر احباب در سال ۱۳۰۰ هجری قمری، به خدمت محبوسین می‌پرداخت و برای زندانیان غذا می‌برد و لباس‌های آنها را می‌شست. پس از صعود شوهرش، به ارض اقدس برای زیارت جمال اقدس ابهی مشرّف شد و چون به کمال خلوص و انجذاب به سرودن اشعار مشغول بود از لسان مبارك به لقب «حمامه» مفتخر گردید. سپس به طهران مراجعت و در سال ۱۳۰۶ هجری قمری به ملکوت ابهی صعود نمود. از اشعار اوست:[۴۰]

جهان را روح قدسی بار دیگر در کنار آمد
گلستان جهان را باز بر سر نوبهار آمد
نسیم لطف پنهانی وزید از فضل در عالم
چنان کز فارس تا بغداد یکسر مشکبار آمد
خوش آن عاشق که معشوقش چنین یاری است بی‌همتا
خوش آن طالب که مطلوبش چنین فرخنده یار آمد
«حمامه» بعد اذن او طلب کن کعبهء کویش
که فردا کی بود مهلت که تنگت روزگار آمد

فتنهء قاجار

شاهزاده خانم شمس جهان نوهء فتحعلی شاه قاجار است و مادرش از اهل نور مازندران بوده است. از نوجوانی خداپرست و مؤمن و متّقی بوده است و وقتی شنید که قائم موعود در شیراز ظاهر شده شروع به تحقیق نمود و از هر کسی چیزی شنید ولی هیچکدام برای او قانع کننده نبود. تا آنکه یکی از هموطنان حضرت طاهره که از بغداد تا همدان در خدمت آن حضرت بود و به لقب فتی المليح از جانب ایشان ملقّب شده بود به طهران آمده، به عنوان معلّم سر خانهء شاهزاده خانم شمس جهان مشغول تدریس و تعلیم می‌گردد و چون علاقهء او را به اطّلاع از امر جدید مشاهده می‌کند اطّلاعاتی به او می‌دهد و سبب آشنائی او با حضرت طاهره که در طهران در خانهء کلانتر محبوس بودند می‌شود و از آن پس ایمانش به حضرت نقطه شدیدتر و اشتعال و انجذابش بیشتر می‌گردد و بالاخره با ازل آشنا می‌گردد و عاقبت الامر به شرف حضور حضرت بهاءالله در بغداد

فائز می‌شود و قبل از اظهار امر علنی آن حضرت، به عظمت مقام و شأن ایشان پی می‌برد. سپس به امر مبارک به ایران مراجعت می‌کند و ۷ سال در طهران بسر می‌برد و در آنجا توسّط جناب احمد، مخاطب لوح احمد عربی که از اسلامبول به طهران آمده بود و از مظهریّت حضرت بهاءالله سخن می‌گفت بر ظهور علنی آن حضرت آگاه شد و اظهار داشت که من حقّی تا بحال بجز ایشان نمی‌شناختم ولی به امر مبارک لب فروبسته بودم. پس از آن مجدّداً با کسب اجازه، به محضر مبارک می‌شتابد ولی معلوم نیست که در کجا به حضور مشرّف می‌گردد. لوح مبارک «فتنه» به افتخار ایشان نازل گشته است.

شاهزاده خانم از ذوق ادبی و طبع شعر برخوردار بوده و تخلّص شعری او «فتنه» بوده است. پس از ایمان به امر جمال اقدس ابهی او را به «ان یا فتنة البقا فانتظری فتنة الله المهیمن القیّوم»[۴۱] مخاطب می‌فرمایند. شرح حال و شرح ایمان خود را در مثنوی ناتمامی که بالغ بر ۵۸۹ بیت است سروده است.[۴۲]

یادداشت‌ها

۱- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی (طهران: مؤسّسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) صص۶۰۰-۶۰۱ (ترجمه).
۲- ایضاً، ص۶۰۶.
۳- ایضاً، ص۶۰۳.
۴- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب هجدهم از واحد چهارم.
۵- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب نوزدهم از واحد چهارم.
۶- صحیفه عدلیّه، باب چهارم.
۷- کتاب مستطاب بیان فارسی، باب دهم از واحد پنجم.
۸- ایضاً، باب پنجم از واحد ششم.
۹- فیضی، محمّدعلی، خاندان افنان سدره رحمان (طهران: مؤسّسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۷ ب) ص۱۶۶.
۱۰- مجموعه محفظه آثار ملّی ایران، شماره ۵۸، ص۱۶۷.
۱۱- ایضاً، ص۱۸۳.
۱۲- فیضی، محمّدعلی، خاندان افنان سدره رحمان (طهران: مؤسّسه ملّی مطبوعات امری، ۱۲۷ ب) صص۱۸۶ و ۲۸۹.
۱۳- کتاب بدیع، صص۳۹۰-۳۹۱.
۱۴- مجموعه محفظه آثار ملّی ایران، شماره ۱۲۰، صص۵۱-۵۳.
۱۵- ایضاً، شماره ۵۸، ص۱۶۲.
۱۶- ایضاً، ص۱۶۳.
۱۷- کتاب بدیع، صص۳۸۹-۳۹۱.
۱۸- مودّت، نصرالله، کتاب قرن بدیع (دانداس: مؤسّسه معارف بهائی به لسان فارسی، ۱۴۹ ب) صص۱۷۱-۱۷۷ (ترجمه).
۱۹- فاضل مازندرانی، اسدالله، ظهور الحقّ، ج۳، صص۱۰۱-۱۰۳.
۲۰- ایضاً، ص۳۹۳.

۲۱- ایضاً، ص۴۷۱.
۲۲- مالمیری، حاج محمّدطاهر، خاطرات مالمیری (لانگنهاین: لجنهٔ ملّی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۴۱ ب، ۱۹۹۲ م) چاپ اوّل، صص۱۱۴-۱۱۵.
۲۳- ایضاً، ص۱۱۵.
۲۴- ایضاً، صص ۶ و ۱۸ و ۲۲.
۲۵- آثار قلم اعلی (طهران: مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۳۴ ب) ج۷، ص۱۵۴ (لوح البهاء).
۲۶- فاضل مازندرانی، اسداللّه، ظهور الحقّ، ج۳، صص۳۷۴-۳۷۷.
- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی (طهران: مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ص۲۸۳.
- سمندر، شیخ کاظم، تاریخ سمندر (طهران: مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۳۱ ب) ص۳۶۹.
- آواره، عبدالحسین، کواکب الدّرّیّه (مصر: مطبعهٔ سعادت، ۱۹۲۳ م) ص۹۵.
۲۷- فاضل مازندرانی، اسداللّه، ظهور الحقّ، ج۳، ص۱۴۴.
۲۸- ایضاً، صص۹۸-۹۹.
- آواره، عبدالحسین، کواکب الدّرّیّه (مصر: مطبعهٔ سعادت، ۱۹۲۳ م) صص۴۱۱-۴۱۲.
۲۹- تذکرة الوفا (حیفا: مطبعهٔ عبّاسیّه، ۱۳۴۳ هـ. ق.) صص۲۶۸-۲۹۰.
۳۰- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی (طهران: مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ص۵۸۸ (ترجمه).
۳۱- ایضاً، ص۵۸۹.
۳۲- ایضاً، ص۵۹۱.
۳۳- ایضاً، صص۶۱۷-۶۱۸.
۳۴- روحانی نیریزی، محمّدشفیع، لمعات الانوار (طهران: مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۳۰ ب) ص۱۱۶.
- فاضل مازندرانی، اسداللّه، ظهور الحقّ، ج۳، ص۴۷۹.
۳۵- ایضاً، ص۴۷۷.
۳۶- سمندر، شیخ کاظم، تاریخ سمندر (طهران: مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۳۱ب) ص۳۴۴.
۳۷- فاضل مازندرانی، اسداللّه، ظهور الحقّ، ج۳، ص۴۲۱.
۳۸- اشراق خاوری، عبدالحمید، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل زرندی (طهران: مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) صص۶۰۴-۶۰۵ (ترجمه).
۳۹- ذکائی بیضائی، نعمت اللّه، تذکرهٔ شعرای قرن اوّل بهائی (طهران: مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۲۱ ب) ج۱، صص۳۲۴-۳۳۲.
۴۰- ایضاً، ص۲۷۱.
۴۱- اشراق خاوری، عبدالحمید، مائدهٔ آسمانی (طهران: مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ج۴، ص۲۶۱ (مجموعهٔ الواح).
۴۲- ذکائی بیضائی، نعمت اللّه، تذکرهٔ شعرای قرن اوّل بهائی (طهران: مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، ۱۲۹ ب) ج۳، ص۱۶۷.

بشارت به ظهور و ستایش آن
در اشعار فارسی

مهندس بهروز جبّاری

در آثار شعرای فارسی زبان گاهی ابیاتی دیده می‌شود که به تصوّر ما بهترین توجیه و تفسیر آنها این است که شاعر آن ابیات را برای این ظهور سروده باشد و حتّی در بعضی موارد اشعار طوری است که تعبیر دیگری برای آنها نمی‌توان تصوّر نمود و اغلب خود شاعر نیز هنگام سرودن متوجّه اهمّیّت مطلب نبوده است. یعنی بطوری که خواهیم دید به فرمودهٔ مبارك روح القدس به زبان شاعر آن مطالب را جاری ساخته است. هر کس می‌تواند نسبت به ذوق و استعداد و احاطهٔ خود به اشعار و آگاهی به مسائل دینی چنین اشعاری را از دواوین شعرا استخراج نماید. انجام این کار مستلزم داشتن اطّلاع و ذوق و سلیقه است تا اوّلاً اشعاری را که شاعر به وضوح برای منظور و هدف و شخص دیگری سروده است مربوط به این ظهور ندانیم و ثانیاً در مورد اشعاری نیز که به نظر می‌رسد باید برای این ظهور سروده شده باشد به تشخیص خود حالت قطعیّت ندهیم و افرادی را که توجیهات دیگری برای آن اشعار دارند متعصّب و مغرض نخوانیم و زبان به ملامت آنها نگشائیم. چون نفس چنین کاری خود نشانهٔ داشتن تعصّب است که مغایر اعتقاد بهائی است. به عنوان مثال سعدی در مقدّمهٔ گلستان آنجا که از تصمیم خود به خاموشی سخن می‌گوید و بعد بخاطر دوستی تصمیم به سخن گفتن می‌گیرد می‌گوید: «به حکم ضرورت سخن گفتم و تفرّج کنان بیرون رفتیم، در فصل ربیع که صولت برد آرمیده بود و ایّام دولت ورد رسیده.» بعد دو بیت زیبا دارد:

اوّل اردیبهشت ماه جلالی　　بلبل گوینده بر منابر قضبان
بر گل سرخ از نم اوفتاده لئالی　　همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

اگر ناطقی در ایّام عید اعظم رضوان بخواهد در بارهٔ اظهار امر جمال مبارك صحبت کند و شعری بخواند شاید این دو بیت مناسب‌ترین شعر باشد ولی اینکه اصرار داشته باشد و بگوید که

سعدی این دو بیت را برای اظهار امر مبارك سروده است و نسبت به کسانی که تردید کنند زبان ملامت بگشاید صحیح نیست. و یا در یکی از غزلیّات حافظ آمده است:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما　　چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما
ما مریدان روی سوی قبله چون آریم چون　　رو به سوی خانهٔ خمّار دارد پیر ما

این دو بیت اشاره به داستان شیخ صنعان است که در ادبیّات فارسی بسیار آمده است و داستانش در منطق الطّیر در متجاوز از چهارصد بیت بیان شده. خلاصه اینکه شیخ مریدهای فراوان داشته، عاشق دختری ترسا می‌شود، از اسلام منصرف گشته و زنّار می‌بندد و مریدان را مرخّص می‌کند. مریدان به کعبه می‌روند. آنجا حضرت محمّد را خواب می‌بینند که می‌فرمایند شیخ نجات پیدا کرده است. بر می‌گردند می‌بینند شیخ به دامان اسلام برگشته و دختر ترسا هم اسلام آورده است که بعد دختر بعد از مدّت کوتاهی فوت می‌کند و عطّار در حقّش بیت زیبای زیر را دارد:

قطره‌ای بود او در این بحر مجاز　　سوی دریای حقیقت رفت باز

غزل حافظ اشاره به این داستان و از زبان مریدان شیخ است که: ما مریدان روی سوی قبله... حال اگر بخواهیم لغت پیر را جمال مبارك و «خانهٔ خمّار» مذکور در این شعر را بیت عودی خمّار تفسیر کنیم دور از واقع بینی است. اصطلاح «خانهٔ خمّار» چند جای دیگر هم در اشعار حافظ آمده است از جمله:

گر مرید راه عشقی فکر بدنامی مکن　　شیخ صنعان خرقه رهن خانهٔ خمّار داشت

دلم از صومعه و صحبت شیخ است ملول　　یار ترسابچه کو خانهٔ خمّار کجاست

صوفیان واستدند از گرو می همه رخت　　خرقهٔ ماست که در خانهٔ خمّار بماند

هر دم به یاد آن لب میگون و چشم مست　　از خلوتم به خانهٔ خمّار می‌کشی

تردیدی نیست که اگر خوانندهٔ‌ای هر یك از ابیات فوق را بخواند و در ذهن خود به یاد بیت عودی خمّار بیفتد و ارتباطی روحانی بین عوالم مختلف برقرار کند و از اشعار بیشتر لذّت ببرد به هیچ وجه اشکالی ندارد. اشکال حکم قاطع دادن در این موارد است.

ثانیاً نخواهیم اشعار شعرا را دلیل حقّانیّت امر الهی قرار دهیم، مخصوصاً در دنیای امروز که دلائلی چون آفتاب برای حقّانیّت امر داریم، دیگر نیازی نیست که به اشعار شعرا متوسّل شویم.

حال این سؤال ممکن است پیش بیاید که پس منظور از بررسی این گونه اشعار چیست؟ به نظر این عبد لطف کار این است که اوّلاً در نوشته‌ها و نطقها به منظور آرایش کلام می‌توان از این اشعار استفاده کرد که سبب دلپذیری نوشته‌ها و دلنشینی نطقها می‌گردد. ثانیاً باعث اطمینان خاطر مؤمنین و سرور و انبساط محقّقین می‌شود.

ما فقط اشعاری را می‌توانیم بطور قطع مربوط به این ظهور مبارك بدانیم که از طرف طلعات

مقدّسه، امر بهائی تأئید شده و در منابع قابل قبول آمده باشد. مثلاً شعر حافظ به مطلع:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاك آن وادیّ و مشکین کن نفس

بطوری که در تاریخ نبیل آمده بشارت به ظهور است. عین عبارت تاریخ نبیل به این شرح است:

«یك روز حضرت باب به بام قلعه تشریف بردند. ملاّ حسین در حضور مبارك بود. حضرت اعلی به تماشای مناظر اطراف قلعه مشغول شدند. در مغرب قلعه رود ارس در مجرای مخصوص خود جاری بود و سیر مارپیچ آن رود از پشت بام به خوبی آشکار بود. حضرت باب به ملاّ حسین فرمودند این همان رود و ساحل همان ساحلی است که حافظ در شعر خود بدان اشاره کرده و گفته:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس بوسه زن بر خاك آن وادیّ و مشکین کن نفس

منزل سلمیٰ که بادش هر دم از ما صد سلام پر صدای ساربان بینی و آهنگ جرس

بعد فرمودند ایّام اقامت شما در اینجا نزدیك است تمام شود. رود ارس را که مشاهده نمودی و اگر ممکن بود بیش از این با ما باشی بیت سلمیٰ را نیز به تو نشان می‌دادم. (مقصود مبارك از بیت سلمیٰ نقطه‌ای است نزدیك چهریق که ترك‌ها آن را سلماس می‌گویند.)

بعد حضرت باب فرمودند روح القدس گاهی به زبان شعرا ناطق می‌گردد و مطالبی به لسان آنها جاری می‌سازد که غالباً خود آنها مقصود اصلی و منظور واقعی را نمی‌دانند. این شعر هم از آن جمله است که روح الامین به لسان شاعر جاری ساخته است:

شیراز پر غوغا شود شکّر لبی پیدا شود ترسم که آشوب لبش برهم زند بغداد را*

معنی حقیقی این شعر هنوز مخفی و مستور است و در سنه، بعد حین واضح و آشکار خواهد شد.

بعد این حدیث معروف را بیان فرمودند که:

«انّ للّه کنوزاً تحت العرش و مفاتیحها السنة الشّعرا.»

حال تعدادی از اشعار که می‌توان آنها را مربوط به این ظهور دانست (اعمّ از بشارت یا ستایش) ذکر می‌گردد. بیشتر آنها در جزوات و مقالات منتشره، امری تحت عناوین مختلف آمده است.

در این زمینه اشعار بسیار زیاد است که اگر جمع‌آوری گردد می‌تواند به صورت کتابی منتشر گردد و آنچه در دسترس است نیز از حوصله، این مقال خارج است، از این رو فقط به ذکر تعدادی از آنها بسنده می‌گردد.

---

* این بیت ذکر نشده از کیست. سعدی بیتی نزدیك به آن دارد که می‌گوید:

شیراز پر غوغا شود از فتنه، چشم خوشت ترسم که آشوب خوشت بر هم زند بغداد را

بعضی‌ها بیت مذکور در تاریخ نبیل را به کمال الدّین اسماعیل نسبت داده‌اند ولی حضرت عبدالبهاء در لوح میرزا محمّد باقر شیرازی آن را از حافظ دانسته‌اند. بنا بر این به نظر می‌رسد که در چاپ‌های بعدی دیوان حافظ حذف شده باشد.

۱- **فردوسی** (درگذشت ٤١١ هـ. ق.)

فردوسی ابیات زیر را دارد که معروف است:

از این پس بیاید یکی نامدار — ز دشت سواران نیزه گزار
یکی مرد پاکیزه و نیك خوی — کز او دین یزدان شود چار سوی
وزو گردد ایمن جهان از بدی — بتابد از او فرّهٔ ایزدی

۲- **سنائی** (ابوالمجد مجدود بن آدم) (درگذشت حدود سال ٥٤٥ هـ. ق.)

سنائی شاعر بلند مرتبه و عارف مشهور ابیات متعدّدی دارد که چند بیت زیر از او بسیار گویاست:

همه مستغرق جمال قدم — فارغ از نقش عالم و آدم
عندلیبان گلشن اُنسند — ساکنان حظیرة القدسند
هرچه در صحن آن مکان دارد — تا به سنگ و کلوخ جان دارد

۳- **خاقانی شروانی** (درگذشت ٥٩٥ هـ. ق.)

خاقانی سرایندهٔ قصیدهٔ معروف «ایوان مدائن» از شعرائی است که آثارش پر از کنایه‌ها و مشحون از اصطلاحات دینی و بیان مفاهیم قرآن است که فهم اشعارش را اغلب مشکل می‌نماید. دو بیت زیر با بصیرت حاصله از اعتقاد بهائی بسیار گویاست:

گویند که هر هزار سال از عالم — آید بوجود اهل وفائی محرم
آمد زین پیش، ما نزاده ز عدم — آید پس از این و ما فرو رفته به غم

٤- **شیخ فریدالدّین عطّار** (درگذشت ٦٢٧ هـ. ق.)

عطّار از عرفا و شعرای بزرگ ایران است که مکرّر ابیاتی از اشعارش در آثار مبارکه آمده است. پیش‌بینی و اظهار نظر او در بارهٔ ظهور مبارك بسیار خواندنی و جالب است. در زیر ابیاتی از کتاب سی فصل او که بی‌نیاز از تفسیر است ذکر می‌گردد:

به عالم انبیا بسیار بودند — که جمله واقف اسرار بودند
ولیکن شش پیمبر در طریقت — شدند مأمور اسرار شریعت
نخستین این ندا در داد آدم — بگسترد آن شریعت را به عالم
دوم نوح است آن نادی مطلق — که در کشتی نمودی دعوت حق
پس ابراهیم بُد صاحب توکّل — که بر وی آتش نمرود شد گُل
ز بعد او کلیم اللّه را دان — عصا شد در کفش مانند ثعبان
بیامد بعد از آن عیسی بن مریم — که مرده زنده گردانید از دم
ز بعدش خاتم خیر البشر بود — که او پیغمبران را جمله سر بود
به قرآن این چنین فرمود داور — تو تا دینش بدانی ای برادر

که عالم را به شش روز آفریدم — محمّد را به عالم برگزیدم
بود عالم حقیقت عالم دین — چنین دارم ز پیر راه تلقین
بود شش روز دور شش پیمبر — مرا تعلیم قرآن گشت یاور
ولیکن روز دین سال هزار است — بدین ترتیب عالم را مدار است
چو گردد شش هزاران سال آخر — شود قائم مقام خلق ظاهر
بسر آید همه دور شریعت — به امر حق شود پیدا قیامت
تو اسرار قیامت را ندانی — ره دین و علامت را چه دانی
نبد فرمان که سازند انبیا را — رموز این قیامت آشکارا...
قیامت دور دین مرتضی دان — به معنیّش تو باب مصطفی دان
تو باب اللّه را دان مرتضی را — ز خود آگاه می‌دان مرتضی را
از این در رو که تا بینی خدا را — از این درگاه بینی مصطفی را
از این در گر روی باشی تو بر حق — در او بینی حقیقت سرّ مطلق

۵- مولانا جلال الدّین رومی (درگذشت ۶۷۲ هـ. ق.)

آنچه در آثار مولانا آمده چه از نظر بیان مطالب روحانی و عرفانی و چه از لحاظ مسائل اخلاقی و اجتماعی به اعتقادات بهائی بسیار نزدیك است و شاید به همین دلیل در آثار مبارکه بیش از هر شاعر دیگری به اشعارش اشاره شده است. بیت معروفش از دفتر اوّل مثنوی در بین احبّا معروف است که می‌فرماید:

ما بها و خونبها را یافتیم — جانب جان باختن بشتافتیم

که یادآور شهدای امر بهائی است و اشاره به حدیث قدسی معروفی است که می‌فرماید:

«من طلبنی وجدنی و من وجدنی عرفنی و من عرفنی عشقنی و من عشقنی عشقتهُ و من عشقتهُ قتلتهُ و من قتلتهُ فانا دیته.»

هر که مرا طلب کرد یافت و آن که مرا یافت مرا شناخت و آن که مرا شناخت عاشق من شد و هر که عاشق من شد من نیز عاشق او شدم و آن که من عاشق او شدم او را در راه خود بقتل رساندم و هر که برای من شهید شد من خونبهای او هستم.

۶- حافظ (درگذشت ۷۹۱ هـ. ق.)

حافظ ابیات زیادی دارد که منطقی‌ترین و زیباترین توجیه و تفسیر آنها این است که آنها را اشاره به این ظهور تلقّی کنیم ولو اینکه از لحاظ منطق علمی نتوانیم ثابت کنیم. طبق تحقیق مطّلعین حافظ در ۱۳۸ مورد مقامی نظیر شاه یا وزیر را مدح کرده است که در ۷۸ مورد اسم شخص آمده است که البتّه همهء آنها مدح صرف نیست بلکه گاهی هم با نصیحت همراه بوده است. با این توضیح ۶۰ مورد هست که نام ممدوح تصریح نگردیده و چون اشعار حافظ معمولاً سربسته و مجمل است (و این خود یکی از دلائل محبوبیّت حافظ در میان همهء طبقات و سبب فال گرفتن از

دیوان اوست که موضوع بحث ما نیست) می‌توان آنها را به هر که نسبت داد ولی قدری انصاف، روشن‌بینی و پاکدلی لازم است تا در این نسبت دادن‌ها محتمل‌ترین وجه را انتخاب کنیم. حال به ذکر تعدادی از آنها می‌پردازیم:

الف- غزل به مطلع:

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس　　بوسه زن بر خاك آن وادیّ و مشکین کن نفس

را قبلاً ذکر کردیم. بیت آخر آن:

نام حافظ گر برآید بر زبان کلك دوست　　از جناب حضرت شاهم بس است این ملتمس

جالب است چون اگر این بیت را آرزوی حافظ به اینکه نامش از لسان طلعات مقدّسهء امر جاری شود تلقّی کنیم باید گفت که آرزوی حافظ مکرّر برآورده شده است. مخصوصاً که یکی از زیباترین و معروف‌ترین الواح جمال مبارك با بیتی از حافظ آغاز می‌گردد:

شکّر شکن شوند همه طوطیان هند　　زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

ب- از جمله اشعار حافظ غزل زیر است:

ببین هلال محرّم، بخواه ساغر راح　　که ماه امن و امان است و سال صلح و صلاح
عزیز دار زمان وصال را کاندم　　مقابل شب قدر است و روز استفتاح
دلا تو غافلی از کار خویش و می‌ترسم　　که کس درت نگشاید چو گم کنی مفتاح

این غزل اشاره به تولّد حضرت موعود که اوّل محرّم است می‌باشد. در چاپ‌های جدید دیوان حافظ این غزل حذف شده است.

ج- در بحث فال حافظ ذکر داستان معروف مباحثهء یکی از احبّا و تفأل نمودن به دیوان خواجه در زمانی که حاج میرزا آغاسی حضرت اعلی را به آذربایجان تبعید کرده بود قابل ذکر است که غزل به مطلع: «بیا که رایت منصور پادشاه رسید» آمد که متضمّن بیت زیر است:

کجاست صوفی دجّال چشم ملحد کیش　　بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

د- غزل زیر که حضرت عبدالبهاء در یکی از مکاتیب به آن اشاره‌ای دارند:

مژده ای دل که مسیحا نفسی می‌آید　　که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش　　زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید
ز آتش وادی ایمن نه منم خرّم و بس　　موسی اینجا به امید قبسی می‌آید
کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست　　این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید
خبر بلبل این باغ بپرسید که من　　ناله‌ای می‌شنوم کز قفسی می‌آید
یار دارد سر صید دل حافظ یاران　　شاهبازی به شکار مگسی می‌آید

بیت اوّل اشاره به مسیحا نفسی است که ز انفاس خوشش بوی کسی می‌آید (حضرت اعلی اشاره به ظهور حضرت بهاءالله).

۷- شاه نعمت الله ولی (درگذشت ۸۳٤ هـ. ق.)

از عرفای بزرگ ایران است. ذکر اشعار او مکرّر در نشریّات بهائی آمده است لهذا بنده به

اختصار برگزار می‌کنم.

اوّلاً رباعی معروفی دارد که می‌گوید:

در سال غرس من دو قران می‌بینم — از مهدی و دجّال نشان می‌بینم
دین نوع دگر گردد و اسلام دگر — این سرّ نهان است، عیان می‌بینم

که غرس (غ ر س) به حساب ابجد ۱۲۶۰ است.

ثانیاً قصیده، معروف او که بیان حوادث آینده است متضمّن نکات متعدّدی از ظهور مبارك و حوادث مربوطه است که قسمتی از آن ذکر می‌شود:

۱ قدرت کردگار می‌بینم — حالت روزگار می‌بینم
۲ از نجوم این سخن نمی‌گویم — بلکه از کردگار می‌بینم
۳ بعد از او خود امام خواهد بود — که جهان را مدار می‌بینم
٤ غین در دال چون گذشت از سال — بوالعجب کار و بار می‌بینم
٥ میم و حا، میم و دال می‌خوانم — نام آن نامدار می‌بینم
٦ صورت و سیرتش چو پیغمبر — علم و حلمش شعار می‌بینم
۷ قصّه‌ای بس غریب می‌شنوم — غصّه، درد یار می‌بینم
۸ جنگ و آشوب و فتنه و بیداد — از یمین و یسار می‌بینم
۹ غارت و قتل و لشگر بسیار — در میان و کنار می‌بینم
۱۰ بقعه، خیر سخت گشته خراب — جای جمع شرار می‌بینم
۱۱ اندکی امن اگر بود آن روز — در حد کوهسار می‌بینم
۱۲ گرچه می‌بینم این همه غمها — شادی غمگسار می‌بینم
۱۳ غم مخور زانکه من در این تشویش — خرّمی وصل یار می‌بینم
۱٤ بعد از آن سال و چند سال دگر — عالمی چون نگار می‌بینم
۱٥ نائب مهدی آشکار شود — گرچه من آشکار می‌بینم
۱٦ پادشاه تمام دانائی — سروری با وقار می‌بینم
۱۷ بندگان جناب حضرت او — سر بسر تاجدار می‌بینم
۱۸ مهدی وقت و عیسی دوران — هر دو را شهسوار می‌بینم
۱۹ گلشن شرع را همی بویم — گل دین را ببار می‌بینم
۲۰ این جهان را چو مصر می‌نگرم — عدل او را حصار می‌بینم
۲۱ بر کف دست ساقی وحدت — باده، خوشگوار می‌بینم
۲۲ تیغ آهن دلان زنگ زده — کند و بی اعتبار می‌بینم
۲۳ زینت شرع و رونق اسلام — هر یکی را دو بار می‌بینم
۲٤ گرگ با میش و شیر با آهو — در چرا برقرار می‌بینم
۲٥ تا چهل سال ای برادر من — دور آن شهریار می‌بینم
۲٦ دور او چون شود تمام بکام — پسرش یادگار می‌بینم

حال با اختصار به توضیح بعضی از ابیات این شعر که اشاره به ظهور مبارك دارد می‌پردازیم. شاید با دقّت بیشتر بتوان متوجّه پیش‌بینی‌های دیگری نیز شد که در توضیح زیر نیامده است.

۱- بیت چهارم اشاره به حوادث مهمّهٔ سال‌های اوّلیّهٔ ظهور مبارك است (۱۲٦٤).

۲- بیت پنجم اشاره به نام مبارك است.

۳- ابیات ۷ تا ۱۱ اشاره به حوادث و مظالم وارده به احبّا در سال‌های ظهور است.

٤- ابیات ۱۲ و ۱۳ به آمدن روزهای بهتر اشاره دارد.

۵- بیت ۱۷ به مؤمنین امر مبارك که تاجداران خواهند بود اشاره دارد که با بشارات و انتظارات اهل بها منطبق بوده و هم اکنون نیز آثارش مشاهده می‌گردد.

٦- ابیات ۱۸ تا ۲۲ اشاره به دوران درخشان امر بهائی است.

۷- بیت ۲۳ اشاره به اعتبار و حیثیّتی است که دیانت مقدّس اسلام مجدّداً در ظلّ دیانت بهائی با توجیهات و تفسیرات امر مبارك بدست خواهد آورد.

۸- بیت‌های ۲۵ و ۲٦ اشاره به دوران سلطنت الهی حضرت بهاءالله (چهل سال) و بعد دوران حضرت عبدالبهاء است.

ثالثاً ابیات زیر از شاه نعمت الله ولی در بارهٔ ظهور مبارك قابل ذکر است:

نوجوانی ز دودمان ملوك — جا کُند بر فراز تخت سلوك
سرحد روم را زند بر هم — همچو کیوان زند به هند علم

۸- **صحبت لاری** (ملاّ محمّد باقر) (درگذشت ۱۲۵۱ هـ. ق.)

صحبت از شعرای مقارن ایّام ظهور است. او نه سال قبل از اظهار امر حضرت اعلی درگذشت. صحبت لاری مدّتی در شیراز بوده و متوجّه مقام حضرت اعلی شده است. او مثنوی‌ای سروده که متجاوز از یکصد بیت است و اشاره‌های صریحی به ظهور دارد که در نسخه‌ای که کانون معرفت شیراز چاپ کرده وجود دارد ولی این مثنوی را از چاپ‌های بعدی دیوان او حذف کرده‌اند.

مثنوی مزبور این است:

۱ ای صبا ای کاروان سالار حیّ — ای متاعت رونق بازار حیّ
۲ مرحبا ای محرم اسرار من — وی عبیر افشان زلف یار من
۳ للّه اللّه بال همّت باز کن — بر فراز سدرهٔ پرواز کن
٤ هیچ دانی می‌روی زین جا کجا؟ — از کجایت می‌فرستم تا کجا؟
۵ از دیار خامشان تا بزم راز — وز سرای عجز تا جولان ناز
٦ از زبان عاشقی تا سود عشق — وز فراز عشق تا بهبود عشق
۷ از بر دل تا بر دلدار آن — از بر جان تا بر جانان آن
۸ سوی صید آگین شکارستان کین — سوی خلد آئین نگارستان چین
۹ نی چه می‌گویم چه نسبت‌هاست این — حاش للّه نسبت بی‌جاست این
۱۰ او کجا و شکّر شیرین کجا — او کجا و سنبل و نسرین کجا

۱۱ در مثل هر چند گشتم رهسپر — گشتم از راه معانی دورتر
۱۲ بس که تمثیلات بی‌معنی زدم — این فنون از مثنوی یاد آمدم
۱۳ ای برون از وهم و قیل و قال من — خاک بر فرق من و امثال من
۱٤ بایدت رفتن کلیم آسا به طور — منزلی بس صعب و راهی دور دور
۱۵ باید اندر سینهٔ سینا شوی — پا برهنه بر دم مینا روی
۱٦ یا بسوزی از تجلّی‌های او — یا سلامت رخ نهی بر پای او
۱۷ بشنو ار نشنیده‌ای از مثنوی — این حدیث از مولوی معنوی
۱۸ «جسم خاک از عشق بر افلاک شد — کوه در رقص آمد و چالاک شد»
۱۹ ای صبا ای عیسوی دم همّتی — ای دم صبح از تو خرّم همّتی
۲۰ رحم کن بر ناله‌های زار من — در دل شب آه آتشبار من
۲۱ سیل اشکم بین که از حد درگذشت — رو به راه آور که آب از سر گذشت
۲۲ هر که را بینی به خود انباز گیر — توشه بر گیر و ره شیراز گیر
۲۳ وه چه شیراز آنکه خاکش عیش بیز — عیش خیز و عیش بیز و عیش ریز
۲٤ باز جو سررشتهٔ آن راز را — رخنهٔ شیرازهٔ شیراز را
۲۵ گام زن بر پا شکسته خارها — کوچه‌ها را پوئی و بازارها
۲٦ با فغان و ناله و زاری همی — پرسی از یاران بازاری همی
۲۷ کای عزیزان کوی طنّازی کجاست؟ — منزل آن ترک شیرازی کجاست؟
۲۸ وه چه منزل آنکه نازل شد در آن — آیت حسن خدای آسمان
۲۹ آنکه خاک او به خون آمیخته — هر قدم دل بر سر دل ریخته
۳۰ آنکه جان‌های عزیزان خاک اوست — آنکه مژگان‌ها خس و خاشاک اوست
۳۱ آنکه رشک از وادی ایمن زند — آتش طورش سر از روزن زند
۳۲ عاقبت خضری به ره آید ترا — راه کوی یار بنماید ترا
۳۳ چون عیان گردد ترا بام و درش — غُرفه و ایوان عالی منظرش
۳٤ می‌رسانی آستانش را درود — می‌سرائی آن سرا را این سرود
۳۵ کای مبارک منزل سلمی'* سلام — وی نوآئین مکمن سُعدی'* سلام
۳٦ ای تو رشک کعبه و رکن و مقام — وی حریمت غیرت بیت الحرام
۳۷ ای صفا و مروه از داغت کباب — وی منا و مشعر از رشکت مذاب
۳۸ ای طوافت عین فرض و فرض عین — این هذا البیت من ذا این این؟
۳۹ چون در آئی از در اخلاص او — سوی خلوتگاه خاص الخاص او
٤۰ در حضورش جبهه سائی می‌کنی — مردمک را طوطیائی می‌کنی
٤۱ گه پری پروانه‌وش گرد سرش — گه چو خاشاکی به خاک افتی برش
٤۲ گه کنی آغاز شور و ولوله — افکنی در بارگاهش غلغله

* زنی معشوقه در عرب و بطور مجازی هر معشوق را گویند .

۴۳ از پی آن عجز و غوغا و خروش پای تا سر گوش شو بنشین خموش
۴۴ کز تو خواهد خواست ره آورد را بهر ره آورد خوان این فرد را
۴۵ ماندهام از راه دور و ماندهام زین گنه تا زندهام شرمندهام
۴۶ بعد از آنت پرسش از هر جا کند هرچه را پرسش کند برجا کند
۴۷ گر سخن پرداز مجلس اوست اوست خرده بین و نکته سنج و بذله گوست
۴۸ هر چه گوید پیش حرفش خاك باش لیك وقت پاسخش چالاك باش
۴۹ گه گهی تیغ زبان را تیز کن گه گهی از سطوتش پرهیز کن
۵۰ چون ز پاسخ دادنش پرداختی هرچه فرماید زبانش ساختی
۵۱ اندك اندك آئی از پیرامنش نرم نرم آویزی اندر دامنش
۵۲ دامنش چون گشت دست افشان تو وانگهی دست من و دامان تو
۵۳ پای تا سر آتشم وا حسرتا سوختم وا صحبتا وا صحبتا
۵۴ کی به خود میبردم از هجران گمان الامان از درد هجران الامان
۵۵ من کجا و درد دوری از کجا من کجا و این صبوری از کجا
۵۶ آنکه نامش هست نامیتر ز نام مینگویم نام او در بزم عام
۵۷ چارهء گفتن مرا جز رمز نیست گر به نامش رمز آرم غمز نیست
۵۸ مبتدایش مبتدای مبتداست منتهایش منتهای منتهاست
۵۹ ای صبا اطناب حرف آرد صداع بر میان بربند دامان وداع
۶۰ چون کنی عزم وداع دلبرم تحفهای از حضرتش آری برم
۶۱ مینخواهم تحفهای جز یك دو تار از مطّرا طرّهء طرّار یار
۶۲ یا شمیمی از گل آن بوستان یا کفی از تربت آن آستان
۶۳ تا به کی طول سخن، صحبت بس است بزم او را اینقدر صحبت بس است

بطوری که ملاحظه میشود در این شعر صحبت از مقامی مافوق مقام بشری گفتگو میکند و از موطن او شیراز یاد میکند و بعد به اشارهای که کاملاً روشن است نام مبارك آن حضرت را با بیان:

مبتدایش مبتدای مبتداست منتهایش منتهای منتهاست

میآورد. با این توجیه که حضرت علی مبتدای مبتدا (مبتدای ائمّه) و حضرت محمّد منتهای منتها (منتهای انبیاء) به اصطلاح و اعتقاد مسلمین میباشد که نتیجهء آن «علی محمّد» است.

وقتی انسان با حالت توجّه این مثنوی را میخواند بسیار تحت تأثیر قرار میگیرد، گوئی اکثر ابیات آن با شناخت شخصیّت و مقام مبارك حضرت اعلی سروده شده است.

صحبت لاری غزل دیگری دارد به مطلع:

لمعات وجهك اشرقت و شعاع طلعتك اعتلی' ز چه رو الست بربّکم نزنی بزن که بلی' بلی'

که خطاب به محبوب میگوید چرا نمیگوئی آیا من پروردگار شما نیستم تا همه فریاد زنیم که بلی' بلی'. غزل مذکور در استقبال از مولانا عبدالرّحمن جامی سروده شده است. حضرت طاهره هم از

این دو غزل استقبال کرده‌اند که اغلب با هم اشتباه می‌شود .

۹- حضرت طاهره

حضرت طاهره بطوری که می‌دانیم از حروف حیّ بودند . قبل از اظهار امر جمال مبارک به مقام ایشان پی بردند . بیت زیر از ایشان در این مورد معروف است :

گر براندازد بها از رخ نقاب صد هزار همچون ازل آید پدید

عدّه‌ای از شعرای بعد از ظهور مبارک و حتّی شعرای معاصر با اینکه بهائی نبوده‌اند و شاید از تعالیم امر مبارک نیز اطّلاعی نداشته‌اند گاهی اشعاری سروده‌اند که به وضوح بیان اعتقادات بهائی است و مخصوصاً در مورد آینده، جهان اشعار زیادی سروده شده است که به منظور پرهیز از تطویل کلام از ذکر آنها خودداری می‌گردد .

۱۰- قاآنی

قصیده‌ای دارد که معروف است در مدح حضرت ربّ اعلی سروده است. حضرت عبدالبهاء در یکی از الواح به این مطلب اشاره فرمودند :

در مدح مهدی صاحب الزّمان

مقتدای انس و جان آمد پدید پیشوای این و آن آمد پدید
فیض فیّاضی ز دیوان ازل بر که بر پیر و جوان آمد پدید
نور اشراقی ز خلّاق زمن بر چه بر اهل زمان آمد پدید
حامل اسرار وحی ایزدی بر زمین از آسمان آمد پدید
مفخر آیات غیب سرمدی با ضمیر غیب دان آمد پدید
واصل کوی فنا شد جلوه‌گر حاصل کون و مکان آمد پدید
یك جهان تسلیم و یك عالم رضا از بر یك طیلسان آمد پدید
یك فلك تحقیق و یك گیتی هنر در دو مشت استخوان آمد پدید
از رخش کازرم باغ جنّت است یك گلستان ارغوان آمد پدید
قاف تا قاف جهان شد پر ز جان تا که آن جان جهان آمد پدید
قیروان تا قیروان از خلق او مشك و عود ضیمران آمد پدید
ملك دین را حکمران شد جلوه‌گر سرّ حق را ترجمان آمد پدید
راز دل را راز دان شد آشکار ملك جان را قهرمان آمد پدید
زد بسی بی رنگ نقّاش قضا تا چنین نقش از میان آمد پدید
نقش مقصود اوست این بی‌رنگ‌ها بر سبیل امتحان آمد پدید
صورت فیض ازل شد جلوه‌گر معنی سرّ نهان آمد پدید
وصف آن جان را که جویا بود جان با تنی خوش‌تر ز جان آمد پدید
آنچه را در آسمان می‌جست دل بر زمین خوش ناگهان آمد پدید

راست گوئی بر زمین از آسمان ناگهان جبریل‌سان آمد پدید
گو نهان شو از نظر باغ جنان غیرت باغ جنان آمد پدید
گو برون رو از بدن روح روان حسرت روح روان آمد پدید
کی نماید جلوه در هفت آسمان آنچه در این خاکدان آمد پدید
تهنیت را یك به یك گویند خلق عارف آن بی‌نشان آمد پدید
آنچه بد ز اندیشه آمد آشکار آنچه بیرون از گمان آمد پدید
آنکه می‌گفتیم وصف حضرتش می‌نیاید در بیان آمد پدید
آنکه می‌گفتیم حرف مدحتش می‌نگنجد در زبان آمد پدید
آب شد از رشك سر تا پا محیط کان محیط بیکران آمد پدید
عطسه‌زن شد خلق جان افروز او زان بهشت جاودان آمد پدید
شعله‌ور شد خشم عالم سوز او زان جحیم جان ستان آمد پدید
از دل و دستش که جود مطلق اند خواری دریا و کان آمد پدید
با دو چشم حق مگر شد آشکار با دو دست دُر فشان آمد پدید
جاودان آباد باد آن سرزمین کاین سپهر جود از آن آمد پدید
در مدیحش بیش از این گفتن خطاست کاین چنین یا آنچنان آمد پدید
مختصر گویم هر آن رحمت که بود در حجاب سِر همان آمد پدید
تا به فصل دی همی گویند خلق وقت سیر گلستان آمد پدید
عمر او چندان که گوید روزگار مهدی آخر زمان آمد پدید

منابع

۱- کلّیّات سعدی.
۲-دیوان حافظ
۳- منطق الطّیر عطّار.
٤- تاریخ نبیل.
٥- مقام شعر در ادیان، جناب مهرابخانی.
٦- سی فصل عطّار.
۷- مثنوی مولوی.
۸- حافظ شناسی، نیاز کرمانی.
۹- مجلّه، عندلیب، شماره، مسلسل ٤۸.
۱۰- حافظ نامه.
۱۱- دیوان قاآنی.

مروری بر نثر فارسی امروز

تقـدیم به روان پاك خـواهر
مهربانم مهین فریدیان - مؤیّد
رفتی و شکست محفل ما
هم محفل ما و هم دل ما

دکتر حشمت مؤیّد

حضرت بهاءالله می‌فرمایند: «تازی و پارسی هر دو نیکو است، چه که آنچه از زبان خواسته‌اند پی بردن به گفتار گوینده است، و این از هر دو می‌آید. و امروز چون آفتاب دانش از آسمان ایران آشکار و هویدا، هرچه این زبان را ستایش نمائید سزاوار است.»[1]

این گفتار مروری ساده و کوتاه بر نثر فارسی معاصر است نه پژوهشی دقیق و اختصاصی که جای آن در این اجتماع نیست. امّا کوشیده‌ام که با وجود این کوتاهی، بسیاری از مطالب را بدون ذکر حواشی و مکرّرات و با احتراز از مترادفات و توضیحات به طور فشرده در همین مختصر بگنجانم. ولی خوب می‌دانم که مباحثی که فقط اشاره‌وار از آن گذشته‌ام نیازمند شرح و بسط بیشتری است.

گنجاندن موضوع بررسی نثر فارسی در برنامه، این کنفرانس با توجّه به این واقعیّت است که آگاهی دوستان بهائی نسبت به اهمّیّت زبان فارسی و اشتراکشان در مساعی دیگران برای پیشرفت و تقویت این زبان از دیرباز رو به کاهش نهاده است، و امروز در میان ما کسانی که با علاقه‌مندی و بصیرت به این مهمّ‌ترین رکن هویّت و فرهنگ ایران توجّهی نشان می‌دهند، انگشت‌شمار هستند. در حالی که شمار فارسی دانان و فارسی نویسان زبردست در میان هموطنان غیر بهائی ما روز افزون بوده به صدها و هزارها رسیده است. و این زنگ خطر است. زنگ خطر از این رو که بی‌علاقه‌گی به زبان ما را بیش از پیش از قاطبه، مردم ایران جدا می‌کند و مبدّل به اقلّیّتی منزوی یا حاشیه‌نشین می‌سازد که بر خلاف ادّعای اکید ایران دوستی از زبان و فرهنگ وطن خود دل برکنده است. البتّه منظور این نیست که اهل قلم از میان بهائیان یك سره رخت بربسته‌اند و در جامعه، ما دیگر کسی نیست که شیفته، زبان و ادب فارسی باشد و بتواند نثری نغز و دل‌انگیز و

آهنگین بنویسد. از معدود خوش قلمان زنده‌ای که به قول شیخ اجلّ سعدی «قصب الجیب حدیث (شان) همچون شکر می‌خورند و رقعهء منشآت (شان) چون کاغذ زر می‌برند»[۲] نام نمی‌برم تا ظنّ این نرود که خوش‌آمد کسی را گفته‌ام. ولی چگونه می‌توانم از نمونه‌هائی ممتاز به کمال و انسانیّت همچون دو ایادی امرالله ابوالقاسم خان فیضی و حسن بالیوزی و استاد علی مراد داودی یاد خیری نکنم که زبان فارسی را درست و با احساس می‌نوشتند و آن را عزیز و گرامی می‌داشتند؟

این مردان با فضیلت و خوش ذوق و نظائر ایشان در نسلی پیش‌تر از قبیل دکتر یونس افروخته و عبدالحسین نعیمی، می‌بایست سرمشق نسل امروز باشند و ده‌ها و صدها جوان درس فارسی روان و فصیح نوشتن را از آنان بیاموزند و در صفّ مقدّم نثر نویسان کنونی ایران باشند. دریغ که چنین نیست و هیچ علّت تاریخی و جامعه شناختی که در توجیه این پدیده مناسب به نظر آید، نمی‌تواند و نباید ما بهائیان امروز را از این قصوری که ورزیده‌ایم و هنوز می‌ورزیم، تبرئه کند.

باری، اهمّیّت و حرمت زبان فارسی برای بهائیان نباید کمتر از دیگران باشد. چرا زبان عربی بیش از هزار سال بر فرهنگ ایران چیره شد و صدها فیلسوف و طبیب و مورّخ و ادیب و فقیه و مفسّر و نویسندهء ایرانی را در چنبر خود کشید که آثارشان را به جای زبان مادری به عربی نوشتند؟ از این رو که عربی زبان قرآن بود، زبان احادیث و روایات بود، زبان پیغمبر اکرم و صحابهء پیغمبر و جانشینان و هموطنان آن حضرت بود، زبان اسلام بود. حال که آفتاب امر از افق ایران طالع شده است، چرا نباید زبان فارسی برای ما همان عزّت و شرف و افتخاری را دارا باشد که عربی نزدیک به چهارده قرن برای همهء مسلمانان جهان دارا بوده است؟ زبان حضرت ربّ اعلی و حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء و حضرت شوقی ربّانی فارسی است. قدّوس و باب الباب و طاهره و وحید فارسی حرف می‌زده‌اند. فارسی زبان بیش از بیست هزار شهید و مبلّغ و مهاجر و شاعر و مؤلّف دانشمند بهائی در یکصد و پنجاه سال گذشته بوده است که بار این امر اعظم را بر دوش خود کشیده و در سراسر ایران و شش گوشهء جهان منتشر کرده‌اند. فارسی زبان شهیدان مازندران و نی‌ریز و خراسان و یزد و کاشان بوده است. سلیمان خان و بدیع و سلطان الشّهدا و محبوب الشّهدا فارسی حرف می‌زده‌اند. تمام بزرگان امر از ابوالفضائل و نبیل اعظم و نبیل اکبر و ورقا و عندلیب و نعیم و سمندر گرفته تا فاضل مازندرانی و اشراق خاوری و سلیمانی پارسی‌گو و پارسی‌نویس بوده‌اند. این زبان دست کم به همان اندازه ارث ما بهائیان است که ارث دیگر ایرانیان است. دست کم می‌گویم زیرا اگر هموطنان مسلمان ما همهء پدیده‌های زندگی و فرهنگ خود را با معیار دین بسنجند - چنان که هزار و سیصد سال سنجیده‌اند - به حقّ باید زبان قرآن کریم یعنی تازی را برتر از فارسی بشمرند، و هزار و سیصد سال برتر شمرده‌اند. ولی مؤسّسان آئین بهائی به فارسی سخن گفته‌اند و زبان وحی در این ظهور گاهی فارسی و گاهی تازی بوده است، تازی نیز صرفاً از این جهت که زادگاه این ظهور محیطی اسلامی است و قرآن کریم و شریعت اسلام نزدیک به چهارده قرن تفکّر دینی ایرانیان را در چهارچوب زبان عربی به بند کشیده‌اند. بدین جهت در این ظهور ناچار و به حکم اجبار کمابیش همان زبان و تعبیرات و اصطلاحات عربی که در خور فهم و هماهنگ با سنّت‌های اهل اسلام بوده به کار رفته است. خداوند

در قرآن فرموده است: «و ما ارسلنا من رسول الاّ بلسان قومه لیبیّن لهم.»[۳] یعنی پیمبری نفرستادیم مگر به زبان مردمش تا (آئین را) بر آنها روشن سازد. فرض کنیم که حضرت بهاءالله در سرزمینی دیگر، مثلاً در ژاپن یا نروژ ظهور فرموده بودند. آیا در الواح و آثار مبارکشان اثری از عربی دیده می‌شد؟ منظور این است که آمیختگی شدید عربی و فارسی در آثار مقدّس بهائی بدین علّت نیست که عربی به خودی خود در دستگاه کبریای آفریدگار جهان پایه‌ای برتر از فارسی یا زبان‌های دیگر عالم دارد، بلکه صرفاً معلول عربی بودن و اسلامی بودنِ فرهنگی است که امر بهائی از درون آن برخاست. استعمال صدها و هزارها واژهٔ تازی در آثار امر بهائی همان اندازه طبیعی و پدیده‌ای تاریخی است که حضور همان واژه‌ها در شعر مولانا و سعدی و حافظ. به عبارت دیگر، خداوند متعال نه به عربی یا فارسی مقیّد است نه به چینی نه هندی، نه انگلیسی نه هیچ زبان دیگر، و ما نباید اصرار ورزیم که تجاوز از مرز زبان و اصطلاحات عربی اسلامی تجاوز از حکم خداست. آیا میلیون‌ها بهائی غیر ایرانی که بوئی از فارسی و عربی نبرده‌اند از حکم حضرت حقّ تجاوز می‌کنند و شب و روز غریق دریای گناه اند؟ آیا استغفرالله، حضرت شوقی ربّانی روحی لذکر جمیله الفدا، با تحریر بیشترین و مهمّ‌ترین آثار خود به زبان انگلیسی مسیر فرهنگ جهانی بهائی را از آنچه مشیّت خالق این امر بوده است، منحرف فرمودند؟ البتّه غرض ابداً این نیست که بهائیان ایران سزا است که دست از آموختن زبان عربی بشویند، زیرا ترک تحصیل عربی منجر به فقر معنوی جامعه خواهد شد. اگر بهائیان دیگر کشورهای جهان از بیخ و بن با زبان عربی، و فارسی نیز، بیگانه‌اند، این دلیل نیست که ایرانیان قدر این موهبت و مزیّت را ندانند و آن را باری بر دوش خود شمرند که باید آن را بر زمین گذاشت. بهائیان ایران نظر به آشنایی بیشتری که به حکم شرایط تاریخ با زبان عربی دارند باید خود را مأمور به ایفای رسالتی در ایجاد فرهنگ عالم‌گیر بهائی بشمرند و گرفتار این سوء تفاهم نگردند که هدف این سخنان ترک زبان تازی و تصویب گرایش به نهضت‌های ضدّ عربی امروز است.

باری، وابستگی طبیعی آثار بهائی به زبان عربی در همین یکصد و پنجاه سال گذشته اندك اندك کاهش یافته، یعنی هر قدر آئین جدید پوستهٔ اسلامی خود را شکسته و استقلال و رسمیّتش را در جهان تثبیت کرده است، نفوذ زبان و اصطلاحات عربی نیز کمتر شده است. در آثار حضرت ربّ اعلی عنصر تازی بر پارسی تسلّطی قاطع و کامل داشت. ولی جمال ابهی ایقان مبارك را که رازگشای همهٔ کتابهای آسمانی و پس از کتاب مستطاب اقدس، اجلّ آثار نازله از قلم اعلی است، به فارسی شیوائی که تا آن روز در ادبیّات مذهبی مانند نداشت نازل فرمودند. و بر همین روند اکثر الواح و آثار آن حضرت از هفت وادی و چهار وادی و کلمات مکنونهٔ فارسی و لوح شکر شکن در دورهٔ بغداد گرفته تا صدها لوح دیگر و رسالهٔ ابن ذئب در شامگاه زندگی عنصری مبارك، در جامهٔ فارسی هدیهٔ اهل عالم گشت.

حضرت عبدالبهاء مناجاتها و خطبه‌ها و زیارتنامه‌هائی به سیاق سنّت دیرین به عربی مرقوم فرمودند، و اگر مخاطبشان دانشمندی در پایهٔ ابوالفضائل و صدر الصّدور یا خود عرب بود و فصاحت و کمال سخن را با معیارهای سنّتی گذشته می‌سنجید و «معجزه» می‌پنداشت، الواح و

خطبه‌هائی به تازی از قلمشان صادر می‌شد. ولی آثار عمده، مبارك از رساله، مدنیّه و مقاله، شخص سیّاح گرفته تا تذکرة الوفا و کتاب وصایا و هزاران لوح جانانه و مناجات‌های جان‌سوز جگردوز به فارسی روان و زیبای بی‌نظیر نوشته شده است. حضرت شوقی ربّانی توقیعات خود را به فارسی می‌نوشتند جز آنکه خطبه‌های سرآغاز و نیز بندهایی در متن رساله‌ها و نیز چند مناجات حضرتشان به زبان تازی بود. البتّه باید اکیداً گفت که تمام این آثار از حضرت بهاءالله تا حضرت شوقی ربّانی به سبکی است که در آن تازی و پارسی چون شیر و شکر با هم آمیخته است، و جز این نیست که غلبه، تدریجی عنصر فارسی بر عربی سیری طبیعی و هماهنگ با ناموس تطوّر و تحوّل اجتماع است، و تصوّر سر سوزنی ارتباط میان این سیر طبیعی با عواطف ملّت پرستی جدید مطلقاً بی اساس و دور از ساحت این امر و درست مباین با تعالیم جهانی آئین بهائی است.

نکته، دیگری که باید حتماً به خاطر داشت این است که حضرت شوقی افندی هرگز قدم به خاك ایران نگذاشته بودند، و کثرت واژه‌های سنگین و پرصلابت و گاهی مترادف عربی را در رساله‌های فارسی آن حضرت نباید دلیل تعمّدشان در تثبیت سبك‌های منشیان قدیم، که در نوشته‌های خود به ندرت یك واژه، فارسی به کار می‌بردند، پنداشت و آن را همچون سرمشق فارسی‌نویسی در برابر دیدگان جوانان بهائی امروز و آینده، ایران گرفت. در بسیاری از الواح مخصوصاً مناجات‌های حضرت عبدالبهاء بیشتر، و گاهی تمام واژه‌ها فارسی است بی آنکه ابداً نشانه‌ای از تصنّع پارسی سره نویسی در آن دیده شود.[٤]

باری، اهل بیت حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء سراسر حیات خود را در سرگونی سرزمین‌های عربی‌زبان سپری فرمودند، ولی تعلّقشان به فارسی پایدار مانده بود و شاهد آن دستخط های خانم اهل بهاء حضرت ورقه، علیا است. این وفاداری عائله، مطهّر به زبان فارسی به رغم محیط عربی که در آن می‌زیستند، به گمان بنده سرمشق دیگری است که دوستان نباید هرگز از یاد ببرند، خاصّه در سرزمین‌های غربت و سال‌های دوری از ایران در دیار هجرت.

امّا سیر گرایش از عربی به فارسی در آثار بهائی که شرح درست آن نیازمند پژوهش و گفتاری جداگانه است، در حقیقت آئینه، تحوّلی تاریخی است که در این یکصد و پنجاه سال گذشته در زادگاه این آئین نازنین رخ داده است. از دریچه، چشم ما بهائیان، این سیر گرایش از عربی به فارسی نه آئینه، بلکه خود عامل مؤثّر و سلسله جنبان نهضت حیرت انگیزی است که سرانجام پس از هزار سال زندگی و شوری در پیکر فرسوده و نیم مرده، فارسی دمیده است. قبول این ادّعا که مستلزم ایمان به امر بهائی و بالتّبع دمیدن روحی جدید در کالبد افسرده، عالم ادیان است، اگر برای دیگران دشوار باشد، دست کم باید این واقعیّت را بپذیرند که آئین بهائی همان گونه که در تعالیم اجتماعی پیشرو ناشناخته، نظم نوین جهان است، زبان فارسی را هم از تهمت عجمی بودن یعنی گنگ و نارسا بودن آزاد کرده است.

* * *

در این مقدّمه که فقط تذکار کوتاه موضوع اساسی دیگری بود، به دو مطلب اشارت رفت که توضیح آن متن اصلی این گفتار خواهد بود: یکی فرسوده و نیم مرده بودن زبان نثر فارسی، دوّم

نهضتی که به این نثر زندگی بخشیده و آن را بارور و زیبا کرده است.

هفتاد و پنج سال پیش استاد محمّد علی جمال‌زاده داستانی نوشت به نام «فارسی شکر است» که با نقل چند عبارت آن گفتار خود را آغاز می‌کنم.

در بندر انزلی چهار نفر ایرانی را بی هیچ گناهی در اطاق تاریك یك بازداشت‌گاه انداخته‌اند. یکی شیخی عمّامه به سر است، دوّمی جوانی مستفرنگ که همان روز از فرنگ برگشته، سوّمی جوانك کلاه نمدی ساده‌ای است موسوم به رمضان، و چهارمی مردی روشن بین که راوی داستان است. رمضان مادر مرده پس از نثار مبلغی فحش و ناسزا به مأمورین حکومت و لگدپرانی به در و دیوار با ترس و لرز به طرف شیخ رفته می‌خواهد بداند که چرا بی‌گناه توقیفش کرده‌اند. قسمتی از جواب شیخ را برای نمونه نقل می‌کنم، خود قضاوت کنید که اگر کسی در پاسخ پرسش ساده، شما این عبارات را با غلظت تمام از مخرج ادا کند، از آن چه می‌فهمید:

«جزاکم اللّه مؤمن. منظور شما مفهوم ذهن این داعی گردید. الصّبر مفتاح الفرج. ارجو که عمّا قریب وجه حبس به وضوح پیوندد و البتّه الف البتّه بأیّ نحو کان چه عاجلاً چه آجلاً به مسامع ما خواهد رسید. علی العجاله در حین انتظار احسن شقوق و انفع امور اشتغال به ذکر خالق است که علی کلّ حال نعم الاشتغال است.»

رمضان بیچاره هاج و واج که نکند شیخ با اجنّه حرف می‌زند یواشکی عقب می‌رود. امّا آرواره، شیخ که تازه گرم شده ادامه می‌دهد:

«لعلّ که علّت توقیف لمصلحة یا اصلاً لا عن قصد بعمل آمده و لاجل ذلك رجای واثق هست که لو لا البداء عمّا قریب انتها پذیرد و لعلّ هم که احقر را کان لم یکن پنداشته و بلا رعایة المرتبة و المقام به اسوء احوال معرض تهلکه و دمار تدریجی قرار دهند، و بناء علی هذا بر ماست که بایّ نحو کان مع الواسطة او بلا واسطة الغیر... علناً او خفاءً از مقامات عالیه استمداد نموده و بلاشكّ به مصداق من جدّ وَجَد به حصول مسئول موفّق و مقضیّ المرام مستخلص شده و برائت مابین الاماثل و الاقران کالشّمس فی وسط النّهار مبرهن و مشهود خواهد گردید.»

این بار رمضان می‌رود به طرف جوان فرنگی‌مآب که بالای طاقچه نشسته است و دارد «رمان» می‌خواند و فقط گاهی به ساعتش نگاه می‌کند مثل اینکه، بقول جمال‌زاده، «می‌خواهد ببیند ساعت شیر و قهوه رسیده است یا نه»، و به شنیدن صدای مظلومانه، رمضان رو به او کرده می‌گوید:

«ای دوست و هموطن عزیز... من هم ساعت‌های طولانی هرچه کلّه، خود را حفر می‌کنم آبسولومان چیزی نمی‌یابم، نه چیز پوزیتیف نه چیز نگاتیف، آبسولومان. آیا خیلی کومیك نیست که من جوان دیپلمه از بهترین فامیل را برای یك... یك کریمینل بگیرند و با من رفتار بکنند مثل با آخرین آمده؟ ولی از دسپوتیسم هزار ساله و بی قانانی و آربیترر که میوه‌جات آن است هیچ تعجّب آورنده نیست. یك مملکت که خود را افتخار می‌کند که خودش را کنستیتوسیونل اسم بدهد باید تریبونالهای قانونی داشته باشد که هیچ کس رعیّت به ظلم نشود. برادر من در بدبختی، آیا شما این جور پیدا نمی‌کنید؟...»[5]

در قصّه، «فارسی شکر است» که دو نمونه، آن را خواندید، جمال‌زاده انگشت روی دو آفت

کشندهٔ زبان فارسی گذاشته است: یکی فضل فروشی عرب‌مآبانه که هزار سال است مانند پیچك بر شاخ و برگ زبان فارسی افتاده و شیرهٔ آن را مکیده است، دوّم هجوم واژه‌های فرنگی به دنبال پیوندهای ضروری عصر جدید با مغرب زمین. از اثر این دو آفت، که یکی تدریجاً فروکش می‌کند ولی دیگری تازه چنگ و دندان خود را در گوشت و پوست فارسی فرو برده است، زبان ایرانیان چنان فاسد و مجروح شده بود که مردم طبقات مختلف دیگر حرف هم را نمی‌فهمیدند و گروهی از ادیبان روشن بین در آستانهٔ روزگار جدید در صدد چاره برآمدند.

* * *

باید دید که چرا نثر فارسی، درست بر خلاف شعر فارسی، در مسیر هزار سالهٔ خود به این روز سیاه افتاد. در پاسخ به این پرسش کتابها نوشته‌اند و تاریخ این تطوّر و علل و دواعی آن را به دقّت نشان داده‌اند. برای مرور نثر فارسی امروز ناچار باید به ماجرای مزبور اشاره‌ای کوتاه کرد و گذشت.

نثر نویسان قرن‌های چهارم و پنجم هجری هنوز زبانی ساده و روان به کار می‌بردند و مردم کتاب خوان آن روزگار که شمارشان البتّه اندك بود، آن نوشته‌ها را می‌فهمیدند. نویسندگان آن آثار دستور زبان فارسی را می‌دانستند و در آنچه به دست ما رسیده است می‌بینیم که مرتکب غلطهای دستوری نشده‌اند. علاوه بر این از واژه‌های تازی فقط آن اندازه که برای بیان شریعت نوبنیاد اسلام و تفسیر قرآن و گزارش تاریخ عرب و اسلام یا زمینه‌های نوین فرهنگی دیگر بدان نیازمند بودند، به کار می‌بردند. هرچه زمان پیش‌تر رفت نثر فارسی در زیر قلم منشیان درباری و مؤلّفان به اصطلاح ادیب خوارتر و علیل‌تر شد. علاوه بر صدها اصطلاح فقه و تفسیر و دیگر دانش‌های وابسته به دین اسلام که تدریجاً جا افتاده بود، کلمه‌های دشوار و کمیاب تازی جای واژه‌های آشنای فارسی را غصب کرد. از این گذشته، استعمال صنایع ادبی هدف مؤلّف و نویسندهٔ فضل فروش شد و وظیفهٔ زبان که به فرمودهٔ حضرت بهاءالله «پی بردن به گفتار گوینده است» فراموش گشت. علمای مثلاً فارسی نویس آیات قرآن و احادیث و قصص انبیاء و امثال و اشعار عربی و خلاصه تمام معلومات دینی و تاریخی زمان را مبدّل به صندوقچهٔ زیورآلات نثر فارسی کردند و با تمام کج سلیقگی چهرهٔ آن را چنان مسخ نمودند که دیگر جز صنایع ادبی رنگ و بوئی در آن باقی نماند. البتّه ساده‌نویسی ادبی صاحبان ذوق سلیم هنوز هم پیروانی داشت. مخصوصاً در میان صوفیان که برای عامّهٔ مردم و درویشان خانقاهی می‌نوشتند و چندان در بند صنعت‌گری و لفّاظی نبودند.[٦] این بود که نثر فارسی بی‌پناه شد و فقط لنگ لنگان و بیمار و خسته توانست در سایهٔ حمایت عروس شعر فارسی راه چندین قرن دراز را طی کند، تا آنکه طلیعهٔ عصر جدید دمید و زبان فارسی تولّدی دیگر یافت.

قرن نوزدهم را عصر بیداری ایرانیان خوانده‌اند، و این تعبیر از هر نقطهٔ نظر درست است. تحوّلات قرن نوزدهم و بیداری مردمی که جانشان به لب رسیده بود، در سرنوشت زبان فارسی تأثیری شفابخش و خارق العاده داشت. در این قرن حوادثی رخ داد که چشم رهبران فرهنگ ایران را گشود و ایشان را به تکاپو و جستجو انداخت. جنگهای ایران و روس و ورود صنعت چاپ و

ترجمه، کتاب‌های غربی و مهاجرت گروهی از ایرانیان به قفقاز و ترکیّه، عثمانی مضاف بر چندین عامل تاریخی دیگر، چشم و گوش سران کشور و دانشمندان بالای جامعه را باز کرد و دیدند که جهان غرب چگونه چهار اسبه در جمیع میدان‌های دانش و هنر و ادبیّات به جلو می‌تازد، در حالی که منشیان و مؤلّفان ایرانی عنکبوت‌وار دامی از تارهای دروغ و چاپلوسی و قلمبه گویی گرد خویش و مردم ایران تنیده‌اند و در اوهام و خیالات پوچ و خرافات قرن‌ها رکود معنوی می‌لولند. در قرن نوزدهم نبردی میان کهنه و نو در همه، زمینه‌های زندگی اجتماعی و فرهنگی آغاز شد. گروهی از مورّخان و مؤلّفان رشته‌های دیگر هنوز دست از سبک‌های نثر کهن برنمی‌داشتند. ولی در برابر آنها مردانی اندیشه‌مند و خوش ذوق از قبیل فاضل خان گروسی، مجدالملك سینکی، فرهاد میرزا معتمدالدّوله، امیرنظام حسن علی خان گروسی و در رأس همه، آنها «سیّد مدینه، تدبیر و انشاء» میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی، به ساده‌نویسی ادبی روی آوردند و به خانه تکانی این زبان بی‌پناه پرداختند.[۷] باید به یاد داشت که این نویسندگان نیز، هرچند که به «ساده نویسی» روی آوردند یعنی از خفه کردن واژه‌های فارسی به سود کلمات اکثراً نامفهوم و دشوار یاب و حلق خراش عربی دست کشیدند و برای بیان معانی ساده، تاریخی یا ادبی یا دینی توسّل به اشعار و ضرب المثل‌های فارسی و عربی و استمداد از قصص و افسانه‌ها را دیگر لازم نشمردند، باز نثرشان از زیور صنایع ادبی کاملاً عریان نبود، یعنی به عبارت دیگر هنوز ادای مقصود را به روشن‌ترین و ساده‌ترین عبارت هدف غائی نوشتن نمی‌دانستند. آنجا که ابلاغ صریح دستورهای روزانه و کسب خبر و دیگر ارتباطهای عادی، نگارش نامه یا پیامی را الزام می‌کرد، سبك روان و روشن و همه کس فهم به کار می‌رفت و در غیر این صورت نثر ساده‌شان نیز «ادبی» بود و بهره‌ای از چاشنی زیبا نویسی و هنرنمائی داشت. از این رو می‌بینیم که مثلاً قائم مقام در دو سبك متفاوت قلم زده است: یکی نثری شبیه به گلستان سعدی مسجّع و سرشار از لطیفه و رمز و کنایه و تضمین و تلمیح، ولی به هر حال روان و زیبا و پرمعنی، دوّم سبك ساده، روزمرّه برای ادای وظائف روزمرّه.[۸] تفکیك نثر ساده، ادبی از نثر ساده، گفتار، چنان که بعداً اشاره خواهد شد، از آن پس همچنان ادامه یافته است. و این شیوه‌ای متداول در همه، زبان‌هاست که نوشته، یك مرد ادیب و دانشمند را ناچار فراتر از دسترس عامّه، مردم قرار می‌دهد، امّا نه از نظر قلمبه نویسی و صنعت‌گری، بلکه به علّت سطح برتر مباحث و اندیشه‌هائی که در نوشته، ادبی عرضه می‌گردد و مردم عادی یا عامی که از آن معلومات بی‌بهره‌اند توانائی خواندن و درك آن را ندارند. باری، با وجود نوشته‌های افراد مزبور و امثال ایشان از قبیل میرزا ملکم خان و آخوندزاده و با وجود انتقادهای تند همین میرزا فتح علی آخوندزاده بر شیوه، تاریخ نویسی رضا قلی خان هدایت،[۹] سبك‌های سخت جان قرون وسطائی اگرچه از کرسی عزّت فرو غلطید ولی از پا درنیامد، و فقط انقلاب مشروطه در آغاز قرن بیستم و زلزله‌های پس از آن بود که این بنای پوسیده را واژگون کرد و زبان ساده، همه کس فهم را جانشین نثرهای مغلق و جان فرسای کهنه نمود، تا جائی که امروز می‌توان گفت که نثر فارسی بار دیگر جان گرفته و در قرن بیستم جادّه، خود را کوبیده است و به رغم کوشش دسته‌های افراطی از انحراف و گرایش به کجراهه‌های پیشنهادی گوناگون اجتناب ورزیده است.

در مرور نثر فارسی امروز باید دو مبحث جداگانه را تا حدّ امکان توضیح داد : یکی وضع کنونی زبان فارسی و راه‌هائی که برای اصلاح و تقویت آن پیشنهاد کرده‌اند ، دوّم گفتگو از شاخه‌های گوناگون نثر امروز. نظر به تنگی مجال فقط نثر داستان نویسی مطرح خواهد شد و متأسّفانه پرداختن به شاخه‌های دیگر از قبیل نثر نمایشنامه نویسی، طنز نویسی، فلسفه، روزنامه نگاری و بسیاری دیگر ممکن نخواهد بود . فقط به اشاره عرض می‌کنم که در بعضی از این رشته‌ها نثر فارسی راه خود را شناخته و به آمادگی لازم دست یافته است، ولی در بعضی دیگر با گام‌های لرزان و سست و افتان و خیزان پیش می‌رود .

* * *

در باره‌ء وضع کنونی نثر فارسی بطور کلّی در همین ابتدای سخن نظر خود را عرض می‌کنم که نثر فارسی در تاریخ تقریباً هزار و صد ساله‌ء خود هرگز به اندازه‌ء امروز سالم و زیبا و نسبت به موجودیّت مستقلّ خود مطمئن نبوده است.

زبان فارسی در مدّتی کمتر از یکصد سال با یك جهش سریع زنجیرهای بردگی را گسسته و نشان داده است که می‌تواند همپای زبان‌های زنده‌ء جهان بار سنگین فرهنگ زمانه را به دوش بکشد .

امّا این توفیق آسان به دست نیامده است. صدها دانشمند و نویسنده در کوششی پی‌گیر برای آراستن و پیراستن فارسی شریك بوده‌اند ، آراستن به آنچه کم داشته و پیراستن از زوائدی که چهره‌اش را قرن‌ها مسخ کرده بوده است. دردهائی را که این اصلاح‌گران تشخیص داده و در صدد درمانش برآمده‌اند ، به اختصار بیان می‌کنم.

اساسی‌ترین مشکل زبان فارسی به اتّفاق آراء اهل نظر، کثرت بی‌اندازه و هجوم بی بند و بار واژه‌های تازی بوده است، واژه‌هائی که در برابر بسیاری از آنها معادل‌های درست و رسای فارسی بوده و هست. برخی از زبان شناسان گفته‌اند که هشتاد و پنج درصد کلماتی که در زبان فارسی بکار می‌رود ، عربی است.[۱۰] بدون تردید این تخمین مبالغه آمیز است، ولی خالی از حقیقتی هم نیست. و همین امر است که ذهن اندیشه‌مندان ایرانی را در این ۵۰-۶۰ سال گذشته به خود مشغول داشته و آنان را به چاره جوئی برانگیخته است.

باید دانست که بیشتر دانشمندان ایرانی که نفوذی قاطع در دگرگونی زبان فارسی داشته‌اند ، خوشبختانه آن قدر از عقل سلیم بهره‌ور بوده‌اند که کینه‌ء هزار و چهارصد ساله‌ء تاریخی را در سرنوشت زبان و ادب امروز دخالت ندهند . البتّه گروه یا گروه‌های دیگری هم بوده‌اند و هستند که کینه‌ء دیرینه‌ء ضدّ عرب را به بهانه‌ء زبان از نو شعله‌ور ساخته و راه تجدید شکوه باستانی ایران را در جارو کردن واژه‌های دخیل تازی دانسته‌اند . ولی این گونه جنبش‌ها هرچند عاری از تأثیر و جاذبه‌ای کاذب نبوده است، هرگز آن قوّت منطق و رونق را نداشته است که بتواند زبان فارسی را در کوره راه فقر معنوی بیفکند ، حتّی بسیاری از تندروان افراطی مانند صادق هدایت و ذبیح بهروز (به استثنای یکی دو اثرش) که در کار دین و تاریخ یك دنده و آشتی‌ناپذیر بودند و عرب را عمیقاً خوار می‌شمردند و حتّی گام را از این نیز فراتر نهاده خود اسلام را هدف تیر طعنه و نیش

هجو و تمسخر ساخته بودند، می‌دانستند که در کار زبان با خامی و تعصّب به جائی نمی‌توان رسید.

درست است که مهم‌ترین رکن شخصیّت و استقلال فرهنگی ایرانی زبان فارسی است، ولی این امر نمی‌تواند بهانهٔ تسویهٔ حساب‌های سیاسی و مذهبی باشد و نباید از پاکسازی جاهلانهٔ زبان وسیله‌ای ساخت برای تسکین خشم دیرین و انتقام از اعراب چهارده قرن پیش. زبان هیچ قوم و ملّتی از آمیختن با زبان‌های دیگر برکنار نمانده است. زبان عربی هم میان دو هزار و سیصد تا سه هزار واژه از زبان‌های ایرانی وام گرفته است.[۱۱] حتّی در قرآن مجید بنا بر تخمین محقّقان، ۳۱۷ واژه از زبان‌های غیر عربی به کار رفته که احتمالاً ۳۸ عدد آن از اصل ایرانی است.[۱۲] شمار واژه‌های یونانی و لاتین در انگلیسی شاید کمتر از عربی در فارسی نباشد. امّا نه عرب‌ها هرگز میلی به اخراج دو هزار و ششصد واژهٔ فارسی نشان داده‌اند و نه مردم انگلیسی‌زبان اصولاً متوجّه‌اند که چه مبلغ عظیمی از واژه‌های زبانشان دخیل و وام دیگران است. امّا انصاف هم باید داد که رفتار عربی به عنوان مهمان در زبان فارسی چندان «مؤدّبانه» نبوده است و پر بی جهت نیست که خشم ایرانیان را برانگیخته است. اعراب وقتی کلمه‌ای از فارسی یا یونانی یا همین امروز از فرانسوی یا انگلیسی وام گرفتند آن را در زیر چرخ و دندهٔ صرف عربی چنان خرد و خمیر نموده هضم می‌کنند که فقط زبان شناسان می‌توانند دم روباه را در آن بشناسند. «سبد» فارسی را «سفط» می‌کنند و «گاومیش» را مبدّل به «جاموس» می‌نمایند و «نوروز» را «نیروز» کرده با آن مثل یك مصدر عربی رفتار نموده می‌گویند «نورزنا»، یعنی نوروز گرفتیم. کلمهٔ «فیلم» را از زبان‌های غربی می‌گیرند و مصوّت ی را انداخته یك ثلاثی مجرّد بی عیب و علّت از کوره بیرون می‌آورند و جواز «تفلیم» و فَلِمتُ فَلِمنا و دیگر صیغه‌ها را برای «مفلّم» صادر می‌کنند. از سوی دیگر وقتی یك ریشهٔ سادهٔ عربی در زبان دیگر برای خود جای پائی باز کرد، بقول یکی از دانشمندان تمام قوم و قبیله‌اش با استفاده از ادب و آداب میزبان به دنبال آن واژه کوچ کرده در محیط فرهنگی جدید به سرعت صاحب آب و گل می‌شوند. یك نمونه کلمهٔ «علم» است که وقتی در زبان فارسی پذیرفته شد، کم‌کم «علوم، عالِم، عالَم، معلوم، تعلیم، معلّم، علامت، اعلام، عَلَم، استعلام، تعلّم، متعلّم، علاّمه» با حقّ استفاده از قواعد جمع و تأنیث خانگی خویش (معلّمه، تعلیمات، علما...) و چه بسیار مفردات و مرکّبات دیگر با روادید اقامت دائم وارد می‌شوند و حقّ حیات را از «دانستن» و همهٔ مشتقّات آن (دانا، داننده، دانائی، دانندگی، دانستنی، بسیار دان، دانش، دانشمند، دانشور...) می‌گیرند و اگر بعد از هزار سال گروهی زبان شناس ایران دوست آمدند و واژه‌هائی از قبیل دانشگاه، دانشکده، دانشسرا، دانشجو، دانشیار... ساختند که همه رسا و زیبا و بومی است، متولّیان ادیب قرون وسطائی بانگ و فریاد (برآرند) که مسلمانی نیست.

با وجود این داد و ستد غیر عادلانه که در طیّ هزار سال زبان فارسی بیهقی و ناصر خسرو و سهروردی و شیخ انصاری و ژنده پیل احمد جام و مؤلّفان قابوسنامه و نوروزنامه و گلستان را در دست امثال عطا ملك جوینی و وصّاف الحضرة و میرزا مهدی خان منشی به چنان روز سیاهی نشاند که گاهی در چندین صفحه، کتابشان به جز حروف ربط و ضمایر (بر، با، از، این، آن...) اثری از

فارسی دیده نمی‌شود، با وجود این داد و ستد یك جانبه خوشبختانه در ایران اکابر گردنکشان نثر و پیشوایان ادب و اندیشه در قرن بیستم اکثراً مردانی خردمند و دورنگر بودند که جوانان آتشین مزاج را از واکنش‌های زیان‌آور بر حذر داشتند و پیشوا یا پیشوایان دولت را با چراغ دانش و دانائی هدایت کردند. فرهنگستان زمان رضا شاه که شصت سال پیش (۱۹۳٤) تأسیس یافت و مأمور سامان دادن به بلبشوی زبان فارسی گشت، به وجود بزرگانی همچون ذکاءالملك فروغی و علاّمه علی اکبر دهخدا و علاّمه محمّد قزوینی و ملك الشّعراء بهار و استادان نامدار عبّاس اقبال و بدیع الزّمان فروزانفر و سعید نفیسی و احمد بهمنیار و ابراهیم پورداود و جلال همائی آراسته بود که زیان‌های مصیبت‌بار نهضت ضدّ عربی را می‌شناختند و در کتابها و مقالات خود اهل قلم را به میانه روی می‌خواندند. فرهنگستان در جوّ سیاسی آن روزگار که آلوده به تب ناسیونالیسم افراطی بود، واژه‌هائی ساخت یا از درون متن‌های کهن نظم و نثر بیرون کشید، بعضی صحیح و بعضی سقیم، بعضی خوش آهنگ و بعضی گوش‌خراش، که ذوق سلیم مردم عدّه‌ای از آن را پسندید و فوراً جذب کرد و عدّه‌ای دیگر را زور دستگاه‌های تبلیغاتی نیز نتوانست در حلقوم زبان فارسی فرو دهد. این گروه مردان دوراندیش به هر حال توانستند، بر خلاف همقطاران خود در کشور ترکیّه، جلوی هرج و مرج و دخالت‌های ایران پرستان تندرو و ناآگاه را بگیرند و هموطنان خود را قانع کنند که واژه‌های دخیل تازی که از صافی ذوق خداوندان زبان فارسی، مولانا و سعدی و حافظ، گذشته و در شعر یکّه تازان جهان معرفت نظامی و خیّام و عطّار و جامی و صدها سخنور دیگر به کار رفته است حقّا که دیگر بیگانه نیست و در زبان و فرهنگ ما بومی هم شده است و باید غنیمتی عزیز شمرده شود.

امّا نهضت فارسی سره نویسی اگرچه از نفس افتاده، هنوز نمرده است و بیشتر طرفداران آن را باید در حلقه‌های فراریان بی‌مایه و زبان ندانی سراغ گرفت که وَر رفتن با زبان فارسی را سرگرمی خود ساخته‌اند و خشم خود علیه حکومت اسلامی ایران را از راه سرکوبی کلمات عربی تسکین می‌دهند، غافل از آنکه تیشه به ریشهء ادبیّات درخشان کشور خود می‌زنند.[۱۳] به هر حال اگر سائق سره نویسان ملّت پرستی افراطی بود، عقلای آنها دنبال چاره‌های مفید و مؤثّر بودند و با روشی همانند باستان شناسان، در زبان‌های قدیم ایران و متون نظم و نثر گذشته و نیز در گویش‌های محلّی ایران دنبال ریشه‌های درست و واژه‌های اصیل می‌گشتند. و باید انصاف داد که هم به سرچشمه‌های زایندهء ناشناخته‌ای دست یافتند و بسیار واژه‌های صحیح و خوش آهنگ فارسی را بازیابی یا بازسازی کردند، و هم دانش شناخت زبان‌ها و هشیاری مردم نسبت به تاریخ و فرهنگ ایران را رواج و رونقی بی‌سابقه بخشیدند.

امّا نهضتی که دانشمند فقید سیّد احمد کسروی آغاز نمود پیروی از منطقی دیگر می‌کرد. کسروی معتقد بود که باید از هر واژهء زندهء فارسی و هر ریشهء شناخته شده، ولو آنکه مهجور و متروك مانده باشد، به روشی مکانیکی یعنی از راه ترکیب آن با پیشوندها و پسوندهای موجود برای نیازمندی‌های امروز مفردات جدید بسازیم و این مفردات را در قالب مصدر فارسی گنجانیده، قالب را در کورهء صرف فارسی بگذاریم و بدین ترتیب هر محصول مورد نیاز خود را ایجاد کنیم.

کوشش‌های کسروی در میان ایرانیان مقبول نیفتاد و یکی از دلایل نامرادی راه او این واقعیّت بسیار مهم بود و هست که زبان پدیده‌ای مکانیکی نیست که آن را در قالب دستور بسازند و بیرون بدهند. هزار نکته، باریک‌تر ز مو و هزاران پیچ و خم دل‌انگیز زبان زیبا و گیرا در گرو همین نکته است که در ایجاد آن نه قواعد منطق و ریاضیّات، بلکه دنیای بی‌حساب عواطف و ادراکات دخالت دارد. نثر قائم مقام و فروغی را مردم هنوز می‌خوانند و لذّت می‌برند، ولی سبک خنک و واژه‌های من در آوردی کسروی، با وجود موضوعات بسیار عالمانه‌ای که او مطرح می‌کرد و همیشه تازگی داشت، از همان ابتدا به گوش مردم ناخوش‌آیند می‌نمود و هرگز مهر قبول نخورد و جا نیفتاد.[۱۴]

* * *

وقت آن رسیده است که به شیوه‌های ادیبان سخن شناس امروز بپردازم و چند تن از کسانی را که سرمشق اهل قلم بوده و هستند اشاره‌وار یاد کنم. امّا نخست باید بگویم که این وظیفه هم دشوار است و هم آسان. آسان از این رو که شمار اهل قلم که شایسته، ذکر جمیل‌اند بسیار است، و دشوار از این رو که برگزیدن و نام بردن چند تن از میان خیل انبوه نثر نویسان برازنده، این قرن ناچار کاری سخت ناقص خواهد بود و چه بسیار نام نامی که باید ناگفته بماند. در این گزینش، هر چند اجماع پژوهشگران در مدّ نظر بوده است، ذوق و پسند شخصی این بنده نیز ناچار سهمی داشته است و به همین دلیل از خوانندگانی که در سلیقه، بنده به کم و بیشی قائل‌اند پوزش می‌خواهم.

پیش از هر کس باید از محمّد علی فروغی، مرد سیاست و ادب، یاد کنم که در نوشته‌های خود، مخصوصاً در سیر حکمت در اروپا، راه اعتدال را طی کرد و با نثر روان و بی‌تکلّف خود به نسل‌های بعد نشان داد که حتّی فلسفه را می‌شود به سبکی نوشت که نه تنها درست و بی‌عیب و بی‌پیرایه، زوائد ملال آور، بلکه دلکش و خوش آهنگ و زیبا نیز باشد و خواننده را شیفته، سخن کند. سعید نفیسی که شور و شتابی بیش از فروغی داشت و در بسیاری از شاخه‌های نویسندگی قلم زد و آثار فراوان برجا گذاشت، هم در ترجمه‌ها و هم در بسیاری از مقاله‌های خود از گرایش به نثر ساده پشتیبانی کرد و هر جا که پای عواطف و احساسات در میان بود و قلمش عرصه‌ای آزادتر از مباحث خشک علمی می‌یافت، نثری دل‌انگیز و سخت گیرا می‌نوشت. ملك الشّعراء بهار و بدیع الزّمان فروزانفر بیش از فروغی و نفیسی به نثر ادبی و استفاده از واژه‌های سخته و نا آشنا تمایل داشتند و در بیان مطالب پای بند تعبیرات و جمله بندی ساده، همه کس فهم نبودند. خواننده، عامی حرف آنها را درست نمی‌فهمید یا اگر می‌فهمید از ریزه‌کاری‌ها و چاشنی هنر که قلم آنها در عبارات فارسی ریخته است بی‌خبر می‌ماند. شرحی که فروزانفر بر مثنوی مولانا نوشت، و دریغ و درد که بیش از حدود سه هزار بیت را شرح نکرده بود که درگذشت، شاهکار نثر ادیبانه، امروز در بیان اندیشه‌های عارفانه و تلفیق آن با دین و منطق است.[۱۵] چند تن دیگر از همین گروه سرآمدان استاد، راه ساده نویسی را بدون هیچ زیب و زیور ادبی در پیش گرفتند. از آن جمله یکی استاد عبّاس اقبال، مورّخ و محقّق نامدار بود که چندین سال مقالات مجلّه، یادگار را خودش

می‌نوشت و کثرت کار مجال توجّه به جلوه‌های زیبا شناسی سخن را به او نمی‌داد، چه که هدفش روان و درست و گویا نوشتن بود.[۱۶] احمد بهمنیار هم بسیار ساده و بلیغ می‌نوشت و جای تأسّف است که خیلی کم نوشت. بهترین نماینده، ساده نویسی این پژوهشگران راه گشای یکی دو نسل گذشته مجتبی مینوی بود که فضل و کمال و دقّت علمی را با شجاعت اخلاقی فراهم داشت، و با لحن تند و صریح خود بی‌رحمانه به دغلبازان و شیّادان رشته‌های تاریخ و دین و ادب می‌تاخت.[۱۷] نثر مینوی در عین سادگی به غایت استوار و روشن و دل‌انگیز بود.

* * *

یکی از بیماری‌های امروز ما که همه، این استادان به درمان آن کوشیده‌اند ولی تا کنون از میان نرفته، بیماری غلط نویسی است. چند عامل اساسی دیگر که جملگی از آفات خلق و خوی ما ایرانیان به شمار می‌رود، بلای غلط نویسی را به وجود آورده و درمان آن را مشکل ساخته است. گذشته از بی‌سوادی که در این بحث بی‌محلّ است زیرا هر صاحب قلمی ناچار سوادی دارد، باید بی‌مبالاتی، خوار شمردن زبان و ادبیّات به رغم تملّق‌های کاذبان نسبت به شعر و شاعران، و آموزش سرسری رشته‌های ادبی در مدارس و دانشگاه‌ها را عوامل مهمّ این بیماری غلط نویسی بدانیم.[۱۸] ما ایرانیان اکثراً فارسی نمی‌دانیم و هرگز به دستور زبان خود دل نداده و آن را درست نیاموخته‌ایم. با وجودی که هر جا پایش بیفتد به حافظ شیرازیمان «پز» می‌دهیم و چنان وانمود می‌کنیم که غزل‌های او را می‌فهمیم- و حتّی قدم فراتر نهاده ادّعا می‌کنیم که دیوان او را خوانده‌ایم!- با وجود این لاف در غریبی زدن و از برکت شعر فارسی در انظار دیگران کسب احترام کردن، غالباً از زبان فارسی جز دو کلمه حرف زدن چیزی نمی‌دانیم، و کسانی هم که مقاله می‌نویسند چه بسیار که مرتکب غلط های آشکاری می‌شوند که یك دربان انگلیسی یا آلمانی شبیه آن را در زبان خود مرتکب نمی‌شود. به ندرت یکی از مؤلّفان جامعه، ما کتابی می‌نویسد که آکنده از غلط های فاحش نباشد. حضرت ابوالفضائل در عرصه، درست نویسی و تسلّط بر جمیع دقائق جمله بندی و دستور و لغت شناسی زبان فارسی نیز یکّه تاز بی‌بدیل و بی‌نظیر تاریخ ما بود.

* * *

باری، برگردیم به موضوع سره نویسی که در حقیقت از پدیده‌های فرهنگی قرن نوزدهم است و چنان که می‌دانیم جمال اقدس ابهی نیز بنا بر مقتضیاتی خاص چندین لوح مبارك را به فارسی خالص نازل فرمودند. پیروان این نهضت می‌کوشیدند که ابوالفضائل را جذب حلقه، خود کنند و آن مرد بزرگ نیز قلم خود را در این سبك آزمود و نشان داد که به قول خودش: «هنوز گویندگان هستند اندر عراق که قوّت ناطقه مدد از ایشان برد.»[۱۹] امّا شیفتگی به فارسی سره در قرن نوزدهم ناشی از معرفت به زبان‌های اوستائی و پهلوی نبود. بیشتر کسانی که در این دام افتادند، حتّی شاعر چیره دستی همچون ادیب الممالك فراهانی، نادانسته فریب مکتب آذر کیوان را خورده مشت مشت از انبان واژه‌های باد آورد دساتیر بر می‌داشتند و شتابزده به کار می‌بردند. در قرن بیستم با وجودی که پته، این گروه روی آب افتاد و استادی محقّق همچون پورداود، که خود در ایران دوستی افراطی شهره، شهر بود، مچ آنها را باز کرد،[۲۰] هنوز از پا درنیامده‌اند و انقلاب

اسلامی هم متأسّفانه هیزم بیشتری به خورد آتش تعصّبات ضدّ عربی آنان رسانده است.

* * *

نویسندگان بیدار دل و نیك اندیش امروز راه‌های سالم‌تر و بهتری را برای تقویت زبان فارسی پیش‌نهاد می‌کنند. حرف اساسی زبان شناسان این است که اوّلاً هر جا زبان ما خود واژه‌های پسندیده و درستی دارد که مفهوم‌های مورد نظر را می‌رساند باید بیشتر از آنها و کمتر از معادل‌های تازی آنها استفاده کنیم.

دوّم، این عادت را ترك کنیم که با هر کلمهٔ عربی به تمام مشتقّات آن پروانهٔ ورود بدهیم و به جای آن هرقدر ممکن است واژهٔ فارسی یا دخیل عربی را با پیشوندها و پسوندها و دیگر اجزای سخن ترکیب کنیم و این زبان را بارور و برای ادای اندیشه‌های جدید مجهّز نمائیم. زبان فارسی توانائی شگفت انگیزی در پیوستن اجزاء به یکدیگر و ایجاد معانی نو دارد. برای نمونه واژهٔ کوتاه عربی «غم» را می‌آورم. چه اندازه اصطلاحات و تعبیرات گوناگون در ترکیب با اجزای فارسی از همین دو حرف ساخته شده است: غم آلود، غم آور، غم افزا، غم انجام، غم اندوز، غم انگیز، غمبار، غم پرست، غم پرور، غمخوار، غم دار، غم دیده، غم زدا، غم زده، غم خیز، غم سوز، غمکده، غمگسار، غمگین، غمین، غم نواز، و اخیراً غم آواز، غمنامه، و افعالی از قبیل غم بردن، غم خوردن، غم داشتن، غم دیدن، غم کشیدن، و بسیار ترکیبات دیگر با افزودن پسوند ی به کلمه‌های بالا و «پر» و «بی» و پیشوندهای دیگر به «غم»، مانند غمخواری، غمگینی، پرغم، بی‌غم و نظائر آن.

سوّم، در استفاده از قواعد زبان تازی در فارسی پافشاری و «لجاجت» نشان ندهیم، یعنی مثلاً تعصّبی در استفاده از جمع عربی و تأنیث صفت جمع در عربی نداشته باشیم. به جای غریبان، سحرها، بخارها، لباس‌ها نگوئیم غربا، اسحار، ابخره، البسه. به جای خیال‌های مضرّ، وجودات شریف، بانوان محترم، نگوئیم و ننویسیم خیال‌های مضرّه، وجودات شریفه، بانوان محترمه، و یقین داشته باشیم که از این رهگذر نه وجودات و بانوان را رنجانیده‌ایم و نه به امر مبارك توهینی روا داشته‌ایم. این گونه کاربردها بیشتر نتیجهٔ عادت است و پیروی از سرمشقی که همان ادیبان در گذشته داده‌اند و ترك آن زیانی به دین و دنیای ما نمی‌رساند. چنان که نشنیده‌ام کسی بگوید شهیدان عزیزه، بهائیان محبوبه، شاعران فصیحه، استادان عالمه.

نکته‌ها و پیش نهادهای دیگری نیز در این زمینه عرضه شده است که برای پرهیز از پرگوئی از ذکر آن می‌گذرم به جز یکی، و آن پشت هم چیدن واژه‌های مترادف است که بر خلاف گمان گوینده یا نویسنده، در حقیقت بار معانی آنها با یکدیگر برابر نیست جز در مواردی که این گونه واژه‌ها از دو سه زبان متفاوت گرفته شده باشد که در آن صورت هم از تکرار یك مفهوم به دو زبان چیزی به مقصود و منظور سخن اضافه نمی‌شود. مثلاً وقتی می‌گوئیم «در حرارت و گرمای آفتاب» درست مثل این است که گفته باشیم «در حرارت و حرارت آفتاب» یا «در گرما و گرمای آفتاب» که عملی لغو و بیهوده است. بحث در بارهٔ واژه‌های مترادف که در بیشتر یا شاید همهٔ زبان‌ها وجود داشته باشد و در فرهنگ‌های جداگانه گردآوری شده است، از هدف این گفتار بیرون است.

تنها نکته‌ای که اشاره به موضوع مترادفات را در این گفتار جائز می‌سازد، زیانی است که استعمال بی قید و بند آن به زبان فارسی وارد آورده است، و آن زیان بیمار ساختن واژه‌های سالم و بالمآل ازاله، تفاوت‌های گاهی بسیار ظریف و دقیق است که میان دو یا چند لفظ به ظاهر مترادف نهفته است. البتّه استفاده، درست و از روی بصیرت از واژه‌های نزدیك به یکدیگر فوائدی هم دارد که از آن جمله است تأکید مطلبی، و نیز روشن ساختن نکته‌ای با استفاده از واژه‌های متعدّد که سایه‌های گوناگون و اندکی متفاوت آن نکته را ادا می‌کند.

این راه‌های تقویت زبان نثر فارسی که دانشمندان زبان شناس و سخنور در نوشته‌های خود پیشنهاد کرده‌اند، منطقی است و به گمان این بنده ما بهائیان دلیل معقولی برای جبهه بندی و مخالفت با آن نداریم. در همین مقام باید افزود که ما بهائیان ایرانی به اشتباه زنجیر دیگری بر دست و پای خود زده‌ایم که از آن به «سبك امری» تعبیر می‌کنیم. مجال سخن در این موضوع وسیع است، و مطلب را دوست دانشمند دانای ما جناب دکتر فریدون وهمن در مقاله‌ای نغز و جاندار روشن کرده‌اند و علاقه‌مندان حتماً باید آن را بخوانند.[۲۱]

گرفتاری بسیار بزرگتری که امروز زبان فارسی را در بوته، آزمایش نهاده است و تهدیدی شدیدتر از تهدید هزارساله، عربی به شمار می‌آید، مسأله، اصطلاحات علمی و فنّی جدید است، یعنی معانی و مفاهیمی که در قدیم وجود نداشته تا زبان فارسی یا هر زبان دیگری واژه‌های رسا و درستی برای پذیرش آن ساخته و آماده کرده باشد. هزار سال پیش تلفون و رادیو و نایلون و پنی سیلین و اتوبوس و پارکینگ و کامپیوتر و بمب وجود نداشت. این مفاهیم جدید هر روز مانند بهمن از کوهسار دانش‌های نوین مغرب زمین سرازیر می‌شود و زبان فارسی باید برای آنها جا باز کند و به هر حیله و تدبیری که در چنته دارد آنها را با روح و آهنگ خود سازگاری دهد. همه، افراد بی‌تعصّب و دل‌آگاه می‌دانند که نه فارسی و نه هیچ زبان شرقی دیگر چاره‌ای جز قبول انبوه بزرگی از این واژه‌های غربی ندارد. در جهان به هم پیوسته، امروز مبادله، واژه‌ها همراه با مبادله، اندیشه‌ها و ابداعات فنّی امری است اجتناب ناپذیر، و همان گونه که دیوارها و مرزهای سیاسی در برابر نیاز مردم عالم به وحدت و یگانگی فرو می‌ریزد، دروازه‌های زبان را نیز باید بیش از پیش گشود. این جبر زمانه است و روح عصر جدید که تعالیم بهائی در یك صد و پنجاه سال گذشته حلول آن را مژده داده است. در عین حال، امروز که دیگر سازمانی برای پرورش و نگاهبانی زبان فارسی وجود ندارد- یا اگر وجود دارد از رسمیّت و شخصیّت شناخته شده، علمی که از پشتیبانی صدها هزار ایرانی روشنفکر و دلسوز در سرزمین‌های غربت بهره‌ور گردد محروم است- رهبری این امر حیات فرهنگی ایران بر عهده، متخصّصانی است که هم ذوق کافی دارند و هم دانش عمیق ادبیّات و زبان شناسی و تاریخ، خواه ساکن ایران باشند خواه مقیم سرزمین‌های دیگر.

حتّی پیش از انقلاب اسلامی با آنکه فرهنگستان زبان وجود داشت، گروهی از دانشمندان در این زمینه دست به کوشش‌هائی بسیار سودمند زده بودند. از آن جمله حدود سی و پنج سال پیش چند تن از اهل علم و تحقیق با احساس مسؤولیّت واژه‌هائی برای پاره‌ای از اصطلاحات جغرافیا و زمین شناسی وضع کردند و در دایرة المعارف مصاحب به کار بردند که ظاهراً در میان اهل فن

پذیرفته شد.[۲۲] در این سال‌های اخیر هم در ایران و هم در سرزمین‌های هجرت و غربت این کوشش‌ها ادامه دارد و باید دید که آینده در بارهٔ این همه چگونه داوری خواهد کرد.

* * *

سخن دراز شد ولی البتّه هنوز بسیار نکته‌های مهم که دانستن آن در مرور نثر فارسی معاصر ضروری است ناگفته مانده است. قبلاً عرض کردم که نثر ادبی و نثر ساده و روشن آسان فهم در طول یك صد سال اخیر راهی بس دراز پیموده و به قلّه‌های بلندی دست یافته است، و چند تن از نمایندگان سرشناس این نهضت را در قرن نوزدهم و نیمهٔ اوّل این قرن (البتّه به تقریب) نام بردم. گروه نام برده همه از سرآمدان و پیشوایان فرهنگ و ادب ایران و نخستین استادان دانشگاه نوبنیاد ما بودند. حال باید دانست که آب و آفتاب تعلیم و تربیت در خاك زرخیز این فرهنگ کهن که از دیرگاه بایر مانده بود تأثیری شگفت‌انگیز داشت و بذر استعدادهای نهفته را به سرعت رویانید. در این پنجاه سال گذشته بدون گزافه‌گوئی صدها نثر نویس دیگر قدم به میدان گذاشته و با آثار خود افق‌های درخشانی را در عرصهٔ نگارش نثر فارسی نشان داده‌اند. نثر فارسی زندگی و نشاط بازیافتهٔ خود را مدیون استادان ادبیّات و علوم انسانی از سوئی و داستان نویسان از سوئی دیگر است. فعلاً سخن از داستان نویسان نیست که به اصطلاح امروز از تباری دیگر اند و در بخش دوّم این گفتار به آنها خواهم پرداخت. اکنون سخن از خیل پژوهشگران رشته‌های ادب و علوم انسانی است که بار این رسالت تاریخی را بر دوش کشیده‌اند. معرّفی این صاحبان قلم مجالی گسترده می‌خواهد، ولی دریغ است که در همین فرصت کوتاه، ولی دیریاب، چند نام نامی را ولو فهرست‌وار یاد نکنم.

در میان رفتگان، زنده یاد پرویز ناتل خانلری حکم قافله سالار را داشت. خانلری هم شاعر بود، هم سخن سنج و سخن شناس، هم پژوهشگری دقیق، هم استادی دانا و روشن دل، و هم نزدیك به سی سال ناشر پرکار مجلّهٔ سخن و مشوّق و پشتیبان شاعران و نویسندگان و هنرمندان. خانلری نثری روان و دلچسب و پراحساس می‌نوشت. خوش‌فکر و انسان دوست و هنرمند بود، و نسلی از جوانان با استعداد ایران را شیوهٔ نوشتن آموخت.

کمی پیش از خانلری استاد دکتر محمّد باقر هوشیار بود که نسبت به زبان هم بصیرت داشت و هم وجدان و احساس. معدود مقالاتی که از او به یادگار مانده، آینهٔ ضمیری پاك و ذهنی سخت شفّاف و پرتکاپو است که حاصل تأمّلات خود را به شیوه‌ای استوار و زنده و گیرا نوشته است. دریغ که شعلهٔ فروزان این مرد متفکّر پرشور و پر فوران زود فرو مرد، یا به روایتی خاموشش کردند.[۲۳]

علی دشتی در زمرهٔ همان استادان نسل اوّل بود، هرچند استاد پژوهشگر نبود. وی نثری پخته و دلانگیز و پراحساس می‌نوشت و در سه شاخهٔ گوناگون روزنامه نگاری و داستان‌های عاشقانهٔ اشرافی و سرانجام بررسی‌های ادبی مهارت و ورزیدگی داشت. دکتر غلام حسین یوسفی استادی امین و سخت‌کوش بود و با مقالات و کتاب‌های ارزشمندش نثر تحقیقات ادبی را غنی‌تر کرد. علی اکبر سعیدی سیرجانی که در همین چند روز گذشته به خیل مردان جاویدان ادب فارسی

پیوست،[۲۴] نیش قلم توانای خود را در طنزهای بسیار مؤثّر سیاسی و اجتماعی به کار می‌برد، و علاه بر آن چندین کتاب و مقاله، بسیار آموزنده در موشکافی دو فصل شاهنامه و نیز در باره، حافظ و خمسه، نظامی گنجوی به یادگار گذاشت. نثر سیرجانی شیوا و خواندنی و تند و بی‌پروا بود و سجایای ممتاز اجتماعی و انسان دوستی او را نشان می‌داد. در میان زندگان که تعدادشان فراوان است، باید از نثر محکم و فصیح ایرج افشار و نیز عبّاس زریاب خویی، محمّد رضا شفیعی کدکنی و مخصوصاً شاهرخ مسکوب و محمّد علی اسلامی ندوشن یاد کرد. نثر رضا براهنی شاید به مذاق هر خوانندهء سخن شناس خوش نباشد، ولی تسلّط او را بر فکر و قدرت حیرت انگیزی را که در بیان اندیشه‌های خود، به ویژه در سنجش آثار ادبی دارد، نمی‌توان نادیده گرفت. شاعران هم غالباً نثری خوش‌آهنگ می‌نویسند که هر کدام ویژگی‌های فردی خود را دارد. مقالات زنده یاد مهدی اخوان ثالث، گرچه سراسر طعن و طنز تلخ و نیشخند است، دارای صراحت و صمیمیّت کم نظیری است و به یادگار خواهد ماند. مقالات ادبی نادر نادرپور، صرف نظر از اندیشه‌هائی که عرضه می‌دارد، همه زیباست و آراسته به کلمات دست چین شده‌ای که قریحهء شاعرانهء او برگزیده است. ذکر نام بهترین نثرنویسان این روزگار به مراتب از حدّ این گفتار خواهد گذشت، ناچار نام‌های بسیار آشنای چند تن را فهرست‌وار اضافه می‌کنم: استاد ابراهیم پورداود، غلام علی صورتگر، محمود صناعی، محمّد جعفر محجوب، جلال متینی، احمد مهدوی دامغانی، خسرو فرشیدورد، فرزانه میلانی، ناصح ناطق، کریم کشاورز، احسان طبری، منوچهر بزرگمهر، ایرج پزشك نیا، داریوش آشوری، شجاع الدّین شفا، کیکاوس جهانداری، ابوالحسن نجفی، نجف دریابندری، مسعود رجب نیا... چند تن از این گروه مترجمان نامدار و بعضی دیگر محقّق و نیز طنزنویس اند. در پایان این مقال باید از استاد احسان یارشاطر یاد کنم که دارای سبك سهل و دلپذیر و روان کم‌مانندی است و ظرافت اندیشه و نکته‌یابی‌های بسیار لطیف و دل نشین او را بخصوص در یادداشت‌های کوتاهش باید خواند.[۲۵] گفتار را با ذکر نام علاّمه عبدالحسین زرّین کوب پایان می‌دهم که آثار قلمش به راستی گنج معرفت است و دریای پرگوهر دانش و دانائی، و اگرچه سبکش جزر و مدّی دارد و به همه کس مجال درك اندیشه‌ها و صید معانی تحقیق او را نمی‌دهد، امّا آرزومند معانی بلند تحمّل نشیب و فراز نوشته‌های او را خواهد کرد.

یادداشت‌ها

۱- مجموعهٔ الواح مبارکه، به سعی محیی الدّین صبری کردی، قاهره ۱۹۲۰، ص۲٦۲. علاوه بر این آیه که در آن زبان فارسی را سزاوار هرچه ستایش است دانسته‌اند، آیات و عبارات دیگری نیز از قلم اعلی و کلك حضرت مولی الوری در این باره هست که اگر به دیدهٔ تحقیق بررسی شود، بیانگر سه نکتهٔ اساسی است.
اوّل آنکه تازی از پارسی «افصح و ابسط و اوسع» است، یعنی دامنهٔ واژه‌های آن بسیار فراخ‌تر و گسترده‌تر است. به عبارت دیگر شمار کلمات و ریشه‌هائی که از هر کدام بتوان دهها مشتقّات و صیغه‌های گوناگون ساخت، در عربی وسیع‌تر از فارسی و قاموس زبان تازی بزرگتر از واژه‌نامهٔ زبان پارسی است (به نقل از مجموعهٔ پیام آسمانی، از انتشارات مجلّهٔ «پیام بهائی»، شهرالقول ۱٤۵ بدیع = نوامبر ۱۹۸۸، ص۱۰۸). همین معنی را در مواردی دیگر نیز تأکید نموده و فرموده‌اند که لغت عربی «ابسط از کلّ لغات» است، یعنی سرمایهٔ زبان عربی از همهٔ زبان‌های دیگر غنی‌تر است (همان اثر، ص۱۰۸). این واقعیّت یعنی وسعت شگفت‌آور زبان عربی که از بنیاد با زبان‌های هند و اروپائی، و از آن جمله فارسی، متفاوت است- و این گفتار ظرفیّت غوررسی آن را ندارد- دلایلی دارد هم در ساخت و ذات زبان عربی و هم در تطوّرات چند هزار ساله تاریخ. به یاد بیاوریم که زبان فارسی از همان روزگاری که فارسی باستان و اوستائی پایه‌های آن را استوار می‌کردند یك بار دچار مصیبت خانه برانداز هجوم اسکندر گشت و در حدود یك هزار سال پس از آن اعراب آثار و نوشته‌های موجود آن را دستخوش نابودی کردند، و دست کم تا دویست سال مجال نفس کشیدن به این زبان ندادند. این نکته‌ها البتّه نیازمند بحث و فحص دیگری است.
دوّم آنکه زبان فارسی خوشتر و شیرین‌تر از تازی است: «اگرچه لسان عربی احسن است ولکن گفتار پارسی احلی»، نیز « ... لسان پارسی بسیار ملیح است...» (همان اثر، ص۱۰۸).
سوّم آنکه جمال قدم و مرکز میثاق آموختن زبان فارسی را نه تنها به ایرانیان که به غیر ایرانیان نیز توصیه فرموده‌اند: «محبوب عالم به لسان پارسی تکلّم می‌فرماید. دوستان او هم اگر به این لسان تکلّم نمایند و بنویسند لدی الوجه مقبول است.» و حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند: «ای منجذب به نفحات اللّه، تا توانی همّت نما که زبان پارسی بیاموزی زیرا این لسان عنقریب در جمیع عالم تقدیس خواهد شد.» و نیز می‌فرمایند: « ... الواح بسیاری از حضرت بهاءاللّه در نهایت بلاغت به فارسی موجود. با وجود این چگونه لسان فارسی غیر مقبول؟» (همان اثر، ص۱۰۸ و ۱۰۹).

۲- خطبهٔ گلستان سعدی (در چاپ استاد غلام حسین یوسفی. ص۵۱).

۳- سورهٔ ابراهیم، آیهٔ ٤. برای اطّلاع از آراء متکلّمان و فقیهان مسلمان در بارهٔ این آیه و مسألهٔ ترجمهٔ کلام اللّه به زبان‌های دیگر ر. ك.
Ismail K. Poonawala, "Translation of Scripture", in Jewish Quarterly Review, Supplement 1990, pp163-192.

٤- نمونه‌ای از مناجات‌های تماماً فارسی مبارك را می‌توان در مجموعهٔ مناجات‌ها (لجنهٔ نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، لانگنهاین، آلمان ۱۹۹۲) زیارت کرد. از جمله مناجات‌های شمارهٔ ۲۳۲، ۳۹٦، ٤٤٦ و ٤۵٤. در بسیاری از مناجات‌ها و الواح مبارك فقط گاهی یکی دو کلمهٔ عربی هست مانند مناجات شماره ۱۵۳ (ترکیب جان نثار) و ٤٤۲ (کلمهٔ حال) و ۳۷٤ (دو بار کلمهٔ نور). در بسیاری از آثار قلم مبارك فارسی و عربی چنان روان و زیبا با یکدیگر درآمیخته است که تشخیص آنها برای کسانی که عربی ندانند مشکل است. تفصیل این موضوع در این گفتار نمی‌گنجد، غرض تنها عطف توجّه یاران است به عنایت زائدالوصفی که قلم میثاق به زبان فارسی داشته است.

۵- سیّد محمّد علی جمالزاده، یکی بود یکی نبود، چاپ ششم، کانون معرفت، طهران ۱۳۳۹، صص۲۷-۳۳. مجموعهٔ یکی بود یکی نبود نخست بار در ۱۹۲۱ در برلین منتشر گردید و در طهران منجر به ضوضا و تکفیر نویسنده و مشاجرات در مجلس شورای ملّی و وضع قانون جدید مطبوعات شد. دیباچهٔ جمالزاده بر این کتاب که در ۱۹۱۹ نوشته شده است، حکم «مانیفست» زبان نثر فارسی را یافته است. جمالزاده سی و پنج سال بعد از آن،

یعنی در ۱۳۳۳ (= ۱۹۵٤) بر چاپ پنجم کتاب مقدّمه‌ای نوشته که مروری جامع و سودمند است بر تحوّل نثر فارسی در آن مدّت سی و پنج سال. مجموعهٔ یکی بود یکی نبود به چندین زبان ترجمه شده است و مترجم غالباً شرح حال نویسنده را آورده است. ر. ك.

M.A. Jamalzada, Once Upon a Time. Translated by H. Moayyad and Paul Sprachman, Bibliotheca Persica, New York 1985.

٦- جامع ترین کتاب اساسی در بارهٔ تاریخ نثر فارسی سبك شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی تصنیف محمّد تقی بهار ملك الشّعراء است (سه جلد، طهران ۱۳۲۱). دیگر فنّ نثر در ادب فارسی: جلد اوّل، تاریخ تطوّر و مختصّات و نقد نثر پارسی از آغاز تا پایان قرن هفتم، تألیف دکتر حسین خطیبی، انتشارات زوّار، طهران ۱۳٦٦.

۷- بهترین کتاب در بارهٔ شاعران و نویسندگان این دوره و نمونهٔ آثارشان تألیف مشهور یحیی آرین پور از صبا تا نیما است در دو جلد، چاپ اوّل، شرکت سهامی کتابهای جیبی، طهران ۱۳۵۰. چاپ دوّم هم با اصلاحاتی منتشر شده است. نیز ر. ك. سعید نفیسی و ایرج افشار: نثر فارسی معاصر. منتخباتی از بهترین آثار مورّخین و محقّقین نامی ایران، از صدر مشروطیّت تا معاصر. کانون معرفت، طهران ۱۳۳۰.

۸- نمونه‌های هر دو سبك را در چاپهای مختلف منشآت او می‌توان یافت. یکی از نغزترین نامه‌های او به سبك ادبی آن است که «در مقام ضرب به اهالی تبریز... از قول ولیعهد» نوشته و با بیت معروف:

خدایا راست گویم فتنه از تست ولی از ترس نتوانم چخیدن

شروع می‌شود (منشآت قائم مقام فراهانی، از انتشارات ارسطو، طهران بدون تاریخ، صص۱۰۸-۱۱۱).

۹- میرزا فتحعلی آخوندزاده، مقالات فارسی، به کوشش پروفسور حمید محمّدزاده. ویراستهٔ ح. صدیق، انتشارات نگاه، طهران ۲۵۳۵. نیز مقالات، گردآوردهٔ باقر مؤمنی، طهران ۱۳۵۱، صص۱٤۹-۱٦۱. نیز ر. ك. فریدون آدمیّت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، انتشارات خوارزمی، طهران ۱۳٤۹، ص۲۳۸ به بعد.

۱۰- Asya Asbaghi, Persische Lehnwörter im Arabischen, Otto Harrassowitz, Wiesbaden 1988, Einleitung, pXV.

ر. ك. نقد بزرگ علوی بر همین کتاب در مجلّهٔ «آینده»، جلد پانزدهم، ۱۳٦۸، صص۸۲-۸٤.

۱۱- آسیه اسبقی، همان کتاب بالا، صXV. مؤلّف حدود سه هزار واژهٔ رایج در زبان عربی را مشتق از ریشه‌های فارسی و زبان فارسی دانسته و مآخذ خود را با دقّتی علمی نشان داده است. نیز ر. ك. محمّد علی امام شوشتری، فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، انتشارات انجمن آثار ملّی، شمارهٔ ۸، طهران ۱۳٤۷. روش امام شوشتری در این کتاب استخراج واژه‌های فارسی از زبان عربی است با استناد به مآخذ معتبر قدیم مانند شفاء الغلیل، اثر شهاب الدّین خفاجی و المعرب من الکلام الاعجمی، تألیف ابو منصور جوالقی، و امثال آنها.

۱۲- Arthur Jeffery, The Foreign Vocabulary of the Quran. Oriental Institute, Baroda 1938.

برای اطّلاع از واژه‌های فارسی در قرآن کریم، ر. ك. حشمت مؤیّد، نقد بر کتاب المفصّل فی الالفاظ الفارسیّة المعرّبة فی الشّعر الجاهلی و القرآن الکریم و الحدیث النّبوی و الشّعر الاموی، تألیف دکتر صلاح الدّین المنجّد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، طهران ۱۹۷۸. «ایران نامه»، سال چهارم، صص٤۹۸-۵۱۰.

۱۳- از جمله نمونه‌های این افراط های زیان‌آور و غالباً بی‌اساس کتاب فرهنگ واژه‌های تازی به پارسی، تهیّه شده به توسّط «پاسداران فرهنگ ایران» است در دو پوشینه (= جلد)، پاریس، «به سالمهٔ ۲٦۹۹ ایرانی». ر. ك. دکتر جلال متینی، «ایران شناسی»، سال چهارم، صص۲۱۷-۲۱۸.

۱٤- کسروی دانشمندی پرکار بود و آثار بسیار پرارزشی در رشته‌های تاریخ و زبان شناسی نوشت. آراء او در بارهٔ پاکسازی و بازسازی زبان فارسی به همین نکته که بنده نوشته‌ام محدود نیست و بسیاری از پیشنهادهای او که در زمان زندگانی خودش با مخالفت شدید ادبای سنّتی آن روزگار روبرو گشت، بعدها تدریجاً قبول عام یافت و امروز در مقالات دیگران تکرار می‌شود. ر. ك. محمّد علی جزایری، «مقدّمه»، بر کتاب نوشته‌های کسروی در

زمینهٔ زبان فارسی، به کوشش حسین یزدانیان، چاپخانهٔ تابش، طهران ۲۵۳۷ (= ۱۳۵۷)، ص۱۱ تا ٤٧. ناصح ناطق، «سخنانی در بارهٔ احمد کسروی»، ضمیمهٔ «راهنمای کتاب»، شمارهٔ ۱۱-۱۲، بیستمین سال، ۱۳۵٦. نیز محمود کتیرائی، «کتاب شناسی کسروی»، فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۸، ۱۳۵۱، صص۳٦۱-۳۹۸.

۱۵- بدیع الزّمان فروزانفر، شرح مثنوی شریف، از انتشارات دانشگاه طهران، سه جزو، ۱۳٤٦، ۱۳٤۷، ۱۳٤۸، مشتمل بر شرح ابیات مثنوی از ۱ تا ۳۰۱۲ یعنی کمتر از یك هشتم ابیات آن کتاب مستطاب.

۱٦- ر. ك. مجموعهٔ مقالات عبّاس اقبال آشتیانی، با مقدّمه و تصحیح آقای دکتر محمّد دبیرسیاقی، کتابفروشی خیّام، طهران ۱۳۵۰.

۱۷- از جمله آثار مینوی که هم معرّف آزادفکری و شجاعت اخلاقی و هم شامل نمونه‌های زیبائی از نثر روان و محکم اوست، کتاب آزادی و آزاد فکری، چاپ تابان، طهران ۱۳۳۸ را می‌توان نام برد که مجموعه‌ای از هفت مقالهٔ اوست. مقالهٔ «دعوت بی چماق (برای مطالعهٔ اعضای حوزهٔ علمیّهٔ قم)» که به تاریخ ۷ تیر ماه ۱۳۳٤ یعنی در بحبوحهٔ ضوضای ضدّ بهائی به دنبال نطق‌های واعظ فلسفی در رادیو نوشته شده، چنان صریح علیه توحّش آن ایّام و تخریب گنبد حظیرة القدس ملّی استدلال کرده است که در آثار غیر بهائیان ایران مانند ندارد.

۱۸- ر. ك. ابوالحسن نجفی، غلط ننویسیم، فرهنگ دشواری‌های زبان فارسی. مرکز نشر دانشگاهی، طهران، چاپ اوّل، ۱۳٦٦. این کتاب که با اضافات و اصلاحاتی تجدید چاپ شد، مجموعهٔ غلط های رایج در زبان و نوشته‌های نثر فارسی است که محقّقان دیگر و خود او یافته و در کتب و مقالات متعدّد یاد کرده‌اند.

۱۹- ر. ك. شرح احوال جناب میرزا ابوالفضائل گلپایگانی، اثر جناب روح اللّه مهرابخانی، جلد اوّل، مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری، طهران ۱۳۱ بدیع، صص۳۷۵-۳۷۸ و ٤٦۱-٤۷٤. جلد دوّم این تألیف نفیس که شامل نامه‌های دیگری از آن حضرت به فارسی سره است، به نظر این بنده نرسیده است.

۲۰- ابراهیم پورداود، فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، چاپ دوّم، انتشارات دانشگاه طهران، ۲۵۳۵ (= ۱۳۵۵)، صص۱۷-۵۱ و ۳۲۹-۳۳۷، همو، هرمزد نامه، نشریهٔ انجمن ایران شناسی، طهران ۱۳۳۱، صص۳۱۰-۳۱۹. نیز ر. ك.

Fathallah Mojtaba'i, "Dasatir", in Encyclopaedia Iranica, vol. 7, p85.

Henri Corbin, "Azar Kayvan", Ibid. vol. 3, pp183-187.

۲۱- دکتر فریدون وهمن، «سبك امری کدام است؟»، خوشه‌هایی از خرمن ادب و هنر، ۱، آکادمی لندگ، سویس، ۱۹۹۰، صص۳۵-۵۳.

۲۲- فرهنگ اصطلاحات جغرافیائی، تألیف احمد آرام، صفی اصفیا، حسین گل گلاب، غلام حسین مصاحب و مصطفی مقرّبی، طهران ۱۳۳۸.

۲۳- دکتر سیاسی، رئیس دانشگاه طهران، سالها بعد در مقاله‌ای نوشت: «مرگ نابهنگام این استاد با فضل و با شور و شوق ضایعهٔ بزرگی برای دانشگاه طهران و بخصوص برای رشتهٔ علوم تربیتی بود.» (مجلّهٔ «راهنمای کتاب»، سال بیستم، ۱۳۵٦، ص۷٦۳، ضمن مقاله‌ای راجع به گذشته و آیندهٔ روان شناسی در ایران). در کنگرهٔ بین المللی خاور شناسان که اندکی پس از درگذشت دکتر هوشیار در شهر مونیخ آلمان تشکیل شد، نام آن استاد فقید و درگذشت بغتی او غالباً بر زبان ایرانیانی که در آن کنگره شرکت داشتند می‌گذشت. از آن جمله استاد سعید نفیسی بود که صریحاً می‌گفت، دکتر هوشیار را کشتند چون بهائی بود.

مجلس یادبود دکتر هوشیار روز سه شنبه ۱۳۳٦/۸/۲۱ در سالن دانشکدهٔ ادبیّات تشکیل شد. از جمله کسانی که در آن مجلس سوگواری سخن گفت دکتر رضازاده شفق بود که تلویحاً به پیشنهاد غیر طبیعی بودن مرگ دکتر هوشیار در عبارات زیر اشاره کرده است و بنده قسمتی از آن را به عنوان سندی تاریخی در اینجا، هرچند ارتباطی به موضوع مقاله ندارد، نقل می‌کنم:

«چند روز قبل از حرکت به طالقان هوشیار را دیده بودم. همان زنده‌دلی و نشاط و امیدواری و امیدبخشی که

همیشه در او نمودار می‌شد باز پیدا بود. چیزی که هیچ انتظار نمی‌رفت آرام شدن آن چهرهٔ بی‌آرام و بسته شدن آن چشم‌های زنده و خاموش شدن آن منطق گویا بود. ولی دست تقدیر با یك اشارت چراغ زندگانی یك مرد بینادل کوشا را در طرفة العین خاموش کرد. سرور کوتاه تعطیل تابستانی من مانند سایر شادی‌های این جهان گذران پایان یافت و چون به شهر برگشتم مانند همه آواره و متحیّر از هر کسی که دیدم علّت مرگ او را پرسیدم. گفتند بیماری آنفلوآنزا گرفت، طبیب معالجش معالجهٔ اشتباهی کرد، در بیمارستان هم دستگاه اکسیژن کار نکرد، و مردی صاحبدل و خدمتگزار به این مفتی از دست رفت. با اینکه تصوّر کردم این اخبار شایعاتی بیش نباشد، از طرف دیگر بسا شنیدیم و به تجربه دیدیم همانطور که طبیبان عیسوی هش وجود دارند، طبیبان آدم کش هم پیدا می‌شوند، و همانطور که بیمارستان‌های مجهّز با وسایل فنّی و عواطف انسانی در جهان بسیار است بیمارستان‌هائی هم هست که گوئی به منظور از بین بردن بیمار است نه چارهٔ بیماری. خلاصه علّت مرگ هرچه باشد هوشیار ناگهان و نابهنگام رفت ولی نام نیکی از خود به یادگار نهاد ...»

(مجلّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات دانشگاه طهران، سال پنجم، شمارهٔ اوّل و دوّم، مهر و دی ماه ۱۳۳۶، ص۲۶۸).

۲۴- این چند خطّ به یاد علی اکبر سعیدی سیرجانی پس از درگذشت او در تاریخ ۲۷ نوامبر ۱۹۹۴ در ایران به این مقاله افزوده شد.

۲۵- این «یادداشت‌ها» در شمارهٔ ۱، پائیز ۱۳۶۵، ص۱۰۳ مجلّهٔ «ایران نامه» آغاز شد و در مجلّهٔ «ایران شناسی» ادامه یافت و تا این تاریخ ۶۸ «یادداشت» در ۱۹ شمارهٔ آن دو مجلّه به چاپ رسیده است. («ایران شناسی»، سال ششم، شمارهٔ ۱، بهار ۱۳۷۳).

* در بارهٔ مجموع مسائل زبان فارسی امروز و مشکلات آن و راه حلّهای پیشنهادی، بسیاری از زبان شناسان و نویسندگان و شاعران و پژوهشگران رشته‌های ادبی ایران در این قرن کتاب و مقاله نوشته‌اند و بحثهای تند و پرشور گوناگون در کنفرانسها و دانشگاهها و مجلّه‌های فارسی درگرفته است. فهرست زیر اسامی فقط گزیده‌ای از معروف‌ترین کسانی است که در این مباحث بارها اظهار نظر کرده‌اند و خود نشان می‌دهد که فرهنگ ایران تا چه پایه با زبان فارسی گره خورده و هم پیمان است و ملّت ایران چگونه بر سر دو راه یا چهار راهی ایستاده و در کشاکش برگزیدن راه درست تاریخ و آیندهٔ هویّت فرهنگی خویش است. ترتیب این فهرست کمابیش الفبائی است:

احمد آرام، داریوش آشوری، محمّد علی اسلامی ندوشن، ایرج افشار، عبّاس اقبال، محمّد رضا باطنی، منوچهر بزرگمهر، محمّد تقی بهار، احمد بهمنیار، محمّد پروین گنابادی، ابراهیم پورداود، چنگیز پهلوان، سیّد حسن تقی‌زاده، محمّد علی جمالزاده، جلال خالقی مطلق، پرویز خانلری، محمّد دبیرسیاقی، شاپور راسخ، عبدالحسین زرّین کوب، احمد شاملو، جعفر شعار، محمّد رضا شفیعی کدکنی، جعفر شهیدی، علی اشرف صادقی، ذبیح الله صفا، احسان طبری، هوشمند فتح اعظم، عبدالرّحمن فرامرزی، محمّد فرزان، خسرو فرشید ورد، بدیع الزّمان فروزانفر، محمّد علی فروغی، بهرام فره‌وشی، علی اکبر فیّاض، محمّد قزوینی، احمد کسروی، صادق کیا، حسین گل گلاب، یحیی ماهیار نوّابی، محمّد جعفر محجوب، محمّد محمّدی، مهدی محقّق، محمّد محیط طباطبائی، محمّد جواد مشکور، محمّد معین، مجتبی مینوی، ناصح ناطق، سعید نفیسی، نذیر احمد، ابوالحسن نجفی، صادق هدایت، جلال همایی، جلال متینی، احسان یارشاطر، غلام حسین یوسفی، امیر حسین آریان پور، ادیب طوسی، احمد تفضّلی.

تعداد مقالاتی که کما بیش در بارهٔ زبان فارسی امروز میان سالهای ۱۳۴۶ تا ۱۳۶۰ یعنی در طیّ ۱۵ سال نوشته شده است بالغ بر ۱۷۵۰ می‌شود. بهترین مرجع این مقالات مجلّدات چهارگانهٔ فهرست مقالات فارسی، گردآوری دانشمند پرکار ایرج افشار است. نباید ناگفته گذاشت که در این ۳۰-۴۰ سال گذشته واژه‌نامه‌های اختصاصی علوم و فنون مختلف نیز به طبع رسیده است و کوششهای مداوم در این راه ادامه دارد.

نثر داستان‌نویسی فارسی
مروری کوتاه

دکتر حشمت مؤیّد

در گفتار پیش مروری کوتاه بر نثر فارسی معاصر و تحوّل و مشکلات آن موضوع سخن بود. در این گفتار به نثر داستان نویسی که یکی از مهم‌ترین ارکان ادبیّات معاصر فارسی و شاخه‌ای جدید بر تنهٔ این درخت کهن‌سال است می‌پردازیم. گفتگو راجع به محتوای داستان‌ها و تکنیك یا فنّ داستان‌نویسی و جهان‌بینی نویسندگان و تمایلات و ایده‌آل‌های سیاسی و اجتماعی ایشان خارج از موضوع سخن است، هرچند بدیهی است که سبك نگارش هر نویسنده آئینهٔ حالات روانی اوست و سبك را نمی‌توان قاطعانه از شخصیّت تفکیك نمود. از این رو گه‌گاه اشاره‌ها و توضیحاتی به مطالبی غیر از نثر نویسنده به میان خواهد آمد که از آن گزیری نیست، امّا کوتاه و فرعی خواهد بود.

* * *

ادبیّات فارسی، چه شعر و چه نثر، در طول تاریخ توجّهی به مردم عادی و وضع زندگانی آنها نداشت. شاعران اگر زاهد و عارف و صوفی مشرب بودند، معبود آسمانی را ستایش می‌کردند و همّ و غمّشان شناسائی کردگار بود. طالب راه بهشت بودند و خلق را بدان دعوت می‌کردند. اگر اهل دنیا و در پی آسایش زندگی و کامجوئی از نعیم این جهان بودند، به دربارهای پادشاهان و حاکمان می‌پیوستند و قلم و قریحهٔ خود را به خدمت ممدوح می‌گماشتند. ذکر معشوق هم البتّه چاشنی همهٔ دیوان‌ها بود. امّا کسی به فکر طبقات رعیّت و مردم خرده‌پا نبود. مردم عادی نه معبود الهی بودند، نه ممدوح درباری، نه معشوق خلوت‌گاه خیال- نه خدا، نه پادشاه، نه دلبر طنّاز، و از این رو جائی در ادبیّات فاخر سنّتی نداشتند. در این آثار ادبی البتّه نکوهش جور و بیداد شاهان و توانگران بر طبقات رعیّت و بیچارگان فراوان است خواه از زبان پیرزنی که دامن سنجر را می‌گیرد و از ستم او و سپاهیانش شکایت می‌کند،[1] و خواه از قول عقلای مجانین یعنی

دیوانه‌های دانا که نقاب مصلحتی جنون بر چهره زده‌اند تا بتوانند آزادانه دردهای خود را بگویند و حتّی به گله‌گزاری از دستگاه آفرینش بپردازند و از این رهگذر گاهی لحظه‌ء کوتاهی از دردها و جان‌کندن‌های بی‌امان مردم فرو دست را نشان بدهند.[۲] امّا این نکوهش ظلم و شکایت از سرنوشت از جمله مقوله‌های کلّی فلسفی و سیاسی و مخصوصاً مذهبی است، نه داستان زندگانی بینوایان کوچه و بازار و شرح محرومیّت، بردگی، نداری، بیماری یا شادی‌ها و عشق‌ها و آداب و عادات ایشان.

انقلابی که داستان‌نویسی جدید در قرن حاضر در ادبیّات فارسی ایجاد کرد، بیش از هر چیز در این بود که نظرگاه را عوض کرد. نگاه شاعر و نویسنده را از آسمان و دربار برگرفت و او را به تماشای توده‌های مردم و زندگی مرارت‌بار آنها واداشت. غیبت خداوند و دین و آخرت در ادبیّات قرن بیستم ایران، انقلابی‌ترین تحوّل و بارزترین خصیصه‌ء ادبیّات کنونی فارسی است. در شعر و داستان‌های امروز فارسی، اگر نیز ذکری از خدا و دین و پیغمبر به میان بیاید برای هدف‌هائی صد درصد متفاوت از هدف‌های قرون گذشته است.

* * *

آغاز این نهضت واقع بینی و توجّه به روزگار مردم، البتّه ابتکار ایرانیان نبود. داستان‌نویسی مانند بسیار پدیده‌های دیگر دنیای جدید، ارمغان مغرب زمین بود.[۳] حکایت‌های کوچك و بزرگ که صدها و هزارها نمونه‌اش در ادبیّات سنّتی فارسی وجود دارد، داستان کوتاه به معنای امروزی آن نیست و از هیچ نقطه‌ء نظر شباهتی به آن ندارد.

ایرانیان داستان کوتاه را نخست بار در ادبیّات فرانسوی و روسی و انگلیسی شناختند، خواه از طریق ترجمه و خواه با خواندن آنها در زبان‌های غربی. دو نویسنده‌ء ایرانی که بنیان‌گذار این هنر در فارسی شناخته می‌شوند، در اروپا تربیت یافته و در اروپا نوشتن را شروع کرده بودند. حتّی حاجی میرزا زین العابدین مراغه‌ای، مؤلّف سیاحت نامه‌ء ابراهیم بیگ که در دوران تحوّل آغاز قرن سهمی بسزا داشته است، در اوان جوانی ایران را ترك گفته و عمری در قفقاز و استانبول زیسته بود.[٤] به هر حال، این شاخه‌ء بسیار اساسی ادبیّات جدید تقریباً صد سالی دیرتر از اروپا و امریکا یعنی در اوائل قرن بیستم در ایران غرس شد. نخست بیست سالی کند و آرام نموّ کرد ولی پس از واقعه‌ء شهریور ۱۳۲۰ یك باره با نیرو و سرعتی شگفت‌انگیز بارور شد و در اندك مدّتی پایگاه شایسته‌ء خود را در ادبیّات ایران احراز کرد.

* * *

ادبیّات داستانی در حقیقت ادبیّات عامّه‌ء مردم و آئینه‌ء زندگانی آنهاست. و برای آنکه از عهده‌ء این وظیفه برآید نیازمند زبانی است متفاوت با آنچه منشیان و شاهزادگان باسواد و مورّخان ادیب مسلك قرن نوزدهم ساخته و پرداخته بودند. احتیاج به سادگی و همه کس فهم بودن زبان، یکی از مؤثّرترین عوامل تحوّل زبان فارسی بود که شرح مختصر آن در گفتار قبلی گذشت.

حال به دنبال شرح مزبور باید گفت که زبان ساده دارای ابعادی گوناگون است. زبان ساده‌ء

پژوهشگر ادبی همان زبان سادهء خبرنگار روزنامه نیست، و زبان خبرنگار یا ناشر روزنامه که سرمقاله و تفسیر سیاسی می‌نویسد، زبان طنزنگار مجلّهء فکاهی نیست. هر رشته‌ای مقتضی سبکی دیگر است. علاوه بر این، در روزگاری که دانش و فرهنگ این همه گسترش یافته و افراد قلم به دست به صدها و هزارها نفر رسیده است، طبیعی است که دهها سبك گونه‌گون پیدا بشود که بر هر یك مهر یك یا چند نویسنده خورده باشد. گذشته از تنوّع رشته‌ها و وسعت زمینهء نویسندگی، آزادی سبك قلم نیز، بدین معنی که استبداد ادیب خودپسند دیگر کسی را در چهارچوب سلیقه‌های کهن مقیّد نمی‌سازد، به بروز شیوه‌های گوناگون مدد رسانده و راه را برای پرورش و تجلّی استعدادهای رانده شده و بی مشتری سابق باز کرده است.

* * *

داستان‌نویسی فارسی از همان آغاز حسّ کرد که زبان ادبی قبائی تنگ و پوسیده است و ناچار کوشید که به منبع دیگری دست یابد. و چه منبعی سرشارتر و غنی‌تر از زبان محاوره یا عوامانه که ذخیره‌ای از هزاران تعبیر بسیار بلیغ و واژه‌های بکر گویا آماده داشت. هزار سال مردم این سرزمین وسیع به فارسی گفتگو نموده و بی‌اعتنا به قواعد و آداب مدرسه و مسجد و دربار زبانی ایجاد کرده بودند که برای ادای هر فکر و خیال و شوخی و طعنه‌ای در افق فکر آنها رسا و گویا بود. متولّیان ادب فارسی در برابر این منبع نیرومند سدّی ساخته بودند و ورود واژه‌ها و اصطلاحات عامیانه را در حریم زبان رسمی نوعی از کفر و توهین می‌شمردند.

انقلاب مشروطه و شروع داستان‌نویسی این سدّ را شکست. نخستین کسی که گام اوّل را برداشت و با قدرتی خارق العاده عرصهء نویسندگی را مسخّر کرد علاّمه علی اکبر دهخدا بود که مقالات طنزآمیز انتقادی معروف «چرند پرند» را در ۱۹۰۷ در هفته نامهء «صور اسرافیل» منتشر نمود.[۵] دهخدا این مقالات را به زبان مردم کوچه و بازار می‌نوشت و با آنکه هدفش انتقاد اجتماعی و مبارزهء سیاسی بود نه داستان‌نویسی، خلاّقیّت ادبی او جادّه را برای داستان‌نویسان کوبید.

در سال‌های نزدیك به انتشار چرند پرند چند نفر شبه رمان‌هائی نوشته بودند که هیچ یك ارزشی پایدار نیافت. داستان‌نویسی فارسی در حقیقت با نام محمّد علی جمالزاده شروع می‌شود. جمالزاده هنوز سی سال نداشت که نخستین و بهترین اثرش یکی بود یکی نبود را، که مجموعهء شش داستان کوچك است، در ۱۹۲۱ در برلین منتشر کرد[۶] و در استفاده از زبان محاوره چنان تسلّطی نشان داد که گفتی هفتاد هشتاد سال بلا انقطاع در میان توده‌های عوام گذرانده است. باید گفت که جمالزاده، صرف نظر از ارزش ادبی داستان‌هایش، دو سهم بسیار بزرگ در ایجاد نثر داستانی داشته است که در تاریخ ادبی ایران هرگز از یاد نخواهد رفت. وی در دیباچه‌ای که بر همان مجموعهء یکی بود یکی نبود به تاریخ غرّهء ذی القعدهء ۱۳۳۷ (= ۲۸ ژوئیهء ۱۹۱۹) نوشت و اهل نظر آن را «مانیفست» ادبیّات معاصر فارسی می‌شمرند، به هموطنان خود مؤکّداً توصیه نمود که به نوشتن رمان و حکایت بپردازند و برای توفیق در این هنر سدّ زبان رسمی اهل قلم و شاعران سنّتی را بشکنند و در داستان‌های خود که «شهری را با دهاتی، نوکر باب را با

کاسب، کرد را با بلوچ، قشقائی را با گیلك، متشرّع را با صوفی، صوفی را با زردشتی، زردشتی را با بابی، طلبه را با زورخانه‌کار و دیوانی را با بازاری به یکدیگر نزدیك نموده و هزارها مباینت و خلاف تعصّب‌آمیز را که از جهل و نادانی و عدم آشنائی به همدیگر به میان می‌آید رفع و زایل می‌نماید »[۷] به منبع سرشار و بکر زبان عامیانه و لهجه‌های گوناگون رو بیاورند.

از صدها نویسنده که پس از جمال‌زاده وارد گود نویسندگی شده و تمام عمر خود را در همان محلّه‌های شهرهای ایران گذرانده‌اند، هنوز از این حیث کسی به پای او نرسیده است. جمال‌زاده شانزده ساله بود که ایران را ترك گفت و اینك هشتاد و هفت سال است که در اروپا بسر می‌برد. ولی هنوز وقتی قلم روی کاغذ می‌گذارد مثل این است که حتّی یك روز از حلقهٔ همان درویش‌ها و گداها و دلاّل‌ها و دلاّك‌ها و نوکرها و حاجی آقاهای هموطن خود غیبت نکرده است. امّا این شیفتگی و تسلّط خارق العادهٔ جمال‌زاده بر زبان عامیانه که در آغاز کار تاج افتخار نویسندگیش بود، کم‌کم خار راهش و وبال گردنش شد و به هنر داستان نویسی او مجال پیشرفت و خودنمائی نداد. کاراکترهای جمال‌زاده وظیفهٔ اصلی و عمده‌شان این شد که هرچه واژه و اصطلاح عامیانه در چنته دارند بیرون بریزند. دیگر ممکن نشد که جمال‌زاده طرحی بریزد و بخواهد داستانی بنویسد بدون آنکه این اصطلاحات عامیانه مثل مور و ملخ از تمام حفره‌های ذهن و خاطرهٔ او بیرون بریزند و کاغذ را سیاه کنند. به علّت همین درجا زدن در نقطهٔ حرکت هشتاد سال پیش، جمال‌زاده از نظر داستان نویسی به موزهٔ تاریخ سپرده شده و سال‌ها است که نسل یا نسل‌های کم‌سن‌تر از او و جوان، از او به عنوان چهره‌ای تاریخی ولی بکلّی عقب‌مانده و ناهمگام با کاروان زمان یاد می‌کنند.

امروز دیگر داستان‌نویسان ایرانی هم آموخته‌اند که نویسندهٔ خوب باید در داستان‌های خود شرایط زمان و محلّ حادثه و شغل و سواد و سابقه و خصوصیّات روانی قهرمانان خود را در شیوهٔ حرف زدن آنها نشان بدهد و خود او، که راوی داستان است، باید بیشتر از زبان رسمی استفاده کند. این اصل در ادبیّات داستانی فارسی جا افتاده است و امروز دیگر به ندرت می‌توان کسی را یافت که بخواهد از زبان مردم عوامّ چیزی نقل کند و لفظ قلم بکار ببرد.

* * *

پیش از ورود به قلب مطلب که معرّفی نویسندگان بنام ایران و اشاره‌ای به خصوصیّات سبك آنهاست باید از محمّد حجازی یادی کرد که نخواست یا نتوانست روح زمانه را دریابد و با شرایط اجتماعی جدید هماهنگ شود. حجازی نثری روان و دلچسب و زیبا می‌نوشت و در بعضی از نوشته‌هایش حالت احتضار سنّت‌های خوب یا بد قدیم را در مواجهه با هجوم عادات و آداب بد یا خوب عصر انتقال با درکی درست و روشن نمایش می‌داد.[۸] رمان زیبا یکی از بهترین آثاری است که این تضادّ و کشاکش را در حالات قهرمان خود به خوبی نشان می‌دهد. عیب کار حجازی در این بود که کاراکترهایش همه مثل خود او حرف می‌زدند. نثر شسته رفتهٔ او در داستان «باباکوهی» به اوج زیبائی خود رسید. حکایت‌های روانشناسانه و رمانتیك او روزگاری خواننده داشت. امّا حجازی این واقعیّت را درك نکرد که دیگر روزگار لیلی و مجنون گذشته است و در دنیای ما

«درس ادیب اگر بود زمزمه، محبّتی» دیگر طفل گریزپا را نه جمعه که روزهای هفته هم از هزاران تفریح مشروع یا ممنوع باز نخواهد داشت و به مکتب نخواهد آورد. داروی روانشناسانه، حجازی که در کپسول تخیّلات رمانتیك پیچیده می‌شد، نمی‌تواند به اعصاب خسته و بدن فروکوفته، توده‌های بیمار آرامشی بدهد. دیگر کسی که جانش به لب رسیده است و قصد خودکشی دارد نمی‌شود هفت تیر به دستش داد و ضمناً خواهش کرد که پیش از خودکشی لطفاً سه روز سحرها بلند شو برو بالای بام و برآمدن آفتاب را تماشا کن تا غصّه‌های دنیا را فراموش کنی و دیگر به فکر خودکشی نیفتی.[۹]

* * *

در سال‌های بعد از انتشار یکی بود یکی نبود، هر چند هیبت رضاشاهی نفس را در سینه‌ها حبس کرد ولی نتوانست چشم‌ها را ببندد و قلم‌ها را بشکند. نهال نویسندگی در زمینی سخت حاصل‌خیز جوانه زده بود و رشد می‌کرد. در دوّمین دهه، سلطنت پهلوی دو پهلوان تازه نفس وارد گود شدند. یکی بی‌نهایت حسّاس و نازك طبع، ناامید از دین و دنیا، تلخ کام از گردش تاریخ، گوشه گیری بوف مانند که کور نبود بلکه تمام نوشته‌ها را می‌خواند و از جمیع جریان‌ها آگاه بود، ولی در جنب و جوش هموطنان خود نور امیدی نمی‌دید، دل آزرده از ره‌آورد انقلاب، سرخورده از پیشوایان دروغین و ریاکار، با قلبی سرشار هم از نفرت و هم از محبّت نسبت به مردمی که کرم وار در لجن زار خرافات و عادت‌های موذیانه، خود می‌لولیدند، ولی بدبخت و بی‌گناه بودند. دردهائی که مثل خوره روح صادق هدایت را در انزوا می‌تراشید، در حقیقت عمیق‌تر از آن بود که اصلاحات نیم بند ظاهری جامعه بتواند از شدّت آن بکاهد. درد هدایت فلسفی بود. در تفکّر فلسفی با خیّام همدلی داشت و در شیوه، گذران‌های بی‌ثمر عمر شیفته و شبیه کافکا بود. امّا بهره‌ای عظیم هم از طنز و شوخ طبعی داشت و این جنبه از نویسندگیش در نهایت ظرافت در قضایای واق واق ساهاب و ولنگاری و به گونه‌ای کاملاً متفاوت در توپ مرواری جلوه کرده است.[۱۰]

مرور بر نثر هدایت در این گفتار و فرصت البتّه میسّر نیست، ناگزیر با اشاره‌ای کوتاه از آن می‌گذرم. امّا قبلاً باید نامی از بزرگ علوی ببرم که در همان سال‌های آخر سلطنت رضا شاه قدم به میدان گذاشت. علوی بر خلاف هدایت مرد پیکارهای سیاسی بود. مرامی که وی تبلیغ می‌کرد خواستار مبارزه بود و با گوشه‌نشینی سازش نداشت. علوی چهار سال به زندان افتاد و بعد هم که آزاد شد در عین گرفتاری‌های سیاسی رسالت خود را در خلق آثار ادبی از یاد نبرد. از نقطه نظر هنر داستان نویسی، رمان چشم‌هایش بهترین کار اوست، و داستان کوتاه «گیله مرد» یکی از موفّق‌ترین داستان‌هائی است که تا کنون در فارسی نوشته شده است.[۱۱]

نثر هدایت و علوی هر دو ساده است جز آنکه نبوغ خداداد هدایت، مضاف بر علاقه‌اش به فولکلور، او را بیش از علوی جفت خوشحالان و بدحالان و آثارش را آئینه، قدنمای درون‌های پیچ اندر پیچ آنها ساخت. بعضی از داستان‌های هدایت از قبیل «داش آکل»، «طلب آمرزش» و «محلّل» هنر او را در تلفیق سبك رسمی روایت‌گر با زبان عوامانه به بهترین صورتی نشان

می‌دهد. در داستان «علویه خانم» هدایت با طنزی ویران کننده پلیدترین عبارات رایج در میان پست‌ترین طبقات هرزهٔ جامعه را بر زبان چند زن صیغهٔ حرفه‌ای، خرافی و دزد و چند چاروادار و سورچی و پینه دوز فاسق که همگی برای زیارت آستان امام هشتم در راه‌اند جاری کرده است. در سراسر ادبیّات فارسی کسی داستانی زننده‌تر از «علویه خانم» که از هر کلمهٔ آن بوی بد یك بشریّت شتك زدهٔ ننگین بلند باشد ننوشته است.[۱۲] یك دسته دیگر از داستان‌های هدایت مجال گفت و شنودهای عامیانه را نمی‌دهد و اندیشه و احساس نویسنده در سطح دیگری و برای هدف دیگری حرکت می‌کند. از آن جمله است «لاله»، «سگ ولگرد»، «بن بست»، «عروسك پشت پرده»، «شب‌های ورامین»، «آئینهٔ شکسته» و چند داستان دیگر. «سه قطره خون» نیز که کیفیّت مالیخولیائی و کابوس‌وار آن یادآور بوف کور است، به همین نثر لفظ قلم نوشته شده است.

هدایت اعجوبهٔ کم نظیری بود که ظهور او در سرآغاز ادبیّات داستان‌نویسی فارسی از معجزه‌های تاریخ ادبی ایران است، همچنان که ظهور شاعری رودکی نام که از درون سکوت دویست سالهٔ قرن سوّم هجری سر بر کشید و دست کم یك‌صدهزار بیت پخته و نغز بسرود معجزه‌ای بوده است.

* * *

واقعهٔ شهریور ۱۳۲۰ برای ادبیّات قرن بیستم بی شباهت به شکاف دهانهٔ آتش فشان نبود. در مدّتی کمتر از ده سال جمال‌زاده و هدایت و علوی و به‌آذین و اقلاً چهار تن دیگر در کار داستان‌نویسی، و نیما و پیروانش در مکتب شعر آزاد، و نوشین و یارانش در صحنهٔ نمایش، و محمّد مسعود و عبدالرّحمن فرامرزی و احسان طبری و چندین قلم تند و افشاگر دیگر در عرصهٔ روزنامه نگاری با شوری بی‌سابقه فضای فرهنگی ایران را یك باره آتشبار کردند. آزادی قلم و فکر و نهضت‌های هیجان‌انگیز سیاسی رگ‌های خفته را بیدار کرده و برای نسل اوّل هنرمندان هزارهٔ جدید تاریخ ایران صحنه‌ای پر التهاب و الهام بخش آراسته بود. در رشتهٔ داستان نویسی چندین نویسندهٔ توانا یکه تاز میدان شدند و نسل عطش زدهٔ جوان را به زیر سیطرهٔ سبك و سخن خود درآوردند.

در این دههٔ تاریخی، میان ۱۹٤۱ تا ۱۹۵۱ از سه نویسندهٔ ممتاز باید یاد کرد که تا امروز پس از پنجاه سال هنوز جاذبهٔ خود را از دست نداده‌اند. این سه تن عبارتند از صادق چوبك، جلال آل احمد، و ابراهیم گلستان که دارای سه سبك مشخّص و متفاوت اند.

صادق چوبك مردی بود، و هنوز هست، که تحوّلات سیاسی و اجتماعی دههٔ مزبور او را مانند فشفشه از جا نکند. چوبك که دوست هدایت و حتماً شیفتهٔ او و متأثّر از شخصیّت او بود، خون‌سرد و آرام، دور از جنجال شعاردهندگان و تظاهرات خیابانی، امّا آشنا با اندیشه‌ها و تحوّلات سبك نویسندگی در غرب و با دریافتی عمیق از ذهنیّات پایدار فرهنگ ایران اسلامی، به داستان نویسی پرداخت و در همان اوّلین قصّه‌هایش در مجموعهٔ خیمه شب بازی قدرت جادوئی خود را در ارائهٔ کامل‌ترین تصویرها و جانگدازترین پرده‌ها نشان داد. شباهت چوبك به هدایت، و شاید دینش به او را در تصویرگری نفرت‌انگیزترین صحنه‌های زندگی می‌توان دید. ولی هدف چوبك در

نمایش این صحنه‌ها نه فقط پرده سازی، بلکه درون گرائی و نفوذ در اعماق روح و احساس شخصیّت‌هاست. نثر چوبك بافتی گسترده دارد و با استفاده از واژه‌های فصیح و سنجیده و دقیق ساخته شده است و زیبائی و گیرائی آن ناشی از سیر در صحنه‌های پرتجمّل و باغ و بوستان و عیش و عشق و شادی و طرب مهمانی نیست بلکه غالباً از فضائی کریه و زشت و شوم الهام گرفته است و در تصویرگری واقعیّات زندگانی مردم سیه روز از پخته‌ترین اصطلاحات و تعبیرات زبان عامیانه با نهایت چیره دستی استفاده می‌کند. چوبك در رمان تنگسیر بر خلاف داستان‌های کوچکش، زبان حماسه را به کار گرفت. در این داستان حماسی مرد آفرین، که قیام جوانی از جان گذشته را برای گرفتن حقّ خود نشان می‌دهد و ماجرای قتل پنج تاجر و حاجی و ملاّی مال مردم خور را به تیر او در صحنه‌ای پر تنش مجسّم می‌کند، چنان نمونه‌هائی از عشق و انسانیّت و هیجان‌های روحی آفرید که خواندن آن دل سنگ را آب می‌کند. آخرین کار بزرگ چوبك رمان سنگ صبور است به سبك جریان سیّال ذهن و تك گوئی‌های درونی. سنگ صبور شاهکاری است که خواننده را به تاریك‌ترین گوشه‌های مخروبه‌های روح و ذهن یك جامعهء منحطّ و محکوم می‌برد.[۱۳]

* * *

امّا هیچ نویسنده‌ای در این قرن به اندازهء جلال آل احمد در ذهن نسل جوان ایران و سرنوشت آنها تأثیر شدید و آنی نداشت. آل احمد این نفوذ عمیق را مدیون خصلت‌های سیاسی خود از یك سو و دلزدگی گروه روشنفکران از فساد دستگاه رهبری کشور از سوی دیگر بود. آل احمد مردی بود فوق العاده تیزهوش و سریع الانتقال، بی‌اندازه کوشنده و پرکار و ناآرام، پرخاشجوی و ستیزه‌گر، جسور و بی‌باك، پرخروش و آتشی‌مزاج و بی‌حوصله، رکّ و راست و بی‌پرده، و با این همه- یا باید گفت ناچار- در داوری‌ها و پیش داوری‌های خود یك دنده و متعصّب و آشتی‌ناپذیر. رگه‌های این خصلت را نه فقط در کردار بلکه بیشتر در گفتار و نوشته‌های او آشکارا می‌توان دید. سبك او به اصطلاح تلگرافی بود و چکشی، حوصلهء شرح و بسط نداشت. قلمش به سرعت ذهنش جلو می‌رفت و تا خواننده در تقلاّی درك صغری، ته و توی ذهنیّات خود را بکاود او از کبری و نتیجه گذشته و به صغری و کبرای بعدی رسیده بود. این سبك سریع و پرشوار، و انصافاً باید گفت پر محتوی و سرشار، در عین حال نشانهء اعتقاد اوست به منزلت رهبری خویش. رهبران مصمّم مجال پرس و جو و گفتگو را از پیروان خود می‌گیرند و مهلت سنجیدن قضایا را نمی‌دهند. آل احمد با همین غرور رهبری توده‌های جوشی و اثر پذیر جوان را به دنبال خود می‌کشد. در نثر آل احمد، بر خلاف نوشته‌های چوبك، غلط های دستوری و سهل‌انگاری هست، ولی نه از ندانستن دستور زبان- آل احمد بر دستور زبان فارسی مطلقاً مسلّط بود- بلکه از بی‌حوصلگی و شتاب فکری. سرعت حرکت مؤثّرترین حربهء آل احمد است. در بسیاری از موارد همین که دهنش گرم شد یا قلمش به راه افتاد فعل را فراموش می‌کند و با ردیف کردن اسم و صفت خوانندهء مات شده را در بن بست تسلیم قرار می‌دهد. از طرف دیگر نثر آل احمد با دنیای جان و روان بیگانه است. آل احمد را فقط در عرصهء زد و خوردهای سیاسی و انقلابی می‌توان یافت نه در گوشه‌های خلوت راز و نیاز، نه با خدا نه با هیچ کس دیگر. آل احمد

نویسندگی را برای هنر نویسندگی نمی‌خواست. شعر و داستان و گفتاری که مستقیماً در خدمت جامعه نباشد برای او لقلقهٔ زبان محسوب می‌شد. با هر چه می‌نوشت، کلنگی به پایه‌های نظام موجود می‌زد. نوشته‌های خود را غالباً خزعبلات و مزخرفات می‌خواند. بنده نمی‌دانم این فروتنی بود یا دام ساده دلان (در میان ما هم هستند کسانی که ذرّهٔ نابود و ذرّهٔ بی‌مقدار امضاء می‌کنند. ولی وای به روز کسی که به این ذرّه‌ها بگوید بالای چشمتان ابروست، آن وقت منفجر می‌شوند و دیگر ذرّه مبین چه ریز است بشکن ببین چه تیز است). خلاصه اینکه نثر آل احمد گیرا و خواندنی است. از سجع و قافیه، مترادفات پی در پی، جمله‌های بلند و تو در تو و رودهٔ‌درازی‌های جانکاه بیزار است. از بلغور عربی‌های دشوار، حدیث و آیه و شعر، حتّی شعر فارسی، در نوشته‌های او خبری نیست. دوستداران فضای مهتابی و آرام و رمانتیك در داستان‌های آل احمد گوشهٔ خلوتی نمی‌یابند که در آن غزلی بخوانند یا خواب عشقی ببینند. همه جا فریاد اعتراض و غوغای تظاهرات و انتقاد و تهدید بلند است. امّا با وجود این هیچ دوستدار نثر فارسی و دانشجوی تاریخ روشنفکری در ایران نباید از مطالعهٔ آثار او غفلت ورزد و نکته سنجی‌ها و اصطلاحات جا افتادهٔ عامیانه و ضربت‌های کاری او به نظامی پوسیده را در خور تأمّل نداند.[۱۴]

* * *

پس از آل احمد نوبت می‌رسد به ابراهیم گلستان که مانند آن دو تن دیگر، چوبك و آل احمد، از ستون‌های استوار ادبیّات داستانی فارسی در عصر حاضر به شمار می‌رود. گلستان هم در شیوهٔ زندگی و هم در سبك نویسندگی دارای خصلتی اشرافی است توأم با درایت و کاردانی و هوشمندی بی‌مانند که وی را بیش از هر نویسندهٔ دیگر از نعمت امن و آسایش برخوردار کرده، و نثر او را فاخر و آراسته ساخته است. غرضم البتّه آراستگی به زرق و برق صنایع بدیعی، استعاره و تشبیه و مجاز و اقتباس و دیگر بازی‌های ادیبانه نیست. گلستان از این زوائد که در قدیم نثر فارسی را به امتلاء معده مبتلی می‌کرد بیزار است. ولی در نثر خود دو خصیصهٔ بارز را مراعات می‌کند: یکی اینکه وی، بر خلاف آل احمد، قلم اندازی نمی‌کند و زبان را مانند دستمال کهنه برای خاکروبی جامعهٔ سیاسی به کار نمی‌برد، بلکه واژه‌ها را عزیز می‌شمرد، دستچین می‌کند، و هر کلمه را، مانند جواهرساز ماهر، چکش می‌زند و صیقل می‌دهد و بر دیبای نثر خویش می‌نشاند. خصیصهٔ دوّم وزن و آهنگ جمله‌هاست که همچون موج آب خواننده را همراه خود می‌برد و چه بسیار که خوانندهٔ ناآگاه متوجّه نمی‌شود که در بستر وزنی عروضی غلطیده است. نثر گلستان زیباست نه بدین معنی که وی، علی رغم آمیزش با والاترین زنان و مردان ایران، هرگز اعتنائی به طبقات اشرافی و تجمّلات آنها داشته است. تنوّع صحنه‌ها و شرح رنج‌های درماندگان و مستمندان در نثر گلستان هم کم نیست، جز اینکه وی اصراری نداشته است که از فقر مردم و بی‌عدالتی جامعه پیراهن عثمانی علیه دستگاه حکومت بدوزد. نیز باید گفت که گلستان چارهٔ دردها را در اعلان جنگ بر ضدّ غرب نمی‌دانست و تبلیغ غرب‌زدائی نمی‌کرد. وی می‌دانست که از بهر دل عامی چند نفی حکمت و صنعت غرب را نباید کرد و از روی عوام‌فریبی سنگری برای دفاع از ارتجاع نباید ساخت تا اجامر و اوباش جری شوند و به نام دین «در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند». تکنیك

گلستان در داستان‌نویسی فارسی گاهی یکتاست. در «مدّ و مه» چند حادثهٔ مختلف زمان‌ها و مکان‌های متفاوت را در یك رشتهٔ به هم پیوسته آورده است، همچون شبح‌های مبهم دور در مه غلیظ خاطرات. یکی از آنها نمایش فلاکتِ قزی، دختر لال و مفلوج و بی‌صاحب محلّه است که تلخ‌تر و دردناك‌تر از حکایت او کسی چیزی ننوشته است. گلستان در رمان اسرار گنج درّهٔ جنّی خیلی روشن‌تر از کسانی که به گمان واهی خود در آن شب تاریك طلوع خورشید را دیده بودند، پوشالی بودن کاخ خوشبختی آن روزگار را دیده و با چالاکی و هشیاری یك عیّار و با طنزی سخت دلپذیر فروریختن آن را نشان داده بود.[۱۵]

نویسندهٔ دیگری که، دست کم از نظر قدمت، عضو همین گروه نخستین نویسندگان زبان فارسی به شمار می‌رود محمود اعتمادزاده به آذین است که معروف‌ترین اثرش دختر رعیّت بیشتر جنبهٔ سیاسی دارد، هرچند فاقد خصلت هنری هم نیست. قدرت نویسندگی به آذین را در بعضی از داستان‌های کوچکش بهتر می‌توان دید، بخصوص در داستان «مهرهٔ مار» که به نثری فاخر و آراسته نوشته شده است.[۱۶]

* * *

نثر داستانی فارسی در زیر قلم چوبك و گلستان به اوج فصاحت و زیبائی خود رسید، امّا خوشبختانه دچار رکود نشد. نویسندگانی که نام بردم در مدّتی فوق العاده کوتاه زبانی سالم با سبك های گوناگون به وجود آوردند که می‌توانست از عهدهٔ بیان عواطف و اندیشه‌ها برآید و به سرعت مقام شایستهٔ خود را به چنگ آورد. در میان نویسندگانی که به دنبال این پیشاهنگان، مشعل نثر داستانی را به دست گرفتند، چند تن با پیمودن راه‌های ناشناخته و نوآوری در تکنیك داستان‌نویسی آثاری آفریدند که در حدّ خود ارزشی کمتر از کار متقدّمان نداشت.

شمار داستان نویسان ایران در این ۶۰-۷۰ سال گذشته از هفت صد تن تجاوز کرده است. بسیاری از این نویسندگان کار را آسان پنداشته و مانند جمعی از روزنامه‌نگاران وطنی، خود را محتاج به تحصیل مقدّمات و فنّ کار ندانسته‌اند. این است که از میان هفت صد داستان نگار شاید بیش از ده در صد شایستهٔ این عنوان نباشند و نوشته‌هایشان به صرف وقت و زحمت خواندن نیرزد.[۱۷]

در داستان نویسی سه عنصر مجزّی هست که نویسنده باید بر آن تسلّط داشته باشد وگرنه کمیّتش لنگ است: اوّل زبان، دوّم محتوی یا درون مایه، سوّم فنّ یا تکنیك داستان نویسی.

داستانی که به زبانی رسا نوشته شده و حاوی پیامی ارزشمند هم باشد، ولی از نظر فنّی ضعیف باشد، طبعاً داستانی موفّق نیست. به عقیدهٔ صاحب نظران، بیشتر داستان‌های جمال‌زاده پس از انتشار یکی بود یکی نبود، از این دست است. از سوی دیگر داستانی هم که از نظر تکنیك و پختگی زبان بی‌عیب باشد، ولی درون مایه‌ای که به خواندن بیرزد و آموزندهٔ اندیشه‌ای بدیع یا درسی سخت ضروری باشد در آن نتوان یافت، فاقد ارزش و صدفی میان تهی است. به همین طریق کسی که فنون نویسندگی را بداند و علاوه بر آن ذهنی سرشار از اندیشه‌های متعالی داشته باشد، امّا از عهدهٔ نوشتن برنیاید یعنی از نعمت قلمی شیوا و توانا بی‌بهره باشد طبعاً نویسنده نیست،

خواه خوب خواه بد.

بنا بر این مقدّمات وقتی ظرف زبان ساخته و پرداخته شد و توانست از عهدهٔ ادای معانی بکر و پیچیدهٔ مورد نیاز روزگار برآید، دیگر بحث در سبك نثر و کیفیّت گزینش واژه‌ها اهمّیّتی ثانوی پیدا می‌کند و توجّه ناقدان سخن معطوف به مطلب و تکنیك نویسنده می‌گردد. نویسندهٔ بهتر لزوماً کسی نیست که شیوهٔ عباراتش خوشتر از دیگران باشد. مطلبی نیز که در قالب داستان می‌ریزد دست کم به همان اندازه مهمّ است. به عبارت دیگر، داستان نویسی مسابقهٔ انشاء نیست، مسابقهٔ درك بهتر جامعه و نفوذ عمیق‌تر در زوایای روح آدمی است. توجّه بنده بیشتر معطوف به موضوع زبان و تحوّل نثر است بدین علّت که زبان اسباب کار است و موضوع سخن مرور نثر داستان نویسی. ما در ایران اسباب لازم را در آغاز این قرن نداشتیم. زبان ما پژمرده و بیمار بود و نمی‌توانست بار داستان نویسی را بر دوش بگیرد. بزرگترین خدمتی که نویسندگان دو نسل اوّل از دهخدا گرفته تا گلستان انجام دادند همین درمان بیماری زبان فارسی و کوبیدن جادّه بود.

* * *

در میان نسلی که اگر نه حتماً به سنّ و سال قطعاً از حیث رهبری و ابداع، دنباله رو چند نویسندهٔ ممتاز مذکورند، پیش از همه باید از سیمین دانشور یاد کرد که در حقیقت متعلّق به همان نسل آل احمد و گلستان، و صاحب این امتیاز است که نخستین نویسندهٔ نامدار از میان زنان ایران است. دانشور اوّلین مجموعهٔ قصّه‌های خود را به عنوان آتش خاموش در ۱۹۴۸ منتشر کرد و از آن پس در چهل و هفت سال گذشته چند مجموعهٔ داستان‌های کوچك و دو رمان عرضه کرده است. معروف‌ترین اثر او داستان بلند سَووشون است که خوانندگان ایرانی از آن استقبالی شایان کرده‌اند و گویا پرفروش‌ترین کتاب داستانی فارسی بوده است. دانشور در سال‌های اخیر در مغرب زمین مخصوصاً در امریکا شهرتی یافته و علاوه بر سووشون دو مجموعهٔ داستان‌های کوچکش نیز ترجمه شده است.[۱۸]

زنان نامدار دیگری که امروز در صفّ اوّل نویسندگان ایرانی جا دارند، مهشید امیر شاهی، شهرنوش پارسی‌پور، گلی ترقّی و منیرو روانی‌پور هستند. امیرشاهی شخصیّت مستقلّ انسان دوستی است دارای دانش وسیع و شهامت اخلاق سیاسی و ذوقی سخت سلیم. درون مایهٔ داستان‌های کوتاه امیرشاهی ملهم از زندگانی خانواده‌های مرفّه ولی نه حتماً خوشبخت ایرانی است و تیغ انتقاد اجتماعیش بیشتر متوجّه نسل نودولتان دوره‌های اخیر است. عواطف و احساسات خانوادگی توأم با نوعی شوخ طبعی ظریف در نوشته‌های او موج می‌زند. از دو داستان بلندش که هر دو صبغهٔ سیاسی دارد، تا کنون فقط یکی به نام در حضر انتشار یافته است.[۱۹]

شهرنوش پارسی‌پور که در سال‌های اخیر شهرتی گسترده یافته، بیش از دیگران به مکتب‌های سور رئالیستی و سمبولیك روانی رو آورده است. نویسنده‌ای که به درون ذهن و روان خود می‌خزد و طرح داستان را نه از مشاهدات برونی خود در جامعه بلکه در اندرون این محفظه و از سیر در عوالم درونی خویش پرورش می‌دهد، ناچار باید فاصلهٔ زمان و مکان را از میان بردارد و

قهرمان‌هایش را از بُعد زمان و مکان آزاد سازد. این راهی بود که هدایت برای گریز از وقاحت محیط در پیش گرفت و پارسی پور- و چند نویسندهٔ دیگر به نسبت‌های کمتر یا بیشتر- به همان راه رفته است، ولی با توجّه بیشتر به نمادهای تو در توی تاریخ و اجتماع و مذهب. معروف‌ترین اثر او داستان بلند طوبی و معنای شب است که ناقدان را به بحث‌ها و تحلیل و تفسیرهای گاهی ناهماهنگ برانگیخته است.[۲۰]

در میان زنان چهره‌ای که در این ده تا پانزده سال گذشته خوش درخشیده، منیرو روانی‌پور است که با رمان اهل غرق دریا را به عنوان عنصری فعّال وارد ادبیّات داستانی فارسی کرد. درون مایهٔ این کتاب حکایت دلهره‌ها و واهمه‌های خیالی و واقعی مردم یك دهکده در ساحل دریای فارس است، و در بافت آن رگه‌های افسانه‌ها و قصّه‌های مردم جنوب با اندیشه‌های سیاسی و خاطرات شایعه گون تاریخی و نیز تخیّلات ذهن خود نویسنده به یکدیگر گره خورده است. نثر روانی پور هنوز در تکاپو و جستجوی راهی مشخّص است و از جمله نشانه‌های ضعف آن باید تکرارهای لاینقطع و غیرضروری را دانست.[۲۱] زن نامور دیگری که داستان‌هایش سخت مشهور شده گلی ترقّی است، نویسندهٔ خواب زمستانی.[۲۲]

حاجت به ذکر نیست که نثر این نویسندگان عموماً ساده و همه کس فهم است، و از آنجا که مدار این گفتار شیوه‌های نثر است باید اضافه کنم که به جز جمال‌زاده و چوبك و آل احمد و گلستان و نیز دو یا سه تن دیگر که بعداً نام می‌برم، دیگر نویسندگان صاحب سبکی مشخّص و ممتاز از یکدیگر نیستند، حتّی صادق هدایت هم جز آنجا که زبان عوام و تعبیرات بکر و گویای مردم عادی را به کار می‌گیرد نثرش به غیر از سادگی و صراحت، مشخّصات ممیّز و چشم‌گیری ندارد که بتوان آن را نثر ویژهٔ هدایت نامید.

مجالی نمانده است که از بسیاری نویسندگان دیگر که چند نفرشان آثار خیلی مشهوری عرضه کرده‌اند یادی به میان آید. از آن جمله است علی محمّد افغانی که رمان شوهر آهو خانم او هنگام انتشار، حدود سی سال پیش، هیجانی برانگیخت، امّا آثاری که از آن پس نوشت از شهرتش کاست. نویسندهٔ انصافاً پرکار و مقتدر دیگر جمال میرصادقی از جملهٔ معلّمان و مشوّقان نسل جوان امروزی ایران و خود صاحب رمان‌ها و چندین مجموعهٔ داستان کوچك است.[۲۳] احمد محمود نویسندهٔ بسیار موفّق دیگری است که زندگی مردم خوزستان الهام بخش بیشتر داستان‌های اوست. زنده یاد بهرام صادقی و فریدون تنکابنی- که در ارائهٔ صحنه‌های زندگانی پوچ طبقات نو دولت بی بند و بار و منظره‌های پر غوغای اجتماع شهری از هر نظر آلوده چون طهران، چیره دست است- در زمرهٔ بهترین نویسندگان این نسل اند. عبّاس معروفی با رمان سمفونی مردگان به گمان این بنده یکی از شاهکارهای داستان نویسی فارسی را آفریده است.[۲۴]

از توضیح بیشتر در بارهٔ این نویسندگان و چند تن دیگر که شایستهٔ ذکر جمیل اند می‌گذرم. ولی چگونه می‌توان از داستان نویسی فارسی سخن گفت و از سه نویسندهٔ ممتاز و انصافاً بزرگ: غلام حسین ساعدی، هوشنگ گلشیری و محمود دولت آبادی یادی نکرد؟

ساعدی یکی از پرکارترین، خلاّق‌ترین و درخشان‌ترین چهره‌های ادب فارسی بود که در پنجاه سالگی در زیر فشار دردهای روحی درگذشت و نزدیک صادق هدایت به خاک رفت. ساعدی هنر نمایشنامه نویسی را در ایران رسمیّت داد و میراثی به جا گذاشت که در کار خلف صدقش بهرام بیضائی چشمه‌ای زاینده یا درختی بارور گشت. ساعدی با مردم دهات و محلّه‌های پائین همدلی صمیمانه، غریبی داشت. این احساس در عزاداران بیل با تمام قوّت بروز کرد. زبان کاراکترهای عزاداران بیل به همان اندازه ساده و کوتاه و فقیرانه است که باورها و عادت‌ها و تجربه‌های روزانه شان، و اندرون روانشان همان قدر تهی و برهنه است که کف کلبه‌هاشان. ساعدی حتّی توانست همراه با مردی که گاوش مرده بود در پوست گاو برود و خرد شدن او را به تماشاگران بی‌احساس نشان بدهد. ارزش سمبولیك حکایت گاو که ریشه در اهمّیّت این حیوان در زندگی کشاورزی و اساطیر و باورهای قدیم ایرانی دارد، غالباً برای کسانی که فیلم گاو را به انتظار تفریح می‌بینند روشن نیست. ساعدی با عاطفه، رقّت‌انگیزش برای بدبخت‌ترین مردم ایران که آثارش سرشار از نمونه‌های گوناگون آن است، در قطب مخالف هدایت و علویه خانمش ایستاده است. هدایت زنان و مردانی هزارتو و دروغگو و بی‌شرم آفرید در حالی که ساعدی درون و برون مشتی دهاتی بی‌پناه را چنان آفتابی کرد که هر بیننده و خواننده را به همدلی و همدردی واداشت. البتّه این داوری‌ها در حدّی کلّی است و موشکافی دقیق‌تر نکته‌های باریك دیگری را آشکار خواهد ساخت. نباید فراموش کرد که هدایت و ساعدی و هر نویسنده، هنرشناس دیگر از صنعت مبالغه که راه هنرمند و داستان نویس را از راه عکاس و گزارش‌گر متمایز می‌سازد، بهره‌ور گشته‌اند.

* * *

دو تن دیگر از سرآمدان داستان نویسی امروز فارسی عبارت اند از هوشنگ گلشیری و محمود دولت آبادی که هر دو زنده‌اند و در اوج خلاقیّت نویسندگی.

میدان‌دار بی‌رقیب داستان کوتاه در ایران امروز هوشنگ گلشیری است، نویسنده، شازده احتجاب، و داستان بلند یا رمان نویسی را محمود دولت آبادی با خلق کلیدر به قلّه، ارتفاع خود رسانده است.

گلشیری مانند هدایت بوف کور مرزهای زمان و مکان و تتابع منطقی حوادث را در هم ریخته است، ولی بر خلاف سلف خویش در دنیای مالیخولیا و شکنجه‌های روحی سیر نمی‌کند بلکه چهارچوب قصّه‌هایش بر پایه، جامعه، زنده و سنّت‌های ملموس آن بنا شده است با همه، دردهای سیاسی و روانی که از دیر باز ایران و ایرانی را دچار یأس و درماندگی کرده است.

به همین علّت شازده احتجاب گلشیری را فقط درون مرزهای جغرافیائی ایران و شاید تاریخ قاجار می‌توان فهمید، در حالی که بوف کور هدایت می‌تواند در همه جای دنیا خواننده، هم درد بیابد. در نثر گلشیری نوعی تردستی بی‌سابقه هست که آن را بیش از هر خصوصیّت دیگر باید علامت مشخّصه، نوشته‌های او دانست. گلشیری از هر ترفند فکر و زبان استفاده می‌کند تا خواننده را گیج و مستأصل کند. مثلاً وقتی فصلی را با کلمه، «گفت» آغاز می‌کند بدون نام گوینده و شنونده، خواننده با معمّائی روبرو است و تا چندین صفحه را نخواند و باز نخواند و

قرینه‌های کوچك و غالباً مبهم را درست نفهمد، نمی‌داند کی گفت، کیِ گفت، به کی گفت، چرا گفت، حتّی چه گفت. گلشیری اگر داستانی به یکی از زبان‌های غربی یا عربی می‌نوشت و مجبور بود که دست کم ضمیر فعل را هم، مؤنّث یا مذکّر همراه فعل بیاورد، تا حدّی این آلت شکنجهٔ خواننده یا وسیلهٔ هوش‌آزمائی او را از دست می‌داد. زبان فارسی به او این امکان را داده است که خواننده را به نوعی جان کندن فکری وادار کند. این شیوهٔ نویسندگی جاذبهٔ گلشیری را تا اندازه‌ای محدود به زبان اصلی کرده است و ترجمهٔ داستان‌هایش ناچار این قدر پیچیده و گمراه کننده نیست. فهم داستان‌های گلشیری بدون تقلاّ و چند بار خواندن و به دقّت خواندن آسان نیست خاصّه که پرش از زمانی و مکانی به زمانی دیگر و مکانی دیگر و استفاده از رمز و اشاره و صنعت‌های مجاز دیگر جملگی در نثر او بسیار فراوان دیده می‌شود. در داستان بلند برّهٔ گمشدهٔ راعی که جلد اوّلش چند سال قبل منتشر شد، حتماً نخ سرخ نازکی از میان تار و پود حوادث و مکالمات می‌گذرد و آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد، ولی این نخ چندان نازك و ناپیدا و در پرده‌های ابهام نهفته است که بسیار به دشواری می‌توان آن را همه جا دید و دنبال کرد و دست آخر کلّ داستان را فهمید.

رمان کلیدر محمود دولت آبادی را که سر تا سر حماسه است با زبانی بسیار فخیم و آهنگین، با گرایش قوی به نثر ادبی خراسانی، بندهائی لبریز از احساسات شاعرانه و وصف‌های بی‌سابقه در کلّ ادبیّات فارسی، با حجم طاقت فرسای سه هزار صفحه‌ای آن، می‌توان با صرف وقت و به شرط دقّت در ساختمان جمله‌ها و تفکیك عبارات و تشخیص نوآوری‌های زبان شناسی و واژه‌های نامعهود آن خواند و قدم به قدم به دنبال طرح نویسنده که رکّ و راست و منطقی بنا شده رفت، و با احساسی مرکّب از غرور اخلاقی و اندوه شدید در شکست حقّ و عدالت و اعجاب نسبت به قدرت قلم و زمینهٔ وسیع کار دولت آبادی، به پایان حماسه رسید. بدیهی است که چنین اثری فارغ از جنبه‌های ضعف اندیشه و عمل نیست و اهل نظر بدان‌ها اشاره کرده‌اند. در اینجا باید به همین اشارهٔ کوتاه بسنده کنم و بگذرم. به زعم این بنده، امروز سردمدار اقلیم داستان‌نویسی فارسی زندهٔ ایران این دو تن اند، گلشیری و دولت‌آبادی.

یادداشت‌ها

در بارهٔ هر یك از مطالب این گفتار و هر کدام از نویسندگان که نامشان ذکر شده است، کتابها و مقالاتی در زبان‌های آلمانی و انگلیسی و فرانسوی و جز آن، و البتّه بیش از همه در زبان فارسی هست. در اینجا فقط اندکی از بسیار را قید می‌کنیم.

۱- نظامی گنجوی، مخزن الاسرار، به کوشش بهروز ثروتیان، چاپ اوّل، طهران ۱۳۶۳، ص۱٤۱.

۲- عطّار بیش از هر شاعر دیگر در مثنوی‌های خود حکایاتی از ستیز عقلای مجانین با خداوند و دستگاه آفرینش آورده است. ر. ك.

H. Ritter, Das Meer der Seele, Brill 1955: "Narr", pp165-182

بخصوص فهرست جامع کتاب، صص۷٤۲- ۷٤۳.

۳- داستان کوتاه را نخست بار دو نویسنده، یکی امریکائی، ادگار الن پو Edgar Allan Poe (۱۸۰۹- ۱۸٤۹) و یکی روسی، نیکولای واسیل یویچ گوگول Nikolai Vasilyevich Gogol (۱۸۰۹- ۱۸۵۲) شروع کردند. دو نویسندهٔ دیگر گی دو موپاسان Guy de Maupassant (۱۸۵۰- ۱۸۹۳) و مخصوصاً آنتون چخوف Anton Pavlovich Chekhov (۱۸٦۰- ۱۹۰٤) در قرن نوزدهم آن را به درجهٔ کمال رساندند.

٤- زین العابدین مراغه‌ای، سیاحت نامهٔ ابراهیم بیک. متن کامل سه جلدی، به کوشش م. ع. سپانلو، طهران ۱۳٦٤. برای شرح حال او ر. ك. یحیی آرین پور، از صبا تا نیما.

۵- علی اکبر دهخدا، چرند پرند، به کوشش دکتر سیّد محمّد دبیرسیاقی، طهران ۱۳۵۸.

٦- محمّد علی جمالزاده، یکی بود یکی نبود، چاپ پنجم، طهران ۱۳٦۳. در بارهٔ جمالزاده و کتاب یکی بود یکی نبود مقالات بسیار در چندین زبان، و در زبان فارسی دست کم یك کتاب در شرح حال جمالزاده نوشته شده است: مهرداد مهرین، جمالزاده و افکار او، طهران ۱۳٤۲. یکی بود یکی نبود هم به چند زبان ترجمه شده است، از جمله به انگلیسی که بنده در مقدّمهٔ کوتاه آن زندگی و آثار جمالزاده را ذکر کرده‌ام:

M .A . Jamalzada, Once Upon a Time, tr. by Heshmat Moayyad and Paul Sprachman. Bibliotheca Persica, New York 1985.

۷- یکی بود یکی نبود، ص۹، در این مقدّمه که اهل نظر آن را مانیفست ادبیّات منثور فارسی خوانده‌اند، جمالزاده دو اصل را به هموطنان خود آموخته است، یکی اهمّیّت رمان و داستان نویسی، و دیگر وجوب استفاده از واژه‌های زبان محاوره. جمالزاده در طول زندگانی دراز خود موضوع واژه‌های عامیانه را مکرّراً در مقالات خویش به تأکید یاد کرده است و شخصاً علاوه بر فهرستی که در همان آغاز یعنی در ۱۹۲۱ ضمیمهٔ مجموعهٔ یکی بود یکی نبود کرده بود، کتابی تألیف کرده و مقدّمهٔ بسیار مفید و مشبعی نیز در همین زمینه بدان افزوده است: فرهنگ لغات عامیانه، تألیف سیّد محمّد علی جمالزاده، به کوشش محمّد جعفر محجوب، طهران۱۳٤۱. مقدّمه، صص۱-۱۰٤. مقالهٔ بسیار ارزندهٔ دیگری از جمالزاده در همین موضوع، زیر عنوان «زبان عوامانه» در فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۱ (۱۳٤۲) صص۳۵-٦۹، چاپ شده است.

۸- ر. ك. مقالهٔ شاهرخ مسکوب، «میرزا حسین خان دیوان سالار و عشق زیبای شهر آشوب» در «ایران نامه»، سال دوازدهم، ۱۳۷۳، صص۲۵۹-۲۹٦.

۹- دو داستان «بابا کوهی» و «خودکشی» در آئینه، چاپ پنجم، طهران ۱۳۲۷، به ترتیب ص۳۳۵ تا ۳۵۱ و ص۱۸ تا ۲۲ آمده است.

۱۰- در بارهٔ هدایت تعداد بی‌شماری مقاله و کتاب به فارسی و دیگر زبانها نوشته شده است و آثار او، مخصوصاً بوف کور، به زبان‌های زنده، از جمله فرانسوی و انگلیسی و آلمانی و ایتالیائی ترجمه شده است. در بارهٔ ادبیّات منثور فارسی، تألیف حسن کامشاد به انگلیسی و نیز کتاب بزرگ علوی به آلمانی هر کدام تا تاریخ انتشار خود منبع موثّقی در بارهٔ هدایت و نیز دیگر نویسندگان نسل اوّل به شمار می‌روند:

H . Kamshad, Modern Persian Prose Literature, Cambridge University Press 1968.

B. Alavi, Geschichte und Entwicklung der modernen Persischen Literatur, Berlin 1964.

۱۱- برای ترجمهٔ انگلیسی این داستان، ر. ك.

"The Man from Gilan", tr. by Seyed Manoochehr Moosavi, in Major Voices in Contemporary Persian Literature, "Literature East and West", ed. Michael Hillmann, Vol. 20, Austin, Texas 1976, pp85-98.

شرح حال علوی و بحث در آثار او به صورت مصاحبه با خود او و نیز ترجمهٔ ورق پاره‌های زندان در این کتاب آمده است:

Donné Raffat: The Prison Papers of Bozorg Alavi : A Literary Odyssey. Syracuse University Press 1985.

۱۲- ترجمهٔ «علویه خانم» به انگلیسی در جنگ داستان‌های هدایت آمده است:

Gisele Kapuscinski and Mahin Hambly: "The Pilgrimage", in Sadeq Hedayat, An Anthology, ed. by E. Yarshater, Bibliotheca Persica, New York 1979, pp1-39.

۱۳- بسیاری از داستان‌های چوبك نیز ترجمه شده است، از جمله تنگسیر در مجموعهٔ زیر:

Sadeq Chubak : An Anthology, ed, by F. R. C. Bagley . Bibliotheca Persica, New York 1982.

۱٤- از آثار آل احمد نون و القلم، مدیر مدرسه، خسی در میقات و غرب زدگی و تعدادی از داستان‌های کوچکش ترجمه شده است. در زبان انگلیسی بیش از هر کس استاد مایکل هیلمن مقالاتی تحقیقی در بارهٔ او نوشته است. از آن جمله است:

Michael Hillmann: Iranian Society: An Anthology of Writings by Jalal Al-e Ahmad, Mazda Publishers 1982.

و نیز مقدّمه‌هائی که بر ترجمه‌های نون و القلم و خسی در میقات نوشته است.

۱۵- در بارهٔ اسرار گنج درّهٔ جنی، ر. ك. مقالهٔ زیر:

Paul Sprachman, "Ebrahim Golestan's The Treasure: A Parable of Cliché and Consumption", Iranian Studies, 15, 1982.

۱٦- محمود اعتمادزاده به‌آذین، منتخب داستان‌ها، چاپ اوّل، طهران ۱۳۵۱ (شامل ۱۱ داستان کوچك و گزیده‌ای از دختر رعیت).

۱۷- ر. ك. حسن عابدینی، فرهنگ داستان نویسان ایران، طهران ۱۳٦۹. در این کتاب نام تقریباً ۷۵۰ نفر با عنوان کتاب‌هایشان ضبط شده است. از آن میان باید بین ۵۰۰ تا ٦۰۰ نفر آنها را بکلّی کنار گذاشت که یا دانشمند پژوهشگر اند نه داستان‌نویس مانند سعید نفیسی و احسان یارشاطر، یا شاعرند ولو آنکه به تفنّن داستانی هم نوشته باشند از قبیل مهدی اخوان ثالث و یحیی ریحان، یا در زمرهٔ رجال سیاسی و تاریخی هستند مانند یحیی دولت آبادی، یا ردّیّه نویس بوده‌اند نظیر جلال درّی و محمّد محلاّتی، یا مترجم از قبیل محمّد قاضی و قس علی ذلك. صرف نظر از این گونه افراد، بسیاری از این به اصطلاح داستان نویسان اشخاص گمنامی هستند که وقتی هوسی داشته و داستانی سرهم کرده و شاید هزینهٔ چاپ آن را هم خود پرداخته‌اند. بدین ترتیب شاید حدود یك صد نفر نویسندهٔ داستان کوچك در ایران وجود داشته باشند که آنها را نیز به دسته‌های ممتاز و خوب و متوسّط و پائین و بسیار نازل می‌توان تقسیم کرد. نیز باید از نویسندگانی پرکار و پر اثر و سخت مشهور مانند حسین قلی مستعان یاد کرد که از سنخی دیگرند و با داستان نویسان به معنی اخصّ آن از جمالزاده تا دولت آبادی و روانی‌پور در یك گفتار نمی‌گنجند. در سال‌های پس از انقلاب اسلامی چند تن از این گونه نویسندگان که آثارشان بیشتر

سرگرم کننده و تجارتی است، شهرتی و خوانندگان بسیار یافته‌اند. از آن جمله اند: احمد محقّقی صاحب ۲۲ عنوان با تیراژ ۲۲۰,۰۰۰ نسخه، فهیمه رحیمی با ۱۱ عنوان عاشقانه و احساساتی با تیراژ ۱۱۰,۰۰۰ نسخه، و نسرین ثامنی با ۹ عنوان عاشقانه با تیراژ ۹۰,۰۰۰ نسخه.

ر. ک. حسن عابدینی، «گزارشی از ادبیّات داستانی در سال ۱۳۷۲» بخش اوّل، «کلک»، شماره ۴۷-۴۸، بهمن و اسفند ۱۳۷۲، صص ۱۵۰-۱۵۶.

۱۸- از دانشور در سال‌های اخیر دو مجموعه داستان‌های کوچك و رمان سووشون به انگلیسی ترجمه شده است.

شماره هشتم «نیمه دیگر» که نشریّه زنان است، ویژه سیمین دانشور و شامل نقد و بررسی آثار و حالات اوست، شماره هشتم، پائیز ۱۳۶۷، به همّت فرزانه میلانی.

۱۹- مهشید امیرشاهی، در حضر، چاپ ارینت سکریپت (Orientscript)، لندن ۱۹۸۶.

۲۰- «تجربه‌های آزاد» گویا نخستین اثری از پارسی پور باشد که به انگلیسی ترجمه شده است:

"Trial Offers", tr. by Paul Sprachman, in Stories from Iran. A Chicago Anthology 1921-1991, ed. by Heshmat Moayyad (Mage Publishers 1992), pp485-529.

۲۱- چند نمونه کوتاه، تنها از دو سه صفحه کتاب دل فولاد (چاپ اوّل، شیراز ۱۳۶۹): گاهی به اجبار کور می‌کنی، به اجبار/ بس است دیگر، رها کن، رها/ می‌خواهد... دلش را خنك کند، دل خودش را و کیف کند و بنشیند به تماشا، به تماشای تمام دروغ‌هائی که ساخته و این جور خودش را از آن خاطره، خاطره غریب رنج و زخم رها کند (ص ۱۸).

و این کلمه، کلمه دیکتاتور در ذهنش می‌پیچد/ می‌نشست با همان مردی، مردی که چشمانش را پیدا کرده بود، می‌نشست و.../ دیده بود که اتّفاق، فقط یك اتّفاق چه می‌سازد/ تاریخ همیشه زشت است زشت (ص۱۹).

دیگر هرگز نتوانی هرگز و همه چیز از دست برود همه چیز/ رها کن، رها/ تسلیم بود، تسلیم (ص٤٦).

گاهی نویسندگان نسل جوان از شتابی که برای پر نویسی دارند یا چون نوآوری و ابداع سبکی جدید در نثر را نردبان شهرت می‌پندارند، دچار لغزش‌هائی می‌شوند که ارزش کارشان را کمتر می‌کند. با وجود این تردیدی نیست که روانی‌پور از هر نقطه نظر نویسنده‌ای اصیل و مبتکر است و از چهره‌های درخشان داستان‌نویسی فارسی در پایان قرن بیستم به شمار می‌رود.

۲۲- خواب زمستانی معروف‌ترین اثر گلی ترقّی است و اخیراً ترجمه انگلیسی آن بیرون آمده است:

Goli Taraqqi, Winter Sleep, tr. by Francine Mahak. Mazda Publishers, California 1994.

مجموعه‌ای از قصّه‌های او به نام خاطره‌های پراکنده در ۱۳۷۱ در طهران منتشر شده است.

۲۳- میرصادقی علاوه بر آثار فراوانی که در طیّ تقریباً ۳۵ سال گذشته انتشار داده است، دو کتاب زیر را نیز در باب هنر داستان نویسی و تاریخ آن و تحلیل آثاری از نویسندگان ایران تألیف کرده است: عناصر داستان، طهران ۱۳٦٤، و ادبیّات داستانی: قصّه، داستان کوتاه، رمان. با نگاهی به داستان‌نویسی معاصر ایران (تحریر بسیار مفصّل‌تر کتابی است به همین نام که در ۱۳٦۰ چاپ شده است)، طهران، بی تاریخ (گویا ۱۳۷۰).

۲٤- عبّاس معروفی، سمفونی مردگان، چاپ اوّل، طهران ۱۳٦۸.

هنر تذهیب

مهندس سعید معتمد

در زبان عرب «ذهب» به مفهوم طلا و زر است و «مُذهِّب» هنرمندی را گویند که زر را برای تکمیل زیبائی چه بر روی چوب و چه سنگ و چه فلز و یا بر روی پوست و کاغذ بکار می‌برد تا جلوه، آنها بیشتر و گرانبهائی جسم یا خطّ محسوس‌تر گردد.

اصولاً طلا در جمیع ادوار حتّی در دوران ماقبل تاریخ و همینطور ازمنه، اخیر بسیار مورد توجّه و جالب نظر بوده است. رنگ درخشان و زیبائی تغییرناپذیر آن و نرمی و خاصّیّت شکل‌پذیری و تغییر از شمش به زرورق لطیف و یا مفتول ظریف و بالاخره تهیّه، گرده، طلا این مادّه را بسیار مرغوب ساخته و خواستاران بسیار پیدا کرده است.

در قدیم الایّام طلا منحصر به شاهان و درباریان و اعیان بود ولی حال مورد نظر هنرمندان و مورد استفاده در دست اهل صنایع و فنون است.

تذهیب (زرنگاری در کتاب)

در کتب مقدّسه، قبل، تورات و انجیل و قرآن، و کتاب‌های مذاهب مختلفه مثل مزدك و مانی نهایت همّت و سعی مبذول شده که به عنوان تجلیل متون آنها که از آسمان مشیّت الهی بر اراضی قلوب فرود آمده به احسن وجه تذهیب شوند که البتّه در درجه، اولی این وظیفه به عهده، طلا بود و بعداً رنگ‌ها مکمّل آن می‌شدند که با هم این شیوه، زیباتر ساختن را به عهده داشته و دارند.

در کهنه‌ترین آثار جامعه، عهد عتیق، کتاب تورات و تالمود به احسن وجه زینت یافته به کمك

طلای پاك و رنگهای گیاهی و صمغ و قلم مو و قلم فولادی و خط کش و انبر و مقّاش، هنرمندان پر تجربه تحت نظر علما و امرای یهود آثاری ممتاز بوجود آوردند که دیدن آنها حظّ بصر و هیجان دل و جان بوجود می‌آورد. اکثر این آثار در کتابخانه‌ها و موزه‌های عظیم عالم با کمال دقّت حفظ می‌گردند. در این مورد اکثر آثار بر روی پوست که سوقات خاور میانه به جمیع ملل است، و یا بر روی کاغذ که هدیه، مصر و چین بوده، تحریر می‌شده. امّا در مورد اناجیل اربعه، در ابتدا به صورت بسیار ساده توسّط تارکین صومعه‌ها بر روی پوست تحریر می‌شده که به تدریج با مجاورت هنر بیزانس و مهمّتر از آن فرهنگ اسلام کار تذهیب بطور عجیب توسعه یافت. به همراه حاشیه‌ها که تزئین می‌شدند صحنه‌هائی مذهبی، مثلاً مراحل مختلفه، حیات حضرت مسیح، بطور مینیاتور در کتاب ظاهر شدند و بخصوص در یك امر ترقّی بیش از معمول کردند و آن طرح و تزئین و تذهیب حروف اوّل هر جمله یا بخشی از کتاب بود که در نهایت قدرت نوشته می‌شد و در عین سلیقه و هماهنگی و ظرافت تذهیب می‌گردید. از کهنه‌ترین این آثار، انجیل مشهور موزه، ملّی و کتابخانه، شهر دوبلین در ایرلند است و همینطور انجیل «ولِفت» در برانشوایگ (آلمان) و انجیل «اشترناخ» در لوکزامبورك معروف اند.

امّا در مورد قرآن کریم، ابتدا در عین سادگی به خطّ کوفی تحریر می‌شده تا اینکه دو سه قرن بعد نقاط قرمز رنگ بین سوره‌ها وارد شدند. در دوره، عبّاسیان چه در بغداد چه خراسان، به تدریج طلا با صرفه جوئی و امساك بی‌انتها در قرآن مجید برای نشان دادن اوّلِ سوره یا تعیین شروع و یا ختم جزو دیده می‌شود. تا اینکه در دوره، سلجوقیان در عراق و خراسان این هنر به کتب حماسی و تاریخی و مجموعه، اشعار منتقل شد و در حاشیه‌هائی با پهنای زیاد به عنوان قاب بسیار زیبا، خطوط یا تصاویر را دربر گرفته و کمال و جلال مخصوصی به آنها داده است.

کشورهای اسلامی بخصوص ایران که در مسیر راه ابریشم بودند بسیار زود با جزئیّات طرح‌های چین و هند آشنا شدند و همه، آنها را اخذ کرده و رنگ اسلامی و ایرانی بدان دادند و در عین حال استقلال هنر خود را حفظ کردند. بعد از هجوم مغول تزئین کتب مثل همه، امور در شرق نزدیك رنگ دیگری به خود گرفت. در دوره، تیمور و خاندانش (قرن ١٤-١٥ هـ. ق.) سرلوحه‌های قرآن به عنوان کتیبه طرح می‌شد و شاهکار تذهیب محسوب می‌شدند. در اواخر دوره، تیموریان جنبشی حاصل شد که ما هنوز در همان مسیر در حرکت هستیم و آن تذهیب پرمایه، دو صفحه، اوّل هر کتاب معتبر و در رأس آن قرآن مجید است. به علّت تمایل در هنر عمومی، توجّه شدید به تقارن نمودند. مثلاً سوره، فاتحه را در طرف راست و اوّل سوره، بقره را در طرف چپ در مقابل هم آوردند و چنان جلوه می‌کند که دو لنگه، در دروازه، شهر هستند که بر روی لولای وسطی' که به شیرازه، کتاب مربوط است به حرکت و گردش در می‌آیند و حکایت از بابِ مفتوح می‌کند. چه صفحه، چپ چه راست، منعکسه، صفحه، مقابل است و هر دو صاحب زیبائی ماندگار و کمال بسیار است. نمونه‌های آن قرآن‌های دوره، صفوی، قرآن‌های دوره، عثمانی و قرآن‌های دوره، مغولی هندی هستند و همینطور در ختم قرآن مجید اوراق اضافی با تزئین بسیار پربار بوجود آوردند که شاهکار تذهیب هستند. و یا قبل از شروع سوره، فاتحه طرح شمسه یا

خورشیدی را با تذهیب پرمایه به دل و دیده، مؤمنان عرضه کردند.

در ابتدای ۱۱۲ سوره‌های بعدی، شروع هر سوره را به صورت کتیبه شبیه سردر قصر یا مسجد به کمك تذهیب جلوه، بدیع دادند. فهرست اسامی سوره‌های قرآن در بعضی آثار خود شاهکاری است از هنر آن دوران و در بعضی موارد در خاتمه، مصحف شریف مثلّثی ترسیم می‌کردند که در عین غنا تذهیب شده و نام خطّاط و مذهّب و شهر و تاریخ ترسیم ذکر شده است.

بحث مختصری در مورد فنّ تذهیب

طلا بسیار نرم است. به کمك ضربات چکّش به راحتی به صورت ورق در می‌آید و یا از میان دو استوانه (نَوَرْد) که تحت فشارند به ورق زر تبدیل می‌شود. با کوبیدن طلا در هاون می‌توان گرد طلا تهیّه کرد و به کمك رد کردن از الك یا غربال ظریف، گرد بسیار لطیفی بوجود آورد. با کمك محلول صمغ عربی این گرد به صورت معلّق و به ظاهر محلول در اختیار مذهّب قرار می‌گیرد. اگر گرد طلا را بر روی سطح آماده بپاشیم زینت «زرپاشی» بوجود می‌آید. شبیه حاشیه، مینیاتورهای کتاب مشهور شاهنامه، دوره، شاه طهماسبی که سادگی آن حاشیه به جلوه، مینیاتور می‌افزاید.

مذهّب به کمك آهار و انواع نشاسته‌ها که همیشه از اسرار کار ایشان است کاغذ یا پوست را زیرسازی می‌کند تا آماده، پذیرفتن رنگ‌ها و همینطور طلا شود. بعداً این محلول طلای معلّق را به کمك قلم موی بسیار لطیف بر روی کاغذ می‌آورند و صبر می‌کنند تا خوب جذب شود. سپس سنگ عقیق نیم گردی را که به اندازه، مشت دست است با فشار روی طلا به حرکت می‌آورند تا اینکه این گرده‌های طلا که در زیر میکروسکوپ شبیه برگ‌های خزان در باغچه در جهات مختلف روی هم ریخته و پریشانند کلّ تخت شده و طلا به صورت ورقه، زر یکدست بر روی محلّ بنشیند. مینیاتور معراج پیغمبر از کتاب معراج نامه نمونه، خوبی از این زرکاری است. سپس به کمك رنگ‌های گیاهی و گاهی معدنی این امر تکمیل می‌گردد. البتّه گاهی با قلم یا قلم موی نازك به رنگ سیاه یا لاجوردی، مرز طلا و رنگ‌ها را دقیقاً مشخّص می‌نمایند که بر جلوه، کار می‌افزاید. امروز هنوز هم ساختن گرد طلا توسّط هنرمندان معمول است ولی بسیار کم و به ندرت، چه در صنعت تهیّه، ورق زر و گرده، طلا عرضه، آنها معمول شده و قیمت‌ها هم بسیار مناسب هستند. یك نکته را نباید از یاد برد که در این میان شبه طلا به صور مختلفه از جمله اکلیل‌ها و رنگ‌های طلائی خیلی ارزان عرضه می‌شدند ولی نتوانستند که جای دائمی طلا را داشته باشند.

بعضی اصطلاحات هنر تذهیب

اوّل طرح زرافشان است که گرد طلا بر روی تمام متن یا حاشیه با کمك اَلَك خیلی ظریف می‌نشیند. بعداً ابر چینی است (یا طرّه، موی) که اساسش در پارچه‌های ابریشمی وارده از چین در قرون وسطی که به ایران می‌آمده دیده می‌شود. ترنج است که از لغت ترنج (میوه، شبیه پرتقال) آمده و بعداً در چهار گوشه، صفحه مثلّثی است به نام لچك (شبیه روسری خانم‌ها). اسلیمی است

که گویا اسلامی باشد که در لاتین آرابسك گویند و شبیه مفهوم اسلیمی را در بر دارد و عبارتند از گل و گیاه بافته بهم که در اصل از طبیعت گرفته شده و در تذهیب و طرح قالی و کاشی وارد شده و ختائی که گویا از ختا (منطقه‌ای در چین و آسیای مرکزی) مأخوذ و عبارت است از شاخه، پر گل و درخت و ساقه و همینطور انواع شمسه‌ها (شبیه خورشید یا ستاره) و فرفره‌ها که شبیه مارپیچ بی‌انتها هستند (در هنر ترکیّه، دوره، شاه سلیمان پر حشمت معمول بوده و در متن طغرای سلطان و چینی‌های این زمان آمده است.) و امّا گل و بلبل و گلدان که اکثراً شبیه چینی‌های ساخته شده برای ایران هستند.

آنچه به تذهیب و توسعه، آن کمك بزرگی کرد قابسازی و حاشیه‌کاری هستند که کتب نفیسه و یا متون مذهبی و یا دیوان‌های شعرای بزرگ و یا مؤلّفین کم نظیر که در عین ظرافت توسّط خوشنویسان تحریر شده، در عین حال به کمك مذهّب قابسازی می‌شدند. بطور اختصار چند نمونه عرضه می‌گردد. مثلاً صفحه، کتابی از قرن ۱۶ ایران که هنر پرجلال و جلای مذهّب در نهایت جلوه آمده. و یا حاشیه، کتابی که از آن در چاپ کتاب کلمات مکنونه استفاده کرده‌ایم، قرن ۱۶ ایران دوره، شاه طهماسب، که طرح اسلیمی پرکاری است و تکراری در تمام کتاب که بر روی رنگ‌های مختلف پیاده شده و جلوه و وقار مخصوص دارد. یا حاشیه، پرمایه، کتاب سلطنتی عثمانی همدوره، شاه سلیمان قانونی قرن ۱۶ که اسلیمی‌های ضخیم طلای آن حکایت از ثروت می‌کند. و بالاخره سه نمونه از قابسازی‌های کتب دوره، امپراطوران مغول در هندوستان که یکی سراسر گل‌های رنگی که حاشیه، لطیف طلائی در لبه دارند که برای تزئین لوح احتراق از آن استفاده کرده‌ایم. و دیگری مورد استثنائی است: حاشیه، با طرح طلائی با گل و ماهی و اضافتاً مینیاتورهای رنگی که با متن صفحه در ارتباط مستقیم اند. و نمونه، دیگر قرن هجدهم هند، شامل طرح قاب اندر قاب که از لحاظ هنری، ممزوجی از چند رشته، پراکنده است.

ولی چون به هنر زند و قاجار می‌رسیم هنر تذهیب در قرآن کریم محصور نمانده بلکه فرامین سلطنتی، عقدنامه‌های شاهان و اعیان و اُمراء به صورت طومار یا کتابچه با صورت مشهود به کمك تذهیب ارزش والائی یافتند. یك جنبش مخصوص در موارد کتب دعا در ایران پیدا شد که بخصوص در مورد کتاب زادالمعاد قریب سه قرن استمرار و شاهکارهای کم نظیری بوجود آورد. یك کتاب دعای این دوره را با دقّت مورد توجّه قرار می‌دهیم.

هنر کتیبه، سرلوحه سازی، حاشیه بندی و زینت ابری بین کلمات، این نمونه، دوره، صفوی را به بلوغ عجیبی رسانده. مثلاً طرح کوه شامخ که بطور قلّه، آتشفشانی آمده و بر روی آن ابر نشسته نمونه‌ای از عظمت و جلال است و همینطور حاشیه و جدول که پر از گل بر روی سه نوع طلا آمده باغچه‌های ایران را به یاد می‌آورند. و کتیبه و قاب، جلوه، استحکام و نظم و ترتیب هستند. کلمات و ادعیه را با آوردن ابر طلائی بین حروف، جنبه، آسمانی و متعالی داده که گاهی این ابرها با لبه‌های پررنگ مثلاً مشکی یا لاجوردی تکمیل و برجستگی مخصوص بوجود می‌آورند. گاهی هم این لبه‌ها بریده، مثل آنکه موشی جویده باشد طرح می‌گردند. و باز غنی‌ترین نوع آن طرح گل و گیاه بر روی این ابرهاست که چشم طالب را خیره می‌کند.

دورهٔ حضرت اعلی و جمال اقدس ابهی جلّ ثنائهما

در ابتدا تصوّر می‌شود که اکثر آثار تزئین و تذهیب شده در این دوره بوجود آمده چه که آن دوره دوران پر طوفان شهادت و مظلومیّت و محدودیّت بود و بکلّی فرصت مفقود. ولی در مورد تسوید، نهایت همّت و جدّیّت معمول می‌شد تا خطوط در عین نفاست و طهارت و صحّت باشند و این امر فقط از یك نظم محکم و استوار و ایمان پایدار و یك سادگی و پاکی که نمایندهٔ روح اجتماعی جامعهٔ بیانی و بهائی است حکایت می‌کند.

این عبد آثار مختلفه را با دقّت بسیار زیارت و مطالعه کرده، گویا قدیمی‌ترین اثر تذهیبی، صفحهٔ اوّل کتاب مستطاب ایقان باشد که شهید عظیم جناب میرزا آقای رکاب ساز انجام داده و کاملاً از روح هنری دورهٔ خود برخوردار است (مورّخ ۱۸۷۱م = ۱۲۸۷ هجری). یاد دارم بسیار کوچك بودم، در منزل پدربزرگم کتابی دیدم بسیار بزرگ و با یك تذهیب عالی و جلد نقّاشی همراه بود. متأسّفانه نه عقل بنده می‌رسید که این چه اثری است و نه پدر بزرگ اجازه دادند آن را در دست گرفته به دقّت تماشا کنم. چون رغبت شدید بنده را احساس کردند متذکّر شدند که لوح سلطان است که به واقع به خطّ متعادل و زیبا و تذهیب پرکار و جلد مناسب آراسته بود. عمل تذهیب نیز کار مرحوم مذهّب باشی است که از جملهٔ بهائیان شیراز بودند. بعدها شنیدم که توسّط زائری به حضور مبارك تقدیم شده بود.

امّا یك نکته را باید متذکّر شوم، هنوز معلوم نیست که آیا اوّل خطوط تحریر می‌شدند و بعد مذهّب به کار مشغول می‌گردید؟ در مورد الواح تذهیب شدهٔ جناب موهبت مسلّم است که ابتدا آیات بوده و سپس با فاصلهٔ ۵۰-۷۰ سال تذهیب شده‌اند. و آیا اوّل تذهیب کار، کتاب را تمام می‌کرده و خوشنویس متناسب با محلّ موجود، خطوط را در آن جا می‌داده؟ این طریقه و شیوه را قطعاتی که کامل تذهیب شده و بدون نوشته مانده‌اند تأئید می‌کنند.

ولی اکثراً مذهّبان دورهٔ قجری در ایران، که برای جامعهٔ بهائی بسیار مورد توجّه است، نوشته را دریافت می‌کرده‌اند و به کمك تصوّر و خیال، به کمك مداد کمرنگ به طرح خطوط اصلی می‌پرداخته که حاکی از احترام بسیار به متن مرقوم است. سپس به تذهیب می‌پرداخته‌اند. مذهّب تقریباً حکم جامه دوز ماهری را دارد که با لباس برازنده و خوش برش بر هیکل آثار مقدّسه جمال ظاهر را با کمال باطن همراه می‌سازد. این امر در آثار متعدّدهٔ جناب موهبت محسوس است و از غنای ذوق و استعداد فراوان ایشان حکایت می‌کند. سرسلسلهٔ خوشنویسان و به فرمودهٔ مبارك میرعماد ثانی جناب مشکین قلم بودند که گوشهٔ چشمی هم به هنر تذهیب و علم مناظر و مرایا داشتند. از جمله در خروس‌های معروف به «دیك البقا» اثر این هنرمند ارجمند که مجموعه‌ای از هنر طغرانگاری و خوشنویسی است ظرافت عجیبی در تذهیب بال‌های خروس و تاج آن و پنجه‌های قوی که لوح مبارك را نگاه می‌دارند و همینطور قالیچهٔ زیر پای خروس و حتّی ترنج حامل اسم ایشان و تاریخ مربوطه بدان، محسوس و جالب نظر هر هنرجو است.

آشنائی دیگر بنده با آثار بی‌نظیر تذهیب در دورهٔ امر مبارك در سنین مدرسهٔ متوسّطه بود. مؤمنی بزرگوار و رشید در قامت و با وقار به نام حاج اسمعیل عبودیّت روزهای جمعه بعد از درس

اخلاق مهمان خانواده، ما بودند و شنیدن سرگذشتها و حکایات ایشان از تشرّفات متعدّده حضور حضرت مولی الوری ارواحنا له الفداء، از جمله کمك در حمل عرش مقدّس حضرت ربّ اعلی به مقام مبارك و مأموریّت در شرکت بنای مشرق الاذکار عشق‌آباد باعث قوّت دل و جان و ایمان می‌گردید. الواح کثیره از یراعه، مقدّسه داشتند که کلّ در کتابی ضخیم صحّافی و تذهیب شده، جناب موهبت بودند. بواقع که جلوه، بهشتی داشت. زیارت این آثار از بزرگ‌ترین نعمت‌های عمر این بی‌مقدار بود. بطوری که شنیدم کلّ به ارض اقدس ارسال شده و حال در محفظه، آثار است. این اوّلین تماس این بنده با کارهای جناب موهبت بود. هیچ مذهّبی چه در تاریخ امر و چه در دنیای خارج به کثرت جناب موهبت آثار پایدار بوجود نیاورده‌اند. اکنون بسیار مختصر به شرح حال ایشان می‌پردازیم.

جناب لطف اللّه موهبت

جناب لطف اللّه موهبت تا سنّ ۱۲ سالگی در قزوین در خدمت دائی خود خوشنویس مشهور آقا میرزا عبدالحسین (جمال مبارك ایشان را کاتب مخاطب فرموده‌اند) به تعلیم خوشنویسی مشغول بودند. در لوحی از حضرت عبدالبهاء که به افتخار دائی ایشان عزّ نزول یافته می‌فرمایند: «امّا در باره، لطف اللّه خیلی مراقبت در تربیت او نمائید زیرا مستحقّ محبّت است.» تا اینکه پدر ایشان «جمال بروجردی» وی را به طهران خواسته و از سنّ ۱۲ تا ۱۷ سالگی به تحریر اوراق موظّف نمود. جناب لطف اللّه موهبت به تدریج متوجّه شدند که این تحریرات اکثراً اوراق ناریّه بوده و بوی نقض عهد از آنها به مشام می‌آید. به علّت عدم بضاعت ترك این مسکن هنوز ممکن و میسّر نبود تا که طاقت مقاومت نماند و در یك روز بسیار سرد زمستانی به بهانه، دیدن خاله، خود ترك منزل پدری کرده و در نهایت فقر و تنگدستی به زندگانی محدودی مشغول شدند. امّا اصرار پدر به مراجعت ایشان از یك طرف و دوری احبّای ثابت قدم از پسر جمال بروجردی از طرف دیگر امری بود بدیهی و بسیار سبب تنهائی و دلتنگی. در طیّ عریضه‌ای شرح حال خود را به حضور حضرت مولی الوری معروض داشت. پس از مدّتی لوح منیع مبارك به افتخار ایشان صادر که در آن ایشان را «یخرج الحیّ من المیّت» خطاب و تشویق به تحصیل معارف و خطّ خوش فرمودند.

در ایّام حیات، دو بار به حضور مبارك حضرت شوقی ربّانی مشرّف شدند، یکی به سال ۱۳۰۹ ش. برای مدّت ۷ ماه و به سال ۱۳۱۲ ش. برای ۵ ماه که آن را بزرگ‌ترین منقبت و شرافت زندگانی خود می‌دانستند. در این دو مرحله مجاورت از صبح تا شام مشغول به ایجاد هنر تذهیب الواح تحت ارشاد و هدایت مستقیم هیکل مبارك بودند.

امّا بسیار مختصر از تشرّف مخصوص ایشان به زبان خود ایشان ذکر می‌شود: در ایّام تشرّف روزی احضار شدم. عصر بود. دیدم هیکل مبارك در جادّه، کوه کرمل در اتومبیل تشریف دارند. از دور تعظیم کردم. تا نزدیك شدم فرمودند: مشغول بودی؟ تعظیم کردم. فرمودند: آثار قلمی شما تا کنون زینت بخش محفظه، آثار بود، حال زینت بخش خزائن ملوك شده. لوحی که تذهیب

جناب لطف اللّه موهبت

نموده بودید برای ملکهٔ رومانیا فرستادم، دیروز وصولش آمد. بسم الله، کار زیاد تفریح لازم دارد. می‌رویم بالای کوه. ایشان را حضرت ولیّ امرالله «مذهّب شهیر» خطاب فرموده‌اند.

در این دوره، ایشان تنها مذهّب بودند. صحّافی و تذهیب و روغن‌کاری می‌دانستند که متأسّفانه از کارهای روغن‌کاری امضاءدار ایشان چیزی نمی‌شناسیم. به سال ۱۳٤۸ ش. در سنّ ۸٦ سالگی در طهران صعود کردند. یك تصویر از اواخر ایّام ایشان به همراه است. امّا کارهای ایشان که قریب ٤۰۰ یا فزون‌تر از آن است به چندین نوع اجرا شده است.

اوّل- طرح ابرهای طلائی در اطراف آیات الهی و سپس قاب بندی و بعداً به کمك طرح اسلیمی پیوسته و بهم بافته تمام سطح را تزئین نموده‌اند.

دوّم- پس از انجام ابر طلائی در متن، در پیشانی صفحه فقط به تزئین درخت پرجلوه پرداخته و در نیم صفحهٔ آزاد به طرح کاملاً متقارنی قناعت نموده که شباهت زیاد به قالیچه یا باغچه دارد که در کاشی‌کاری قدیم شبیه آن زیاد دیده می‌شود.

سوّم- مشهور به طرح بُتّه جقّه یا بُتّه ترمه که اساس آن در ادوار گذشته از طرح شجرهٔ حیات (درخت زندگانی) مأخوذ از اساطیر مذهبی یا ملّی آمده و به تدریج با اضافه کردن تزئینات، از شکل اصلی خود دور شده است. جناب موهبت این بتّه را چنان بزرگ ترتیب می‌دادند که تمام لوح مبارك در آن جا گرفته و بعد متن ننوشته را با دقّت بسیار گل‌پاشان نموده و بقیّهٔ صفحه را به کمك طرح اسلیمی تکمیل می‌نمودند.

چهارم- همین طرح بتّه ترمه را به صورت قرینه‌سازی برای تزئین صفحهٔ حامل سجع مبارك بکار برده‌اند شبیه جقّهٔ همایونی.

پنجم- سجع مبارك را در میان گرفته و به کمك نیم دایره‌های موزون تزئین کرده و فواصل را با گُل‌پاره‌ها پر کرده. گویا طرح اصلی آن را از باغچه‌های داخلی حیاطهای ایران گرفته و یا گنبدی را مجسّم نموده که از زیر به تماشای آن پرداخته‌اند.

ششم- تلفیق و ترکیب چند طرح است. مثلاً بتّه ترمه را که حاوی لوح مبارك است با اضافه کردن کتیبه در پیشانی که محلّ نام پروردگار است که به احترام بدون ذکر نام می‌گذاشتند.

هفتم- طرح دایره است که عطف به فلك یا تعبیر به آفتاب می‌گردد. در این اثر دستخطّ مبارك حضرت بهاءالله را که خود در دایره نوشته شده با دوایر متّحدالمرکز زینت داده و در پائین، کتیبهٔ پُر گلی آورده که شبیه طلوع خورشید در گلستان است.

هشتم- طرح قابسازی است که به کمك اسلیمی حاشیهٔ پهن را کاملاً تزئین نموده‌اند.

نهم- طرح ستاره است که الواح اصولاً در این محدوده تحریر شده و ایشان در نهایت مهارت به تزئین پرداخته‌اند. این طرح چنانچه احساس می‌شود طبق ارادهٔ مبارك نوشته و طبق دستور ایشان جناب موهبت تذهیب کرده‌اند.

اکثر کارهای ایشان بر روی مقوّای محکمی نصب و در اطراف تذهیب ایشان قابی از کاغذ رنگین آمده که آن را برای حفظ الواح مبارك لازم می‌دانسته و آن را حریمی تصوّر می‌کرده که ورود به حرم قدس کلمات الهی را محدود و یا ممنوع می‌ساخته و ظاهراً هم سبب حفظ الواح بوده.

از صفات ممتازهٔ ایشان انقطاع ایشان بود که در تمام عمر از هر تعلّق جسمانی برکنار و فقط رضای حقّ را طالب بودند. صاحب احساس لطیف برای انتخاب رنگها و قریحهٔ پاك برای ایجاد طرحها بودند و گوئیا که مثل همهٔ استادان هنر، خود شخصاً به تهیّهٔ موادّ، چه زر، چه رنگها می‌پرداختند. تفاوتی بین کارهای جوانی ایشان و سالهای پیری معلوم و محسوس است. در ابتدا شدیداً متوجّه بوده‌اند که خطوط مرزی بین طلاکاری و رنگهای همسایه با رنگ سیاه یا لاجوردی پررنگ دقیقاً ترسیم شوند. ولی این امر به تدریج تغییر کرده، فاصلهٔ محسوس بین طلا و رنگها پیدا شده که شاید علامت بلوغ هنری و یا قضاوت شخصی ایشان بوده است. در جوانی به کمك مداد به طرّاحی و زمینه‌سازی می‌پرداختند ولی در سالهای پیری مستقیم با قلم به طرح می‌پرداختند. در هنر ایشان مطلب محسوس و مشهود باقی ماندن رنگها به همان تازگی و درخشندگی ایّام اوّلیّهٔ خود است که به نظر این عبد از امانت ایشان حکایت می‌کند که هنگام تهیّهٔ موادّ، با نهایت دقّت بهترین نوع را انتخاب می‌کرده‌اند و با دلسوزی بسیار آنها را ببار می‌آورده‌اند.

سبك ایشان کاملاً شرقی و مشهور به قَجَری است و تأثیری از هنر غربی در آن دیده نمی‌شود. و اصولاً ابتکار و تنوّع، سرمایهٔ اصلی ایشان بوده و شاید ایشان را بتوان بزرگترین وارث این هنر لطیف دانست. صفای دل ایشان به کارهای ایشان لطافت عجیبی بخشیده و صبر و طاقت بسیار داشته‌اند. متناسب با اهمّیّت و هیمنهٔ الواح از یك روز تا یك ماه صرف تذهیب یك لوح می‌کردند. شاگردان زیادی نداشتند مگر در اواخر ایّام. در ارض اقدس حضرت حرم از ایشان سؤال می‌کنند که چرا شما به کسی تذهیب یاد ندادید؟ عرض می‌کند چون کسی حاضر نشد. می‌فرمایند اسباب تذهیب را بیاورید، من یاد می‌گیرم. مدّت یاد گرفتن این هنر طبق اظهار ایشان ۵-۶ سال است و پس از آن یك عمر تجربه.

علاوه بر تشرّف طولانی در ارض اقدس و انجام فرمایشات مبارك بطور مستقیم، در اقامت‌های بعدی در ایران اکثراً به اجرای دستورات مبارك در تذهیب الواح منیعه مشغول بوده‌اند که بعداً آنها را به ارض اقدس توسّط زائرین ارسال می‌کرده‌اند و بسیار مورد عنایت و توجّه مولای حنون واقع گشته است، فطوبی له. قریب چهل سال در طهران به صحّافی کتب و مجلّات امری و تذهیب‌کاری مشغول بودند که یا طبق دستور مبارك بوده یا خواهش احبّاء که سفارشات خصوصی می‌داده‌اند. پس از اقامت در ارض اقدس، قریب پانزده سال در زنجان به عنوان مهاجر ساکن بودند و اواخر عمر که کهولت و ضعف حاصل شد قریب سه سال در طهران بودند که در یوم جمعه ۱۷ مرداد ۱۳۴۸ (۱۹۶۹ میلادی) به ملکوت ابهی صعود کردند. علیه آلاف التّحیّة و الثّناء. امّا آثار ایشان اکثراً در دارالآثار بین المللی حیفا، اماکن متبرّکه در ارض اقدس و در مجموعهٔ محفل مقدّس روحانی ملّی ایران و در بسیاری از خاندان‌های احبّاء چه در ایران و چه خارج آن سامان موجود است.

ردیف نشسته از راست به چپ : ۱ - جناب حاجی محمّد نصیر قزوینی شهید (سراج الشهداء) - ۲ - جناب آشیخ علی اکبر قوچانی (شهید) - ۳ - جناب سید حسن هاشمی زاده (مترجمه) - ۴ - مرحوم اورنگ - ۵ - جناب شیخ حسن مفیثی. ردیف ایستاده از راست به چپ: ۱ - یکی از احبای بغداد - ۲ - جناب لطف اللّه موهبت - ۳ - جناب علویّه - ۴ - جناب غلامعلی دواچی - ۵ - جناب محمّد خان (از احبای رشت)

(این عکس حدود یکصد سال قبل در طهران گرفته شده است).

از شاگردان ایشان خبری نداریم ولی پس از غروب این ستاره، درخشان، جوانان بااستعدادی در این میدان قدم گذاشتند و شروع به کار نمودند ولی نه تمرکز و نه تخصّص در این رشته را خواستند. در هنرهای تزئینی و خوشنویسی و طرّاحی و مینیاتورسازی خیلی جلو رفتند. اینست که حال در دنیای امر، مذهّب سرشناسی نداریم و جای آنها خالی است. در دنیای خارج گویا در سوریّه و قاهره تذهیب‌کاران قابل هستند که در مکتب عربی مشغول اند ولی در ایران از این رشته برکنار. اگر بخواهیم در این زمینه نام چند هنرمند بهائی را ذکر کنیم بایستی اسامی این عزیزان را به یاد بسپاریم. خانم مینو علائی در مرز فرانسه و سویس. جناب موقن در فرانسه و جوان پر جوهر برهان زهرائی در کانادا. پیر دیر جناب هنداوی در امارات و چند هنرمند قابل دیگر در کانادا که آثار نوظهورشان در تألیف «محبوب عالم» طبع کانادا اثر قابل و پر هنری را عرضه نموده‌اند و از هنر غربی برکنار نمانده‌اند.

امیدواریم که در اثر مطالعه و دقّت و پشتکار و قبول زحمت در این رشته به مراتب عالیه برسند و آثار امری را به کمك هنر خود جلوه، بدیع بخشند. ذکر سه وجود هنرمند در اینجا لازم است: جناب بیژن فردوسی در آمریکا و جناب سعادت اللّه منجذب در کانادا و جناب تورج جهانگیرلو در نروژ.

آینده، هنر تذهیب

در حال حاضر که به امر معهد اعلی کتاب مستطاب اقدس خوشنویسی و ملحقّات آن صحیفه، کریمه توسّط کامپیوتر نوشته شده توجّه محسوس بدان معطوف که در مواقع مخصوص به هنر تذهیب آراسته و پیراسته شود. این مورد نشان می‌دهد که تذهیب و تحشیه هنری است شناخته و فراموش نشده و دارای آینده، گرانمایه‌ای است. بدین ترتیب که در انتشار آثار مبارکه در آتیه مورد استفاده واقع خواهد شد. حال موقع آن است که جوانان بااستعداد ما در این زمینه از دل و جان مایه گذاشته و به تعلیم و تکمیل این هنر بپردازند و به ایجاد آثاری پردازند که لایق مجاورت آستان و تجلیل مقام آثار الهی باشند. شرط اوّل استعداد سپس پشتکار و استمرار و شرط ثانی پیدا کردن استاد و تکمیل و بلوغ آمادگی خداداد و بالاخره حفظ پاکی نفس و صفا و اخلاص و زیارت و توجّه در آثار و الواح.

امّا در این ۶۰-۷۰ سال اخیر در ایران با وجود استعداد فطری فراوان به علّت بی‌ترتیبی و نبودن راهنما، تقلیدهای مکرّر شده که ممزوج و ترکیبی هستند از سبك ایران و دوره‌های هنری مختلف اروپائیان. مگر در این ده سال اخیر که استعدادها چه در خوشنویسی چه در آرایش‌خواهی راه نوئی در پیش گرفته و میوه‌های نوبری ببار آورده. اگر این راه استمرار یابد ممکن است آثاری ماندگار ببار آورد که در مقابل انتقاد سخت هنری پایدار بماند.

برای حسن ختام مناجاتی از مرکز عهد و میثاق حضرت مالك انام در باره، جناب لطف اللّه موهبت ذکر می‌شود.

هوالابهیٰ

ای بندهٔ صادق حقّ، در این بساط آیت یُخرجُ الحیَّ مِن المیّت گشتی و مظهر قد خرج النّرجس من بَصَل و نبت الورد من الشّوك گردیدی.

در قطب ابداع ظاهر و آشکار نمودی که مقصدی جز حقّ نداشته و نداری، مرادی بغیر از رضایش نخواسته و نخواهی، مخلصین له الدّین. آن شجر به تیشهٔ جفا و تیغ بغضا ریشهٔ خویش را قطع نمود، ولی تو که نهال بوستان محبّت اللّه هستی انشاءاللّه به رشحات سحاب رحمت چنان نشو و نما نمائی که چشمها حیران گردد. البتّه در تحصیل معارف و خطّ خوش کمال همّت را مبذول دار. و البهاء علیك. ع ع

مراجع

- آهنگ بدیع، سال ۲٤، شمارهٔ ٥ و ٦.
- کتب متعدّدهٔ تاریخ هنر اسلام و ایران به زبانهای انگلیسی و آلمانی، فرانسه و فارسی و عربی.
- شاهنامهٔ شاه طهماسبی.
- کتاب عمّامه و لاله و اسلیمی به زبان انگلیسی (شاهکارهای عثمانی).
- کتاب عالم بهائی، دورههای ۱٤، ۷، ۳.
- کتاب بهاءاللّه شمس حقیقت، تألیف جناب بالیوزی.
- محبوب عالم، منتشر در کانادا (به یادبود سال مقدّس).
- کتاب قبالههای ازدواج، موزهٔ نگارستان، خانم سودآور دیبا.
- کتاب مشکین قلم، انجمن ادب و هنر.
- کلمات مکنونه به خطّ مشکین قلم، آلمان و همینطور کلمات مکنونه به خطّ جناب موقن، چاپ آلمان.
- شاهکارهای هنر اسلامی، مونیخ (گنجینهٔ آثار شرق).
- مینیاتورهای ایران و هند، برلین.
- قرآنهای خطّی ایران و ترکیّه و هندوستان (مجموعهٔ خصوصی).
- لوح قد احترق المخلصون و ملاّح القدس با تزئین هندی مغولی، طبع آلمان.
- بسیاری قطعات اصلی از مجموعهٔ شخصی.
- معراج رسول اللّه، کتابخانه ملّی پاریس.
- دارالآثار بین المللی در حیفا.

تاریخچهء قالی بافی در ایران

امید لوئی

بی‌گمان قالی دست بافت زیباترین و اصیل‌ترین فرآورده‌ای است که تا کنون شرق به عالم عرضه کرده است. این هنر از سال‌ها پیش توجّه هنرشناسان غربی را به خود جلب کرده و در بارهء آن به تحقیق و تفحّص پرداخته‌اند. اکنون هزاران قطعه قالی نفیس ایرانی زینت بخش موزه‌های جهان و مجموعه‌های خصوصی است.

در سال‌های اخیر خرید و فروش قالی در بسیاری از کشورهای آسیائی از قبیل ایران، افغانستان، ترکیّه، هندوستان، پاکستان، نپال و چین رواج پیدا کرده و به صورت یکی از رشته‌های مهمّ تجارت درآمده است.

سابقهء قالی بافی در ایران به زمان هخامنشیان باز می‌گردد که اکنون به تاریخچهء این هنر اصیل می‌پردازیم:

الف- دورهء قبل از اسلام

تا سال‌های اخیر مدارك دقیقی از سابقهء بافت قالی در ایران وجود نداشت. تنها کزنفون مورّخ یونانی در تاریخ خود اشاره‌ای به قالی بافی در ایران کرده می‌نویسد پادشاهان هخامنشی در سارد کارگاه قالی بافی داشته‌اند.

در سال ۱۹۶۱ هیئتی از کاوشگران روسی به سرپرستی پروفسور رودنکو در درّهء پازاریك در کوه‌های آلتای (ALTAI) به کشف قالیچه‌ای از دورهء هخامنشی که به سبب یخبندان شدید تقریباً سالم مانده بود نائل شدند. این قالیچه به ابعاد ۱۹۸ × ۱۸۳ سانتیمتر بافته شده که گوشهء آن آسیب دیده و نقشهء آن بطوری که در تصویر دیده می‌شود در عین سادگی بسیار زیباست.

در قسمت وسط شش مربّع بطور افقی و چهار مربّع بطور عمودی طرّاحی شده. در میان هر

مربّع شکلی به صورت ضرب در (×) دیده می‌شود که چهار گل چند پر آنها را احاطه کرده است. (مشابه این طرح در آثار زمان آسوریان دیده می‌شود.) این طرح زیبا به رنگ زرد روشن و آبی سیر تزئین شده و رنگ زمینهٔ آن آجری (ابلق) است. در ترّهٔ (حاشیه) اوّل مربّع‌های دیگری بچشم می‌خورد که مابین آنها «گریفین» (حیواناتی با سر عقاب و بدن شتر) که منقارهای آنها باز می‌باشد دیده می‌شود. این نقوش روی کتیبه‌های کاخ آپادانا و همچنین بر روی جلد شمشیرهای افراد گارد شاهان هخامنشی دیده می‌شوند. در حاشیهٔ اوّل تعدادی بز کوهی بچشم می‌خورد که بدن آنها قرمز و زرد و آبی سیر است که با یکدیگر هماهنگی دلپذیری دارند. در اوائل کشف پازاریك مکتشفان تصوّر می‌کردند این حیوانات گوزن هستند ولی بعداً متوجّه شدند که بز کوهی یا آهوی نر می‌باشند که در خاور میانه فراوان است. ترّهٔ (حاشیه) بعدی با گل‌هائی که شباهت زیادی به نقشهٔ زمینهٔ پازاریك دارد تزئین شده است. حاشیهٔ اصلی را سوارکارانی تزئین کرده‌اند که به صورت منظّم اطراف پازاریك را احاطه کرده‌اند.

جنس اصلی پازاریك از پشم خالص تابیده شده و تعداد گره‌های آن در حدود ۳۶۰۰ گره در هر دسیمتر مربّع است. این نوع گره معمولاً در نواحی شمال غربی ایران و قفقاز دیده می‌شود. محلّ بافت پازاریك از روی نحوهٔ لباس و زین و برگ سواران و نوع گره فرش ثابت شده که در نواحی شمال غربی ایران یعنی منطقهٔ آذربایجان و حدود ارمنستان می‌باشد و تا محلّ کشف حدود سه هزار میل فاصله دارد.

پازاریك در آرامگاهی مانند آرامگاه‌های پادشاهان سده‌های قبل از میلاد پیدا شده و بنظر می‌رسد متعلّق به گورکان پنجم یکی از پادشاهان دورهٔ سکائی بوده است. به احتمال قریب به یقین این قالی از وسائلی بوده که همیشه به دنبال جسد پادشاهان به آرامگاه برده می‌شده و برای مراسم تدفین پادشاه و همسرش طرّاحی و بافته شده بوده است. تحقیقات کارشناسان نشان می‌دهد که پازاریك به وسیلهٔ افراد عشایر بافته نشده بلکه به وسیلهٔ طرّاحان مخصوص برای شخص بلند مرتبه‌ای بافته شده بوده است. به نظر کارشناسان موزهٔ هنرهای زیبای نیویورك قدمت پازاریك به پنج قرن قبل از میلاد مسیح می‌رسد که با موارد تاریخی مذکور تطبیق می‌کند.

قالیچهٔ بسیار کوچك دیگری نیز (قطعات آن به صورت پراکنده) بدست آمده که در هر یك از مربّع‌های آن ملکه‌هائی در دو طرف آتشدان دیده می‌شود. تار قالیچه ابریشمین و پود آن پشمین است. این قالیچه‌ها در لنینگراد در موزهٔ ارمیتاژ نگهداری می‌شوند. هنر قالی‌بافی در زمان سلوکیان و اشکانیان در ایران رونق داشته و راه کمال پیموده است تا اینکه در دورهٔ ساسانی به درجهٔ عالی رسیده است.

در چهار قرن شاهنشاهی ساسانیان قالی بیشتر جنبهٔ تزئینی داشته و کمتر استفادهٔ فرش از آن می‌شده است. قالی در این دوره بیشتر زربفت بوده و با سنگ‌های قیمتی تزئین می‌شده است.

از این نمونه است قالی معروف «بهارستان» که زینت بخش تالار بزرگ کاخ شاهنشاهی ایران در تیسفون بود و در حملهٔ اعراب به دست لشگریان اسلام افتاد و آن را قطعه قطعه کردند و به یغما بردند. طبری مورّخ معروف دوران اوّلیّهٔ اسلام در بارهٔ این فرش می‌نویسد: تار و پود

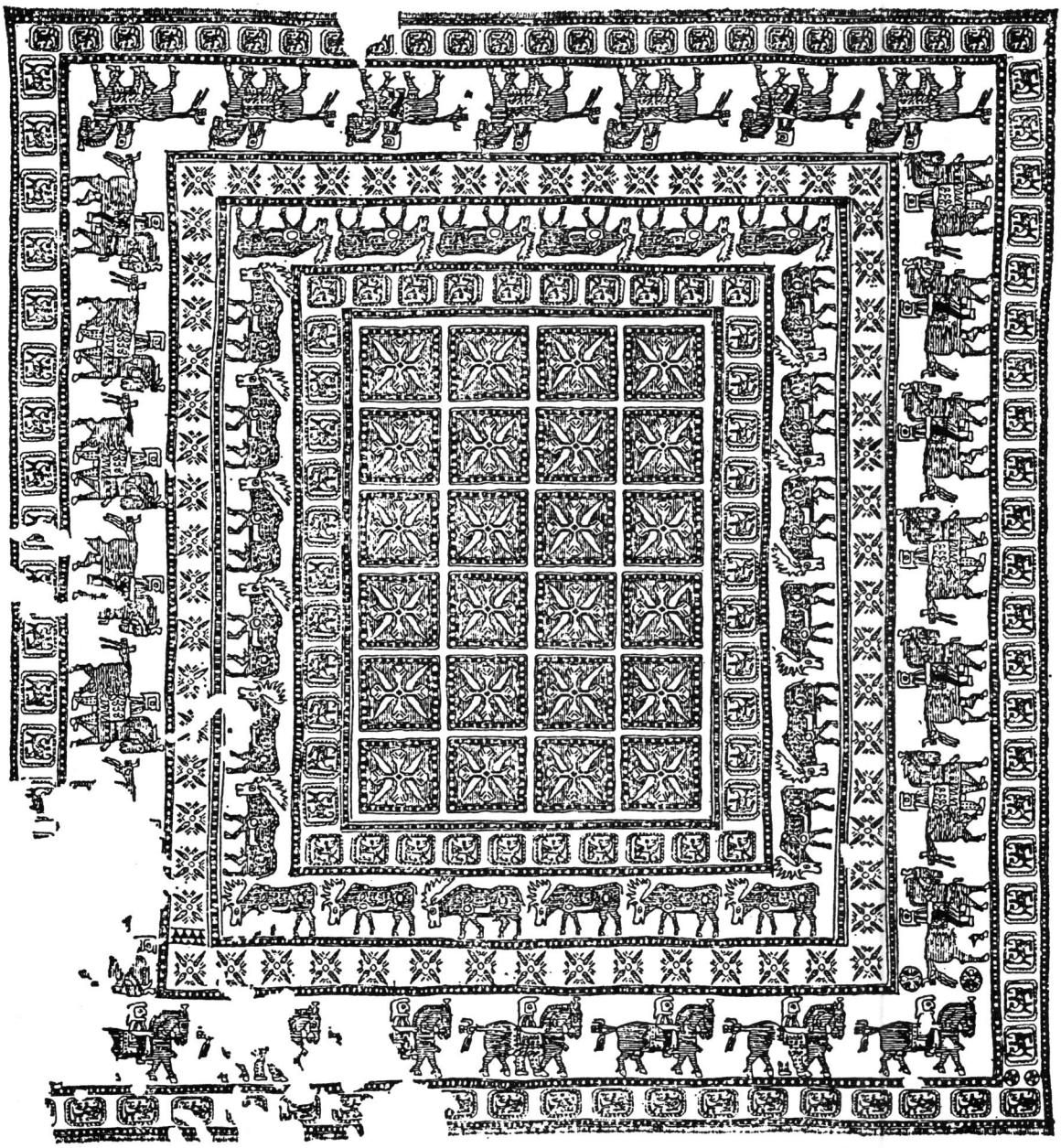

قالی پازاریک(شرح در مقالهٔ تاریخچهٔ قالی بافی)

بهارستان ابریشم و نخ زرّین بوده و بر آن گوهرها نشانده و آن را با طلا و نقره تزئین کرده بوده‌اند. زمرّد را برای سبزی برگ درختان و مروارید و گوهرهای دیگر را بجای شکوفه و گل‌ها بکار برده بوده‌اند. به نظر محقّقان این فرش که در زمان خسرو انوشیروان مخصوص این تالار بافته شده بوده پُرز نداشته است، چون در آب و هوای گرم منطقهٔ تیسفون (عراق کنونی) قالی پرزدار چندان مناسب بنظر نمی‌رسد، و از طرف دیگر زربفت ساختن و جواهرنشان کردن قالی پرزدار معمول نبوده است. این قالی که تقریباً به ابعاد ۲۸ × ۲۸ متر بافته شده بوده اگر پرز می‌داشت بیش از دو تن وزن پیدا می‌کرد و به فرض محال چنین قالی عظیم و سنگینی بعید به نظر می‌رسد یکپارچه بافته شده باشد.

فردوسی حماسه سرای بزرگ ایران در شاهنامه اشاراتی به قالی ایران که زینت بخش بارگاه‌های سلطنتی و خیمه‌های پهلوانان بوده و در آئین‌ها و جشن‌ها استفاده می‌شده دارد. در داستان بیژن و منیژه در مقام توصیف و ستایش، فرش دیبائی را به «پر طاووس» که به کمال زیبائی نزد ایرانیان شهرت دارد نسبت داده و چنین سروده است:

به دیبا زمین کرد طاووس رنگ　　ز دینار و دیبا چو پشت پلنگ

نگاهی به طرح‌های قرون اوّلیهٔ اسلام و قالی‌های بافت قبطیان تأثیر هنر ساسانی و سیر تکاملی قالی را در آن زمان نشان می‌دهد.

ب- قالی بافی در دورهٔ اسلامی

مدارك متعدّدی که از دورهٔ بعد از اسلام بجا مانده سیر تکاملی این هنر را روشن می‌کند. کتاب «حدود العالم» اشارهٔ کوتاهی در بارهٔ قالی بافی در فارس دارد. مقدسی یك قرن بعد در بارهٔ قالی‌های قائنات و یعقوبی مفصّلاً از قالی‌های گرانبهائی که در آذربایجان بافته می‌شده سخنانی دارند. ابن بطّوطه در سفرنامه‌اش از قالی سبزی که در ایذج (ایذه) گسترده بوده‌اند سخن رانده است.

در دربار خلفاء شام و بغداد قالی‌های گرانبهائی وجود داشته است. هشام ابن عبدالملك قالی زربفتی داشته که آن را همتای فرش «بهارستان» می‌شمرده است. به نوشتهٔ مسعودی در بارگاه خلیفه المستنصر باللّه فرشی با صورت‌های انسان و کتیبه‌هائی به زبان فارسی وجود داشته است.

یادداشت‌های پراکندهٔ مورّخین مذکور نشان می‌دهد که در قرون اوّلیهٔ اسلامی قالی بافی در مناطق مختلفهٔ ایران رواجی کامل داشته. لازم به تذکّر است که قالی‌های آن زمان اغلب به وسیلهٔ روستائیان و عشایر و قبائل بافته می‌شده است و در قرن سوّم هجری در اغلب نواحی ایران قالی بافی رواج داشته است. در خراج‌هائی که به دربار خلفای بغداد از نواحی ایران ارسال می‌شده تعدادی قالی وجود داشته است. ابن خلدون در بارهٔ خراج طبرستان می‌نویسد سالیانه ۶۰۰ تخته قالی به دربار خلفا فرستاده می‌شده است. بطوری که از نوشته‌های مورّخان برمی‌آید در آن زمان قالی‌های خراسان بسیار مشهور بوده، در سیستان و خوزستان هم قالی‌های مرغوب کم نبوده است.

بعد از حملهٔ اعراب به ایران به واسطهٔ استقرار نظم و آرامشی نسبی در نواحی مختلفهٔ ایران

بغیر از بافت قالی در روستاها و قبائل، در شهرها نیز کارگاه‌های قالی بافی تأسیس شده، ثروتمندان طرّاحان نقشه‌های قالی را بکار واداشته، نقشه‌های قالی رو به تکامل نهاده است. پادشاهان و امیران سلجوقی به هنرهای تزئینی از قبیل نقّاشی و خطّاطی توجّه داشته‌اند ولی به تکامل هنر قالی بافی زیاد توجّه نکرده‌اند، امّا این هنر متروك نشده است.

قالی بافی پس از حمله، مغول

در حمله، چنگیز خان به ایران خرابی‌ها و نابسامانی‌های آن دوران به حدّی بود که مجالی برای توجّه به هنرهای زیبا از جمله قالی بافی باقی نمی‌گذاشت. پس از چندین سال که مغولان در ایران مستقرّ شدند و آرامش نسبی در کشور حکمفرما شد از جمله ایلخانان مغول از روش پادشاهان پیشین ایران پیروی کردند و قالی بافی به روال قدیمی خود افتاد. قالی بافی در زمان غازان خان مغول رواج کامل یافت و چنانکه نوشته‌اند تالارها و اطاق‌های ارگ غازانی در تبریز با قالی‌های بافت فارس مفروش بوده است.

قبل از حمله، تیمور لنگ هنر قالی بافی مانند دیگر هنرها رواجی گرفته بود که بواسطه، ترکتازی وی دوباره اوضاع کشور آشفته شد ولی در زمان پسرش شاهرخ که آرامشی در کشور برقرار شد، تصویر قالی‌هائی که از آن زمان باقی مانده به رواج دوباره، این هنر دلالت دارد ولی آثار پر ارزشی بوجود نیامده است. اوزون حسن بیش از دیگران به قالی توجّه داشته است. سفیر دربار ونیز در سفرنامه، خود از وجود قالیچه‌های ابریشمین در دربار وی سخن می‌راند ولی هنوز نقشه‌های قالی‌ها در حدّ سادگی پیشین باقی مانده بوده است.

عصر صفوی، اوج هنر قالی بافی

از اواخر قرن نهم هجری اقبال شدیدی به هنر قالی بافی شروع شد و کم‌کم قالی‌بافان و طرّاحان به طرح و بافت طرح‌های جدید منحنی که «اسلیمی» نامیده می‌شود روی آوردند که این طرح‌ها بعداً در زمان صفویّه به حدّ کمال رسید. در آن زمان کارگاه‌های قالی باقی که به علّت اوضاع آشفته، کشور به حال تعطیل افتاده بود دوباره براه افتاد.

دوران پادشاهان صفوی را باید درخشان‌ترین عصر ترقّی و جلوه، هنرهای زیبا نامید. در این عصر انواع رشته‌های هنرهای ظریفه از قبیل معماری، خطّاطی، مینیاتورسازی، نقّاشی، کنده‌کاری، تذهیب، کاشی‌کاری و قالی‌بافی رو به تکامل نهاد و پادشاهان صفوی بزرگ‌ترین مشوّق و حامی این هنرمندان بودند. هنر درخشان عصر صفوی دنباله، آغاز تکاملی است که از سال‌ها پیش در زمان شاهرخ و اوزون حسن شروع شده بود و در این دوران به اوج اعتلای خود رسید. هنر در این عصر تحت حمایت مستقیم شاه قرار گرفت. شاه اسماعیل با وجود گرفتاری‌های بسیار در پایتخت خود تبریز کارگاه قالی‌بافی بزرگی تأسیس کرده بود ولی به واسطه، اشتغالات فراوان مجال توجّه کامل بدان نیافت. در زمان پسرش شاه طهماسب این کم توجّهی جبران شد. اگرچه شاه کمتر در حمایت از این هنر دخالت داشت ولی آثاری درخشان بوجود آمد که از جمله یکی از

پرارزش‌ترین آنها قالی معروف اردبیل است. این قالی معروف اکنون در موزهٔ «ویکتوریا و آلبرت» لندن نگهداری می‌شود. «قالی اردبیل» از نظر بافت، طرّاحی و رنگ شاهکاری بی‌همتاست. زمینهٔ آن آبی سیر و ترنج وسط و چهار لچك اطراف آن زرد رنگ است. ظاهراً این قالی را برای آرامگاه شیخ صفی الدّین اردبیلی بافته بودند. در طرح وسط آن قندیلی به رنگ زرد و آبی سیر نقش شده که جلوه‌ای روحانی بدان می‌دهد. طول آن ۱۱/۵۰ و عرض آن ۵/۳٤ متر است. بافت آن بسیار ظریف و گره‌ها ریز و یك اندازه است. سی میلیون گره در این قالی زده شده و سیزده رنگ کاملاً مختلف در آن بکار رفته است. هماهنگی و تلفیق طرح‌ها و رنگ‌های این قالی خارج از حدّ وصف و بیان است. طرّاح این قالی اهل کاشان بوده و در گوشهٔ آن جملهٔ «بندهٔ درگاه مقصود کاشانی سنهٔ ۹٤٦» دیده می‌شود.

اثر برجستهٔ دیگر این دوره قالی معروف به «چلسی» است که در همین موزه نگهداری می‌شود. این قالی از قالی اردبیل ظریف‌تر بافته شده به این طریق که قالی اردبیل در هر اینچ مربّع دارای ۲٤۰ گره است در صورتی که قالی «چلسی» در هر اینچ مربّع آن ٤۷۰ گره وجود دارد. ابعاد قالی چلسی ۳/٤۰ × ۳/۱٦ متر است. در زمینهٔ آن، میان ترنج و لچك‌های آن، تصویر شکارچیان و جانوران و پرندگان با ظرافت تمام بافته شده است. در میان قالی حوضی کوچك دیده می‌شود که ماهیان در آن به شنا مشغولند. نقش و نگارهای این قالی جلوه‌ای افسانه‌ای بدان بخشیده است.

سفیر مجارستان در دربار صفوی در گزارش خود مفصّلاً از قالی‌های ابریشمین زیبائی که بافت همدان بوده و در کاخ‌های صفوی پهن شده سخن می‌گوید. شاه طهماسب قالی زیبائی وقف مسجدی در عثمانی کرد و فرش دیگری برای سلطان سلیم هدیه فرستاد که ظاهراً همه ابریشمین و بافت همدان بوده‌اند.

شیوهٔ هند و ایرانی

در اواخر قرن دهم هجری یکی از شاهزادگان هندی همایون شاه پسر ظهیرالدّین بابر میرزا به دربار ایران پناهنده شد و بواسطهٔ علاقهٔ فراوانی که به هنر قالی‌بافی داشت پس از مراجعت به هند، عدّه‌ای از قالی‌بافان ایرانی را به همراه برد. این استادان در آن سرزمین با آمیختن طرح‌های ایرانی با هندی قالی‌هائی با نقشه‌های جدید بوجود آوردند که طرح «هند و ایرانی» نامیده می‌شود. یکی از نمونه‌های برجستهٔ این مکتب در موزهٔ آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود. در دورهٔ شاه اسماعیل دوّم و سلطان محمّد هنر قالی بافی رو به تکامل نهاد و شاهزادگان و درباریان کارگاه‌های قالی بافی دائر کردند و در تشویق و حمایت هنرمندان قالی‌باف و طرّاح کوشیدند. هنر نقّاشی کم‌کم در طرّاحی قالی نفوذ کرد و زمینه برای نقشه‌های ابداعی زمان شاه عبّاس آماده شد.

قالی بافی در دورهٔ شاه عبّاس بزرگ

در دورهٔ شاه عبّاس کبیر انواع هنرهای زیبا رو به ترقّی گذاشت. نقّاشی و طرّاحی قالی و

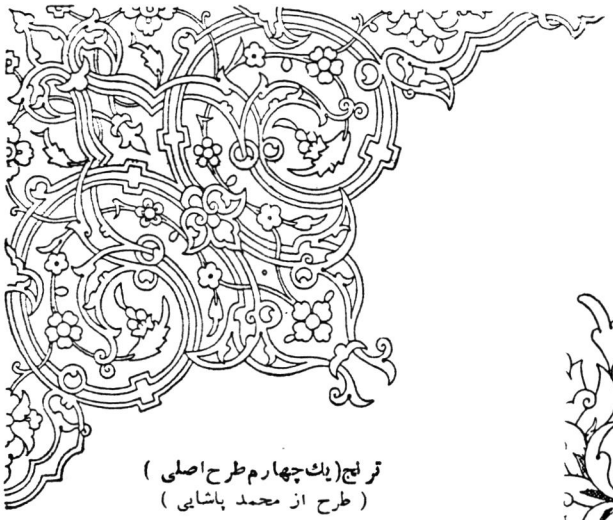

ترنج (یك چهارم طرح اصلی)
(طرح از محمد باشایی)

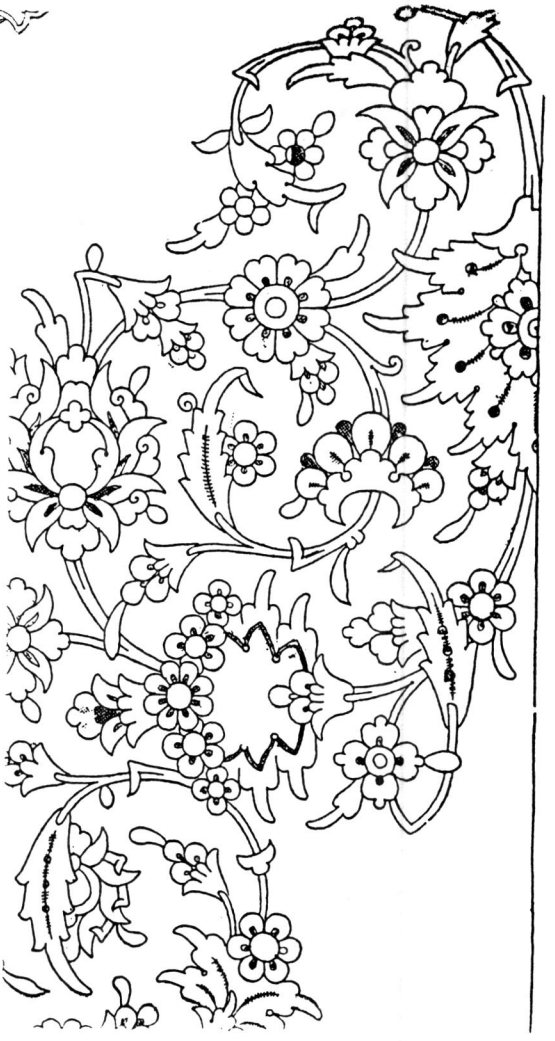

ختایی کامل (طرح از محمد باشایی)

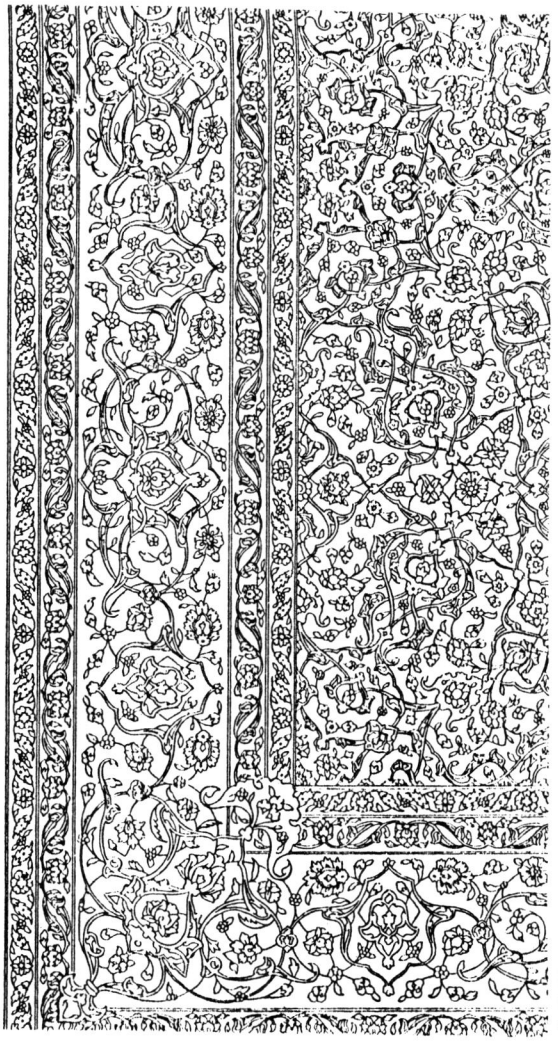

ترنج بغدی (طرح از طاهر زادهٔ بهزاد)

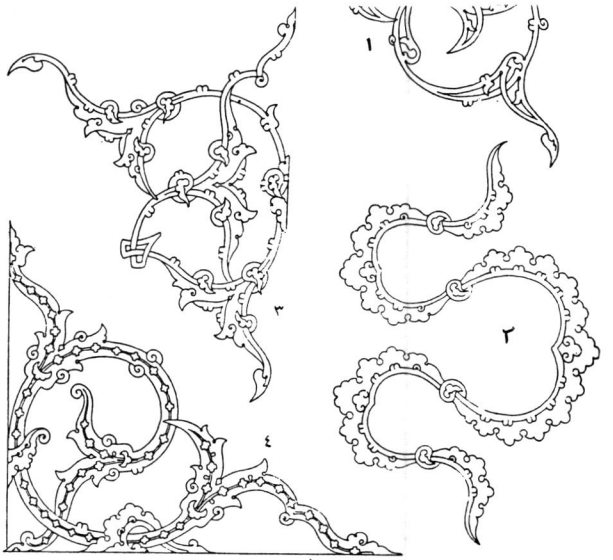

طرح های اسلیمی : ۱ ـ اسلیمی ساده ۲ ـ اسلیمی ماری ۳ ـ اسلیمی دهن اژدری ـ
۴ ـ اسلیمی گلدار (طرح از محمد باشایی)

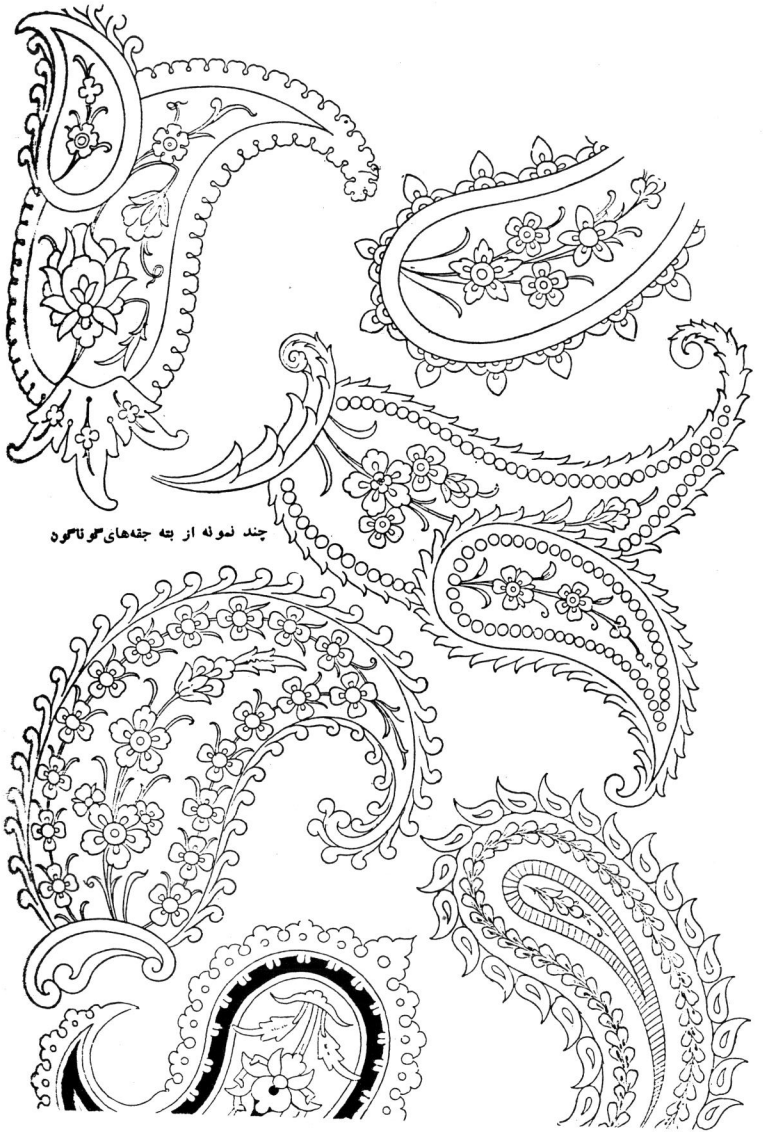

چند نمونه از بته جقه‌های گوناگون

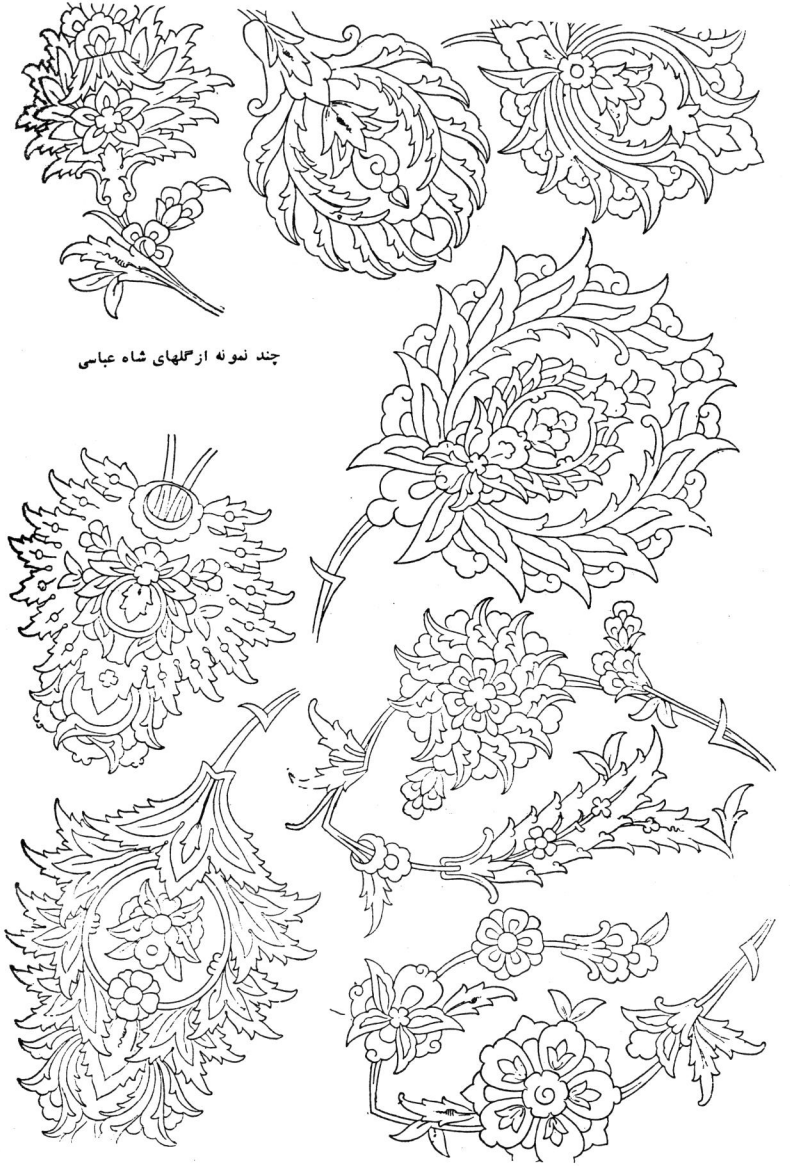

چند نمونه ازگلهای شاه عباسی

کاشی‌کاری و مینیاتور از جمله هنرهائی بود که در دوره‌ٔ این پادشاه رونق گرفت. وی «نگارخانه‌ٔ شاهی» را که در زمان شاه طهماسب بنیان گرفته بود رونق داد و هنرمندان برجسته را در آنجا گرد آورد. قالی بافی مخصوصاً طرّاحی آن در زمان این پادشاه به اوج ترقّی خود رسید. شاه عبّاس کارگاه قالی‌بافی بسیار بزرگی با قسمت‌های مختلف و منظّم در اصفهان، در محلّی بین کاخ چهل ستون و میدان شاه بنا کرد و بی‌گمان بسیاری از قالی‌های گرانبهائی که از آن زمان باقی است محصول این کارگاه است.

در این دوران در چند شهر و ناحیه‌ٔ دیگر ایران از قبیل شیروان، جوشقان، کاشان، استرآباد، قراباغ و گیلان کارگاه‌های قالی‌بافی شاهی دائر شده بود. در آن زمان برای اوّلین بار پس از حمله‌ٔ اعراب بکار بردن گلابتون و تارهای زرّین و سیمین همراه با ابریشم در قالی‌های تزئینی معمول شد که نمونه‌هائی از آن موجود است.

تا زمان شاه عبّاس کبیر قالی‌بافان اغلب از طرح‌های گذشتگان پیروی می‌کردند و کوشش زیادی در ابداع نقشه‌های جدید نمی‌شد و اگر گاهی پادشاهی هوسی می‌کرد، استاد از آمیختن نقش‌های گذشتگان طرح جدیدی بوجود می‌آورد. البتّه در زمان شاه طهماسب طرّاحی قالی رواج یافته بود ولی در دوران شاه عبّاس کبیر به اوج کمال رسید.

طرح «شاه عبّاسی» که انواع آن بسیار است هر یك در نوع خود شاهکاری محسوب می‌شود. بی‌گمان استادانی که در «نگارخانه‌ٔ شاهی» گرد آمده بودند در تکامل هنر قالی بافی بسیار می‌کوشیدند و تغییراتی در جهت پیشرفت این فنّ بوجود می‌آوردند. این وضع تا زمان شاه عبّاس دوّم ادامه داشت. این هنرمندان بقایای شاگردان دستگاه‌های منظّمی بودند که در زمان شاه عبّاس کبیر بوجود آمده بود. پس از شاه عبّاس دوّم به سبب بی‌توجّهی و آشفتگی کشور هنرمندانی که در دوران شاه طهماسب و شاه عبّاس کبیر گرد آمده بودند به تدریج پراکنده شدند و چون مورد تشویق و حمایت قرار نگرفتند کم‌کم در بوته‌ٔ فراموشی افتادند. حتّی شاگردان و جانشینانی از خود باقی نگذاشتند و اگر هم باقی گذاشتند به علّت نداشتن شوق و حامی آنطور که باید و شاید نتوانستند هنر خویش را نشان دهند.

سیر نزولی هنر قالی بافی مانند اغلب رشته‌های هنرهای زیبا از اواخر دوره‌ٔ صفوی مخصوصاً در دوره‌ٔ شاه سلطان حسین آخرین پادشاه بی‌کفایت این سلسله به نهایت رسید. در حمله‌ٔ افغانان بسیاری از آثار هنری از جمله قالی‌های پر ارزش معدوم شد و این هنر از رشد خود باز ماند.

قالی بافی بعد از عصر صفوی

در زمان نادر شاه افشار و کریم خان زند آرامش طولانی در کشور بوجود نیامد ولی هنرمندانی بودند که به آشوب‌های پیاپی توجّهی نداشتند و به کار خود سرگرم بودند. آرامش نسبی دوران کریم خان تا حدّی محیط را برای دوران سکون دوره‌ٔ قاجار آماده ساخت. در زمان قاجاریّه که آرامشی طولانی بر کشور حکم فرما شد به هنرهای زیبا توجّه کافی مبذول شد. در دوران شاهانی چون فتح علی شاه و ناصرالدّین شاه و مظفّرالدّین شاه قالی بافی تقریباً رونق گذشته‌ٔ خود را پیدا

کرد ولی ظرافت و ابداع دوران صفوی را نداشت. قالی بافان در این دوران بیشتر از طرح‌های دوره‌ء صفوی تقلید می‌کردند و روی هم رفته کمتر ابتکاری از خودشان نشان می‌دادند.

پس از قاجاریّه در دوران پهلوی صادرات قالی رواج گرفت و این هنر در حیطه‌ء تجارت درآمد و کوشش صاحبان کارگاه‌های قالی‌بافی صرف آن شد که میزان تولید خود را افزایش دهند. به این علّت دقّت و ابتکار از عرصه‌ء این هنر رخت بربست و هنر قالی‌باقی از نظر کیفیّت تنزّل کرد. از طرفی رنگ‌های شیمیائی که ارزان و اغلب بی‌ثبات است به این تنزّل کیفیّت کمك کرد و از رواج و استعمال رنگ‌های طبیعی که تهیّه‌ء آن مستلزم زحمت و دقّت است جلوگیری کرد و به این طریق لطمه‌ء بزرگی به هنر قالی‌بافی زد.

در حال حاضر در بیشتر نقاط ایران قالی بافی رواج دارد و گذشته از نقشه‌های رایج، طرح‌های محلّی مرسوم است. بطوری که قالی‌های ترکمنی، بختیاری، قشقائی، بلوچی و مانند آن نقشه‌های شناخته شده‌ای هستند و همه در محلّ‌های خود بافته می‌شوند. در بیشتر شهرها مثل همدان، کاشان، جوشقان، نائین، قم، اصفهان، سراب، بیجار، هریس و سنندج، بافندگان قالی زنان و در بعضی شهرها مانند تبریز، کرمان، مشهد و بیرجند این کار را مردان انجام می‌دهند.

قالی‌هائی که امروزه بافته می‌شود سه نوع است که رایج‌ترین آنها پشم و نخ و بعد پشم در پشم و سوّم ابریشم است.

نگاهی به طرح‌های قالی ایران

یکی از عوامل مهمّ هنر قالی بافی طرح و نقشه است. در عهد صفوی نقّاشان و طرّاحان با یکدیگر همکاری می‌کردند و شاهکارهائی بوجود می‌آوردند که در قالی‌های آن عصر و سال‌های بعد منعکس شده است.

طرح و رنگ در روستاها و ایلات و عشایر ایران حکایت دیگری است. طرح‌ها و رنگ‌هائی که در قالی‌های این روستاها و در میان عشایر بکار گرفته می‌شود کار نقّاش یا طرّاح مشخّصی نیست بلکه این طرح‌های ساده به تدریج رو به کمال رفته و اهل یك محلّ یا یك ده همه در یك طرح قالی می‌بافند.

بی‌گمان طرّاحی نقشه‌ء قالی در عصر صفوی به کمال خود رسیده است. در این عصر طرّاحان و نقّاشان صاحب نظر گرد هم می‌آمده‌اند و با نظر یکدیگر نقشه‌های مطلوب را برمی‌گزیدند و نقشه‌ء قالی را به صورت یك چهارم طرح می‌کردند. این طرح یك چهارم در سه چهارم دیگر تکرار می‌شد و فی‌الواقع اساس نقشه‌های قالی‌ها را همین نقشه‌های یك چهارم تشکیل می‌داد.

در بسیاری از طرح‌های عصر صفوی از عناصر طبیعت مانند گل و گیاه و بوته و شاخه و برگ و همچنین حیوانات مدد می‌گرفتند و نقش‌هائی مانند شکارگاه و سیمرغ و اژدها و دیو و پری و نیز قصّه‌هائی مانند حکایت بهرام گور و لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد و امثاله را در این قالی‌ها می‌توان دید.

نقش شاه عباسی (طرح از طاهر زادهٔ بهزاد)

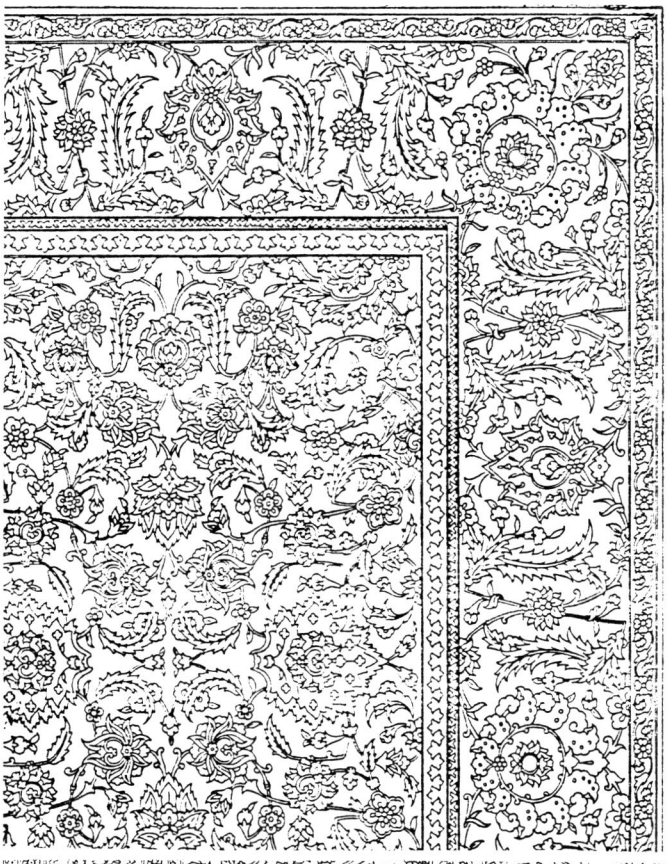

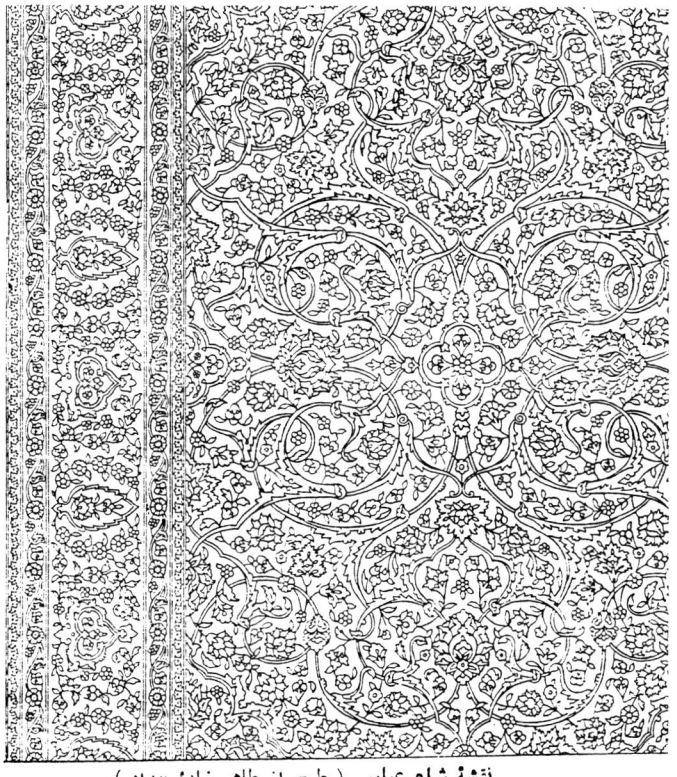

نقشهٔ شاه عباسی (طرح از طاهر زادهٔ بهزاد)

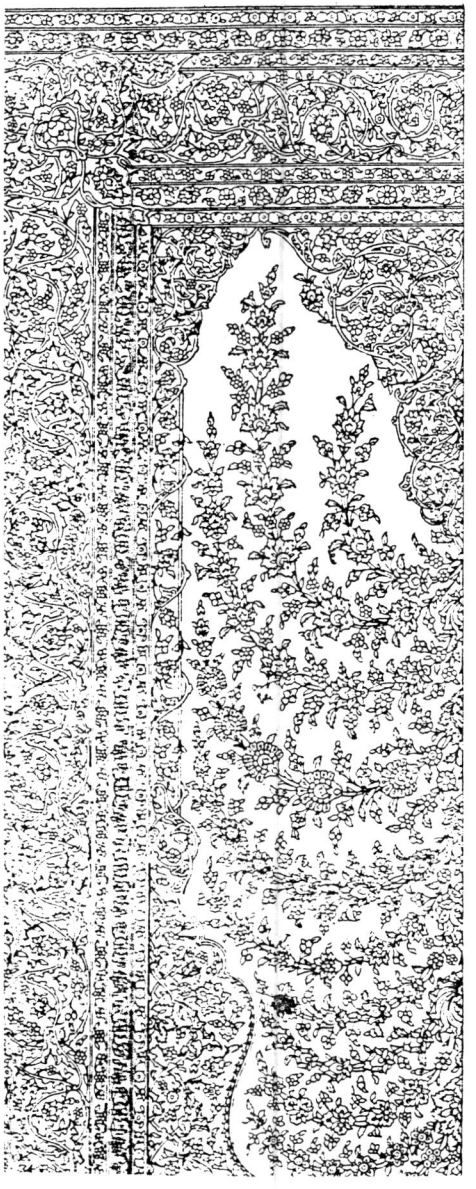

طرح گلدانی (طرح از طاهر زادهٔ بهزاد)

طرح‌های محلّی معروف

بطوری که گفته شد در بسیاری از نواحی ایران قالی‌هائی با طرح‌ها و رنگ‌های مشخّص بافته می‌شود که مخصوص آن محلّ است و به آسانی طرح و رنگ قالی هر محلّ را می‌توان تشخیص داد. از جمله می‌توان از طرح‌های بختیاری، ترکمن و بلوچی نام برد و نیز در اغلب شهرهای ایران که دارای قدمت می‌باشند قالی بافی با نقشه‌ها و طرح‌های شناخته شده وجود دارد که در بازار قالی معروف است مانند: مشك آبادی، ساروق، مزلقانی، درخشی، کردی، بجنوردی، فراهانی، هریسی، بیجاری...

بعضی از شهرهای معروف ایران که از مراکز قالی بافی هستند بجز طرح‌های محلّی دارای نقش‌های مشخّص و معروفی هستند که به دست هنرمندان آن شهرها بوجود آمده و خاصّ آن نواحی هستند و بخاطر تکرار و تداوم از جمله به طرح‌های کاشان، جوشقان، نائین، قم، اصفهان، کرمان و تبریز معروف شده‌اند.

طرح‌های اسلیمی

از قرن نهم هجری به بعد بجای خطوط هندسی، خطوط منحنی در طرّاحی قالی راه یافت و طرّاحان قالی کم‌کم از طرح‌های هندسی بسوی طرح‌های اسلیمی ساده (که منحنی است) روی آوردند که به تدریج رو به کمال رفت و در عصر صفوی به اوج زیبائی خود رسید.

طرح‌های اسلیمی به تدریج مراحل کمال و تنوّع را پیموده در حاشیه و متن قالی در اشکال مختلف بکار گرفته شد و به مرور زمان تکامل یافت.

بوته جقّه

بوته جقّه یا بتّه جقّه یکی دیگر از طرح‌های مشهوری است که «بتّه کشمیری» و «بتّه ترمه» نیز خوانده می‌شود. این طرح ابتدا بر روی شال‌های هندی که شال کشمیر خوانده می‌شدند و نیز روی شال‌های ترمه پدیدار شد و از آنجا به نقشه‌های قالی سرایت کرده است.

بتّه جقّه که سروی سر خم کرده را بطور تجریدی نشان می‌دهد انواع گوناگون دارد که با اسلیمی‌ها و ختائی‌ها و بتّه جقّه‌های کوچك‌تر تزئین می‌شود که هر هنرمند به ابتکار خود طرح‌هائی نو پدید می‌آورد.

در تذهیب نیز از بتّه جقّه به وفور استفاده می‌شود و نمونه‌های آن را در آثار اساتید تذهیب از جمله مذهّب معروف بهائی استاد لطف اللّه موهبت می‌توان دید.

بتّه جقّه چون طرحی قدیمی است به نام هر ناحیه که قالی بافته می‌شود خوانده می‌شود، مانند بتّه حاجی آباد، بتّه همدان، بتّه نائین، بتّه کرمان و غیره.

لچك و ترنج

طرحی که در چهار گوشهٔ قالی به صورت یکسان تکرار می‌شود «لچك» خوانده می‌شود که به

شکل‌های بسیار متنوّع در نقشه‌های قالی طرّاحی و بافته می‌شود. «ترنج» طرح بیضی شکلی است که وسط قالی بافته می‌شود که به اشکال بسیار متنوّع در قالی‌ها بافته می‌شود.

ختائی

در این طرح که از گل و بوته‌های طبیعی اقتباس شده خطّ مستقیم کمتر بکار می‌رود. در طرح‌های ختائی گلی اصلیٰ وجود دارد که با گل‌ها و بوته‌ها و برگ‌های پیرامون آن کامل می‌شود. در طرح‌های ختائی از گل‌های شاه عبّاسی استفاده می‌شود.

گل‌های شاه عبّاسی

در زمان صفویّه در ختائی‌ها بیشتر از گل‌های شاه عبّاسی استفاده شده است.

بعضی از انواع گل‌های شاه عبّاسی عبارتند از گل گرد، پیچك، پیچك گل گرد دار، برگی، گل برگی، سه برگی، اناری، اناری و برگی، سه گل درهم، دو گل درهم...

این گل‌ها را گل شاه عبّاسی یا گل شاه صفی می‌خوانند که مسلّماً از زمان شاه عبّاس به بعد در سال‌های متوالی مورد استفادهٔ طرّاحان قالی قرار گرفته و متأسّفانه برای افزودن به این گنجینهٔ پر بها کمتر کوششی بکار رفته است.

پایان سخن

در دهه‌های اخیر که قالی به عنوان یك کالای تجارتی به بازارهای اروپا و آمریکا راه یافت تولید کنندگان قالی بجای اینکه در صدد تکمیل و تعالی کارهای سابق برآیند با هدف تولید هر چه بیشتر از مرغوبیّت و کیفیّت قالی کاستند و عوامل منفی مختلف از جمله استفاده از رنگ‌های شیمیائی و موادّ اوّلیّهٔ نامرغوب و عدم توجّه به هویّت فرش هر منطقه باعث سقوط میزان کیفیّت فرش ایران گردید. یکی دیگر از این عوامل منفی هرج و مرجی است که در هویّت محلّ فرش‌های ایران بوجود آمده است بدین معنی که مثلاً فرش نائین در قم و فرش کاشان در اصفهان بافته می‌شود.

تقلید ممالك دیگر از قبیل هند و پاکستان و نپال از نقشه‌های اصیل ایرانی و نیز رواج فرش‌های ماشینی همه باعث رکود فرش اصیل ایرانی گردیده است که بحثی مفصّل و از حوصلهٔ این سخنان خارج است.

مآخذ

۱- کتاب نظری به هنر ایران، تألیف پروفسور اپهام پوپ.

A Survey of Persian Art by Prof. Upham Pope.

۲- کتاب قالی ایرانی، تألیف سسیل ادوارد.

Persian Carpet by Cecil Edward.

مفاهیم کلمهٔ بیان

صالح مولوی نژاد

انجمن ادب و هنر به انگیزهٔ گذشت پانزده دهه از اظهار امر حضرت نقطهٔ اولی جلّ ذکره الاعلی، ششمین دورهٔ کنفرانس‌های خود را به نام «دورهٔ بیان» نام‌گذاری نموده است. اگرچه گفتارهای اصلی این دوره به تجلیل «نقطهٔ بیان» و بحث در آثار مبارکهٔ مؤسّس «شریعت بیان» اختصاص یافته، مباحث دیگری هم در این دوره مورد توجّه و مطالعه قرار خواهد گرفت که بر آنها نیز مفهوم بیان صادق است.

برای اهل بهاء کلمهٔ بیان مفهومی خاصّ دارد. وقتی سخن از «بیان»، «شریعت بیان»، «کتاب بیان» یا «اهل بیان» می‌رود این کلمات اسامی خاصّ اند و مفهومی مشخّص را به ذهن القاء می‌کنند. امّا بیان، به طور عامّ، چه به معنی مصدری آن و چه به عنوان اسم مصدر، مفاهیمی متعدّد و متفاوت دارد که هر یك در خور بحثی مستقلّ و جالب است. از جوانه زدن درخت و ظاهر شدن نشانه‌های ابتدائی برگ، تا تفسیر رموز کتب مقدّسه و بشارات انبیاء، و در بین این دو، ده‌ها معنای دیگر از این کلمهٔ خوش آهنگ و لطیف استنباط می‌شود. در پایان این گفتار به چند معنی مشهور از معانی کلمهٔ بیان اشاره خواهد شد و معلوم خواهد گشت که این کلمه، با توجّه به مفاهیم مستقیم و غیر مستقیم خود، شامل همهٔ وسائل و وسائط اظهار و انتقال هر نوع پیام یا اندیشه‌ای از چیزی یا کسی به کسی یا کسانی دیگر می‌شود. به عبارت دیگر، سکوت و آرامش شبی آرام یا غرّش و تابش رعد و برق، هر دو، بیان‌کنندهٔ پیامی اند که منشائی دارند و مقصدی. لهذا پیام و پیام‌ها ضرورتاً از کلمه و کلمات ترکیب نمی‌شوند.

و نیز باید یادآوری کرد که جریان یا فرایند[1] ارتباطات[2] که مخصوصاً از آغاز نیمهٔ دوّم قرن جاری در ادارهٔ جامعه و مدیریّت سازمان‌های کوچك و بزرگ اهمّیّتی حیاتی و روزافزون یافته و موضوع تحقیقات بسیاری واقع شده، معنائی جز بیان ندارد و باید این پدیده را نیز مشمول مفهوم این کلمه یا اصطلاح دانست.

در زبان فارسی کلمهٔ بیان و بیان کردن به مفهوم و مترادف با گفتار و سخن گفتن، متداول و مقبول شده و چنان که خواهیم دید، در آثار جمال قدم به وفور زیارت می‌شود، امّا این معنی[1] در فرهنگ‌های عربی دیده نشده است.

قبل از اشاره به مفاهیم لغوی کلمهٔ بیان، به بعضی از آثار جمال قدم جلّ اسمه الاعظم مراجعه می‌کنیم تا با معانی این کلمه، آنچنان که از قلم اعلی صادر شده، آشنا شویم.

مفاهیم بیان در الواح جمال قدم

در آثار جمال قدم و اسم اعظم کلمهٔ «بیان» به مفاهیمی متعدّد به کار رفته است. تعیین حدّ و مرز بعضی از معانی دشوار است و شاید کوشش در این کار، منجر به بسط بیهودهٔ کلام شود و فایده‌ای عملی بر آن مترتّب نباشد. ذیلاً به چند مفهوم کلّی که احتمالاً جائی برای بحث و تعبیرات باریک‌تر باقی نمی‌گذارد اشاره می‌شود:

الف- بیان به مفهوم ندا و کلام الهی

۱- در لوح مقصود می‌فرمایند: «حمد مقدّس از ذکر و بیان، حضرت معبود و مالك غیب و شهودی را لایق و سزا که از نقطهٔ اولی کتب لاتحصی پدید آورد و از کلمهٔ علیا خلق اوّلین و آخرین ظاهر فرمود و در هر قرنی از قرون و هر عصری از اعصار به مقتضیات حکمت بالغه سفیری فرستاد تا خلق افسرده را به ماء بیان زنده نماید.»[3]

۲- و نیز به همین معنی، یعنی بیان به مفهوم کلام الهی می‌فرمایند: «این مظلوم در جمیع احوال، از شدّت و رخا و عزّت و عذاب، کلّ را به محبّت و وداد و شفقت و اتّحاد امر نمود. هر یوم که فی الجمله علوّ و سموّی ظاهر شد نفوس مستوره از خلف حجاب بیرون می‌آمدند و به مفتریاتی تکلّم می‌نمودند که احدّ از سیف بود. به کلمات مردودهٔ مجعوله متمسّکند و از بحر آیات الهی ممنوع و محروم. و اگر این حجبات حائل نمی‌شد ایران در دو سنه او ازید به بیان مسخّر می‌گشت و مقام دولت و ملّت هر دو مرتفع می‌شد.»[4]

۳- «یا اسمی، شمس بیان از مطلع وحی رحمن به قسمی در زبر و الواح اشراق فرموده که ملکوت بیان و جبروت تبیان از او در انبساط و اهتزاز و اشراق است ولکنّ النّاس اکثرهم لا یفقهون.»[5]

۴- در کتاب مستطاب اقدس نیز کلمهٔ بیان به معنی لسان وحی و ندای مظهر الهی زیارت می‌شود: «لو یجد احد حلاوة البیان الّذی ظهر من فم مشیّة الرّحمن لینفق ما عنده و لو یکون خزائن الارض کُلّها لیثبت امراً من اوامره المشرقة من افق العنایة و الالطاف» (آیهٔ ۸)، و یا «اغتمسوا فی بحر بیانی...» (آیهٔ ۴۴۸)

حلاوت، یکی از صفات کلام و بیان الهی است که در آیهٔ مبارك فوق زیارت می‌شود. صفات دیگری نیز در الواح مبارکه برای کلام حقّ ذکر شده که حکایت از نفوذ، خلّاقیّت و سلطنت آن دارد:

۱- «ای حبیب من، کلمهٔ الهی سلطان کلمات است و نفوذ آن لاتحصی. حضرت موجود می‌فرماید:

عالم را کلمه مسخّر نموده و می‌نماید. اوست مفتاح اعظم در عالم چه که ابواب قلوب که فی الحقیقه ابواب سماء است از او مفتوح.»[٦]

٢- «... نصّار حقیقی آمد، لعمر اللّه قادر است بر اینکه به یك کلمه عالم را منقلب نماید.»[٧]

٣- مضمون بیان مبارك فوق در کتاب مستطاب اقدس نیز مصرّح است: «... لو یشاء یأخذ العالم بکلمة من عنده. ایّاکم ان تتوقّفوا فی هذا الامر الّذی خضع له الملأ الاعلی و اهل مدائن الاسماء اتّقوا اللّه و لا تکوننّ من المحتجبین.» (آیه، ٣١٢)

٤- قدرت کلام حقّ در تقلیب قلوب و خلق جدید، اکسیر حقیقی است و به همین جهت قلم اعلی مبلّغین را هدایت می‌فرمایند که در تبلیغ از آیات و کلمات الهی استمداد جویند: «... و باید نفوس مقدّسه تفکّر و تدبّر نمایند در کیفیّت تبلیغ و از کتب بدیعه، الهیّه در هر مقام آیاتی و کلماتی حفظ نمایند تا در حین بیان در هر مقام که اقتضا نماید به آیات الهی ناطق شوند چه که اوست اکسیر اعظم و طلسم اکبر افخم به شأنی که سامع را مجال توقّف نماند.»[٨]

به خاطر همین قدرتِ تقلیب و خلاّقیّت کلام الهی است که جمال قدم مؤمنین را به تلاوت آیات در صبح و شام امر می‌فرمایند و در کتاب اقدس تصریح می‌فرمایند که تلاوت یك آیه از آیات الهی اجلّ است از قرائت همه، کتب: «من یقرأ آیة من آیاتی لخیر له من ان یقرأ کتب الاوّلین و الآخرین. هذا بیان الرّحمن ان انتم من السّامعین.» (آیات ٣٣٤ و ٣٣٥)

ب- بیان به معنی گفتار در تبلیغ

نصایح الهی به مؤمنین در اهمّیّت و وجوب تبلیغ در کمتر لوحی است که زیارت نشود. دستور العمل برای انجام موفّقیّت‌آمیز تبلیغ نیز در بسیاری از الواح نازل شده است. مبلّغ باید مثل یك معلّم و یا مانند یك مسئول ارتباطات و روابط عمومی، موقع‌شناس و روانشناس باشد و نیز سخن‌شناس. در موضوع روانشناسی تبلیغ که با نحوه، بیان مطالب و مشخّصات گفتار مبلّغ ارتباط پیدا می‌کند چند فقره از نصایح قلم اعلی نقل می‌شود:

١- «... و بیان و کلمه باید مؤثّر باشد و همچنین نافذ. و به این دو طراز در صورتی مزیّن که للّه گفته شود و به مقتضیات اوقات و نفوس ناظر باشد.»[٩]

٢- «از برای هر کلمه روحی است، لذا باید مکلّم و مبیّن ملاحظه نمایند و به وقت و مقام، کلمه القاء فرمایند چه که از برای هر کلمه اثری موجود و مشهود.»[١٠]

٣- «حکیم دانا باید به کمال مدارا تکلّم فرماید تا از حلاوت بیان کلّ بما ینبغی للانسان فائز شوند.»[١١]

٤- «یك کلمه به مثابه نار است و اخری به مثابه نور، و اثر هر دو در عالم ظاهر. لذا باید حکیم دانا در اوّل به کلمه‌ای که خاصّیّت شیر در او باشد تکلّم نماید تا اطفال روزگار تربیت شوند و به غایت قصوای وجود انسانی که مقام ادراك و بزرگی است فائز گردند.»[١٢]

٥- «... بیان اگر به اندازه گفته شود رحمت الهی است و اگر تجاوز نماید سبب و علّت هلاك. در الواح کلّ را وصیّت فرمودیم به بیاناتی که طبیعت و اثر شیر در او مستور باشد تا اطفال عالم را تربیت نماید و به حدّ بلوغ رساند. بیان در هر مقامی به شأنی ظاهر و به اثری باهر و از او

عرف خیر و شرّ متضوّع.»[۱۳]
صفات و مشخّصات بیان و گفتار، به نحوی که نافذ، مؤثّر و مقلّب باشد در الواح مبارکه، جمال قدم و اسم اعظم معیّن و مشخّص شده است. توجّه و رعایت این صفات و مشخّصات برای تبلیغ، تعلیم، نگارش، نطق و جمیع ارتباطات عادی و جاری شایسته و لازم است.
باید توجّه داشت که وقتی بین گوینده و شنونده، یا نویسنده و خواننده از طریق گفتار و نگارش رابطه برقرار می‌شود، ایجاد این رابطه هدف و منظور معیّنی دارد که عبارت است از انتقال پیام و منویّات گوینده به شنونده. به استثنای آثار وحی، هر پیامی از مبدأ تا مقصد گرفتار تغییرات و تعبیراتی می‌شود. این تغییرات از طرفی به علّت محدودیّت‌های گفتاری پیام دهنده است و از سوئی به علّت محدود بودن آگاهی و عاطفی یا روانی پیام گیرنده. ارتباط موفّق آن است که اختلاف معنیٰ و محتوای پیام از مبدأ تا مقصد به حدّ اقلّ کاهش یابد.
رعایت استعداد مخاطب برای فهمیدن مطلب و نیز توجّه به نیاز او به مطلبی که به او خطاب می‌شود یکی از ضروریّات بیان و ارتباط مؤثّر است. الواح مبارکه راهنما و سرمشق کاملی است. در اکثر الواح مطالب به اقتضای استعداد و احتیاج مخاطب القاء می‌شود. البتّه بعضی از الواح از این قاعده مستثنی می‌شود. مثلاً الواحی که مخاطب آنها عموم احبّا و یا همهٔ اهل عالم است و یا الواحی که مخاطب معیّنی دارد امّا هدف، ابلاغ مطالبی به عموم است. در این گونه آثار، هر کس به قدر درک خود فیض می‌برد.
در یکی از شواهدی که قبلاً از الواح مبارک جمال قدم زیارت شد می‌فرمایند یکی از شرایط بیانِ مؤثّر و نافذ این است که للّه (به خاطر خداوند) گفته شود. سایر صفات و شرایط بیانِ موفّق چنین است:
۱- رعایت زمان و مکان گفتار: «... انّا قدّرنا لکلّ ارضٍ نصیباً و لکلّ ساعةٍ قسمةً و لکلّ بیانٍ زماناً و لکلّ حالٍ مقالاً.»[۱۴] در این بیان مبارک، توجّه به مکان سخن گفتن، زمان سخن گفتن و اقتضای سخن گفتن توصیه شده است. (هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد.)
۲- مدارا در گفتار و رعایت حال مستمع: «باید اهل اللّه مدارا نمایند و به قدر و مقام هر نفسی کلمه القا کنند.»[۱۵] (در یکی از الواح می‌فرمایند اگر متکلّم فوقِ طاقت مستمع سخن بگوید به او ظلم کرده است.)
۳- انتخاب لحن مناسب: در یکی از الواح که به عربی آغاز شده و ادامه یافته است جمال قدم لحن کلام را از عربی به فارسی تغییر می‌دهند و تصریح می‌فرمایند که این به خاطر رعایت حال فارسی‌زبانان است: «اراده آنکه به لسان پارسی نطق نمائیم که شاید اهل ایران طرّاً بیانات رحمن را بشنوند و بیایند و بیابند.»[۱۶]
٤- اعتدال در بیان: جمال قدم جلّ اسمه الاعظم خطاب به سیّد مهدی دهجی، همهٔ شرایط لازم را برای اینکه کلام به هدف مطلوب خود برسد تشریح می‌فرمایند. نفوذ کلام را منوط به صفای قلب گوینده و اعتدال در القای کلام فرموده‌اند و اعتدال، عبارت از رعایت حکمت است. نیروی فاعله‌ای که سبب خلاّقیّت می‌شود حاصل از کلامی است که نافذ و معتدل باشد:

«یا اسمی، بیان نفوذ می‌طلبد چه اگر نافذ نباشد مؤثّر نخواهد بود. و نفوذ آن معلّق به انفاس طیّبه و قلوب صافیه بوده، و همچنین اعتدال می‌طلبد چه اگر اعتدال نباشد سامع متحمّل نخواهد شد و در اوّل بر اعراض قیام نماید. و اعتدال، امتزاج بیان است به حکمت‌هائی که در زبر و الواح نازل شده. و چون جوهر دارای این دو شیء شد اوست جوهر فاعل که علّت و سبب کلّیّه است از برای تقلیب وجود.»[۱۷]

ج- بیان به معنی تفسیر و توضیح

شرح و تفسیر، یکی از معانی مشتهر کلمهٔ بیان است. بیان به این معنی در آثار قلم اعلی بسیار به کار رفته است. در کتاب مبارك ایقان که دائرة المعارفی بی‌نظیر از شرح و تفسیر کلمات، انذارات و بشارات استعاری کتب مقدّسهٔ قبل است، بخش مهمّی به این مسأله اختصاص یافته است که تعبیر نمادها و استعارات و آیات مقدّسهٔ هر ظهوری، انحصاراً در اختیار و قدرت مظهر ظهور بعد است.

۱- جمال قدم با اشاره به آیهٔ قرآن کریم «و ما یعلم تأویله الاّ اللّه و الرّاسخون فی العلم»،[۱۸] در مواضع متعدّد کتاب مبارك ایقان به این معضل اشاره می‌فرمایند که چگونه پیروان ادیان قبل به حقایق رموز و اشارات کتب آسمانی خود پی نبردند و به تفسیرهای واهی علماء خود دل بستند و از معرفت مظهر ظهور جدید محروم ماندند. لهذا می‌فرمایند: «بر هر نفسی لازم و واجب است که مشکلات مسائل الهیّه و معضلات اشارات مطالع قدسیّه را بر صاحبان افئدهٔ منیره و حاملان اسرار احدیّه عرضه دارد تا به تأییدات ربّانی و افاضات الهی حلّ مسائل شود، نه به تأییدات علوم اکتسابی.»[۱۹]

۲- در الواح متعدّد دیگر نیز، جمال قدم و اسم اعظم کلمهٔ بیان را به معنی تفسیر کلمات الهی، مکرّراً به کار برده‌اند. در لوح مقصود می‌فرمایند: «حمد مقدّس از ذکر و بیان، حضرت معبود و مالك غیب و شهودی را لایق و سزا که... در هر قرنی از قرون و هر عصری از اعصار به مقتضیات حکمت بالغه سفیری فرستاد تا خلق افسرده را به ماء بیان زنده نماید. اوست مبیّن و اوست مترجم، چه که ناس از ادراك آنچه در کتب الهی از قلم اعلی جاری شده و نازل گشته قاصر و عاجزند... لذا سفراء و انبیاء و اصفیاء فرستاد تا ناس را از مقصود از تنزیل کتب و ارسال رسل آگاه نمایند.»[۲۰]

۳- و نیز در همین لوح مبارك می‌فرمایند: «ناس غافلند، مبیّن لازم است.»[۲۱] (اینکه کتاب مبارك ایقان به متمّم کتاب بیان تسمیه یافته است یقیناً بر اساس مفهوم بیان از تفسیر و توضیح رموز و متشابهات کتب مقدّسهٔ قبل است نه اینکه ابواب و واحدهای باقیماندهٔ کتاب بیان فارسی را، به همان روش و سیاق، کامل کرده باشد.)

د- بیان به عنوان اسم خاصّ

واضح است که کلمهٔ بیان، به معنای خاصّ آن که دلالت بر شریعت بیان، نقطهٔ بیان، اهل بیان، کتاب بیان و امثال آنها می‌کند در الواح جمال مبارك، مکرّر در مکرّر به کار رفته و نیازی به آوردن شواهدی در این مورد نیست.

معانی بیان در آثار حضرت اعلی

در آثار حضرت نقطهء اولی، کلمهء بیان به معانی و مفاهیم ذیل زیارت می‌شود :

الف- دین بیان : « ... و به عین یقین نظر کن که ابواب دین بیان مترتّب گشته به عدد کلّ شیء ...»[۲۲]

ب- مظهر الهی : « ... ظهور اللّه که ظهور نقطهء بیان است.»[۲۳]

ج- کتاب بیان : «کسی احاطه به آنچه خداوند نازل فرموده در بیان نمی‌نماید الاّ من یظهره اللّه... زیرا که اگر جمیع ابحر سموات و ارض مداد شوند و کلّ اشیاء قلم و کلّ انفس محصی شوند نتوانند حرفی از حروف بیان را علی ما هو علیه تفسیر کنند.»[۲۴]

د- به معنی کلّیّه، آثار نازله از قلم حضرت اعلی عموماً و به آیات خصوصاً : « ... کلّ آثار نقطه مسمّی به بیان است ولی این اسم به حقیقت اوّلیّه مختصّ به آیات است و بعد در مقام مناجات به حقیقت ثانویّه ذکر می‌شود و بعد در مقام تفاسیر به حقیقت ثالثیّه و بعد در مقام صور علمیّه به حقیقت رابعیّه و بعد در مقام کلمات فارسیّه به حقیقت خامسیّه اطلاق می‌شود. ولی این اسم مختصّ آیات است نه غیر او به استحقاق...»[۲۵]

هـ- به معنی حجّت و معجزه (حجّیّت آیات: یکی از معانی آیه معجزه است) : « ... و انّما البیان حجّتنا علی کلّ شیء، یعجز عن آیاته کلّ العالمون. ذلك آیاتنا من قبل و من بعد.»[۲۶]

و- به معنی لغوی شرح و تفسیر : در بیان فارسی، واحد دوّم، چند باب چنین نامگذاری شده است :

- الباب السّابع من الواحد الثّانی فی بیان یوم القیامة.
- الباب الثّامن من الواحد الثّانی فی بیان حقیقة الموت بانّه حقّ.
- الباب التّاسع من الواحد الثّانی فی بیان حقیقة القبر (که مقصود توضیح و تعبیر معانی حقیقی قیامت، موت، و قبر است).

قبلاً در ضمن زیارت بعضی از آیات جمال قدم و اسم اعظم گفته شد که یکی از مفاهیم کلمهء بیان تفسیر رموز کتب مقدّسهء قبل است.

جناب ابوالفضائل در کتاب فرائد در این موضوع بحثی مفصّل فرموده، با نقل آیات قرآن کریم، از جمله آیات ۱۸ و ۱۹ از سورهء قیامة، آیهء ۲۹ از سورهء یونس، آیات ۵۰ و ۵۱ از سورهء اعراف، و نیز با استناد به بعضی از احادیث اسلامی توضیح داده‌اند که منظور از «بیان» در قرآن کریم، تأویل آیات متشابهِ آن در «یوم موعود» است.[۲۷]

حال نظری به معانی لغوی کلمهء بیان بیافکنیم. این کلمه از کلمات کثیر المعانی است. در اینجا فقط به آنهائی که با بحث حاضر ارتباط پیدا می‌کند اشاره می‌شود. به عنوان مصدرِ فعل، بیان به معانی پیدا شدن، هویدا گشتن، آشکار شدن، ثابت کردن به دلیل، سخن فصیح گفتن، خوش سخن بودن، کشف کردن معنی از سخن مجمل... به کار رفته است. به عنوان اسم مصدر، به معانی فصاحت، شرح، تعبیر، توضیح و... آمده است.[۲۸] (و از یاد نبریم که بیان، علم یا فنّ سخن‌آرائی در شعر و نویسندگی نیز هست که بحث در آن در ادبیّات جائی بس مهمّ دارد.)

با وسعت معنی و فسحت تعابیری که در دل کلمهء بیان مستتر است می‌توان همهء وسائل و وسائط اظهار ما فی الضّمیر را در دل آن جای داد. جاری‌ترین این وسائل خط و زبان است که به صورت گفتار و نوشتار متجلّی و متحقّق می‌شود. این دو وسیله جاری‌ترین و آسان‌ترین وسائل ارتباطی است امّا در «کامل‌ترین» بودن این دو باید با احتیاط سخن گفت. وسائط دیگری نیز می‌توانند پیامی را ابلاغ کنند. یك تابلوی نقّاشی حامل پیام نقّاش است، نوای موسیقی بیان‌کنندهء احساسات آهنگساز و نوازندهء آن است. همچنین است سایر هنرها. و نیز لبخند کودك، زمزمهء جویبار، گلی خودرو، خرابه‌های یك بنای قدیمی، فریاد رعد و برق، همه وسائط و حامل پیام‌اند. مؤیّد این مدّعی اینکه ملاحظه می‌شود که جمال قدم در بسیاری از الواح، همهء کائنات را آیات الهی و پیام دهندگان عظمت و الطاف حقّ می‌نامند که هر یك به زبانی سخن می‌گویند. چه بسیار است استعارات دل‌انگیزی که از زبان برگ درخت، ریگ بیابان و امواج دریا، پیامی ابلاغ می‌شود. به چند شاهد از این استعارات لطیف توجّه فرمائید.

۱- «... و البحار تنادی قد اظهر البحر الاعظم... و الاشجار تصیح و تقول یا ملأ الارض قد ارتفع حفیف سدرة المنتهی... و الشّمس تنادی یا معشر العلماء قد انفطرت سماء الادیان...»[۲۹]

۲- «... اذا اظهرت نفسی قاموا (علماء مخالف حقّ) علیّ علی شأن صاحت به الحصاة.»[۳۰]

۳- «کلّ اشیاء در مقامی آیات الهی بوده و خواهند بود علی قدر مراتبها...»[۳۱]

البتّه باید متذکّر شد که این نشانه‌ها و این پیام‌ها از مظاهر طبیعت را نباید چنان تعبیر کرد که بعضی کرده‌اند و اندیشهء همه خدائی یا وحدت وجود را پدید آورده‌اند (در ادبیّات عرفانی فارسی نیز از این اشارات فراوان است امّا به تعبیری به غیر از آنچه که در الواح حضرت بهاءالله جلّ ثنائه مذکور است).

جمال مبارك در کلمات فردوسیّه رفع ابهام فرموده، راه را بر توهّمات وحدت وجودی بسته‌اند. وجودِ حقّ در همهء کائنات متجلّی است و لهذا مظاهر طبیعت که هر یك به نحوی با ما سخن می‌گوید و پیامی می‌دهد، آیات حقّ اند نه حقّ. قوله تعالی: «... حقّ مقدّس است از کلّ، در کلّ آیات او ظاهر. آیات از اوست نه او، در دفتر دنیا کلّ مذکور و مشهود. نقش عالم کتابی است اعظم، هر صاحب بصری ادراك می‌نماید آنچه را که سبب وصول به صراط مستقیم و نبأ عظیم است. در تجلّیات آفتاب مشاهده نمائید، انوارش عالم را احاطه نموده ولکن تجلّیات از او و ظهور اوست به نفس او، نه نفس او. آنچه در ارض مشاهده می‌شود حاکی از قدرت و علم و فضل اوست و او مقدّس از کلّ...»[۳۲]

جامعه شناسان وحدت لسان را یکی از لوازم ضروری تفاهم و همبستگی اعضاء و افراد یك جامعه یا یك کشور دانسته‌اند. تردید نمی‌توان داشت که زبان واحد که تفاهم را آسان می‌سازد بسیار مهمّ است امّا کافی برای حسنِ ارتباطات نیست. به همین جهت، بعضی از فلاسفه عوامل معنوی دیگری را برای تفاهم افراد جامعه برشمرده‌اند. افلاطون و سِنِك به ترتیب عشق و دوستی را عوامل اساسی ارتباطات مؤثّر دانسته‌اند، کانت به احترام متقابل قائل است و ماکس شلر

همدلی را در این پدیده مؤثّر می‌داند.[۳۳]

عارف یگانه، مولوی رومی، در قصّهٔ سلیمان و هدهد، راز توفیق در ارتباطات را «همدلی» می‌داند، و نه همزبانی، و لذا با ماکس شلر، فیلسوف آلمانی (۱۹۲۸-۱۸۷٤) همعقیده است. با چند بیت از داستان سلیمان و هدهد، بحث را خاتمه داده، مجال را در اختیار صاحب نظرانی می‌گذارم که هر یك به نوبهٔ خود در میدان «بیان» یکّه تازی نام آورند و شما را با وجوه مختلف این کلمهٔ پر رمز و راز آشنا خواهند کرد.

چون سلیمان را سراپرده زدند — جمله مرغانش به خدمت آمدند
همزبان و محرم خود یافتند — پیش او یك یك به جان بشتافتند
جمله مرغان ترك کرده جیك جیك — با سلیمان گشته افصح من اخیك
همزبانی خویشی و پیوندی است — مرد با نامحرمان چون بندی است
ای بسا هندو و ترك همزبان — ای بسا دو ترك چون نامحرمان
پس زبان محرمی خود دیگر است — همدلی از همزبانی خوش‌تر است
غیر نطق و غیر ایما و سجل — صدهزاران ترجمان خیزد ز دل[۳٤]

یادداشت‌ها

۱- PROCESS.

۲- COMMUNICATION.

۳- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی (لانگنهاین: لجنهٔ نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱۳۷ ب)، ص۹۵.

٤- کلمات فردوسیّه، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص٤٠.

۵- لوح سیّد مهدی دهجی، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص۱۲۳.

٦- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص۱۰۷

۷- یکی از الواح جمال قدم، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص١٦٧.

۸- لوح سیّد مهدی دهجی، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص۱۲۳.

۹- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص١٠٦.

۱۰- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص١٠٦.

۱۱- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص١٠٧.

۱۲- لوح مقصود، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص١٠٦.

۱۳- لوح اتّحاد، ادعیهٔ حضرت محبوب، ص۳۹۰.

١٤- لوح حکمت، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص۸۹.

۱۵- لوح جواد، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص١٤٦.

١٦- لوح تجلّیات، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صص۲۷-۲٦.

۱۷- لوح سیّد مهدی دهجی، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صص۱۲۳-۱۲۲ (و نیز همین بیان مبارك به زبان عربی در لوح مقصود نیز نازل شده است.)

۱۸- سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۷ (برای مزید اطّلاع از تبیین جمال قدم از این آیهٔ قرآن کریم به صفحات ١٤، ۲۲،

۳۲ ، ۱۳۱ و ۱٤۸ کتاب مبارك ایقان، طبع آلمان مراجعه فرمائید .)
۱۹- کتاب ایقان (لانگنهاین: محفل روحانی ملّی بهائیان آلمان، ۱۳٦ ب)، ص۱٤۸ .
۲۰- لوح مقصود ، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص۹۵ .
۲۱- لوح مقصود ، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص۱۰٤ .
۲۲- بیان فارسی، مقدّمه، واحد اوّل، ص۳ .
۲۳- بیان فارسی، مقدّمه، واحد اوّل، ص۳ .
۲٤- بیان فارسی، باب دوّم، واحد دوّم، ص۲۰ .
۲۵- بیان فارسی، باب ۱۷ ، واحد ۳ ، ص۱۰۲ .
۲٦- بیان عربی، خطبه، واحد اوّل، ص۲ .
۲۷- فرائد ، طبع مصر، ص۳٦۳ و بعد .
۲۸- فرهنگ فارسی دکتر محمّد معین، فرهنگ علوم عقلی، تألیف دکتر سیّد جعفر سجّادی و المنجد .
۲۹- یکی از الواح حضرت بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص۱۵٤ .
۳۰- یکی از الواح حضرت بهاءالله، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، ص۱٦۰ .
۳۱- منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله (لانگنهاین: لجنه نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، ۱٤۱ ب)، ص۱۲۲ .
۳۲- کلمات فردوسیّه، مجموعه‌ای از الواح جمال اقدس ابهی، صص۳۲-۳۱ .
۳۳- فرهنگ فلسفی لاروس، پاریس ۱۹۸۰ .
۳٤- کتاب مثنوی، خطّ سیّد حسن میرخانی، طهران ۱۳۲۱ ، دفتر اوّل، ص۳۳ .

گلبرگی چند از
گلزار ادب ایران

در این قسمت، در بخش اوّل دو نمونه از نثر نویسندگان متقدّم و متأخّر بهائی درج شده و در بخش دوّم آثاری از شعرای سنّتی و نوپرداز بهائی در ستایش طلعت اعلی و بیان سوانح ایّام حیات آن هیکل مکرّم به چاپ رسیده است.

نامه‌ای از جناب مشکین قلم

خطاب به جناب ابوالفضائل

مکتوب ذیل از جناب مشکین قلم خطاب به جناب ابوالفضائل است که از ارض اقدس به امریکا نوشته شده است. تاریخ آن یعنی ۱۹ محرّم ۱۳۲۲ هـ. ق. (مطابق ٦ آپریل ۱۹۰٤ م.) مقارن با سال آخر اقامت جناب ابوالفضائل در امریکا می‌باشد و مطالب آن حکایت از اشاراتی به اوضاع امر در ساحت اقدس حضرت عبدالبهاء دارد. سال‌های دههٔ اوّل قرن بیستم میلادی اکثراً به علّت اقدامات ناقضین و شدّت عمل هیئت‌های تفتیشیّه با محدودیّت جامعهٔ احبّا و عدم امکان تشرّف زائرین همراه بوده است و این حقیقت در این نامه به خوبی منعکس است. مقصود از جناب خان و آقا میرزا احمد، علی قلی خان نبیل الدّوله و میرزا احمد سهراب می‌باشند که هر دو در آن ایّام ساکن امریکا و در خدمت جناب ابوالفضائل حاضر و شاغل بوده‌اند. ظرافت طبع و رشاقت کلام جناب مشکین قلم در این مکتوب حاکی از انس و الفت مشارالیه با آثار مبارکه و استفادهٔ ایشان از بحر ذخّار امرالله است.

حضرت ابوالفضائل علیه بهاء الله ابهی

۱۵۲

هو الله تعالی شأنه الاعظم العظیم

روحی لالطافك الفداء گوهرهای حمد و ثنا و جوهرهای شکر و سنا و بدایع ستایش و لوامع آرایش و جوامع سپاس بی‌قیاس ساحت مقدّس و بارگاه اقدس حضرت امنع ارفعی را لایق و سزاست که ذرّهٔ خاك را از افلاك برتری بخشود و قطرهٔ آب را رتبهٔ ربّ الاربابی مرحمت فرمود و به قدرت احدیّت و قوّت صمدیّت افئده و قلوب عباد که از جواهر معادن مرآت انسانی است جذب نموده و به قوّهٔ مغناطیس به شطر خودش کشانیده. اوست قادر و مقتدری که ارکان عالم و مداین قلوب بنی آدم را تصرّف فرموده و شریان جان جهان را به حبل متین محبّتش مربوط نموده. این ودیعه‌ای است که به صرف جود در حقایق وجود گذارده و به ایادی افضال لایزالش او را از هبوب ارياح ظنون و اوهام حفظ فرموده تا دیدهٔ کلّ از این تشعشعات و تجلّیات انوار جمال لایزال طلعت

بی‌مثالش متجلّی و منوّر گردد و از گرداب بحر عصیان به شاطئ مغفرت و غفران درآیند و از این فصل ربیع اعظم و فضل منیع اکرم سبز و خرّم شوند. تعالی افضاله و تعالی اکرامه و تعالی احسانه و الطافه و انّه لهو المقتدر الفضّال الغفور الکریم و بعباده لرؤف رحیم و علی امنآئه ذو فضل عظیم.
مدّتی قبل کتاب مستطاب آن حضرت که حاکی از محبّت جناب ربّ العزّت بود در زمانی خوش و سعید و اوانی فرح‌انگیزتر از صبح عید به شرف زیارت آن فائز، غم برد، شادی آورد. از شمس حروفاتش قلب و فؤاد متجلّی و از انوار کلماتش دیدهٔ روح منوّر. صدر از نشاطش در هیجان و جسم از انبساطش رقصان. عباراتش نیکوتر از آب حَیَوان و اشاراتش دل‌رباینده‌تر از مائدهٔ رضوان. چند روز بعد به حضور اقدس فائز و مطالب را به عرض حضور رسانیده، عنایات و افضال لابدایة و لانهایة و رضایت که سرمنشأ جمیع اسماء و صفات است در حقّ آن محبوب از لسان قدم عزّ کبریائه جاری و ساری گردید. هنیئاً لك ثمّ هنیئاً لك چه که امروز روزی است که اعمال و افعال هر که به رضایت اوست، اوست مقرّب درگاه. امیدواریم که حقّ منیع این رتبه و مرتبه را به جمیع عبادش عطا فرماید اگرچه من البدو عطا فرموده. باید دعا نمود به عمل موفّق فرماید تا معمول داریم و مقبول گردیم. انّه لمن یشاء مقتدر قدیر و بالاجابة جدیر. باری، قبل از وصول کتاب مبین آن حضرت این عبد فانی قطعات را ارسال داشته بودم والاّ هر گاه قبلاً به زیارت کتاب آن حضرت فائز شده بودم مسلّماً باعث زحمت نمی‌شدم و ارسال نمی‌داشتم. مع هذا با همان عریضه هم معروض داشتم که هرگاه مجال ندارید به جناب آقا میرزا احمد یا جناب خان علیهما بهآء اللّه واگذار و حواله فرمائید و هرگاه هیچ یك مجال ندارند مرحمت فرموده یك عدد قطعهٔ خود را برداشته و دو قطعهٔ دیگر را ارسال دارید. خود آن حضرت می‌دانند که امورات و رواجی عمل این عبد بسته به زوّار است. این اوقات معلوم است مدّتی است در جمیع اطراف طریق زوّار مسدود و این عبد فانی قریب سی چهل لیره مقروض شده‌ام، من باب «الغریق یتشبّث بکلّ حشیش» است. معلوم است انسان پریشان عقلش هم پریشان می‌شود. خیال نمودم شاید از این راه چهار شاهی عاید شود که انشاءاللّه رفع دین گردد.

احبّای آن ارض را اناثاً و ذکوراً از قبل این فانی ابلاغ تکبیرات امنع اقدس بسته به مراحم و الطاف آن محبوب جانست. چون مطلبی نبود و مقصود این بود که خود را یادآور خاطر مرحمت مظاهر نمایم لذا قدری به عرفان بافی پرداخته، چون ذکر محبوب است انشاءاللّه مطلوب است و باعث صداع نمی‌گردد. و مترصّد احوالات سلامتی مع هر گونه خدمات لائقه هستم، انشاءاللّه دریغ نخواهید فرمود.

به تاریخ ۱۹ محرّم ۱۳۲۲
بندهٔ عبدالبهآء - مشکین قلم

نامهٔ مشکین قلم به ابوالفضائل (خط مشکین قلم)

اهمّیّت این یوم عظیم *

نورالدّین فتح اعظم

جلّ و عزّ بیانه الاقدس الاعلی

ای بندهء من، از بند ملك خود را رهائی بخش و از حبس نفس خود را آزاد کن. وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را دیگر نه بینی و این زمان را هرگز نیابی. (انتهی).

مزیّت و اهمّیّت این یوم عظیم و رجحان و فائقیّت این دور فخیم بر سائر قرون و اعصار بخوبی واضح و آشکار است چه اگر با اندکی امعان دقّت و نظر حقیقت تفکّر نمائیم بر ما مکشوف و روشن گردد که فی الحقیقه امروزه نوع انسانی در عالم مادّی و جسمانی ترقّیات عظیمهء محیّرة العقول نموده، جهان آدمی که در ازمنهء اوّلیّه تاریکی صرف بود و به سبب عدم فهم و شعور حیوان محض می‌نمود به واسطهء آنکه عقول و افکارش توسّع یافته و قوّهء معنویّهء ادراك و انظارش راه ترقّی و تعالی گرفته به اکتشاف و اختراع علوم و فنونی موفّق آمده که شعشعه و انوارش فراخنای تاریك‌فزای خاکدان ظلمانی را چون روز روشن و نورانی داشته است و حرارت و پرتو آفتابش ساحت پر فسحت یعنی مردهء بی‌حرکت غبرا را روح دمیده و به حرکت و اهتزاز آورده و بالاختصار آنکه در این قرن باسعادت دست ماهر طبیعت یعنی اعظم موهبت و ودیعهء حضرت احدیّت جهانی به دست ما داده که بی کم و کاست و از کلّی تا جزئی محبوب جان و شاهد آمال ماست. مزیّت و افتخارش ظاهر و آشکار و اتمّیّت و اکملیّتش کالشّمس فی وسط النّهار.

---

* این مقاله را جناب نورالدّین فتح اعظم اعلی اللّه مقامه مرقوم فرموده‌اند. با توجّه به اینکه تاریخ تحریر این مقاله ۲۵ شهر ربیع المولود ۱۳۳٤ هـ. ق. (۳۱ ژانویهء ۱۹۱٦ م.) می‌باشد و تولّد جناب فتح اعظم در سال ۱۸۹۵ میلادی بوده چنین معلوم می‌شود که جناب ایشان این مقاله را در سنّ بیست و یك سالگی برشتهء تحریر درآورده‌اند. نسخهء اصلی مقاله در عائلهء فرزند ارجمند ایشان جناب هوشمند فتح اعظم محفوظ است.

ولی در این روز پیروز آنچه این جهان به این زیبائی را در نظر اهل حقیقت گرامی و عزیز داشته است و مخصوصاً ما را پروانه‌وار عاشق جمال و کمال خویش نموده عالم روح و معنی و جهان باطن و روحانی اوست چه عقل سلیم بخوبی حسّ تواند نمود که حلّه، گرانبها و حلیه، حریر و دیبا بر اندام شخص قشنگ و زیبا نکوست. جسم بی روح جماد مجسّم است و هیولای فاقد از نعمت قلب و فؤاد مجسّمه‌ای است از جماد. بلی، عرض اینجاست که اگر بخواهیم به حقیقت، منقبت و سعادتی و مزیّت و اهمّیّتی برای این قرن نورانی ثابت کنیم، بعبارة اخری لباس افتخار و مباهاتی بر جسم او بپوشانیم می‌گوئیم:

امروز روزی است که شمس حقیقت از افق مشیّت با دو صد جلوه و اشراق تجلّی و طلوع فرموده و از پرتو حرارت و تابش خود ارواح و قلوب میّته، پژمرده، چندین هزار ساله را زنده و تازه نموده است.

امروز روزی است که سلطان جبروت اعظم اعنی جمال القدم جلّ ذکره الاقدس الاکرم با هزاران مجد و عظمت بر عرش رفعت و سلطنت سموات السّبع جالس و مستقرّ است.

امروز روزی است که هیکل کبیر عالم رتبه، بلوغ و کمال یافته و شجره، مبارکه، ایجاد به موقع ثمر و اثر رسیده است.

امروز روزی است که ذرّات وجود به ندای جانفزای و اشرقت الارض بنور ربّنا العلیّ الاعلی ناطق است.

امروز روزی است که ساکنان عالم قدس به تسبیح و الامر یومئذ للّه مشغول و مشعوف اند.

امروز روزی است که بلبلان خوش‌الحان جنّت قدس به آهنگ ملیح هذا هو الّذی یشتاق لقائه من فی جبروت البقا و الّذین اتّخذوا مقاماً فی سرادق الابهی دمساز و نغمه خوان است.

امروز روزی است که اگر نفسی یك بار از روی صدق ربّ ارنی گوید از ملکوت بیان انظر ترانی استماع نماید. بعبارة اخری جلّ و عزّ بیانه الاقدس الاعلی هذا یوم لو ادرکه محمّد رسول اللّه لقال قد عرفناك یا مقصود المرسلین ولو ادرکه الخلیل لیضع وجهه علی التّراب خاضعاً للّه ربّك و یقول قد اطمئنّ قلبی یا اله من فی ملکوت السّموات و الارضین اشهدتنی ملکوت امرك و جبروت اقتدارك اشهد بظهورك اطمئنّت افئدة المقبلین لو ادرکه الکلیم لیقول لك الحمد بما اریتنی جمالك و جعلتنی من الزّائرین.

و بالجمله امروز روزی است که مرکز اقوم و اتمّ، غصن اللّه المقدّس الاعظم الّذی انشعب من اصل القدم به رداء عبودیّت بر عالم افئده و قلوب سلطنت می‌فرماید.

امروز روزی است که مظهر العبودیّة جوهرة کنهه الرّبوبیّة عالم را واله و شیدا و مفتون و مجنون جمال دلربا ساخته است.

امروز روزی است که باغبان کامل احدیّت اشجار بوستان وجود را محض تربیت و تنمیت و خضارت و نضارت به دست مبارك خود سقایه و آبیاری فرماید.

باری، تقدیس و تنزیه این دور مبارك بدیع بیش از آن است که در تحت قوالب محدوده، الفاظ درآید و یا در حدّ وهم و گمان ناقص ما گنجد بلکه حدیث شریف مشهور در این مقام گواهی

است صادق و شاهدی است بس ناطق: کلّما میّزتموه بادقّ معانیکم فهو مخلوق مثلکم و مردود الیکم. خلاصه از مقصد باز نمانیم، اهمّیّت این روز درخشنده‌تر از ستاره، پر فروغ روشن و مبرهن است و تکالیف و وظائف بندگی ما بهائیان یعنی بندگان جمال قدم جلّ ذکره الاعظم ظاهر و واضح‌تر از آن، چه همه، ما بخوبی می‌دانیم که توفیق وصول به این افق ارجمند و فوز حصول به این مقام بلند جز از تأئیدات غیبیّه و توفیقات الهیّه و بغیر از تفضّلات موهوبه، محضه، رحمانیّه تصوّر نتوان نمود. چه ارواح پاك که برای وصول به این روز تابناك جان به رایگان فدا نمودند و چه نفوس طیّبه، قدسیّه به آرزوی این یوم مبارك از صمیم جان به مشهد فدا شتافتند.

حضرت خلیل جلیل برای آماده کردن نفوس به جهت این یوم عظیم آتش نمرودیان را به جان خریدار شد. حضرت موسی (ع) به سبب بشارت نبأ عظیم و تبجیل و تعظیم شهر عظیم خداوند جور و جفای فرعون و فرعونیان و اذیّت و آزار اسرائیلیان را عین راحت شمرد و بیدریغ قبول فرمود. حضرت مسیح به جهت تعلیم و تربیت نفوس و مژده، رجوع اب و ظهور ظهورالله بر فراز دار کأس شهادت کبری نوشید. حضرت رسول اکرم (ص) به واسطه، بشارت قرب وعود ظهور کلّی الهی و تربیت و حاضر کردن نفوس کثیره برای چنین روز عزیز گرامی تحمّل مصائب و بلایای لاتحصی فرمود. بلی، این طفل کبیر بلوغ یافته مراتب و مقامات عدیده طیّ کرده است تا امروز با نهایت کمال جلوه نموده و این اشجار بوستان وجود از خون‌های مقدّسی رنگین و آبیاری شده است تا به این طراوت و لطافت رسیده است.

پس ما که به فضل و عنایت محضه، پروردگار و به فیض و رحمت صرفه، خداوندگار بی هیچ خار مشقّت و زحمتی به این گلشن جاودانی فائز شده‌ایم و بدون هیچ نیش تعب و کلفتی به این نوش حقیقی روحانی موفّق گشته‌ایم باید قدر این موهبت بدانیم و این یوسف مصر الهی را به ثمن بخس و دراهم معدوده نفروشیم. «یوسف کنعان به از دراهم معدود.»

حضرت بهاءالله جلّ اسمه الاعلی در کلمات مکنون به صریح بیان میفرماید: ای پسر هوی، اهل دانش و بینش سال‌ها کوشیدند و به وصال ذی الجلال فائز نگشتند و عمرها دویدند و به لقای ذی الجمال نرسیدند و تو نادویده به منزل رسیده و ناطلبیده به مطلب واصل شدی و بعد از جمیع این مقام و رتبه به حجاب نفس خود چنان محتجب ماندی که چشمت به جمال دوست نیفتاد و دستت به دامن یار نرسید. فتعجّبوا یا اولی الابصار.

هزار افسوس و دریغ اگر این ایّام مغتنم بیهوده بگذرد و به بطالت صرف شود و صدهزار آه و حسرت اگر روزی آید که با متاع روسیاهی و دست تهی بگذریم. پس ای برادران عزیز، تا وقت باقی است غنیمت شماریم و تا از تعلّقات و تکلّفات دنیویّه فارغ و آزادیم گوی سبقتی بربائیم. به عدم استحقاق و قابلیّت خود نظر نکنیم و به فقدان قدرت و توانائی خویش ننگریم زیرا که فضل و موهبت پروردگار عظیم است، تأئیدات و توفیقات غیبیّه، الهیّه متتابع و متوالی می‌رسد و جنود غیب و شهود قائمین بر خدمت را نصرت فرماید.

در اینجا بی‌مناسبت نیست که شمّه‌ای از تاریخ تأسیس محفل خادمین اطفال معروض شود تا یقین گردد که فضل و موهبت خداوند مهربان معین و ظهیر ضعیفان و ناتوانان است و عنایات

لانهایهء او فوق لیاقت و برتر از دائرهء محدود ما.

چند سال قبل جمعی از جوانان، بعضی از برادران روحانی شما که فی الحقیقه بکلّی از شاطئ بحر بی‌پایان امر الهی محروم و دور بودند و یکباره از فیوضات حقیقیّه و حظوظ فناناپذیر روحانیّه بی‌نصیب و مهجور، برای تکمیل و ترقّی خود در عالم معنویّه خود با عدم وسع و بضاعت مادّی و فقدان قدرت و استطاعت روحانی تشکیل محفل مختصری داده به تلاوت آیات مبارکه و بعضی مذاکرات نافعهء امریّه می‌پرداختند. بعبارة اخری از خرمن بیانات رحمانیّه درویش‌وار خوشه‌ای می‌چیدند و از لجّهء موّاج کلمات الهیّه قطره‌ای می‌چشیدند تا آنکه رفته رفته از حسن توجّهات الهیّه و از اثر لذائذ روحانیّه اندك اطّلاعات ابتدائی که دانستن آن بر هر کسی فرض است فراگرفتند یعنی توفیق ورود در عوالم ملکوت را بالحسّ و العیان درك نمودند و استفاضهء از نفثات روح القدس را سعادت مقدّس خود و اعظم منقبت نوع انسانی شمردند. بنا بر این بعد از آنکه بحار آیات و بیّنات الهیّه را مملوّ از لئالی و دراری گرانبها یافتند و معادن و مخازن کتب امریّه را پر از جواهر زواهر دیدند سزاوار ندانستند که اینگونه لئالی نفیسه در عالم امر وجود داشته باشد و متأسّفانه دست هر کسی به دامان وصل او نرسد. پس عزم را جزم نمودند که کلمات نصحیّهء امریّه و آیات واجب الاطاعهء الهیّه را که مانند دراری بی‌نظام در هر گوشه و کنار افتاده در سلك انتظام منسلك دارند و این تحفهء گرانبها را تقدیم برادران خود نمایند تا شاید بدین وسیله برای نفوسی که ممکن نباشد مدّتهای مدیده به تصفّح و تفحّص کتب عدیده پردازند و یا آنکه تمام کتب و رسائل امریّه را فاقد باشند در مدّت قلیله به کمال سهولت یك احاطهء اجمالی بر خلاصهء اوامر و نواهی پیدا نمایند و عظمت و رفعت امر حضرت احدیّت و حقیقت جنّت وهمی را به چشم ظاهر و بصیرت دریابند. این بود که این عدّهء قلیله یعنی برادران ناچیز ضعیف شما بعد از مدّتی صرف وقت به جمع یك عدّه از بیانات الهیّه که اکنون به نحو دروس اخلاقیّه ترتیب داده شده و به نظر همهء آقایان رسیده موفّق شد. دیگر تأسیس این محافل اخلاقی که اکنون در جمیع محلاّت است و عدّهء زیادی از نونهالان احبّای الهی مبلغ معتنابهی از الواح و آیات مبارکه حفظ نموده‌اند از نتایجی است که بعدها حاصل گشته.

باری، مقصود از اینهمه تفصیل و تطویل آنکه هرچند براستی محفل خادمین اطفال در این روز مبارك عظیم از عدم موفّقیّت خود بی‌نهایت خجل و شرمسار است و از قصور و فتور خود در غایت شرمندگی و انفعال و فرداً فرد زبان حال مترنّم این مقال:

چگونه سر ز خجالت برآورم بر دوست که خدمتی بسزا برنیامد از دستم

ولی معهذا از فضل عمیم خداوند رحیم نباید مأیوس و نومید شد بلکه از توفیقات محضهء خود دست این از پا در افتادگان را اخذ فرماید و از این محافل اخلاقی اندك نتیجه‌ای حاصل گردد. این نهایت آرزو و آمال ماست و این غایة القصوای خیال و امیال ما.

پس ای برادران عزیز روحانی ما و ای دوستان مهربان جانی ما، وقت آن است که به معاونت و معاضدت یکدیگر پردازیم و دست اخوّت و برادری به یکدیگر داده کاری بسازیم، جهد و کوششی کنیم و حرکت و جنبشی نمائیم. همیشه اینچنین روز خوشی و یوم دلکشی میسّر نگردد.

عنقریب این بساط منطوی گردد و بزودی این ریعان جوانی منتهی شود و این ربیع روحانی را دست تطاول باد خزان از پی درآرد. روزی آید که انگشت پشیمانی و ندامت بر دندان گزیم و آه سرد از دل پردرد برآریم چه که می‌دانیم الفائت لا یستدرك و بقول معروف: «تیری که ز شست رفت ناید به کمان.»

آری رفقای عزیز گرامی، ملاحظه فرمائید اگر پدر مهربانی برای تکمیل و تربیت جوانان عزیز خود از بذل هیچگونه خدمتی مضایقت نکند، تمام ایّام خود را برای راحت و رفاهیّت فرزندان به مشقّت و سختی گذراند، همه، لیالی را به فکر و خیال آسایش و آرامش جگرگوشگان بیداری کشد، برای تحصیل قوت و روزی نوردیدگان خود از حرارت جانگداز آفتاب نهراسد و دمبدم عرق بر جبین آرد و از آتش سوزان مشاغل صعب جان‌فرسای نترسد و بیم ندارد ولی در ازاء تمام این سرپرستی اگر اطفال بی‌رحم ناخلف همه، این ملالتها را به چیزی نخرند و تمام زحمتهای پدر بی‌چاره را با دمی آسایش خود مبادله نمایند و جمله، مصائب خداوندگار خود را صرف هوی و هوس نمایند، تصوّر فرمائید در این حال بر پدر نیکوسیر روزگار چگونه می‌گذرد و بذر افشانده، خود را در آخر چسان می‌درود.

و یا تفکّر فرمائید اگر باغبان مهربانی با هزار خون جگر دانه‌ای بکارد و سالیان دراز محض نشو و نمای او همّت گمارد، چقدر شبها که تا صبح برای سقایه، او دمی سر به بالین راحت نگذارد و چه روزها که برای حفاظت او تحمّل خارهای دل‌آزار کند، در اینصورت چقدر جای حسرت و آه و افسوس و فغان است اگر ناگهان عواصف ارياح بوزد و این شجر نتیجه، سالها زحمت و اثر را از بیخ و بن برکند و در دل باغبان بی‌چاره بجای درخت امید نهال یأس و نومیدی بکارد.

پس ای دوستان گرامی و ای رفقای عزیز روحانی، ما که اطفال دبستان الهی و اشجار بوستان رحمانی هستیم بذل جدّیّتی کنیم که اطفال ناسپاس حقّ ناشناس نگردیم زیرا که حضرت بهاءالله روح الوجود لفردانیّته و مظلومیّته الفداء مانند پدر مهربان برای تربیت و تکمیل ما نونهالان تحمّل هرگونه مصیبت و بلائی فرمود و در این جهان دمی نیاسود و کوششی نمائیم که شجر وجود خود را به باد عقیم آمال نفسانی و اهواء شیطانی از بیخ و ریشه نکنیم چه حضرت عبدالبهاء روح العالمین لعبودیّته الفداء چون باغبان مهربان محض نشو و نمای ما، تحمّل هر خار ابتلائی فرمود و تحمیل ناملایمات عدیده نمود. مختصراً تا وقت مساعد است و فرصت مناسب به هوش آئیم و هر آلایشی را یکباره فراموش کنیم، بال و پر شکسته، خود را از گِل‌های نفس و هوی مقدّس و پاك نمائیم و آئینه، دل را از هر غبار غل و غش صاف و مبرّا نمائیم چه امروز روز عظیم مبارکی است و الیوم یوم مقدّس بدیعی است.

فدائی درگاه حضرت عبدالبهاء روح العالمین له الفداء، عبد فانی دانی، نورالدّین اردستانی تحریر داشت و محض یادگار به دوست عزیز گرامی و برادر شفیق نورانی حضرت منیر روحانی تقدیم نمود.

به تاریخ یکشنبه ۲۵ شهر ربیع المولود ۱۳۳٤

بعثت حضرت اعلی
و
تولّد حضرت عبدالبهاء

طوبی افنان

مژده ای کون و مکان شمس هدی ظاهر شد　　ز سماء عظمت ربّ علی ظاهر شد
سنهء شصت شد و ذات خدا ظاهر شد　　وجه حق از افق خطّهء فا ظاهر شد
ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم

مالك الملك ام بی سپه و خیل و حشم　　بهر تسخیر قلوب ام آمد ز عجم
نصب شد رایت توحید و برافراشت علم　　بهر تعظیم ظهورش همه سرها شده خم
ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم

هر که بودی به جهان صاحب علم و ادراك　　تا که دیدند درخشیدن آن گوهر پاك
بی‌تأمّل همه سودند جبین‌ها بر خاك　　بندهء درگه او فخر کند بر افلاك
ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم

عاشقان مژده که ایّام ظهور است امروز　　روز وصل است و گه وجد و سرور است امروز
در کف ساقی جان جام ظهور است امروز　　فاش در کون و مکان ربّ غفور است امروز
ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم

ربّ اعلی به جهان جلوه‌گر آمد امروز　　سرّ اخفی به جهان مشتهر آمد امروز
مصلح و منجی نوع بشر آمد امروز　　قائد لشکر فتح و ظفر آمد امروز
ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعثت ربّ علی، مولد غصن اعظم

حـضـرت نقطه، اولی به جـهـان داد ندا　　کـه بود مـقـصـدم از ذکـر بیـان ذات بهـا
اوست محبوب من و مقصد و مقصود شما　　جـان فـدا سـازمش او هست مـرا سـرّ فـدا
ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعـثت ربّ علی، مـولد غـصن اعظم

عـبـد درگـاه بهـا غـصن قـدم فـرع قـویم　　ملجـأ اهل بهـا روح بقـا ربّ رحـیم
از عـبـودیّت و رقّیّت آن ذات فـخـیم　　گـشت ز آئین بهـا اهل جـهـان را تفـهـیم
ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعـثت ربّ علی، مـولد غـصن اعظم

سـرور اهل بهـا شـاه عـرب مـاه عـجم　　غـصن ممتـاز بهـا روح بقـا سـرّ امم
منبع فـضل و عطا مـعـدن افـضـال و کـرم　　مـژده، فـتح و ظفـر داد به اهل عـالم
ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعـثت ربّ علی، مـولد غـصن اعظم

حقّ این روز عـزیزت کـه دو عـید است عظیم　　کن مـبـارك به احـبّا ز کـرم غـصن کـریم
هست «طوبای» رجـایش ز تو ای ربّ رحـیم　　تا به درگـاه تو جـان را بنمـاید تسلیم
ای محبّان هله بشری که دو عید است بهم
بعـثت ربّ علی، مـولد غـصن اعظم

تضمین غزل عبید زاکانی

حسن افنان

عقل حیران و دل آشفته و خونین جگرم　　کز چه رو دست قضا کرده چنین دربدرم
نرود خاطره، بیت خدا از نظرم　　«رفتم از خطّه، شیراز و ز خود بی‌خبرم
وه کز این رفتن ناچار چه خونین جگرم»

وه چه مسکن که در آن ربّ علایش منزل　　کی توانم که از آن خانه خدا گیرم دل
دل گرفتن ز سر کوی عزیزش مشکل　　«می‌روم دست زنان بر سر و پا اندر گل
زین سفر تا چه شود حال و چه آید به سرم»

گاه دیوانه صفت پند نگیرم در گوش　　گاه در وادی حیرت رودم از سر هوش
گاه لب بندم و از هجر نشینم خاموش　　«گاه چون بلبل شوریده درآیم به خروش
گاه چون غنچه، دلتنگ گریبان بدرم»

به فدای کفی از خاك درش جان و تنم　　خرّم آن روز که بر تربت آن سر فکنم
غیر آن کوی نباشد به دگر کو وطنم　　«من از این شهر اگر برشکنم درشکنم
من از این کوی اگر برگذرم درگذرم»

با که گویم غم دل تا که بود محرم راز　　مرغ جانم نکند از سر کویش پرواز
از دل خسته، خود می‌شنوم این آواز　　«بی خود و بی دل و بی یار برون از شیراز
چون روم از سر حیرت به قفا می‌نگرم»

تا به کی پرده ز اسرار نهان برگیرم　　یا دل از مهر تو ای جان جهان برگیرم
طاقت هجر ندارم که زبان برگیرم　　«قوّت دست ندارم که عنان برگیرم
خبر از پای ندارم که زمین می‌سپرم»

من ز امواج بلا جان نبرم در یم عشق　　نشود سیر لب تشنه‌ام از زمزم عشق
تا شود مرغ دلم بار دگر همدم عشق　　«این چنین زار که امروز منم در غم عشق
قول ناصح نکند چاره و پند پدرم»

من به جان خدمت یاران کهن می‌خواهم　　فرصتی تا که دهم داد سخن می‌خواهم
نه تماشای گل و سرو و چمن می‌خواهم　　«ای عبید این سفری نیست که من می‌خواهم
می‌کشد دهر به زنجیر قضا و قدرم»

گر عبید از غم شیراز سر انگشت گزید　　خبرش نیست کز این شهر چه خورشید دمید
طلعت ربّ عُلیٰ پرده ز رخ تا که کشید　　جان به راهش همه دادند چه «وحدت» چه «فرید»
نرود فکر فداکاری آنان ز سرم

شب قدر

زرّین تاج ثابت

بگوش آید نوای آشنا از سوی یار امشب
به کویش آمده عشّاق جان بر کف هزار امشب
شب قدر است و آن کس داند آن را قدر، کو دارد
سر عشق و فداکاری ز بهر آن نگار امشب
چه خوش طالع شد از آفاق آن مهر جهان افروز
بگفتا عاشق بی‌دل ز کف شد اختیار امشب
قیامت از قیامش ظاهر آمد چند در غفلت
بمانی ای دل غافل؟ سر آمد انتظار امشب
شده شیراز پر غوغا، از آن دلدار بی‌همتا
بسی اسرار پنهانی ز کلکش آشکار امشب
سُراید نغمهء شادی ز شور و شوق و شیدائی
مدار امّید صبر ای دل ز قلب بی‌قرار امشب
جهان را روشنی بخشید، شمس طلعت اعلی
بیامد بهر این عالم چو یار غمگسار امشب
سترده تیرگی از جان ز گفتارش همه حیران
دمیده بس گل و ریحان به طرف لاله زار امشب
ندارد زاهد خودبین به کوی او اگر راهی
نباشد چشم حق بینش نداند گل ز خار امشب
جمال غصن اعظم شد چو ماه اندر افق تابان
صفای روی او کرده است گیتی چون بهار امشب
جهانی گشته دیگرگون ز چهر عالم آرایش
از این شور و نشور ای جان، دگر شد روزگار امشب
کمال رحمت حق بین، شکوه عزّ و دولت بین
دو شمس قدس طالع شد ز لطف کردگار امشب
«شب صحبت غنیمت دان و داد خوشدلی بستان»*
دلا خوش دار خاطر را از این لیل و نهار امشب
ز جام عشق و شیدائی به یاد روی آن دلبر
بپیما بادهء صافی بشوی از دل غبار امشب
زمان وصل دلدار است و گاه شور و سرمستی
صلا ده بر همه عالم بیامد شهریار امشب
چنان مفتون و شیدائی شده «زرّین» ز شوق دوست
ز خیل عاشقان آید مگر اندر شمار امشب

«حمامه» خوش سرود از جان بدین شعر تر شیرین:
«که بر کوه و بیابان سر نهم دیوانه‌وار امشب»**

* حافظ ** حمامهء کرمانی

خوشا زیارت حیفا

ش - ر

خوشا زیارت حیفا به وقت و حال فراغ
که تازه گردد از این ره ترا روان و دماغ
اگر هوای بهشتت در این جهان به سر است
توان گرفت از آن خطّهٔ خجسته سراغ
خزان حیفا از هر بهار سبزتر است
که برگ زرد نیابی تو در سراسر باغ
هنوز غنچهٔ گل می‌دهد بوی نسیم
هنوز بوتهٔ مو می‌کشد به شاخه چراغ
ز بس تنوّع الوان دلنشین، گوئی
به هر کرانه بکار است صنعت صبّاغ
فراز کرمل آن گنبد طلائی بین
که عرش رب شده در قالبی چنین افراغ
مجوی کعبه، که اینجاست مقصد و معراج
فزون مخواه که این سدره است* حدّ بلاغ
بشوق او همه ذرّات ارض در وجد است
در اهتزاز همه کوه و دشت و گلشن و راغ
نگر به صهیون چون در نشاط و رقص آمد
ندای کرمل بر بحر و بر چو شد ابلاغ

بخوان تو بلبل خوشخوان که موقع طرب است
کنون که صحنهٔ گیتی است فارغ از غم زاغ

۱۹۸۷/۱۱/۱۳

* اشاره به سدرة المنتهی

طاير قدسی
که در پرواز همتائی نداشت

هوشنگ روحانی «سرکش»

این جوان مولوی بر سر که بود؟
سیّدی از سبط پیغمبر
و یا پیغمبری از شهر نور
قاصدی از پیش نزدیکی
ولی از راه دور!
شال سبزش بر میان
شوکتش تا کهکشان
سطوتش، از طلعتش فاش و عیان
رأفتش بی‌منتهی
حرف او حرف خدا!
شهسوار ملك معنا، مخزن اسرار عشق
کیست او؟ سردار عشق
ساقی بزم الست
جام سرشار از می نابش به دست
قبله گاه مؤمنین و مؤمنات
در کفش اکسیر جان بخش حیات
ناسخ احکام قرآن، شارع دور بیان
رهنمای اهل عالم، مقتدای بابیان
مکتبش، پیکار با اوهام، با تحقیرها
مقصدش، واکردن زنجیرها
عصمتش، بالاتر از حدّ بیان
در کلام آتشینش انسجام و اقتدار
در نگاه مهربانش، انقطاع و انکسار
در تعالیمش فروغ زندگی
سروری، در منتهای بندگی

* * *

طائفین حول او، بگذشته از نام و نشان
جان به کف، آماده، ایثار جان
منجذب بر روی جانان، مشتعل از نار عشق
با متاع شوق و ایمان، رفته در بازار عشق
کارشان پیکار با مکر و فریب
والهانی بی‌قرار
عاشقانی سخت کوش و بی‌شکیب

* * *

این جوان مولوی بر سر که بود؟
سیّدی از شهر نور
قاصدی از پیش نزدیکی، ولی از راه دور
انتظار اهل عالم، منجی کلّ ام
مهدی آخر زمان، خار چشم دشمنان
او تجلّی گاه انوار خدا
فاتح ابواب علم و فضل و نور
ره گشای راه‌های بی‌عبور
آن حکیم آسمانی، آن سراپا شوق و شور
با کلامی بی‌تکلّف، با بیانی پر سرور
مژده داد از لحظه، میعاد، از قرب ظهور!
از ظهور دیگری، تا نهایت پر شکوه

* * *

این جوان مولوی بر سر که بود؟
سیّدی از شهر نور
قاصدی از پیش نزدیکی ولی از راه دور
جوهر تقدیس و تقوی، آن گل باغ ارم
بی‌امان، در زیر تیغ ظلم اصحاب ستم
مورد خشم و خروش دمبدم
سال‌ها در سجن شد، تبعید شد

تا به جرم بی‌گناهی، حق ستائی، راستی
حکم قتلش لاجرم تأئید شد!
* * *
بیست و هشت ماه شعبان تا میان روز شد
آسمان لرزید، دژخیم ستم پیروز شد
خطّهء تبریز از جهل و جنون لبریز گشت
آن وجود آسمانی، آن پرستوی بهار
در بهار زندگانی، رفت بر بالای دار!
ناظران در حیرت و در التهاب
ظالمان بر مقصد خود کامیاب
فوج سربازان به صف آراستند
گوئیا با لشکری از سلم و تور
جنگ می‌جستند و خون می‌خواستند!
تیرهای بی شمار، شد روان بر سوی دار
لیك پیك تیرها، تنها طناب دار را از هم گسست!
طرح قتل سیّد مظلوم، بی‌تأثیر شد!
یا به حکم و حکمت پروردگار
چند گاهی در قضا تأخیر شد!
* * *
در میان بهت و حیرت سام خان ارمنی
با جهانی خوف و وحشت، وحشتی ناگفتنی
شرمسار از کار ناهنجار خویش
فوج سربازان خود را
صف به صف از صحن میدان دور کرد
گفت من انجام دادم کار خویش!
* * *
اشقیای بی‌حیای نابکار
همچنان بر مقصد خود پایدار
بار دیگر، سرور احرار، شد بالای دار
ننگ بر اشرار، بر آن مردم بی ننگ و عار!
* * *
حسرتا! وا حسرتا!
هیکل اطهر سهام زخم صدها تیر شد
شرحه، شرحه پیکرش در موج خون
شد رها، از تنگنا، از رنج این دنیای دون
لیك بر رغم امید ظالمان
صیت حقّانیّتش یکباره عالم‌گیر شد
کوشش دونان عقیم افتاد، بی تأثیر شد
* * *
زین مصیبت عرش بر ماتم نشست
مهر، پنهان گشت در دامان ابر
ماه، خود را باخت در آغوش شب
جلوهء مهتاب چون خوناب شد
چهرهء عالم غبارآلود گشت
مرغ خوشخوان از نوا خاموش ماند
اختران آسمان گریان شدند
تیره و تاریك شد ارض و سماء
قلب یاران بی‌قرار و ریش ریش
در غم و در ماتم مولای خویش
* * *
آن وجود آسمانی، رفت تا ملك بقا
مرغ روحش از قفس آزاد گشت
بال با بال ملائك رفت تا اوج سپهر
بر فراز ماه و مهر
رفت تا مأوای خویش
در جوار رحمت کبری، به عرش کبریا!
تکیه زد بر جای خویش
* * *
طایر قدسی که در پرواز همتائی نداشت
در میان خاکیان تیره‌دل جائی نداشت.

آریزونا (آمریکا)، ۳۱ ژانویهء ۱۹۹۵

نوید نو بهار

هوشمند فتح اعظم

پرتو روی تو از پرده برون افتاده است
از فروغش جلوه‌های گونه گون افتاده است

نغمهء بلبل نوید نو بهار آورده است
غلغل می در خُم از جوش درون افتاده است

نقطه‌ای کاندر بطون بودش هزاران حرف عشق
مژده باد اینك به تدوین متون افتاده است

عشق تا خرگاه بر دل‌های مشتاقان نهاد
رایت عقل نگون سر، سرنگون افتاده است

مرغ جان را آشیان در آسمان بود و دریغ
بهر دان اینك به این دنیای دون افتاده است

ای بها، خلق از ازل در وصف دلجوی تو بود
سایهء حسن تو بر فرق قرون افتاده است

تا کی از بزم لقایت دور مانم، چاره ساز
کز فراقت مرغ دل در خاك و خون افتاده است

گوهر جان در ازاء عمر بی‌حاصل برفت
این تغابن من نمی‌دانم که چون افتاده است

حسن شیرین چند روزی ماند، امّا تا ابد
نالهء فرهاد اندر بیستون افتاده است

شعر من از سینهء پر جوش من خیزد چنانك
گوهری از بحر آشفته برون افتاده است

اکتبر ۱۹۹٤

« ... محرّك و بانی این نهضت قویم و رستاخیز عظیم، حضرت باب اللّه الاعظم و ذکر اللّه الاکرم است که چون کوکب درّی از افق شیراز طالع گردید و آسمان مظلم ایران را از جنوب به شمال طی نمود و با تحمّل مصائب و آلام شدیده به سرعت و نورانیّت حیرت انگیز از افق عالم ناسوت غروب فرمود ...»

کتاب قرن بدیع، صفحهٔ ۴۰

رستاخیز

فرهمند مقبلین

ز دود جهل و ظلمت صحن گیتی کافرستان بود
حقیقت کرده رو پنهان
غرور و ظلم و بی‌دینی بلای جان انسان بود
اساس عدل ویرانه
بشر با مهر بیگانه
شب تاریك و بی‌فردای ایران بود
شب یلدای بی‌پایان
غروب عفّت و ایمان
نه نیسانی، نه بارانی
نه امّید بهارانی
از این تاریکتر باور ندارم روزگارانی
به این بیهودگی شامی
چنین پر وحشت ایّامی

در آن افسرده شب از فضل رب ناگاه
فروغی جاودان از خاوران تابید
به خارستان انسانی
ز ابر تیره دُر بارید
به یمن نم‌نم باران
بیابان، رشك گلشن شد
جهان خاك روشن شد

سحر با لشگر نورش
صبا با نفخهٔ صورش
بساط ظلم و ظلمت را بهم پیچید
هیولای ستم از شهر غم کوچید
به اعجاز خداوندی
گل عشق از زمین قلب‌ها بار دگر روئید
جهان پر گشت از نامی
که از حق داشت پیغامی

همایون نقطهٔ اولی
مبارك حضرت اعلی
همان شاه رسل، آن قائم موعود
همان مهدی، دلارا طلعت معبود
فروغ ایزدی، وان شاهد مقصود
ملائك صورتی، عیسی دمی، شاهانه رفتاری
صفا آئین جوانی، آیتی، فرخنده گفتاری

ز کلك اطهرش جاری
به هر دم بحر بی‌پایان
ز سیمای پر انوارش
فروزان فرّهء یزدان

ز فوج قدسیان و نخبهء پاکان
خدای دادگر گنجینه‌ای آراست
که تا این آسمان برپاست
از او آفاق پُرغوغاست

بشیر نور مرغان سحر را خوش به وجد آورد
ز هر شاخی نوا و نغمه سردادند
طلوع صبح را بر خفتگان هر سو خبر دادند
بهاری تازه پیدا شد
جهان روح احیا شد
در آن فجر نشاط انگیز
بپا شد شور رستاخیز
و خفّاشان تاریکی ز موج نور آشفتند
و مذبوحانه کوشیدند
تا این روشنائی را، ز نو تاریك گردانند
سپاه کین و نفرت لشگری آراست
و دیو ناجوانمردی ز دهلیز جنون برخاست
سفیر نور حق را اهرمن آزرد
بر او تیر ستم بارید
شد از تاریکی عصیان، زمین و آسمان پنهان
و شبکوران دشمنکام

ز هر ایوان و از هر بام
درون لانه‌های بسته لغزیدند
خیال آسوده خوابیدند

ندانست این گروه پشت بر خورشید
که روز محشر است امروز
نمی‌آید شبش از پی
که گاه روشنائی‌هاست
و تاریکی دگر یك لفظ بی‌معناست

هم اکنون بر فراز کرمل، این کوه خدا برپاست
نشانی جاودان از او
فریبا معبدی، جانانه درگاهی
به شهر آرزو دروازه‌ای، سوی جنان راهی
که می‌یابد دل مشتاق هر مجذوب
از او انوار بی‌پایان
سحر چون مهر عالمتاب، بر این ایوان شورانگیز
درخشد چون طلای ناب
جهان و آنچه اندر اوست، شود با نور سحرآمیز

شفق آری نشان دارد، نشان از نقطهء اولی
و خورشید حقیقت نیست غیر از طلعت ابهی
چه خوش گفت آن حکیم نخبهء والا
«طبیعت انعکاسی زنده هست از عالم بالا»

الا ای رهگذر مگذر چنین بیگانه زین درگاه
بیا با خاطری آگاه
در این اعجاز ایزد لحظه‌ای، لختی تفکّر کن
وگر عمر ابد خواهی، مشو راضی به گمراهی
شنو زلهام جانا پند
به جمع عاشقان پیوند
که جان حیف است بی جانان
که سر بی اوست بی سامان

در دورهٔ بیان چه گذشت؟

دوستان عزیز و مهربان،*

پنجمین روز است که در چنین بزم پر نشئهٔ روحانی که ساعاتی دیگر به خوشی و فرخندگی پایان می‌گیرد گرد هم آمده‌ایم تا فارغ و آسوده از هر اندیشه و سودائی به گفت و گو و پُرس و جو دربارهٔ آن آفتاب جهان‌آرائی پردازیم که روزگاری پیش از این از افق باصفای شیراز برآمد و به اندك زمان، بسا سرزمین دور و نزدیك را روشن کرد و عالم شرق را که در خوابی سنگین و ژرف فرو رفته بود به ندای روح بخش و شکوهمندش بیدار کرد که هان، روز قیامت آمد، وقت بعثت و قیام مردگان رسید، هنگام آن شد که از مقابر جهل و غفلت یکسره برخیزید و به دامن مسیحانفسی آویزید که موعود و مقصود عالمیان است و گشایندهٔ درهای بهشت رستگاری بر گمشدگان و سرگشتگان.

صد و پنجاه سال تمام بلکه بیش از آن، از آن شعشعهٔ نخستین گذشته است. آن شعله که در شب پنجم جمادی الاولای سال ۱۲۶۰ هجری قمری در آن اطاق کوچك و خانهٔ ساده در محلّهٔ شمشیرگرها برافروخته بود اندك اندك دامنه گسترد و ابتدا در خاور میانه و نزدیك در گرفت و پنجاه سال بعد، مرزهای جهان غرب را درنوشت و در هر کجا دلی آماده و پذیرا بود جان تازه و حیاتی پر نشئه بخشید. آخر، کدام مهدی موعود و قائم منتظر دیگری می‌توان طلب و تمنّی کرد که شمشیرش از این بیشتر تلألؤ و درخشش بنماید و از این فزون‌تر سرها در قدمش افتد و از این تندتر و چابك تر، نهیب پر مهابتش طنین در گنبد افلاك اندازد؟

* سخنان دکتر شاپور راسخ در جلسهٔ پایانی دورهٔ بیان

دوره دوره، بیان است یعنی دوره‌ای که به ذکر حضرت ذکرالله الاعظم، صبح حقیقت، مطلع الوهیّت، روح الرّوح، جوهر الجواهر، سرّ الاحدیّه و غیب هویّه مزیّن و مطرّز است، وجود مقدّسی که نه فقط از صحنه، دل ما هرگز غائب نبوده و نیست بلکه نمایندگانی از خاندان مبارکش در همین مجمع محترم نیز حاضرند و به ستایش ذات اقدسش قائل و ناطق. بارگاه عزّش را شکرگزاریم که خاندان افنان به مهر آن مولای امکان وفادارند و دوره، بیان به حضور چند تن از افراد آن آراسته شده، عزیزانی که همه چون گل صدبرگ خندان بر این شجره، مبارکه، قدسیّه جلوه دارند و با عطر خوش و دلکش افاضاتشان، این مجمع را لطف و صفای بی‌اندازه بخشیده‌اند:

جناب **ابوالقاسم افنان** متولّی بیت مبارك شیراز که در کمال بلاغت و فصاحت از منزلت و مرتبت متعالی آن سلطان رسل و مطلوب صحف و کتب سخن راندند و به راستی درس مقامات معنوی به همه، ما آموختند. جناب دکتر **محمّد افنان** محقّق پُرتوان که با آن شیرین‌زبانی در عین فروتنی ما را با آثارخارج از شمار آن محبوب بی‌همتا مجملاً آشنا کردند، همان آثار تابناکی که چون سیل خروشان از لسان رازگشای حضرتش ساری و جاری بود و در شئون پنجگانه، آیات، مناجات، تفاسیر، صحف علمیّه و کلمات فارسیّه و شئون دیگر، جان تشنه‌دلان را از آب زندگی جاودانی سیراب و شاداب فرمود. خانم دکتر **مهری افنان** که با اقتران با این خجسته دودمان، وجود گرانقدرش فَیَضانی بیشتر حاصل کرده، جمع ما را به عصر حضرت اعلی دعوت و هدایت کردند و از خلال تاریخ، ضمن تجسّم آن عهد حماسه آفرین، ما را با زنان بزرگوار دلاور بی‌همانندی روبرو کردند که در همه، میدان‌های خدمت و فدا گوی سبقت از اقران و امثال ربوده‌اند و به راستی مایه، اعجاب و شگفتی ابطال رجال گردیده‌اند.

تنها افنان سدره، مبارکه نبودند که به این دوره از مجمع ادب و هنر طراوت یك بهار روح پرور بخشیدند. حضور سه تن دانشگاهی دانشمند که همه مایه، فخر و سرافرازی جامعه، بهائی هستند هم دوره، بیان را جلوه‌ای خاصّ و جاذبه‌ای بیرون از قیاس داد: دکتر **حشمت مؤیّد**، آن فرزانه، ادیب وارسته، آزاده، گرانمایه که سخن از ادبیّات و نثر ادبی و داستان‌نویسی در ایران معاصر به میان نهاد و با دیده، انصاف به جوش و خروش و تلاش پی‌گیر نویسندگانی نظر افکند که در عین تنگ بینی و خشك مغزی محیط پر تعصّب امروزی کشور، آثاری پرارزش و ماندنی بوجود آورده‌اند که بعضاً از نظر لطافت و رقّت احساس یا قدرت در تجسّم و تصویر واقعیّات یا ذهنیّات قابل مقایسه با شاهکارهای ادب جهانی هستند.

دکتر **فریدون وهمن**، آن محقّق هوشیار سخت کوش که در بحث از تأثیر دو ظهور مبارك بر محیط اجتماعی ایران و بر تحوّلات عظیمی که در صحنه، فکر و سیاست و حکومت از حدود نیمه، قرن نوزدهم در آن سرزمین پر تلاطم روی داده به راستی هنرنمائی کرد و ضمن بیان اثرات عمیق و غالباً ناپیدای اندیشه ها و تعالیم بهائی بر محیط خود، راهی تازه برای شناخت درونی احوال جامعه، بابیان و بهائیان در عصر اوّل تاریخ امر جدید باز کرد. دکتر **وحید بهمردی**، آن دانشور پژوهنده که دلاورانه در اقیانوس پهناور آثار حضرت ربّ اعلی خوض و غور نمود و یاران مشتاق را در شناسائی سبك و سیاق آن آثار که چون اعماق دریا ناشناخته و در عین حال به لئالی و جواهر

فراوان آکنده است یاری و راهنمائی کرد.

از مزایای این دوره از انجمن ادب و هنر، سخن‌آوری و جلوه‌گری چند تن از دوستان هنرمند و هنرشناس بود که ما را به خلوتگه راز انواع هنرهای تجسّمی و تزیینی رهنمون شدند: جناب **موژان خادم** که پیوند عمیق معماری و معنویّت را بازگو کرد و این حقیقت را به ثبوت رساند که هنر راستین باید بیانگر جمال و جلال مطلق سرمدی باشد و عشق الهی را در دلها بپرورد و مظاهر طبیعت را که تجلّی اسماء و صفات کردگارند حرمت و عزّت دارد. جناب **سعید معتمد** که به هنگام بحث از هنر تذهیب، از ارتباط میان این هنر تصویری و تزیینی و کتاب های مقدّس دینی پرده برداشت و در حقیقت بستگی میان صورت و معنی را از جمله در آثار تذهیب‌گر نام‌آوری چون لطف الله موهبت که یادش پایدار باد آشکار نمود و به درستی گفت که چون هنر جلوه‌گاه معنویّت است شرط اوّل هنرمندی هم صفای باطنی است.

آقای **امید لوئی** که جلوه‌هائی از هنر قالی بافی ایران را به مدد اسلاید و نمونه ارائه کرد، هنری که از لطیف‌ترین و ظریف‌ترین هنرها بشمار می‌رود و بدبختانه غالباً به چشم یك کالای تجاری صِرف نگریسته می‌شود و حقّ است که در ردیف هنرهای پر ارج و مقام دیگر چون هنر نقّاشی و تذهیب و مانند آن درآید.

در اینجا باید ناگفته نگذاشت که در طیّ این دوره، انجمن، آثار هنری خانم‌های **پروین حاتم** و **طاهره لوئی** و آقای **امان الله موقن** در نمایشگاه لندگ به معرض تماشا گذاشته شده بود، آثاری که هر یك به زبانی و وجهی از ارتباط نهائی بین عرصه، طبیعت و مادّیّت و دنیای روحانیّت حکایت می‌کرد. علاوه بر آن، موسیقی هنرمندان حاضر در این انجمن که نامشان در دل همه، ما جا دارد گوئی جسم ها را به معراج‌گاه روح پرواز داد و مصداق این شعر مولوی شد آنجا که از عشق سخن می‌گوید:

جسم خاکی از تو بر افلاك شد　　روح در رقص آمد و چالاك شد

گفتنی است که تار و پود وجود ما ایرانیان را به شعر و احساس بافته و سرشته‌اند و آنچه باختریان از راه عقل و اندیشه می‌گیرند غالباً مردم خاوری از طریق دل پذیرا می‌شوند. پس چگونه می‌توان انجمنی آراست و محفلی برپا داشت که طبع ایران‌زادگان را خوش آید و در آن از شعر و شاعری و عواطف رقیق انسانی سخن نرود. یار مهربان ارجمند، صاحب ذوق سلیم و طبع و قریحه، نیرومند، جناب **بهروز جبّاری** را سپاس داریم که از راهی دور و دراز قدم رنجه کردند و به دیار ما آمدند و انبانی از اشعار نغز و دلپذیر هم به ارمغان آوردند. به لطف ایشان نه فقط اشعار شعرای فارسی‌زبان را که در بشارت به ظهور حضرت اعلی آگاهانه یا ناخودآگاه سروده شده شنیدیم و ستودیم و در دل گفتیم:

پیش و پسی بست صف کبریا　　پس شعرا آمد و پیش انبیا

بلکه از دیگر اشعار نغز که زاده، طبع فیّاض شاعران ایران زمین است بهره، وافی گرفتیم و بسیار مدیون و مرهون هدایای ارزشمند ایشان هستیم.

در دوره، بیان ساعاتی هم به بحث و فحص در مفهوم عامّ بیان اختصاص داشت و در آن مورد

جناب **صالح مولوی‌نژاد**، دوست ارجمند و پژوهشگر ما، گفتاری آموزنده عرضه کردند و ضمن توضیح و تشریح معانی گونه‌گون بیان که از جمله ارتباط میان اذهان و افکار است در آئین سخن گفتن بدان گونه که مؤثّر و نافذ و معتدل باشد بیاناتی کردند و بنیاد ارتباط را با ذکر اقوال فیلسوفان بیش از همزبانی بر همدلی استوار کردند. **خانم ماه‌منظر ممزن** از ارتباط درونی آدمی با خود و خودشناسی و راه سازگاری با زندگی و پیشرفت در آن بحثی سودمند همراه تمرینات عملی به میان آوردند و حاضران را به مراقبت و تأمّل در احوال ضمیر خود دعوت کردند.

چون صحبت از امتیازات این دوره از انجمن بود ناگفته نگذارم که ظاهراً در این دوره بیش از ادوار گذشته از محضر بانوان پژوهنده، سخندان بهره برده شده است. در همین دوره بود که دوستان از سخنان چهار تن از بانوان گرامی متمتّع و شادکام شدند. از جمله **خانم ژاله خادم** که سال ظهور جمال اقدس ابهی یعنی سنه، ۱۸۶۳ را سرآغاز تاریخ جدید عالم و مبدأ تحوّلات عظیمه در عالم فکر و علم و فنّ و سیاست و مانند آن شمردند و شواهدی بر اثبات این نظر ارائه کردند. **خانم فیروزه ابرار** که به راستی دامنی از دُرِّ شاهوار سخن پر احساس نثار دوستان کردند و به شیرین‌ترین زبان و شورانگیزترین بیان، حیات و ملکات حرم مبارك حضرت اعلی، خدیجه بیگم را یادآور عزیزان شدند و قلبها را رقّتی و لطافتی روحانی بخشیدند.

امتیاز دیگر این انجمن حضور چند تن از یاران ممالك عرب زبان بود که به راستی نزد همگان عزیزند و مقدمشان مغتنم و محترم و از آن میان جناب دکتر **منوچهر سلمانپور** دربارهٔ اوّل و اکبر و اعظم آثار طلعت اعلی سخن گفتند و چنان که شیوهٔ مرضیّهٔ ایشان است دانش علمی و عرفان و ژرف بینی روحانی را به هم آمیختند و همهٔ ما را ممنون و دلخوش کردند که اگر در سال‌های اخیر خلیج فارس به نفت سیاه آلوده و تباه شده، امّا به فضل الهی در سواحل آن هنوز صاحبدلانی هستند که به مرواریدهای غلطان معارف روحانی دست دارند و هر بار که به مجمع لندگ می‌آیند دامن‌ها از آن لئالی به ارمغان می‌آورند. این نکته را هم اضافه کنم که تنها از سرزمین‌های عربی نبود که چند تن از جوانان در این دورهٔ انجمن شرکت جستند. خوشبختانه از چند کشور دیگر نیز جوانانی حاضر بوده و هستند و خود حضورشان شاهد این حقیقت است که هنوز جوانان ما زبان مادری خود را فراموش نکرده‌اند و به فرهنگ و هنر و ادب ایران‌زمین مهر و عنایت دارند و از دل و جان مشتاقند که باز هم بیشتر از آن گلستان پر گل و ریحان شمیمی گیرند و نصیبی برند.

* * *

اکنون که دورهٔ بیان به پایان خود رسیده است جای آن دارد که از آنچه در این دورهٔ پرفایده شنیده و آموخته‌ایم توشهٔ راه برداریم و این ره‌آورد پُربها را با دیگر یاران دیار خود نیز در میان گذاریم و بخاطر داشته باشیم که تاریخ صد و پنجاه سالهٔ امر ما که مکرّراً در این دوره ذکر آن رفت سرگذشت قهرمانانی است که برای تأسیس تمدّنی تازه که بنیادش بر یگانگی و مهربانی و دوستی و آشتی و نیك خواهی همهٔ نوع بشری است در هیچ مرحله‌ای از فداکاری و جانفشانی مضایقه نداشته‌اند و خود دورهٔ بیان گویای این نکته بود که اگر شجرهٔ امر الهی تنها در صد و

پنجاه سال به این مایه و پایه رسیده که بر همهٔ عالم سایه گسترده است و از نظر توسعهٔ جهانی بعد از عالم مسیحیّت قرار دارد همه از این بابت است که دلباختگانش همواره به پاسداری آن ایستاده‌اند و پا فشرده‌اند و در خدمتش هر زحمتی را به جان پذیرفته‌اند. اینك نوبت ما و شماست که حماسه‌های تازه‌ای را ساز کنیم و در پرتو نقشهٔ سه ساله و نقشه‌های آینده تا زمانی که سه حرکت متوازی یعنی تحقّق صلح اصغر، رشد و بلوغ تشکیلات و مؤسّسات بهائی و استقرار پایگاه سلطنت الهی بر جبل ربّ به نتیجه و ثمرهٔ خود نرسیده است در هر کجا هستیم و به هر وظیفه‌ای مأموریم قهرمانانه پیش تازیم و دلاورانه سر در قدم دوست اندازیم تا دورهٔ تاریکی زودتر بسر آید و آن آفتاب نوظهور که قلب اهل بها را سرشار از نور کرده به دلهای مردم دیگر نیز رخنه کند و پرتو افکند.

بازگشت شما به خوشی و خرّمی و تندرستی مقرون باد.

آشنائی با نویسندگان*

دکتر شاپور راسخ

دکتر شاپور راسخ پس از گذراندن دورهٔ دکترای ادبیّات فارسی در طهران، به علوم اجتماعی روی آوردند و بعد از احراز لیسانس اقتصاد و فوق لیسانس علوم اجتماعی در دانشگاه ژنو (سویس) دکترای خود را در رشتهٔ جامعه شناسی به پایان رسانیدند. آقای دکتر راسخ سال‌ها استاد دانشگاه طهران بودند و افتخار عضویّت محفل روحانی ملّی بهائیان ایران و سویس را جمعاً در حدود ده سال احراز نمودند. در حال حاضر به سمت مشاور با یونسکو همکاری می‌کنند و دو کتاب در زمینهٔ تعلیم و تربیت برای این سازمان بین المللی تألیف نموده‌اند. از چند سال قبل به عضویّت هیئت مشاورین قارّهٔ اروپا برگزیده شده‌اند. جناب دکتر راسخ مقالات متعدّدی به رشتهٔ تحریر درآورده‌اند که در مجلّات آهنگ بدیع، عندلیب، پیام بهائی، سخن و نگین درج شده است. از ایشان اشعار دل انگیزی در مجلّهٔ پیام بهائی و خوشه‌ها به چاپ رسیده است. جناب دکتر راسخ از پایه‌گذاران انجمن ادب و هنر هستند و همکاری مستمرّ ایشان در هیئت اجرائی بسیار مغتنم و پر ارزش است.

ابوالقاسم افنان

جناب ابوالقاسم افنان در مدینهٔ طیّبهٔ شیراز متولّد شده‌اند. از طرف مادر از نوادگان جناب حاجی سیّد محمّد خال اکبر و از طرف پدر نوهٔ جناب میرزا آقا نورالدّین خواهرزادهٔ حرم مبارك حضرت ربّ اعلی می‌باشند.

پدر ایشان جناب میرزا حبیب اللّه افنان در دوران جوانی به اتّفاق والدین خود به حضور جمال اقدس ابهی مشرّف شده و مورد عنایات فراوان قرار گرفته بودند و بعد از صعود والد خود افتخار تولیت بیت مبارك شیراز به ایشان واگذار شد.

جناب ابوالقاسم افنان از اوان جوانی همیشه بهترین مساعد و یاور پدر گرامی خود در خدمات مربوط به بیت مبارك شیراز و زائرین و سایر شئون امری بودند و پس از صعود ایشان، مستقیماً عهده‌دار این مسئولیّت خطیر گردیده، سال‌های متمادی به شیوهٔ مرضیّهٔ پدر بزرگوار با نهایت خلوص و محبّت به این خدمت مهمّ مشغول بوده‌اند. جناب افنان سال‌های طولانی عضو و منشی

* شرح حال نویسندگان به ترتیب درج مقالات آنان در این مجلّد تنظیم شده است.

محفل روحانی شیراز بودند و در سال‌های اخیر به عضویّت هیئت معاونت درآمدند.

ایشان اشعار زیبا و لطیفی می‌سرایند و چند کتاب از جمله «چهار رساله، تاریخی در باره، جناب طاهره» و «لئالی سیاه» را تألیف کرده‌اند که به چاپ رسیده است و در حال حاضر کتاب دیگری در باره، تاریخ امر بهائی در دست تهیّه دارند. از جناب افنان مقالات تاریخی متعدّدی در مجلاّت امری مخصوصاً در پیام بهائی به چاپ رسیده است.

دکتر محمّد افنان

دکتر محمّد افنان در سال ۱۳۰۹ شمسی (۱۹۳۰) در یزد متولّد شدند و تحصیلات دانشگاهی و تجربی خود را در طهران، کپنهاگ و ردینك (انگلستان) به انجام رساندند و در میکروب شناسی، بیماری‌های عفونی و بیماری‌های طیور اهلی و تزئینی به درجه، تخصّص نائل شدند. دکتر افنان چندین سال در دانشگاه طهران (دانشکده، دامپزشکی) به سمت مدرّس و استاد به کار مشغول بودند و در سال‌های بعد در گروه تحقیق در زمینه، دفاع سلّولی انسان در دانشگاه مك ماستر (کانادا) عضویّت داشتند و به کار تحقیق مشغول بودند. ایشان مقالات متعدّد علمی به زبان‌های فارسی و انگلیسی در رشته‌های فوق الذّکر نوشته‌اند و کتاب درسی «بیماری پرندگان» را برای تدریس در دانشکده، دامپزشکی طهران تألیف کرده‌اند.

دکتر افنان سالیان متمادی در لجنات ملّی و محلّی جوانان، کتابخانه، نشر آثار امری، تصویب تألیفات و نیز محفل روحانی طهران عضویّت داشته‌اند و مدّتی به سمت منشی تمام وقت در آن محفل به خدمت مشغول بوده‌اند. و همچنین سال‌ها در کلاس‌های درس اخلاق، تزئید معلومات و نیز مؤسّسه، عالی معارف امری در طهران به تدریس قائم بوده‌اند. در کانادا با همکاری عدّه‌ای از دوستان در تأسیس مؤسّسه، معارف بهائی به لسان فارسی همکاری داشتند و چند سال عضویّت هیئت مدیره، آن مؤسّسه را دارا بودند. چند سال است که به امر معهد اعلی در ارض اقدس در مرکز مطالعه، نصوص و الواح به خدمات گرانقدر خود ادامه می‌دهند. دکتر افنان متجاوز از ۳۵ سال به مطالعه و تحقیق و تتبّع در متون آثار مبارکه، مخصوصاً آثار حضرت نقطه، اولی روح ما سواه فداه مألوف بوده‌اند و نتیجه، تحقیقات خود را به صورت مقالاتی پر مغز در مجلاّت آهنگ بدیع، پیام بهائی و عندلیب و نیز نشریّات مؤسّسه، معارف بهائی به چاپ رسانده‌اند.

دکتر افنان در سال ۱۳٤۰ شمسی با خانم دکتر مهری کیانی ازدواج کرده‌اند که حاصل این اقتران دو فرزند، دوشیزه الهام دکتر ادبیّات انگلیسی و آقای امید مهندس در رشته، کامپیوتر می‌باشد.

دکتر وحید بهمردی

دکتر وحید بهمردی در سال ۱۹۵۸ در اردن هاشمی در خانواده‌ای بهائی متولّد شد. تحصیلات ابتدائی را در آن کشور و متوسّطه را در لبنان به انجام رساند. سپس به ایران رفت و مدّت دو سال و نیم در دانشگاه طهران به تحصیل زبان و ادبیّات فارسی پرداخت. در سال ۱۹۸۰ به لبنان

مراجعت کرد و در دانشگاه امریکائی بیروت به تحصیل زبان و ادبیّات عرب پرداخت. در سال ۱۹۸٤ به اخذ لیسانس و در سال ۱۹۸٦ به اخذ فوق لیسانس موفّق شد. سپس به انگلستان رفت و در دانشگاه کمبریج به تحصیل پرداخت و به دریافت درجهٔ دکتری توفیق یافت. سپس دکتر بهمردی برای تدریس به دانشگاه چارلز (پراگ) چکوسلواکی دعوت شد و اکنون سه سال است که در آن دانشگاه (در دانشگاه الموتس) به عنوان استاد زبان و ادبیّات عربی و فارسی به تدریس مشغول است. برای اوّلین بار در اروپا دیانت بهائی به عنوان مادّهٔ درسی رسمی در دانشگاه مذکور تدریس می‌شود.

دکتر بهمردی از آغاز جوانی در تشکیلات امریّه به خدمت قائم بوده و مدّتی به عضویّت محفل ملّی لبنان و سپس محفل ملّی چکوسلواکی مفتخر بوده است.

از سال ۱۹۸٦ تا کنون با اجازهٔ بیت العدل اعظم بعضی از الواح منتشر نشدهٔ جمال اقدس ابهی را جمع‌آوری و تدوین نموده که تا کنون سه جلد آن تحت عنوان «لئالئ الحکمة» به چاپ رسیده و جلد چهارم در دست تدوین است.

دکتر منوچهر سلمانپور

دکتر منوچهر سلمانپور در شیراز در خانواده‌ای مؤمن متولّد شدند و پس از خاتمهٔ تحصیلات در ایران، به کویت هجرت کردند. ایشان از متقدّمین و مؤسّسین جامعهٔ بهائی در آن سامان محسوب می‌شوند.

جناب دکتر سلمانپور در ضمن تحصیلات خود را در دانشگاه پاریس ادامه دادند و به اخذ درجهٔ دکترای حقوق و اقتصاد نائل شدند. ایشان به زبان‌های فارسی، عربی، فرانسوی و انگلیسی تسلّط دارند. علاوه بر عضویّت در محافل روحانی ملّی و محلّی، مدّت پانزده سال عضو هیئت مشاورین قارّه‌ای در آسیا بوده‌اند.

جناب دکتر سلمانپور از محقّقین پر کار جامعهٔ بهائی هستند و مقالات تحقیقی و ترجمه‌های ایشان در نشریّات امری به چاپ رسیده است و آثار متعدّد دیگری آمادهٔ نشر دارند.

فیروزه ابرار

خانم فیروزه ابرار در سال ۱۹٤۹ در خانواده‌ای متقدّم در شیراز زاده شدند.

ایشان از طرف پدر از نوادههای جناب سراج الحکما اوّل من آمن آباده و از طرف مادر از نوادههای میرزا نورالدّین برادرزادهٔ حرم حضرت اعلی می‌باشند. خانم ابرار تحصیلات ابتدائی و متوسّطهٔ خود را در شیراز به پایان رساندند و در عین حال در تشکیلات جوانان به خدمت مشغول بودند. در سال ۱۹٦۸ پس از اخذ دیپلم متوسّطه با جناب سرّالدّین افنان ازدواج کردند. سپس به دانشکدهٔ روان‌شناسی طهران وارد شدند. در سال ۱۹۷۲ همسر خود را در اثر تصادف اتومبیل از دست دادند و یك سال بعد برای ادامهٔ تحصیلات به انگلستان رفتند و در رشته‌های مدیریّت و زبان به تحصیل مشغول شدند. در سال ۱۹۷٦ به ایران برگشتند و در همان سال با

جناب طرازالله ابرار ازدواج کردند و به همراه همسر در فرانسه مقیم شدند و تا کنون در آن کشور به خدمت در تشکیلات امریّه مشغولند.

ایشان علاقهء مخصوصی به مسائل تاریخی امر دارند و نتیجهء مطالعات خود را در کلاس‌های تزئید معلومات به صورت مقالات در دسترس احبّای فرانسه زبان می‌گذارند.

اخیراً جزوه‌ای در بارهء کلمات مبارکهء مکنونه به زبان فرانسه تهیّه کرده‌اند که از طرف لجنهء منطقه‌ای به چاپ رسیده.

دکتر فریدون وهمن

دکتر فریدون وهمن تحصیلات خود را در دانشگاه‌های طهران، لندن و کپنهاگ به اتمام رسانده و اینک استاد رشتهء مطالعات ایرانی در دانشگاه کپنهاگ می‌باشند. مقالات و آثار ایشان در آهنگ بدیع، پیام بهائی، سخن، راهنمای کتاب و دائرة المعارف ایرانی منتشر شده و مؤلّف و مترجم چند کتاب در زمینه‌های زبان شناسی، لهجه شناسی، دین زردشتی و فولکلور ایران می‌باشند. دکتر وهمن در سی سال اخیر در دانمارك زندگی می‌کنند.

ایشان عضو هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر می‌باشند.

دکتر مهری افنان

دکتر مهری افنان (کیانی) در سال ۱۳۱۶ شمسی (۱۹۳۷م.) در طهران متولّد شد. تحصیلات دانشگاهی و تجربی خود را در رشتهء طبّ در دانشگاه‌های طهران و کپنهاگ (دانمارك) به انجام رساند و در سال ۱۹۶۶ م. در رشتهء بیماری‌های کودکان به اخذ درجهء تخصّص نائل آمد. ایشان چند سال در ایران، نروژ و کانادا به کار پزشکی مشغول بوده‌اند.

دکتر مهری افنان سالیان دراز در لجنات ملّی و محلّی جوانان، نشر معارف امری، اماء الرّحمن، معاضدت محافل، حیات بهائی و نیز در سمت مساعد هیئت معاونت در طهران و کانادا به خدمت مشغول بوده‌اند. ایشان در تأسیس مؤسّسهء معارف بهائی به زبان فارسی (کانادا) همکاری داشته و چند سال عضو هیئت مدیره و نیز معاون مدیر آن مؤسّسه بوده‌اند.

دکتر مهری افنان از شش سال قبل تا کنون به اتّفاق همسر خود دکتر محمّد افنان به امر معهد اعلی در مرکز جهانی بسر می‌برند و در دارالتّحقیق بین المللی به خدمت مشغولند. از خانم دکتر افنان مقالات متعدّدی در مجلّات آهنگ بدیع، پیام بهائی، عندلیب و پیام محبوب به چاپ رسیده و در تهیّه و چاپ نشریّات مؤسّسهء معارف بهائی کانادا همکاری داشته‌اند.

مهندس بهروز جبّاری

مهندس بهروز جبّاری در ۲۷ دسامبر ۱۹۳۶ در رشت متولّد شدند. تحصیلات ابتدائی و متوسّطه را در این شهر به پایان رساندند و از دانشکدهء فنّی دانشگاه طهران در رشتهء تأسیسات فارغ التّحصیل شدند. پس از طیّ خدمت وظیفه با خانم دکتر فرهنگ فرهنگی (صبیّهء شهید مجید دکتر

مسیح فرهنگی) ازدواج کردند. پس از چندی برای ادامهٔ تحصیل به انگلیس رفتند و از دانشگاه لندن به اخذ درجهٔ ماستر نائل شدند و به ایران مراجعت نمودند. بعد از وقایع اخیر ایران با خانواده به کانادا کوچ کردند و در این کشور در امور مالی و سرمایه‌گذاری مطالعاتی انجام دادند و هم اکنون به عنوان مشاور رسمی سرمایه‌گذاری در اوراق بهادار و سهام به کار مشغولند. جناب مهندس جبّاری در ایران در لجنات جوانان رشت و طهران و لجنات ملّیهٔ جوانان و تربیت امری به خدمت قائم بودند. در کانادا چند سالی در هیئت تحریریهٔ مجلّهٔ عندلیب عضویّت داشتند و اکنون عضو هیئت مدیرهٔ مؤسّسهٔ معارف بهائی به لسان فارسی (کانادا) می‌باشند. جناب جبّاری به شعر فارسی علاقهٔ فراوان دارند و خود نیز اشعار لطیفی می‌سرایند. ایشان عضو هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر می‌باشند.

دکتر حشمت مؤیّد

جناب دکتر حشمت مؤیّد در سال ۱۳۰۶ شمسی در همدان در خانواده‌ای بهائی متولّد شدند. تحصیلات متوسّطه را در طهران گذراندند و از دانشکدهٔ ادبیّات دانشگاه طهران به اخذ درجهٔ لیسانس نائل شدند. سپس به آلمان رفتند و در آن کشور در رشتهٔ شرق شناسی درجهٔ دکتری گرفتند. از آن پس چند سال در دانشگاه ناپل (ایتالیا) به تدریس پرداختند. در سال ۱۹۶۲ به دعوت دانشگاه هاروارد به امریکا رفتند و چند سال در آن دانشگاه تدریس کردند. از سال ۱۹۶۶ تا کنون در دانشگاه شیکاگو به سمت استاد زبان و ادبیّات فارسی به تدریس و تحقیق مشغولند.

جناب دکتر مؤیّد مقالات مختلفی به فارسی، انگلیسی و آلمانی نوشته‌اند که در مجلّات مختلفه به چاپ رسیده است و کتب متعدّدی به فارسی و انگلیسی تألیف کرده‌اند.

جناب دکتر مؤیّد همواره در تشکیلات امریّه مصدر خدمات متعدّد و گرانقدر بوده و هستند.

مهندس سعید معتمد

مهندس سعید معتمد در سال ۱۹۲۵ در خانواده‌ای مؤمن متولّد شدند و پس از گذراندن تحصیلات ابتدائی و متوسّطه در سنّ ۱۸ سالگی به دانشکدهٔ فنّی دانشگاه طهران وارد شدند. در سنّ ۲۲ سالگی به اخذ درجهٔ مهندسی راه و ساختمان نائل آمدند و سپس به عنوان مهندس محاسب فنّی ساختمان‌های بانك ملّی ایران بکار مشغول شدند. پس از چندی جهت انجام خدمت افسری وظیفه به طهران رفتند. در این زمان در طهران در کلاس‌های متعدّد و تشکیلات امری شرکت می‌کردند. سپس جهت اکمال تحصیلات عازم آلمان شدند ولی به علّت تضییقات ارزی از ادامهٔ تحصیل منصرف شدند. در اشتوتگارت با دختری از خانوادهٔ مسیحی ازدواج کردند که همسرشان چند سال بعد به امر مبارك مؤمن شدند، و در زمرهٔ خادمان فعّال امر درآمدند. جناب معتمد بنا به شوق و ذوق در امور هنری به خرید و فروش آثار هنری از زمان باستان تا عهد تیموریان و زندیّه و قاجاریّه بصیرت یافتند و کم‌کم بنا به سائقهٔ ذوق و علاقه و ممارست، در این

رشته و بخصوص در خرید و فروش نسخه‌های خطّی و اشیاء قدیمی آگاهی یافتند و این کار را ادامه دادند تا بجائی که امروز ایشان یکی از کارشناسان برجسته و مبرّز جهان بشمار می‌روند و نظر ایشان مورد استناد و اعتماد موزه‌داران و هنرشناسان جهان است. جناب مهندس معتمد بارها به عضویّت محفل ملّی آلمان و لجنات متعدّد ملّی و محلّی و نمایندگی کانونشن مفتخر بوده و هستند و در هنگام ساختمان مشرق الاذکار و حظیرة القدس ملّی آلمان مشاور مطّلع و دلسوز محفل ملّی آلمان بوده و هستند. جناب معتمد در تدوین و تنظیم و نشر بسیاری از آثار مبارکه به زبان نزولی که طیّ ۱۵ سال اخیر در آلمان بطرز بسیار زیبا و نفیس به چاپ رسیده مستقیماً دخالت داشته‌اند.

ایشان همواره به ارجاع و انجام خدمات متعدّد هنری و علمی از طرف معهد اعلی مفتخر می‌باشند.

همکاری‌های گرانقدر جناب مهندس معتمد همواره برای هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر بسیار مغتنم می‌باشد.

امید لوئی

جناب امید لوئی در سال ۱۹۵٤ در طهران متولّد شدند. تحصیلات ابتدائی و متوسّطه را در این شهر به پایان رساندند. در سال ۱۹۷۵ به سویس رفتند و در ژنو در رشتهٔ معماری داخلی و هنرهای اسلامی و فرش دست بافت به اخذ لیسانس نائل شدند.

ایشان از سال ۱۹۸۰ در سویس به کار تجارت فرش پرداختند و همزمان، با چند مؤسّسهٔ تولیدکنندهٔ فرش چینی و نیز مؤسّسات تجارت فرش و همچنین با گروه تحقیقاتی فرش‌های دست بافت همکاری داشته و دارند.

جناب لوئی در بارهٔ ریشه و نحوهٔ بوجود آمدن نقشه‌ها و کارگاه‌های قدیم فرش بافی و تولید فرش و برنامه ریزی برای پیشرفت کیفی هنر قالی بافی تحقیقاتی انجام داده‌اند.

صالح مولوی‌نژاد

جناب صالح مولوی‌نژاد در سال ۱۳۱۱ شمسی در یزد زاده شدند. سال‌های نوجوانی و جوانی را در مشهد گذراندند و هم در آنجا به تحصیل مشغول بودند. در سال ۱۳٤۰ به طهران منتقل شده و در این شهر در لجنات محلّی و ملّی جوانان، تربیت امری، هیئت تحریریّهٔ آهنگ بدیع و هیئت مدیرهٔ مؤسّسهٔ ملّی مطبوعات امری به خدمت مشغول بودند. در سال ۱۳٤۷ از دانشگاه طهران به دریافت دیپلم فوق لیسانس در علوم اداری و در سال ۱۳٦۲ از دانشکدهٔ علوم اجتماعی دانشگاه تولوز بدریافت درجهٔ دکترای سیکل سوّم در مطالعات بین المللی نائل شدند.

جناب مولوی‌نژاد در سال ۱۳۵٤ به اتّفاق خانواده به کشور سنگال هجرت کردند و هم در آن اقلیم به عضویّت محفل ملّی مفتخر شدند و از سال ۱۳۵۹ تا کنون در فرانسه سکونت گزیده‌اند و عضو هیئت اجرائی انجمن ادب و هنر نیز می‌باشند. مقالات ایشان در آهنگ بدیع و پیام بهائی درج شده است.

ششمین مجمع سالیانهء انجمن ادب و هنر

«دورهء بیان»

ششمین مجمع سالیانهء انجمن ادب و هنر در «آکادمی لندگ» (سویس) برگزار شد. این دوره که به مناسبت یکصد و پنجاهمین سال اظهار امر حضرت ربّ اعلی در مدینهء طیّبهء شیراز «دورهء بیان» نامیده شده بود از ۲۳ تا ۲۸ اوت ۱۹۹٤ ادامه داشت.

فزون از ۱۲۰ تن یاران فارسی‌زبان از ۱۳ کشور جهان در این دوره شرکت داشتند. مباحثی که در این دوره ارائه شد بدینقرار بود: صالح مولوی‌نژاد: «مفاهیم کلمهء بیان»- ابوالقاسم افنان: «مقام حضرت اعلی از نظر دیانت بهائی»، «مروری بر دلائل سبعه» (دو کنفرانس)- مهندس بهروز جبّاری: «بشارت به ظهور و ستایش آن در اشعار فارسی»- دکتر مهری افنان: «مقام زن در آثار حضرت نقطهء اولی و مشاهیر زنان در عهد اعلی»- امید لوئی: «تاریخچهء قالی بافی در ایران»- دکتر محمّد افنان: «کوششی در مورد شناسائی آثار حضرت نقطهء اولی بر اساس طبقه بندی»، «شأن آیات»، «شأن تفسیر در آثار حضرت نقطهء اولی و تفاسیر نازله از قلم مبارك» (۳ کنفرانس)- دکتر حشمت مؤیّد: «مروری بر نثر فارسی امروز»، «نثر داستان نویسی فارسی - مروری کوتاه» (دو کنفرانس)- ژاله خادم: «ایران قرن نوزدهم از خلال تصاویر»- دکتر وحید بهمردی: «مقدّمه‌ای در بارهء سبك و سیاق آثار مبارکهء حضرت ربّ اعلی روح ما سواه فداه»- مهندس موژان خادم: «جنبه‌های عرفانی هنر و معماری»- دکتر فریدون وهمن: «تأثیر دیانت بابی و بهائی بر نهضت روشنفکری ایران»- مهندس سعید معتمد: «هنر تذهیب»- فیروزه ابرار: «شرح حال ورقهء علیا، حرم حضرت اعلی، خدیجه بیگم»- دکتر منوچهر سلمانپور: «سخنی چند در بارهء رسالهء مبارکهء قیّوم الاسماء»- ماه منظر ممزن: «بیان و ارتباطات».

در این دوره هنرمندان: ماه منظر ممزن، دکتر احسان اللّه ماهر، امان اللّه موقن و نوید باستانی

برنامه‌های موسیقی اجرا کردند.

در این دوره نمایشگاه آثار هنری توسّط پروین حاتم، طاهره لوئی و امان اللّه موقن دائر بود و کارگاه‌های هنری گل‌آرائی و خوشنویسی نیز همه روزه برقرار بود.

* * *

در این دوره کنفرانس‌های «دورهء ورقا» که در پنجمین مجلّد «خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر» به نحو دلپذیری چاپ شده بود عرضه شد و نیز مجموعهء اشعار دکتر امین اللّه مصباح که با خطّ خوش خطّاطی شده و به طرز نفیسی به چاپ رسیده بود ارائه گردید و مورد توجّه شرکت‌کنندگان قرار گرفت.

مباحث مطروحه در «دورهء بیان» جمع آوری شده و در مجلّد ششم «خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر» (مجلّد حاضر) به چاپ رسیده است.

عریضه‌ای از طرف شرکت‌کنندگان به ساحت رفیع معهد اعلی ارسال شد. آن مجمع محترم در جوابی که از طرف دارالانشاء به هیئت اجرائی ارسال فرموده‌اند از جمله چنین می‌فرمایند:

«... معهد اعلی از وصول مکتوب مورّخ ۲۶ آگست ۱۹۹٤ شرکت‌کنندگان در ششمین دورهء انجمن ادب و هنر اظهار سرور نموده همم والای اعضای آن انجمن مبارك را بسیار تقدیر فرمودند. موضوع جلسات مؤتمر امسال که به مناسبت یکصد و پنجاهمین سال اظهار امر حضرت ربّ اعلی به محامد و نعوت آن مظهر الهی تخصیص یافته بود بحمداللّه با انتشار کتاب "خوشه های خرمن ادب و هنر" بسیاری از ماوقع مجمع امسال به طبع خواهد رسید و بر غنای اهل معرفت که تشنهء تحقیقات مفیده در بارهء امر اعظمند خواهد افزود... معهد اعلی نیز در بارهء آن عزیزان و نفوس مبارکهء دیگری که در توفیق آن انجمن ذی مدخل بوده‌اند دعا می‌فرمایند...»

چهارمین مجمع دوستداران فرهنگ ایرانی
(امریکا)

چهارمین مجمع دوستداران فرهنگ ایرانی (امریکا) از ۲۶ تا ۳۰ ماه مه ۱۹۹٤ در شهر «سکوکی» (در نزدیکی مشرق الاذکار امریکا) برگزار شد و در حدود ۵۰۰ نفر از یاران در آن شرکت داشتند.

برنامه‌های این دوره شامل جلسات سخنرانی و شعرخوانی، موسیقی ایرانی و کارگاه‌های گوناگون بود.

کنفرانس‌هائی که در این دوره ایراد شد بدین قرار بود: دکتر حشمت مؤیّد: «مروری بر نثر زبان فارسی و داستان نویسی» (دو جلسه)- دکتر علی توانگر: «اخلاق در فرهنگ ایران»- دکتر فیروز کاظم‌زاده: «حیات و آثار مرضیه گیل»- مهندس هوشنگ سیحون: «رمز اعداد در معماری ایران باستان»- خوآن ریکاردو کول: «زندگی و آثار شیخ الرّئیس» (انگلیسی)- ماه مهر گلستانه: «گنج بازیافته»- دکتر بهروز ثابت: «تحوّلات فکری و اندیشهء تجدّد و تکامل در فرهنگ معاصر ایران»- دکتر فرهاد ثابتان: «اندیشهء اقتصادی در شرق»- دکتر گیو خاوری: «نگاهی به لوح حکمت و حکمای ایران»- دکتر طلعت بصّاری: «مروری بر لوح دنیا»- امان اللّه موقن: «خطّاطی و خوشنویسی»- دکتر سیروس توفیق: «طرز نگارش کلمات فارسی و عربی با الفبای لاتین»- دکتر ایرج خادمی: «سهم بهائیان در موسیقی سنّتی ایران»- مهندس هوشنگ سیحون: «خاطراتی از میرزا عبداللّه» و «سوابق تهیّهء کتاب سنگ‌های گویا».

در برنامه‌های هنری که در خلال این دوره ارائه شد این هنرمندان شرکت داشتند: مرجان جبّاری، شکوه رضائی، مریم حکیم زرگر، نرگس فانی، لیلی حقیقی، روح اللّه محمودزاده، امان اللّه موقن، منصور سبحانی، منوچهر وهمن، کیومرث حقیقی و تام پرایس، دکتر لیلی عنایتی، بهروز سنائی، فرزانه ناظریان.

در این دوره بعضی از حاضران که از مهد امراللّه و ممالک شرق شرکت داشتند در بارهء وضع نشر نفحات اللّه در ممالک خود سخن گفته و خانم جاویددخت خادم نیز در این باره گفتگو کردند.

شرکت‌کنندگان در پایان کنفرانس موفّق شدند در جلسهء مخصوص که به مناسبت صعود جمال اقدس ابهی در مشرق الاذکار ویلمت برگزار شد شرکت کنند و با توشه‌ای روحانی به شهرهای خود برگردند.

اوّلین کنفرانس فارسی «مجمع عرفان»
(امریکا)

نخستین کنفرانس فارسی «مجمع عرفان» که به همّت بنیاد حاجی مهدی ارجمند تأسیس شد از ١٤ تا ١٦ اکتبر ١٩٩٤ در مدرسهء بهائی «گرین ایکر» با حضور ٩٠ نفر از محقّقان و علاقمندان ایرانی امریکا و کانادا برگزار شد.

پس از افتتاح جلسه به وسیلهء مدیر دفتر امور احبّای ایرانی/امریکائی، جناب هوشنگ ارجمند بعضی از الواح صادره از قلم حضرت مولی الوری به افتخار حاجی مهدی ارجمند را تلاوت کردند. سپس جناب دکتر ایرج ایمن به «بیان مقصد و مرام» این مجمع پرداختند. مطالبی که طیّ این دوره توسّط محقّقان ایراد شد بدین قرار بود: «شمّه‌ای از احوال و آثار جناب حاجی مهدی ارجمند» توسّط موسی امانت- «احکام بیان و خطاباتی بر اهل بیان» توسّط دکتر محمّد افنان- «حکومت جهانی از دیدگاه امر بهائی» توسّط روح اللّه خوشبین- «استعارات کتب مقدّسه و وحدت انبیاء» توسّط دکتر علی توانگر- «شرحی بر کتاب مستطاب اقدس» توسّط حبیب اللّه ریاضتی- مقالهء «رموز عرفانی کتاب مستطاب اقدس» به قلم دکتر داریوش معانی- «ملاحظاتی پیرامون نخستین وحی محمّدی» توسّط دکتر گیو خاوری- «تحلیل محتوائی مناجات‌های حضرت عبدالبهاء» توسّط دکتر ایرج ایمن- «نکاتی در بارهء رسالهء سیاسیّه» توسّط دکتر طلعت بصّاری- «مقایسهء اشعار شعرای بهائی و غیر بهائی برای سنگ مزار خود» توسّط مهندس بهروز جبّاری- «جزاء در دیانت بهائی» توسّط دکتر نادر سعیدی- «مقایسهء هفت وادی و منطق الطّیر» توسّط مهندس موژان خادم- «منتخباتی از اشعار شعرای بهائی تحت عنوان نفحات عرفان» توسّط مهندس بهروز جبّاری.

مقالات تحقیقی که در مجامع عرفان ارائه می‌شود بعداً در نشریّه‌ای تحت عنوان «گنجینهء عرفان» چاپ شده و در دسترس علاقمندان قرار داده خواهد شد.

نشریّات انجمن ادب و هنر

۱- خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر (۱)	دوره‌ء عندلیب	نسخ آن تمام شده
۲- خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر (۲)	دوره‌ء مصباح	نسخ آن تمام شده
۳- خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر (۳)	دوره‌ء طاهره	نسخ آن تمام شده
٤- خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر (٤)	دوره‌ء قلم اعلی	۲۳ فرانك سویس
٥- خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر (٥)	دوره‌ء ورقا	۲۳ فرانك سویس
٦- خوشه‌هائی از خرمن ادب و هنر (٦)	دوره‌ء بیان	۲۸ فرانك سویس
۷- چهار رساله‌ء تاریخی در باره‌ء قرّة العین	به کوشش ابوالقاسم افنان	نشر دوّم زیر چاپ است
۸- نغمه‌های الهام	برگزیده‌ء اشعار فرهمند مقبلین	۱۲ فرانك سویس
۹- صد شاخه گل	اثر بهاءالدّین محمّد عبدی	نسخ آن تمام شده
۱۰- مشکین قلم، هنرمند خط نگار قرن نوزدهم	مجموعه‌ای از شاهکارهای مشکین قلم	٦۳ فرانك سویس
۱۱- گنجینه‌ء امین	مجموعه‌ء اشعار دکتر امین اللّه مصباح	۲٥ فرانك سویس

KHOOSH-I-HÁ'I AZ KHARMAN-I-ADAB VA HONAR (6)
Proceedings of a Seminar on The Bayán
Published by Society for Persian Letters and Arts, Landegg Academy, Switzerland
Word processing by Maliheh Ardalan
First edition in 1000 copies
Printed by Reyhani, Darmstadt, Germany
152 B.E. - 1995 A.D.
ISBN 3-906726-00-2

KHOOSH-I-HÁ'I AZ KHARMAN-I-ADAB VA HONAR

6

Proceedings of a Seminar on The *Bayán*

in Commemoration of the one Hundred Fiftieth Anniversary of the Declaration of the Báb in Shiraz, Iran

Published by
Society for Persian Letters and Arts

LANDEGG ACADEMY
CH-9405 Wienacht, Switzerland